

وَأَقْرَضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعَالَمِ

کتاب مستطاب

از آیت الله العظمی

و علی

در مطبع سلطانیه اندرون قاجار مبارک و علی مطبوع شد

عنه

محقق نماید که چون مجتهد الزمانی بعد از وفات شیخه مشکین انا را بدید برانده الی یوم الدین بخان آورد
که میدان مباحث کلامیه از تکلیفین الی استقامت کثرت استماع فی الیه خالی است و کسی نماند که در
مصارعت و مباحثه و بل من مبارزه بر زبان آورد از راه خدایت که طریقه دیرینه ایشان است
استقامت الی انبوت استقامت نمودند که بر اصول اهل بیت شهادت ریحان سید الخ فقیه
علیه السلام علیه و آله و سلم مطابق نمی یابد و درین استدلال بنا بر حق پوشی و رنگ فروشی
یکه و لفظ در تعریضات استمال فرمودند که اشاره به بی معنی نماید که اصول اهل بیت
مجموع است غافل از آنکه مذہب صدر اول از حضرت اهل بیت و مقبولین سانی آنست
رضی الله عنهم اجمعین همین است و در صحابه کبار کسی را کلامی نیست و احدی نتواند
لفظ که ایشان مخالفت اهل بیت بودند بپایان بطلان از اظهر من الشمس و این من الاس
و اخبارت الی فقیر در کتاب و ک حیدر علی المجرس القدریه که کتابی کبیر و قلع
اساس گنایمان است که والد ماجد مجتهد الزمانی او را نوشته بودند تا لایف کرد ام
نصرت الله لخصر قطعه در بی معنی ایشان ساخته اند که قول با ما است الله بخیر شیعه
به ان قایل اند بطاریف سخنی است و از هر کتاب امامیه عیانست که مذہب
اهل بیت عظام و اصحاب مقبولین شیعه که اشاره به ان رفت مذہب اهل بیت بود
بسر بلا حظه تعریض مذکور دل را تم بر نون شد تا اگر بر دو تالیف بصارته لعین
قی شده الحسین که جواب استقامت بطور است با تمام متوجه شتم و از تعریض
برای من دادم که اگر طریق تعین مسدود سازند و طریق مناظره بعنوان تاسیه
نسب باندزیه باشد و این عبارت آن مقام خواهی دید انشاء الله
این کتاب که بعد از این و جلد عظیم بیاید اختتام در زمان سابق پوشیده
و در سبب آنکه رساله تشدید شتم بر جنون

تجسس الموت تصحیح است عبارت آغاز رسال که حرفی از آن باشد بنویسد که این در رساله تسمیه
بشمرة اختلاف مضامین تلخیص و تفسیر آن در مذق و تلخیص شقاق و تفاوت کیفیت نجیب غشیده و تصحیح
کردیده و رساله موصوفه اشتباه تمام بین الحواصص العوام یافته بنظر فضلاء این طایفه سید سواد
عجزش مشکای فتنهای گفته بهر شان کرده و مفاد عبارات تلخیصش شست مکی بر اسود
پاشیده یکی از برزه چاکان و کره گویای این فن قد غادر که قائم الزاد و غلیظه کم نام بریده و معاذ
است هر توحید که داشته بهم یافته رساله در جواب افتاده کور ساخته ثبات شهادت بابر تواند
اهل شصت برداخت خود چون ثقل در سوراخ کمان خورده سیر معرکه انداخته تا آنکه گفتند
طن بعضی اهل فراست و گمان است که رساله مذکوره کوریز قائم نجیب الرقم مولوی سلامت آید
است و ایشان بابر سلوک طریقه بلا شبه توریته و تفتیه اثر ابر رساله دلیلی شهرت ادا نیست
بشخص مجهول السبب سیده اند به کیت بمحققون الکفریة و احدی هر چند بهتات او تمام
و بیانی به فوایش علی طرف الثمام بود لکن فوق علی العوام (الذین هم بالانعام اندواض از جواب
جواب نمود لکن اندی از اوقات خود در اضلع کرده خار خرسش باقیش اگر ادا شدت بیخ
و او را بقل صحیح و مقالات صریح است و جد این گروه بی انصاف فتنه ساخته اتی مختصر او این آغاز
رساله بعد از آنست که در خطبه او تبرکات و طعن به پیش او داده اند این سبب بودی که در خطبه
او شده است و این تمام غنچه رب جوده ظهور به که در خطبه کتاب ثری از تیر زبانی ایشان هم آمده
ام اما آنچه در آخر رساله تشبیه نوشته اند که برزگان سنیان گفت حمدی نمودند توقع و دانانند که ایشان
راه تجسس ترک نمایند چون بشر در خانه کتاب خجسته ای است بلیکن از بهر بحث این نماله گویا مثل بی بی اولی
هوای است که برزگان تشبیه بر اصول خودشان خا دل اند و ناگفته عجب بود که خفا بر وضه طینی و شروح
آن نیز بران ارا دلیل است اما آنچه اشاره نمودند که مشبه را مستحکم نکشت خود درین اجتناب
نمودند پس اقرا می محض است چه در آثار مشا طره با قلی کشوری جواب ترکی ترکی بلکه مع شتی
می نوشتند و بعد از عهد در جواب رساله ضمیمه چنانچه باید و قافیه مد و نودند و این بحث را در
صاعقه حاسیه علی عدو املا الاسلامیه که در ضربت حیدریه است مفصل گردانیده در
آخر جمله ثانی ازین کتاب هم شرح و بسط بقل کرده ام فلا تغفل

الحمد لله الذي جعل
 الدنيا دار فتن
 والآخرة دار قرار
 والجنة دار عرش
 والملكوت دار عرش
 والعرش دار عرش
 والعرش دار عرش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله ميسر المشكلات قويم السموات والأرضين خالق الكائنات
 مدبر المكونات باعث الأنبياء المبشرين المنتهدين مزين السموات
 بالكواكب معطي الآلاء العجائب مخصص نبيينا محمدًا صلى الله عليه وآله
 خير البرية إجماعين المبعوث إلى الجن والبشر المنفرد بشفيعة
 المحتر محراب قبلة النبيين الذي يرهم عجزاته يبلغ إليهم رسالاته
 يتلو عليهم آياته وإن كانوا من قبل لفي ضلال مبين نجل الذي يحسن
 أمام أئمة الثقلين سيد الخافقين لهبط الروح الأمين دونه
 المجاهد الأئمة دعوة إبراهيم الخليل الموصوف في التوراة والإنجيل
 شبيب أحسن الخالقين منهاج الكولاية سراج الهداية صانع
 النجاة والجلالة خاتم فضل الرسالة سلوة القلب الحزين أول من
 تلى على الأركان مختلف الملائكة مولى من الخلائق درة تاج المران
 النور الأول في الظهور قرة عين الصدور صاحب الغرر والنفوس
 الحجة البالغة لأحكام الحاكمين السابقين عيان الأكرام قدوة الأئمة

والأفانس والمجان مؤسس الإسلام والإيمان قاطع شبهات الشك
شارب الرحيق المحتق خازن السر المكتوم القائم بين يدي المحي القيوم
لشفاعة المؤمنين من يمسك مخلوقات بأذياله خوفاً من عذاب
الله وكناله مصلين عليه وآله يوم يقوم الناس لرب العالمين
بدر لاهي شمس الضحى صدر العلي سيد الأولين والآخرين
وسيلة الورع صاحب قاب قوسين أو أدنى على الله مراتب أسامه
في عليين من صلى عليه ونفسه انشأ الله تعالى ليلة رسة صفوة
الأنبياء والرسل المعظمين صلى الله عليه وآله الطاهرين وأصحابهم
الأضياء والمهاجرين سيما افضل الصديقين الذي أسلم
ديان الميعث وسعى في تبليغ الدعوة ووضع منبراً وخطب خطبة
يشمل بحجاء المشركين ودعا صناديد القریش فأمسوا بدعوته و
اسلموا بإرشاده فصاروا مخلصين بل أئمة الموقنين فجعله الله سبحانه
واسطة فيض هذه النسي الامى الى خير الامم المكرمين وكثر ثواب
عبادته وانه الى اقصى القايات درجاته يدلالة آيات
التكريم المستبين ثم لما رحل النبي صلى الله عليه وآله وسلم الى الفردوس
الجنة فخرجهم من الامم نظراب والمظنة وسلمهم تسليمة الناصحين
ورق اختلاف الامة وكشف حجاب الغمة وهداهم الى الصراط المستقيم
وتبراهم على الدين المتين فاقام السنة وازال البدعة وقوم الأود
وتجوزى العبد ومجاهد المتهدين والفاروق الأعظم قاطع بناء الكفار
قانع اصول المتأففين مؤسس دولة الإسلام والإيمان مشبه
أركان الأديان شام الخاتم اليقين الكاس شوكه الكاسرة و
الهادم قصور الكافرين كما بشر يوم الخندق رئيس المخبرين
الضادقين وودى اسودين الذي بذل امواله في بضرة الملة وجهن

والمختصين في هذه الآفة بقاء ديروا الحرفاء عروة الوثقى خاتم خلفاء
الراشدين ه رابع الاربعة المتناسبة المتقدمات ه كمال حلية سلام
من علمه من لدنه علما وهو المير في اصول المخالفين ه قانع باب
التحذير نختار اهل البيت الاطهر كركوب يوم الاحمر دافع خلاف
الباغين ه كاشف غمة دافع غمة وهو ابن عمه مظهر العجايب معدن
الغرائب يحسب المتقين ه والسيط الاكبر المجتبي الذي ظهر على يديه
معجزة جده ه المصطفى يعني اصلح الله تعالى به بين الفئتين العظيمتين
من المسلمين ه والسيط الاصغر المظلوم كاشف بين النجوم الذي
ارسل اليه الشيعة كثيرا عجز عن احصائها وصف المبالغين ه كما
روى صاحب البحار وهو غيبس المحدثين المحدثين ه فارسلوا رسلا
وبذلوا جهدا يدعون ولاء اهل البيت المطهرين ه فلما راي الخاسرهم
واستيقن الخافهم ارسل اليهم اخاه للبيعة وترويج الشريعة جاؤا اليه
يهرعون كدباب الخائفين ه ثم لما اتهم عبده الله رئيس المماندين تركوا
في عهودهم ونبلها وراة ظهروا كما هو شأن الرفضية المتعادين
فج اظهر بعضهم ما باطنوا من انفاق بعد ادعاء الوفاق فلما اتهم
الهم اتبعوا امير المؤمنين ه حيث لم يحرك سيفه ولا نسا به تحت
ضربت سيدة النساء واسقط الجنين ه بل جحدوا كتبهم وانكروا
رسلم وزينو اسفوفهم وسلوا سيوفهم على امام الشهادة انشروا
السعداء كما بين صدوق المتشيعين ه فاراد ما بهم وسبوا نساء
حتى لم يبق من الذرية الطاهرة الاسيداء ه اجدين ه فتسمع ما
اقول وسترى دياجة تشبه المحمدين ه ثم كادوا كيدا وصادوا
صيدة الماخرج اهل السعادة من الشيع الاولين ه مبارزين للانباء

طالبین للتأدین لاهل البیت المطهرین ه فحملوا بطلون الحدود
 لیشقون الجحیم یلیسون السواد یظفرون الوداد لایمة الهاء سین ه
 یشقون مزید البقاء علی حق لاء الشهادة والقادة المنجباء والسادة لایمة
 المقادیر سین ه فتمن لا متوقفت فی شأنهم والضرارهم واعوانهم بکل رئیسهم
 وانسبهم ابن سیاء اللیثم ویزید اللعین ه وتبرأ من ذرارهم وهوشم من الیهود
 والضراری والهشامین من المبذورین ه والمذی ذین دکانه فی انطاف
 من بادس لسانه علی الإفاق حتی شغل الکلب فی وجهه فانهم كانوا من الشیاطین
 اما بعد برد انشوران عالم خصوصاً فی پرستان از بنی آدم ظاهر میکنند
 کمترین بندگان خالق ذوالملکین حیدر علی بن شیخ محمد حسن بن شیخ محمد ذاکر بن
 شیخ عبدالقادر دهلوی قدس سره تعالی اسرارهم واتم لهم یوم القيمة انوارهم
 که در عهد نصیر الدین حیدر بادشاه این شهر که محدثات امور باقصی الغایات
 رسیده و مزید سقاہت غشاوه شقاوت را بر بصر بریکے از تشیعین قیمه
 بود بحدیکه امام غایب عن الابصار را حاضر فی الامصار که کتاب الکمال الدین
 و اتمام النعمه از مبدعات صدوق الکواذب بران گواه است بر بسیاری از
 محذرات تنق عفت و طهارت سبیل در بجان جمہستان عصمت و نقارت
 نہ جبینان لطافت اساس نازنیان زکین لباس گلرویان نازک اندام من
 بویان خوش خرام که چشم احدی نظیر ایشان در حسن و جمال ندیده و کوشش کسی
 در خجانی و اعتدال مانند ایشان نشینده حتی که اگر اخیاناً بر بعضی از قادات این
 قادات حضرت امام کائنات بر اصول اہل خرابات نظری از رکعت
 این بیت او با یاد او بیت آفاق را گردیده ام ہرستان و وزیدہ ام
 سیاه بان دیدہ ام لیکن ہرگز دیگری * و لقا فاد و احاد من قالی فی اشلہن
 نظم مذبالا من سینہ و سیم ساق * بہر کار با وی کنند اتفاق *
 ہمدار بہن و بالاجوتیر * زہبتان ہر یک شکر خورده شیر * کجی قافی یا حیرت

باز و بر اندام ایشان رشیدم * فرشته در میان نبیند و لیر * و گر بنده آید ز بالا بر زیر
در شیشه هر یک در ایوان بیا * چو در روز غور شد در شیشه * نظر طاقت آن ندارد تو
که بنده در ایشان نزدیک و دور * بگوشت کسی که یاد آورشان * سر خود کند در سترشان
ز لعل نذر کردن و گوشت بر * لایزال کافی و دندان زرد * بچهره چو آتش بعارض
فروزان تراز ماه و آفتاب * همه تنگ چنان مردم و رب * فرشته ز دیدارشان بکین
نزول اهلال میفرمود و تسبیح و ثنات آن رفته رفته بترقی محکوس در هر موسم
بهار از بطن این بادشاهیم جا به روی نمود یعنی حضرت صاحب الامر را ساوین
حضرت الخضر و ساکنین دیار جالقا و جالباب بعد از آنکه خاک بیابان در طلب امام
مفقود و پسر ریخته و گرد محنت حوان از هر گوشه می انگیزند شیتان ظل الهی
بلکه انوشیروانشاهی می یافتند لیکن گاهی صدق من گمان فی المجد و شیتان
وزمانی قتل لها بشرا سو یا مثل مجلسی و دیگر می شنیدنی الحان آرش
ران مولود می پنداشتند و این بدان ماند که بر و ایات بکار و حق الیقین غم غم
امام قبل از نظام در حیات حضرت حسن عسکری علیه السلام بصورت مرد تمام
دیدند و نشناختند و شبیه خرقا بعد از وفاتش به بیکر اطفال ملاحظه کردند
و بعد از علامات بر داخته پس درین زمان که انواع اتهامات و زواریت
آن بدعات بر صفحه گشتی نمایان میشد و الوت تا ویلات ماولین و صنوف
اجتهادات مجتهدین کما اشترنا تعظیم این روز و روز عید یا با شجاع الدین قوم
مستند معتقد زرقشت و زرد مرتب میگردد و روزی برادر ^{علی} حاجی سید میر
او صله الله تعالی الی ایتناه و وفقه لما یحب و برضاه که هم تعلق ظاهر و ابراهیم
قرابت یعنی نسبت برادر زنی باشد دارند و تحقیق کتب کلامیه است میگمان
و قریقه ضمن اثبات امامت بدترین کائنات چون برید شقی و ابطال شهادت
بهترین ذرات طاهرات اعنی زیحان حضرت بنوی صلی الله علیه و آله و سلم
بمن دادند چون بانحضرمون بگفته برادر معلوم و ارسیدم قبل از آنکه مطالب آن

شروع کنم پرسیدم که این مفومات و بیانات از کیست و باعث این نصیحت
و عداوت اهل بیت چیست جواب دادند که از خشک سریهای مجتهد الزمانی
است و از طریقهای متبعین خطوات شیطانی و اصل این قصه آنکه مجتهد
الزمانی شیعی بر طبق معمول بدو آنجا حکیم آئی بخش آمدند و از هر دری سخن
را انداختند و پرسیدند که مدتی است که شاه سلامت اند را ندیده ام مگر اکنون
نزد شما نمی آیند حکیم صاحب گفتند که اختلاف اوقات باعث عدم ملاقات
است مثلاً ایشان قبل از جناب آمدند و چون فرستند جناب شریعت از زمانه
داشتند و منعکس بالعکس و یکی از حضار که از جمله اهل سنت بود گفت که
مولو یصاحب قرین صحت و اعتدال و مشغول بمواعظ و اشغال اند در ماه
گذشته که عاشورا روز جمعه اتفاق افتاد مولو یصاحب نه گور بعد از غوطه
قرآن مجید و واقعه کربلا معلی بیان کردند و بسیار از اهل مجلس آنقدر راز راز
گرفتند که گریه در گلو گره شد مجتهد الزمانی گفتند که مرا از گریه عوام و بیقراری
انام بشیندن مصایب اهل بیت عظام عجب نمی آید عجب نیست که شاه صاحب
واقعه کربلا را بیان میکنند و این فرع شهادت امام حسین است و هرگاه
شهادت انتخاب برکت سنیان منطبق نیست و علمای ایشان اذکر این
واقعه منع بهم کرده اند شاه صاحب اجماعاً فرمود که با وصف دلش از
اصول خود غفلت ورزیده اند آن سنی گفت که از شهادت حضرت امام حسین
رضی الله عنه کسی انکار نتواند کرد و معاذ الله که علمای سنیان از ذکر واقعه کربلا
نهی کرده باشند علما که آیات و احادیث را بیان میکنند معمولشان از قدیم
امام حسین است که درین روز اذکر اهل بیت می نمایند و واقعه کربلا مطابق
آنچه محمد بن بابویه عریضی نموده و هزاران کس در وعظ جمع میشوند و میگفتند
ای حکیم صاحب فرمود تا این قول نمودند و گفتند که غرادران اهل بیت
از دو طرف هستند و محاسن یکجا هر دو فرقه می آید و صدقات و صلوات

و کلمات فاشحه و درود نیز هر دو فوق لعل می آرند و علمای هر دو قوم پیام
باین امور دارند تا که عبارات کتب معتده اهل سنت بنظر نرسد بر آنچه کتاب
بازشاد کردند اعتقاد ننوا کرد که ع تا بر من نمی آید با در من نمی آید جمیع الزاماتی که کنند
کلام در خبریت که از کتب سنیان ثابت شود و من عقیران است تعالی
مد عای خود را از کتب معتبران نشان مدلل کرده نزد شما می آورم بعد چندی بجهت
شعبه این دفتر نزد حکیم صاحب آوردند و برسانید نش نزد و لوی صاحب
تا که به طبع کردند و در باره تحصیل جواب حکیم صاحب را بر داشتند این همه
تقریر برادر مطور بود که از متواترات است و هزاران کس از اهل شهر میدانند و شعبه
را با مخصوص تصدیق این مقدمات از آغاز مخرجه اخلاق هم تواند شد و نه عبارتها
اما بعد درین جزو زمان که اسلام غواست مرفوع و اعلام هدایت مرفوع است
بعضی از اجله اصحاب سنت و جماعت و اعزّه ارباب خلعت و براعت که بجهت
ذهن و سلامت طبع معروف و بوضوح جمیل عرفان و حسن اخلاق موصوف
اند بسبب الف و استیناس بحضرات رفعت این دیار اخلاص را بدین تعلی با قد
سلف در و لای عمرت اظهار بهر رسانیده در عشره محرم الحرام بروایت متقل
سبط حضرت سید الانام در مجالس و غلط قیام و اقدام میفرمودند هرگاه این
حدیث غریب قانع صماخ اهل خرین کتب گردید نظر بزیاد خیر اندیشی و فوط
محبت کیشی ملتزم شد که چون بنابر قواعد سنیه و اصول سنیه شهادت سبط
حضرت خیر البریه ثابت و تحقق نمیشود لهذا اجسارت برزد که چنین روایات فرمود
مخالفت با ضوابط اسلاف و شادات انصاف خود نموندست و بسا که چنین
روایات بسبب انصال سلسله علل معتده متبع بعضی خلایق باشند و مصدق
مزعومات حقیقات متشبعین میگردد و درین هنگام بعضی از مجتهدین ازین کلام
و ضعف الانام استیجاب فرموده و اصرار بر مدیون جلیل بر این شهادت
آن غیر سبیل من سلاله ابراهیم الخلیل بدان نموده و اعلام فرمودند

استیجاب شاه به این مقال را بلیاس استغفار کرده و بخدمت با طاعت
مافریستاده و خبر بر فتوی بران خواسته انتهت بعینها باز بابرادر سلطو کشفتم
بن دفتر شما که داده گفته مولوی سلامه است که گفتیم مقصودشان از داد این دفتر
چیز است گفته است عا جواب با صواب که شغل کتب در پی شغلی دیگر است و شغل
کتب کلامیه و دینی امری آخر و کتب مخالفین کجاست و در استوار و جمع آن
اندیشه صد گونه ضرر گفتم بجای آنی جوالبش نزد من بجای است سهل است و
آزاد دل دوستان چهل و لیکن بعد الاظهار اقامت درین بلده که کتب همیش
خصوصا فیهی روضه و آماجی اسباب تالیف بجایه اسمی و حضرت مبلغ کثیر از
در اہم و دنا نیز ہم میرسد و بابتها از فرصت بگوشه تنہای خبری در رد ابا طیل و
خرافات بجهت الزمانی و فانی و دیگران از متبعین غرازیل نویسم سخت مشکل خواهد
شد **القصہ** ہم نظری بدقت مزبوری انداختم و ہم بابرادر موصوفه فیصل
و قال میکردم چون مطالعه باین نوع تمام شد بابرادر مدح و تحسین آغاز اصرار کردند و
گفتند که بالضرورت متوجه جواب باید شد که حضرت مولوی صاحب درین
امر اسرار غرض نخواهند شنید و برگردان سامی از دست نخواهند گذاشت که
بجهت برایشان در باره جواب سخت تقاضا میکنم و مہلت روانی دارد بد
الغرض این صحبت یک دو ساعت منقضی شد و بعد چند روز ملاقات دست
دادیم بیکه مراد بدین سلسلہ سخن را بلا واسطہ بکرت آوردند و گفته که سید امیر علی
ہر چند عذر شما نزد من تقریر کردند لیکن زینہار این اعذار را بکوشش اصفی نخواہم
آورد و بہر حال جواب این دفتر کہ دیدنش مراد است و تاب آورده بلکه بی خور
کرده و خبرش در تعلقات و تالیفات زبانی احباب دقیقہ نامرست
و اما از انہی زہم خواہید بود اگر شما را از دست شغل مطالبہ کتب دینی و
الغرض از صریح آتش تہذیب و مقالات صریح ہدیہ
تہن است و ناگہی انجوائی و این ہر دو کتاب نزد من مانده

و خاطر مطالعه آن خود رسیده است و این امر را هنوز بطور راز سر بسته در خاطر نگاه
میدارم و گاهی نزد کسی بقیه عبارت نمی آرم و در کتب درسیه دستور قدیم
منتهک ام میاد و چیزی نویسم و موجب رشخه شود پس مقتضای مصلحت
نشان تین همین است که الکامس را قبول کنند این راز و نیاز با من گفتند و دو
دست بتضرع تمام بستند و مرتبه الحاج را دو یا لا ساختند و آنقدر تکرار و اصرار
نیکردند که بیا نشکنا منبغی صورت نمی بندد گفتیم مگر شما ندیده و نشنیده اید
که مجتهد الزبانی و قاضی در پله آن علمای شدند که از کربلا معلى و دیگر شایه ائمه
هدی درین بلاد رسیدند و از وودمان اساتذ ایشان بودند پس مجتهد استیعنی
که عمای این شهر تعظیم و توقیر آنها را از اید الوصف بجا آوردند و راه حسن خفیت
نسبت با ایشان سپردند و یک حسد در جوشش آید تا بالاخر جبه از کماله سانی
و تشریفات زبانی آید و ریزی را قصد کردند بلکه در هلاک آنها افتادند و در انجام
آن بزرگان بابای دگ و عرصهات تنگ بجان قبض آباد فین بنیاد میگرفتند
و در نهایت دارا به خواجه سرا کار برد از سر کار خیاب عالی به امده الزبانی را
سیر یا کثیر سیر کرده و با کالته میگرفتند و امروز اگر کسی از اصولیه استعدای
بیدا میکند و در تکمیل خود میگوید عرق حقد ایشان سخت میجو شد جمعا
صفوفی صافی این همه را شنیدند و لیکن هرگز بسمع قبول چنانند و اندوه و نهان
این ایات مترغم شد و تعظیم بود بکار خود ای و اعطاء این به فریاد است
مراقبه دل از کف تراچه افتاد است * بکام من رساند مرالبش چون نل
نصیحت همه عالم باو کش من یاد است * لا جرم نظر بر از محقق و امر سر بر بند نمودی
مستطیر گردیدیم و گفته که طوعا و کرها برگزیدیم اگر چه مصلحت بندیدیم و لیکن شمر
اسمع اصفا یا با بداد گفتند آن چیست گفتیم نقل دقت کرد کور بر میدارم
بستر خیاچه باید آید و دیگر دامن باید اصل دقت را پیش نمایی از مانع
فرستادن و اینمضمون در رقعہ نوشتن یازبانی پیام دادن را استنفا

بار پس میرسد شرح من ز خواندن عاجزیم پس در تفهیم چه بین بد گفتند
بسیار تفهیم گفتیم منتظر است بر مصلحتها یکی آنکه نفس او قریب خواهد شد
خوبتر تن بینی او از یکدیگر هزار خواهد رسید و خواهد فهمید که کسب آن در جواب
عاجز آمدند و حسن بدان گرفتند و من در آن روز او را پیش بذر کر نام سر انجام
میدهم و بخت بعد از رعایت مصالح ظاهر میکنم پس حیرت و ذلت او زیاده
تر و لاف زنی و بالا خوانی او که روی مقلدین خواهد کرد و اظهر خواهد بود
دوم آنکه برین تقدیر مجتهد در بطن ما و شما نتواند شد سوم آنکه عاجز را باعث حفظ
و سهو و موجب غلبه است بر حریف مغرور چهارم آنکه بسا باشد که آدمی قصد
انتظام امری می نماید و با وصف آسان بودنش از مکن قوت بفعل در نمی آید
و اینجاست گفته اند **ع ای بسا آرزو که خاک شده القصه** باین قسم مصلحتها تصریح
کردم و گفتیم که سر و طی دیگر بعد از این اندک اندک خواهیم گفت باید بر همه کاوش
که از همین قسم مصلحت خواهد بود این گفتیم و به بنده خانه آدم و برودی نقل دقت
مستور برداشته و تصحیح و مقایله آن برداشته مطابق و عده خود نزد صوفی حساب
فرستادم و ایشان این شرط را چنانکه گفته بودم بجا آوردند مجتهد از غایت شادی
یا وصف مشکلات غر و عیار در پیرین نمیکشید و غرضه وسیع عالم را از مزید
و ابتهاج بر خود تنگ می یافت و بقیه می دانست که درین باب بر کسب آن
چیره دست شده و مانند شیر غریب بر گور و گوزن غالب گشت چون مجتهد ازین
طرف نا امید بود و دید و خواست که تحریر او مخفی نماید و بر هر خاص و عام باین
بطور انبیا و لاجرم این استقذار بجای دیگر فرستاد چنانچه این معانی هم از
جمله ثمره الخلافت مصدق میگردد و عبارتش باقی الی لفظ آخر از کلمات
عول سابقه اینست لکن صدیق موصوف ذریه نقیصات انصاف و
اندیشه انچه در خیال با اعتبار و بیاس حفظ و کمال عیار کبار و حکایت
ای سلاطین از گوارش راسطوی و عنان را ازین وادی نوی داشتند

چون از آن عارف و اصل از تحریر جواب یاس کلی حاصل شد استفتاء می کرد
بر اینجهت دیگر حضرات مرسل داشته خواهان جواب باصواب گردیدم آخر
بلاخره نوبت آن استفتاء بملاحظه بر کردار عداوت و جور که بآلت قتل
بر کشته فضا جو زهر سمای افتاد مفتی اعظم و مدرس انجم رسید و از قلم وقت رقم
ایشان سطری چند در مقام جواب تراوید چون آن جواب مخالف اصول مسلم
و مناقض قواعد مقرر بود بنابر آن تنبیها للناظرین و تشیخه لایان المناظرین
تحریر جواب الجواب او تمیز الخطا عن الصواب پرداختم و الله یحق و هو یهد
السبیل انتر کلام العلیل الجمله هرگاه جواب استقرا را قریب خاتمه رسانیدم
روزی بحضرت صوفی گفتیم که اکنون مصلحتی دیگر مدعی شود و شرط دیگر وفا کرد آمد
تفصیلش که روزی رو برو سید بنده علی و محمد حسین و غیره که برای
تحصیل کتب در سینه نزد شما می آیند و ذمه بایشان و در ذمه بجهت الزامی و
برادرانش میروند باید گفت که ما برای غریب کوشش رسس کردیم که آن استفتاء
رفته رفته تا بدایر مغرب رسیده و کسی از قضیه یا مسأله عن قلم بجوابش برآید
امید ازین گفتیم که قوای بسیار باین صورت منطوقی است یکی از آن است که
بعد از رسیدن جواب نزد مجتهد الزمانی یقیناً ذهن اولسوی مانسب در نحو اید شد حالیا
شرط دیگر نیگویم که هرگاه مختصرب از تحریر خاتمه فارغ شوم و آن سال را بشما
رسد یا هم غلبت نماید کرد و از دست خود بجهت یا بواسطه وصول استفتاء یعنی
بگویم که بخش و فقه الله نماید و ادبک ملت نزد من آنست که بواسطت
اینکه این متعلقان هرگاه اگر نیز که متقی و سستی باشد باید سپرد تا او بنام خدا
شهرت داده و در محبتی بفرستد باری درین باب هم و نه موقوف نمودند گفت
علی الرکسی العیون فی بعض المسائل است چاه از اطنان خود را معذور توان
و نه دیگر که شا به صواب و در روزی طلبه تبریزه گویند گفت ایشان از آن روز پیش
مجتهد الزمانی و برادرانش نقل کردند پس تقاضای شان شد بسیار با و هم

کاتب و امین خان و اهل خانه الملقبات از حد در گذشت المحضر هر روز بقائه
صاحب پیام میرفتند که آن را و در میان طلبیه و بران ثقات که این خبر نوشته
اند تا یکشنبه در راه بود فرستادندش باید که پس صوفی صافی هر روز تا یکشنبه
و اکنان نزد برادرند کوری نموده و ایشان را و بر روی من نقل میکردند تا آنکه
بزدی با و صفت و قوی و زایای کبری و دواهی عظمی یعنی وفات بعضی
از احباب و قید و بند بعضی از ساکنین فیض آباد که با من اخلاص و شایسته
و نسبت نیک داشتند و در تخلص او پس آسمه سر بودم فارغ الذمه ششم
و روزی از آنکه رساله نزدشان بر دم چون دیدند که ختم شده و بر یکدیگر
ورق نظر انداختند از غایت فرحت و ایتهای پابر زمین نمی گشتند و
حالی بود که بدین تعلق دارند و بگفتن و شنیدن و بسبب زبونی اعدا
دین یعنی اتباع این سبایلین اینهمه خوشوقت شدند که بگفتن و شنیدن رساله را
هر چند در عین مصائب و مکر و نجات چنانکه میدانید نوشته ام و لیکن در ضمن
قید و شکارهای عجیب مختفی است که در هر قید غایت السعی علمای اما
را بیاد قیاداده ام و یک یک حرف بسیار از او راق کتبشان را
زیر و زیر کرده ام ممکن نیست که جواب این دو سه جور را در یک دو ماه مرتب
سازند و مقدرتی ندارند که تمام آنرا در تمام عمر رد نمایند لیکن جسته جسته
و خود را بواجب تقاضای و تجاویز سپرده و ظهور اینهم با و صفت تعاون
و تشارک رخصه و اجتماع هر گونه سامان بدون یکد و سال متعذر است
و چون بطا هر ابتدای مناظره ازین رساله است برای قید و بند جهت الزام
و اولیای او را می گسترده و دانه انداخته ام و پشت تر کتب عبارت
بعضی است در کتاب تحریر کشیده ام که در یادای المواجه غلط نماید اگر نیست
لی غور به شد و بعد از آنکه غلط بود که عذر صلی بر نظام عرب و با و
بلکه آن سبب است که چون جناب صوفی این امور را شنیدند به شکر شدند

پس شروع نمودند در خواندن و در آغاز عبارتش لفظ الله و را لا امر
 بقول الامام و اما في القرن حیرت گشتند باری به بیان شافی مطمئن گردانیم
 آنرا چیرته که در لفظ امثال آن بود زوال پذیرفت و بهم عبارت مع ان الاله
 الخ که حالش عنقریب آید دعوی خود را که بر تقدیر تعلیط آن اعتراف
 بر قرآن مجید متوجه خواهد شد مانند اجلاس پیهیات روشن ساختن و در آن
 روز مطالب چندی از او راقی رساله بقلبشان رسانیدم و روز دیگر
 نیز خلوتی بهم رسید پس مشکلات آنرا بنده بنشان قرار دادم از غایت
 وقت و مشکلات بار بار تقریرات سابق را اعاده می خواستند آخر چند
 روز این مراحل نوردیدم و طراز مطالب و معانی رساله را به لوح ذمین
 شان پرستم آنوقت جاگزین مدد که جنابشان شد که اگر اولین آفرین
 شیوه بود که مطا هرت نایب و یکی مردی گری را دستگیر و ابوالجار و د
 قادر ابو البصیر کرده و غنیت بر حجت مهمل شود نتوانند که حرفی را از رساله
 را کنند و بهر طرف که در عرصات تا ویلات خواهند شتافت جز
 خست و حیران چیزی نخواهند یافت و بر اصول موضوعه شان زیاده
 شهادت حضرت امام حسین رضی الله عنه ثابت تواند شد و اگر بعد
 از علاج قوی ناسور که القیام گیرد با سور که بهر سر که برگز زوال پذیرد
 کما طاق قایلیم عیت یک دل و خیل آرزو دل بچه مدافعتیم و تن همه
 و الله ارشد جنبه کجا کجا بنیم و از اتفاقات قضا و قدر در آن زمان که این
 امور منفذ ظهور رسید و مصائب واقع شد و بای میفنه در کمال اشتداد
 و هر کس بحال خود گرفتار بود و قیمت نه من قبر کجایی رسید که حضرت سید
 الاولین و الاخرین فیضیه علیه و آله و سلم بخطاب ابو در غفاری رضی الله
 عنه مصائب خویش باین گونه کیفیت بگشاید و اذاکا تا بالمیدینه
 موسی یبلغ ابیت المعبد حتی انه یبلغ القبر بالمعبد و بعد وقت ششیدن

استیغنی که رساله از دیار مغرب فرارسیده دست از تقاضا کشیده بسبب
 آنکه بعضی از فرزندان اش سقرا خربت گزیده و شاه صاحب بجای خود
 آوریده بودند همیشه تا سره این بلا فروشت باز تقاضا شروع شد و صوفی
 صفائی قصد کردند که نزد حکیم آلپی بخشش که واسطه وصول استغنا هستند
 چنانکه استیغنی بعلیت تمام رودند و از دست خود رساله را بخواه کم کنند
 بشنیدن این خبر سر اسیمه ششم و شصت و یک پیش از پیش هم بواسطه برادر
 صوفی و هم بلا واسطه بعل آوردن و سخن بران قرار گرفت که یکی از عطا
 المست که با سرکار انگریز متعلق و در وثاقت و ممانعت ضرب المثل شده
 این رساله را باید سپرد تا او تدبیر فرستادنش علی رؤس الاشیاء نزد
 مجتهد کند هر صغیر و کبیر از خواص شیع و سنی بداند که نزد مجتهد رسیده
الحاصل در همین اثنای روزی برادر محمد وح آمدند و سر خود میگوشتند
 گفتیم که از آنچه من تخمه بر میگردم واقع شده گفتند بی دی روز وقت شام
 حضرت صوفی نماز مغرب گذارده نزد حکیم صاحب تشریف بردند ایشان
 پرسیدند که این اوراق چیست گفتند رساله مغرب است پس شمع را نزد یکدیگر
 کردند و گمانی را که گرد و پیش حاضر بودند و لیاقت فهم و ادراک داشتند
 دادند که بیاید و رساله مغربیه بشنود پس مولوی صاحب رساله را آغاز نمودند
 جناب حکیم صاحب و دیگر مردم چون مدح مجتهد الزمانی در ابتدای رساله این
 الفاظ شنیدند که جناب اجتهاد تائب عالی قیاب نبیل او حمد و ثناء رسیده
 محمد ادام الله فیضه و اتصال و جعل الی الخیر الی منبسط شدند و گفتند که
 اینست که مقرر این رساله فاضل ادیب می نماید و غالب خوب نوشته
 باشد بالجله مولوی صاحب رساله را میخواندند تا رسیده بود به جای که
 مجتهد الزمانی از ثنایت و قناعت و نادانی خلافت یزید پلید را بر خلافت
 خلفای رسول ربانی ترجیح داده و بنده مناسب مقام این شعر نوشته

بودم طبعیت از کرامات مجتهد چه عجب بد گریه تراشید گفت باز آن
 حکیم صاحب با وصف مزید علم و وقار بهم برآمد و بیک ناگاه مقلوب
 غیظ و غضب گردیدند و دیگر حکما و اطباء عهد محبت یکستند و دست برین
 قانون نهاده بطرف داری مجتهد تکررستند و طریق عناد و کجایه پیش گرفتند
 چنانکه شیخ در بوستان تفریاد ابیات فقیهان طریق جدل ساختند
 ام دلائل علم در انداختند بد کشادند یا هم در قفسه بازند بلا و نعم کرد کردن فراز
 تو کفایتی خودشان طریقی که بقادند در هم منقار و جنگ بد یکی خود از عثمانی کی جو
 یکی بر زمین میزنند هر دو دست بد و عوام کالا تمام کرا این شور و غوغا بر بام شینند
 و آواز غیظ و غضب جناب حکیم صاحب و متنبین شان کوشش کردند از هر
 طرف گرد آمدند و حقیقت حال را نمی دانستند مگر آنها نیز آوازی می شنیدند
 زمین لرزش برین می رسایند که کیست که حکیم صاحب را جشم آورده
 و پیشین حکیم و کریم را رنجانیده بزنند و برانید چون بلوی بر بام رود و دران
 وقت کسی کسی را نمی شناسند مگر لوی صاحب دست از تقریر برداشته اجازت
 رساله که پیشین بیاوری عصای خود کلام زدند و ناگام سرخوشی گرفتند
 و بصیحت و سلامت تا بخانه رسیدند حال آنکه امید سلامت جز بام نداشتند
 گفتند افسوس که حضرت صوفی عهد موثق را شکستند و براندر زمین کارس
 نه بستند و در سوار بشوم و نزدشان میروم تا در امور دیگر عهد شکنی و خود
 فروشی و خود ستایی نفرمایند و راز سر بسته را فاش نکنند باری بزودی
 رسیدم و حال رسیدم مطابق اظهار برادر در قوم الصدربیان کردند و از
 غیظ و غضب حکیم صاحب که شنیدند شعری که گویا از جارقند و مقصد کوتاه را
 در از موثق و محبت میفرمودند گفتیم هیچ عجب نیست که اعوذ یا الله من غضب
 الحکیم در روایات آمده و در قفس بر میان حکیم صاحب و به خلافت عهد موثق
 رساله اعلام از دست خود دادن خلافت مصداق واقع شده من بعد

رسیدند آنگاه بر ریش درویش پاشیدن و دل سگین را بگرگ
باشیدن باز گفتم که حالیا شروط دیگر را از دست نباید داد و فای آن
العین باید نهاد و الا کار از دست و دست از کار میرود و سعی من در قید و بند گرگ
کهن را یگان میشود پس باید دانست که من این رساله هنوز کسی را نیاورختم و مطلب
آنرا که ای پیش کس نگفتم الا نزد شما که در چند صحبت از اول تا آخر قلب شما را رخ
نمودم گفتند امر واقعی است گفتم اکنون که رساله از دست شما برفتند من ^{مطلب} و در
بمجهت رسیده ام لا محاله شمارا باین معانی آن عبارتیکه اشاره بدان کردم و در ^{حقیقت}
یکمین نشست ام و مرغ دانا را بدام و دانه گرفته ام تکلیف خواهند داد هرگز باین
وادی قدم نهید و همین قدر بتاکیه بگوئید که من محراب این رساله نیستم اگر شمارا دور
مطلب این رساله ضرورت است و بدون آن در جواب جبرانی باری خطوط بشهر و دیار
مثل دلی و اکبر آباد بفرستید شاید نشانی از محراب پیدا شود و مدعای شما بر آید که حقیقه
زمین بر سر زمین **الغرض** مقید مانده ام مجتهد در آن عبارت بهتر از آنست که
نجات یابد و بر نهائی از آن خلاصه با بر آید و در عناد یکشاید تا اهل علم و فضل
گویند که مجتهد بدون فهم فلان رساله را رد کرده و معنی سخن از آسمان و جواب
از زمینان متحقق گشته بالجمله صوفی صاحب را بار بار می فها ندیم و میگویم که خدا
را خلاف عهد مکنید و رموز را بر ملا مگوئید و بوعا خاطر نگاهدارید قسمهای شرعی
میخورند که اکنون هرگز خلاف گفت شما نخواهم نمود و امر یک پیش آمد بشاست
اعمال رفت **طیبت** گناه که چه نبود اختیار را حفظ بود و در طریق ادب با شما
و گناه من است پس از اینجا برگردیده بخانه خود آمیدم همینکه دوسه روز
گذشت رفته مجتهد اسمی صوفی صاحب رسید **سوال** از مولوی صاحب
جم المناقب مولوی سلامت است صاحب سلمه است در شمس که بر تعم بعض اصحاب
از نشانیهای آباد آمده چنین مرقوم است مع ان الامامة بیعة الواحد و الاثنین
موقوف حقیقه کیف لا ولیس عندها غیر النبی صلی الله علیه و سلم معصوما الخ

ترجمه این عبارتست موافق لغت عربیه و حل ترکیب آن برطبق قواعد نحویه نوشته
 به عنایت فرماید فقط آنست بعینها و آنچه ایشان در جواب نوشته همان مضمون
 بود که تحریر تقریرش عهده موثق از ایشان گرفته بودم لیکن زیادت چیزی
 مفادش اینست بجناب افادت مآب خدام ذوالاحترام مه لولیک
 عالی مناقب و الامناصب دایم مجید هم بعد عرض نیاز گذارش است که در خصوص
 تحریر ترجمه عبارت مع ان الامانه الخ موافق لغت عربیه و حل ترکیب آن برطبق
 قواعد نحویه سوال فیض اشتمال مورد مبایاتم فرمود و جوابش اینست که برین قدر
 به خوف است فقیر در اکثری از مقامات رسال معلومه متوقف و متردد هستم
 از حقیقت حال محرز رساله آگاه باشد یا جناب والا بنده بلد این کوچه چشم السلام
 خیر ختام بعد از این بجهت عذر ایشان قبول نموده رقعہ دوم نوشت که لولیک
 جم المناقب رفیع المناصب زاد مجده رفیعہ کریم و رود فرمودم قوم حامیه بخت
 شهادت گشته بود که در خصوص تحریر ترجمه عبارت مع ان الامانه الخ موافق
 لغت عربیه و حل ترکیب آن برطبق قواعد نحویه سوال فیض اشتمال مورد مبایاتم
 فرمود و حضرت سلامت محرز جواب رساله معلومه از خدمت سامی سوال ترجمه و
 حل ترکیب عبارت مذکوره نموده بود فقیر محض واسطه ارسال آن بخدمت
 بودم بکار خود هم مشتاق ترجمه و حل ترکیب آن هستم آنچه بخمال شریعت در ترجمه
 و حل ترکیب آن بکار دلی تکلف و بلا تقیه رستم فرماید که مقام تکلف و تقی
 نیست و آنچه قلمی شده که برین قدر عبارتست چه موقوفست فقیر در اکثری
 از مقامات رساله معلومه متوقف و متردد هستم حضرت سلامت اگر مقام تک
 حضرت سامی را در آن توقف و تردد پیش آمد رستم فرماید که بفرمایم شایسته
 هستم و خالی از غافله و استغاده نیست و عبارت سابقه که استفسار از
 ترکیب و ترجمه آن شده مقام توقف و تردد نیست اگر زود ساختن نمیشد از
 هیچ باشد حکم الصحت آن فرماید والا حکم بستم آن فرماید و نخواسته بود

جبرامیفرمایند و اینکه رسم شده که بنده باین کوجه سیستم مشارالیه این کوجه
 چیست کوجه تعلم لغت یا نحو یا کلام و برزعم من آنستفیق از سلاک و شواغ
 این فنون بلدیتی حاصل است پس نحلی برای این کلام غیر از مبهم لغت
 یا نحلی که محرر رساله برای منع خلع قرار داده بخاطر منیر سه مفصله اظمی قرآن
 و السلام به باز شاه صاحب بهمان سوال فرستاده الا شده و ذرا و ندره
 که قدوه ارباب تحقیق زیده اصحاب تدقیق جناب اجتهاد قایم لوی
 صاحب مکرم دایم مجد هم نام نامی متانت انما متضمن طراوت کوه
 کریبان ورود کرده به هیچ بخاطر منیر سه که باعث برینقدر بحث و تفتیش
 چیست اگر عبارت معلومه در نظر محرر جواب رساله معهوده از روی قوانین
 عربیت و تراکیب نحویه غلطی و سقمی داشته باشد زبان تعرض باعتبار
 در تحریر جواب بکشاید برای صحت و سقمش استشهاد از فقیر ضروری باین
 طریقه حل معنی عبارت منظور است پس بموجب مثل مشهور معهود علی دو
 عجب آنکه محرر مسطور با وجود سامی جناب که بجهت زبان و ستند دوران
 اند حل عبارت از من بی بصاحت میطلبد و استشهاد از من باب از لوازم
 جناب میکند از تکرار امتیاز نسیم عنایت چنان کل میکند که رفته رفته شاید
 این مدعا همچو سابق لبس استغناء پوشیده متداول و متداول خواهد
 گردید شهر بر از علما و فضلاست فقیر از امثال اینچنین تکالیف محاف
 دارند من قبل پای زردا تو هشتم دم و دو گفتگو با حدی میندارم و ازین واد
 عدم حله راه دور میروم و این ضراحت ابشاره سابق است بعلیت
 آنست که اهل بشارت که اشارت میداند به نکتهایست و بی محرم اسرار
 کجاست و اینچنین استیاق ذات محبت صفات برای دریافت
 دیگر مقامات و بودن خود بدولت واسطه ارسال از ملک طرافت
 سلاک جکیده گرم تر از سوال سایل است اگر از سقم عبارت

معلومه نشان یایم دیگر را بحالی خدمت عرضه دهم ترصدانم که هر چه درین باب
 پیش تلاذه جناب صورت گرفته باشد حواله بقلم وقت زقم گردد تا را قلم
 آثم از ان مستفید شوم و حرف افاده و استفاده که بزبان خامه بلاغت شما
 استفاده افاده میکند که جناب را افاده انتم مقام منظور است والا خود کسینکه
 مفید عالمی بوده باشند محتاج استفاده از دیگران نمیشوند و معلوم نیست که مراد
 از واسطه واسطه فی العروض است یا فی الثبوت یا فی الاثبات اینهم افاده
 فرمایند و السلام باز مجتهد باین عبارت عبارت لغوی و لغوی
 صاحب هم المناقب خیم المناصب سلمه الله رقیه تودد ضمیمه بود و مسعود تعجب
 بر تعجب افزود و آنچه محرر جواب رساله معلومه از ایرادات و نقوض خواهد نوشت
 اول بخیر است گرامی خواهد فرستاد اعتبار و اضرار و حیل و حواله ندارد و عرض
 از استفسار معنی عبارت سابق و حل ترکیب آن استکشاف مبلغ انصاف
 سامی و اخلاق گرامی که زبان زد خلق است بوده و تردید یک در ماده سبب
 استفسارش ذکر فرموده اند حاضر نیست لعدم کونه دایره این انقی و الاثبات
 و افاده تازه که در باره عدم استشهاده محرر جواب از فقر قلمی شده افاده
 تعجیها فرموده آن شفیق را چگونه معلوم گشته که محرر جواب از من استفسار
 و استشهاده کرده و من بجوابش هیچ نگفته ام غالباً که طور این افاده و در آن
 طور عقل دستند بکشف و شهود بوده باشد و آنچه نوکر نیز خامه گردیده که اگر
 از صحت و سقم عبارت معلومه نشان یایم دیگر را بحالی خدمت عرضه دهم
 فقط این قضیه اتفاق است بالزومیه و علی الثانی وجه ملازمت و علاقه
 لزوم چیست مفصل بیان فرمایند عجب که خود بدون استفسار احدی تو
 و تردد خود را در آثار و تفکرات آن رساله بیان ساختند و اکنون نشان
 از ان مقامات نمیدهند و استفسار یک از تعیین واسطه فی العروض و فی
 الثبوت است یا فی الاثبات فرموده اند غریب است خود پہلو تپی کردن و از دیگران

استفسار و در امری نگرفت است و گویا کان اول معنی و سایر مثلثه رقم
 فرماید تا احتمالی که خود نوشته اند معنی قولکم یا باین طریق حل معنی عبارت
 مستطوره است پس بدین مثل شهور هنوز دلی دور در ماده استفسار ستاهی
 مستطوره نشود اطلاعا نوشته شد و اسلام یا از موی صاحب جواب
 باین عنوان نوشته شد که لوح مثل تحقیق جوهر هر سکه دقیق جناب
 اجتهاد آب دام لطیفه منیقه عنایت وثیقه بوصول خود شش موجب میرسد
 گردید و اشتیاقم را که برای ملاحظه جواب رساله معلومه مکتوبان حاضر بود
 مبدل با فسر دیگها کرد انداخته بخیل جواب را بجز جواب که حال استفسار دشر
 بشو ز طاهریت و مبلغ معلومانش تا حال یا برنی اگر اعتیاد بقرار و حیل و
 حواله قرار دهم با پس ادب حضرت نمیدید و عرض استفسار معنی عبارت
 سابقه را اگر بعد از انقضاء دایم حفظ مراتب دایم نمیکند ارد و منع حضور یک
 تریه که بزبان قلم وقت رتم گذشته این نابلدی از مجاوره قری که در تریه
 استفسار می بکار رفته بجز قلم ناخ پد بگری نیست کردن نمیتوانم بلکه این
 را هم قالی از سوراخ ب میند انم از اینجا متفرج میشود که در جواب رساله
 که خالی از وقتانیت البته ایرادات و نقوض زیب صفحہ قرطاس
 گردد و مانند این عنایت نامحایات سرمایه میبایست من به چکاره شود
 و خود اینچنین کمر بر انصاف بستن و از دیگری استکشاف مبلغ انصاف
 نمودن و درین باب دم بتو مانند نم نراست و لب بچواب نگشادن زیبا
 و آنچه در جواب عدم استنباط محروم جواب از سامی حیات افاده شد
 از انهم بد است که محروم جواب استنباط از جناب کائنات انداخته و
 شهادت طایرمان درین باب دایمی نشود و از شداد و الارا کهور
 در این طوری نقل و مستند یا بجهت کشف و بهبود و ما ثورا از امثال بحال
 المؤمنین و دیگر است معتبرین انگاشته در مقام عقول متوسطه قابل اعتماد

نماز و الا طلب تهادت از فقیر به بصاعت نمیکرد و این قدر باز
 بنحو است از ذات معدن حسنات بطور معنی آمد و استفسار بکه از
 بودن قصه معلومه اتفاقیه یا لزومیه بر روی کار آمده اختیار احدی
 بدو بر فوت و ترا که جناب و اکتد اشتم زیرا که شوق اول مفید به عا
 من است و شوق ثانی بهم هنر رسیده و اظهار نمود و توقف خودم
 در اکثر مقامات رساله در جوابی که سؤالش بواسطه ملازمان رسیده
 و فسر تخصیص السیب و ایضا للسائل المحیب کرده ام و علاوه بر آن
 در نظر اعراف من ازین کمال داشتم معلوم شد که سبب کثرت مشاغل بنگام
 تحریر جواب توجیه کمال بطرف مورد غرض فقیر میفرمایند و بی تکلف مقتضای
 رعایت قلبی هر چه بخاطر شرفیت خطور میکند حواله بقلم می نمایند و عجب
 از عجب است چه فقیر سابق عرض داده ام که اگر از صحت و سقم عبارت
 معلومه ارشاد فرمایند دیگر بیکر از شش کنم از حکم بصحت و سقم امر مطلوب
 اعتماد فرمودن و طلب دیگر مقروءه نموده بصیدای آنگ خارج درین
 مقام لب کشیدن و تنوای قانون مخالفت خنک در زدنت و از راه
 راست دور افتادن و از حجاز بهانه رفتن است و هر چه در جواب طلب
 تعیین بیک از وسایط نموده حواله خامه غرایب شما شده امر است پس غریب
 و خبر است نهایت عجب است فقیر را از مفید استفسار رسیده یا بالعکس
 بنیوا توجه وادعج تر آنکه افاده شد که معنی وسایط ثلثه بخیر تحریر در آید
 ازین افاده صاف تراوشن میکند که کار از مناظره بجا دار و مکاره
 کشیده و الا احتمال مفهوم مخالفت منافی شان اجتهاد است و الله اعلم
 الی سبیل السداد و ازینجا حال آواب دانی بوجه حسن میبود است
 چنانچه بطی کش از تعیین مطلوب کیفیت معرفت حدیث است میرانی است
 و انقلاب مثل مشهور که خاطر افسوس را خورسند فرموده و مستفید از مستفید

نمودند بر سر سخن وقتی و هر گاه معافی دارد بد فیر طلب تعیین میکند از
و سابط ثلثه کرده ام نه طلب معنی آنها و میانه بون لایحقی و ملازمان باز طلب
معنی لب و امیفر مابند و فحوائی مثل مشور را خود برای خود اختیار می نمایند
و السلام و در جواب این مکتوب آنچه محبته الزمانی بد فیری طول
نوشته مطاعن خلفای رسول الثقلین است که تعلق داسه بواقع احد و
خبر و چنین پس محبته بزرگم خود از کتب است درین مطاعن کوی سستی
ر بوده و گمان برده که میدان بدست او بوده حضرت صوفی و آتش
مصلحت آن و بدند که شروع با شعار عشقه فرمایند و محبته الزمانی را
معشوقی پوفا و خود را عاشق شیدا قرار دهند و با کمال خرد در خانه آن
تأبیت کریمه و لطفه عفا الله عنهم که در تحفه بجواب طعن اول مذکور است اشعار
نمایند چنانچه آغاز آن مکتوب است مکتوب عراست سلوب
ورود غناست فرموده ابواب سرست و ایتاج بر روی دل و دیده
مشتاق کشود ع ای وقت تو خوش که و قدیم با خوش کردی بد طرف
تاشای و عجیب بجای است که طبع جالاک ملازمان گم گنجی رسیده
و هیچیک مقامی و گوشه نگذاشته که آنجا خمریده بیت یار ما هر ساعتی
آید بیازارد گر بد کسوت و بگو پوشیده براه پارد گر بد فقیر هم سرکن و کن
بهر جا که رسیدند و دیدم و هر جا که خریدند رسیدم بیت چه قدر بدست
و حشت بیت دیده ام من بد چه قدر رسیده تو چه قدر رسیده ام من
الی قوله بیت کل شدی بیلم و سرو شدی فاختم ام بد من هرزگی و
انداز تو ساخته ام بد باز محبت راه تطویل سپرد و در تقریر است
نه کور گفتگو کرد و این عبارت نوشت که چون تو از عفو مشایخ کمبار
اصرار بر قرار روز خیر و دادی الرمل کردن پس وجود عفو و عدم آن
یکسان باشد چه این غر و است از احد متاخر بوده متقدم بران پس

عذر به ترازگناه است یک خطا و خطا آخر تا کجا خطا و در آخر کتب این عبارت
ملحق شد که تو به شایخ کبار در محل منع خصوصاً نظر با صد ارشاد قانهم
فرو آفره غیب فرقه و مره بعد مره پستتر معلوم شد که حضرت صوفی
الکون زیاده ترازا اجازت من قدم می نهند و در محارقه بالمشکل نظر عباد
که در بصارت العین از حجاب عرش قباب سیده النساء بظایر نقی
از کتب رفته نوشته بودم که مانند جنین رحم پرده نشین شده و مثل
خانسان رخا نه گریخته این عبارت رقم کرده اند فانه فرقه غیب فرقه و
بعد مره فی عهودشان پس برافتول موضوع حضرات لازم آمد یک خطا و
خطا بلکه خطا آخر خطا تا کجا لا جرم برادر معلوم را فرستادم و بزود
پیام دادم که زینهار این عبارت نباید نوشت و مضمونش بیارست دیگر
ادایه کرد که یقین مفید و عظیم است و بعد اشتغال نوا سرفتن فرو تانید
باب تدبیر ممکن نیست **العصر** برین قدر قناعت نگرده بود رقم و رو
بر روی طلبه که رسیدند مثلی مذکور از انجیل بودند فایده از دست شان بودم
و الحاج و زار حق نمیکردم و در خلوت بهم گفتم که چون الزام مد نظر است
در تحریرش نزد عقلا اندیش نیست لیکن از اینجا که مرزبان هیچ حاکم است
در دولت اسلام و در شیخ از موجد اولش در گذشته و در ترقی و تعلیمش
از سبع ملاهی و ملائک سبقت گرفته اگر اهل حسد که تمامی ریاست به دست
شان و اولادشان است و مجتهدین بدون شورت شان هیچ نه نوشته
اند پیش از استغاثه برند و تظلم کنند و این الفاظ بر زبان آرند که
آنوقت دستگیر نتوان شده و سینه را سپر شود و ساخت و سپاه بقای
حکام نتواند از اسطوت **العصر** این همه که گفتم حرف از ان هوا عباد
بود لیکن بجمع قبول رسیدند گفتی که یادی تند و زید و بگوشت داخل شده
بچه گوشتش دیگر خایج گریه و میگردید این مکتوب از طرف صوفی ساخته

روان شده و مجتهد بر مضمونش از مبتدیان انتهی اطلاع یافتند یا برادران
و فرزندان پیشش نشسته و یک اقبال یعنی سبحان علیخان و فرزندانش زار
نایبها بعل و در گذشته توافق بر آن کردند که تعزیری و تشهیری نسبت به بعضی
صاحب اینوانه کرده آید که باعث عبرت خلایق گردد و لیکن درین باب
مشهوره خان مغری الیه استغفار در باره تعزیر و تشهیر نوشتند بلکه بادل
آزاد لعل نمودند عبارتشان اینست چه میفرمایند علمای دین و مفتیان
حضرات ائمت و جماعت در این صورت که مثلاً زید مذمب آئینه آفتاب
عشریه وارد و موافق مسلک خود زبان تعریض بعدم عدالت و عدم طیب
ولادت جمعی از صحابه کبار که بنابر مرسوم امامیه اعدای طبیعت اطا بر بوده
اند میکشاید چنانچه در مقامی بعد ذکر فرار شیخ کبار در جنگ احد و خیر و
حنین میگوید فانیهم فدا فرقه غلب فرقه و مره بعد مره و هم بنابر تعریض بمثل
مشهور است یعنی نویسد که یک خطا و خطا آخر کجا خطا و عمر که بظا هر خطا
شنن میکند در جواب نسبت بجناب ولایتیاب نظر بکناره کشی انحضرت
از بیعت خلفا در عهد دلتش آنرا فرار قرار داده میگوید نه فرقه غلب
فره و مره بعد مره فی عهد دلتش پس بر اصول موضوعه حضرات لازم آمد
یک خطا و خطا بلکه سه خطا آخر کجا خطا انتهی موضوع الحاجه من کلامه
عمره که بسبب تعریض و تشنیع مزبور که در پرده الزام مالا یلزم نموده
و نسبت بزید باریاد و از دیاد لفظ سه خطا تصریح کنایه بمثل مزبور خاسته
از دایره تشنن خارج میشود یا اینکه با وصف چنین تشنیع و سوراخ
بحق خلیفه جارین محاط و محیط دایره تشنن می باشد و بر تقدیر اول چنین
معرض معترض قابل کدام حد و تعزیر است آنچه موافق مذمب فرقه
سینه بخیه بوده یا شد بلا عصمت مذمب مرقوم قلم افادت رقم
شود بنوا تو جروا و ایتمه بهرین یعنی محررین استغفار

چند کس را نزد فقیه الفیاض مفتی اعظم یعنی جناب مولوی ظهور الله صاحب سلمه الله
 تعالی که جواب استفتای اول مجتهد را بعبادت مختصر او ایضا حدیث چنانچه در کلام
 مجتهد استی گداشته اند تا هر وقت موکد باشند که برودی جوابش باید نوشت
 و بحدود تعزیر یکبار بر آب بحر الفاظ مذکور از کتب فقهیه مشابهت باشد تصریح
 به آن باید نمود لاجرم اقصای و خیزان نمودنشان رقیم و کفتم که در جواب این
 استفتا چندین تعلیل یافتیم مودت ما من آن بزرگ را بجان خود پنهان کنیم و قابو
 یافته نبوی کانیور روانه سازم قصه بس طویل است مختصر میکنم که بمحمد رسیدن
 بخانه رفته در غایت انجا از خوشتم که ان الملائکة انزلوا من ربک لیکفیلوک
 فاجتجع الی لک من التا حلیین لاجرم صوفی صاحب بی محنت انتظار
 نندیده آمدند و هیله مضطرب گشتند و سخن بعد از مقالات بران قرار گرفت
 که سمت کانیور باید رفت تمام روز و اکثر شب ایشانرا آید و خود نگاه داشتیم
 و از چشم اغیار پوشانیدیم و چون شب آخر شد بعد بپایا کردن حوایج ضروری
 که در آنسای راه بکار یکدختر را روانه نمودم و دعای تودیع خواندم
 تا نبودی بپای رسید و شفت بکانیور رسیدند و ازین تهلک نجات یافته
 باستراحت تمام آرمیدند و منی الفیق را معلوم شد که صوفی از شهر محبت
 کردند و جناب مولوی صاحب یعنی مفتی اعظم که بنابر تعلیل حسیه روز
 سید کرده بودند در فتوی مشوره فقیر قیدی افرو دند و اینهمه من رستم
 فرمودند که اگر کسی از طرف خود در باره جناب مرقصوی کرم الله وجهه چنین
 کلمات بایده نوبه البته قابل تعزیر خواهد بود منی الفیق چون قدرت بر مدعا
 خود نیافتند هر یک کفهای دست را بهم میبایند و بقصدنای بوم بعضی
 الظالم علی بدین شکست خویش را بدندان تاسفت میکنند چون آتش فتنه
 یعنی ذکر حضرت صوفی اندک فرو شد بتعزیر سال دیگر یعنی کاشفت الظالم
 جمیع انجته المقام قلم برداشتم یعنی این استفتا را که در باره حد و

تقریر نوشته در کوه و بازار شهر گردانیده بودند نیز رد نمودم و با دلالت
و تحقیقی با ثبات رسیده اند که صوفی بر اصول فریقین از حد و تقریر صاحب
و پاک بوده اند و بمقتضای کتب دینی فریقین حد و تقریر مجتهد میرسد
و تبر از اصحاب کیا رسیده ابرار که رفته دریده دهن رواج داده اند
و بنیاد مذہب محدث خود را بران نهاده اند خلافت قرآن مجید و احادیث
شریف و تصریحات محدثین و مجتهدین شیعه است عرض کرد که در تحریر
این رساله هم خیل جانبازی و جان نثاری بعمل آمد و در آغاز و انجام
آن چنان تقریرات بر صفحه کاغذ ریختم و شکایات را بتقریضات امتختم
تا مجتهد و اولیائے اورا که بعد از سفر صوفی موصوفت و سہولی و فتوری مد
بحواب رساله قدیمہ در گرفته بود و من باتش شوق میسوختم کہ چگونه مجتهد شیعه
از گیر و دار اباحت آن رساله نجات یابد غیرت و حمیت مذہب در گیر
از جلد آن شکایات یکی است کہ تا این زمان کہ ہفت ماہ کامل گذشتہ
در انتظار وصول جواب الجواب انواع آلام و آتہا کشیدم بیت
تبع ہندی و خنجر رومی بد کتخدا پنچہ انتظار کند بدیام صف ہیاستن
سواد تالیف و تصنیف بحسن مساعی سلف شان کہ انجمن آہنا علی ابراہیم
خان باشد و اجتماع علمای دار السلطنت مذکور و صرف ہمت ایشان
در تالیف جواب رساله مسطور جوابے بر نمیکرد لا ہرم ایتنی سورت صد گونه
استعجاب و استغراب میشود کہ ہر گاہ نوبت ہفتستان مجلدات ضخیمہ
از جانب احقر الیکس خواہد رسید بالیقین سواد لکھنویا کمال وسعت و
فہمت کہ نمونہ عرصات کوفہ توان گفت مصداق صداقت علیہم
الارض یمار حبیب و سکنہ عمارات مرفعہ و بیاع حصینہ آنجا مورد
اینما بگویند ککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیۃ
خواہند شد و روز تغابن یا آن طول و عرض کما خبر عنہ اللہ تعالی

کتاب مقداره آلف سَنَه ط کفایت نخواهد کرد القصد این مضامین
 بحد شهرت رساله مذکور بعد از طلوع آن درین شهر عماید ریاست دارالحکام
 دولت را بران آورد که بهر حال دفع عار و ننگ از خود باید کردن و اوراق
 سابقه را که بجهت قدری بجواب نوشته بودند باید دیدن و احسن شقوق معهود
 مستقیم و مرسوم قدیم آنکه علما و طلبه را باید گرد آوردن و اخبار رساله را
 برایشان تکمیل باید نمودن تا هر چه بدین بر کسی جوابی خطور کند آنرا قلم بند
 نماید و این همه نزد مجتهد رسیده باشد آنچه را بپسندد باقی دارد و ما سواي
 آن نخواهد و گرد آوردن تقریرات و رسانیدنش عند المجتهد نزد بعضی رؤا
 بدست مولوی محمد باقر بود که علی المشهور ولد اکبر مجتهد الزمانی است و حال آنکه
 او کمتر از اینست که بعضی از مطالب بهله آنرا تواند فهمید چنانچه شاه صاحب
 در آغاز جواب رقعہ سوم بقلم آوردند تا بخوابش چه رسد و بعضی گویند
 که نوبت التجار این مقام کشیده بود که منشی السلوک بینی کنورتن سنگه را هم
 بمقتضای وحدت ملت شریک ساخته بالحد غایب السی مجتهد متواتر می باشد
 و هیچ و تا بپایان و متخیر بودم که چگونه آنچه بباب مجتهد بعد الظار متوالیه باقی
 میگذاردند و زریب گریب میدهند بدست من افتد و درین امر از نزدیک
 و دور میگویشیدم که ناگاه بهخوای بیست چه خوشن دمنش شاه گویند گان
 که باید فائده جویند گان یکی از اصحاب نزد من آمد و گفت که مجتهدین جواب
 رساله می نویسند و اولین و آخرین قوم درین مشوره شریک میشوند و اجزای
 جواب بعد اصباح مجتهد که بقلم حلی می آید در بعضی میرو و گفتم خدا را فکر می
 باید اندیشید گفت حاجت الحاج نیست و استجاب و کلفتی ندارد زیرا که
 کاتب را این مجتهد است اصل را که فرین بخط مجتهد است از و میتوان گرفت
 بشه طیکه در نقل برداشتن عجلت نمائی گفتم آنقدر بزرودی خواهی نوشت
 در شهر پیرسون خیال کاتب نخواهد کردید که نقلش نوشتی بلکه بعد ساین

امانت یعنی هر جزو اسلحه خیر خواهد شد که چگونه از مطالعه سرسری فارغ گشتی
باری در دست جزو از آغازش که مجبوراً صلاح مجتهد همقرین بود دیدم و چون
خط مجتهد را نیک میشناختم بر خود بالیدم و شکر نعمت غیر مترقب بقدر طاعت
بشدهی بجا آوردم و آنقدر من در نقل و مقابلت محلیت کردم که این دوست
که واسطه وصول بود بهم تحیر شد محملاً بعد ازین بخیال آمد که مبادا محو و انبیا
و دیگر بعلی آمده باشد پس بجز جاسع کمالات خفی و حلی جناب مولوی مرزا
فتح علی صاحب که از روس فیض آباد آمده در جذبی از مختصات کتب
در سبب نسبت تکذیب ایشان دارم و در بائنی ایشان را کلیت محلیت کوشش
خود از عنایت ایزدی امید دارم عرض نمودم که اینچنین کتابی تصنیف شده
اگر ممکن باشد اصل یا نقلش گرفته شود از حسن سعی ایشان بواسطه بعضی
از امیران هم اصل یا دیگر بهر سید و هم نقلی بدست آمد که بزرگ از فضلای
فیض آباد بکمال احتیاط نوشته بودند تا در تصحیح و مقابلت جمعیت خاطر افتادم
و این هر دو را باز فارغ کردم و مطمئن گشتم بعد ازین نقول دیگر بدست افتاد
چون در صحت یقین تام و اطمینان مالا کلام حاصل شد دانستم که اب محو و
اثبات مسدود و طوراً اصلاح نیسب تکمیل موقوف شد این وقت نظر بهر از
بعضی از دوستان که از استبداد یازتمی آیند و اعذار مقبوله یقین را نیز
اشتیاق و حرارت ایمانی مبعص اصفا می شنوند و در حفظ اسرار میگویند
و بلا حظه حال کثیراً اختلال و بی سامانی فقیر در قلوب دارند و نمی خورند
در تحریر جواب شروع کردم و آنقدر بعجلت تمام مباحث جدیدیه کلام
یا وصف انزه و در کلیه اخزان و تربیت طفلان می نوشتم که اگر نقض
آنرا ذکر بکنم برتر میگویند محمول شود و ذهن هر کس این روش را موافقت
کتاب خایه خرسائی در باب خود کستائی می کند یاری با وصف
کثرت مکرویات و انواع امراض مردم خانه که از ساها با متد انجاسه

و چون دو سال مسوده تمام شد و در پنج صحنی که شتمیل بر یکصد پنجاه جزو است
 فراهم آمد درین وقت برادر معلوم گفتم که نقل آن شده و ع باید کرد میا
 بکاتبی دهم و در از هفتش گردد و نواز رفتن بجهت شود پس هر دو کس موافق
 فرصت در خانه می نشستیم و در پیروی مردم می بستیم و هر روز قدری می نوشتیم
 تا آنکه برادر مسطور بعد مردن نصیرالدین حیدر و قرار گرفتن سلطنت بر نصیرالدین
 محمد علی پادشاه تعلق طایه هر یک بمن داشتند گماشتت الیه الاشارة بکسر
 بکنه داشتند و بحکم ضرورت بعبارت سکاتات پر و اقله و پیرینه فمایشها
 کردم و رسم قدیم را افزودم لیکن بجهت آنکه ناظم خانه بزرایشان کسی نیست
 ولی بران نمی نهند الحالی قطع نظر از کثرت مصائب و کمرویات کسی نماند
 که او را نند خود برای تصحیح و مقابله حرفی بگرفته و بگزارد بهم و امید است
 و علیه السکالان **الحیث است** این باعث تخریر رساله قدیمه و این کتاب
 عیبه که تماش از **آله العین عن بصارة العین** نهادم و وجه تشبیه بعد از
 او را که معنی لفظ عین که بابر و غبار تبیر توان کرد و شنیدن قصه رد و
 قبح رساله بصارت العین که مجتهد الزمانی نموده و آفتاب را بگل
 اندودند و در ادب است و در نظر ظاهر است و هر چند مجتهد مذکور کتاب
 خود را تا می نکه اشت که زمانه بعضی از اهل ندیمان و مقلد آتش لفظ
 نشید البانی شنیده ام اکنون وقت آن رسید که بعضی از مقدمات
 گفته شود که موجب تشبیه از زبان و مزید اطمینان و تذکر مولف نزد معان
 و ناظران باشد و سبب آن گردد که بیدار دلان دقیقه رکن و نظار گیان
 روشن نفس محنت و شفقت کمترین را در تالیف این کتاب نصرت العین
 دارند و بر جان خودم رحم آرند یعنی از دعای حسن خاتمه و ترقیات نشاتین
 محروم نگذارند یکی آنکه من در هیچ وقتی حتی وقت تحصیل علوم رسمه که
 آغاز از فضلالی امامیه بود چنانچه اشاره کردم خوشامد و جایبوسی آید

نادم لاجرم هزارن کس در فیض آید و این شهرتیک میداند که چون سخن
 شیعه در مطاعن اهل بیت عظام و اصحاب کرام و عقاید اصولیه از الهیات
 و نبوات و معارف دیگر آن مخالف اعتقادات سلف صالحین رفته بالضرورت
 با بطلان باطل و احقاق حق و توضیح ادله و تبیین و تنقیح آن پرداخته ام و گاهی
 مصداق انکم اذا مثلتم نکتته ام بلکه اگر کسی از اهل ایران و غیر هم درین شهر
 از اهل فضل و کمال آمده یا از سابق مقیم بوده مثل ملا هندی و آقا محمد علی و
 غیره بدینش رفته ام و در مباحث مذہب معرکه با آر استه ام پس از مشاهده
 نسائی باقی نمانده است مگر مجتهد عدیم المثال و مسکنی از یکد اقبال و سبیش است
 که مجتهد الزمانی بحیال این معنی که مناد کسی از اهل سنت بر سر محفل درین امور از
 هر طرف تبارزه و روز باز آرا جهاد را شب تا شب بدل سازد از گفتگو احترام
 شدیده دارند و من حجتی باین مجتهد و برادرانش رفته ام و روزی برز اعلام
 علی بیک فیض آبادی از حلال من عنده المجالی است خبر دادند و لیکن مجتهد من قدر
 بر سخن نیافته اند بلکه مجتهد الزمانی مولوی محمد باقر فرزند خود را که او شوکت فایز
 و درست داشت و از سابق در همین شغل بود بعد از اخبار مرزای تذکره از ذکر
 و بحث باز داشته چنانچه این حکایت بمقامی مناسب خواهی شنید نشاء
 الله تعالی اما مسکنی پس هر چند او شغفی بر تقریر هم دارد لیکن روزیکه من بموضع
 معلم فرزندانش با او ملاقات کردم تا حال بعضی از اقارب خود را که کینه
 بیگناهی بحکم منتظم الدوله بر ندان رفته بودند از زبانش بشنوم و صورت
 ربانی بدست آرم نتوانست سختی در مذہب گفتن بسبب آنکه واسطه ملاقات
 بکوشش مسکنی میدید که فیلانی تادمی در شاهجهان آباد مقیم بوده و من هر چند
 خواستم که او را بوادعی مناظره کنم چنانچه سبب نصیحت فضل البصاح رسیدم
 لیکن نتواندم بوالیه بواله می سخت مذہب قدیمی نهاده و پرتاپار است که چون
 شخصی کلام نکند مشکلم با وی چگونه بفرمانی توانم نمود و بر اهل دانش و شرف

تحقیق نیست که چون همه مجتهدین با وجود شرکت مسکنی بلکه جمیع شرکائی اهل نخلت خود
 مثل کنور رتن از عایدین رام و یچمین در جواب بصارت العین با عجز و زبونی
 هم آغوش و با کمال حیرانی بهدوشش اند چنانچه مفصلاً درین کتاب بعبان
 خواهیم داشت پس حال متاخره بسائی ایشان از نیجانبانی ظاهراً گشت و هر که
 در موافقات فقیر اندک خور فرمایند تواند داشت که در پیرسایند کتب رفقه که
 بلاتناهی اعداد رسیده اند کوشش بلیغ بعمل آمده که مجتهدین و متکلمین ایشان
 در چار وجه حیرت افتاده اند و یعنی اینست از دی مطالعه اینهمه کتابهاست مراعات
 خوشایند و تقیه و بیرون توسط احد است از اهل سنت و امامیه چنانچه دانستی بوده
 و و هم آنکه هر چند جناب مجتهد الزمانی در سلطنت لغیر الدین حیدر و وزارت
 منتظم الدوله گاه گاه مشتاق لغار بودند و بسبب آنکه زبانی مرزا منظر علی
 بنچکش بنقسم تصدقات سلطانی و در زافونج شاعر بین قصه های حلطین
 کیانی چیزی از تقریرات فقیری شنیده و لیکن اکنون در قلم ایشان از تفسیری
 هم اختلافی احیاناً بهم میرسد که شاید محرر بصارت العین و کاشف اللثام او
 باشد تا در کمین من چنانچه بار قصه کردند و در التباس افتادند از آنجمله آنکه
 در قریب این زمان چه کس از اهل استقامت ادب را نگرفته که در فلان مسجد
 باید رفت و باید دریافت که آنجا رسیده است یا بیکاه علوم چون پانسون
 پرسیدند حاضرین گفتند که او غفیر است آید و امامت میکند و وعظ بقدیم میراث
 پس کمین که نشستند قصار است از روز در مسجد دیگر نماز جمعه که آمد چون
 جاسوسان بر دم خویش نماز یافتند کردند و هم موافق را شنیدند خبر بمجتهد برده
 که قلا فی حقیقه بر ترجمه بندای هم قدر است ندارد تا اتمام تفسیر و حدیث و ۱۵۰
 و اصول و فروع چه باشد و شنیدای التباس نیست که درین مسجد و مصنفات
 آن مادی کس بایست نام بنسیم ایم و مصایبان مسجد بلکه فرستادگان مجتهد هم
 در دوزخ گفتند و منشی است که و لکن شنبه لام تحقیق پذیرفت یعنی

رسیده بود بلای دلی که گشت بد یا پیش از روز طبع کاشف اللثام مجتهدین
آنقدر سچ و تاب داشت که اگر برایشان غیاب شود که این تالیفات از کسی است
که اهتمام طبع و نشر دارد این رسایل از وی باشد امروز نوافرقتن و شغلهای
حوادث و محن مجیز طبیعی سرگشته بلکه اگر احدی را بصحبت فقیر بیند انواع حقوق
برای او برگزیند لاجرم داد انصاف از تو مطلقم که درین تنهای و یکی تصنیف
این کتب ستر بار که تتبع نزدان کتابدار است و هر کسی از فریقین بدینش
حیرت است و اولین و آخرین رفعت بلاخط مباحث آن بیاد افرازه میرسانند
و بصلاک شایسته خاص و عام بی می برند چه مختلادیده ام وجه مشقتها کشید
ام و با این همه همین میگویم که بقابل تمام الامر رفعت و عقل کل شیعه فقط بموسس
ام و ارج مقدسه حضرت سید انبیا و ائمه رشد و هدای صلوات الله تعالی
که نمایند الکی عبارت از آن است غالب گردیده ام و آنچه لطافی علیه الرحمه
بسبب نظم کشیده همانا این قصه شوایان و واقعه پرکردن است بد
فصل چو نروزیستی بقدر پاک بد زموری باری براری بپاک
چو برداری از ریزد و در بد و دلبسته مغرور و در بد و دورش گردن
آری حسیل بد بمرغان کشتی خیل و اصحاب خیل سنوم آنکه بعضی از کتابها
که مجتهدان کتب اهل حق نموده و در کشیده وقت احتجاج نام آن برده
سبب عجیبی که در بعضی این کتاب قرار سیده و بعضی از امور که سنگ
راه گردیده نتوانستم که به تنوع آن رسم پس ناظرین و سامعین غره نشوند
که چون فلانی درین عبارت یا عبارتی نقل با اصل حرف نمیکوید لاجرم
ضرور است که بطایقی نفس الامر باشد یا بحله اکنون قریب یقین است که
روزی فاش میشود و پرتمای شهر که چنانچه فلانی در متاخر است کسان و شهرت
دوای رسایل مذکوره میگویند در اتصال حدیث شیعه کتابهای نسخیه
بقالب تصنیف ریخته و گرد مصیبت و بلا و بظرف برهین اما سید

از نجات در تبیین این کتاب سیر تعجیل میکنم و هر چند نظر نماید الجلسه طاهرین
قوی دل با ششم و هفتمهای دیگر بطریق کتب نهانزدگ و دور سر و دم و گردن
از قتل و آسیرین شوند لیکن بحکم شریعت هر روز و شب بکشد و دارم و هر
صبحی که درین شغل شام میدل میگردد و هر شام که با خرمی رسد غنیمت
می شمارم و نظر بآب باب ظاهر چنان میدانم که دوزی گریست غریب
رو میدیدند ان جمیع واقفای قدیم از کلام حق خاموشی نمانند و آیت
بل خیر الاحسان الا الاحسان هم از قرآن مجید بخوانند و نگاه داشتن من در
خانه خود هم بگوید و روز صلوات نماند و نوبت ورود مصایب بدان گشت
که علامه تقی زانی در شرح تفسیر و قدوة المحدثین عقلائی درسان المیزان
از ابوالطیب نقل مفرماید **عظم** زمانی الدار بالاراحتی **فلم یکنی غنا**
بن بال ففوت اذا اصابتی بهام **کسرت الفصال علی الفصال چهارم**
آنکه بسیار را از اهل فصولی می بینم که گشت شیعه مخصوص آنچه مجتهد الزمانی
نوشته و تنگی سیر اقبال کار بر اعانت بر نعم خود بسته باراده جواب در دست
دارند و می خوانند که خود را بچولان در آورند یکی از ایشان روزی از من پرسید
که آنچه در صحاح آمده که لما خلع اهل المدينة جمع ابن عمر دله و حشمه این جمله
که غلام او بود و نیز نماضی دیگر ازین جماعت برای ملاقات یکی از سافرن
که نزد من آمده است معتم بود قدم رنج نمود و سختم درین حدیث میرفت که حلا
را شده و تاسی سال باشد بجز ملک کرده بدیدم ای بوالفصول گفت الفیظ
حدیث یاد دارم که اختلافی بودی بشوین سنه ثمانیون ماکا عبوزه **گفتم** غفوه
شامی بابی پس قاه قاه می خندید یعنی خلافات تاسی سال جوانیت
تبهتن و بعد از صفت و زبونی چون بر زن و هر کار و لفظندقت موش
است رعایت تائیت در لفظ عبوزه هم ملحوظ است بآنکه هر یک
همچنان فرو شمیم از کثرت خنده بر فرشت می غلطیده و او برامی خندید و از خنده او

۳۵
قریب بود که از بابی بام بزرگ استیم مخصوصاً ازین حیث است تقدیر
نشدند که آنچه از کلمات و کلمات بود الهوسان چشم دیدیم و بگوشت خود
مثل مخالفان که از آنی که امام اعظم شیعه است و متفکرین میان آنی که
نهایتی ندارد بلکه در تذکیر این امور و ادقیقت بید هم که تا در مذہب مخالف
اصولاً و فروعاً استعداد تمام بدست یاری در تیدان مایلین قدم تقصیر
ورنه حال تو مثل صاحب تشکیک خواهد بود که هر جا که تقصیر و بیگانه کردیده
بای تفریکش کشیده درین نزدیکی روزی یکی از احباب عبارت قاضی
شوشتری جا بکه حدیث کنی را در باره روستا اصحاب عیاذ الیه سر حال
تخصیصات فرود آورده بلا خطه جمعی از علمای رفیقین که رانید چه گویند که
چندین صده و ریاضت یا بکمال آنکه مجرد دیدن تالیفات فقیر دست بدین
تالیفات آوزند و جمع و تلیق مطالب کلامیه شروع نمایند و مایه فهم و ادراک
اصول و فروع مخالفین بدست ندارند جز پشیمانی نتیجه فی آرزو فکرت که بعضی
خیال بستند که این مطالب نالیه بنام شان آمل شود و گنج ثایگان به
کفایت حاصل گردد چنانچه در یک کتاب مختصین می بینم و زبانی منطقی برهم
می شنوم که ایشان این چیز بقدر دعوی نتایج افکار و خود ستایا ببار
چنان دماغ پیوده می برند که جای نام مکررین برند و مقاصد عمده بی تذکیر
نام بر آیند و ملاحظه نفرمایند که خواجه نظامی چه خوشش گفته و در شاہوار
انداز سفته عیت که بسیار نماید به اندکی همین بر صد آید نه صد بر یک
بسیار که عنوان بود چنانچه مزبور در بوال بود چنانچه هم آملند
که دیده باشی که مردم کتابی از بزرگ و قوی گرفته باشند حتی کدام کمال
حجة الاسلام خراسانی و امام احمد طائیف فخر الدین را از می رسد و در تعلیمها
و از کتب نابین شده و میباشی از تلمانی شهرز بر بعضی از تصانیف
شیخ ربیع حسین بن علی بن سید شهاب الدین را از غر افتاد نوشته اند

۳۴
در بیان این کتاب
در بیان این کتاب
در بیان این کتاب

پس از آنکه خیرایم آوردند و رسولان که پیشه تجارت داشتند اوراق را
زیرا بنابر یافته اند پس عجلیت کنان از هشتیج بودند و در طلب جواب بعد از
فراموشی تعجیل کردند فرمود سحرگاه بایده ایشان چون گشتیج به جزایر
یافتند متعجب گردیدند و از ملازمین پرسیدند که گشتیج در بقعه روز و تمام
شب بتجربه مصروف بود گفتند حوادث او تا دو پاس است شاید ساعتی
افزوده باشد پس پرسیدیم که کلام مرایاتی گذارند و هر چند در مطاوی ابجاش
دینی بجهت الزام و تحقیق یقین سخن را بدان درج رسام که رع فلک گفت
حسن ملک گفت نه به و لیکن جمعی بجهت مزید جهل و حسد و برخی بسب
غیظ و غضب ضرور است که مثل بارسیاه بر خود چینه و مانند یا جوج و یا جوج
مفسدین فی الارض از هر طرف ریزند اما بمقتضای ذراته المومنین فی
بی عبار با تو میگویم که از هر جانب مشکوب و مخدول خواهند گردید و گاهی مظهر
منصور نخواهند شد یعنی در مناظره مخالفین طوری اختیار کرده ام که رخنه
از هر طرف چنان مسدود شده که اگر اولین و آخرین ایشان جمع شوند قدر
نیابند که چند جزو را از کتابی بالا اتصال بعد ذکر کلام فقیر و کنند و باین
همه تقریرات لاطفا که و تحریرات بی فائده ایشان پیش از عو و شوکان
و بنیق خزان و بنیق غراب و طین ذباب نخواهد بود که صاحب علم و نظر
با دنی توجه بدون جمع کتب کثیره و انعامت یاران هم و تیره و باین کلام
مطوره و طرد این خناز بر ممتدوره تواند نمود بچول الله و قوته سبحانه و اعظم
شاید ششم آنکه چون شیعه مناظره اهل حق بدلائل الزامیه می شود
و فخری نمی یابند میگویند که نام فدان کتاب و نسخ کردند چنانچه دلدار بی مروت
در صوادم و غیر آن خیال دارد و در کتاب مطبوع و نام مطبوع شتر غمره می آید
و حال آنکه بعضی ازین قسم کتیب بدولت برای حکیم الملوک ادا می اند تعالی
تجارت بهم موجود است چنانچه بعضی از فرزندان اش اقرار کردند و میان این را در دست

و قس علی را در باره بعضی از شریعت کافی انکار نمایند و راه غلطی بپایند
 هرگاه در کلام فقیر اسناد لایعبار استثنای می بینند حال آنکه این کتاب کتاب
 است و در بعضی از مطالب آن برای الزام رفته بریدیم اکنون جمعی از محققان
 گویند که سلسله و بر داخته فلان نیست و برخیزد بعضی از رسائل سابقه دیگر بزرگات
 مشتمل بر نام این کتاب یا بند و راه این همت را بطرف فقیر مسدود دانسته
 میفرمایند که مولف کتاب یعنی محمد صادق شیعی نبوت حاکم التفصیل این کتاب
 که نام شافعی شهرت یافته خواجه از تصنیفات بعضی از اکابر هم سمت ظهور
 دارد شیعه که نام این کتاب البیان الشافعی فی حل احادیث کتاب الکافی
 است و شیعه مولف مذکور خود از دیباچه کتاب واضح است قطع نظر از
 حضوریات دیگر یعنی کمال توحید شیخ علی اکبر که با وصفت تبحر علوم و شایسته
 و ممتاز بود و در اصل تیریز پایه وزارت داشت و بخدمت کافی کلینی و از
 شرح آن همت میگذاشت و بودن این کتاب در حقیقت از عطیات یکی است
 ملائکه مقربین و مطابق گردیدش بذاق متقدمین از حکما و علما و را حنین و نه
 العبارة المودة المحمدية الذي جعل ابيته و لبوة مصابيح الهدى و مطابق الله
 من اقدى بهم اهتدى و من اعرض عنهم و اقفى فقد ضل و عوى فبجان من
 خضعتهم بحضائس لائقه و لا تخفى و اعلم عباده بهم باعلام الرضى و الرضى فبجان
 قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى و بعد از ثقت شریف و چند
 سطر میگوید فیقول العبد الابل الراجى الى رحمة ربه الوافق محمد الصادق
 ان کتاب الکافی لما کان کافیا فی اصول الدین باز او صافست عبید این
 کتاب باطناب و اسباب ذکر کرده و نامهای مستبرکه آمده بدی از آثار نامجا
 برده و فرزند حضرت امام عسکری را امام مهدی شریعه از انجا که نسخه
 مسطور بسیار کهنه و در بیکسالت موصول و محذوشت درین مقام
 برین مقدار اتفاقا که در امتیاز کتاب کافی است و به ثبوت شیخ محقق معلوم

را فی الکفالموده شده یا بحکم تقیه و تخریب هر سوم رفته است نه عادت
 اهل سنت پس تکرر کتب شیعیه بمره کسینایان و برای مکتوب بپایان بخارنگ
 در آمدن و مانند این طواکس در ملبوسین ذمیت جلوه نموده و تکرر کردن بکمال
 علیه الکتاب المسمی بالطرایف و مثل دیگران در روم و ششام و جایت
 پیدا کردن و کاهی متن کتابی نوشته متن و زمانه شرح متن دیگری
 یا موردی در پیوستن و مقتضایان و زیادت کتب مذکور بر دافتن کار
 را نصیباست و لهذا در احقاق و مجالس المؤمنین آنچه جناب فاضل رطل
 بوق تقریر کرده اند بر همه کس آشکار است و اینک شنیدی
 تعلق داشت یکد کتاب از کتب رفقه اما آنچه تعلق است بکتاب اهل
 حق پس حرفی از ان امینت کلمی از متبعین ملای ما زنده بر آنی چون در عبارت
 فقیر نام جواب احقاق الحق دیده بود نزد من آمد و گفت تو میگوئی که نیست
 جواب احقاق الحق نوشته اند گفتیم بے گفت ایان چه مجال دارند گفتیم مگر
 مدعای تو امینت که بر رد اسبج امری از ان قادر نیستند گفت آری لا حرم
 جزوی ازین کتاب متعلق بقوله شیخ جلی و قاضی که یزید در زمان معید خدمت
 نبوی موجود و مقود معویه و از اقران جناب امام حسین بود الی غیر ذلک
 من الامور بر کشادم و از رد و قبح کلامش نشان دادم تا مبهوت شد
 بعد از ان گفتیم اکنون چرانی گوئی که مدعی من امینت که کسی از اهل سنت
 بر رد کتابش قدرتی ندارد باز می پویشش آمد و گفت باری که استغنی منقح
 فرمودی درین وقت کتابی از ان افاد است رفقه و ترجمه فضیلت الروافضی از
 کتب اهل سنت و رد کلامش که هشتم و گفتم به من خود مدعی من تو میگوئی
 که فضیلتی امینت جواب احقاق مکرر نوشته اند فی ثانی تبیین الحق تا شش
 نگاشته و دیگری بجز در بعضی ساخته و نیز آن و رقی ازین هر دو کتاب
 نیست بی از جواب ثالثی بجهت جز و نزد من بود از سادی کلامیه مثل پیش

علم و ادراک لیکن بجهت بعضی از سوانح که وقت اقامت من بر تخته شاهی
 فصیح مرحوم که شش نیز از چند جزو باطنی نامیده و حاشا که اینچنین در
 مانیفات خود می نویسم چیزی از احکامات این دآن باشد کما قال الشيخ
 بلیت آنکه آن از عمل خویش جود است حاتم طائی نبرد القصر
 درین کتاب هم خواهی یافت که ادله شرعی مخصوصا کلام قرآن مجید و حدیث
 شریف را نصیب العین دارم و تمامی سخن مخالف را به نظر میگردارم و وقت
 فکر خود را از تن خالی میسازم و بتوجهات ادبی چون هم و احتمالات
 کلامش استیغاب می نمایم چون بر هیچ بهلور است نمی نشسته و هیچ
 توجیهی نمی گزیند آنوقت تحقیقا و الا امر و دمیگردانم و چنانکه سخن او دروغ
 است بعد از تتبع باطنی میگردانم و الا اندر آنکه اعتدالت مشغول میشوم
 و از مخالفین این توقع کجا دارم چه اگر ایشان قرآن مجید را که محکم و معیار است
 بصدق اعتقاد برکشایند خواهند یافت باره را از آن در توحید و یگانگی و
 باره در معاد و باره در نبوت حضرات انبیاء و قصایل ایشان و باره در
 ذمایم کافرین و مرجح مؤمنین خصوصا مهاجرین و انصار بدین معنی که شامل است
 بابل بیت اظهار و درین است مرحوم جز نام حضرت زید نام کسی را نخواهند
 دید و مثل خصوصیت افضل الصدیقین برای احدی از قرآن مجید نخواهند
 شنید که خود بالا جماع از نص قرآنی با اعتراض طبری و کاشانی و غیر ما پیدا
 که نبود کسی نمکسار با سید ابرار مکر ابو بکر ثانی اثین اذ همانه العنار
 باز باید اطول احادیث کلینی را که کسب می نمایی المجلد الثانی مجسم عبرت
 دیدن و اکثر آیات مدح را بحکم آن در مدح خلفای و کشیدن فیهن پس
 برین تقدیر از مذہب علم فضل ثانی نامد و با این همه اگر خرافات زار و
 و شیطان بر و بجز و متبعین این مذهب را که بکمان بدین شان شنیدند
 که استغرف فی المجلد المذکور نمی گذاری باید استیغاب کلمات من نهی

و هر احتمال قطع کردن و در کتب بجمعه

فرد مایکان قلیل البصاحت و هر زه و یا بکان کثیر البصابت یک کوشتن که قری
 بتر اعتراضات با بام و استفسار به زبان آورند و بر کشته لال طاقی ندارند
 چنانچه مجتهد بادی این وادی شده باز و بگریاسایل و خود را واسطه قرار داد
 و قصد این تسویل گردیده که مقصود از پرسیدن عبارت و حل ترکیب آن
 که مبلغ انصاف و استغراق معلوم شود که اعرف باز مجتهد وقت تصنیف
 نشیده هم دلیل تأیید است که بر تعلیقه عبارت رساله قائم کند حال آنکه مدعی
 فن انشائیتم از جهت اتفاق فقه محقق فصل ایندست آید عرب و علم
 کجای طاقیت بر آن دارند که در محادرات هندی مثل با تقریر میکنند معجزه اگر
 صدور غلط در عبارت متیقن باشد و پیش کنند آنوقت به بیان شود که چه
 آفت بر سر ایشان می آید و چه ناموهای علم و اجتهاد زمانی و فانی بر یاد
 میرود زیرا که بسیاری از اغلاط در تحریر مجتهدین استعمال یافته چنانچه بر
 ناظرین صواری و و و الفقار و طعن الریح و غیره مخفی نیست بمقتضی آنکه
 رفته در دادن کتب مجتهدی تنگدانی میکنند و بخل می نمایند که درین روز بعضی
 از کتب طلوع بود تا بر آن بر سیک از ادبای فرمایش نمودم پس حکایتی
 بیان کرد که فلانی بامن اخلاص شدید دارد روزی نزد او رفتم و رساله
 چند ورق که قبلاًش بر منی نوشته خواستم آن بزرگ اندرون خانه رفت و
 نسخه صحیح بخاری بیرون آورد که در حسن خط و خوشی نظیری نداشت و قبل
 قبضش دو هند روپیه بود گفت ای پادشاه این کتاب درینق نه ارم اگر خواهی
 ببر و لیکن کتاب نه میب خود هرگز نخواهم داد زیرا که مجتهد فانی صاحب
 صاحب الزمانی بخبر این وصیت فرموده که اگر مخالفت کتاب نه میب
 خود طلبد درینق نباید کرد لیکن کتاب نه میب خود بخیر نباید داد که شاید
 در کمین باشد و قصد الزام نماید چون کتاب باستعاره به هم میرسد لاجرم

هزار ستوه و شققت و تنجا پو مصیبت بدست می آرم و هر چند مال درمی نباشد
بمن غنائی خرید میکنم تا آنکه سرمایہ توکل از دست رفت و حال مجتهد نیست که
چون فرارش کتابی نیکنه احباب فقیر باشد این حقیر چند کتاب دیگر ضمیمه
میکردانند ولیکن چون کتابی از برای سخن میطلبند و مجتهد را را بی ملاحظه
الحیل نمی ماند شخه از آن بد رنگ می فرستد و تقصیرها برود می فرماید یا حکم
از روز شترت کتاب مستطاب تحفه اثنا عشریه در دادن کتابی به عجل می ورت
و از وقت ظهور تحریر است فقیر بعد از آنکه دانستی بخار و شوقند پس خود مانند
بیدی لرزند هشتم آنکه در خانه رساله بصائر الصالحین که رساله قدیمه
عبارت از است کشف بودم که کلام مستقی یا وجودیکه علمای پیش
تجوم ادنی ضرر شیوه تقیه را مختار میدانند مشتمل بر تعریضات و ابهامات
بود درین اورا قلم انداخته آن واقع شد و اگر در جواب این عجاله کلام
ملاحظه آن خالی از غلجان خاطر ملازمان نخواهد بود کلام بصراحت و طول
انجامید یا بخش بهان عنوان بلکه زیاده از آن خواهد رسید طبع
کین سخن را خود توبه بود و اگر فرون گردد تو اش فرود و و اگر
بتوفیق الهی از تعریف و کنایه هم دست کشند از منظر هم مراعات
آداب و القاب باقصی غایات بطور خواهد پیوست که گفت اند
از آن که تو ترسد نیز س اعی حکیم و و اگر با چو او صد برای بکنک و
و مجتهد الزمانی و رشید از کلمات مستحسن دست برنداشت بلکه از تعریفها
تنجا و ز کرده قدم بضر بجا است که اشت چنانچه مفصل خواهد است معذرا
در خطبه کتاب بر اصطلاح رخصه منعی از استناد داد و تبراداد کما
ستخر فبا ایضا ان شاء الله تعالی و شاید که گزوح شیطان بید و بکر بکوش
او جان دبید و در قلب ملو و جان و سود کرد که هیچکسی از اهلست این
اصطلاح را نخواهد فهمید یا بر این امور فقیر درین کتاب از نیز زیاده

در باره مجتهد و بنده کان اولین و کائناتش بر ما مردم بسیار
بناید سر که بر روی مالیدن و نزد مردم مالیدن اکنون عبارت خطبه نشسته
از آغاز تا انجام بشود که هر یک از فضیله بعد از دیدن و شنیدنش بر بابت
مجتهد دریده و این و هم بر بابت برادرش معروف بیدار می نازند و اول
جان خود را بر آن گذاشته نازند و جوابش در خطبه این کتاب بحشم و دیگر
و بگوشت بوشش شنیدی بنده عبارتت سبحانه با اجل شان و اجل برانه
او صبح الحق و آفتاب سبحانه و اعراض اعانه جانانه در روی الباطل و
اندر نیرانه و مباحث اکتفا به قیام و اجتناب من الایمن رسول الله صلی الله علیه و آله
آیات و نیز کتب و اعلام قرانه فانی به الشریع القوم و رخص بنیانه و رفع ذکره
و اعلی امره و عظم سلطانه و اتعنه من ذنبه و محنته اولیانه و خلان و جعلهم
خزائن العلم و سدانه و اعلام الحق و اعیان فقههم صلی الله علیه و آله
دینه و اتم نعمت و احسانه و هو الله یقل منادید الکفر و جدل شجانه و کسر
اوثانه و لم یزل یقاسی شداید الزمان و یکایه اخوانه و اشجانه و منهم السعید
الشهید الله یجانی فی هذا السبیل حتی قتلوا الضار و اعوانه و صرعوا
قسانه و شبنانه و ذبحوا اخوانه و صیان و اراقوا در و احرقوا خیمه و شکوا
حرر و سبوا نسوان فخذلوا من نفس الایمان و ضیع ایمان و لعن فرعون
بنی الدین و بان الله اشبح بوجه و شملایان فی شمع الحق و امان و سن
خذلان و امر علی الدین الذین کان مشرق خلافتهم ان یمنوا و استجاره و کسروا
اغصانه و اخطا عواثره فوادی رسول و رجایان الله کان ابنی علی الله
علیه و سلم بر شرف شفیقه و سلطانه و صلوات الله علیه و آله و سلم
فی بلاد و انزل علیهم رضوانه و ادر نعمت القلوب اجماع العذیب و
الجان و حرکت آثار شرافت و قصبان یان و اذین و انوار تالیف این کتاب
اجماله تفصیلا و ایجابا و تشبیه بکار و احوال مردم و بالاسر بطور اخیر فقه

شدم چنانکه در مسجود
 ز غایت شوق لفظ بل من مزید بر زبان دارند و هرگاه عجز کنی طالبین ای
 هم ازین کتاب بهره ورتوانند زیرا که اختیار دارند که آنچه متعلق
 بالمرام و متصل بر و مفوات مجتهد مقام است ملاحظ نمایند و تصانیف
 کلام را بکند از جهت یاد و خود سلاست عبارات و شرح و بسط بهات بسیار
 را از اهل استدلالی بینم که در فهم مقاصد قاصدان کلیت که رفته بدین
 تفصیل و استیعاب احتمالات و جمیع اجاث و اختیارات و سرفروشی آرند و
 و اگر با این همه رهنمونها کسی ملال گیرد گویا لول بهیچ و مطلوب اهل تفتش
 و اصحاب اشتیاق مجراش این بچاره زینهار نشیب و فراز مبین میدان
 نه نوز دیده و کون و نادر و زکار ندیده علاوه تینه اسفیه بقدر سی جزو
 است و در دست خود از صوارم و قس علی بن ارجوم الشیاطین رد
 نیز به کشیری بی دین حالانکه محرز تینه محذرت نهاده که بی مراجعت بکتب
 کثیره و استغاثت از یاران هم و تیره عکشیه نوشته یعنی اگر محبت
 کثیره و سامان تصنیف زیاده می بود بادت مکشید و بتضعیف نوبت
 میرسد اگر این حساب را ملحوظ داری در تحریر این صد و پنجاه جزو بر کتاب
 تشبیه که بآن ده جزو تواند بود با وصف رد و قدح بر او لین و آخرین
 رفته و استیعاب اجاث و تنوع هزاران کتب و روایات مرعوز
 میسماری و دلدار سی مروت که جز خود کشید و دل ربائی بسته شد
 و در فقه و اصول زیر مشق مغول بود به چندی اینها را در دست خود
 و صد را کشیری از آن شرح بهای ایدری جمله را از متن در یک جزو
 شرح کرده و بعضی از محشیان ج اطباء بکار برده اند و کاسه
 لبان فلاسف استنباطی بهم غیر ساند لبین طالبین علوم حضرات
 انبیا و اولیای اید که بر بدین مباحث دینی ملول نشوند که درین طور عجایب

تفصیل از اختصار

صالح بکار می برسم و بعنوان وصیت میگویم که زینهار قصه
 و کلام کتیرین نام را بجا کش که از تدبلی اصلاح اخلاط معنوی از ما بر
 مامول است و نه از کس سنان مرجه و سوسنول بالجلد اگر طورند کور نمی گردیم
 رفقه چنین رو در تسبیح بچشم رو کشن نمیدیدند که بجزر ملاحظه چندی از
 اجزای این کتاب و رساله قدیم و جدید و بعضی دیگر از رسایل نویستان
 رسیده که هرگاه نام حافظ ابوالحمیل بکوش ایشان میرسد کانیم هر
 مستفزه فرستادن بفرستاده و هم آنکه مستصین رفقه که تقریر فقیر را
 بآبیس و کشتیاه که بکشت و بهر در کاشف التام و دیگر مباحث کلام
 می بیند متبادرند که محرر این رسایل و اجزا هر چند خبر و جامعیت تمام دارد
 لیکن شس ادب و انبث بحضرات ائمه بدی بجای می آرد و باینکه مطاعن
 ایشان مرتب نمیکند و بیان دلای ایشان نمیکند و بجهت آنکه مکر رفقه
 خالصین صواعق مولانا سید نصیر المله و الدین و نوافقن سید مخدوم
 و کتب دیگر از متقدمین و متاخرین را اقلیه الکلیه بقصود نظر دیده اند مانند
 پیشوایان خود که از تمامی دنیا ایشان را برگزیده مثل ابوالعبیر مرادی و احمد
 که گمان بدیهنای ایشان شایسته کما سنجی ایشان است و باینکه گردیده
 ای عزیز دفاتر این مطالب از کتب سابقین و لاحقین بگراست خضر
 الله درین کتاب خواهی دید و لکن من استطیع تذکیر المناضین و لا شمع
 الصم العار اذا دلوا به برین العشر من اگر مراد مستصین است
 که چون متخاصمین ~~مطلب~~ بجهت بختند زینهار کسی را درست نیست دایم او
 ذکر کردن پس قطع نظر از آنست ~~چنانچه~~ که محققین در آن گفته اند
 و الا اعتبارات بطلان الحاکم لازم آید که این مستصین بلا دست کش
 و مستفنین اتفاق اندیش گوش و بینی متجدد کلامه شمس شیخ علی امام اعظم
 امام اعظم خویش بریده باشند و برده معاندان شمس نه سب خود دریده و هم

ریش این اشک و در آن کشیده و زیر آنکه اثری برید محسوسان بی دین فضل و نور سخنان
 رنج الحق و مانند آن مطاعن حضرت خواجگ کوئین سید النقیصین صلی الله علیه و سلم
 ذکر میکند پس جای میگوید که عاقلان را غشی آمد عینا تا شای شبیه بودند و در مقام
 می نویسند که لعب نبات برای او تجویز فرمودند و در باب این باوگی میکند که انتخاب با
 وصف نبات قصد امامت کرده بودند و در فصلی فیه سوال ذوالعین می آرد که حضرت
 الصلوٰه ام نسبت یا رسول الله و در همه این ابواب و فصول و ادبیز زبانی و فصول
 مبدی و نیز لازم آمد که شیعه را در نهیم مهدی غاری شکایتی باشد زیرا که اهل سنت انکار
 از وجود دهمی نمایند پس کجا حضرت امام مهدی فرزند سید عبد الله و حضرت امام
 و کجا پسر بی بی زکریا بنی که هنوز چشمش نگشاید که دلالتش با دلالت است اگر
 گویند که عاقلان که مراد علمای شیعه مطاعن حضرت پیغمبر باشد بلکه مقصود شیخ حلی
 و مانند او طعن بر روایات است و بابت گمراهان گویند پس علی بن ابی طالب
 نیست مگر تشیع بر گمراهان بی تم و خیران بی دم تایدانی که بشوایان رفته است اتصال دین
 و ایمان خویش بر می سازند مثلاً در اعظم مطاعن خلفای راشدین یعنی قصد فساد و غیره که بر
 می نازند بر اساسی منکر امامت است ظاهرین بستاند که شاه او بیا بصدقه بپلهره
 حضرت خاتم النبیا را بمقابل بریدن فرستادند و خود مثل جنین در پرده ظلماتی
 نشستند و انداختند بر تاجه نورانی که گشتند و چون حضرت فاطمه را جواب
 میسر شد دو آیت قرآنی آموخته باز برای مجاول روانه کردند باز اجازت
 دادند تا همراه ساربنی اشتم در جمیع اصحاب شریفیت بردند و سیف زبان
 بر کشادند و معرکه عظیم آراستند یعنی خطبه طویل از طویل است که اگر کسی
 بتواند آن قرائت جناب سیده پروا بیست مجلسی در بخار و حق البقیع می خواند بدو
 یکد و روز ختم آن ممکن نبود از تجویز نمودند تا جناب زهراء بار سبیل حضرت زین
 معاذ الله بشاکشی کرده که بر بالشتش گرفته بیوی خود کشیده نه لغته آمد علی انصهرین
 که اینهمه بعد از آن بود که ابیسیه ظاهرین بر کتاب الوصیت که وقت وقت است

سید المرسلین از حضرت رب العالمین سید مرسلین در

که هر چه در وقت خلفا رود در دم نماید و نیز گردند و احکم الحاکمین را بایتما
 مقربین گواه گرفته که هر چه بادا باد پس و سکوت گیریم چون هیچ آئینم فاعبروا
 یا اولی الامر بک که هرگاه این بزرگان را میبرد دعوی فک درست باشد البته
 آینه کشا کشی و سحر که آراستن و تیار در بارداشتن اعظم مبارک و روحی
 الهی خواهد بود و اگر گویند که حاشا بنیاب سیر حضرت فاطمی را اجازت
 داده باشند باید گفت که اکنون اشکال بر رفته دو جنبه است یعنی هم تکذیب
 امام صادق علیه السلام و نفی توثیق کالشی نقضت غزلها من بعد
 قوه انکشاف و هم خصمان زوج مقدس فرد کامل امامت بلا فصل لازم آمد
 چه بگویم امام صادق به ثبوت میرسد که بنیاب میرفتن حضرت زهرا را بار بار
 و نتانند و اگر باینها اجازت نداشت نکرد و خصمانه خواهد بود اینهمه طاعتین
 پس حقیقه بنیاب سیده میرسد فکیف که غم وفات شریف فرائد مش سانه
 بطلب و به معاشش افتادند و دست بر نامرئی نیک تر ازین مرتبه بیک
 نفوذ باشد انداختند و اگر نزد دشمنان دین اینهمه حرکات طبعی و ارادی یک
 عین و سوزی و غمخواری طاعت اسلام بود و باسی رفع اختلاف از امامت و
 انتظام مہمات و قتال مرتدین و نادید خرفین و حفظ ملامت اسلام از استبدادی کفار
 لازم که صدیق بعمل آورد چگونه خبر خواهی دینی و دنیوی باشد فایضتو کلا و اقلیلا و اینک
 کثیر اجزاء و بما کافوا یکسین اما اختفای مذابیه تقوی مانده بین و گردان
 سار بنی است صفه این اسما و هم جمیع مہوشان و سیده نسای العالمین و
 ثابت بعین الیقین نماهونی حق الیقین اما الزام و تعلیم و مبارک حضرت زهرا
 بر منظره بر اینختن و شکست لال رختن پس مبارک است بقصا ص و رخصه ص
 سینه و کافی است که مجلس مبارک و فانی تمام آورد و من عبد الله بن سنان عن
 ابی عبد الله علیہ السلام قال لما قبضت روحی بود و من عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیہ السلام قال لما قبضت

کل فاء فاخرجه من فاء فاطمه فقالت یا ابا بکر ادعیت الیک خلیفه
 بیا جلیست مجلس و انت بعثت الی وکیل فای فخرجه من فذک وقد تعلم ان سیدی
 اسد صدق بها و ان لی بذلک شهود ا فقال ان البنی لا یورث فرجعت الی علی فاختار
 فقال ارجع الیه فوالی لم یسمع ان البنی لا یورث و رث سلیمان داود و ورث یحیی
 بن زکریا و کیف لا ارث انا ابی فقال عمر انت معلّمه و انت معلّمه فاما علمتی این علی و
 بعثی الی آخره یعنی این کسان میگویند که حضرت صادق فرمود که چون حضرت صلی
 علیه آله و سلم از جهان تشریف برد و ابو بکر بجای تشریف نشست فرستاد که بر آید و
 کرد ایند از فذک وکیل حضرت فاطمه را پس آمد حضرت فاطمه نزد ابو بکر و فرمود که دعوی
 خلافت پدرم کردی و بجای او نشستی و بیرون نمودی وکیل مرا از فذک و میدانم که این
 است و گویا من همراه دارم ابو بکر گفت پیغمبر میراث نمی گزارد و درست و که آنجای
 این امور راه نمی یابد حضرت فاطمه بشنیدن این جواب چنری نیارست فرمودن پس
 ناگزیر باز گردید و جز داد از آنچه واقع شد حضرت علی فرمود همین وقت باز گرد
 و بگو که تو کمان داری بعد میراث حالانکه وارث شد سلیمان از داود و یحیی از زکریا
 پس من چگونه وارث نشوم از پدر خود عمر گفت اول سکوت کردی اکنون بچند
 تعلیم آمده و این تقریر میکنی حضرت فاطمه فرمود بیا مرا تعلیم کرد فرزند عم
 شوهر من اما کشتی یعنی فاروق را بسوی خود کشیدن پس کافی کلینی
 بخبر کان من الکافین در شان اوست بشهادت علمای رفته دریده دهن و
 بنهم المجلسی فی مجلد الفتن شهادت بران میدهد و بنده عبارت کاه محمد بن یحیی عن
 محمد بن الحسین عن محمد بن اسمعیل عن صباح بن عقیقه عن محمد بن محمد بن محمد بن جعفر
 عن ابی جعفر و ابی عبد الله قالان فاطمه لما کان من امرهم ما کان احدث
 بتلابیب عمر فجدت الیهما الی آخر الحدیث یعنی امام باقر و هم امام صادق رضی
 الله عنهما بر روایت مقررین فرمودند که چون خلافت از دست رفت و فذک خصب
 شد حضرت فاطمه گریان فاروقی گرفت و او را بسوی خود کشید انا که این همه

مورد بعد از هر دو گواهی بر کتاب الاجتنب بود از تفصیلش در جلد اول ازین کتاب
خواهی دیدات الله تعالی پس در اصول کلینی و یحیی و حیات القلوب شرح آن
بسیار طول اعاده آن فصول دایم اکنون گنجایه تمت متعصبین که موجب
حضرات ائمه دین خلوصی ندارد انصاف باید کرد که او طاعن ائمه می آرد یا بر تقضیع اهل
رفض که موافق طاعن اهل بیت قاضیین ائمه است می گمارد بخلاف معلم اشکده
چو حسین کو چک این کفره لعین در پنج الحق و غیره که موجب رشخند نیست زیرا که
شیان از لوازم بشریت و انبیاء علیهم السلام فقط در تبلیغ احکام از شیان منزله
اند ایستادن لا محض و عیون اخبار حاضر است ایستادن نیز تکرین صدور و رهبر را
از حضرت پیغمبر است و فرموده اند و عدم بهر انا صمد خدا اقرار داده اند و شیخ
هم انکار بهر آنجا بر اندازد و غرض اعتقاد کرده پس حال معلم اش
پرستان در زبان و دزدی خود طاعن حضرت قائم المومنین علیه السلام و سلم
با عترت شیخ صدوق ملعون و طرود خواهد بود لا اله الا الله و العبادات
بسم الله السلام که صد بقیه در آن وقت تکلف و بعد آیت حجاب و آن نبایست شل موم
پیدا بود چنانکه آنجا بصد بقیه در شش مالکی بقیه شریعت منسلک گردیده
بال اتفاق کتاب و بیوط فی المطولات متحد است میان آنجا موم و مومس از کتب
ایست آورده و آنچه عادی همیشه گفته اند فرقی است بین ویانش بسیار
ترتیب زیرا که این کتاب استمالی در کتاب ایست و غیر او در غیر آن تصریح کرده اند که
علوم ائمه و کوشی ایست که بیابری باشد و کاشی این سبب شیخ علی نقی
آیا کتاب استمالی است یا امام غزالی ایست که در بعضی نسخ نوشته اند هم ندیده
مگر و نوشته اند که فرزند قاتون از نویسند آیت خواهد بود معشای امام عسکری
عنه السلام نیز در طو الخلفی است که کرده اند که چون در روز کشت بخانه
و اخبار شدیم تقضی موم کرد او بعد از آنکه شش بار این المقلد و وسال است
از مومس که کرد و گفت اولاد پیغمبران و مومسین ایشان هرگاه انعام باشند

باب ما بعد آن مانند یکدیگر این نسبت در شکم مادر سخن میگویند و فرمود
 خوانند تا آنکه خاتون حکیمه و ... چند روز قبل از وفات امام او را به ...
 مرد کامل یافته گفتیم این مرد گیت که مرا میفرماید که نزد او بشینم
 استی مختصرا با یکجمله هرگاه بگریز کس این علوم و مناقب حاصل
 باشد برای حضرت امام حسین ریحان رسول الثقلین بطریق آرد
 خواهد بود پس صفوت را در دین و در عین سجده که افضل از تکان
 نماز است بر دوش میارک سوار شدن و ازین جماعت تخلف
 در زدن و محال را کب با مرکوب بعجل آوردن در چه مرتبه خواهد بود
 فکیف که در روایات مخصوص باشد که خود حضرت پیغمبر علیه
 الصلوٰه و السلام تماشای اسب و شتر بخشین رضی الله عنهما
 نمودند و خود را مرکب ایشان قرار دادند معلوم نیست که شیخ چلی
 رفقه جز بخرافات خود چگونه از عهده جواب بآید و چه سان
 اسب معذرت کشاید نمود باسد من ذلک و اگر گویند
 که در آن اوقات اما این بچلی روز رسیده بودند چنانچه بضیمه حدیث
 خاتون حکیمه معلوم تواند شد پس ای عزیز درین وقت دهنهای
 کلاب مطوره یعنی تقلیدین ابن مظهر را بلفظه فضل بخش العین باید دو
 و کتب دینیه ایشانرا همه باید سوخت زیرا که مثل بحار و تراجم آن هم
 دلالت بر آن دارد که در قریب وفات شریعت هم از حسن معنی و
 هم از تهید که بیا این امور بود و قوت آمد اکنون چنانکه دیگر بشنو
 که از تقریر جناب مرثضوی در باره معذرت رو بردی شیخین -
 وقتی که امام حسن فرمود انزل عن منبر الی کما سیجی فی المجلد الاول
 من هذا الکتاب بر دوش صدوق در عجل صاف عیانست همین
 که گفتیم و ز شیخین این عذر را قبول نمی کردند و می گفتند یا ابان

تعجب است که حرکات ایشان سر بر طفل محفل میفرماید این -
 حرکات تا وقت عقیده یا تا ربیعین بود و ایشان اکنون که ایشان
 از مردان کامل در گذشتند این عذر چه معنی داشته باشد و مخفی نماند
 که عمر فرزند زکریا وقتی که خواهر معظه امام بصورت مرد کامل دیدند
 آنقدر بنحوی که حسنین یعنی اسمعنه را حاصل بود در آن خجاست سرور
 کائنات حضور صادق وقت معذرت حضرت مرتضوی کرم الله وجهه
 و شریف است غرضی چند که تعلق دارد و بطاعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم که اهل ستان تیشه بر پای خود زدند خدا را حریفی چند دیگر در
 باریه انبیای متقدمین از زبان علمای ذوی الاذنان کوشش کن
 که در آن مرد و توحش چشم گرفته یا منافق بے حیال و اوطاف و زنا
 و آیهیم با مہات و آبا عیاذا بالله بحضرات مقدسہ پنج کبریا یعنی
 زمرہ مطہرہ انبیاء علیہم السلام نسبت میکند چنانچه عبارتش درین
 کتاب خوابی دیدانت الله تعالی و فرزندان و مقلدانش غیر ازین
 چیزی نتوانند گفت که این همه برای الزام مخالفین است کو تیم
 قطع نظر از آنکه بر اثبات این جزئیات قدرت ندارند آری این
 کتاب زیاده را از آنست که جهاد روا فی اصول معتبره عدم
 ایمان انبیاء است الله ہی حضور صاحب حضرت شیر خدا ثابت
 کرده از و این شهر آشوب مانده اندانی بهم سبزواری و مجلسی کاشانی
 و مناقب شیرازی و غیره منکر اند که انبیاء علما و حضور صاحب حضرت
 یونس و انواع مصائب و مذات شکم مای بسبب عدم ایمان بگو
 گرفتار شده اند باطل بر امثال این عادیث و حدیث کلینی اعور که علمای رضوی
 نفس قطعی حضرت زکیا العالمین و سید المرسلین بود لما ستعرف انما الله تعالی
 کا بر علمای و فقه بنیاد افضلیت الله از انبیاء که بر اصول و فقهان مسلوب

الایمان بودند آراشته خوشتر از
ت میسب با کت ساخته اند صابر طور علی که
هنگام دیدن قنوی را به شربت از پیشین از همین باب بنداشته و از آن
که دلدار بی مروت را اینهم یادماند که بسیار از اینا جمیعت و کما فیست و دیگر لوازم تشریف
از یاری و جل بر رویات کشتی و غیره سبب طلب ویت خواسته اند و حدیثی در آن حضرت
آدم و حوا در باره آنکه و حضرت فاطمه زهرا صدرا یافته یا و صفت آنکه حق تعالی ایشانرا عقیقت
تأصیفین و ظالمین یکسان گمان نموده چنانچه امثال این میباشند بنیاست و نزدی و درین کتاب
بیاید هرگاه اصول دینم در قوای اینا میجوید و ایمان و ایمان از میان تنفسی است باشد و نا
دلو اطه در چه حساب است که دلدار بی مروت زیر شوق مغول محمد و مالمغول نوشته اکنون که نا
چشیت از امام در برابر مطاعن اینا علیهم السلام حالیا حدیث یکینی مطابق میعاد پایشینند
که اکابر این طایفه شیعہ در اثبات افضلیت آمده آورده اند از علی بن حمزه قال سال ابو بصیر
ابا عبد الله و اما حاضر فقال جلست فداک کم عرج رسول الله فقال برترین ما وقفه جبریل موقوف
فقال المکانیک یا محمد فلقه و قفت موقفا ما وقفه ملک و لا نبی ان ربک یصلی فقال یا جبریل
یصلی قال یقول سیوح قدوس یا ملائکه و الروح سبقت رمتی غفنی فقال اللهم عفوک
عفوک فقال تبارک و تعالی یا محمد قال لیسک فی قال من لا شک من بعدک قال الله علم قال
علی بن ابیطالب امیر المؤمنین و سید المرسلین و قائم الامر المجتبین قال ثم قال ابو عبد الله علیه السلام
بصیر یا ابا محمد و الله ما حارت و لایة علی من الارض و لکن بارت من السماء من شانه یعنی ابو بصیر
که بنفاقت اشارتی کردم و خود سیمای حدیث بران دلیل است پس سیدار امام صادق علیه السلام که چند بار پیغمبر
عروج فرمود گفت دوبار پس جبریل فرمود برنگان خود بایشان این مقامی است که هیچ ملکی بدان رسیده
و نه هیچ پیغمبری فایز گردیده البتہ برود کار تو معلوم میکنم و حضرت فرمود چگونه خبر سل جواب داد که این
کلام میفرماید سیوح قدوس یا ملائکه و الروح سبقت رمتی غفنی حضرت عفو کرد که خواست و حق
تعالی فرمود ای محمد کبریت امام امت تو بعد از تو حضرت لیکن گویان عفو نکرد که خدا خوب میداند فرمود که
علی بن ابیطالب حاکم جمیع مومنین است و هر دو جمله تسلیت و تشکیک جمله تقدیمیه هر دای شان
می در خندای ابو بصیر نباید امامت علی علیه السلام از زمین لیکن فرارسید از آسمان انتمی محصلا

قَالَ الْفَضْلُ الْمُجْتَهِدُ هَذِهِ اللَّهُ تَعَالَى إِلَى سَبِيلِ الرِّشَادِ بَعْدَ
التَّسْمِيَةِ وَالتَّحْمِيدِ وَالصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالْآئِمَّةِ
الْأَفْجَادِ وَصَلِّ عَلَى الْقَتَائِمِ الذَّامِمَةِ مِنَ الصَّغَائِرِ وَالْأَخْفَادِ
أما بعد چون درین ایام مبارک آغاز خجسته انجام بندگان خباب تقدس تاب
مجتهد العصر و الزمان ادا امر الرحمن استفتای در حضور ایشانکه شهادت حضرت
سید الشهدا خامس آل عبا و کلمه کون قیامی لاله زار کربلا علیه التحیت و زیارتیه
اصول اهل کستان و در کان مذہب ایشان ثابت نمیشود از انظار وقت شمار
علماء مولی المناخه این جماعت در آورده بودند و آن استفتا با اقادات فتوای
زیب در ابی عدالت و زینت عمارق قضا و اقادات شیخ اعظم و مفتی افخم و جواب آن
در رساله مترجمه ثمره الخلافات که ضامین تلخ و شیرین آن در مذاق اهل شفاع و
نفاق کیفیت عجیب بخشیده مندرج گردید ۲۵ رساله موصوفه اشتہار تمام بین احوال
و العوام یافته و بظرف فضیلت این طایفه رسیده سواد سطور غیر پیش مشک سائی
زنجهای کهنه شان گردیده و مفاد عبارات تکلیف شریعت نمکی بر ناسور هر یکی پاشیده
یکی از سوزن چاشکان و کمره کوبان این فرقه غاویہ کو قایم الاویہ و خلیفه کثام نرید و
سواد و ادعایا الهی الہاویہ است هر بوجیکه کشته پنجم یافته رساله در جواب
استفتای مذکور کشته با شایسته شهادت بنا بر قواعد اهل شفاعت پرداخته
خود چون ثعلب در سوراخ کتمان خزیده سپرد در موکه انداخت رساله را بوساطت
کره سیرت السیر لا بهوت و فکله کثرة الدور ملکوت جلاله صحت و دو کا و زکار ساء
اعتماد مولی سلامت الله شاه سلمه الله پیش حقیر فرستاده و جناب ایشانرا که در
بخی این بمقیه اروهم در شکبجه آن استفتا و استفسار گرفتار بوده اند از گیر و دار
رهائی داده در پرده ایشان را منتهی بر سر و چشم نهاده خانه اش آبادان رخ
دوست آن باشد که گیرد و دست باما طعن بعضی از اهل فراست و کیا ست است
که رساله مزبوره نوک ریز قلم عجیب الرقم شاه صاحب مصدر الاسم و العلم است

ذراتان بیارسلوک طریقہ سلامتیہ توریہ و تفسیر آن را بر سال اولیہ شهرت داده
 نسبت آنرا بشخص مجهول النسب نسب دیده اند و الله اعلم بحقیقه الحال بہر کیف
 بمضمون الکفر ملہ واحدہ ہر چند شبہات او تا تمام و بنیای ہفتواش علی طرف الشہام
 بود لکن خوف علی العوام الذین ہم کالانعام اعراض از جواب با صواب ناصواب
 نمود لہذا ایندی از اوقات خود را ضایع کردہ خارج خوش تر التشر اگر ماداشت
 تر الیہ و ہذا منہ صریح مقالات صریح اسلاف اخلاف این گروہ فی انصاف
 فضیح ساختہ لیہ لک من ہذا لک عن بکتہ و یحیی من یحیی عن بکتہ
 بل طیت صوفی نشود صافی تا در نکند جامی بیار سفر ماید تا بختہ شود خامی
 سبحان امد ازین پشمینہ پوشان گوشہ نشین و از از جایان عزالت گزین کہ از فقر و کاست
 ہم میزند و طرقت کلاہ را می سنگند و در پردہ عیب پوش صوفیت اباس تقوی را از پردہ
 میکشند و ہر چہ میخوانند می کنند خرابہ دل شان معمورہ خدام معلّم الملکوت است و
 بنار عقاید پر سکایہ شان او بن من میت العنکبوت با اگر اسب چو پنی پیش نہ دارند
 خود را در عرصہ یکہ تا از ان یکلوہ می آید طائی جامی باد صفت آنکہ در خامی و نکوسیدہ
 فرجامی نامی و خامی این گروہ عامی است بد کفہ و حق بر زبانش رفتہ مشنوی
 مینہ شیخ ماز شور و غیب ہر صبحی گاہ و ہی ہی شب ہر پرواز کبر و دل پر از اعجاب
 روی در خلق و پشت بر حجاب ہر صف زدہ گردش از خزان کایہ در خلندہ ہشہر و لولہ
 خشکی چند کردہ خود را گرم نہ ز خالق نہ از خلاق شرم ہر یک باہل قبول نہ
 بای کو بان ولی اصولی نہ نہ از انوار ذکر شان شرم نہ ز حال سماع شان خبری
 حاصل ذکر در گردن ہر اثر نفس ضعیف پشت و کمر ہر چہ دادی بہست شان خورہ
 ہر چہ آید ز دست شان کردہ کار شان غیر خواب کردن نہ ہر چہ شان فکر روز مردن نہ
 ذکر شان صرف بہ سفرہ و شہادہ فکر شان صرف در وجہ ہشہر ہر آتش است آتشانی شان
 ز آتش دیگر و ششانی شان داد ازین کمربان الیہ داد نہ مغرور از طریق عقل و استد
 ہر چند خشک کیست قام دین میدان جولان داشتہ اما عنان گیری خوف و طلاق و ابرام

[illegible]

بد است که برگاه جواب رساله قدیمه مذکوره که اوسه خبر و پیش نسبت بعد از مدت بعد بایمان
 رسیده باشد جواب نقص رساله و حواشی آن سببی با اثبات الخرافه لصاحب
 ثمره الخلافه که زاید بر اصناف مضاعف آن خواهد بود چگونه جناب مجتهد را بودی
 رنجت که قیامت صفوی عبارت از استخوانها کشید پس بقصدنای وقت همین
 است که جمعا کن اجزائی آن کتاب را در صنادیق نقیه تقلید قدیمی و پیش نگا دارند
 بلکه مانند بحال جدید که دو بار بخدمت مجتهد الشیعه لغت نموده و در بعضی اکر اباد
 و لکن در دستا دم کان لم یکن شمارند **طرقه** آنکه جناب مجتهد و اولاد ایشان
 را در مقدمه وصول رساله مزبور بر وفق اظهار بعضی از مستندین و بروی و یقین انکار
 شده بود لیکن برگاه بعضی از اصحابش که تعلق بانستظام عدالت دارند مستدعی
 حصول جواب از ان مخدوم الفحول گردیدند بقصدنای مثل مشهور ارشاد فرمود که در این
 شیعیان در کمال حیرانی افکنده اند هر چند این رساله جدید از دتهای بعید پیش
 من رسیده مگر من مصلحتی در تحریر جوابش نمی بینم معذرتا کی نقص اعتراضات سنیان
 کنم با یکدیگر امید از نا عاقبت اندیشی ایشان آنست که در بعضی از اوقات بدین یا
 رسیدن نقص ثمره الخلافه نزد خودشان بر طبق مضمون صدق مشحون حدیث غلوی
 رضی الله عنه ما اضمر احد شیئا الا و قد ظهر فی قلمات لسانه اقرار کند و بر تقدیر صدق
 کلام شان و عدم ملاحظه کتاب مسطور هنوز هیچ وز دست نرفته نقل کتاب مذکور را
 بهم رسانند و ببینند که در استیصال ثمره الخلافه بزیاد و مردان که نشو و نماهای شجره
 آن از کوشش مجتهد شیعیانست آیا دقیقه از دقائق و حقیقی از حقایق باقی مانده
 کاشش بخاند رساله جدید که اکنون در وصول آن مره بعد از مره کلامی نیست التفاتی
 نموده و در خصوص جواب آن اوامر که کمال عجلت ازین بزرگ طلبه بشته بودم خبری
 می نوشته من بعد بر خودی بالیده که اینهم صورتی میباشد با یکدیگر مریدان و
 سرآه مبارزان آنست که در جواب رساله جدید و رساله اثبات الخرافه و
 این کتاب شیعیه انصاف را از دست نداده در مکر مناظره قدم فشارد و بگران کالی

و نبات حواس در نیمه آن دست و پای زنده و تحریر کشیق و تقریر انبیا بحواب هر سه کتاب
بجمل آورد باقی ماند نسبت خلافت نیز به محیب و جوالبشر آنکه خلیفه نیز کسی خواهد بود که حقیقت
خلافت او را ثابت کند و آنرا نیز خلافت داشته بدین ترجیح و بد فایان ثبوت شیئی لشی فرع
المثبت که و سیکه انکار از آن نماید و اول قاطعه بر آن اقامت کند و او را خلیفه نیز بدست
و او اعتساف و او نیست سوم آنکه اگر از تشبیه قطعی و دعوی سپرد محرکه
انداختن و در سوراخ کتمان خریدن و شتافتن مقصود نیست که محیب مصیب در
جواب استقفا عاجز آمده پس در بطلان نشن نزد علمای اهل حق بلکه پیش اهل تشیع نیز
که بهره از فهم و دکان دارند و در تمییز شان مصلحتی نمی بینم حرفی نیست و مطالعات کیفیات
این هیچ میرز خصوصاً این کتاب در ابطال ادش کافی و و افیت به کس اتفاق
دارند که مجتهد الزمان و او بیانی ایشان در نقض رساله بصارت العین در کمال عجز و زبونی گرفتار
شده اند با حلال حواس و چار و از بیجا است که نادانی در شکسته آن رساله که دوسه خبر نیست
سور آیت کریمه لا یؤمنون فیها و لا یحیی بودند و آنچه بعد از خرابها نوشته اند بنیاد اکثر
مقاماتش بر جهل یا تجاہل افتاده و با این همه هرگاه آن که باره حالش دانستی نزد
عوام فارغ شده چه مبارک باد با که بر السنه ایشان نگذشته حتی که عهد بابا شیخای ایشان
هم از یاد مردم رفته و اگر مقصود از این زبان داری است که نام خود را در خصوص
این رساله از عوام مخفی داشته و این افتاد است و دلالت بر عجز و زبونی او میکند
پس اول این اعتراض بر حضرت مجتهد زنده فرموده و در جواب بابا خیر محمد آشتا
عشریه ذوالفقار شیر خدارا بسبب حاجت مستثنوی به نام ساخته سپرد و میگوید که انداخته خود
چون رویاه در سوراخ کتمان خرید و فروش علی بن ابی طالب و عار در بسیاری از اکابر
این مجتهد شیعه سرایت خواهد کرد که گاهی جامه زمان در بر کرده و زمانی طلیسان
یهود و مجوس بر سر و پوشیده جلوه افروزان مجنن مباحثه و مناظره و تصنیف کتب
کلامیه گردید و اندواین مطلب بر ناظران جواب ذوالفقار مصنوع و حضرت حیدریه نا
سطیع یعنی مولود حیدریه علی المجوس القدریه و صاعقه حسامیه علی عده و الملة الاسلامیه

محتاج بشرح و بیان نیست هیچ دو کتاب چون بحیث نصیب در انصاف احباب اکتفا
 خبر رسانیدند که مجتهد متشیعین بجهت اختلاف حواس در تعیین و تفقیص نام تعطش زاید الوصف
 دارند و باطراف عالم و ساکن بنی آدم در ارسال قاصدان نهایت میگردانند بابران در خانه و
 درید که بزودی تالیف کرد و از نام خود و اسامی متبرکه بعضی از بزرگان خود بمقتضای محبت
 اطلاع بخشیده تا سبب اتصالی مجتهد فانی بمجهول الحاسم بودن را سبب عدم جواب گردانند
 اکنون تمامی ناظرین رساله از نزد یک و دور و خویش و بیگانه میدانند که محرر رساله قدیم
 و جدید فلان شخص است هنوز نام و نشانش غفلت و زردی مستلزم کمال ذکاوت
 و قوت قدسیه مجتهد امید است با کمال بعد از او در حال طعن و تشنیع گران از عجب
 افادات خواهد بود و اگر دیاجه قبل از شروع در مطالب است باری محو اثبات چرا بعمل نیاید
 شاید از نسبت بدتر سیدند و از انتساب عاقبت اندیشی بیایست خود دل دزدیدند که
 از انتساب آن بجناب اقدس الهی برخودند لرزیدند و ای بر حال اکابر علمای ایشان که
 داولی اندامی و بی ادبها سبب هتد و در کتب دین دایمان خود بکمال افساد و طغیان
 بجناب ائمه معصومین میرسانند و روایت مینمایند که بداند فی الی محمد بعد از جعفر عالم
 یکن یعرف له كما بدانی موسی بعد منی اسماعیل بکذا نقل عن الکلبینی و هو امام ائمه و
 سلطان المتکلمین ویراثان المحققین شیعیه در نقد المحصل صاف تر ازین گفته و از پیشوایان
 خود نقل کرده که حضرت امام صادق اسمعیل پسر خود را قائم مقام خویش فرموده بر آستان
 نص نمودند چون امور ناشایسته از و صدور یافت امامت را بنام موسی کانم قرار دادند
 و بحجاب اصحاب خود عذر بردا آغاز نهادند الی غیر ذلک من الاصول التي تظهر من شروح
 الکلبینی و غیره من الکتاب المعبره عندهم و بوجه تصحیح بصیریه است که اگر طایفه هر چند
 رقص الحجابها در امثال این مقامات کنند ولیکن خلاف اصول و ترائه های ایشان برعکس
 آفتاب تقاضای می باشد اگر اسحاق در کتب دین و ایمان شان کتی خوانده ای یافت که هنوز
 تطبیق احادیث و روایه اسمعیل مذکور که موضوع فصل بدست از کتب غوث لفظت
 نماید و مصنفات صدوق که اذنب معلم این معلم که او را معلم ملکوت توان گفت تم

دلالت برین دعائی گنده با حجت یا طنی قوم را در اول و آخر و منادی میگوید اند چه
اسمعیل با وجود یک بزرگ و محبوب ترین فرزندان صادق است و انتخاب در جنت و احوال
جمع شده کردند و در تفسیرش ایتام تمام بکار بریدند بزبان اکابرشان فاسق بود بعضی
از این روایات که بکار این نوا صیب آید و اهل اسلام را حیرت افزاید از کتاب الکمال
الدین صدوق می نگارم از آنجمله حدیثی است از حسین بن راشد که سوال کردم از حال اسمعیل
صادق علیه السلام فرمود عاصی خاص لایسته بی و لایسته احدی من آبائی یعنی عاصی
و نافرمان است و هرگز با من و بزرگان من شریک نیستی ندانم و معاذ الله من ذلک روایت
و از آنجمله زاده است که دلالت کتاب کثی و طیفه امام صادق لعن او بود و حقیقه غیر
این نزد عین مزید و لا از شیطان الطاق هم در گذشته چنانچه از کتاب نجاشی و مانند او
لقب مذکور هم عیانست مضمون روایت زاده بعینه مضمون حدیث اول است و از آنجمله
حدیثی که است که پدرش صبیح نام داشت و بر صبیاحت و دانش علما می قوم نقد جانرا
قدامی سازد زیرا که او همراه کسانی بود که از طوطی نامان امام المکملین شیعه که شیخ صدوق
بر تکرارش در عیون اخبار می نازید و این حدیثی بر حضرت امام رضا بودند چنانچه در بعضی
از مباحث منج اول خواهی انشت انشا الله و خلاصه معنی روایت ولید آنست که فری
آمد و گفت که حال اسمعیل باید دید رفتم و دیدم که در محبت سیه کاران نشسته و میخورد
مضمون بسوی حجر آمد می بینم که اسمعیل دست بسته اگر گویا از آنجمله زاده از سیه که دست
و از آنکه او تر میشد باز آمد و صحبت شراب مثل اول معاینه کردم باز او را متعلق با تمام
با رفتم و این قصه نزد امام صادق عرض نمودم فرمود که شیطان تو را گمراه نمیشود و متعلق با تمام
رقعه زوره از یزدیست اثبات میکند که اولایق امامت نبود زیرا که شیطان بصورت
بنی و امام درنی آید و درین مقام شیخ المشیخ طائفه احسانی بحق ابلت کردند و الا
مناسب آن بود که نظر با حدیثیکه در مجله چهاردهم از جابر است میفرمودند که اسمعیل از آن
تشیخ هم خارج بود زیرا که آن روایات حاکم است که چنانچه قتل شیطان بصورت
بنی و امام مخفی است بصورت احدی از شیعیان اندکیم ممکن نیست که لا یخفی و از

جمله روایاتیکه دلالت بر عظمت و جلالت اسمعیل دارد در کتاب مذکور امنیت که سید
 بن عبد الله اخرج از جناب امام صادق آورد که بعد از تولدش ذقن و پیشانی نورانی فوراً
 بوسیده اند و از روایت محمد بن عبد الله کوفی بظهور می آید که حضرت صادق خبری شنید
 کردند و صحابه ای یقین آفرینی بود که از آن باب ارتفاع مسدود خواهد شد چنان حال
 آمدند بعد استفسار فرمودند که معمول اهل بیت نیست که تا وقتی که مصیبت واقع نشود
 جزع و فزع میکنند و هرگاه مصیبت نرود آمد صبر فرمایند و الفاظ آنست حدثنای محمد بن الحسن
 قال حدثنای الحسن بن قبله الدقاق قال حدثنای یعقوب بن یزید عن الحسن بن علی بن فضال
 عن محمد بن مبادیه الکوئی قال اما حضرت اسمعیل بن ابی عبد الله الوفاة جریع ابو عبد الله
 بزرگداشتید اما قال فلما ان غمضه دعا بقیة من نزل او جدید الملبس ثم تسج و خرج با مروی
 قال فقال له بعض الصحابة جئت قد اكل الله طنتنا انا لا نستطيع ان نأكل ما اكلنا من
 چیز نمک فقال فلما اطمیت من جریع ما لم تنزل المصيبة فاذا انزلت بعدنا و انما یخجل
 ظاهر شد که جناب امیر مؤمنین بعد از وفات رسول الثقلین علیه السلام و علیهم جریع فرموده
 اند پس روایاتیکه دلالت بر جریع دارد و پیش از پیش از ایشان وارد است و در حدود
 اصلی بر غمشان طعن بر شیخین است و منوع خواهد بود و آنکه که حدثنای محمد بن را انهم
 یا نه تا که اگر از شیخین جریعی منقول نیست عین اتباع اهل بیت بلکه حضرت سید الانبیاء است
 که لا یخفی و در باره جناب سید الساد و جواب بر اصول مدعیان مزید و لا مرتب مدعیان
 کرد تخت بین اکر معاذ الله آنجناب حقیقه در اهل بیت بحکم احادیث معتبره ایشان پنج
 از اصحاب الکتاب یعنی کلینی خوانی دانست ایشان را داخل نبوده اند پس
 جریعیکه تا دم باز بین از جناب ایشان منقول است منافی حدیث جعفری نیست و دم آن
 جریع و فزع بنا بر نصب قدک بود که در بهر حال از جناب و دیگران بود چنانچه از جوابها
 در تصدیق بنا بر طبعی که در فتنه جاری و حق یقین است معلوم شود که اگر الغرض من معالفا
 امام صادق هم و هیات و هم بعد از همان دلالت بر مزیت محبت با اسمعیل فرموده و در فتن
 او را بخوبی تصدیق و دم و طعن ثنا و دل میکنند و بر تقدیر حق و ظهور اسم امام و ادلی محبت

ممکن نبود چه جای آنکه او را از تمامی اولاد گرامی دار نمود و مرد الفست با د نمایند و برین قدر
 چه موقوف که خود امام الائمه این فرقه یعنی باقر مجلسی در تذکره الائمه اقرار بدان دارد
 که قدر و منزلت اسمعیل پیش از پیشین بود و در فرزند ان هم بزرگتر و محبوبتر بود و کسی را
 آن قدر دوست نمیداشتند که اسمعیل را تا آنکه گروهی از شیعه از همین جهت او را امام
 میدانستند اکنون حاجتی نیست که روایات دیگر را در مدح او بر شمارم که لمعان امامت
 از چنین مبارکش میدرخشید و مره بعد از خیر نص بر نامش واقع شد که مذنب و مستحق
 اسماعیلیه است بالجمله بروی تیره یه گویان ائمه و اولاد ایشان قصه حضرت امام صادق و
 اسمعیل از قصه آن بزرگ در گذشت که ستمناپس داشت یکی صاحب نقوی در است گودوم
 کذاب و عریده جو سوم راست را با دروغ می آموذ و ظاهرا و باطن موافق نبود
 پرسیدند که ازین جمله کرا دوست تر میداری گفت اول را ولیکن دومین نزد من آنقدر
 نیست که سومین زیرا که او مرا فریب میدهد و دومین که عادت او مقصود بر کذب
 و نفاق پیش نیست و رگول او گرفتار نمی شوم قول و فعل این بزرگ مطابق آیات قرآنی است
 که مذمت منافقین در آن نسبت بکفار زیاد تر دارد است بخلافت امام صادق که اسمعیل را که
 با بره حاشد است و نفاقش در کتب ر فضه پیش از پیش است از تمامی اولاد گرامی تر میداشتند
 لغوه با من ذلک تناقضات این نه سبب افترا و احداثیو مافیوادر ترقی است و نظام
 تطفلی است پس ناگزیر عیان شبید بزنم را که در اثنای تحریر تو کسی کرد کشان کشان باصل
 مدعی این فضل منوط میگردد ام و میگوم که معلوم نیست که مخاطب چرا نام خود را آشکارا
 نموده و در سواد کتمان خزیه نسبت آنرا بشخص مجهول النسب چنانکه از فحوائی مکتوبات او
 معلوم خواهد شد در همین محله انشا الله تعالی نسب دیده سپرد معر که انداخته خود را با جمیع کحقه
 و تبعه و متقلدین و تشیعین نزد جهان بجهانیان ذلیل ساخته با رخدا یا مکر حقوق این تنگ
 و عار بر تقدیری می بود که علمای شیعه از سابقین و لاحقین مثل حیوانات در سوراخانی خزیه
 و ازینجاست که درگ انبوه را جشن گفته اند چهارم آنکه مصداق لفظ حقیر و بمقدار
 بمقدار الزمان البته بزم شیعه نمی تواند شد زیرا که قبل ازین بقاصله سیر او را بکمال تعظیم و

یاد کرد و میراث قال بندگان جناب بجهت من باب مجتهد العصر الزمان او امامه الرحمن آید
 و بعد ازین در خاتمه این کتاب نیز مانند این الفاظ خواهد گفت که بحمد الله عالی جناب
 تقدس و معالی القاب علامی فهای مجتهد العصر الزمانی الخ و غیر مجتهد از فرزندان
 و تبعه الشریع فی توانند زیرا که منظور این می باشد و مقصود جناب مولوی سلامه
 صاحب کشف و عرفان مخاطب و تحویل رساله بصارت العین مجتهد الزمان محققا
 مذکور بود نه دیگری از فرزندان و تلامذه و گرفتاری این صوفی صافی اگر بود بقابوی
 مجتهد بودن بقابوی دیگری چنانچه این همه امور بر سکنه طبعه لکن متوجه صوابا و علوم مانده
 است و علم و تصدیق حسین و غیره تا از طریق انانی که بجهت شان تعلیم و توفیق
 است قال استیفاء نسبت پس اطلاق این الفاظ یعنی احقر و بی قدر و بی قدر و توفیق
 الزمان که تقدیم غارت است با برای تغییر و غریب است فاضله و ایا اولی الامر است
 تخم آنکه نسبت است بقا و انگو مجتهد بر بود اگر بدلی ملاست باشد می تواند شد
 و الا درین کتاب که کاشف لمعات اولین و آخرین ایشان است جای خوابی است
 که اصل این تقریر که مجتهد الزمان است استقامت پوشانید از شایان آنکه از شایان است و مخفی نهاده که
 اهل حق را اهل باطل کشان که نشان جبر او قهر را این تقریر است که داده اند و الا ایشان را
 با مثال این امور توجیهی بود و از اینجا گفته اند انکلام بخیر الی انکلام توفیق و توفیق
 ان نسبت این رساله مولوی صاحب موصوفت خالف تعلیم نام است و اما از این جهت
 عقل بنر زیرا که اگر توفیق و توفیق را شایان نظریه باشند پس باید که در کلمات ایشان
 و پس آنکه کما سیحی نقل بعضیها بلکه اگر اندک توفیق و اسکان کلام و توفیق و توفیق که شایان
 صاحب در مکاتیب خود توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق
 منظور ایشان دیگرند و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق
 آن است که از توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق
 با قافیه که توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق
 است آنست که صاحب معام و غیره از معانی سودیده و تحقیق بقاء اراده ملک فلا صیرور

و اگر کنایه از معنی دیگر است پس نسبت چهار حالت نسبت بموافقت رساله با وجود علم یا عدم او
 و اسامی آبائی او جز از چهار حالت نسبت مشکلم این کلام میدهد و بقول مجتهد اصفهانی در مقام
 خبر بیدر آیه حق نمائی فاضل جالبی صد و امانت این امور معادله تاثیرات و اثرات حضرت
 که است و از این در حق تو بر مومن جالبی تو آن گفت بلیت زاده ظالم است مگر می شود
 تیغ چون شکست بخور می شود ششم آنکه در حق را که در تبت صوفیه مورد ظلمات بعضیها
 فوق بعضی کرده اند اگر در تفتیح و تشیع جمیع قایلین بوجدت وجود و ابواب کشف و شهود است
 پس نسبت با عترت و اظهار این خاتون عالمی فیض طوبی که خواجہ خواجگان متشعین بلکه استاد
 علم امام عظم امامین است بطریق اولی شامل خواهد بود زیرا که او در شرح اربعین برای تائید
 بعضی از افادات خود در سبب از آیه از خواجہ نقل میکند و میگوید که سلطان المحققین
 خواجہ بنیرالدین شوی در بعضی از مصنفات خود آورده است که قیاس مراتب آن از مرتب
 حشر است و آنش باید کرد چه ادنی مراتب آن نیست که کشیده شود که موجودیست که هر چه باو
 می رسد و می بیند و می شنود آنچه مجازات آن درمی آید و کشتی میکند و هر چند از آن بر می آید کم نمی شود
 و هم تخییر از آن باشد میکنند بی آنکه آتش دیده باشند و احساس آن کرده و نظیر این مرتبه در شناختن
 شناسایی جمعی است که در حدیث نقلیه گرفتار اند و تصدیق بوجود حق کرده اند بی آنکه
 دلیل بر آن در آن دارند و همین اعتماد کرده اند که از پدران او ستادان خود این چنین شنیده اند
 و این نشان از حق نمیکنند و از این مرتبه بالاتر معرفت آنش مرتبه جمعی است که از دوردی
 مشاهده نمایند و یقین کنند که موجودی است که این اثر است و از آن بر خاسته و نظیر این مرتبه
 در معرفت واجب تعالی معرفت جمعی است که بدلیلی و بر بانی اثبات واجب کرده باشند
 و از مشاهده کمالات و ملاحظه مصنوعات علم بوجود می رسند و از این بهتر در شناسایی
 آنش مرتبه جمعی است که احساس گرمی آن کرده باشند و بر شناسایی آن غیاظت را از
 بیش نظیر گذشته مشاهده بعضی از محسوسات که تراکم ظلمات از آن مانع بود نموده باشند
 و نظیر این مرتبه از حد شناسایی مرتبه بر نیست مگر این که اطمینان خاطر در شناختن حق است
 بهر سبب باشد و علم یقین دانند که اوست خالق کائنات و روشنی بخش ارض و سموات و جاذبه

خود در توصیف خود میفرماید که **اللَّهُ تَوَكَّلْتُ عَلَيْهِ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ** و ازین بلندتر مرتبه کسی که بیک
 وجود خود را بتشاده تمامه سوخته باشد و خاکستر گردیده و نظیر انجمنیه در معرفت واجب حق
 ارباب شهود و قسار است که جبین البقیع - شاید معشوق حقیقی کرده اند و از غایت الهی اذ ازین
 وجود خود از میان ندیده همه او شده اند و در هر چه می نگرند عین او می بیند و نعم باجری علی السان
 احوال **س** آنکه بزجام معرفت سرشارند و در خلوت دیده غیر را نکند و ازین چون نظیر
 شان غیر نیست در هر چه نظر کنند حق بیدارند و ازین تیره مرتبه بلندتر نیست و ازین پایه پایه رفیع تر
 نه آنچه بلفظ **باقی** ما مدعوی آنیم که اکابر شیعه کاتبین معجم بدین را که فضا خوار ملاحه
 چنگیز بود امام اعظم لقب داده بر خود می یالند و از لقب ابو حنیفه می نالند اثبات آن از کتب
 می توانم کرد اینک عبارت ارشاد القلوب و علمی را نظر کن که بر نقش در صدر فضایل جناب امیر
 المؤمنین خاتم الخلفاء الراشدين میگوید ان علماء الشيعة قد اتفوا في فضائله و الاوله على امامته كتبها
 كثيرة لا تحصى من جملهها کتاب واحد من جمله تصانیف اشیخ الامام الاعظم عیال الاسلام و این
 الحسن بن المطهر ساه کتاب الالفین انتهى مختصرا و آنچه مزاج خواجگان امامیه در رساله اوصاف
 الاشراف درباره صوفیه کلام خود را بر معارج تحقیق رسانیده در مدت عمر دیده یکشیده بیش
 خلاصه آن در اینجا ثبت میشود که قاطلان سبحانی باعظم شانی و لغزه زمان و صحت مطلق مثل انا
 المعبود و الحق دعوی خدا می نموده اند بلکه نفی هستی و استیلاک وجود ایشان باعث برهنگشام
 چون در مشاهد جمال جهان آرائی محبوب حقیقی بیانی فنا را بپای خلوص نور دیده و در تقاضای مطلق
 فانی گردیده اند زبان بل زبانی انوار طلاق استانی افتاده و از صحت و خلوصی رو با فشار از
 معرفت نباده اند طاعتین و لائین این گروه حق پر و شصت بقصود نظر و ملامت و لوم آنها
 خلاص ابل بصر و تنها سلطان المحققین رخصه از کاسه لیسان صوفیه صافی نیست که
 جمعی کثیر بیکای جم غفیر از اکابر و اعلام طایفه اثنا عشریه مانند بنده کان سادات کثیر و غلامان
 اخلاص اندیش حلقه عبودیت در گوش انداخته و غماش اطاعت بردوش گذاشته
 بنا بر تفاسیل اسامی آنها در بعضی از رسائل که برای تائید اهل تصوف از کتب شیعه است کتاب
 نموده ام قلمی شده و تائید این زمره غلبه کمال الزام و شرح و بسط در رد مظالم معتزله و

بجواب ذوالفقار زینب برقیتم بفرقه من شار فطیر جمع الیها یا کجسته الله اگر طعن بر جمیع اهل الصوفیه
 من حیث المعرفه است پس جواب از آن مذکور شد و اگر نه هست و مقصود از راه شیخت و شفق
 و عاشقی و غیره در قص و جد است پس اهل انصاف را افادات ملا محمد تقی مجلسی در رساله
 فارسیه و تقریرهای بهار الدین عاملی که در آن مندرج است و در رساله تأمید تصوف و در
 کرده ام مقبول و مستوع است و نظم و نثر دیگر بزرگان شیعه با تحفه ص اشعار نان و حلوانی
 شیخ مذکور هم بمن و هم معنی از جمیع عبارات رساله ملا تقی مذکور که تعلق به پی و عمر بدی که چنان
 مجتهد زیاده تر از آن توحش و اجتناب دارند بدین مقام ثبت میشود ملاطافه حق مقرر صوفیه
 جای نوشته که مادر اربعه بر نشستم و چیزی مفتوح نشد ملا تقی مجلسی میگوید که ظاهر او اسطر عدم پیرو
 است و در موضع دیگر مجلسی مذکور از شیخ بهار الدین عاملی میگوید که روزی یکی از فضلای
 این شهر که سواد اخوان نام او بود نزد من آمد که من دی شب فکر بسیار کردم تا معنی وحدت
 وجود را یافتن من در جواب گفتم که اخوند پیر شما گیت گفت پیر یعنی چه گفتم چند سال است که
 ریاضت کشیده و اید گفت هیچ گفتم پس این معنی که شما یافته اید غیر این معنی است که حد فیه میگویند
 زیرا که متفق آنکه اگر کسی پیر کاملی داشته باشد و چهل سال در خدمتش یا عبت کند ممکن
 است که بروی کشف شده باشد شما که پیرند اریه و ریاضت کشیده اید البته آنچه یافته اید
 غیر آن چیزی است که صوفیان میگویند البته بلفظه محجب است که بعضی از متعصبین حفا
 کار و متعصبین روزگار نظم اشعار نان و حلوانی که تفصیلش عنقریب آید از قبیل چو آس
 انطافی و غوار بن عفتوان جوانی میدانند و ادلی غور و تامل بکار نمی برند که شیخ مذکور رضایت
 و اسرار طریقت و حقیقت را در کدام وقت و کدام مقام در سلک نظم کشیده و دانش
 چه گداشته یا ظاهر شیخ بهائی در کشکول که جمع و تلفیق آن در آخر عمرش اتفاق افتاده
 که ایلوح من عبارت و باعتراف این خاتون عاملی در شرح اربعین رساله مسطور سیمی سواج
 سفر حجاز است حیرانم که درین سفر تبرک که شیخ امامیه بعد از آنکه فقر و عیش و تد ریس
 نور دیده عازم زیارت بیت الحرام و تفصیل متابعت عبادت الله علیه السلام گردیده بود
 تنای نوش می جویش چنانچه اولی و اولی است بطای و تله جانی و طبیعت آزمای بخاراه داشته

باشد میخوانم که بعضی از دانشمندان شیخ را که در آخر عمر از فضل ما شکسته در سلک پان نهم وین
اوراق خزان مانده اوراق بسیار از کلام او که نزد اهل فقر و فاقا آب بقا تو اندود نصارت

دوم و الاشعار هده علم رهی سر بسر قیل است و قال

طبع را غنودگی بخشیدم	مولوی برونه ارد این کلام	نه از ان کیفیت حاصل نه حال
باقی تمییز المیسر شقی	کردت خالی بود از عشق یار	علم نه و غیر علم عاشقی
این علوم و این خیالات و تصور	فصل شیطان بود در آن بحر	سنگ استنجای شیطان
سنگ استنجای شیطان میخی	لوح دل از فضل شیطان	تو غیر از علم عشق ازل نمی
چند و چند انکس یونانیان	نکست ایامیان را هم بیان	ای در سر بر دست در عشق نمی
چند با شکی که لیس بو علی	گر ترا گویند که عزت همین	دل نور کن با نوا آسلی
تو درین بگفته شوق اولم	علم خواهی بود ای مرد تمام	هفت و زنی اند و این کردار
هند سیار مل یا اعدا دشوم	بادت ولی دوش آمد و غروب	فلسفه یا نحو یا طب یا نجوم
ایها القوم الذی فی المدرسه	کلام صفت و سوس	وه چو خوش میگفت از دگر
ما کم فی النشأه الاخری	ساقی یک جبه از روی کرم	و اگر کم امکان فی غیر الحیب

ناتکه شقی پرده بذار را
هم چشم یار بسینه یاد را انگشون عالمین انصاف
و تا یکین اعتساف را لازم است که ادنی غور و تامل درین اشعار خصوصاً بیت افوا این
مشخوی که پرده را از روی کار بر انداخته کار بر نه غلط لغت اصلاً حاجت تامل و غور
نیست که شیخ عالمی مرتبه چهارم را از مراتب چهار گانه معارف الهی که سلطان المحققین
امامیه تقریر آن کرده بود از بارگاه عنایت اندلی استعدا میکند پس او را در بند و ساس
شیطانی و غلبه نفس و ریجان جوانی مبتلا گفتن با عقل دور بین غیب از ادعا نماند
عن الموسوس الخیالات و بنیامن طلقات البویس و که وره الخرافات و دلیل
عقلی هم نماید میکند که این مواظبت بعد از پیری و انابت بطور انجامیده و الا لازم آید که
شیخ عالمی مصداق آیت کریمه اَنَّا مُرَوِّنَ النَّاسِ بِالْبُرْهَانِ شُونَ اَنفُسَهُمْ
وَاَنَّهُمْ يَكْفُرُونَ بِالْکُتُبِ اَفَلَا تَعْقِلُونَ باشد و اگر نشنید و تفصیح بعضی از نکات

نثار و دغا بازان اشعار مطمح نظر داشته چنانکه ملا نای جامی و شمس سره السامی درین
 نظم دلکش از حال بد کمال آنها اطلاع بخشیده پس بقول عارف شیراز مطابق واقع
 است که هر جا که گل است خار است و با خر خار و آنجا که در شاهاوار است نهنگ مردم
 خواریست کسی را از عقلا در معنی کلامی نسبت که جمعی از عیان در لیاکس اهل تصوف
 و توکل معلم العیس و ملحق دجال می باشند و خود را دوزی مردمان نزد ایل دل میرسانند
 بسبب خبیث یا طنی مورد غضب اطمینان میشوند و دین را بدینا می فروخته و در تحصیل
 زخاوت ناپاکی میکوشند و خلایق را بتار از ضلالت بکمال خواری میکشند و بعد
 از گرم بازاری ذائقه حلاوتها می چشند لیکن انصاف اینست که هرگاه حال مجتهدین
 امامیه قدیم و حدیثا عموما و خصوصا با وجود تحصیل علوم در تحریک دین چنان باشد
 که خاتم المحدثین و المستکملین شیعه یعنی باقر مجلسی در مجلده اول و چهاردهم از بحار
 مجمل و مقصود فرماید و از آن معلوم شود که مجتهدین امامیه تحریک شریعت منظور دارند
 و هر چند نظر بدعا و خویش از قیاسات شیطان دور دور میروند و لیکن حقیقه رطاق
 امثال اهل قیاس بر میان جان بسته اند شریعت صوفیه مذکور را که پاینده خور و خواب
 و نوازنده طنبور و رباب اند که می پرسد و طاحید علی از فرزندان ملای مجلسی صفتها
 با وصف اصولی بودنش چنانچه از کتاب اجازه او ظاهر است بر نفس قطعی در
 درباره علمای خویش مثل صاحب مدارک شرح شرایع میفرماید که رد احادیث ائمه معصومین
 اکثر میکرد کمایدل علیه الکتاب المذکور و مولوی حسین علیخان مدوح مخاطب در ضربت
 حیدریه بدیاجه ذمت الاجتهاد منع جز از کس جامع اهل العباد این قسم مطالب را
 بتفصیل هر چه تا متر بر کسی می نشاند و اگر راست پرسی و ازین امور پافرازی و
 وقت نظر را که فرمائی مجتهدان امامیه با وصف این همه مخالفتها می آید می هم معذور بلکه
 در تحصیل دنیا و ترک مشایب عقوبت بر اصول خویش با جور اند زیرا که حال ابرکان صدر اول
 یعنی حضرت سلمان ابو ذر و غیره با در باره کاسه لبی خلفا و سیر پرستی ایشان برای اخذ
 از بلاد و سیمه زیاده ازینها بود چنانچه برناظرین این کتاب عیان خواهد شد انشاء

تعالی بعد از ثبوت ربانیت و محمد صلی الله علیه و آله و سلم که مستحب و برگزیده چهار صد نبی
 از اصحاب حضرت خیر البراهین صلی الله علیه و آله و سلم بودند کما فی تذکرة الامم و غیره
 مجتهدین امامیه که راه عوام زدند و انواع ضلالت بر روی کار آوردند و سرزنش
 نخواهند بود و از اینجا اینهمه بر یافت رسید که عیب جوئی مجتهدین اهل سنت که از اصحاب
 صد و رمی یا به مثل حکایتی است که شیخ شیراز نظم نموده نظم یکی بر سر شاخ بنی برید
 خداوند بمقام آنکه کرد و بدید بگفتا که این مردید میکند که بامر آن نفس خود میکند
 القصد بحث تصوف را یا بجا زواج و اجمال اداسانت بقصد موقوفات مجتهد که متعلق بامر است
 متوجهی شوم منہج اول در جواب از طرف اکثرین نیزید پیید و هم از
 متوفیقین در حق آن شفی غنید شتمل بر بی و دو بحث و بیان
 بدین عنوانست قال الفاضل المجتهد مداه الله تعالی الی السبیل
 الرشاد قال السید العلان المومنین قدما السند و الجماعة و رید شهادت امام
 حسین علیه السلام بنا بر اصول مذکور ایشان ثابت است باین در صورت اولی وجه ثبوت
 آن باین شد چه بنا بر اصول موضوعه ایشان خلافت بر بن معاویه و ابی بکر و عمار
 زیرا که طریق ثبوت خلافت بنا بر تصریح علمای ایشان با پیست اهل حل و عقد است
 و لو کان احد ایا استخلاف خلیفه سابق است لاق حق را دیا قهر و استیلاست قال ثابت
 المقاصد و تنقید الامامیه بطرق احد با پیست اهل الحل و العقد من العلماء و الراساء و وجود
 الراساء الذین یشیر حضورهم من غیر اشتراط عدو و لا اتفاق من فی سائر البلاد اهل حل
 و عقد اهل الحل و العقد بواحد مطاع کفایت جمیع و اثباتی استخلاف الامام و عمده و جعل الامر
 شورى بمنزلة الاستیلاست الی ان قال و الثالث القهر و الاستیلاست و اما الامام
 و القصدی الامامیه من یجمع شرکاءها من غیر جمیع و استخلاف و قهر ان کس لشوکر القصد
 و اما قوله ان کان قاطبا او جابلا علی الامر و صاحب مواقت و شایع آن در
 تفصیل و جداول از وجود ثلثه چنین آورده را از ثبت حصول الامامه بالا اختیار و از
 فاعلم ان ذلك حصول لا یقتضی الی الا جمیع من جمیع اهل الحل و العقد از لم یقم علیه

علی هذا لاقتضای دلیل من العقل والسمع بل الواحد والاثنتان من اهل الحل والعقد كانت
 فی ثبوت الامة ووجوب اتباع الامام علی اهل الاسلام وذلک لعلنا ان الصحابة مع
 صلابتهم فی الدین وشدة محافضتهم علی امور الشرع كما هو صحتها اكتفوا فی عقد الامة بذلک
 المذكور من الواحد والاثنتین كعقد عمر لابى بكر وعقد عبد الرحمن بن عوف لثمان ولم یستطوا
 فی عقد اجتماع من فی المدينة من اهل الحل والعقد فضلا عن اجتماع الامة من علماء اصغار
 الاسلام ومجتهدی جمیع افکار یا بذلکما مضی ولم ینکر علیهم احد وعلیه ای علی الاکتفاء بالواحد
 او الاثنتین فی عقد الامة انطوت الاعصار بعد هم الی وقتنا هذا قال المجیب الغنیما
 المصیبة خلافت یزید علیه السلام یتزید اهل حق بر حال عدم ومنتفی وشهادت جناب امام
 حسین رضی الله عنه بر صورت ثبوت وبتحقق است اما حقیقت خلافتش عند القائلین بالکفر
 لصدور الامر بقتل الامام وامتداد وهم الاکثرون كما اعترف به المخالفون وهم بیش کسانیکه
 در کفر و لعن یزید بنابر احتیاط متوقف اند و دلیل بر اسلام او بلا معارض بنظر ایشان موجود
 شده پس بدین البطالانت وشهادت آنجناب برین هر دو مسلک محتاج به تمییز نیست
 وفلا عن اقامة البرهان چاره ای از کفار و کسکه در اسلام او تردد باشد لایق ریاست
 اهل اسلام نیست وَمَا جَعَلَ اللَّهُ الْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَافِلِينَ جناب سید الشهداء
 وقت محاربه او مجاهد فی سبیل الله اند و خوردند که آن کافر فاجر تسلط بر اهل اسلام
 حاصل نشود که در تسلط او فساد عظیم منطوی بود فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ
 اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الضَّالِّينَ نیز قول ابن جریر
 بعد از صواب: الا اذا جال وانظر ای نیست زیرا که قول مجیب عند القائلین بالکفر
 لصدور الامر بقتل الامام وامتداد دلالت دارد بر کفر یزید از وقت امر بقتل و قول او
 جناب سید الشهداء وقت محاربه او مجاهد فی سبیل الله اند خواسته بودند که آن کافر فاجر
 تسلط بر اهل اسلام حاصل نشود که در تسلط او فساد عظیم منطوی بود الی آخره و لکن
 بر سبب کفر او و پس از چنین مقال اجمالی حل اعضال و دفع اشکال نمی تواند شد مفصلا
 تحریر نمایند که کفر یزید بن معاویه او خلع الله فی البها و یعنه القائلین از کدام وقت مراد است

از وقت استخلاف معاویه یا از بدو سخن او بر سر حکومت بعد فوت پدرش با از وقت
 حکم او بقتل امام و ما بعد من السواخ بر تقدیر اول قول بکفر او مستلزم فسق یا کفر
 معاویه است و بطلان علی تدبیرهم اظهر من الشمس و این من الاسر یا وجه طاعت پس
 که معاویه در حیات خود یزید را ولیعهد و قائم مقام خود نموده بود چنانچه ابن عبد البر در
 استیجاب میفرماید قالوا انه اول من جعل ابنة ولي العهد خليفة بعده في صحته و جلال الدين
 سيوطي در تاريخ الخلفاء گفته و في سنة خمسين فتحت قستان عنوة و فيها و معاوية
 اهل الشام الى البيعة بولاية العهد من بعده لانه نريد فينا بعهده و هو اول من عهد بالخلافة لابنه
 و اول من عهد بها في صحته ثم انه كتب الى مروان بالمدينة ان ياخذ البيعة له فخطب و انما
 فقال ان امير المؤمنين راى ان يستخلف عليكم الي ان قال ثم حج معاوية سنة احدى و
 خمسين و اخذ البيعة لابنه و مثل ابن در دیگر کتب سنیان مذکور است پس اگر یزید در آن
 زمان کافر می بود و معاویه با وجود علم بکفر او را خلیفه و جانشین خود می ساخت فسق معاویه
 بلکه کفر او ثابت خواهد شد و چگونه کفر یزید ثابت می تواند شد حال آنکه جلال الدین سیوطی در
 تاریخ الخلفاء نوشته و قال عطية بن قيس خطب معاوية فقال اللهم ان كنت انما عهدت ليزيد
 لما رايت من فضله فبلغنا الملت و اعذوان كنت انما خطي حب الوالد بولده و ان لميس
 لا صنعت به ابلا فاقبضه قبل ان يبلغ ذلك انتهى و ازین عبارت صراحت مستفاد میشود
 که معاویه یزید را قابل امامت و ریاست میدانست چنانچه مفاد قول او لما رايت من فضله
 است و چگونه می تواند شد که کفر یزید بر پدرش مخفیانه و بر دیگر حضرات که بطاهر علامه ابو
 ونبوت با وندارند معلوم و ثابت باشد اما بطلان لازم اعنی بطلان کفر یا فسق معاویه
 عند النخلفين پس زیرا که عطای اهل سنت قابل بعدالت و امامت معاویه شده اند اما
 انما انما فلكونه من اجابة الصحابة و الصحابة عليهم السلام قال ابن تيمية انما علق العلم ان الذي
 اتبع ما به اهل السنة و الجماعة انه يجب على كل واحد منكم ان يثبت ان العبد لا يملك ان
 عن الطعن فيهم و انما عليهم فقد اثنى الله سبحانه عليهم في آياته من كتابه بها قوله تعالى
 كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ فَاثْبِتْ كُفْرَ بَعْضِهِمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ

والامت اؤپس از اکثر عبارات علمای سنت ثابت است چنانچه این عبد البر در استیجاب میفرماید
و بویع لایاشم فاصته بالخلافة سنة ثمان او تسع وثلاثین واجتمع علیه الناس حتى بايع له
الحسن بن علي رضي الله عنهما وجماعة ممن معه وذلك في ربيع او جمادى سنة احدى العین
والاول اصح قال ابن عباس كان امير اعشرين سنة وخليفة عشرين سنة وقال غيره كانت
خلافة تسع عشر سنة وفتح اشهر وثمانية وعشرين يوما بل كان كلام نافع مستفاد میشود که جماع
الاهل جل وعطفه بر خلافت معاویه نراوده از اجتماع آنها بر خلافت جناب امیر المومنین بود و
از نجاست که عبد الله بن عمر خليفة زاده سنیان بسبب کمال و برع و احتیاط بیعت جناب
ولایت مآب نه نموده و بیعت معاویه بجا آورده فی الاستیجاب و قيل نافع ما بال
ابن عمر بايع معاوية ولم يبايع عليا كرم الله وجهه فقال كان ابن عمر لا يعطي يد ابي فرقة
ولا يمنعهما من جماعة ولم يبايع معاوية حتى اشتهج عليه الى آخره و جلال الدین سیوطی در تاریخ
الخلافة میفرماید ثم خرج علي الحسن قبل له الحسن عن الخلافة فاستقر فيها سنة ربيع الاخر
او جمادى الاولى سنة احدى واربعين فسمى نه العام عام الجماعة لا اجتماع الامم فيه
على خليفة واحد انتهى كلامه و ابن حجر عسقلانی در صواعق محرقة میفرماید فيه دلالة على صحة
ما فصله الحسن و على انه فخر فيه و على ان تلك القواعد الشرعية و هي صحة خلافة معاوية و
قيامه بامور المسلمين و قصره فيها لا ينافي مقتضى الخلافة مترتبة على ذلك الصلح فانما حق
ثبوت الخلافة لمعاوية من يومئذ و انه بعد ذلك خليفة حق و امام صدق كيف و قد اخرج
الترمذي و حسن عن عبد الرحمن بن ابي عمرة الصحابي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال
لمعاوية اللهم اجعله دايما و مهديا الى ان قال قال معاوية ما زلت اطمح في الخلافة منذ
قال لي زول الله صلى الله عليه وسلم يا معاوية اذا ملكت فاحسن الى آخر ما قال ثم قال
بعد كلام طويل انه صلى الله عليه وسلم ابخر معاوية بانه ملك امره بالاحسان تجدني احدث
اشارة الى صحة خلافته و انها حق بعد تمامها له بنزول الحسن له عنها فان امره بالاحسان
المرتبة على الملك ان على حقيقة ملكه و خلافته و صحة تصرفه و نفوذ افعاله من حيث صحة
من حيث الشك الى آخر ما قال باز میفرماید فمرنا اطلق على ولايته انها ملك

از ابد من حیث ما وقع فی خلاصه من تلك الاجتهادات التي ذكرناها ومن اطلاق انما عليها
خلافة ارادانه بعد نزول الحسن واجتماع اهل اهل العقد عليه صاعداً خليفه حق مطاعاً
يجب له من الطواعية والانقياد ما يجب للخلفاء الراشدين بميل ولا ينزله لك فيمن
بعده لان اولئك ليسوا من اهل الاجتهاد فهم فسقة انتهى موضع الحاجة من كلامه و
ازين عبارت چنانچه می بینی ظاهر روشن و ثابت و میسر می شود که معنوی خلیفه و امام
بحق بوده و اطاعت او مثل اطاعت خلفای راشدین واجب و لازم بود بلکه از کلام من
تبرر می نماید که او که امامت و خلافت معاویه در کتب معاویه مخصوص بوده و این تبریر
است که برای خلفای ثلث هم حاصل نبوده چنانچه فاضل زکریا در معانی ترقی می فرماید
قال کتب الاخبار لمن یکاد حده الامه بالملک معاویه قال ان منی توفی کتب الاحبار
قبل ان یتخلف معاویه و صدق کتب فیما نقله ثان معاویه بقی خائفة عشرین سنة
لا یأتی من الامه من فی الارض بخلاف خبره من بعده فانه کان لهم مخالفت و خرج من
اسرهم بعض الممالک انتهى و فی اخبار کتب الک قبل اختلاف معاویه و دلیل ان ملائمة
معاویه علیها فی بعض کتب اسد المنزله فان کعبا کان یسیر باخذه من الاطلاع علیها فی انهم
با حکامها اتفاق ساز اخبار اهل الکتاب و فی بدایت التقویة ثبوت معاویه و حقیقه خلافت
بعد نزول الحسن لا یلتفتی بسیر کاه علوشان و سموکان معاویه بن ابی سفیان باین تبریر
باشد که صحابه کبار با وصیت نموده باشند و تمامی اهل سنت او را مثل اطاعت خلافت
راشدین واجب اند و خلافت او در کتب معاویه مخصوص باشد چگونه کفر بیزیر معاویه
که قائم مقام او بود ثابت خواهد شد و بر تقدیر ثانی لازم می آید تنسیق باین
که تفسیر اهل شام و اهل مدینه من الصحابة و التابعین اهل و التالی باطل فالتقدم
مشکوک بطلان تالی پس حاجت بیان ندارد زیرا که هیچ کسی از علمای شان تنسیق
و تفسیر جمیع اهل شام و مدینه یا بعض آنها در عصر نریدند نموده و اما بیان طاعت
پس از ابد را به خلافت نریدند اهل شام و اهل مدینه یا وصیت نموده بودند چنانچه
جلال الدین سیوطی در تاریخ خلافت یسیر می فرماید فلما مات معاویه با بعد اهل الشام ثم نفث

الى اهل المدينة من اخذ له البيعة فالى الحسين وابن الزبير ان بابا وخرجا من بيتهما الى
 مكة فاما ابن الزبير فلم يبايع ولا دعا الى نفسه واما الحسين رضي الله عنه فكان اهل الكوفة يكتبون
 اليه يدعون الى الخروج اليهم زمن معاوية وهو ياتي فلما بويح يزيد اقامه على ما هو مسموما بالخ
 بلکه از کلام سیوطی اجماع مسلمین بر بیعت یزید مثل اجماع آنها بر بیعت معاویه ظاهر میشود
 قال ثم اجتمع الناس على معاوية عند صلح الحسین رضي الله عنه ثم اجتمعوا على ولده يزيد ولم
 ينظم للحسين رضي الله عنه بل قتل قبل ذلك واین عبارت صریح است در خلافت یزید و عدم بیعت
 خلافت امام حسین و بیعت نمودن عبد الله بن عمر از یزید بنابر تصریح قول نافع دلیل بر اجماع
 مسلمین است بر خلافت یزید و نیز دلالت دارد بر صحت اسلام یزید بیعت ابن عمر با و علی
 یح الله و رسول که کافی جامع الاصول زیر که بیعت کافر علی بقیه الله و رسول معنی ندارد بلکه
 منع اهل مدینه هم دلیل صحت بیعت سابقه است فان التخلع فرع عقد البيعة والبيعة فرع الاسلام
 ویر تقدیر ثالث قول کفر یزید سفید برای محیب و مضر برای مستغنی نیست زیرا که خروج
 جناب سید الشهدا و خامس اهل کسا علیه افضل التحية و الشا قبل صد و حکم یزید بقتل آنحضرت
 و قبل قتال اهل مدینه و در ایام انعقاد اجماع اهل حل و عقد و صحابه و تابعین بر بیعت
 یزید بود و ظاهر است که بنابر مذاق اهل سنت خروج در الوقت مخالف شرع و مصداق
 خروج علی الامام خواهد بود و شهادت آنجناب ثابت نخواهد شد محمد بن عبد الکرم سهستان
 در طل و دخل سیفر مایه کل من خرج علی الامام الحق الذی التفقت الجماعة علیه سیمی خارجیا
 سواء كان الخروج في ايام الصحابة علی الائمة الراشدين او كان بعدهم علی التابعين لهم
 باحسان و علی الائمة فی کل زمان و اذا حادیت معتبره کسان نیز همین امر مستفاد
 میشود و چنانچه این اثر در جامع الاصول از غر فیه روایت کرده قال سمعت رسول الله
 صلی الله علیه وسلم يقول سيكون بنات فمن اراد ان يفرق امر هذه الائمة و هي جمع فاضل
 کاینما من کان و فی روایتی فاقوله اخرجه مسلم و فی روایتی الی داود و بنات مره اخرجه
 و اخرجه النبی و فی اخری قال رايت النبی صلی الله علیه وسلم علی المنبر یخطب الناس
 فقال انہا سيكون بعدی بنات و بنات فمن رايتہ فارق الجماعة و امران یفرق

انه محمد كان من كان فاقكوه فان يداه على الجماعة وان الشيطان مع من فارق الجماعة
 بركض وعن اسامة بن شريك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ايا رجل يخرج ليعرق ابن
 امي فاضربوا عنقه اخرجه النسي وآين روايت صحاح بن ابي بلند حكم تجوز قتل حضرت
 امام حسين بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب عليه السلام في الفقه كائنا من كان راواضعت براي هين عرض
 موضوع . . . وفي جامع الاسول عن ابي سعيد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا بويح
 النجاشي فاقكوه الا غرمها اين روايت را بنظر انصاف ملاحظه بايد فرمود كه صراحت
 دلالت بر حقيقت يزيه وجواز قتل آخر خليفتين دارد و چنانچه است كه بيعت اهل كوفه با حضرت
 امام حسين عليه السلام تاخر بود از بيعت اهل شام و حرمين با يزيد پس قتل آن حضرت العياذ
 بالله ما مورب بوده باشد عن عرقه بن شريح قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
 من اتاكم وامرهم جميع على رجل واحد بردان ليقصصكم او يعزق بياقكم فاقكوه اخرجه
 مسلم وعن ابن عمر بن العاص ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال من ابى اماما فاقكوه
 صفقه يده وشره قلبه فايطع ما استطاع فان جاء اخر يارعه فاضربوا رقبة اخرجه
 سمعت هذا من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال سمعته اذ ناي و دعا قلبي الحديث ودالات
 اين روايت هم برافرن فيه حاجت بيان ندارد و روايات ديگر هم مثل اينها بسيار است
 بخوف ظاهر ميل از ذكر اينها طي كشي نموده شد و جميع اين احاديث چنانچه هيچي دلالت بر
 عدم جواز خروج بر خليفه و جواز قتل من خرج على الامير دارد و ادعاءست هذا قال الشريح
 في تفسيره فواته في تفسير كل من فقراة قوله بعد و الا بقتل الامام الى آخره و الا
 از امام بيان فرمود كه بيعت و بنا بر اصول سنين حضرت امام حسين عليه السلام بكم معني
 امام بودند تا معلوم شود كه قتل امام كه ائمه است يا فسق و ثانيا امر يزيد با قتل حضرت
 دشمنان نماينه و در نه شرط قتله قال ابن حجر في السواعق ثم استبان السلام من اكار
 انما الفقهاء و المحدثين قال في فتاواه كمال عن المغيرة بن ابراهيم بن الحسين بن علي بن
 عنه ان امر بقتل رضی الله عنه المحدثون ان الامر بقتل المفضل الى قتله كره الله انما هو
 جسد الله بن زياد و الالعراق و انك و اما سبب يزيه و علت قتله انك من شر

وان صح انه قتله او امر بقتله وقد ورد في الحديث المحفوظ ان لعن المسلم كقتله وقاتل
الحسين رضي الله عنه لا يكفر بذلك وانما ارتكب عظيمها وانما يكفر بالقتل قاتل بني من الانبياء
وغيره الى دراجيار العلوم ميفر ما يذ فان قاتل بل يجوز لعنه يزيه لكونه قاتل الحسين رضي الله
عنه او امر به قلته تبه الم مثبت فلا يجوز ان يقول انه قتله او امر بقتله الم مثبت فضلا
عن اللغه فانه لا يجوز نسبة مسلم الى كبره عن غير تحقيق نعم يجوز ان يقال قاتل ابن ابي عمير
رضي الله عنه وقاتل ابو لولة عمر رضي الله عنه فان ذلك ثبت متواترا فلا يجوز ان يرمي
مسلم بكفر او فسق من غير تحقيق الى آخره وهرگاه اين امر ثابت نشود پس بمقتضای
استصحاب اصل اسلام يزيد که از عهد پدرش ثابت بوده باقی بوده باشد این حجر
در صواعق آورده و انت خیر بانه لم مثبت موجب واحده من المقاتلین و الاصل
ان مسلم فاخته بدک الاصل مستی مثبت عندنا ما یوجب الایراج عنه ومن ثم قال
جماعه من المحققین ان الطریقه الثانیة القویة فی شان التوقف فیہ و هو تفویض امره
الى الله سبحانه لانه العالم بالتحقیات و هو المطلع علی مکنونات السرائر و هو احسن
الضامیر فلا تقرر من الکفره اصلا لان هذا هو الاخری و اسلم و ثانی بیان فرمایند که
اکثر اهل سنت را که قاتل باین قول قرار داده اند کیستند و در کدام کتاب از کتب
کلامیه یا فقهیه نوشته اند که اگر احدی سید را از اولاد رسول صلی الله علیه و آله قتل کند
کافر میشود و حکم کفر بر و جاری میشود بلکه از عبارات سابقه و آیه صریحه مستفاد میشود
که قتل امام حسین علیه السلام موجب کفر قاتل نیست چنانچه این حجر در صواعق محرقه نوشته و
علمت انهم صرحوا بدک علمت انهم مصرحون بانه لا يجوز لعن يزيد و ان كان فاسقا خبيثا
ولو سلمنا انه امر بقتل الحسين وسر به لان ذلك حيث لم يكن عن استحلال او كان عنه لكن
بتاويل ولو باطلا فسق لا كفر الى آخره و غير الى دراجيار العلوم نوشته فان قيل قبل يجوز
ان يقال قاتل الحسين لعنه الله و الامر بقتله لعنه الله قلنا الصواب قاتل الحسين ان ثابت
قبال التوبة لعنه الله لانه يحتمل ان يموت بعد التوبة فان حث يا قاتل حمزة عم النبي صلي الله عليه
تله و هو كافر ثم تاب عن الكفر و القتل جميعا فلا يجوز ان يلعن و القتل كسر و لا ينبغي

بعضی از ضرورات بوده که صریح به القطعی و غیره من المورخین المعبرین انهی کلامه قوله
و بیعت عبد الله بن عمر الی آخره **اقول** دست و بازو اهل سنت را درین معرکه مرد از ما
بجسم انصاف تماشا باید فرمود چه هرگاه احدی از شیعیان نظر بحدیث بخاری و کرمی
و کتب معتده سنن او معایقه جناب لایتناب باب صنفه اول مقصودین بخلاف می نماید
و استدل بر آن به تقاعد انجناب تا عرصه شش ماه و روایت کان لعلی وجه حیوة فاطمه
فلما توفیت استکبر علی وجه التمس فالتمس مصالحة الی بکر و مبايعته که دلالت صریح بر عدم صفای
و بیعت نمودن آنحضرت بعد از استنکار و وجه ناس وار می کند در روایت بارک الله فیها ساری
و سر کم کافی شرح المقاصد و حدیث را تمیهاه کاذبا عا در اخیان کما فی صحیح مسلم در نماید
خود نکور می سازد در ماده جواز تقیه بجاشا و کلا صد البته می کند و هرگاه مجال تاویل در ماده
الکابر خود از نیرید و امثال او که در نظر خواص عوام دال بر حرارت دینی و قوت اسلام اکابر
شان است نمی یابند دست بدین تقیه می زنند و میخوانند که باین کوسله خود را از دار و گیر ایستاد
فرقه حق بر نهند و کلات حین متناهی و نمی فهمند که هرگاه اعراف تقیه نمودن اکابر خود
خواهند نمود کار بر حضرات اهل سنت تنگ برای اخلاف و اصلاح نشان بر هرث عار و تنگ
خواهد شد و از همین بابست بیعت عبد الله بن عمر از نیرید بلید که فاضل مجیب علیه فاضل رشید
تقیه ابن عمر معروف گردیده و چون فاضل جلیل و عالم نبیل مریع نشین جابر باشد چاه دلال
مسکی از یک فضل و کمال مرکز دانه مجید و افضل محور اگر جا و بهم با حسن الجبال لازال باقی
علی معایج الاقبال طی مرحله جواب کلام رشاد کتاب علی نهج الصواب فرموده و کلام وافی
و شافی که برای منصفه فیب کافی و از شواهد اعتقاد صافی است تحریر نموده اند
بر نقل آن اقصای نموده میشود قال و لنعم ما قال انجی فاضل مزبور فرموده اند که انوای
که خلیع بیعت مستلزم سفک است الی آخره محو حیرتم ساخته چه این تاویل غیر سدیدانه
سرای آن بود که زبان خامه را آن توان آلود و اگر چنین تاویلات که از مفاد عبارت
بسیار بین التماس و الارض دارد صحیح باشد محال کلام کرامت بلکه اصحاب مذاهب
الطاهره از باطنیه و غیره فروده فتح و طفی دادند روایت و وجه قدر مناسب بحال

این تاویل فاضل جلیل دارد و کلام شیخ رئیس در تفسیر طبعیات شفا بیان مذاهب
 مستقیده بر اینست و ما لیسوس در مبادی طبعیات بحث قال بعد توجیه کلامها الکذا
 یعنی عن وحدة المبدأ فان لم يذهب الى هذا وكبارا فليس يمكن ان انما قضيه و ذلك لان
 القياس الذي ياقض به ذهابها يكون لا محالة مولفه من مقدمات وبحسبان تكون تلك
 المقدمات اما في نفسها اظهر من النتيجة لا اجد شيئا يكون اظهر من هذه النتيجة او يكون مسلمة
 عند الخصم وليس يمكن ان اعرف ان تلك المقدمات يسلمها هذا ان فانها ان جواز الارتكاب
 بهذا المحال فمن يؤمنى اقدامها على الخارج بما كل مقدمة من المقدمات انتهى جملته حديث كما في جامع
 الاصول وغيره اين است غننا في لا تلغويزه و اجتمعوا على ان مطيع اناه ابن عمر قال عبيد بن
 مطيع اطرحوا لابي عبد الرحمن وسادة فقال له عبيد بن عمر لم اترك لاجلس اني كنت قد
 حديثا سمعته من زول اسد علي عليه السلام يقول من خلع يد امن طاعته لقي الله يوم القامة
 ولا تحمله من مات لم يمس غنقه بعتات ميتة جالبة ليس بخرايكة سر السك بايذ
 وسينه را بدشته يا يسجد و ادان بي الضايها اذ كه توان خواست اما آنچه فاضل
 مدعى انصاف تاويل کرده كه خلع بيعت موجب شك دامی باشد باين مصلحت اين عمر
 منع اين مطيع کرده بهيچ نتيج مطابقة و التزاما از عبارات حديث مستفاد ميكرد يا صراحتا
 امام مقرر من الطاعة بودن بزيده و خلع بيعتش موجب سور خاتمه بلکه سبب موت بگرفت
 مستند بحديث الرسول الهاشمي صلوات الله عليه وآله وسلم بر مي آيد و آنچه فاضل مزبور
 بهر صلاح حال ابن عمر تاويل ميفرمايد اگر منظور خباثت ان مي بود چرا باين مطيع نمي فرمودند
 كه آن تغلب قوت و شوكت و كثرت عساكر بسيار دارد دشمنان از عهده مقابله اش
 راني آيد در طاهر خلع بيعت کرده خود را بگشتن نه سینه ايکه از غايت خير خواهي نيز
 آن قدرنا آشنيم از طبع بهر سكه جايتم كرم نذر مايند و پند و وعظ اتباع نيز باين
 دل كرمها فرمايند و آين شخت و دل اين عمر به بيعت مخايه خصوصيت به زيده و پندش
 داشت يا بهر افسان شجره موصوفه في القرآن همين حال بود چنانچه با عياد الملوك بر
 مروان كه ثمان زيديش توان كهشت و بر خي از كمال لالتش در ذكر حديث خلفاي آن

نه که در خواب بشد بهین طوع و رغبت بیعت کردند فی الموطا مالک عن عبد الله بن دينار عن
 عبد الله بن عمر قال کنا اذا بايعنا رسول الله صلى الله عليه وسلم على السمع والطاعة يقول لنا
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فيما استطعتم مالک عن عبد الله بن دينار ان عبد الله بن عمر كتب
 الى عبد الملك بن مروان بياحه فكتب بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد عبد الله عبد الملك بن مروان
 سلام عليكم فاني احمد اليك الذي لا اله الا هو واقر لك في السمع والطاعة على سنة الله
 وسنة رسوله فيما استطعت وافضل المحدثين حضرت شاه ولی الله دزوی شرح این
 مقام میفرماید التقوی السلف الصالح علی قبول احکام الخلفاء فيما استطاعوا ما لم یرد
 بالمصلحة ولا یخو عندهم الخرج علی الخلفاء بعد ما حصل الاتفاق علیهم واین حدیث چنانچه
 می بینی دال است بر طوع و رغبت و عدم اجبار و اگر چه در بیعت حتی که از فحوائی حدیث
 پیاست که تقدیم در بیعت بر خواست شرط ثانی واقع شده و هرگاه اینها باقی دلیلی
 برای احتیاط و تدبیر جناب عبد الله بن عمر زیاده ازین که به بیعت مثل علی بن ابیطالب
 علیه السلام بجهت شبهه تن در ندادند و باین چهاره باین رضا و رغبت دست به بیعت دادند
 نمی باشد و کاش حضرات تصریح فرمایند که آن شبهه چه بود آیا اتهام قتل حضرت عثمان و یا
 تقاعد پنج شش کس مثل خودشان از بیعت امیر مومنان کوفتها عد مثل بنی هاشم و ابودر
 و سلمان و غیرهم من اجله الاصحاب مبطل اجماع حقیقه نباشد و بیعت واحد من اهل الحک
 و العقد کما یجب کما فی در صحت خلافت باشد **قول** سبب این دواهی عظمی و زاریابی
 کبری که بر اهل مدینه واقع شد چند امر بود یکی ارتکاب خلع که خلیفه زاده سنیان ادرع
 صحابه از ان نهی یلغ فرموده بود و مواعظ و نصایح را درین ماده از حد گذرانیده و بحدیث
 بنوی که در باب عدم جواز خلع از امام بحق وارد شده تمسک کرده کما او مانا الیه بقا
 و نیز بیان ما رواه البخاری فی صحیح فی کتاب الفتن حدیثنا سلیمان بن حرب قال حدیثنا
 حماد بن زید عن ابوب عن نافع قال لما خلع اهل المدینه زید بن معاویه جمع این عمر ششم
 و ولده فقال انی سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول نصب کل غاویر لوار یوم القیة
 ینظر الرجل علی بقیة الله ورسوله انی لا اعلم غیره الا عظم من ان ینایع رجل

و بخار و دواهی آخره اقول

علی سید الله و رسول الله ثم یتب لہ الفصال فی الی لا اعلم احدکم خلیفہ ولا یتان فی ہذا الامر
 الا کانت الفصیل منی و منہ انشی عبارت اینجودست را چشم انصاف باید دید کہ اشواب
 صریح و قرآن صحیحہ دلالت بر عدم جواز خلع دارد اول آنکہ ازین روایت چنانچہ می بینی
 ظاہر میشود کہ این عمر از خدم و حشم و اولاد خود این کلام ننمود و ظاہر است کہ از اولاد
 و خدم کہ تابعین او بودند دخل تقیض نیست و اگر منع از خلع بخوف فتنہ و فساد منظور می بود
 تعلیل آن بانہار شوکت و غلبہ یزید و وجوب تقیض بسبب عدم امکان تقابل و مقاومت
 او و مانند آن لازم بود دوم تمسک بحدیث نبوی کہ در مادہ خلیفہ و امام یقی واقع شد
 تسدیم خلع بعیت یزید را از اعظم عذرناشردن کہ دلالت صریح بر صحت بعیت سابق و
 حرمت خلع دارد و چهارم قول او انا قد باہننا بذالرحیل علی سید الله و رسول الله زیرا کہ جمیعہ اسد
 و الرسول تصور نیست الا از کسی کہ خلیفہ و امام یقی باشد فیلو ان الخلع ثمرا البتہ جسم
 و مدہ بر قطعیت و تفصیل کردن از کسی کہ خلع بعیت یزید نماید الی غیر ذلک من الاشواب
 و الامارات بانہما اینجودست دلیل ساطع و بران قاطع است براینکہ این فرمایش خود و خدا
 خلع بعیت یزید را از حبلہ کبار رسیدارنت و حل آن بر تقیہ درین مقام بعد از ذوقی لا حلال است
 و علی النزل حاشا بانہما میگویم کہ بنا بر زعمش این واهی عظمی و حوادث کبری بسبب ترک
 تقیہ بنا بر قول خلیفہ زاده حرام بود واقع شد و علی کلا التقدرین قصور اہل مدینہ و ازینجا
 ترک مواجب ظاہر و باہر است پس اینہای خود رسیدند لکنہ نشان بر کردن یزید بستر معنی
 دوم آنکہ این فعل نیز کہ از یزید مرزودہ بر طبق وصیت خلیفہ بنیم نمایہ بن الی سفیان
 و از باب نفاذ وصیت او بود شیخ عبدالحق دہلوی در جذبا القلوب آورده و این شہد
 بسند صحیح رسانیدہ میگوید کہ اشباح مدینہ حدیث میکردند کہ معاویہ در حالت استقامت
 است یزید را تہنئہ و تحنن میداد و گفت چنین دامن کہ ترا از اہل مدینہ روزی پیشتر خواہد آمد
 باید کہ طالبان آن واقعہ مسلم بن عقبہ ای و چپاسن انما صبح ترا زوی درین اوقاف می بینم چنانچہ
 بعد از خود بر سر امارت نشست بعد از وقوع واقعہ فیلک مذکور شد بعد بر وصیت پدر
 عمل نمودہ ہم اہل مدینہ را با تمام رسانید و پیرانہ از یزید واقع شد و ارقاع پانہا

خواهد بود قانع عدالت معاویه نیز خواهد بود شوم آنکه اهل مدینه شریک خون با حق
 ریخته چنانچه قرآن بودند ولو بالمدانته والاعراض عن القاذه وحر است پس انتقام آن گرفتار
 نیز از آنها واجب لازم بود پس نیز بدراجذین بوجه موجه و اسباب مقبوله داعی بر این اخیر
 شده بود و در جذب القلوب از واقعی آورده که نیز بر سرقت آمد و دید که او بعلت فالج کتفا
 است و بر بستر ملاکت افتاده گفت اگر این صفت و مرض بتوانی بود حاکم و والی این امر
 ترا می ساختم که مخلص و ناصح ترا تو کسی دیگر درین امر نمی بینم امیر المؤمنین یعنی والد بزرگوار
 معاویه ابی سفیان مراد مرض موت خود وصیت نموده است که اگر ترا از بهمت اهل حجاز
 واقع پیش آید علاج آن از پیش مسلم بن عقیقه جوئی مسرف بر خاست و گفت سوگند خدا
 بر تو باد یا امیر المؤمنین اگر دیگر را غیر از من متولی این امر سازی حریف اهل مدینه درین کار
 بی نیای من نخواهد بود من درین باب خوابی دیده ام که درختی را از درختان غرقه می بینم
 که با شاخه ای خود در انتقام عثمان بن عفان بفریاد است بیشتر رفتم می شنوم که آن درخت
 میگوید که برآمد این کار بر دست مسلم بن عقیقه باشد از آن روز باز فال قاتل اهل مدینه زده
 ام و دل خود را بر آوردن الم انتقام از قاتلان عثمان نسلی داده نیز چون غریمت او را
 در این صفای این مهم مصمم با حق گفت پس نزد یکش و علی بر که اسب بجانب اهل مدینه متوجه شو که
 تو حریف ایشان را اگر ایشان از در آمد مدینه و قبول بیعت و اطاعت من بدر راه تو شوند تیغ
 بید تیغ قبر و سیاه بر گرد و از صفار و کبار ایشان اثری باقی ندارد و تا سه روز داد نهیب غارت
 دیده و اگر راه خلافت و جیل تو نروند تو نیز معتز من بحال ایشان نشود یا صفای مهم است
 بن زیر متوجه شود آواره اند که چون این مسرت تا عاقبت اندیشی بر سر تختان عوم نظری آید
 می گفت که اگر با وجود کشتن ایشان به و زنج روم دیگر از من بد بخت تر در عالم کسی نخواهد بود
 از آن گوان که از موالی مروان بود روایت است که گفت که مسلم بن عقیقه بعلت مرضی که داشت
 و دوائی بکار برده بود متصل آن طعامی طلبید تا بخورد طلبید گفت اگر در خوردن طعام بعد از
 است ناله و فدا می کنی بهتر باشد تا دو اینکه خورده کا گرفته گفت اکنون مرا تمنای حیات
 برای چیست حیات را برای آن دوست میداشتم که تا نورش سینه را از قاتلان عثمان بن عفان

باب ششم فی نشانم التوکل این را حاصل وقت من شد هیچ چیز خوب تر از موت نزد
من نیست یقین دانم که خوشبختانه و تعالی را بسبب قتل این ناپاکان از جمیع ذنوب
و معاصی مظهر ساخت و بهم از توبه آورد که مسلم بن عقبه در وقت مردن میگفت
خداوند از من بجز از شهادت لا اله الا الله عملی که محبوبترین اعمال پیش من باشد و
شایان قبول درگاه تو بود بوجد نیامده الا قتال اهل دینه اگر مرا با وجود این عمل
در آتش اندازند دیگری بد بخت تر از من کسی نخواهد بود انتهی و شکلی نیست در سیکه اگر
اجتهاد یزید و مسلم بن عقبه مقرون بصواب و مستلزم حصول دو اجر و ثواب باشد
ما اقل که نظایر اجتهاد بی باعث بر حصول یک اجر و ثواب خواهد بود انتهی کلام
العیبیه اقول و اقوص آخری الی الله ان الله بصیر بالعباد
و لیکن برای اثبات ابطال و ابطال را باید داده مخدوش است چه دعوات اولی
مقبول و ثانویه و ثالثیه ممنوع است همانا نشانم فاسد و دوم کلام تجال
از روایات خود چنین اهل حق و یقین است که شتمل باشد بر سه و حکم یزید عسید
در باره قتل جناب سید الشهدا قبل از خروج آن مقتدای آفاق بسوی شیعیان عراق
و عنقریب بحول و قوت الهی برای تائید مدعی کفرین یزید علیه از کتب فریقین
باثبات میرسانم که آن شفی درین قبل از خروج امام حسین علیه قتل آنجناب کرد
پس چنین قتال اجمالی حل اخصال و دفع اشکال نمی تواند شد مفصلا مقرر نمایند
تأیید کفرین یزید با ویه ادخله الله فی الباب و اذاته عذاب النار الخانیة از حکم
نکوه بگوشت است میتواند کرد و از کدام لفظ مجیب میتوان بر آورد بقول مفصلا مقرر
نمایند الی آخره اقول چون مخاطب مخدوم القبول دین نزدیکان کرده
که قول مجیب عند القائلین با کفر اخرج دلالت بر کفر یزید از وقت امر باقتل دارد
است و در از ثقی اول و تطویل کلام در دآن نمودن را بجا نماند و لیکن راست و
مجهول در از ثقی در کتفا و ابطال ثقی ثانی زیرا که انقرا البریه و الحق و انفس
الامیه در تقریر مذموب کفرین یزید صد و اتر معلوم را علت قرار داده اند معلوم

یزید را بر سر سلطنت و بر طاعت است که اگر یزید بر بندگان خدای ذوالجلال سیمای
الطیبت و اصحاب رسول متعال صلی الله علیه و آله و سلم عدل و داد میکرد و ظلم و ستم
نمی نمود مکن او بر سر حکومت مانند عمر بن عبد العزیز رحمه الله موجب صلاح و فلاح او میشد
نه باعث کفر و فجور او و مویده اسمعنی احادیث بسیار است که در کتب معتبره جابین از
جناب سید البرار بطریق متواتر مرویست از انجمله حدیث آنحضرت است صلی الله
علیه و سلم که طارفع و اعط با قدای محدثین خود در ابواب الجنان نقل فرموده که عدل
ساعتی غیر من عبادۃ سبعین سنه انتهی الحدیث الشریف بلفظه پس باقی نماند مگر امر
ثالث بی انضمام سوانح دیگر مانند واقعه حیره و بی ادبها در باره مسجد الحرام چنانچه علامه
ثانی سعد المله و الدین التفکار الخ تعدد الله بغفرانه در شرح عقابہ نسفی میفرماید و از
کتب اهل حق نقل می نماید فانه کفر حسین امر بقتل الحسین رضی الله عنه الی قوله فحقن لا
توقفت فی شانہ لعنة الله علیه و علی انصاره و اعوانه و آتیت در شرح مقاصد و در
باب آن قسی الفکر یا بنجه تحقیق منباید بعد ازین غفری آیه ان الله تعالی و ازینجا
بر بر صغیر و کبیر بودی است که علت صدور و ظهور کفر از یزید بپدید حکم بقتل رجایان مقتدر
الشر و جاثان و نزد کنیزین بعد صدور حکم بقتل آنجناب در کفر یزید حالت منتظره باقی نماند
پس وقت کفر یزید بی اجمال و اضطراب در کلام احقر الانام متعین است و هرگاه
در کلام محیب مصیب شوق ثالث بالمعنی اندک و مانند آفتاب رابطه النهار روشن
و آشکار است معلوم شد که بعد ازین انچه در چند ورق برای ابطال شوق اول و ثانی
حضرت مجتهد الزمانی تطویل و تسویل بکار برده و کاغذ یگانه را در ظلمت گرفته همه اش
مضحک اولوالالباب است و طبع اطفال و ارقبیل خطاب بشخص مفروض لیکن بنابر
مزید توضیح و افاده عوام جایجا بر بعضی از خطایا اعلام خواهم نمود ان شاء الله تعالی
قول و چگونه کفر آه اقول ازین دلیل و مانند آن اسلام یزید وقت اختلاف
معاویه ثابت میشود و از ان لازم نمی آید که در وقت امر بقتل امام حسین رضی الله عنه
و تدبیر و انانت الطیبت سید الثقلین بر حالت سابقه بوده باشد فان العبد یصح

مومنان و عیسی کا ذرا و ایچ کا فراد و ایسی مومنان کہ متحدین فریقین باشند و صحت و سقم
 اندخابا بر سابع این مدعی اجتهاد و محکم عبور نکرده باشد که از امام صادق رضی اللہ
 در باب صد و ہشتاد و دوم یعنی باب المعارین از کافی کلین روایت و در صحیح بخاری ہم
 موجود است **قوله** اما اطلاق لازم آید **اقول** بر طریق این صاحب اگر میتوان گفت
 کہ این کلام هنوز محکمست و از اجمال و ابہام دفع اشکال نمیتواند شد و فصل آخر نمائند
 کہ نسبت خلافت معاویہ بن ابی سفیان نزدیک مکررین بزرگ قاطبہ ہم نباشد رسیدہ
 و ہونہی نیز المنع چہ از کتب اہل سنت روایت میشود کہ در باب حقیقت خلافت ابودریس
 اہل حق اختلاف است از کجاء است کہ عقوبت بزرگ حقیقت خلافت معاویہ را حق است
 اندر دیدہ باشی و خواہی دید کہ جمعی از عسقلین آن علیہ نیز را عسقلی بحکومت معاویہ بود و آنہ
 چہ جہای مکررین اکنون ثابت کرد کہ مکررین بزرگ و از مکررین حقیقت خلافت معاویہ
 و معاویہ را اقتداء و چون حقیقت استخوان بزرگ و ابواب خلافت آمد و چنانچہ از کتب
 معتبرہ و تاریخ و معتبر است رجال بویہ امیشود و صاحب حیات الیوان و یرد در بیان خلافت
 بزرگ انچہ گفتہ از آن معلوم میگردد کہ او وقت و قات معاویہ در مصر بود چون و ایست کرد
 بر بزرگش وقت بہتر در دمشق کہ از السلطنت بود و اہل شد انتہی لب سبب از وقت حقیقت بہت
 نیز بہ انتہای بزرگ مکررین ہم ہنوز بزرگ را این مدعی است و اگر کسی را در روایت ال
 خلافت امیر تمام از کتب اہل حق منظور باشد و عبارت رسالہ عرۃ الزات بنی الامم
 از ساریل و لغز و نا اشیاء السکالین مرشد المسلمین رافع اللہ و جنتی است و بزرگ
 و بایہ و آن نیست کہ صاحب ہدایہ فرمودہ ثم تجوز التقلید من السلطان جائز ما جاز
 ان الامم بہ نفس اللہ ثم تقلدوا من معاویہ و اقرکان بید علی رضوان اللہ علیہما
 علامۃ الدین قلنا ہذا شیخ نقایہ فرمودہ معاویہ و بن بعدہ الی یومین خلافت
 معاویہ و اما در تہذیب الکلام فرمودہ ثم آل الامم الی الحسن رضی اللہ عنہ و بعد شہادت
 من بیعتہ سلم الامم لہو و التسلیم لہ فقلت فما نقاب الامام بعد شہادت الی امامت و اسطافہ
 و فتنہ و در بیان و ابطال ابطل فرمودہ و خلافت معاویہ و انما من مطاعین عویہ فقام

لنا اصلا بالذنب عنه فانه لم يكن من الخلفاء الراشدين حتى يكون الذنب عنه موجبا لاقامة
 الخلفاء وذب الطعن عن حرمهم لانه يقتضيه بهم الناس ولا يشكوا في كونهم الائمة لان معظم الاسلام
 منوط برائهم فانهم كانوا خلفاء النبوة ودار في العالم والولاية واما معوية فانه كان من ملوك
 الاسلام وملك الاسلام في اعمالهم لا يخلون عن انقطاع الى آخره قال ونيزي فرمايد نزل
 من يرضى بمتابعة معاوية ويحمله اماما حتى يشتم عليه ابن المظفر وقد ذكرنا ان من الملوك
 وليس علينا ان نثبت عنه انتهى من ابي رقيص القديس شرح جامع صغير سيرة ابي الحسن
 قال الحافظ في الفتح خلافة النبوة واما معوية ومن بعده على طريقة الملوك ولو سوا خلفاء
 الى آخره ومولانا على قاري در شرح فقه اكبر سفير مايد اول الملوك معوية ونيزي سفير مايد
 فستين ابن معوية ومن بعده لا يكونون خلفاء بل ملوكا واما راسخ بله عداي ما از معوية
 روايت کرده اند که او خود در اول ملوک ميگفت روي ابن عبد البر في الاستيعاب
 في احواله انه كان يقول انا اول الملوك وحياب والد ماجد صنف در كتاب حجة الله البالغة
 سفير مايد الى ان استقرت خلافة وحياب على اماره وهدته على دخن وهو الذي يعرف
 امره ويكنا لان كان على سيرة امالك لا على سيرة الخلفاء قبله ودار ازاله الخلفاء عن
 خلافة الخلفاء سفير مايد ان خرج البخاري عن الحسن البصري قال لقد سمعت ابا بكره عليه السلام
 عنه قال بينا النبي صلى الله عليه وسلم يخضب جوارحه فقال اي بني هذا اسيد وبعث اليك
 يصلح بين فستين عظيمين من المسلمين بعد ازان حقيقت اين بدنه که اماره على اقدار
 و نه على دخن است باز استقلال بيار بيار و شاهی بیان فرمودند انتهى و ابو عمر در
 استيعاب اخراج کرده که چون ابو هريره و ابو درد الزنزدیک امير المؤمنين عليه السلام
 برگشته و ایشان پيايخی بودند در میان معاوية و علي مرتضى و معاوية طلب میکرد که
 خلافت بگذارد و شوری کردند در میان مسلمين و کان مما قالها عبد الرحمن بن غنم
 الا شری فقیه الشام عییا مسکما کیف جاز علیکما ما جئتما به تدعوان علیا کریم الله وجهه
 از عیال شوری و قد علمتما انه قد باهیه المهاجرون و الا انصار و اهل الحجاز و العراق و
 ان من رخصه خیر من کرهه و من باهیه خیر ممن لم یبایعه و ای من نزل المعوية فی الشوری و هو

من الطغاة الذين لا يحوز لهم خلافة و هو و والده رؤس الاطراب فنهانا باعلى
 سيرة و تالابین بدیهه انتہی و قد نقله والده المسعودی مع فی کتابہ اثر الاوغھا عن
 خلافة ائمتھا و بعضی از جہادیت سیدہ الوری و کلمات بعض صحابہ و اقوال علما کہ دال
 بر سلطنت معاویہ و در خلافتی امویہ و غیر ہم بودند آمدہ سابق ذکر آنجا کہ شدہ فایز کر
 و کسانیکہ اورا از خلفا کہتہ اند مراد از ان خلافت معنی اعم است نہ خلافت راشدہ و انحراف
 کلامی علی ایہ تمامہ قولہ و ابن حجر عسقلانی و رضوانتو میفرماید ^{اتمام} ^{تتمہ} یہ خوش گفتار
 حدی در اینست - ^{الایا} ایہا ابوالاسفی اور کاسا و نہولہا ^خ امام احمد شین نظام المستقیم
 تالیف حضرت صاحب الزمان حاضر فی الامصار فرمایہ یعنی الایہ صار و ہنوز معلوم
 نشد لا ضعف و اعتق ابویہ ^{محقق} است نہ ابن حجر عسقلانی لسانہ ^{محقق} الباری است
 و لیکن کسی کہ بطع نظر از ایہا در علم تاریخ بد طوس دارد و ذہن ^{محقق} و اہل
 امام حسین و انداز و فہم شکایت بتوان کرد چنانچہ تفصیل از احوال عیالین علیہ السلام
 است ^{محقق} قولہ و ازین اہل آفرہ ^{محقق} اقول این تکرار بی حکمت است کہ ^{محقق} تفصیل در اہل
 است ^{محقق} تفصیل یعنی از خاصین بد کہ این تعریف خاطر خود را از غم و غصہ و آوارہ گردی
 و احقر البریہ بر جای خود جوالبش بخدمت مخاطب رسانیدہ چنانچہ تفصیل آن ^{محقق} ازین
 و پہنچ دوم خود بہ ہذا ^{محقق} است ^{محقق} قولہ و این عبارت چنانچہ ^{محقق} اقول
 چنانچہ گفتی و از عبارات مسطورہ در ہستہ مسلم است لکن این از کجا کہ نزد مفسرین ^{محقق} یہ
 یا ^{محقق} زیرا کہ این عبارت کہ تو در باب حضرت خلافت و مناقب امیر شام نقل کردہ
 از کلام صاحب صواعق است و مذہب او تقیستو زید علیہ السلام نہ کہ کفران مریدین
 خاندہ صواعق بران اہل است ^{محقق} قولہ و این مرتب است کہ ^{محقق} از خلفا ^{محقق} است ہم حال
 بنودہ الخ ^{محقق} اقول در تمام مناقب مذہب علی ^{محقق} ایہا جہاد سیدہ و است ^{محقق} اقول
 بر او است ^{محقق} و این شدہ جایکہ بحث از مہربانیت است با ثبات میر ^{محقق} امام ^{محقق} لا نیست
 گفتاری باشد ^{محقق} از قرآن ^{محقق} و این ^{محقق} و اقوال ^{محقق} جزوات ^{محقق} و اہل ^{محقق} است

آیت باشد و حضرت حق تبارک و تعالی در کتاب مجید خود از آن خبر داده و حضرات ائمه
 هدی و اجداد بعد و اجداد عارف تقه المحدثین و صدوق امامیه القدر در هیچ وقت
 ایشان کوشیده اند که مزیدی بر آن مقصور نباشد این مطالب در مجلد ثانی چنانچه باید
 پیرایه تالیف در پیشگاه انشاء الله تعالی پس قول مخاطب که ائمه نبی است که برای خلفا
 گفته حاصل نموده جسارت و خرافاتی پیش نخواهد بود و عجیب نیست که دعوی مزیت مزید
 بکیش نظر بر اصول موضوعه خویش یا شد که قرآن مجید را در تحریف و تبدیل زیاده تر
 از قورنه و انجیل قرار دهند بلکه تعبیر از آن بمقتضای آن اصول بیاض عثمانی میکنند
 پس نظر بر اصول و اعتقاد خودش خصوصاً آنکه با کجای زیادات هم در قرآن مجید
 کوشش تبلیغ نموده اند که استعرفه انشاء الله سبحانه میتوان گفت که در آیت و عده
 الله الذین آمنوا وامنوا ان بعضه از الفاظ که برای معتقدین خلفای راشدین
 بکار آید احوالی است بخلاف اخبار خلافت معویه در بعضی از کتب قدیمه اسمانی که تحریف
 آن بقدر تحریف قرآن مجید به ثبوت نه پیوسته زیرا که بروایت کلینی و غیره از معتقدین
 طائفه آیات قرآنی تقریباً بقدر یک ثلث باقی است و اینهم بحجت تبدیل کلمات بعضها
 ببعض در حقیقت قابل اعتبار نمانده و انتساب این احتمال بکتاب اهل این اعتقاد یعنی
 همین تنقیص و تبدیل آیات قرآنی به بداهت عقلی تواند بود و تکلیف که در کلام است
 ثانیته و با قرا و امام شیعیه و ملا حسن صاحب دانی بدالات مطابق موجود بود چه
 جای آنکه روایات احوالی حمل هم در کتب معتبره اینها پیرایه ورود در بر کرده باشد
 و این دعوی که در کلام احقر الانام بهم رسیده بحول الله و قوته دلائل و شواهد
 آن مع زیاده تحقیقات در مقامیکه مجتهد شیعیه در باره تحریف قرآن مجید قبیل
 و قال نموده است که از خواهد یافت و اگر در مخاطب اینست که مزیت مزوره نیز از
 عبارت صواعق مستفاد میگردد چنانچه مخصوص بودن خلافت معاویه در کتب
 معاویه پس بیان آن بر ذمه اوست معلوم نیست که کدام لفظ از عبارت منقول
 انوار انوار است یا نه بلکه از لفظ بمن تعبیه که در عبارت صواعق از کلام ذمیه است

علیه منقولست خلاف آن در یافت بشود یعنی خلفای بنی امیه که بعد از معاویه بر سر
سلطنت قرار گرفتند خلافت احدى از ایشان مانند خلافت ابن ابی سفيان است
مکرر دیده پس میتوان گفت که این اندوه فریبی است که برای خلفای دیگر از بنی امیه
نبوده تا آنکه این فریبی است که خلفای پیش را حاصل نبوده و از اینجا گفته اند مصرع
بر وزن و قافیه هر کینه مقامی دارد به چون چینه طائفه تحریر استغفار مثال این
تقریبات را از اتباع این سبک کسب کرده و بقول این عبارت بقلای بعضی از بزرگان
عادت گرفته و ریختن عادت قدیش باین ادوی شده مصرع از بنی امیه
در قفاست قوله پس برگاه علوشان الخ اقول اگر در شعر نیست که در بیت
است خلافت معاویه کفر زیر امکانی ندارد زیرا که چنین نوعی بطلان پیدا کند و از اینجا
خود نمی تواند آمد پس جوابش سابق ازین است که این مظهری است که در این
شده و اگر مقصودش نفی امکان کفر زیر بعد طاعت معاویه و صدور علم قبل از سب
سید الشهدا است پس باید این بیت نیز است مرقوم شود و کلمات تا پیش از
الرمه هم نماند است بیت پس نوعی در بیان نباشد و خاندان نبوتش نباشد
برگاه حال اول و دانیای او لو اعظم و بیان ایشان چنین باشد که در قافیه
دهند تا به برید لیم بعد فاخت معاویه به قوله و بر تقدیر ثانی الخ اقول بنهم
ما سبق بوجود مدیده و نقوش سدیدیه بوج و تبعی است اما اولا پس بر
ابطال تالی بر این دلیل است زدن نزد بنی امیه و افسوس بخت و مدد و شیده
انصاف و عداد بر یافتن است تبیین این مرام و تشریح این ابهام آنکه تقریر
آخر ساله مدیده جای که بواجب بر حقیقت خلافت خلفا و دفع قیمت شکم و جو
ابیت ظاهرین بعضی بسید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم است و تالی بر ادام قاف
تالی بر ادام قافیه تالی بر دلیل تقدیر و در ضمن این است اول آنکه بیت قافیه
از ادام که به است قفل با قفل است زیرا که تالی بر بعضی بجهت جان حدیث میباید
نشد دوم آنکه ابیت قافیه بر تالی بر ادام قافیه تالی بر ادام قافیه

افشانه را در باب انکار از بیعت نیز یاد افحام می نمودند و الزام میدادند پس میگویم که
 هر دو امر مقدوح است اما اول فکده او که اما امر ثانی پس مطلقا نشی بر ظاهر است
 زیرا که اولاد دعوی مذکور حکم بحکم است و شهادت علی النقی غیر مقبول است و نیز در
 کتاب قریب حدیثیه افاده کرده حیث قال اول انکه مقدار این افاده سلب کلیت
 و آن موقوف برین است که حضرت مولوی را اطلاع بر جمیع فتاوی و کتب مالک و مالکیه
 حاصل شده باشد و من اولها الی آخره از نظرشان گذشته باشد و بهو تحصیل عاده
 پس این کلام از درجه قبول ساقط باشد خصوصاً نظر باینکه شهادت علی النقی غیر مقبول
 است الخ حالیه فقیر برای الزام مجتهد بحریرین طریق را مسلوک مینمایم و او را
 تا بخانه اش میرسانم و میگویم که دعوی مذکور با وجودیکه عبارتش بسبب تقیید طریقت
 یعنی لفظ در عصر نیز احتمالی دیگر پیدا کرده بر حال حکم بحکم است و این شهادت که بهما
 علی النقی است قطعاً غیر مقبول چه برقرار داد او چنانچه دانستی و هم تصریح بعضی از محدثین
 او در ایراد همین صیغه تا صریح از سطور مستلزم این معنی است که مخاطب تمامی تصانیف
 علمای اهل سنت قدمیما و حدیثاً حراً و فاضلاً خود کش در آورده یا بر اقوال جمیع
 علمای ایشان که وقت سلطنت یزید و دیگران در مشارق و مغارب منتشر بودند اطلاعی
 بهم رسانیده و کل سبها محال عاده بل محتسب من هذا المجتهد عقلاً و نقلاً و ان شئت ازید علی
 ذلک فسیایب ما ذکرته فی احکام قلب الاستقار بها لک اما ثانیاً پس این پنج
 در بیان ملازمت مقدم و ثانی ذکرده ناتمام است چه از تقریرش بین قدر با ثبات
 میرسد که مردم شام بر حکومت یزید گرد آمده بودند و بیعت وی نموده و این مقدمه
 بنوعی بسلی و برائی ثابت نشد که بیعت کافر بر چه چنانکه باشد موجب کفر میبایست
 فالقصد غیر ثابت و الثابت غیر مقصود و اما ثالثاً پس اگر صحت خلافت یزید
 محال است از بیعت که نشی و خلافت در ذات او یقیناً همیشه و بجهت اجتماع مردم
 با نشی بفعلیت رسید فهو ممنوع و من ادعی فمجدد عواه غیر ممنوع و سند منع
 عبارتست که مخاطب جمیع العقل بعد من کتاب از صلوات نقل کرده و آن امنیت

[illegible]

این فصل به حاجت مشاطه نیست روی لازم را به و اگر هر ادنی صلوح
 خلافت و عدم اجتماع شروط امامت در ذات مقدس امام حسین است رضی الله عنه
 فحاشا و کلا که احدی از محبان و فدائیان واقعی اراده نگرفته باشد و اگر کسی را
 تفصیل سلب آیات امامت از ائمه ایلیم نبوی بر اصول محبان تعلیمی منظور افتد
 باید که کتاب اثبات الخرافه لصاحب فخره الخلافه که در دیباچه این کتاب چالش
 بر زبان قلم گرفته و بنسایت لم یزلی و تائید علوی اسمش بر سهی منطبق گشته و رجوع
 نماید و سیجی مجملاتش را الله تعالی فی المبعث التامع اما را ابعال پس با عقاید فایده
 حال عبد الله بن عمر این بود که در فرقت و انتشار جماعت بیعت نکردی و در وقت
 اجتماع مردم خود را از بیعت معذورند اشتی میهند بحر فاقه النظر از بنی تبقلیه اول
 من قاسر قیاس نمود که اگر اجماع بر خلافت یزید صورت نمیکرفت عبد الله بن عمر بر
 عادت سهود خود بیعت نمیکرد چون او بیعت نموده است معلوم شد که اجماع بر خلافت
 یزید واقع شده و این قیاس غیر صحیح است زیرا که کلام در بیعت کسیت که وقت اجتماع
 مردم و خلع امام حسن رضی الله عنه نزد مفقودین صلاحیت خلافت داشته و بوصف
 ایتهاد الصاف یافته و نزد غیر اینها از بغی و مخالفت توبه و رزیده و مصلحت را مریه
 موجب تکفیر او باشد نگزیده پس بعد از خلع امام حسن و بیعت مردم مستحسن شد که بیعت
 معاویه اقدام فرماید و مخالفت حضرت حسن مجتبی که به تقویض خلافت بنا بر ملاحظه
 حدیث نبوی ثمره در داده نه نماید و مانند امام حسین بر اصول مدعین فرماید لا کلمه
 بآلک لو جز الفی لکان حسن مافعله اخى الحسن علی ما اورده صاحب کف الغم و غیره
 فی غیره در بار صلح معاویه بر زبان خود نیارد بلکه این صلح را نظری نیست شریف که
 در کتب فریقین مثل صحاح ما و کتب امامیه مرویست در مناقب حسن مجتبی شمارد
 و اعتقاد باطلان معاویه دارد فی الفضل السادس من الامام و روی ابو بکره
 قال بنی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یخطب اذ جاء الحسن بن علی حتی یصل
 علی بنی هاشم و آل ابی طالب و آل محمد و آل اسد و آل سید و آل اسد سید عالم

بین ائمه عظیمین من المسلمین آنچه بلفظ و در متصل دیگر که عنوانش نیست
الفصل التامیم فی ذکر احوال و بیست تقنین شیخا من ابواب الفقه اگر بعضی از اصحاب
فی بعض کتب مرویه بطریق الیه تصنف کتاب مذکور یعنی ابن ابی نبیوسه عبارت قال
علیه السلام همین حدیث نیست باب ذکر ائمه کرده و معنی کرد بیست از مقامات نبی
تقدیمت بعضی از روایات یکشایه بگزینون و براسمیت نزده حدیث نبویه از
او صاف مذکور به بار مذهب فریقین که ان شاء الله تعالی القادر بر هر امر و مایل بر
در زیجاست که عبد الله بن عمر با وجود استیاد او و صریح حاوی از بیعت نزد ائمه
کرده و بر گزین رضی بدان شده و بلکه از حاویه نوبت تعلیق باب رسانیده اتحاد
بجانب مکه مصلحه زاد با ائمه شرفا و مکرر فرامیده هرگاه در مقام و سیاهی او در مقام و کفر
در حال جناب سید الشهدا الطاهر ایفته بر تقدیر تسلیم و فرض خیال از تقدیر تقنین
آورده و بروفق روایت بعضی از اهل حق و باقر مجلسی در محله ما شایع است
در کتاب الامت و غیر نشان در غیران بعد از واقعه کربا که بیست و هشت مقام و درون
بریزیه محکم بسته و از مدینه تا شام برای لعن و طعن آن پادشاه رفته و در به منزل مردم بلایه و قوت
را که خوف و طمع در اطاعت او داخل شده بودند شورا ید و در آنجا از امام این بزرگوار
شطری از اوقات عمر عزیز خود را حسب سعه و محبت لاهل بیت رحمة الله علیهم صرف کرد
علیه و عظیم صرف گردانیده تنهایی با او و از انشال و اقران خود نزد آن تنه خود و در
چون مغلوب الغضب قسری غلب برای غدیت خانه ان نبوت افتاد و چون غلبه ای داشت
که بروی اساطین سلطنت و اراکین خلافت انشقی را عفو نموده و بیعت نمودن
نقدترین مذکور بقصد ایست نیست و بر طریقت فخرش مقرب از ان بی نیست و تقدیر
حدیثش ایست و در مقام این قصه بعضی از اصحاب از روایات تقدیر نقل کرده
اند که زیاده است عبد الله بن عمر گرفت و بینه کشید و در توقیسات به شیخ ابی ابا
بکضمه اولی ایند نوشته بود که ای معاویه بن ابی سفیان منی میبایست که از تو
روح تمام و درم و اجد و شعبه باز از فغان یعنی نمی در زمان خود به من بپایند

و البته آن فریفته نشدم هر چه ترا ممکن باشد در استیصال خاندانش بکوشش و سخن کسی در
 باب ایشان بنویسش عبدالله بلاحظه توقیعات پدر خود سرا سیمه شد و دست از این دان
 برداشت انبئی و صد در این همه نصرت و جان فشانیها در باره الهیت و تشیع و دلیل
 بر یزید از عبدالله بن عمر زینهار مقام استبعاد و استغراب نیست که حال جلالت و صد است
 او با الهیت مصطفوی صلی الله علیه و آله و سب مناقب ایشان از کتب اهل حق مستفیض
 و مشهور است در تحفه اثنا عشریه نیز اشعاری باین امر رفته بلکه اگر اندک استعاره‌های
 بر روایات اهل خلاف هم بعید نمی نماید زیرا که او بدلالات اسفار معتمده ایشان علی اعراض
 به صاحب اثبات الحق و قتی که معاویه بن ابی سفیان از جناب مرتضوی باغی شد و بجنگ
 و قتال پیش آمد برای منع و سزایش او رفت و ادعای امامت و فضایل آنجناب احسن
 و جوه تفسیر کرد و لیکن و اصنعین و جاعلین در اینجا هم بضمم محشرات پرداخته اند و ثقلیه
 صاحب رقعات مزوره و توقیعات موضوعه که از سر وایه بیرون می آورد افترا و بهتان را
 بهم باخته اند و بر طاهر است که اگر عبدالله بن عمر آن بهطالت را که مانا بهطالت سابق بود اعتقاد
 میکرد بر یزید شقی چرا خروج می نمود و تنهایی اعوان و انصار برای لعن و طعن آن سید کار
 تا بشام چرا میرفت فثبت افتراء المقرین و ظهیر کذب المخلتین و الحمد لله رب العالمین مع
 و لک عبدالله بن عمر با طهار مجلسی در خانه مجلد قتل و افتراء بعضی از متقرین بر علیهم
 بن قیس در ایقان سواعظ و مضایح بحضور والد ماجد خود یعنی خلیفه ثانی هم خود را میخواند
 نه گشته و کمال جد و جهد خواسته که حق بحقه را یعنی حضرت علی مرتضی رضی الله عنهم اجمعین
 لیکن بزرگوار اجابت نرسید پس خروج چنین مجسم الهیت بر یزید شقی بر جای خویش است
 اگر استبعادی هست در نیست که برای تفهیم پدر بزرگوار خود از اظهار حق مرتضوی باز
 نماند بلکه لظاق بهت و سعی بر میان جان بند و بعد از واقعه که بلا که مع ساخته و دایه
 بیشتر عثمان میرسد خاموش نشینند و مشویم میباید که بر اکثری از این حرف و کلمات
 که از کتب امامیه ایراد افتاد دست زدن اثبات آخرت نماز را بجلد لا تقربوا الصلوة
 قفسه کردند دست زرا که اکنون بعد از تشدید ارکان و دنیع بهطالت اهل بزر و نهان

اعتقاد و شایع الیهیات و نبوات امامت شیعه و تقدیم ایشان بر عجمی شیعه چه معنی داشته
 باشد هرگاه این همه بر سر نهاده اکابر قوم عجم است دیگر خبر از اشیان که ظاهراً بپشت در
 اصول عقاید باطلان ایشان مخالفت بود گوش ظاهر هم نمیشود نهاد تا بگوشت دل چه رسد
 انکار لا یخفی با یکجمله حال بیعت عبد الله بن عمر بن خطاب و در وقت خلع امام حسین چنانکه در اثنای
 امری دیگر است و حال بیعت او به یزید پدید که شد اید ظلمش انگشت نمائی جهان و بهایان
 است بجز در غایت نفوس و صیانت ناموس بر تقدیر تسلیم و فرض محال امری دیگر است
 بجز برای اینکه ریاض عبد الله بن عمر بن خطاب و تعزیهات بر زبان می آورند و آنچه
 از خلاف و بیوفائی و خلاف قرابت و دشمنائی از حضرت عبد الله بن عباس بلکه از
 محمد بن سفیه برادر امام حسین خلع خلیفه اول امامیه صدور یافته و در رساله قدیمه
 اشارتی بدان نموده ام لمحوظ و منظورند دارند و سبب نفی انشاء الله تعالی ایست
 شنیدنی در صورتیست که دلالت جواب نافع را از سوال مذکور بر عدم بیعت
 عبد الله بن عمر از بنابر امیر آفرزان خلافتش مسلم داریم و کلمه لم و لا تسلیم بر زبان
 نیاوریم و لا بحول و قوت الهی ما را میرسد که بگوئیم که در اد از عدم بیعت ایشان نه نیست
 که عیاذ بالله بیعت خلافت نموده قاضی امامت مرتضوی بوده اند بخلاف معاویه
 که او را امام دانسته در انقیاد و امتثال او حقوق جان شاری بجا آورده اند بلکه
 برادر ایشان که بیعت امیر المؤمنین و رفاقت یعوبی المتقین در حروب فاضلین و فاضله
 کردند و بیعت بجهال نمودند و با معاویه وقت خلع امام حسن بعد از اتفاق مردم دست
 بیعت دراز کردند دلیل بر این مطالبه کتب اخبار و کلام اهل سنت است که صریح
 از آن بیعت عبد الله بن عمر و اطاعت انقیاد و محبت و و داد ایشان بجناب امیر
 معلوم میشود و بیش مناقب فضایل و تقوی و حسن تقیاد از تبلیح و ثمرات آن بود که شایسته
 عبد الله بن عمر و محبت خلافت راشد و آنجناب ترمزدی داشته و دست بیعت بر
 دست حق پرست امیر المؤمنین گذاشته باشد چنانچه حسین بن اسمعیل در رساله
 نمودن سیرا یا القصد بعد از اعلیٰ المله فیما علی بنش الله بنم بیعت کرد بعده سعد و

و عبدالله بن مروان بن الحجاج از بیت کربلا جدا شد و در مدینه ماند و در آنجا
دوازده ساله نواحی و بیعت است از آن جوان بیت کربلا حضرت سید الشهدا و حضرت
منصور را که در مدینه خزانده و در نماز شب و است و در آن وقت که در آنجا بود
خمس و ششصد و نه و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت
اهل حل و عقد و احادیث و بیعت است که در آنجا بود و در آنجا بود
من قتل الله که ابا عبدالله بن عمر و سعد بن ابی وقاص و منیر بن سبط
استفتوا عن القفال مع اهل القبا که در آنجا بود و در آنجا بود
بنا که کتب معتبره اهل سنت از کتب معتبره بعضی معاصرین از فرقه تشیعین و در آنجا
اما برای برد و نیز کتاب است و است این قیاس است و در آنجا بود و در آنجا
میکرد که عبدالله بن عمر و منیر بن سبط و کبار از آنها بودند و در آنجا بود
کرده زیرا که گفته است که ابا عبدالله بن عمر و سعد و منیر بن سبط و در آنجا
جمعا و اینهمه است که مروان بن الحجاج و منیر بن سبط و در آنجا بود و در آنجا
نفس معلوم شد که عبدالله بن عمر و منیر بن سبط که در آنجا بود و در آنجا
بود و بنا بر این قیاس در میان قبال و قبال و قبال که در آنجا بود و در آنجا
اجازت خواست که نزد ابا عبدالله بن عمر و منیر بن سبط حاضر شود و در آنجا
نیز فحاشا شریعت اختیار کند و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا
حنن را انداخته است و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا
نکست و گفت که منی پرسید و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا
الذین قطع عندهم و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا
قریبا و حدود است و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا
و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا
و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا
و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا
و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا

و کلام فاضل مشیر امامیه یعنی کمال الدین ابن شمیم بحر انوار شریعته هم لالت
 بران دار که عبد الله بن عمر در این مباحثین داخل بود کما لا یخفی علی من تصفی بلکه خود جناب
 فاضل طب که با جد ایشان حقیقه در طعن الریح آنچه میفرمایند مؤید همین است که عبد الله
 بن عمر در مباحثین داخل بود حیث قال جناب امیر بعد قتل قبل الدار غواش غلاقت
 نفروده بل ترکها و اعتکف فی بیتہ فجاء الناس یمرون الیه و چون اصرار تمامی
 مهاجرین و انصار بر بیعت از آنحضرت از حد گذشت و بمکی التمس که دند که مکی الحق
 و البته برای خلافت از آنجناب نمی بینیم مدیدک تیا لیک در آنوقت حضرت ناچار قبول
 خلافت کردند البته چه بر ظاهر است که عبد الله بن عمر در تمامی مهاجرین و انصار و بمکی
 اصحاب رسول فخر صلی الله علیه و آله و سلم محبوب و معبود است قطعا و یقینا و کلام
 کثوری در ابرام می کند که تقلید الی کما ندنا مشرکند آشته و داد اگر بزرگی نیز دلالت بر آن
 میکند که عبد الله عمر بن سعادت مشرف گشته و تمامی اصحاب غیر از ابو هریره بیعت
 کردند و هرگاه توقف بر بیعت خلیفه و امیر با اعتقاد صحت خلافت نزد اهل
 سنت جمع نمیتواند شد چنانچه علمای امامیه در باب خلافت افضل الصدیقین تقریر
 آورده اند کما سجدی ان الله تعالی عدم بیعت عبد الله بن عمر تا آخر خلافت حضرت
 امیر با اعتقاد صحت خلافت آنجناب که علمای اعلام با میفرمایند و از قطعیات
 و یقینیات است و هزاران دلائل و براین بران موجود و کتب معتده شیعه مثل
 اثبات الحق هم آن ناطق است کما عرفت چگونه جمع تواند شد و قرینه هم درین
 روایت که از نافع منقول است بر صحت مقوله ما موجود است زیرا که اول گفته که
 معمول عبد الله بن عمر آن بود که وقت فرقت مردم بیعت نمیکرد و این وقت اشاره
 به فرقت بعضی از اجله اصحاب پیغمبر از حضرت امیر است مانند اسامه بن زید و
 سعد ابی وقاص و محمد بن مسلم که در باب امامت و خلافت بیعت با امیر المومنین
 کردند کما در هرگاه آنجناب بحروب بغات متوجه شد نظریه بعضی از احادیث
 و تفسیرات من شری روبروی پیغمبر صلی الله علیه و آله که اکنون با جمیع مسلمانان قتال

نحو اجماع که در فاقه نکرده و جناب امیر هم در این ارام اینان غرض است و مقصود از این
 ابتدا در زمان خلافت آنجناب باشد و حال آنکه نمی صحت از عهد جبرین و انصاف از عهد
 و جوده استی بر سبب امیر اتفاق کرده بودند پس از آنوقت نسبت عروقت
 يقال بواسطه که بعضی رفیق شده و بعضی نظیر بعضی از اولیای ائمه علیهم السلام
 انما اگر کردند فکر و تدبیر که ازین تقریر تطبیق روایات مختلفه بعد از این شمار است
 اینها را اینجا میاید و آنچه بر عهد امیر بن عمر کتب ظاهر و باطن در این وقت است
 امامیه بن زید در فقه علی بن ابراهیم شیخ کلینی هم است و این است که در این وقت
 که وقت امام از حضرت امیر بنی نیر عداوت و خصومت بود که او را میقتضی داشت
 اثبات امر آنکه صاحب ثمره اختلاف هم آنکه نه که خود بنایب و انصاف از حضرت
 بن عمر و انشا الله بر زبان معذرت گشوده و اینها را در حق و برین شمار و اینها را در حق
 خود صریح آن بوده اند و میاد می آید که این هم بحال هم انصاف از اینها و ظاهر ظاهر
 مرافقوی آورده که دلالت بر آن دارد که نزد جناب امیر بن عثمان موعظ گشت و قایم
 مقام نه این هم هم شده است که بعضی از روایات بر تصریح امام و دلالت بر عدم بیت
 علیه بن عمر دارد مطلقا و لیکن چون مراجع و مناقب ائمه علیهم السلام و در فاقه
 از جمله مذکور یا حدیث یقین ثانی است و بعضی نیز در اینها است که بعضی از اینها
 بیابان این اند زیرا که مقصود اصلی از بیت اهل بیت است و اینها را با اینها
 پس اتفاق افتاد علی بن احمد و بنی امیه یعنی این باشد که از ائمه علیهم السلام بود و بعد از
 بنابر حکم بقول امام حسین و بنی امیه است و اینها را وجود آمده و محقق است
 افتاد علی بن احمد و بنی امیه بر توری با شکی نیست و حال آنکه در عهد امیر بن عمر
 آن سیه فارغ حکم نه و در اول در باب اختلاف است و اینها را با اینها است و اینها
 خلافت آن بنی امیه چنانچه است و اینها را با اینها است و اینها را با اینها است
 نه می بود و اینها را با اینها است و اینها را با اینها است و اینها را با اینها است
 در این محو بنی امیه و در بیت خلیفه سبب میفرماید که اینها را با اینها است و اینها را با اینها است

[illegible]

صدر این اصفهانی هم آنرا ندیده چنانچه قاضی نورالله در احقاق الحق تصریح بجمع این امور
 کرده و بر همه کس عیانست که چون ترجمه مذکور در یکد و جلد محصور است پس احتمال این معنی که
 ترجمه اصل طبرست کجایا راه داشته باشد پس ثابت شد که این ترجمه ترجمه تاریخیست که حرف
 مصطلحی را فنیست چنانچه چنانشی هم از علمای رافضیه تصریح بیان کرده که مصطلحی که از اکابر
 شیعه است تاریخ گیر سنیا را بر مالش باقی نگذاشته اند اهوالتحقیق عند المحققین
 کما لا یخفی علی المتبحرین و عبارت تاریخ حبیب السیر که باظهار مخاطب خرد در رد
 مکتوب اخیر شاه صاحب مرقوم الصدر در کتب مأمود است و هم عبارات روضه اصف
 که باعتراف مخاطب اسوة الاذکار از زمره اهل صدق و صفات بهین عنوان و
 این مقامین بیاد می آید کما لا یخفی و در تاریخ روضه الاحیاء که مجتهد الزمانی دعوی مرجع
 این کتاب از بانی علامه دهلوی قدوه علمای اعلام قدس سره العزیز بهرین رساله جایجا
 خواهد کرد باین الفاظ و عبارات سرود و مذکور است نقل است که چون نیز بر سر حکومت
 نشست فرمان داد تا ابواب خزاین بگشادند و اموال اعیان و طبقات حشم را علی اختلاف
 مراتبهم مالهای افزوده و چون بهت او مقصور بر آن بود که آن چهار بزرگوار که اسامی شان
 مراد از مسطور گشت بیعت کنند بولید بن عتب بن ابی سفیان که در آن آوان والی مدینه بود تا
 نوشتند مضمون آنکه معاویه که خلیفه روی زمین بود عالم فانی را وداع کرد و بسری باقی خراسان
 و مراد حال حیات خود خلیفه گردانیده وصیت فرموده که از اولاد ابوتراب و جرات
 ایشان بر سفاکت یا بر بزرگوار باش و تو داشته که جبار منتقم کینه آن شهید مظلوم اعنی
 عثمان بن عفان را از آل ابیطالب طلب خواهد داشت و در آن باب و اسطه اولاد
 ابی سفیان خواهند بود که الضار حق و طالبان عدل اند و باید که چون بر فحوائی این
 مکتوب واقف شوی از اهل مدینه بیعت بستانی و السلام علیک و رحمة الله و بقیه
 دیگر در غایت بیان نوشت مشغولانیکه از حسین بن علی و عبدالله بن عمر و عبدالرحمن
 بن ابی بکر و عبدالله بن زبیر بیعت را بستان و درین باب بهمال شما و اگر بیعت
 بپارشان از آنکه من نکرست و ملای نامی مولانا عبدالرحمن جامی در بعض سایل

خود این حکایت و گلداز سوان روح را بهین نوع بیان میفرماید که دلائل و اسباب
 امر نیز بدقت نقل جناب امام حسین دارد و صاحب منهاج الدین و معراج المسلمین بعد از آنکه
 در سبب خروج آن امام مجتهدی نویسد که یزید بعامل مدینه منوره نوشت که جمیع اهل
 بن علی رضی الله عنهم طوعا یا کرها بکیر و از کتب مورخین تفصیل آن بدینسان کند از آنکه
 ولید بن عتبیه بن ابی سفیان و ابی علی المدینه فکبت الیه یزید یا یزید ان یخلف الی یزید
 کتابه نه اما بعد از آنکه کتابی به افتخار ابی البقیه علی بن اقبال که من انما یزید
 الاربعه حاجه و هم عبد الله بن عمر بن الخطاب و عبد الرحمن بن ابی بکر و عبد الله بن ابی
 و الحسین بن علی رضی الله عنهم اجمعین فان امتنع احد منهم فلا یكون جوازا و هم
 فلما قصدوا الحسین بعد ما کلفوه بالبقیه و یزید ما ابی الحسین بن علی فکبت الیه
 الکعبه انتی ملقبه چون ذکر عبارات کتب دیگر تطویل کلام را مقتضی است لهذا
 برین چند کلمه اختصار کرده یزید و ابیات معتبره شیعیان مجملات آن بدینم که مطالبی را در
 مجلسی و جلاء العیون و مانند آن شاید عدل برای دعوی فقر است و در کتب کامل جایز میگویم
 است که چون معاویه وفات یافت یزید بیعت روز تفریت داشت روز هفتم خطبه
 و خلق را بتجدید دعوت کرد و بیعت و از منبر یزید آمد و امر را تشریف داد و در باب
 امام حسین علیه السلام زبیر و عبد الله بن عمر و عبد الرحمن بن ابی بکر با و زراعت و ثروت را
 که نامه بجا کم مدینه باید فرستاد تا برای او از ایشان بیعت ستاند و اگر بیعت نداشت
 ایشان بتو فرستد یزید نامه نوشت بولید بن عتبیه که و ابی مدینه بود و هم به ایشان ابی
 آخر القصة بطولها و از اینجا وجه تعجیل مردان در قتل این نفوس رسید از جهت تناسبات
 خصوصا حضرت امام حسین روز یکشنبه نزد حکام مدینه طبعه تشریف برد معلوم تو کرد که
 اطاعت و انقیاد یزید شقی بود و اگر مقصود از خروج سفر امام حسین از مدینه
 بنوی عراق است پس بعد از این خروج از حکام یزید قتل آن جناب بطریق اولی خواست
 بود زیرا که با اتفاق این سفر بعد از سفر مدینه است بیانی که بعد از اقامت
 چند ماه است در که مغار و کلام فقیر در سال قدیمه متعلق بخروج اخیر است که لامی و

صدر نیز است و از اینجا است که در عبارتش چنانکه استی لفظ جهاد و حرب افزوده
 ام چنانکه گفته ام و جاب سید الشهدا وقت محاربه او مجاهدی سیل اسداند الی آخر
 هرگاه بر او بخوبی حاصل شده و التباسی و ابهامی باقی نمانده باز مطلب عبارت سلسله
 فقهه برین یا تجاehl و تفاقل از ان و زیدین غیر از فقهان بصارت و حرمان از بصیرت
 بر چه چهل توان کرد و هرگاه ثابت شد که خروج ثانی بار داده جهاد بعد کفر زید بود پس
 مفسد نبودن کفر زید برای مصیب که بر مذنب کفرین در پی ابطال مظافرت زید است
 ما برای عجیب و غریب است و واقعه حمزه و امثال آنرا که بیساخته کرد بلا و قورخ
 یافته در مروجیارت که نیز یثمدن دلالتی بران ندارد که او بعد از حکم بقتل امام حسین
 در صحنه مصفت با ایمان و اسلام بود و بسبب سواخ ما بعد کافر شده و بنیاط
 جدا گما او مانا الیه سابقا مثلاً شخصی انکار توحید نموده و از اعتقاد نبوت و معاد جدا
 ام اباده استکبار و زریده و کسی در مروجیات کفر او گوید فلان منکر توحید و رسالت و جهاد
 است لازم نمی آید که یکی ازین هر سه بانضمام دیگر من حیث المجموع علیه کفر باشد
 لاس من حیث الوحدة پس نمردن امور دیگر در اسباب کفر آن نسیم منکر من حیث
 مجموع نیست و اگر برین قدر اکتفا کنی و تصریح این امر را بخلاف مودای انظر
 الی ما قال و لا تنظر الی من قال از کلام علمای اعلام میخواهی اینک بر سهاله سعاد
 الکونین فی بیان فضایل الحنین رجوع کن تا دریغی که مولوی محمد اکرام الدین بن محمد نظام
 الدین تصریح تمام افاده این مرام فرموده عبارتش بعد ذکر دیگر قبایح زید بلیا است که
 نزد ارباب تحقیق از اهل سنت و جماعت فقط از قتل نمودن امام باقر کافر شده
 قطع نظر از تمعاضی با کج روی میخوض ترین مردم و تقبیح ترین خلایق نزد علماء
 سنت و جماعت است و این کار ناشایسته کوی ملعون کرده هیچکس درین امت
 نموده لعنت خلیل اکبر و بر پیروان وی و یاراناش و مده کاران وی و لشکر او
 از خدا فرشته با دسائر مردمان هر زمان و هر لحظه و آنچه که از علمای ماذکر لعن طعن
 بران ملعون در کتب خود کرده اند اگر در اینجا ذکر نماید این مختصر بطول

انجام عطا و ه این ائمه بر شیعیان که در وجه کفر و صدور با نقل تالیفات
 و بسبب ایشان مثلا ذکر کرده اند هم وارد است زیرا که بر تقدیر علی مجتوب امور ممکن
 نیز میسر و لازم می آید که حکم گشتن امام حسین نزد شیعیان باعث کفر نباشد و با وجود آنکه
 ائمه شیعیان فوج انبیا عن الکفرین و آنچه مخاطب از محمد بن عبد الکرم شارب است نقل کرده
 محض عاده است نه افاده جوایش در رساله قدیم موجود است و آنچه درج انبیا در این
 مجتوب و مردود است که استغفر الله تعالی قوله و از حدیث سیان الی اخره
اقول این احادیث که مجتهد الزمانی از کتاب فاضل اخباری یعنی مقدمه شیعه نقل کرده
 و گویا گوئی دیگر آن از میدان مناظره برده مانند عبارت مل و نخل در محل نزاع و آیه
 در رساله ثمره الخلفه چنانکه این اخبار را آورده فرموده جوایش در اثبات انچه او تفصیل تمام
 سمت ذکر یافته در اینجا بعنوانی که فی الجمله تجدیدی و مرتبی دارد ادا میشود که مجتهد است
 فاضل مذکور زینهار کتب اهل حق را ندیده و معانی احادیث مذکور را نیز ان عقل شنیده
 تفصیل مقام آنکه خود فاضل اخباری در کتاب بطور دهم برادر خورشید که در امارت و حکومت
 کوفه بزرگی تمام دارند و هم این مجتهد در تالیفات خود جایجا در احادیثیکه جدا جدا در کتابها
 مرویت این مقدمه را داخل میدهند که الحدیث یفسر بعضه بعضا فکیف که روایات در کتاب
 کتاب یک باب وارد باشد که بطریق او مقدمه مذکور در ان جاری خواهد شد الغرض محدثین
 چنانچه این احادیث را در بانه نقل میکنند احادیث دیگر را که برای تفسیر این احادیث
 بکار آید نیز قریب آن وارد میفرمایند یعنی که قوه المحدثین یعنی مسلم را در این باب
 که از مآخذ جامع الاصول است احادیثیکه در اولش حکم گیر خلفا و امر است روایت شده
 و زیر همین احادیث که مخاطب از غایت فقه از استنزام حرمت از این امام حسین
 می باشد و تفصیل این قسم احادیث از کتب دیگر که جامع احادیث هستند اینها را یافت
 تواند شد صاحب کنز العمال بعد ذکر احادیث مذکور در این باب تفصیلی را بجا می آید
 و میگوید الفرع الثالث فی جواز مخالفة الامیه و عدم اطلاقه و بعد از این احادیث جامع آورد
 کتب محدثین آورده یعنی از ان احادیث لاطاعة لامعانی معیبه و اما الطاعة لایمیه و استقامت

اطاعة المخلوق في معصية الخالق حم ك عن عمران والحكم بن عمرو النخعي سكون
 عليه انا اذا حكمتم بحكمكم فليكن بكم ويعلمون فيسبون العجل ولا يرضون منكم حتى تنسوا
 فيهم وتصعدوا كذبهم فاعطوهم الحق ما رضوا به فاذا تجاوزوا من قبل علي ذلك فهو شهيد
 طب عن ابي سلاز السمع والطاعة حق على المرء المسلم فيما احب او كره ما لم يؤمر بمعصية فلا سمح
 عليه ولا طاعة ثم ق ٤ عن ثوبان من ارضى سلطانا بما يسخط به خرج من دين الله ك عن
 جابر اسمعوا اهل سمعتم انه سيكون بعدى امر ارفق من دخل عليهم فصد قههم بكتهم واعانهم على طلبهم
 فليس مني ومنه وليس بوارد على الخوض ومن لم يدخل عليهم ولم يعنهم على طلبهم ولم يصيبهم
 بكتهم فهو مني وانا منه وهو وارد على الخوض ت صحيح غريب ن حب عن كعب بن عجرة
 ان الله لم يبعث نبيا الا اوله حارون فيمكث بين اظهرهم ما شاء الله ليعمل فيهم كتاب الله و
 شته نسه فاذا انقضوا كان من بعدهم امر ايركيون روكس المنابر يقولون ما ترون ويعلمون
 ما تكفون فاذا رايتهم ابك فحق على كل مؤمن بجاههم بيده فان لم يستطع فبلسانه فان لم يستطع
 فبقلبه ليس من ذلك اسلام عن علي رضي قال بعث رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 سرية واستعمل عليهم رجلا من الانصار فامرهم ان يسلموا له وليطيعوا فلما خرجوا وجه عليهم
 شيء فقال ليس قد امركم رسول الله صلى الله عليه وسلم ان تطيعوني قالوا بلى قال اجتمعوا حطبا
 ثم دعابوا فاضربوا فيه ثم قال غرمت عليكم لئلا تظنوا فيهم القوم ان يدخلوا فقال لهم شاب منهم
 فرقم الى رسول الله صلى الله عليه وسلم من النار فلا تعجلوا حتى نلقى النبي صلى الله عليه وسلم فان امركم
 ان تدخلوا فادخلوا فرجموا الى النبي صلى الله عليه وسلم فاجروه فقال لودخلتمونا ما خرجتم منها
 ابروا وفي القتل لودخلتمونا لم يزلوا فيها الى يوم القيمة لا طاعة في معصية الله انما الطاعة في
 المعروف ط حم مشر خم دن ع محصل معاني اين روايات آتت ك سماع وطاعة
 تاوقتي است كه حكام و امر الامر معروف نمايند و هرگاه فسق و فجور و زندقه و خلاف شريعت
 بعمل آرند انقياد و امتثال شريعت و قريب است كه حكام جور فراهم آيند و طالب خوشامد
 باشند و در عبادت قبل قبيح و در دفع خود طمع تصديق و تحسين دارند كبر حق و رب و شمس شان
 بگشاید تا كه راضی باشند و هرگاه تجاوز نمایند و نوبت تقبل و قتال انجامد هر كس يكه بر

حق گشته شود او شهید خواهد شد و برضوان و همایونی حق خواهد پیوست و کسیکه
 کند حاکم را بخیری که خدا بران چشم فرماید از دین خارج شد و کسیکه داخل شود بر حکام
 جور و دروغ آنها را تصدیق کند و بر ظلم شان امانت نماید مرا با وی کاری نیست و او را
 با من و هرگز وارد نشود بر حوض کوثر و هر که برخلاف مذکور عمل نماید من از او بیزارم
 و بر حوض کوثر وارد نخواهد شد و بدستیکه خدای عز و جل میحوت نماید پس منی را اگر
 بودند خواص اصحاب او که شریعت را بر پا دارند هرگاه ملازمین منی متفرق شوند از ما
 بهم رسند و مسکرات بعل آرند درینوقت بر هر مومن حسب طاقت جهاد می باید بدست
 خود و اگر نتواند جهاد سانی کند و اگر برین هم قدرت نیاید اعمال آنها را بداند و این
 کمترین مرتبه اسلام است و در صحیح بخاری هم مرویست که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 لشکری فرستاد و مردی را از جمله انصار رئیس گردانید و امر فرمود که اطاعت او کن
 چون روانه شد ده قنار را آن رئیس در امری متغیر شد و گفت که آیا حضرت نفرموده بود که
 اطاعت بکنید گفتند چنین است که تو میگوئی فرمود ما نیزم جمع کردند و آتش فروختند
 باز امتحانایا بوجه دیگر گفت که داخل شویدا اهل شکر قصد کردند که در آتش در آیند و
 خاکه شوند جوانی از اعیان گفت که پناه بگفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گرفته بودیم که
 از آتش نجات یابیم بعد از اسلام دخول در آتش چه معنی داشته باشد بعین نگنید
 و نزد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بروید اگر حکم فرماید بطیب خاطر در آتش در آید گفت
 فرمود اگر داخل میشد باز هرگز از آتش بیرون نایست منی آمدند طاعت حکام آنها
 وقت است که مبروف حکم کنند بمعصیت الی غیر ذلک من الاحادیث و در اینجا
 نکته ای دقیق است که باندک امجان در معانی این احادیث منی توان برداشت
 بعد از این روایات علی الاطلاق ثابت شد که بر حکام انکار کردن و نه و نه
 نمودن رواست بلکه مایه است اگر چه بعد از بیعت و بعد از بیعت با ایشان و این
 که از ابتدا بیعت نپذیرد را بخیر نکرده و دست بر معصیت نمی گذارد و این
 نباشد که مخالف بعد و مناقض بیعت هم نباشد و نماینده اخلاص منی است

اول با ثبات امامت یزید و ابطال شهادت امام حسین کمر بسته اینست که برین
 عبد الله بن مطیع که عبد الله بن عمر لعل آورد و خواست که او را از خلع بیعت
 بحکم حدیث نبوی باز دارد و داور میشود و جوایشش بر ظاهر است که فهم این عمر
 رضی الله عنهما بر حضرت امام حسین که مرتبه اجتهاد دون مرتبه اوست حجت نیست بلکه
 بر دیگران هم و ازینجاست که عبد الله بن مطیع که کاتبی بمنزلت امام حسین نمیداشت از منع
 این عمر منتهی شد و خلع بیعت نمود و برگشتن خاطرشان دل نهاد و بمقاومت لشکریه
 بجنب برخاست فلکیت که حدیث عبد الله بن عمر در باره خلع کردن و غدر نمودن باشد
 که دامن حضرت امام حسین از آن پاک و پاکیزه است که هرگز بیعت آنستقی نه نمودند و
 علامه ای که عبد الله بن مطیع حدیث مذکور را که در کتب بیعت است نظریه بعضی از قراین و الفاظ
 چنانکه در شرح احادیث مبسوط در باره استیصال التبه باشند کما هو ذلک بعض
 اجله من العلماء الغرض ضرورتیست که مجتهد مجتهد بکرا تقلید کند پس بر کسی ازین بزرگان
 بر طبق فهم خود که تعلق بکتاب و سنت داشت عمل کرده مع ذلک عبد الله بن عمر نظر
 بسفک و مانع فرموده و حدیث نبوی باید آورده تا شاید که او هم با اتباع و اشیاع خود
 از جور ظالمان و سید کاران محفوظ ماند و الا نفوس ناموس اهل مدینه از دست ایشان
 مصون باشد و درین وقت که اصلاح ذات البین است ارتکاب کذب درست نشود
 چنانچه محدثین ابواب و فصول درین امر خاص منعقد کرده اند کما لا یخفی فلفظ وقتی که
 یزید بلید لشکری بسبب عظیم خویش را برای استیصال سکنه مدینه فرستاده باشد و همچو
 سرف بدکیش که حالش غریب آید رئیس آن باشد منع کردن نظر یا مثال این حادث
 که آنستی که برای محقق دمار مسلمین بود چنانچه خلافت آن بوقوع آمد که صفیات تواریخ
 از آن مملو و شیون و قلوب اهل اسلام از دیدنش بر خون و از آنجمله آنکه از ستم
 احادیثی که مردم بنظر باطلاق و عموم اینهم بجای خود ثابت میشود که بیعت اهل حل
 و عقد و اتفاق مردم هم قتل و قتال با حکام و امرا و انکار بر سیر آنها که در پی جور و ظلم
 شوند در شریعت وارد است پس خروج و نیکو حضرت شهید کربلا که قبل از بیعت اهل مدینه است

و هنوز مردم دیگر هم دست پیچش نداده بودند که کسی بجهت ایشان اظهار بطریق
مطابق احادیث نبویه خواهد بود سئل که بیعت یزید مقدم و بیعت اهل کوفه بر او بهتر است
است مگر چون اهل حل و عقد از خلافت یزید کاره و مستکف بودند و جلوس و راجوز
نیکردند و استحقاق جناب امام حسین مجمع علیه بود حقیقه بیعت یزید کان لم یکن شد
و آنچه که در این سخن هم از زبان فقیر بی سنده و دلیل بر نیامده زیرا که اگر بحدیثین مثل
علامه علی قاری در مرقاة شرح مشکوٰۃ از تاریخ ابو عبید الله بخاری و حاکم نقل میکنند و آن
بزرگان تا بصحاب میرسانند که خلافت حقیقه در شهر پیغمبر خداست صلی الله علیه و آله و سلم
و اهل حل و عقد همین بلاد در کار اند و ملک و سلطنت در شام است و انعقاد ان بطور
تسلط و علی است که برای نظام عامه قرار دادند و بیعت اهل شام و دمشق را اعتبار است
نیست انبیه و از اینجا که درین مقام قبل و قال امامت اختیار است که غلبه است آن بیعت
اهل حل و عقد حاصل میشود و اضطرابی پس بیعت اهل شام فی حدوث و اعتبار ندارد
کلیف که این بیعت برخلاف اهل حل و عقد یعنی اربعه متناهی و مانده است اهل حل و عقد
عرفت مرار و این احادیث که برای اقصیه و تعصبا بر یاد کردم همانی است که
مثل آنرا در بخاری و شریح کلینی وارد میکنند فرق اینست که این احادیث بر اصول و با
طبایق و وفاق است بلا تکلف می نشیند و اصول امامیه که همین تفسیر و تفسیر است این
احادیث را نمی گزیند یا بجهل زیادت رواته همان وقت مجموع و متجانس است که در جمیع
و ثوق رسد یا اصول و قواعد و درایت عقلی آنرا تجویز کنند آنکه خلافت کتاب و سنت
و بداهت اولی از پیش خود تراشند پس روایات ما که حاشیایان شد بر روایات
که اشتنی و آنچه رفقه در باره این عمر وضع کردند که امر بر دیوار رفت و نیست القصد در
شهادت امام حسین بی شک و دومی پیرایون خواطر اهل اخلاص باشد و ولیکن این
که بیعت اینست که شاید در پیش اینواصب که تشدید قبل برای امامت یزید کرده اند بگویند
که بیعت یزید و ارتکاب او خلاف شریعت را با ثبات باید رسانند تا حیران امام حسین
و خروج آنجناب صحیح گردد جوایش قطع نمند از آنکه علم ابدی علی یقین این حدیث را

نور دیده . انی اینچنین یا ذرا می نتوانسته کرد و سبب می داشت را سده تقی میگویم که بنقد
 بجای خود از شیعه و سنی ثابت شده و پروایات مقبوله طرقتین بطهور پیوسته چنانچه
 در رساله قدیمه هم اندراج یافته که معاویه حضرت امام حسین را مختار کرده و
 وقت رحلت وصیت نموده که یزید تعرضی بآنجناب نرساند و او خلافت این وصیت
 بجا آورد و بجز دجلوس بر سر حکومت سر مبارکش را طلبیده و اتهام زاید الوصف
 بجا آورده و عظیمه و مروان را هم مامور کرده و حال این حکم بر همه عیانست که نزد جمعی
 موجب کفر است و نزد قومی باعث فتنه شدید و هرگاه یزید شقی از یزیدم ارتکاب کفر و فتنی
 و قتل این نفوس قدسیه درخواست باشد حالت مشغله در جواز خروج بلکه با نوبه بودنش
 باقی نخواهد ماند حکایت که در احادیث نبویه اینهم ورود یابد که یزید است سینه را تبدیل
 خواهد کرد و بندگان خدا را ذلیل خواهد گردانید الغرض استفاده مشع خروج بر یزید
 از ان احادیث که مجتهد الزمانی تقلید ذکر نمودند مسلم نیست زیرا که در وقت او کافریا
 فاسق شده بود و در وقت کفر بواج که نزد محدثین نظر بشواید و دلایل صد و سیاضی از ان
 مراد است که لایق علی بن طالب شرح مسلم للامام النووی بحکم احادیث منازعت خروج
 بالاتفاق درست است حیث قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم فاذا را اینهم ذلک فاکتروه
 علیهم و قولوا با الحق حیث ما کنتم و لا تسانعوا و لا اله الا الله فی و لا یتهم و لا تعصوا علیهم
 الا ان تروا منهم سکران محققا الخ مع ذلک در وثیقه امام حسن و بروی غیر و کبر
 چنانچه در منبع ثانی بر مقام خویش معلوم خواهد شد نوشته بودند که خلافت بعد از معاویه
 سویی در مسلمانان باشد و در روایات دیگر آمده که بعد از معاویه خلافت بخاندان اهل بیت
 باز گردد پس چون امام حسین را قبل از کفر یزید خروج مباح باشد بعد از کفر حرام
 خواهد بود آری در وقتی که امام حسین خروج فرمودند خروج بر کسی ممنوع بود که مشجع
 شرایع امامت بود و خلافت او نه خلاف موافق و عهود و اهل حل و عقد مشایر
 آمدند و با همتش قائل شدند و چون اثبات این امور در باره یزید مبایه شود
 پس بکر آن احادیث افزوده شد و خروج امام حسین را بر یزید حرام بنده شستن نزد محبان

الجلیت نبوی و خدا بیان نفس الامری محقق یافته است و این بلیغ است و در حدیث
که از اولیای یزید سر میزند و از شریح معانی آنجا است که در حدیث آمده است
منفقه نگشته بود که بر جابرین و طالمین نظر بفرستد اما در حدیثی که در این باب
بر کسی که مدعی اجماع باشد و در خروج امام حسین چون و چرا آنرا نشانه کند
کما لا یخفی اینها که گفته شد بطور تحقیق بود آدم بر الزام پس بر آنجا بفرستد
که سر در گریبان تفکر افکند و نقد جان در گفت تسلیم بند زیرا که در کتب معتبره او آمده است
کافی کلینی و دیگر اصول مؤمنان و این معنویان در روایات ائمه بار بار ورود یافته است
که حضرت خاتمه مبارک و تعالی بواسطه هزاران ملائکه حضرت روح القدس را بر او نازل
پنجمین اصله علیه السلام با تمام تمام عجم و توفیق از امیر المؤمنین و حسین بن علی
سید فاطمه زهرا رضی الله عنهما احضین گرفت بود که با وجود و توفیق و در حدیثی که در این باب
حقوق ابلیت بلکه غضب ام کلثوم و شک حرمت و تحریف آیات قرآنی الی غیره
و هم زنند و حضرت امیر با وصف ملاحظه این همه امور تنبلیت در دهن و سکوت و
خاموشی اختیار نمایند و طریق رفیق را در این پیش گیرند و در این همه امور بلا خطر روایات
قدماهی امام جعفر علی شیخ المشایخ صد و قی طافه چنان معلوم شود که اگر حضرت امیر
و سکوت نمیکرد و بیت خلفانی کرد همانا اعتقاد این مردم بوحید باری غر اسیر بود
شهری پناه یعنی کلثومی و نماز و روزه هم از دست می افتد و بدین آیه ای و سومین باب
در مبارک دیدن چنانچه روزی حضرت خاتون بنت در باره خلفا و اعموان و انصار ایشان
بجانب امیر لشکریفر و درگاه آگاه بودند از آنجا که بفرموده است این مقدم بر حضرت
ایشان آمد که ای فاطمه بنواهی که و از اذن و اقرار تو حد و رسالت هم بر طرف کرد
و بعضی از الفاظ روایات شیخ صدوق در کتاب ذکوة ابلیت عن ابی جعفر علیه السلام
آن علیالم یفهم ان یتو اناس الی نفسه انهم ان یكونوا یفهمون انهم یفهمون علی السلام
احب الیهن ان یفهمون یا بوا علی فیمیزان کفار کلهم و از افادات امام صادق
در کتاب سطور بواسطه اینست بعضی از اینها قال قلت لابی عبد الله کف علی

عن القوم فان مخافة ان يرجعوا كفارا انتهى لفظه ومحصول این احادیث نیز همین است که
 اگر جناب امیر مردم را بسوی امامت خود دعوت میکرد و حجت و دلیل برایشان تمام میکردند
 و آنها راه انکار پیش میگرفتند همه با کافر میشدند پس اصلح در حق آنها رعایت نمود تا بر
 اسلام باقی ماندند با کلمه نزد کاسه لیسان عبدالله بن سبأ رئیس اهل نفاق و مقلدان
 بهفوات شیطان الطاق ترددی در معنی نیست که جناب سید الانبیا از خلافت خلفای
 ثلثه بار با خبر داده و مهر صبر و سکوت بر لب مر قنوی نهاده بودند و ظاهر احوال
 بالا خوانی و سرایه هوا حبس نفسانی بر غم طائفه محصور بهمین است که حضرت مر قنوی
 بروصیت مصطوی عمل فرمود و در رساله حدیث اثره و بهم رسایل و دیگر که موضوع
 آن غصب خلافت و مطاعن اصحاب کرام است و مشکلی از یک جمع و تلفیق آن برداشته
 و مجتهد و برادرانش در اصل احش نظر مثبت برگذاشته نابرشته که سین در بعدیت
 متصله استعمال می یابند در بعدیت منفصله که سوف برای آن قرار یافته و اینهم درین
 رسایل بطریق تمام گشته که لفظ بعد در اتصال حقیقت است و در انفصال مجاز
 است اکنون بر اصول شیعیه و بعدیت متصله میگویم که از وقت این اخبار که مجتهد
 در حرمت خروج امام حسین اخراج کرده و لا محاله در حیات خواجه کائنات صلوات
 علیه آله و سلم صدور یافته تا سفر امام حسین بجانب عراق زیاده از پنجاه سال گذشته
 باشد استعمال سین و ایراد لفظ بعد مخالفت این استلال است پس لابد که مراد
 و توفیه خلافت ابو بکر صدیق باشد که بر طبق بشارت جناب خاتم النبیین کافی انکافی
 و الوافی و یحیای المجلسی وقوع یافت حالیا بیان کنند که جناب امیر باوصفت مامور بودند
 بصبر و شکیبائی و عدم تفریق جماعت چرا برای شوق عصای مسلمین در ابتدا
 خلافت افضل الصدیقین بر اصول امامیه میگوشتیدند و سعی بالغ در آن می نمودند
 حتی که بمقتضای روایت سلیم بن قیس طالی و انشال شر جناب فاطمه را چند بار
 بر دراز کوشی سوار کرده و دست چستین را بدست گرفته بدین هیات مجموعی معاد
 در بر میکردیدند و مساعی خیریت نیز رسید و آبی بر روی کار نمی آورد و در بعضی از

از اوقات خلافت صدیق موقت بقبل مقام امام انجامید تا آنکه
بر آنکه از طرف خلیفه اول منصوب گشته بود از دوشش برداشته شد
او یا لحاج و زاری پیش نمی آمدند و مار از روزگار خلفا بر می آوردند پس به
از مباحث و تحقیقات از منبع ثانی خواهی دانست انشاء الله تعالی و حالا که با و محلی
در حله اول از بحار الانوار هم از انتخاب این حدیث طولانی روایت می نماید که بعضی
از فقرا تشایست قال امیر المؤمنین علیه السلام کانت الحکماء فیما مضی من الدهر
تقول ینبغی ان یکون الاختلاف الی ابواب بعشرة اوجه اولها بیت الله عز وجل
لنقصانک والقیام بحقه وادار فرضه واثانی ابواب الملوک الذین طاعتهم قصده
بطاعة الله عز وجل وحقهم واجب و تقصیرهم عظیم و ضررهم شدید واثالث ابواب العلماء
الذین یستفاد منهم علم الدین والدنیا و الرابع اهل الجود والبذل الذین ینفقون الیهم
السکس احد و چهار الآخرة و الخامس ابواب السلفاء الذین یتحتاج الیهم فی الخواص
و یفتقر الیهم فی الخواص الی آخر الحدیث بطوله یعنی مرتب می آید اول بیت است
که بانی قدسائی مناسک گردان میگرددند دوم شان دروان بادشاهان که طاعت ایشان
متصل بطاعت ایزدی و نفع ایشان عظیم و ضرر ایشان شدید است سوم دروازه
بانی که تحصیل علم دین و دنیا بایشان تعلق دارد چهارم اهل سخاوت که مردم را از
شان میرسانند برای ثواب و نیکامی دنیا و آخرت پنجم ابواب حقا و سلفاء و کرام
که در حوادث دنیا احتیاج بایشان می افتد و در حق ایشان آمده لولا الحکماء لخرت
الدنیا انچه محصول القدر الضروری و بعد از سرد این حدیث مجلسی جامع الاخبار چون
دید که این فقرات و اوصاف بر طبق دیگر روایات مشهور است اند که بادشاهان
این اند حزب نمی چسبید گفت است که امراد عام از بادشاهان دین و دجاست که گفت
انها بابر تقیه واجب و لازم می آید و عین الامتنان است و این حدیث در کلام
عاجل باور تواند کرد که این همه نوشتند و بر هر یک از خلافت فقیه اول برای اقامه
جست بود دعوت بیوی امامت خود و امتحان مجامع اولین و انصار سابقین بود

زیرا که
 منصفان
 و آئینان
 ت خود بنصوص امام باقر و صادق در همین ورق عیان گشت که خلافت
 مکرر مفاسد و مناقض بقای دین و اسلام بود و هرگاه حال خلفا
 عشان بر شیعیان فرغ می هم عیان بود فحاشا لک یا اهل البیت الطاهرات
 سیاه از آنکه پشت از امام افتاد و بر زعم رقصه با جرای صقیفه روداد چست که
 خجانه مبارک ابی کفن و دفن که استند خواجه علمای شیعه بسیار از طوا میرا در
 با سیاه کردند محلا و اگر فقط اتمام حجت ملحوظ بود باری بعنوان شایسته
 این مضمون را بر خلفا حالی میکردند تا از جور و جفا که با ظهار مجلسی در مجلد فتن و هم طبق
 روایات امامیه بعد ازین امور یعنی سواری در از گوش و غیره اتفاق افتاد بخاتی
 بهم میرسد و معنی التقیه حجت المومن واضح میشد که رستم که این همه حو کاست
 اتمام حجت بود باری برای جناب سیده بعد از ان عهد و موافقتی که بکوشش خود و از
 کافی و غیره معلوم شده در ملاست مرتضوی بسبب ترک هجرت و اعانت ابلت
 یعنی مانند جنین رحم پرده نشین شده و در خانه مثل خائنان که بخت و از جای خود حرکت
 نمیکنی معلوم نیست که اهل مکیدرت چه تقریر خواهند کرد و عجب نیست که چون علما
 امامیه از هر شش جهت راه عذر را مسدود یا بند بصریح تمام افاده نمایند و از کمن
 قلوب برالسه جاری فرمایند که آنچه بر جناب عصمت آتیب مصایب عظمی از سقوط
 محراب و ضرب اسواط الی غیر ذلک از دست صحابه معاذ الله بوقوع آمده بجهت
 و اظهار و ترک تقیه و استتار و نقض عهد و بعد توکید با خصوصاً صنعت مصانعت
 با یحیی فاروق سمت ظهور یافته که خود امام المحدثین شیعه یعنی ابو جعفر کلینی روایت
 نمایند لغو باند از ندیکه گشتن باین رسوائی گشت و حال جناب سیده سلامه عترت
 عا بره بر اصول این مذہب محدث چنین باشد و قس علی هذا سلسله کلام در باب
 مقبولین است ایشان مثل ارکان اربعه یا ثلثه متحرک خواهد شد که بر ملا بعضی از
 خلفا از عموم شیعه بگفتند و سر بخلص اصحاب ایشان گشتند و احادیث و
 کلامی جناب خاتم المرسلین را که در اطاعت شلفا مشهور و متواتر است بپوش

انداختند و بران هم ترقی کردند که در تفضیح خلفا و اعوان و انصارشان بر خلاف او امر
 کوشیدند و بسبب اذاعت و اهلای تعصب الهی گرفتار شدند چنانچه در شهرت کلام از
 کتب معتده امامیه گذار شدند و قد قال الله تعالى وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
 فَأَتِهِ نَجَاتُ اللَّهِ نَارُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا الْقَصَصه در احادیث ائمه است که
 مجتهد تقلید بخاری نقل کرد و بنا بر خودش همی حکم بخت خروج امام حسین نمود باینکه
 قرآن و شواهد مقبوله امامیه بر نقل و قتال کسی است که در سبب خروج بر خلیفه اول و
 بر هم کردن امامتش که مورد فیوض الهی و نعم غیر متناهی است و باعث بقای آبرو
 اسلام و مسلمین و موجب فتنای کفر و کافری است پس آن را رجوع نه نماید و در اتصال
 آن بکوشد بخلاف روایات و احادیث ائمه که بلفظ دارند او شهادت دارد است که
 بیعت خلیفه را خواه از اسم هدی و خواه از اسم شلال نکشتند با اهل حق نماید و از عقبه
 دست بردارد و نشان پنهان باقی ماند لفظ نبات و ابوالشمال این اندک
 بر آنچه در کتب فریقین از انصار مرویست تطبیق است که در حقیقه بنی سببه اول
 وارد شدند و فتایل خود پرش کردند و خواستند که سعد بن عباد را رئیس گردانند
 کما لا تخفی علی من طالع روایات المجلد ثامن من البحار و شروح الصغیر البخاری
 و مخفی نماند که لفظ نبات جمع نبات است و نباته یعنی حادثه و انصار بعد از بیعت
 خلیفه اول مخالفتی نکرده اند و شوق عصای سلیمین قصد نموده حقیقه دانستن آنها
 ازین امور پاکست و غیر از مغلطه نیست از ایشان چیزی صدور نیافته و اینهم آنی
 پیش نبوده کما اکثرنا الحمد لله که ازین احادیث که ناصب مدوات است
 عظام و اصحاب کرام در کتاب خود آورده بود بقراینات الزامیه امامت صدیق
 نبوت رسید و خلافت فاروق و ذی النورین بران مترتب گردید بقیصه که در
 کفای طینی و رافعی فاضل کاشی که در بارگاه مجلده با تمام نام آنرا جمع کرده و در بحار محلی
 احادیثی که متعلق بقرائن است و شواهد شریفه دارد مشتمل و محسوس اینها باشد و تا ویلات
 قوم را از ایند اما آنها بر هم زدند و از احادیث سابقه که قبل و قال نبات

نهرا با امیرالمومنین در آن مرویست و هم از حدیث امام باقر و صادق که از علی شخ
 نگی عیاناً بدیهه ثابت میشود که زینهار نفس بر امامست مرتضوی واقع نشده و اکابر
 شیعی نه در وضع اختلاف اهتمام تمام بجای آورده اند بپیش بر پنج اجمال آنکه رسول خدا
 صلی الله علیه و آله وسلم میل قلبی اصحاب بسوی صدیق میداشت یا نه بر تقدیر ثانی که هم محض
 روایت کلینی در کافی و دیلمی در ارشاد و مجلسی در بحار و هم حق البیقین و جلال العیون
 و حیات القلوب است لازم نمی آید که علم مجتهدین امامیه زیاده بر علم سرور انبیاء باشد که شب
 روز حال اصحاب خود را میدیدند فقیهین الاولی اکون اندک بیدار بایستد و تقاب عفت
 را از بصیرت باید کشید که چون جناب امیر با وصف تحریر فاطمی بلکه تشیخاً انتخاب
 دانی رعایت بقای اسلام فرماید و دعوت بسوی امامست خود لعجل نیاید رسول خدا صلی الله
 علیه و آله وسلم که بر امت خود شفقت و عطوفت زاید الوصف داشت چگونه ایشان را
 در خرابی بگذارد و تحریب اسلام و تفضیح مسلمین از دست اهل ردت بخور نماید که یکی از اینها
 مسیله که است باشد که لشکر عظیم همراه داشت و در معارضه قرآن مجید نزول کتابی را بدست
 بود و قصد او باد دیگر عیان ثبوت مقصور بر آن بود که مجرد وفات سرور کائنات استخوانها
 اولین و آخرین اهل اسلام از قبور برگردند و بیوزند و با جنازه شریف حضرت بشیر و
 نذیران کنند که کسی از کفار بخیا نیاورده باشد و لزوم این امر اظهر من الشمس است
 زیرا که از ذاتیات امامست بلکه عمده آن حمایت اهل اسلام و جهاد با کفار و انتظام
 سیاست است چنانچه عنقریب تفصیلات تعیینش بخوبترین وجه بعد ازین می آید
 ان شاء الله تعالی و سرانجام این امور بدون آن معنی که اهل اسلام بجان و دل مطیع و منقاد
 خلیفه باشند و میل قلبی با و دارند از محالات است پس معلوم شد که نفس بر خلافت
 مرتضوی نقرموده اند و بر اصول امامیه هم انتخاب را خلیفه نر نموده و الا تحریب دین
 و اسلام لازم آید و از اینجا مثل بدیهی اولی هویدا شد که کار و بار خلافت و انتظام است
 را بر ضوابط کسی که داشته اند که مهاجرین اولین و انصار سابقین و دیگر طغفان
 اصحاب اطاعت و انقیاد او را سرمایه بهمت خود میدانستند و بجان و دل در آن میگوشتند

فتعین الخلافة للصدیق و هو بها حقیق و الحمد لله که ذاتیات امامت چنانچه
 یافت و تمامی کفر و مرتدین بیاد افرازه گرفتار آید و یوزبان پیوده سر
 قول او لا مراد از امام بیان فرماید اسل آخره **القول** باید دانست **اطلاق**
 لفظ امام درین مقام بر چند کس میشود از آنجمله شخصی است که اجتهاد و عدالت
 و باقی شروط که در رساله قدیمه توضیح بدان واقع است در ذاتش فراهم آیند و علما
 و رؤسا یعنی اهل حل و عقد بشرف بیعتش مشرف شوند و او را از میان مردم اختیار
 نمایند و از آنجمله یکده امام سابق او را بر جای خود نشاند و با وجود شریک و کوره
 او را خلیفه گرداند و از آنجمله بزرگ که پیشوای دین باشد و مردم در علوم افتخار و اقتدا
 نمایند و افعال و اقوال او را لایق تقلید و استناد دانند چنانچه فقهای اربعه و نافع و
 عاصم و قرطبی و جنید و شبلی در تصدیق باطن و سلوک طریقت و هرگاه اند
 اظهار درین امور پیشوایانند و مساعی ایشان همه شگور و حقوق تعلیم و ارشاد
 ایشان بر هر کسی غیر مستور اهل سنت ایشان را امام میگویند بلکه امام الامم العقدا
 می نمایند چه اکابر فقهار اہم رجوع یابین حضرات بوده چنانچه در جواب شریفة الخلافہ
 از کتب فریقین تفصیل این امر نموده ام چه جای امام حسین ع که با وصفت پیشوا
 دین و اجتهاد و تقوی و استحقاق خلافت که علما مان آنجا ب را حاصل بود و کوشا
 عرض عظیم و جکر تبار رسول کریم اند علیہ السلام و سلم که شهادت آنجا
 کو با شهادت آنحضرت است در امامت ایشان کیمت که عروت تواند زد و غیر
 از کسیکه لاف محبت و دلای ایشان زند و در باطن تار و پود ناصیت بر خویش
 ننداخته و ریختن آید کردم اکابر تحقیقین از متکلمین و محدثین مثل شارحین صغان
 و جامعین قواعد کلام تصریح بدان کرده اند از جمله ایشان صاحب مقامات
 رفیعہ استاد البریه علامہ دباوی قدس سرہ الغریزہ منہجہ فناء و بلا فتنش کوش
 فضالضیق الزہد و ستان تا بایران گزاشته در سید بن طاہر کتاب تصدیق امام غیر
 که در امامت نوشته تصدیق بدان فرموده که اینست نزد اهل سنت و اهل بیت و اهل دین

نیز اطلاق کند و همین معنی امام اعظم و امام شافعی را که در فقه پیشوا بودند و امام غزالی
و امام رازی را که در عقاید و کلام و فقه و عاصم را که در قرأت امام بودند امام میگویند
پس از آنکه اظهار در جمیع این فنون پیشوا بوده اند خصوصاً در هدایت باطن و ارشاد و نظر
که مخصوص ایشان بود باین جهت ایشان را اهل سنت علی الاطلاق امام دانند نه آن است
که مراد از خلافت است و در خلافت نزد ایشان تصرف در زمین یا وصفت استحقاق
و غلبه شوکت و نفوذ حکم ضرور است و لهذا خلافت را منحصر در پنج شخص مذکور داشته
اند الی این قال و این اطلاق ایشان ما خود از استعمال قرآن مجید است که پیشوایان
دین را که بطاعت تصرف نه اشتند ائمه فرموده اند **وَاجْعَلْنَا هُمْ اَئِمَّةً يَفْذُونَ**
بِأَمْرِنَا و هر کس را تعیین ایند عاقل و مودود و **وَاجْعَلْنَا لِلشَّقِيَيْنِ اِمَامًا** و در خلافت
بر جافیه فی الارض ذکر نموده **لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْاَرْضِ وَ يَجْعَلَكُمْ خُلَفَاءَ**
الْاَرْضِ وَ هُوَ الَّذِي يَجْعَلُكُمْ خُلَافَتَكُمْ اَلْاَرْضِ اِلَى غَيْرِ ذَٰلِكَ مِنَ الْاٰيَاتِ
انتهی کلامه اعلی الله مقامه اکمل فی فقره فاقد الادراک بر اصول موضوعه متشیعین
بیبایک کلام اجمالی را ذکر میکنم و میگویم که صاحب تفسیر منہج السداد از علمای سنیان
تباسی اکابر علمای خود در تفریق امام ارشاد میفرماید که امام بمعنی شخصی است که در امور
در احوال و احوال با و اقتدا و پیروی نمایند و درین صورت امام از منہجیم بنجام
خواهد بود و هم بمعنی کسی است که تدبیر است و سیاست آنها قیام نماید و با امور آنها
و بتدابیر باب جنایات قیام کند و ولایه و حکام بر آنها قرار دهد و حدود و ا
برابر باب استحقاق آنها جاری سازد و با کسی که یا اهل ملت کید و فریب نماید و راه
خسومت و عداوت و عداوت و لدا و پیاید جنگ کند و هر سلسله مشکلی که از او پرسند
مطابق واقع و نفس الامر حل آن فرماید و اطاعت او در برابر واجب باشد
و در نیجالی نظر باینکه ثبوت تبت منوط باین معنی نیست که می باید هر نبی بتادیب
بر باب جنایت و محاربه اصحاب عداوت و دفع از حوزه دین و مجاهده کافران
نموده باشد در میان نبی و امام نسبت عام و خاص من وجه خواهد بود و هرگاه احد

بعد قوز بدرجه نبوت بمرتبه امامست فايز شود اولوا الامر شمس خوانند ان
 جالسی والد مجتهد الحی این مدارا درسام الاسلام خود باین عبارت
 لفظ آن دلالت میکند می باید که مقتضای کس باشد در باب افعال و اشیاء باید قایل
 با سواست باشد و سیاست و تدابیر آنها نماید و جمیع وجود واجب الاطاعت آنها
 باشد و اقامت حدود فرماید و دفع اعدای از آنها کند و با کفار بجای است کفر و حدیث
 و حفاظت دین فرماید و هر بنی را ضرورت نیست که بیع این مناسبت و حصول باشد
 بالاتفاق الی آخره بلفظ و ازین عبارت معلوم شد که فعلیت این امور در هر بنی ضرور
 نیست و در هر امام ضرور و تطبیق این اوصاف بر ائمه اثنا عشر تنیو مایا را در این
 زمان بلکه تا خروج امام مهدی نزد در باب بصیرت و دفع فتیحه صورت بخوابند
 پس احدی ازین بزرگان بر اصول مدعین و ادعی با بیتی ظاهرین امام اثنی عشر
 شد پس اطلاق لفظ امامست بر ایشان مجاز یعنی مایکول مانند دارد و اعمد خبری که اید بود
 و ازینجا است که بر مکتب ائمه واحد بعد واحد قائل شده اند تا باین که از خرابی سده و
 کوه و معنی امامت را چنانکه از تفسیر مذکور و مانند آن که شد برای حضرات ائمه
 کنند و ازینجا خوبی ذهیب امامیه زیاده تر دریافت میرسد که با وصف این دلالت
 زنی و لحن ترائی در باب امامت حضرات ائمه بدی در انصاف بذاتی است
 هنوز حالت منظره دهشته باشند خوشایند کشیخ ابو جعفر عی و شین حلی که در
 آنها جمیع انتظار بر ذریع شیعان روزگار باقی باشد و ازینجا است که این بدو را امام
 اعظم تغییر مینمایند چنانچه بر ناظرین آثار منشی المطلب و انجاء الفیه و انوار القلوب
 دلی پوشیده نیست و قد عرفت عبارتة بذال کتاب فی الیهاب و حسن بها و بنا
 لا عادة و اگر گویند که ائمه بدی را باعتبار معنی اول که عام از منشی ثانی است
 انتظار نیست و همین معنی بر یکی از ایشان امام مبدعیم فصول لقه بعد از
 تالیف قال یقولون یا فواهم ما لیس فی المثلث منهم لیس من غیرنا
 من الناس ولا یستحقون من الله و کذا معنی غیر آن ائمه است

ن اعره

و میخواهند باز

انرا قوا

در فصل سابق اثبات آن از کتب اهل سنت گذشته و اگر غرضی بر این
 لغایت مابری قریب الحصول است قوله قال ابن حجر فی الصواعق
 از لفظ عندنا فسیده اند که جمیع اهل حق مراد اند و این در حقیقت
 است ازین عبارت همین قدر ثابت میشود که نزد متفقین امریزیه ببلد نقیض الحکمین
 صحیح نشده و از آن لازم نمی آید که نزد یک مقررین هم بدرجه صحت نرسیده باشد
 و این عدم لزوم بر متبعین کلام علمای تفریقین حاجت بشواید و قراین هم ندارد
 مگر برای اطمینان خاطر عوام گفته میشود اما کلام علمای مالک و اشعری
 شیخ ابن بهام است و نحوایش آنکه ضرورتیست که هر روایت از روایات معتبرین
 صحت واجب القبول باشد زیرا که در جمیع و تعدیل بعضی از روایات اختلاف واقع
 شده احتمال دارد که نزد امام ابو حنیفه مجروح باشد و نزد مخزن مذکور موثق و معتدل
 و همچنین خبر یک آنرا ضعیف یا موضوع گفته اند علی الاطلاق نزد ضعیف و موضوع نیست
 اما اقادات شیعیان پس بدانکه در کتب ایشان حدیثی نزد جمعی بدرجه صحت
 رسیده و همان حدیث بعینه نزد گروهی ازین وصفت معرا بوده آیا بکبریکه تشبیه
 و از این سخن اندر دیده کمتر تواند بود که روایت عبید بن عباس زانشانی را
 نزد ابو حمزه و کشتی صحیح نیست بخلاف شیخ طحطاوی که در خلاصه حکم بصحت آن میکند
 کاشانی و بحرانی هم درین باب داد انصاف داده زبان مفسر لا مکرر داده اند که اکثر
 اتفاق افتاده که دو کس از علما که در تنقید رجال بصیرتی داشته باشند بر توثیق یک
 راوی متشابه اتفاق نموده باشند و حقا که کلام این بزرگان متصفت است بکمال زهد
 و سادگی و غرض علی من تشیع کتب رجالهم و نزد شیخ الطائفة متشابه اختلاف
 قوادح حکم همینست که در تصحیح و تضعیف اخبار بعضیها مختلف بودند الی غیر ذلک
 من التخصیص و التفریح با کماله از لفظ عندنا من جمیع جماع بر آوردن خلافت رای ازین است
 و این اشکال جدلی و الزامی روشن میکنیم که شیخ ابن بابویه صدوق امام اعظم شیعه بلکه فرد کامل
 امامیه علی الاطلاق در کتب معتقادات سیکوید اعتقادنا فی القرآن انه کلام الله تعالی و وحیه

و نیز در قوله و کتابه و انه لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه و ان قد صدق الحق و انه
 لقول فضل و ما هو بالحق و ان الله تبارک و تعالی محمد ش و منزه بریه و حافظه
 و اعتقادنا فی القرآن الذی انزل الله تعالی علی نبیه محمد صلی الله علیه و آله و سلم یوابعین ازین
 و هر فی ایدی الناس پس با کثر من ذلک و مبلغ سوره عند الناس بایه و درجۀ عشر سوره و
 ان الضحی و الم نشرح سوره واحدة و لایلات و الم ترکیف سوره واحدة و من نسب الینا
 انا نقول اکثر من ذلک فهو کاذب انتهى بلفظه یعنی کلام الله نزد ما زیاده ازین قرآن نیست
 که در دست مردم موجود است و هر که تحریف را بمانیت میدید افترا میکند و درین کتاب مجید
 سرگز باطل را راهی نیست و خدا تعالی حافظ و نگهبان اوست آری فرق بین این است که عدد سوره
 مجید بر حسب مردم یک صد و چهارده است و نزد ما یکصد و دوازده زیرا که الم تشریح و لایلات
 سوره جدا گانه نیست بلکه در الضحی و الم ترکیف داخل است انتهى بمصداق پس باید که اجماع
 امامیه بر عدم تحریف و زیاده و نقصان قرآن مجید انتقاد یافته باشد و حسب حدس این فقهاء
 بود که ما بین المذنبین کلام الله است فقط و حالا که منصف کتب ما به یک میانه اند که علی بن
 استاد کلینی روایات متواتر المعنی در تفسیر خویش برائی موی نقصان و تبدیل و تدریج آن
 مجیدی آورد و درین باب یا عترت اکابر امامیه سخت غلو دارد و تمسید و اما امامان شیعین
 اعنی محمد بن یعقوب کلینی نیز عترت علمای امامیه و منهم الفاضل المعاصر سید ابوالحسن علی بن محمد
 لطالب الرشاد اعتقاد تحریف دارد بلکه بعد ازین بجای خویش نشان الله تعالی با شرات منانی
 رسانید که استادش روایات الحاق و زیاده جعل را نیز در تفسیر خویش گفته و این را از ایشان
 بمجموعین میرساند و دیگر قدمای امامیه نیز درین باب عرق قشاینها بجا آورده اند که کتب
 در دست این معدوم الاستعداد موجود دلالت بر آن میکند که بجز این امامیه بر مردم
 قرآن مجید بمقتضای فرقوا دینهم اتفاق کرده اند از عبارات صحیح و در دست
 که نقصان کتاب مجید بلامرئب اختلافی است با این همه که دست صدوق مذکور
 لفظ مزبور اطلاق کرده حال لفظ عندنا در عبارت شیخ ابی اسحاق و سایر ائمه
 محرفه نقل آن برداشته است همچنین قیاس باید کرد که دلیل بر اجماع نیست یا بحاجه آری

این قدر هم نرید استند که عبارت صواعق از افادات مفسقین نرید است و گفتگو بنده کفرین
 نرید علامه سید الدین نقی ازانی در شرح عقاید نقی از خلاصه برای تأیید کفرین لاعتین نرید مخصوص
 نرید نقل سطر اول و بعضی اطلاق اللعن علیه لما انه کفر معین امر قتل الحسین رضی الله عنه و اتفقوا علی
 جواز اللعن علی من قتل او امر به او اجازه او رضی به و الحق ان رضا نرید قتل الحسین رضی الله عنه
 و استبصاره بکک و امانته اهل بیت النبوی صلی الله علیه و آله و سلم حاکم و ترسانه و انکار
 تفصیل احادیث و در کتاب شرح مقاصد افاده نیاید و اما ما جری بعد از آنم بن الظلم علی
 اهل بیت النبوی صلی الله علیه و آله و سلم فمن الظهور بحیث لا مجال للاختفاء و من الشنا بحیث
 لا اشتباه علی الارار اذ یکاد یشهد به الجهاد و الجوار و یکی الارض و السماء و بهتر است
 الجبال و تشق الصخور و یقی سور علیه علی کر الشهور و مرالدیه و رفاقة الله علی من یشتر او رضی
 او سعی و الخراب الاخرة اشد و البقی قال قیل من علماء المذهب من لم یحجز اللعن
 علی نرید مع علمهم بان یسحق یاربو علی ذلک و نرید قلنا تخامیا عن ان یرقی الی الاعلی کما
 شعاره و افضل علی یابروی فی ادعیتهم و یجری فی اندیتهم قرای المعنون بامر الدین احاطم
 بالکلیه طریقاً الی الاقتصاد فی الاعتقاد بحیث لا یرل الاقدام عن السوار و لا یصل الی اقبال
 بالاهوار و الا من یخفی علیه الجواز و الاستحقاق فکیف لا یقع علیهما الاتفاق و به اهو
 السرفه نقل عن السلف من المبالغة فی مجانبه اهل الضلال و سده طریق لایومن ان یخبر
 الی التوابع فی المال مع علمهم بحقیقه الحال و جلوه المقال و قد کشف لنا ذلک صلی الله علیه
 الاحوال و اسربت الاقوال و حیث لا منع و لا محال و الشکی الی عالم الغیب و الشهادة
 اکبر المتوال انتبه کلامه بلطفه قوله و غزالی الی آخره اقول در اینجا نیز همان
 جواب است که عدم ثبوت امری نزد امام غزالی مستلزم عدم ثبوتش نزد مکفرین نیست
 و این را نیز بمشالی واضح میگردانم که از مجموعه مسایل فقهیه که از به امامیه اعنی دراز
 کاظم علی که دست از اندازد دنیوی گشته اند و بتدکاره شاعر مشهور مولوی مخدوم
 و ذکر خیر علامه و بلوی نور الله مضجعهها غالب اوقات مشغول گشته اند و درینو لاشک
 بیماری مبتلا گردیده بحدیکه هر کس را یاس از چاهشان بمرسد بهر از تنبیه فروع نماید

نموده اند چنان بودا میشود که درائی التماس و خیرت النعم که عیاذ ایا
 خیرت است فاروقی است کما لفظت استهم و الکلب الکلا بینه التی صه
 محققین امامیه در استیجاب اخل است و بعضی جمیع قایل بانه یعنی بمکمل
 را نیز بدان قسم کند و برنی بیدم الضمام رفته اند و انشا الله تعالی او را بعضی ازین اقوال از
 کتب معتبره امامیه ازین مفضل خواهد آمد و حال لاف زدن بجهتین در یافتن خواهد شد
 هرگاه مطارعه این مسایل در میان آید غایه السعی فقها فی المساله آن بود که گفتار از ثبوت
 بدعت برای مذکور نزد ما تعین لازم نمی آید که نزد آمرین به احداث آن ثابت شده باشد
 و حاشا که بجهتین مابعد از علم با احداث فتوی بران داده باشند فیشرسم در بیان این
 قسم قولات را اعاده میکند و میگوید که اگر نزد بعضی از اهل قرامه و رکنیم تمسک بقض
 امام حسین رضی الله عنه ثابت شد و موجب مکنار برید که دید و نزد حاکم ثابت نشد
 و نیز بر مرتبه کفر رسید چه بد حادث شده است گفتیم بعد از تنزل و تسلیم است و الا
 سندش عقرب کدشت و به ازین یا غرافت اکابر امامیه در عهد داسا و کالفرن
 برید مخصوص اسد در جزو متاخری آید از شا ائمه که ما اگر از امام علیا و ما و ما
 شیعہ نشود و رغبت باین مثال که تعلق بمسایل نماز و اذان داده می فرمایند و تثنائی
 شیعین مثالی در بنواد خاص که متعلق بکتاب غیره است و سخن و عدم لغو است مبرود
 مثالی دیگر تفصیل هر چه تا مشرور حسین امر خاص میگویم و در تطویل می اندیشیم یا باید
 دانست که با وجود کثرت روایات و آله بر این معنی که شهادت امام رضا علیه السلام
 بعد از او و زهره ادانش اتفاق افتاد و آن شور بخت درباره قتل آ
 تا ایر که نموده و چه احد آنها که بقیعت نیورده باز هم سید و
 چنان بکوه جولش مفروکت ته که بمعانی زشت بای خودش هر نو و نمی ارد و در غایت
 بای کوبی با بر زمین تمیر ساند و با عراف صاحب کشف القوم و غیر او درین امر استبعاد
 میکند و میگوید که بدغم و می آید که ال ما مون با وصف کمال تعظیم و توقیر زاید الوصف
 و ولایت شهید بر مردان امام رضا رضی الله عنه باشد و این محدث نیز غیر از این

بهرگز با اصول موضوعه و روایات مجعوله مذموب خودش رجوعی نکرد
 و بر او را یاد نماز که خود این استبعاد نظر بر روایات امامیه پس
 بیاورد تواند کرد که اصحاب و رفقا را یک سید البینین صلی الله علیه
 و آله وسلم سیما خواص و حواریین خصوصاً ابو بکر صدیق که بعضی قرآنی یا رغار است
 و در راه خدا جان و مال خود را فدا کرده و دختر نیک اخترش که مخصوص کنایه مجید است
 یا بردنیا و یا فیهان زده و خدا و رددل و دار آخرت را با اعتراض معنی من شصت و نهم
 صاحب مجمع البیان و غیره من القدام بر گزیده زهر لاهل در طعام سیه امام بکار برنده
 و بی سیر طریقی ارتداد و کفر شوند چنانکه مسجد عباسی با طهارت مجلسی در بخار از ائمه اطهار
 روایت میکند پس استبعاد در باره مامون که قرآن مجید بر پیشانی او در انداخته بودند
 از احادیث درین باب وارد شده بلکه از کتب تواریخ و حکایات چنان بوضوح میسر آید که
 او در ضمن علما و عماد و زهاد افتاده چه مصربی دارد پس خود علمای امامیه را انقیاد و
 تحریک این طایفه و کس چندان فریفته که خبر تحسین او هرگز امری دیگر بخمال نیاوردند و کشتی بای
 تقریر او را هرگز ندیدند و ترجمه او انواع مناقب و حمایه را داخل دادند و بی منوشتیها
 او را استودند یا بچکل اگر حجت الاسلام غزالی چنان میگفت که امام امیر بن حبیل و ابن خوری
 و من یقوم مقامهم که از ائمه فقه و حدیث اند صریح تکفیر نمیکشند و بر کس ازین بزرگان
 بردعوی متمنا خویش او را شرعیه قایلیم کرده گفته اند که چون امام حسین از گوشت و
 و پوست آنحضرت پیورده شده و ریحان آنجناب صلی الله علیه و آله وسلم بوده قتل او
 صلی الله علیه و آله وسلم حال قاتلش با قاتل عادات برابر نیست پس
 ان و انصارش که در قتل جناب سید الشهدا شریک گردیدند و
 و در تذلیل اهل بیت العیاذ بالله کوشیدند در لعن و طعن حکم کفار دارند و انشا الله
 تعالی جواب امام غزالی و غیر او بعد ازین شرح و مبسط زبانی مکفرین خواهد آمد و معلوم
 خواهد شد که مکفرین انشقی هم بردعوی خود بر این نقلیه قایلیم کرده اند و هرگز بلا دلیل
 نگفته چون آنقدر دستهای اکنون بران چند روایت که دلالت بر تفاوت مامون دارد

۱
 و از اجله بلکه امام الائمه طائفه مستفیض است و این طائفه را بر مصلحتی که سبب است
 تعالی دل از آن زدیده و چشم پوشی اغراض از آن نموده اعلام مینمایم باید دانست
 که این روایات در کتب شیعه پایانی ندارد و اگر دعوی تواتر لفظی بهم بر زبان رود و غایب
 خلاف نقل الامر نباشد در تصانیف ابن بابویه و شیخ الطائفه و شیخ وسید او اعتنی این
 معلوم و مرتضی و مانند ایشان لا تعد و لا تخفی مرویست و بمقام بعضی از این احادیث
 که در جلال العیون عبارت فارسی منقول است بکمال اختصار زرد بسکنم تا حاجت ترجمه
 بهم باقی نماند و هر کس از عوام هم بهره از آن بردارد و آن چند روایت این است که بسند
 معتبر از امام رضا منقول است که فرمود بخدا سوگند که نیست هیچک از ما ابیت گرانگذا
 گشته میشود و شهید میگردد گفتند این رسول الله که ترا شهید خواهد کرد فرمود که تا این
 نقل یقین خدا در زمان من مرا نیز شهید خواهد کرد و در دیار دور و زمین غریب مدقون
 خواهد ساخت پس هر که مراد در آن غربت زیارت کند حق تعالی هزار شهید و صد هزار
 صدیق و صد هزار حج کننده و صد هزار جهاد کننده برای او بنویسد و در زمره مأخوذ شود و در
 درجات عالی بهشت رفیق باشد و **الایمت** ابند معتبر از حسن بن جهم روایت کرده است
 که چون مامون لعین علمای امصار و فقهای اقطار را جمع کرد که با آن امام اخبار بیاورند
 کنند و آنحضرت بر همه غالب آمد و همه اقرار بر فضیلت آنحضرت کردند و از مجلس مامون برخاستند
 و بنامه خود دعا و دست نمودن در خدمت آنحضرت رفتند و گفتند ما میگویم خدا را که ما و ما
 علیه السلام شما را ندیدیم که مرا اکرام مبالغه مینماید و غایت سعی میزدیم که در خدمت تو ایامی سپری
 جهم ترا فریشت با چنان دوی می بینی که مرا اکرام مینماید و سخن مرا بجمع قبول انعام نماید زیرا که
 درین زودی مرا نیز شهید خواهد کرد از روی ظلم و ستم و این خبریست که از پدران بزرگوار
 بمن رسیده است و تا من زنده ام این سخن را ذکر نکن و **الایمت** ابند معتبر از
 کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که از سیرین موی سپری بهم خواهد رسید
 که نامش موافق نام امیر المومنین علیه السلام باشد و او را ایامی بخدا رساند و نیز شهید کند
 و در غربت او را مدقون مدقون سازند الخ یا قرئ الخ نقل امثال این روایات

از شیخ جددق میگوید که از روایت چنان معلوم میشود که مامون ملعون از خلفای شقاوت
 اساس بود و فرمانش در اطراف عالم نافذ گردید ایالت عراق را بحسن بن سهل نقیون
 محکوم و خود در بصره و اقامت نمود و در اطراف ممالک حجاز و یمن مجافسته و آشوب
 ارتقاع یافت که بعضی از سادات بطح خلافت را بایت مخالفت برافراشته اند چون این
 خبر در مدینه و بصره مامون رسید با فضل بن سهل که وزیر و شیر او بود مشورت نمود و بعد
 از تدبیر و اندیش بسیار بر آن دو ملعون بر آن قرار گرفت که حضرت امام رضا علیه السلام
 را از مدینه طلب نماید و او را دلی عهد خود نماید تا آنکه سراسر دارت بطح خلافت بپزدانند
 پس رحاب این ضحاک و بعضی از مخصوصان دیگر را بخدمت آنحضرت فرستادند در
 اول حال امتناع بسیار نمود و چون مبالغه ایشان از حد اعتدال متجاوز گردید آنحضرت
 محنت اثر بجزا اختیار نمود و بستند و دیگر از معتبرین مرویست که چون آن امام عظیم
 خواست که از مدینه بیرون رود داخل مسجد شد و نیزه ضریح مقدس سید امام علیه السلام
 آمد و چند بزرگوار خود را وداع نمود و قطرات اشک خونین از منافق آن روضه مقدس
 بیاید و باز معاودت فرمود و رسم وداع بیکدیگر باز چند قدم رفت و باز گردید و هر
 مرتبه ناله و فریاد می نمود و آوای بعد ازین به نسبت گفت فرمود مقام تعزیت است که
 ازین مقبره شریف جدا میشوم و در غربت بشهادت خواهم رسید و در پهلوی پسرین
 خلافت یعنی یاران الرشید موقوف خواهم شد انتهی مختصرا و از روایت
 صاحب کشف الغم و مانند او بوضوح می آید که حضرت اول در طوس داخل شد باز
 بر مدینه توفیق یافت و مامون بطرد و تعظیم و تکریم زیاده از حد بجا آورد و گفت ای فرزند
 پیغمبر علم و فضل عبادت در بد تو اینک میدانم و اراده آن دارم که خود را از خلافت
 معزول کنم و با تو است بگو که اراده نیست تو مشرف شوم حضرت فرمود که اگر خلافت را
 نخواهی بجز تو قرار داده است جایز نیست که بدیگری حواله کنی و اگر از آن توبیت بدیگری
 کنشی آن یعنی چه مامون گفت یا بن رسول الله بالضرورة خلافت را قبول کن و فرمود
 بر رضای خود هرگز قبول نمی توانی کرد یا بجملة تا دو ماه این طایفه در میان بود و حضرت جوان

غرض او را سیدانست قبول نمی فرمود چون مایوس شد گفت که اولاً بسیار
 که خلافت بعد از من بتو رسد حضرت فرمود که پدران بزرگوار را خبر داده اند از رسول خدا
 صلی الله علیه و آله وسلم که من پیش از تو از دنیا بیرون خواهم رفت و
 و برین ملائکه آسمان و ملائکه زمین خواهم گرسیت و در زمین غریب و بی ملایم می یارم و اگر کسی
 مدفون خواهم شد ماموئ از اجتماع این سخن گریان شد و گشت یابن رسول الله که می ترسید
 ترا بقتل رسانند یابن تميم زنده آمد حضرت فرمود اگر خواهم مینویسم گفت که در این خواهم
 کرد ماموئ گفت غرض تو ازین سخن آنست که ولایت عهده را بهم قبول کنی تا مردم کوچه را که
 ترک نیا کرده فرمود از روزیکه خدا مرا خلق کرده است تا حال دروغ نگفته ام و اگر دنیا
 کرده ام در عرض ترا میدانم گفت غرض من چیست حضرت فرمود که غرض تو آنست که مردم بی
 محلی من موسی ترک دنیا نکرده بود بلکه دنیا ترک کرده بود آنکس که دنیا را رها می شد برای
 هیچ خلافت و ولایت عهده را قبول کرد ماموئ در غضب شد و گفت پیوسته سخنان ناگوار
 و برابری میگوئی و از سطوت من امین شده بخدا سوگند که اگر ولایت عهده را قبول کنی
 سرور من را از منم الی آخر الروایه لمحمد و این بابویه را احمد بن علی بن ابی حمزه
 که گفت از ابوالصلح می پرسیدم که چگونه ماموئ راضی شد بقباحت حضرت امام رضا علیه السلام
 تنقیح نسبت ماموئ را میگوید و او را و سعید خود کردانیده بود ابوالصلح گفت ماموئ را
 آن حضرت رضا را اگر می میداشت که فنیست و بزرگواری او را میدانست و ولایت عهده
 را با و تعلیص نموده برای آنکه مردم از حضرت را چنان شناسند که راغب آوی و بسیار است
 او از دهها مردم کم شود چون دید که این باعث زیادتی محبت و اخلاص مردم شد
 مسلمانان را جمع کرد که با حضرت بیانش و منظره کند شاید بر و منالین
 نسبت حضرت قوی بفرمود این تدبیر نیز خلافت قصود او نتیجه داد و علی علما اقرار
 بفضیلتش نمودند و حضرت بار بار ماموئ را فرمود که امامت را اجرائیل است کسی لایق نیست
 به گویان این کلمات را با بوشش میرسانیده و عواقب شکستش روز بروز بوشش میزدند
 حضرت با و کلمات و نسبت میفرمود و لیست را اختیار نمیکرد بدین جهت بقتل او راضی نشد

اینجاست و این بابیه پسند معتبر از هر شریک بن اعیان روایت کرده است که روزی
 ملازمت حضرت امام رضا علیه السلام بدو خانه مامون فتم چون بدر سر آمدیم صبح
 یلمی را که قریبان و موالیان آنحضرت بود و دیدم چون نظرش بر من افتاد گفت
 ای هر شریک تو میدانی که من این مامونم و محل اعتماد آن ملعون گفتم بل گفت دی شب آن ملعون را
 باسی نظر از غلامان خاص خود که محرم اسرار او بودند بعد از آنکه ثانی از شب گذشته بود طلسم خود
 چون بروی اهل شدم دیدیم که آن سیاه دل از کثرت شموع و مشاعل مجلس خود را بشمار
 روز و روشن ساخته و تیغهای برهنه زهر آلود در پیش خود گذاشته پس بر یکی از ما را بنزد
 طلسمید و عهد و پیمان گرفت که با نچه فرمایند عمل کنیم و راز او را پنهان داریم هر یک از تیغ زهر آلود
 را داد و گفت بروید بوی حجه امام رضا در حالتی که او را بایید و سخن گوئید خواه نشسته خواه
 ایستاده و خواه در خواب این شمشیر را بر بدن او فرو دارید و گوشت و استخوان او را زیر
 ریزه کنید و اجزای او بیکدیگر پیامیزید و این شمشیر را بر براط او مالید و از آلائش خون پاک
 کنید و بنزد من آئید و اگر با نچه گفتم عمل نمائید و این راز را افشا نکنید هر یک را داد و از ده بدره
 بدیم با ضیاع و عقار سبکو و نازده باشد از قریبان من باشد صبح گفت شمشیر را از این
 ملعون گرفته بجزیره در آیدیم و دیدیم که آنجناب بر پهلوی مبارک خود خوابیده و دستهای خود را
 حرکت میداد و سخنی تکلم میکرد که فهمیدیم من بیک طرف حجه ایستادم و سر شمشیر خود را بر زمین
 نهادم و سرانگ بر آسمان نظر میکردم آن غلامان بیجا بجانب امام مظلوم شتافتند و شمشیر
 خود را که نوبت بر حسب مظهر آن سرور فرو داد و زدند آنحضرت زهری جامه پوشیده بود که مانع
 لس آن امام مظلوم را بر لب خود عجیده نبوی مامون گشتند پرسید چه کرد
 بل آوردیم چون صبح طالع شد مامون سر خود را برهنه کرد و بندهای حایه
 را کشود و بیات ارباب مصیبت گریان و نالان از خانه بیرون آمد و در مجلس شوم خود نشست
 تا اینکه طعنیت آنحضرت اشتغال نماید صبح گفت چون غز یک حجه رسید آواز
 سمجره استماع نمود و بر سرید و گفت ای صبح بجزیره داخل شو و مرا از حقیقت این صید خبر ده
 صبح گفت چون بجزیره رفتم آنحضرت را دیدم در محراب نشسته و بیادت زیبا لاریات

است چون مامون ملعون را از اینجا خبر دادم مضطرب گردید و اعضاى شویش بزرگداشت
 لعنت خدا بر شما که مرا فریب دادید پس گفت ای صبیح چون آن سرور را می شناسی بنزد یک
 جواب رو و حقیقت حال نیکو معلوم کن و مرا اعلام نما چون بنزد یک عتبه رسیدم آن امام
 مظلوم آواز داد که ای صبیح گفتم لبیک یا مولای من و بر زمین افتادم و رو بر خاک نهادم
 و گریتم فرمود که برخیز خدا رحمت کند و این آیت را تلاوت نمود **يُزِيلُ دُونَكَ الْبُظُرَ** و
نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَاللَّهُ صَبَّحَ تُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ صبح گفتند چون بنزد یک
 مامون آمدم از بسیاری غضب صورتش مانند شب تاریک گردیده بود گفتم که وای که حیرت
 خویش نشسته مشغول عبادت است و اثر زخمی بر بدن مبارکش ظاهر نیست فرمود که امروز در
 راهی بجهت تعزیت حضرت آمده بودند بگویند که آنحضرت را غشی عارض شده بود آنرا که
 زایل گشت و بصحت مبدل گردید را **قُمِ الْحُرُوفُ** بگو یا که صبیح این همه بجا هست
 که او را نزد امامیه حاصل است شریک علما مامون بود که بر قتل آنجناب بکمر بسته و بداند
 پیوسته که صبیح با طهارت خودش شمشیر بر جسمش نقش زده باشد و لیکن واقع را چشم دید
 و کما یبغی تماشا کرد و این بر فرض محال است و الا کسی باور تواند کرد که صبیح قبضه شمشیر را
 رضا همراه علما بستاند و تقیه نماید و از زدن تیغ خود را منذور دارد و دیگران را
 همین ببل است که او میدانست که لباس صنوی مانع اثر شمشیر است اگر صد بار شمشیر بر زنه
 رسید فوالله علی نعیمهم ورفضهم مع او عا فرید الله لا اله الا الله است و الله اعلم
 تقیه را که با امامیه امیل آرند و در خصوص هم مخالفت امام را با غرض از آنجا بر شمع کلمات
 درشت مامون میگفت و زینهار زنی اختیار نموده و بر تمام امور علم او خطایه بفرستاد
 و مولف کتاب مذکور کیفیت شهادت را بر روایت ابوالصالح خان ذی القربین
 گفت روزی در خدمت امام رضا ایستاده بودم و فرمود که در اصل قبیله و روستای
 هر جایی است که خاک بیاورد آن خاک اگر در پشت آن شهید بودم باید
 از آنست و فرمود که مامون خوابیده است که قبر خود را قبله قبر من کند سنگی پیدا شود که
 اگر جمیع طغیان بر آن خراسان جمع شوند خوابند که آنرا احکمت دهند یا نه از آنجا

کشته شود از آنگاه خاک بالای قبر و پائین پارا است شمام نمود و چنین فرمود چون خاک
 طریقه قبر را بوسید فرمود که زود باشد که قبر مظهر را درین موضع خفیه نماید پس امر کن
 که هفت درجه زیر زمین فرو برند ولی از او کز شبری گردانند که حق تکلیف چند اندک خواهد بود
 کشاد سازد و یا غنچ از باغهای بهشت سازد از آنجا که قبر طوطی ظاهر شود پس آن
 دعا که ترا تعلیم می نمایم کن تا بقدرت خدا آن آب جاری گردد و قبر از آن آب بر
 شود و ماهی پند ریزه در آن آید هر شود چون آن ماهیان پدید آیند این نان را که بتو می دهم
 در آن ریزه کن که آن ماهیان بخورند از آنجا که ماهی بزرگ ظاهر شود و آن ماهیان را بر چسبند
 در آن حال دست بزرگ گذارد تا ترا تعلیم نمایم بخوان تا آن آب زیر زمین فرو رود
 و قبر خشک شود و این اعمال را کنی مگر در حضور ماهی و فرمود که فردا بجلوس این کافران
 داخل خواهم شد اگر از خانه آنشقی سر برهنه بیرون آید یا این تکلم نماید و اگر چیزی بر سر پوشیده
 یا شوم یا من سخن گوایا وصلت گفت که چون بود در آن حضرت امام رضا علیه السلام نماز یاداد
 و او نمود و جامه های خویش را پوشید و در محراب نشست و نظر بود تا غلامان یا مومن بطلب وی
 آمدند کفش پوشیده ردای مبارک خود را برداشتند و بکفش پوشیدند و بخلعینان ملعون درآمد و من
 در خدمت آنحضرت بودم و در آنوقت چند رنگ یو با خودی همراه بود و آن ملعون خوشه
 انگوری که در بر او بسته در بعضی از دانه های آن دو آمیخته بود و در دست داشت
 و میخورد از آنجا که تره بر نیاموده بودند از برای رفع قحطیت زهر را میخورد چون نظر کش
 بر آنحضرت او داشت تا قافله از جای خود بر جست و دست در گردن مبارکش کرد و میان
 دو دیده آن قره العین صلی الله علیه و آله بوسید و آنچه از لوازم اگر آنحضرت را
 ظاهری بود دقیق فرنگ داشت و آنحضرت را بر لبها خود نشانید و آن خوشه انگور را
 بوی داد و گفت یا بن رسول الله ازین نیکوتر انگوری ندیدم حضرت فرمود شاید انگور
 بهشت ازین نیکوتر باشد یا مومن گفت ازین انگور تناول نما حضرت فرمود مرا از
 خوردن انگور خاف دار آن ملعون مبالغه بسیار کرد و گفت البته میباید تناول نمود مگر
 مرا چشم میداری و با این همه خلاص که از من می شناید و می نمای این چه گمانهاست که من

میری و آن خوشه انگور را گرفته دانه چند از آن خورد و باز دست حضرت داد و تکلیف
 حوزن نمود آن امام مظلوم چون سه دانه انگور زهر آلود تناول نمود حالش دگرگون
 گردید و باقی خوشه را بر زمین افکند و متغیر الاحوال از آن مجلس برخاست تا مومن
 گفت یابن هم کجا میروی فرمود بآنجا که مرا فرستادی و آنحضرت خزین و عکین و
 نالان مبارک پوشیده از خاز مامون بیرون آمد ابو الصا کفایت که مقتضای فرمود
 آنحضرت با وی سخن گفتیم تا بپای خود داخل گردید و فرمود که در سرار بید و رنجور و
 نالان بر فراش خود گنجد فرمود چون امام معصوم بر بستر قرار گرفت در سرار بسته
 در میان خاک خزین و عکین استاده بودم ناگاه جوان خوشبو مشکین را در میان
 سرای او دیدم که سیاه ولایت از جبین فائض الا نورش ظاهر بود سوال کردم از کدام
 در داخل شدی که در باران محکم بسته بودم فرمود آن قادری که از دین به یک لحظه او را
 مراد اخل گردانید من محمد بن علی ام آمده ام تا پدر معصوم مسموم را و داغ انیم پس
 در حجره رفت امام رضا از جا برخاست و یعقوب و اربوشت گم گشته خود را در انوش
 کشید و بپوشه بار روی وی سید او و اسرار ملک و ملکوت و خزان علم لایوت را
 بعنوانی گفت که من نفهمیدم و ابواب علوم اولین و دومین حضرت سید المرسلین
 علیه السلام علیه و آله و سلم آتونی تسلیم کرد آنگاه بر لبهای مبارک کف زدیم از بر سینه
 آنحضرت امام فقی علیه السلام آنرا بپسید دست در میان سینه پدر بزرگوار کرد
 و خبری بآنرا سفور بیرون آورد و آن طایر قدسی برای شهادت ارتحال نمود و حضرت
 امام فخرانی را عجز از خواب تاباید که مقربین از غسل و کفن و حنوط بطرفه قانع
 شدند و نماز گزارد و پسر مامون آمد و بپستور اهل ریباگریه و زاریه
 نمود و بپاکیزه روان عباسی که امام رضا وقت گذشت قبر مبارک بپای او فرمود و بپوش
 تا شش هزار آدمی از وزرای نیک حضرت گفت که مقصود حضرت امام بنودن این
 عباسی است که بالای که ملک بنی عباس مثل این با سیاست که عنقریب غرق شود
 و دولت و ثروت سپرد آید و حق تعالی شخصی را بر شهادت سلطان که مثل فانی بزرگ که

ما بیانی خورد ابرجد شمار از روی زمین براند از دانهی مختصرا من بعد باقر مجلسی
 و او ایستاد دیگر از شیخ مفید و مانند او ذکر کرده محصل یکی آنکه چون امام رضا علیه السلام
 بجانب عراق آمد و با مامون در خورده آنجا پیاپی عارض شد اراده قصد نمود مامون عطا
 را امر کرد تا ناخنهای انگشت را بر هر قاتل آلوده کند القصه چون از قصد فارغ شد عظام
 بر طبق اشاره او چند انار از باغ چیده و دانههای آنرا بیرون آورد آنشقی تکلیف بخوردش
 داد حضرت در همان ساعت بعد از خوردنش بقضای حاجت بیرون رفت آخر تا نماز عصر
 احشا و امعای مبارک از هم ریخت چون خبر آن بد بخت رسید پیام فرستاد که دفع این
 سوءادافع است زینهار از ریشه را بیرون خاطر راه ندهند وقت صبح امام مظلوم بر میان
 روضه ان انتقال نمود و حاصل روایت معبره این بابویه آنست که چون آنجناب مدحش
 گردید و همه آنکه مردم از طوکس بعلک آبنوس رسید مامون نالان و گریان بیرون آمد
 دست بر سر میزد و موی ریش خویش میکند و آب حسرت می بارید چون امام دیده مبارک
 بر کشود مامون گفت ندانم که کدام مصیبت بر من عظیم تر است جدائی از چو تنور بهائی و
 مشارقت از یونو پیشوائی یا آنکه مردم گمان میبرند که من ترا بقتل آوردم حضرت بسخنان
 بی غش و لغو تشبیه نکردید ای ان قال باسی از شب گذشته بود که آنجناب بعالم قدس
 از قتل خود بجهنم مردم خبر و کشش بر آوردند که این ملعون فرزند رسول خدا صلی الله علیه
 و سلم را با حق تشبیه کرده و شوری عظیم بدیده آمد ترسید که اگر جنازه را در آن روز بیرون
 آید قفسه بر آید و پس محمد بن جعفر عم آنجناب اطلبید و گفت بیرون رو و قفسه را فرو نشان
 مردم را متصرف گردان و بگو که امروز آنجناب مایرون نمی آیم پس پراکنده شدند و در
 ن کردند و محصول روایت دیگر از ابن بابویه که حضرت پیر شده
 خبر داد و فرمود عزم تمام شد و مامون عزم کرده که مرا از هر خوراند و را نگور و انار را باقر
 مجلسی بعد از آنکه چند ورق دیگر همد و امات مختلفه نوشته میگویی که این روایات همه اگر
 صحیح حتی تو آید شد بایک آنجناب را در انگور و انار مکرر زهر خوراند یا شند دانهی مختصرا
 لایست شمه از اخباریک در جلال العیون بتقریب ذکر شهادت امام رضا و مکیه قدسه

علما و متکلمین امامیه یعنی مأمون کما سجدی از آنجا که در کتاب دربار قتل
 آنجناب بر ویست از اینجا قیاس باید کرد که در باب تکاید آخرت یا بل حق و سکت
 دادن در ایشان چه کوشش نموده باشند یا بحدود تصور برین قسم اخبار حقیقه
 چه که از درختان مودره اندر یک بیابان است و با خضار تمام وارد کردم احدی را بگویم
 تواند گرفت که حقیقه قاتل امام رضا خرمایون کسی دیگر بوده است یا نه این طایفه
 و امثالفسر جز تاصیت بر چه چیز محمول تواند شد و اگر تصدیق دین این خبر را
 و محاسن و مازندران و رسائل مرقومه بعضی دیگر درین باب که تعانی بر او
 دارد و مشتمل بر تصریح نام آن شخصی است استقرای نماید کنایه برین
 و عرض میتوان نوشت **اعطاف** از همه مرئی و دیگر است که این معلوم نیست
 سعید را که مکیه نشر از معلم الکات هم در که شانه این همه احادیث از خود بیرون
 شریکات نموند در اصل نهاده امام رضا تردد یا حسن است از راه دیگر سال است
 خویش میگوید که درباره روح خدا صلوات الله علیه از که بر هر شریعت نهاده نوشته بدو
 حکم تو انکه در بخت در باره انکه دیگر از افایر المومنین و مسنین که در این
 و بالیقین می توانست گفت که بوقت خود نموده اندالی آخر و در این
 دقیق و آن ای که میانه ابن طاووس و امام عزالی و دیگران است
 اکثر اخبار آن مصوفین که سلسله اسناد آن حضرت را به این شیوه در تفاسیر
 و تو اثر نزد امامیه رسیده و کما عرفت سطره تضمن بنام مومنان و آل او یا نواح
 تکاید حیل امام رضا را بر قاتل افلا شیده گردید و در این سطره در باره
 که در وقت او سلم است چنانچه طریقی و این عاقلان این شیشه ابوالمکارم
 محمد بن احمق و بیوهی در وقت از حضرت برنده غفاری و ولایت علی بن ابی طالب
 حدیثی نیست نموده که آمدن تر امام حسین و شهادت بر حضرت از آنجا
 پسین حدیث جلیل القدر و معلم مفسر اند که نقش کار را بقتل و قتل و خود را
 ذمی قرار داده اند و این سخن غیر از خود است کرده و قلب عالمی برود و آواز
 این

آفرین در کام جهان و جهانیان انداخته چنانچه بر ذمیت او کتاب بظرافت مصلحت است
 روشن و تصریح علما در ترجمه او به ترجمه و غرض از آنست که میرین انکار از امری بیکر از
 اهلای بدیهیات است و صد حدیث بران دلالت میکند و بحدیثی که فیض میرین بعد ازین
 خبر تا بوجهی و حیه ملهم شد و آن اینک این ملا و کس که در فن یکدت یکانه روزگار است چون
 دیده که بنیاد اکثر عقاید امامیه بر تحقیق و تفتیش مأمون واقع است و او در تکلمین این طایفه
 معدوم النظیر است کما سنجی اگر او را بعین و طعن تناول کنند معطیات امور مذموب برهم
 میگردد و در ابتدا عبادتین سبب تشیع را بنیاد نهاد و قدام امامیه تقلید و بجهان دل اختیار
 کردند و در آخر بجهت شهرت قول او با الوهیت جناب رضوی علمای متأخرین مصلحت
 دران دیدند که او را بهد تکلف از زمره خویش اخراج نمایند و کفران بختش در نزد اگر مأمون
 امام العلماء نظام الحکما را نیز ازین دایره بیرون کنند دیگر مثل او کمیت که گاه و راز و تخم
 افشانند فله دره مادیق نظره یا قیما ندعوی امامت او در تکلمین امامیه و آنکه اوله
 مذموب ایشان مأخوذ از تحقیقات اوست و جهاد به محدثین و تکلمین این مذموب فن مذکور را
 از تقریرات او آموخته در کتب دینیه ایمان خویش انهدا مانند علوق بفسلح و خسته اند
 و این مدعا که طول و عرض میخواهد در خانه این رساله بعنوان شایسته پیرایه تالیف بخواهد
 کشید ان شاء الله تعالی قوله و ما شایان فرماید الی آخره اقول این دعوی را تا باین
 علوی توفیق نماوی از کتب و یقین با ثبات میرسانم اما امر اول پس باینکه از حجاب
 لاغیرین و مکلفین یزید است بقیته المجتهدین طاهرین احمد بن عبدالرشید بخاری چنانچه
 کتاب خلاصه الفقه از افادات و تصانیف او برین دعوی دلیل است و از آنجمله
 امام نوای قوام الدین صفاریست که در لعن یزید با کس میگوید و از آنجمله افاضتسل
 متأخرین حافظ الدین محمد کردی است که در کتاب و جیر لعن یزید را بتوزیر کرده و
 از آنجمله جزو حجت که در جواب استنفا میر خود از حال یزید بکوار فغش رفته و از آنجمله
 محمد بن سیدالمان کفوی که در کتاب خود اعنی کتاب اعلام ملاخارین فقهار مذموب
 الشمان المنی رعبه تذکار این ابرار میفرماید و الحق ان لعن یزید تبار علی اشتها

۱. المحدثین المتبحرین قدوة العرفاء السالكین شاه ولی اسد دہلوی و از انجمله است
 ۲. یاسد علی البریه صاحب تحفه اثنا عشریه که در زمان متاخر بنیاد مناظره شیعیه و سنی بعنوانیکه
 قلوب مخالفین بکینش میرسد نهاده اوست و از انجمله است ارشد تلامذه او رشید الدین
 مولانا محمد رشید الدین قدس اسد ابرار هم و زاد اسد انوار هم و از انجمله مولانا بحر العلوم
 العقلیه و الاصولیه مولوی عبدالعلی ادام اسد فیض تصنیفات و احسان تعلیم و ایاة الصالحین
 علی روس الطالین چنانچه کتاب صواعق بحرقه و شرح قصیده ہمنیہ و مفتاح النجا و کتاب
 مناقب السادات و شرح عقاید نسفی و شرح مقاصد و تاریخ الخلفاء و کتاب تکمیل الایمان
 و جذبہ القلوب الی دیار المحبوب و کتاب سعادت الکونین و فضایل الحسنین و کتاب
 حجة اسد الباقیہ و کتاب ازالہ الخفا عن خلافت الخلفاء حیث قال فیہ مصنفه کما نقل عنه ایضا
 و لہ دودہ فرقہ ثالثہ خوارج ہزدان و نواصب بنی امیہ مثل یزید و مروان و اتباع ایشان کہ اکثر
 و جنبت باطنی آنها انظر من الشمس و امین من الالاس است و نصوص صحیحہ در بارہ سوء حال و فحوی
 و نکال آنها بہ ثبوت پیوستہ آنها بلا شکیہ مجروح و مطعون اند بلکه از دایره ایمان بیرون و با شکیہ
 محذور و مقرون و تالیفات و رسائل علامہ دہلوی قدس سرہ الغریر و کتاب غرہ الراشدین
 و ذلک ایضا لہ و دیگر کتاب معتبرہ در دعوی فقیر از شواہد ترکی توانی شمرد و در خصوص این نسبت
 بمولانا عبد العلی رحمۃ اللہ علیہ بطالعہ حسام مومن یا السی لے توان بر حدیث قال فی مطاعن
 صاحب الفتوحات و مولانا المذکور محلی از اقوال و عقاید شیخ اکبر اکفر این مرید بد کوہر
 اکفامی نماید پس از حیلہ الہامات شیطانیہ او کہ با وجود ادعا آنکہ از حق تعالی بدون توسل طلب
 معلوم حقہ فرامیگیرد اینست کہ در باب ثالث و سیمین از کتاب فتوحات بگوید کہ از جملہ کتب
 ہم قطب بودہ اند و ہم غوث و سقران در کماہ صمدیت و سید ابجاعت ابو بکر است و شہر
 عثمان و علی و حسین و معاویہ و یزید و عمر بن عبد الغریر و متوکل اجمالی این رسیدہ شیخ اکبر
 کجاست کہ با وجود اینکہ خود کشف در شرح مسلم حکم نموده باینکہ یزید از اسلام ہرہ نہ داشت
 و حسن و زل پر خود را بہ بنی سہمان اسد کیکہ احسان تہو لیس و تعلیم او و یزید کان او بود
 ذمہ ہمہ کس از سکنہ این دیار نہایت باشد او را بید گوہری و دیگر دشنامہای غلط یاد کردہ

نمایم عمل بر آیت کریمه هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ نمودن چون
این همه در بر دهنی و زنج زنی از عادات مومن جالسی است علمای این دیار بکمال آذنه
او نیز کمتر او را به نیکی یاد میکنند بلکه تصانیف او را که در تقابل حضرت علامه دهلوی تالیف
کرده و از دست نامها برنوده بطیب خاطر نمی بینند شیخ شیراز علیه الرحمه چه نیکو شمرده
هیئت نام نیکو رفکان ضایع کن ~~نامها~~ نام نیکت باید از ~~آتش~~ آتش غنچه
جاییکه مجتهد الزماني عبارت فتوحات را در منبع ثانی نقل خواهد کرد بکتاب مومن جالسی
می پردازم و بهام اثبات کذب و افترا بر نقل اولاد او بلکه نقل خودش در دیگر تصنیفاتش
سیرین اورا بمرحوم می اندازم این است شطری از انسانی متقدین و متاخرین است از مرده
مجزوین لعن نیز به خصوص اسم و اگر متبایست عیاب آن تعلق گیرد در خصوص این مقصد که سال
صحیح بعد از کاتب تالیف توانمند اما امر ثانی پس بدانکه با پدر عید التعلیل برتری که امام
ولا نه مشعشع است از لا عین نرید است ابو منصور که رئیس مقصد ای است بود و همچنین شرف
الاسلام صدر الدین خجندی برادرش جمال الدین خجندی و قس علی بن اعلی غزنوی محمد الدین
ابوالمعین ابی القاسم نیشابوری محمد الدین بدالی و شیخ ابوالفتح نقیر ابادی و خواجه
محمود خفای حدادی و خواجه امام شرف الامه کشمیری و امام منصور جوینی که در این کتاب تالیف
مقدم و معتبر اند و قاضی سادی خفای و خواجه تاج الدین خفای نیشابوری و اسامی دیگر بزرگان
و ارباب و اشباح شان بر تصریح مستحکم مذکور در کتاب نقض الفتنای در تحریر و تفسیر
است و اندک اندک لا یخفی علی من طالع کتبه و ملا محمد میرزا که تفسیر و تفسیر را به او است و
شرح و تفسیر مذکور را بجا آورده و تفسیر خود نوشته و در دقت و تفسیر زعمای امامیه
در گذشته جایگاه مطاعن امام ابو حامد قرطبی را برانداخته و بقاء تالیف را آورده و کمتر از
با این معنی میناید که اکثری از علمای کسینان لعن نیز را بخیر میکنند بچنانی که از این او
و مانده او خاشی ارد و صاحب اثبات الهی که از غایت عصیت و شت عا و تناسک و تناسک
در سلسله حکما برین است مملویده و تقابله زمان نشین و ملامت را در اختلافات علمای آنست
در آن کرده و از ملامت اخباریه اصولیه و اختلافات مجتهدین شیخیه بقتضای قول دهلوی معنی

به الله علیه وعلیه چشم کشتی بغیب دیگران به چون رسی در عیب خود کوری در آن بد مطلقا
 تعاقب و تعامی اختیار نموده عبارتش آنکه بلکه اکثری از علمای ایشان طعن و لعن بر نریزید علیه
 بداجهنت کرده اند و میکنند که هرگاه همه فرزندان رسول خدا را کشته بود حضرت امام زین
 العابدین را چرا زنده گذاشت که خلل اندزد در دین چهار یار شد و نامی و تشانی از بنی فاطمه
 در عالم نمی ماند الی آخر بیا به این عبارت چنانکه می بینی نص است در ثبوت دعوی بنده
 عنین بریزد از جامه اهل حق با عراف علمای شیعیه چیست قلت فی الرسالة القدیمه
 اما صحت خلافتش عند القائلین با کفر بعد و الامم یقتل الامام و امثال و هم الاکثرون
 کما اعترف به الجاهلون الخ یا قی ما ندانینکه اکثر علمای اهل سنت که تکفیر و لعن بر نریزید میکنند
 از اینجاست که او امام زین العابدین را چرا قتل کرده و سایر بنی اشتم را چرا زنده گذاشته
 پس با وجودیکه ادعای بلا و دلیل بلکه مخالف و مناقض او که قطعه است و عین افترا و بهتان
 بلکه مصداق سُبْحٰنَکَ هٰذَا بَهْتَانٌ عَظِیْمٌ دعوی علم غیوب و ادراک باقی اشیاء
 و القلوب است و بنده در نسبت امثال این از تشیعین و عین ولای ائمت طاهرین شواهد
 قاطعه عرفیه بلکه دلائل ساطعه الزامیه بدست دارم چنانچه در رساله قدیمه مجلادیده باشی و در
 آخر این کتاب مفصلا خواهی دید اشارت نمائیم و جناب مرزا کاظم علی سرآمد فقها
 و متکلمین امامیه در حاشیه دیباچه رساله خود که در دو جزو متوسط تصنیف فرموده اند برو
 استدلال صاحب نسخه اثنا عشر از آیت کریمه وَ عَلَّمَ اللَّهُ الذِّیْنَ آمَنُوا اَلَا یَا بَرِّخَلَا
 طِیْفَانِی رانیدن ارشاد میکند قوله بالنسرة بالجح اشاره است بدفع شبهه که بعضی از
 مساندین نموده اند و این نیست که قتال کردن جناب سید الشهدا با قاتلان خود بر حق
 نبود زیرا که حق تنها وعده نصرت رسول و مؤمنین کرده پس اگر قتال آنحضرت بر حق بود
 حق تعالی نصرت آنحضرت کردی و آنحضرت شهید نشدی جواب اینست که مراد با نصرت
 نصرت بالجح البیات است و آن حج و قوع معجزات است که بعد شهادت آنحضرت بوجود
 آمد و بسبب آن حقیقت آنحضرت بر همه کس ظاهر و هویداشد تا بحدیکه اکثر اهل سنت
 بر قاتلان آنحضرت لعن کردند و لعن کردن را جایز میدانند مثل نصرت آنرا بلکه گفته که همه

لعن کردن بر آنها جائز میدانند لیکن بنا بر مصلحت منع میکنند الی ان نشد هذا البینه
بیت قیامت هوتی ہی قائم تیری شهادت پر قدم فی حضرت زین العباکی تہام
انہی بلفظ مختصر استتایش و تصدیق این رسالہ حواشی مہنہ ان کہ قریب یکہ جزو
خواہد بود از امامیہ پیرسید کہ اعتقاد بدان دارند کہ ہمہ شیخی بطریق سنی بلفظ عبارت
و مدانی را رنجتہ و ترتیب و ہند بخش بخوارق و کرامات از توہین گشتہ ہنوز این برسالہ
دو جز را بنہن غالی میفرودشتہ و میخواند و حق اینست کہ انانکہ یوسف را فروشتند
تا جہ فرزد و یکی از علمای طائفہ کہ در اہنلال و تلبیس بعضی از ملوک کرامت برسان چنان
یستہ بود و نگاہد اورا رواہ قوم در رسالہ کرد آورده اند و متاخرہ شیخ حلی با علمای
اہل سنت حکایت عجیب در وایتی غریب کہ سچنی عنقریب در آخراں نوشتہ لکرتا
تشیع نقل میکند کہ بعضی از علمای بخارا لعن یزدہ قوی دادند و بر شی از لعن منع کردہ
لکن از یہنت کہ او نزد ایشان مستحق لعن نیست بکد سبب اینست کہ این لعن فی
نکند و مولف رسالہ مذکور مطابق دایمہ مکر خود در آخراں فی فصل بعد ذکر امثال این امور
گفتہ والامامیہ اعینہ اعلی ذلک یعنی اعتقاد و نہ سبب امامیہ نیز چنین است و ازین عبارت
معلوم شدہ کہ مذہب معظم علمای اہل سنت لعن و نکفر نیز بدست بلکہ ازین امامہ چنان
در عایت کرد کہ در استحقاق یزدہ ملعن تا آن زمان کسی را کلامی نبود کہ جواب بعضی اشکات
کہ بموجب فروغ مگاہید حملی و باعث رواج متاع کاسد او نزد بادشت شدہ باشد کہ خالی
از غارت و طرقلی نیست کہ سلطان چون از تاثیر نصبت شاگردش در مذہب خود متنبہ
نشد فرمود تا مای ہر ہار مذہب فراہم آیند و در بحث و تحقیق مذہب حق پروراند
بعد از مطارحات و مباحثات ایشان کہ نصبت را بر شی ازین بجای خویش میکشد
سلطان متفرزند و یوزیر خویش نصبت کہ از قبیل و قائل این علماء در ثبوت و بیع و اسلام
ترددی نہایت زیاد یافتہ اکنون جبہ باید کرد و وزیر باید عرض رساند کہ یکی را از نمای
ای میطلبیم القدرہ ان یفتی علی قریب مجلس رسید و دید کہ مجلس را از علماست و
نمای خالی از نصبت از شہ خود را نیز بخل از نصبت و در مجلس داخل شدہ و گفتش را از بر سر برداشتہ

نهاد و خود بر سرند متصل باد شاه نشستند بر ائین سلطنت و اساطین امارت بنحیدند
 و اهل مجلس ازین حرکت بغایت خندیدند و گفتند که این شیخ حلی مگر منقہ وقت خود
 است چون هنوز دایه مجلس ننشاند مناظره چه تواند باد شاه اینست این حرکت سوال کرد
 شیخ حلی جواب داد که روزی امام ابوحنیفه از خدمت سوره عالم صلی الله علیه و آله و سلم
 برخاست و گفتش گم کرد فرمودند که ای ابوحنیفه هرگاه داخل مسجد شوی حفاظت بخلین
 مکن تمامی مضار از مضار و کبار باستماع این سخن محو قهقهه شدند و حلی را گفتند که ایها
 الشیخ ابوحنیفه شاگرد امام صادق است در وقت پیغمبر صلی الله علیه و آله کجا بود گفت
 ایها الکفار لیسان بر من غلبه کرد و بجای امام شافعی نام ابوحنیفه بر زبانم رفت باز
 همه کس خنده در گرفت شیخ حلی گفت این حکایت احمد بن حنبل است که بی خبر
 بر زبان آمد الکاه او از قاه قاه زیاد تر بلند شد پیتر گفت خلط کرده حکایت
 مالک بن انس را حاضرین گفتند که چنین محض در جهان موجود نباشد باز شیخ حلی
 بسوی بادشاه توبه کرد و گفت ای ملک انصاف مکن که هرگاه این مرد بکسیان
 در وقت انحضرت صلی الله علیه و آله شرف حضور داشتند پس احتجاج و اعتدال
 یا قوال آنها چه معنی دارد آنوقت سلطان باستماع تقریر شیخ حلی همه تن کوشش گردید
 و پرسید که احتجاج تو با قوال کیست گفت با حدیث در وایات جناب امیر المؤمنین
 بعد ایشان بخارج حسن مجتبی باز بشهید که یلایم چنین تا امام آخر زمان پس بادشاه از
 مذہب بنیان توبه فرمود و مذہب شیعه را اختیار نمود اتقی محض و خضر اما میه
 در رد اعتراضات یوسفی این قصه را باجمال نقل کرده آن بعض اساطین لما اراد
 اختیار مذہب من مذہب المسلمین و اظهار حقیقت بقوا طح البراهین جمع بین اینست
 و بین علماء الشیعه الامامیه فلما ختمه فلما حضر العالم الشیعی مجلس السلطان لغت
 براسه فی مندیله و حمله تحت ابطه و مجلس فاعترضه انی فی ذلک فقال روی انه
 کان فی زمن النبی صلی الله علیه و آله و سلم مذہب یقال له مذہب الی حنیفه و کان
 اهل یسرقون المداس فمختان یکون منهم احد حاضر و یسرق مداسی فقالوا ابوحنیفه

انما ظهر بعد النبی صلی الله علیه و آله و آله باریع و ما یحسنته فاین کان ندره سیه فی زمن النبی صلی الله علیه و آله
 و سلم قال بل کان ندره سیه ففی قالوا لاش ففی متاخر عن ابی حنیفه و لم یکن ندره سیه فی زمن
 النبی صلی الله علیه و آله قال کان ندره سیه مالک قالوا مالک معاشرنا ففی قال ففی سیه
 احمد بن حنبل قالوا تلمیذه و متاخر عنه فقال اذا لم یکن ندره المذاهب الاربعه من النبی
 صلی الله علیه و آله فظهرت بعد اربع و مائه باعترافکم فکیف یحکمون بحقیقه ندره المذاهب
 بطلان ما سواها مع ان النبی و اصحابه و التابعین لهم مده اربع و مائه سنه ما کانوا

اندره سیه بل اعنی ندره سیه النبی المنقول بالتواتر بطریق اهل العصبه فیهتوا فی ذلک من
 العام و حصل لاساطان البیته علی ما هو المرام ^{بشیخه} لم یقفه حال این و دلیل که علی برآی
 قدم ندره سیه پیش و حدوث ندره سیه بل سنت مرتب نموده بر اطفال و بستان
 انجید خوان بهم روشنی است که حقیقه زیاده بر خرافات شیخ خطی است و چگونه باشد
 که تخمین خطی هم در خصوص این مقام باضم ضام و اقتران قرائن اقا و حسب طایفه شیخی است
 سیه سیه ندره سیه امامیه مخالف سیه سیه اول اسلام از خانیقین مشاهد شریفه و
 مجاهدین کفره فخره مصاحبین قائم المرسلین و مروجین شریعت و کتاب سیه سیه سیه
 چندی از اشتیقای یهود است قدیم باشد که استعترف اعراف ایتمهم بذاک و ندره سیه
 است که سیه المرسلین و ملت این بزرگان دین است و خود اکار امامیه و منهم افضل
 الطبری صاحب الکتاب المسمی بالکامل اقرار بان در کتاب سیه سیه یا شد امام اعظم
 امامیه و شیعه او خیال کردند که همه اصحاب کبار و اولاد شانی شیدی به فسادت سیه
 فراهم آمدند و در اوقات اربعه شیعه سیه سیه لزل کردند و سلطان و ابو ذهم یسع و متقا شد
 بودند بلکه بنای سیه سیه سیه سیه سیه سیه سیه سیه سیه سیه سیه سیه سیه سیه سیه
 و اما و السی و اطراف النهر با این بزرگان هم جاری و هم نوارده اند حتی که خود شیعه با
 سیه سیه سیه سیه سیه سیه سیه سیه سیه سیه سیه سیه سیه سیه سیه سیه سیه سیه سیه
 روایات متعدده و متاخرین این قوم اصل این تا و یا عیسیا و سیه سیه سیه سیه سیه سیه
 اینجا شواهد است انشا الله تعالی و اگر امامیه سلطان و ابو ذهم و مانند ایشان این سیه

فرگیرد و آسپای تشیع را برین ارکان و اوتاد کسر که حال شان بعد استقرار کتب شیعه از
 اجلای بدیهیات است که او مانا الیه کسر دهند و دعوی علم بظلمات صدور و مضمرات
 قلوب نمایند و سخن سازی گویند که بعضی از کلمات این بزرگان دال بر تشیع است فنقول
 حبه الاتفاق و نعم الوفاق بهتر است که برای اثبات قدم تشیع به اصحاب امثل خلفای
 عباسیه که حال بعضی از آنها مذکور شد بطرف خویش کشند که حسب سببه این قسم کلماتی که
 دلالت بر تشیع در روز آنها هم علمای امامیه نقل میکنند حتی که فاروق اعظم را
 تا بن تخیل مرسنوی قرار میدهند چنانچه نزد ایشان عسریه بران گوشت و متوهم
 نشود که از ائمه اهل بیت جز تشیع و عداوت و دشمنی اصحاب رسالت آب چیری منقول
 نیست حاشا که کلام از اران حدیث از ذریه طاهره مرتضوی در مناقب خلفای راشدین
 و اعوان شان در کتب الطحی امامیه مرویست چنانچه نمونه آن در کتاب فتی ایبراد کرده ام
 که علمای طائفه از جهت انصاف دشمنی آنرا نیز بر کذب و دروغ آن طایفین و طاهرین
 حمل کرده اند و مخفی نماند که میان اصحاب قبیل و قحالیکه وقوع یافت مبنی بر امور خلافت
 و ریاست بود و بسبب آن اختلاف اصول عقاید نیست چنانچه اکابر شیعه اعتراف بدان
 کرده اند و سببی عبارت از آنست که فقه بر قول و در کدام کتاب اه اقول در
 مسجون چنانکه داستی اشارتی رفته که نزد مکفرین یزید قتل امام حسین در حکم قتل جناب
 سید الکونین است اهل خیرت را باید که اندک انصاف نمایند که مجتهد الزمانی از قتل
 جناب سید الشهدا بلفظ سید یکد مشعر به تنگی و تحقیر است تعبیر میکنند و نمیدانند که نزد
 مکفرین یزید که سخن بر تبه ایشان میرود در قتل سید از سادات و جناب امام حسین یحیی
 سید کائنات فرق ارض و سماء است و اگر مخاطب از طول کلام ملول نشود اینک رساله
 مذکور که قصه شیخ علی بخصوص نام در آن زبور است موجود بعنود و امعان ببینند که نقش
 از کتاب تفسیر نقل مینماید که من قال یزید بن السید و قال سید که اب یکفر و ملک العلماء
 شهاب الدین عمر در رساله مناقب السادات فرموده که اگر کسی علوی را بجهنم علو یک
 گوید کافر گردد چنانچه مصنف رساله غره الراشدین هم نقل نموده و اینهم ارشاد ساخته

که دیگر فقها در دیگر کتب فقهیه متعارفه مثل بدایه و شرح وقایع و غیره این قسم کلام
موجب تغییر میدهند این است حکم علمای اهل حق در اطلاق القاطبیک بر ائمت است این
خاندان علایشان دلالت دارند تا بقبل جناب سید الشهدا علیه السلام که شرف الانبیاء رسد و خود
علمای آنجه معترض در بمقام ذکر کرده در قضایف خویش تعرض بدان مینمایند و بر همان
می پردازند صاحب رسال منافع السادات می نویسد سوال چون قتل مومن نزدیک
است و جماعت فسق است قتل حسین رضی الله عنه چون کفر خواهد بود چه اگر
از آنکه اید او ائمت حسین بمصطفی صلی الله علیه و آله سرایت میکند کما بیناه من قبل و بر سر
و ائمت مصطفی علیه السلام بالاتفاق کفر است و این را چنانچه فناء و دنیا و حسا و عقلا
نابت کردیم انتهی کلامه حسن بعد خدام مخاطب اجتهاد مآب بار بار با عاده عبارت است
صواعق و امام غزالی متوجه میشوند و نمیدانند که کفرین نیز بدین مرتبه امور و جویهای شافی داده اند
چنانچه از آن است که بر مقام مناسب ذکر کرده خواهد شد صاحب صواعق متوجه و مانند او سید
از مضیقین نیز بدین جماع اهل حق بر کفر آمد و راضی بقبل امام نقل کرده اند کما عرفت دستخیزان
الله اعلم قوله سبحان الله اقول و اوایل و اسفاین حجت الاسلام غزالی که از ملطاف
ائمه عشری بود قتل ریحان رسول الله را که جگر نبی حضرت خیر البشر و سلامه اولاد اعیان
او باشد از وجوب کفری شمارد و در اظهار انوار ائمه اطهار خصوص صاحبان سید ابی ابراهیم
بر علمای دیگر نفس می خورد و از دنیا حال فرید و لا ابعیت علیهم السلام که تشیعین دعوی آن
میکند هوید میگردد که خصص اسمائیت و حاشا که از محبت واقعی یکفیه بدست خود داشته
باشند و کم در نظر سرفی کتب اعلام بحیث لا یرتاب فی غافل و اگر خدائی غرور جل خواسته
تشیع حجت الاسلام غزالی برای الزام از کتب معتبرین شیعه در مقام لایق با ثبات اجماع
رسانید فانظر و الی معکم من المنتظرین و تحقیق حق نزد فقیر که خود را
بعوی نمی سخجده است که انحراف امام غزالی از جناب ائمت است کلمات مذکور لازم نمی آید
زیرا که او چنانچه قاتل امام حسین را فاسق میدانیم چنین قاتل ذی النورین را پس اگر عدالت
او و جناب امام حسین ثابت شود لازم آید که او از دشمنان ذی النورین هم باشد و این را

ناقلی از شیعه و سنی باور نداشتند که پس و بهم عدم تدبیر و انحراف در باره مفقین
 از همه پاشیده چه جای اگر متقبل معتمدین از اکابر شیعه و سنی چنانچه اشارتی در اوراق
 سابق نمود مشهور و معروف است که مفقین از لعنت یزید از اجنت احترام و منع
 کرده اند که امر او در قتل امام حسین به ثبوت نبویست و اگر ثبوت میرسد از تنبلی
 و منع میگردند و این بزرگان بر کفر قاتل امام حسین اتفاق دارند بلکه درستی بودن
 یزید ملعنه نزد ایشان تردیدی نیست و مقصود از منع اینست که عوام در باب لعن ترقی نکنند
 ... ثبوت فلیتد بر قوله ظاهر این کلام الخ اقول باید دانست که دنیا بر چند
 قسم است چنانچه اهل تحقیق بدان رفته اند و فاضل علی متقی در رساله خویش تصریحات
 بآن نموده چون کشت این تلیحات کمی نیستی برابر او آن اقسام موقوفست از تطویل بشود
 بزرگ حصول آن می پردازم یکی از اقسام محمود است و دوم مذموم و سوم محمود باعتباری
 و مذموم باعتبار دیگر حال آنکه آن را قبل از موت عرض می باید و در آخر حشیش بر آن
 قرار یافته از اکلی و شرب و نوم و قیظ و آنچه بدان محتاج است از قسم اول باید شمرد زیرا که
 سایر عبادات و التماسات منوط باین امور است اما قسم دوم پس مصداق آن
 مورد آیت کریمه خواهد بود **لَهُوَ لَعِبٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُؤٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاؤُفٌ**
بِالْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ پس اگر فرض کنی فقری را که طعام روزی ندارد و بر لباس
 هم قادر نیست لیکن چون او را دوستی اهل ولع در خاطر جا گرفته چنانکه در این مقامات
 می استند و باین امور التماسد بر میدارد او را از اهل دنیا شمار باید کرد و صاحب اموال و
 دولت اگر برخلاف شخص مذکور باشد زینهار جایز نیست که او را طالب دنیا نام نهاد
 شود همچنین اگر آن محتاج با وصف فقر و قوت خویش زینت را دوست میدارد
 و در زرقه باد و خشن بهم اینچنین را پیش نهاد میزند لایق آنست که درین قسم شمارند
 و صاحب دولت و جاه که زینت دوست نیاشد از اهل دنیا نخواهد بود مگر علی
 اگر آن محتاج تفاخر را می خواهد و لصب العین او نیست که فقر اگر او نشیند و او را
 مشارایسند مذموم نیست بآن ارد که مالی کثیر یابد و اولاد بسیار بهرساند چون مطاط

بهمن رحمت دنیا است از طایفین نمرود خواهد شد و غنی صاحب اموال که او را در
 بسیار دارد و غلامان بسیار بخدمت مشر قیام دارند لیکن چون او را این امور تفاوی
 نیست نزد حق جل مجده ازین زمره خارج است و اما تمیزات پس سالی درین است
 که ذین الدنیا من حیث السموات من النبیاء والسنین واللقنا طیر
 المقنطرة من الذهب والفضة والخیل المسقومة والالغام والحمار
 پس اگر فرض کنی که شخصی ازنی بهر سبب که عیال بیت را مهیا میدارد و او بفراغ
 خاطر بعبادت مشغول میشود پس او را سعی از استعدایان محمود و مستیست و اگر
 آن شخص بایست نهایت حقوق او در کتاب حرام متوجه میشود مثلاً و وجه مباشرت را بقره
 و کذب و غیره و عصبه یا از جنگ می آید پس این زن نسبت باو مذموم و واقع شده
 باین نیست و اعتبار و حائل او را در این بر زمین قیاس باید کرد که اگر محارمت و الذخیر
 میکنند در این فتنه فتنای الیاد است مد می نمایند و بعد از مرگ بقدر ثبات و ایصال ثوابت
 معروف از البت این زن او را در حق او محمود و اگر آن او را در بعثت است
 که این شخص سببشان را امور غیر شر و عدمی افتد و در اوقات امرات و فقر و فاقه شان
 مثلاً در بدعات میگرد پس بلا ریب در مذمت آنها حرفی نیست و همچنین احوال و انعام
 و ذراعات و بساتین که اگر این مرد را بوجه نیک مهرت میکند و طالب رضیات الهی
 است پس بالیقین محمود است و الا در مذموم بودش حرفی نه چون استبارات و حیثیات
 این باب را با ما از علییه هستی حالیا در احادیث مذمت و فحمت دنیا اشکالی
 باقی نماند بر چندی ازین احادیث اشارتی میکنم در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم
 ان الدنیا ملعونه و ما فیها الا کلک ان منها لله عز و جل و لو کانت
 لیسوا لعل الله جناح بعوفه ما سقی کافر منها شره ما حب الدنیا
 راس کل خطیئة و ذنب عظیم و الدنیا جیفه و طرایبها کلاب
 این حدیث با اعتبار مذموم رایج است و حدیث نعمت الدنیا الدنیا
 لمن تزود منها لاخرة حتی یرضی ربه لا تسبوا الدنیا ففهم المطهر للثمن

علیها یبلغ الحدیث بما یفوق من الشر الی غیر ذلك بر حقیقت محمود واقع است هرگاه
 معنی دنیا را افسوس و تطبیق احادیث بوجه مستونی در مدح و اهل فطانت و ذکا دالالت
 اکنون بر اصل مدعا میروم و تلمیحات جناب مخاطب الکر که تکریم و تکریم میزدایم و میگویم که
 السلام که ضمیر مؤثر کلمه لا تا بنا به بیان حقیقت این راجع باشد تا آنکه جناب برین
 البتدین را گمان بدینست بعد ازین عمر رضی الله عنهما هر سه بلکه تا سنی نوزده شهید
 ثالث الامه را تا صفات خود بعد نقل این حدیث تواند بود که ضمیر مذکور بخلاف حق و
 کند و - جل غلام ابن عمر بر تصریح شهید مذکور آن باشد که خلافت حق که از جمله آیات آن
 جهاد باز دشمنان خدا و اعلای شریعت غر و حفظ خلافت از شر اعدا و سوزش مفسدان
 احیاء و تسلط و حکمرانی بر پیش آیات ترکانی و احادیث رسول ربانی باشد یا خاموش
 شمه ابد رسید و اینست موجب آن نیست که امام حسین معاذ الله طالب دنیا باشند بلکه
 این حدیث ثابت میشود که آنجناب طالب خلافت حق که حقیقتش دانستی بوده اند و ادا
 این طلب بمقتضای صفای نیت و خلوص طوالت بهم یافته اند کوی بقدر البی فخلیتش
 چه خواهان نیامده باشد من لعبه مخفی نماید که جناب مجتهد صاحب البصر و البصیرت
 خوش سیرت نیک سیرت فسیده اند که جهاد در راه خدا با خروج امام حسین نزد عده
 بن عمر ممنوع الاجماع است و هو ممنوع چه دانستی که دنیا را اعتبار است بعضی مذموم
 و بعضی محمود و طلب دنیا با جمیع جمیع منافاتی با جهاد فی سبیل الله ندارد و حیرانم که از
 کجا دانسته اند که عبد الله بن عمر آن جناب طالب دنیای مذموم که ذایم آن در کتاب و
 القلوب دلیلی هم مفصل است قرار داده بلکه اگر اونی امحانی در کلام عبد الله عمر میگرد
 و به بصیرت قلبی نگاه می نمودند معلوم شد که در کلماتش اشعار بی نقص مدعی خادم
 مجتهد موجود زیرا که دنیا را که حق تعالی بر اختیار پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم حواله
 فرموده بود و بعضی از ذرات آن دانستی لا محاله محمود خواهد بود نه مذموم و ملعون
 و چنانچه لفظه اختیار را آخره مشعر بهین است که آن دنیا مذموم نبود و چنانچه اختیار بر جمیع
 دادن و سرگزین است کافی قوله تعالى و اخذنا من موسى قومه سبعین رجلا

لم یبقا... در کافیه شیخ ابن حباب رحمه الله علیه در باب تنازع فعلین خوانده و باشی
 اختیار الگو فیون الاول پس امام حسین طلب کرده اند که بشود در اول تناقض بین اهل الجهاد
 سبیل الله پس مکفرین بریدر بقول عبید الله بن عمر خویش و ترسید نمودن از کمال ذکا و فطانت
 مناب اجتهاد و است و از اینجا معلوم شد که تصدیق هر دو کلام می باید کرد یعنی هم عبید الله بن
 عمر سخنی مطابق نقش الامر فرموده و هم کلام کترین امام مورد تحسین گشته که خروج و مجاریه
 حباب امام حسین جهاد فی سبیل الله بود و بنابر اعلا رکله الله و تخلص مظلومین طلب خلافت
 کرده اند و نقد جان عزیز از راه خدا حقیر دانسته آمدیم بر اینکه چون طلب امر نمودند
 پس منع از خروج چه معنی دارد گوئیم نزد عقلا مرسوم است که چون بزرگ قصد امری
 فرماید و جد و جهد بکار برد و احتمال وصول کرده دنیوی ثبات و الاصفاءش بخاطر
 شان مطلق باید دانست که می کشند و تا مقدور او را از ان اراده باز میدارند مقصود عبید
 بن عمر اینست که خلافت و حکومت که مقتضای احادیث نبوی فقط برای خاتم الاولیا
 و ائمه است یعنی امام مهدی تا فرزانه است بشما که بضعه پیغمبر صلی الله علیه و سلم هستند و این
 خیریت خاص دارید نخواهد رسید و آنجا آخرت را برگزیده اند و مرتبه قصوی را اختیار
 نموده یعنی دنیا را با وجود محمود بودنش محبوبا ترک فرموده پس خروج انقواء و بر حوت
 و حکامایت اهل کوفه مغرور نشوید و خود را در معرض طاعت نه اندازید چنانچه بعد از جمع
 روایات این باب آشکارا میشود بلکه اسناد دینی محمود با امام حسین بر تسلم است و رند
 مقصود این عمر آنکه تو طالب آخرت هستی و ثواب یافتنی پس بگوئید مرو که اید اهل علی لفظ
 بضعه و این همه بنا بر محبت و صداقت و حفظ جان و ناموس است رسالت اتفاق
 افتاد چنانچه معمول و مرسوم است و اجداد اجاب بکلمت و نزد امام حسین منور افتاد که بجا
 عراق غریب شطفت سازند که اتفاق بیاعت کثیر را بران شد که بگوید تشریف آرند و
 داد مظلوم را از ظلم بگیرند آن مرد و دشمنی سازند بر او و نه که بر حق است بی اجازت
 ایشان تجاوز گشته بود و در بی قتل ایشان گردیده و بیکر کینه است از ایشان طلب
 ساخته و چه می توان گفت معنی تشیع در منبع محمد بن حنفیه و ابن عباس و مانند

ایشان را که البته اگر توبه است مصلح نظر داریم این متع اتمای از عوالت شرعی بلکه از
 معاصی کبیره بوده باشد چنانچه در روایات ایشان که مایل علیه الحمله العاصیه من
 العجا ربنا یا امام حسین در آیات قرآنی جهاد نیز ماسور و آنهمه بندگان محکوم باتباع و
 جان فشانی بر آنحضرت بوده اند قیامت است که قطع نظر از خلفت بلم و الاسلام و چون
 برای پیش آمدن و هر چند آنجا را ایشان را غم و مخصوصا دعوت فرموده سر از مسابیت او
 پیچیدند بلکه بر آنهم ترقی کردند چنانچه تفصیل این همه امور بعد از این پشباع تمام و بسط
 ملایک کلام خواهد بود انت انت انت الله تعالی با محله اگر از طلب دنیا منع کرده اند پس همان
 در کاسه یعنی اکنون حضرت مجتهد و مقلدین او را می باید که لفظ شهادت و جهاد دریا
 امام حسین استعمال کنند که اکابر بر عویم ایشان امام حسین رضی الله عنه را طالب دنیا
 قرار داده بودند اکنون اهل سنت تصدیق شیعه کنند یا تصدیق مقتدایان بر عویم شیعه
 و اگر منع از امر واجب دینی میکردند پس برین امر عجیب غریب قلب کسی قرار نمیکرد مخصوصا
 و فیکه بحیفه وصیت در باب تخم این خروج از ملک غلام در رسد و کلینی امام عویم را
 بعد چند صد سال علم آن باشد و پرده از روی کار برافتد یا رخسار ایا مکر محمد بن حنفیه
 ابن عباس رضی الله عنهم شاید تعلیم و تلقین دیگران درین لباس منظور باشد چنانچه
 جناب سید از کلمات طبیات اعنی مانند جنین رحم پرده نشین شده الخ در مخاطبه
 جناب شیر خدای بر نعم مجلسی و غیر او کما سیحی انت انت الله تعالی مقصود داشتند لیکن
 تاویل در باب عبدالله بن عمر که رفتن ایشان تا سه منزل برای لقای ثواب انهای امام
 حسین و بکاواری ایشان وقت تودیع در کتب و نقیصین ثابت است البته خلوص
 نمودت و صداقت راجی خواهد جاری خواهد شد کوشیده را بنا بر عداوت اهل حق از آسمان
 آن دل در خروش آمد و خون در جوشن باشد بلکه اگر دست از شیمه الضممت برندارند
 با و لومیت این تاویل در باره عبدالله بن عمر قایل خواهند شد زیرا که او بعد از وفات
 در بلا بریزید سر آمد اشقیای بکمال غم و غضب خروج کرده و تنهایی یار و یاور را
 سرزنش آن بگوان محبت تا دشمن رفت چنانچه در مکتب از کتب صمدیه علمای شیعه

مذکور شد بخلاف محمد بن نغیه و مانند او که آنچه از ایشان بعد از واقعه طفت سرزده
 عین طرذاری و خوشامیزید است که استغفر و انشاء الله تعالی فارقا و ایضا
 میگویم که عمده مستکلمات امامیه یعنی حلیمه رابعه و روایات معتبره در اصول
 امامیه از جناب امیرالمومنین کمالا یحیی علی المرتضی اعظم است یعنی بود که جناب سلیمان
 علی بنینا و علیه الصلوٰه و السلام طالب دنیا بودند چنانچه از جناب مناقب مرتضویه
 علمای روضه و مانند آن عیان میشود و آنچه در باره طالب دنیا در کتب فریقین مروی و
 ماثور است حرفی از آن الفاظ گذشته و عنقریب از اصول معتبره موضوعه در رد مقاله خاصه
 از منبع ثانی خواهمی است بروایت صاحب قبه مزوره یعنی حدود قرایمیه پیشوای امام اعظم
 اول و دوم ایشان که چون حضرت امیرمیرزا محمد باقر برآمد و بر سوارای ابره میر عالم لاهوت و
 ملکوت ماسور شدند و یاران صحبت خود را مثل محمد بن ابوبکر و محمد بن زینب که معشوقان کان
 فی المهد صبیبا بودند و مقاداد و ابودر و سلمان و دیگر بزرگان بهم درین صحبت شریک بود
 چنانچه حضرت سلیمان را همقرین مار و کرشمه ملکه از دایمی خود خواند و از آن و طلب دنیا
 دلی آخر باعث این کابشر روحانی گشته این طلب استدعای یا کار حضرت سلیمان
 بعد دریافت و آثار دنیوی و اخروی بران تشریف شد با کمال ایمان و عدالت هیچ
 نتواند شد پس بانبوت چگونه جمع شود اکنون تصدیق حلیمه و تصدیق جناب مرتضوی گفتم
 یا تصدیق قول سید مرتضی غایم که حضرت سلیمان مجاهدی سبیل الله بودند و طلب دنیا
 محمودی نمودند مگر که در حقیقت جناب تصدی حضرت سلیمان را طالب دنیا و تارک عصبی
 قرار داده باشند دیگر محمد بن روافض و اگر عقل داشته باشند طعن بعد از این عمر
 نمی زید فلیت که لوازم و غوار عن طلب دنیا که طبع برش مثل اقی زیم را از که و باطنش
 سر از هر بلابل است نیز بخاره شریعت حضرت سلیمان تشریف باید و ایضا در
 تملیح الشیخ از جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم تصدیق و تصدیق الله تعالی
 علیه السلام مرویست که خدا از حق کند سلیمان را در راه پستی بود و قطرس ازین پستی عروج علی
 بن بطنین قال قلت لابی الحسن موسی بن جعفر عیها السلام و یحوزان یکون فی الله

بجمله فقال لا فقلت له فقول سليمان عليه السلام رَبِّ اعْفُرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا
لَا يَبْغِي ^{لَا يَتَّبِعُنِي} أَحَدٌ مِّنْ بَعْدِي ^{مِنْ بَعْدِي} ما وجه واما معناه فقال الملك مكان ملك باخذ
بالغلبة واجر وملك باخذ من قبل الله كملك ابراهيم قال فقلت له فقول رسول الله
رحم الله اخي سليمان ما كان اخله فقال لقوله عليه السلام و جهان اعداها ما كان اخله
لعرضه و سدر القبول فيه و الوجه الاخر يقول ما كان اخله النكان اراد ما يذهب اليه
الجهال ثم قال عليه السلام و الله قد اوتينا ما اوتي سليمان و ما لم يوت سليمان و ما لم
يوت احد من الانبياء انتهى مختصر المعنى على بن يقطين از كاظم پرسيد كه نبوت باطل
يستم تواند شد فرمود نه عرض كرد پس قول سليمان كه در قرآن مجيد است كه پروردگار را
بيازما و ما و به گش را با و شاهي كه نشود كسي را پس از من چه معني دارد فرمود سلطنت
و كونه داشته سلطنتي بجز و عليه و سلطنتي از جانب خدا مانند ملكه حضرت ابراهيم
سلطنتها اين را در خود استند راوي عرض كرد اكنون معني حديث نبوي كه خدا رحمت كند
سليمان برادر را چه بخيل بود و نبيلست فرمود و معني دارد يك آنكه اسب عرض بكور
و سوء قول خيل بود دوم آنكه خيلي خيل بود اگر اراده كرده باشد از دعائي خود آنچه
بجالي اراده كردند باز فرمود حق تعالي آنچه با عنايت فرموده سليمان بلكه احدي از
انبياء داده و در احاديث آمده چنانچه از بخار هم بدر يافت ميرسد هم موجود كه خيل را
حضرت حق تبارك و تعالي در آيت كريمه الَّذِينَ يَخْلَوْنَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ
بِالْبَحْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا أَنشَأَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ
عَذَابًا مِّنْهُنَّ إِنَّهُ بلفظ كافر تفسير فرموده حلياء ارشاد شود كه آنچه شريف
مرتضى در تفسير الانبياء و الائمة براي حضرت سليمان تا و لها بكار برده و خلاصه آن جمع
كردن مرتبه نبوت و ديكر فضائل انجذاب بدعائي مذكور يعني و هبت لي ملكا
لَا يَتَّبِعُنِي أَحَدٌ مِّنْ بَعْدِي است كما اشرت اليها اي المتبعين را از حضرات بعد
ما ابتدا تصديق كنيم يا آنچه از جناب سرور كائنات در اصول شيعه بواسطه آمده
بروئي كه نه كه منوچه آنها نصب العين داريم و اگر اين قسم تا ويلات مد نظر بود و در

مقامات پیش رو در بار شیخ حلی آئینه را چنانچه اقتضا کرد بر بعضی از احادیث اهل حق لای اعتراض
 نشود و یا قرائن اجماعی بکرات ایشان بحضرات انبیا و رسل اعتقاد نیک ندارند راه الحاد و زندقه
 بپمود و از عاقبت اندیشی دست برداشت و توجیهات اهل سنت که موبد به لایل و بزنا
 عقلی و نقلی بود گوش نهاده با کجمله چون آن کجروی و عناد را اولادیده بهمت خود
 میبازد یا وه گویند نصیب او میکرد و از سعادت اخروی محروم می ماند سخن همان است
 که در سوره غریب یاد آنرو سائر بلکه در احادیث سید الانبیا صلی الله علیه و آله است
 است که اذا القیت جبابیحیاء ناصح شئت قوله دست و پا زدن اهل سنت است
 درین سو که مرد از با چشم انصاف تماشا باید کرد الی آخره **اقول** این مقولات و
 مضوات هم مخدوش و مردود است اما اولاً پس دست و پا زدن و در مناظره اهل
 حق مشوش و مختل الحواس گردیده بهین دندان چسیدن از خصایص طائفة امامیه است
 این را بعلماهی نسبت دادن کمال وقاحت و عین اقر است چه بکا که کسی از این
 ولای ابلهت ظاهری برای اثبات تقیه فرغوی امامیه با من تقاعد نکند دست نخواهد زد
 علمای اعلام از ان الذ الحضام استغفار خواهند کرد که ای انصاف شن بکمال و کبر باری
 ایکی ترا سوگند میدهم که آیا جناب حدیث جل انامه و حضرت خاتم نبوت صلوات الله
 علیه و سلامه تقیه را برای حفظ ناموس و حیانت نفوس مقرر فرموده اند و الله می دان
 بزعم تو بآن وصایا نموده یا بجهت بلاکت و تلف آن لایحاله در بنیقام شوم او را
 اختیار نخواهد نمود زیرا که شق ثانی مخالف بداهت عقل و نقل و مناقص حدیث
 التقیه ختم المؤمن و مفاد احادیث دیگر در کتب معتده اهل تشیع مثل عوائف و کما فی
 مشهور و متواتر است که در باب شروط و سعیت و امامت و انجاء باشد و عن و آثار
 ملاحم و فتن ^{مطالع} انبکیت وارد شده و در کتب فقهیه که نزد طائفة اشاعریه اعتبار و اعتبار
 عام دارد مثل قواعد و غیره نابرسشته که در صورت نفع ضرر واجب میشود که آنچه فی الضمان
 مستند می شوند آن کند و در سب انم علیه السلام هم درین نمایند و الا سوره و عید لا و بن
 لمن لا تقیه له غلام بزرگدیده که سب می بخشد فی آخر الکتاب انشا الله تعالی فاطمک بعد حصول

البقین پس التی که جناب میر که بعد از تحلف فرمودی رفقه خلیفه ثانی را بدشنام غلط
 دلیل کرده و سر قفله از بر زمین زده و مثل خاله و لید را بر آفرای اهل خلافت میانه دو
 چندان فشرده که جامه اش خیس گردیده کما فی البیار و حق البقین حق تلفی دو معصوم شهید
 یعنی جناب سیده النساء حضرت محسن و نقصن موافق بعد توکید و مخالفت حدیث
 النقیه خیر المؤمن و غیره من الاحادیث التي لا تنافی واقع شده پس اگر کسی از متشیعین
 برای تقییر عمومی خود یا این تعاهد استدلال کند و راه خلاص نجات از مشکلات و غیره
 جوید اول باید که دست از امامت بلکه از عدالت حضرت امیر نبرد چون مدعای عدل
 مرید و لاجر تقییر و نقصان اهل بیت سید انبیا مواد است خیزی دیگر نیست عجب نیست که
 از استدلال خویش باز نیاید و آنهمه قصاص و قیاح لا التزام نمایند بر طاعت
 که اگر آنجناب بدون این ذلت و رسوائی و غرور و وفای محبان ربانی بیعت مخالفین
 خود بر مردم شیعه اختیار می نمود شاید شداید ظلم و قتل دو معصوم و مانند آن نمی
 فرمود چنانچه از مجلد متن بخار موج میزند بر اصول مختصره امامیه معلوم نیست که با اهل بیت خود
 جناب امیر چه عداوتها داشتند که بعد از تلف جان و ناموس متشیعین سیما جناب سیده
 و محسن بیعت و تقییر را برای حفظ جان خویش خیال آلود و دود برای سرپرستی و زخامه
 خود که بروقت اراده جهاد شرف حضور نیافتند چنانچه در منبع المقال است ابواب
 معجزات و خوارق عادات برای نشان کشادن اینک این شهر آشوب باز درانی شهر
 صاحب حیات القلوب از جای برین عبده انصاری روایت کرده که روزی حضرت
 امیر المؤمنین صمدینه نماز صبح را با ما ادا نمود پس وی مبارک بجانب ما گردانید و گفت ای
 گروه مردمان خدا اجر شمار اعظیم گردانید در مصیبت برادر شما سلمان و مردم درین باب
 سخن بسیار گفتند پس حضرت عماره رضی الله عنه و آله و سلم برست و پیران
 حضرت را پوشیده عصای آنحضرت را در دست گرفت و شمشیر آنحضرت را تحویل نمود
 و بر شتر غنچه آنحضرت سوار شد و قبر را گفت که ده گام را بشمار یا آنکه از یکتاده
 بشمار قبر گفت که چون از شتر درن فارغ شدم بدر خانه سلمان رسیدم بودیم پس او آن

روایت کرده است که چون وقت وفات سلمان شد از پسر سیدم که ترا غسل میدهد گفت
 آنکه رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم داد من گفتم که تو در دایمی و او در مدینه است سلمان
 گفت ای زادن چون من میروم و لیکن مرا به بندی صدای خواهی شنید پس چون دیوان
 اورا استم صدای شنیدم و از بی صدا بدخات آمدم حضرت امیرالمومنین را مشاهده نمودم
 پس گفت ای زادن بر حمت حق و اصل شد ایو عبد الله سلمان گفتم ای ای سید من
 پس داخل شد و در از روی سلمان برداشت و سلمان تبسم نمود و در بی اختیار شد
 پس حضرت باو گفت مرحبا ای اباعبد الله هرگاه دریابی رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم
 خبر ده اورا آنچه که نشنیده برادر از قوم او پس حضرت شروع کرد در تمجید او چون نماز بر
 سلمان کرد از حضرت بکبریا بلندی شنیدم و دو کس را آبا غنیمت میدیدم که همراه بودند
 چون پرسیدم که اینها کیستند فرمود که یکی برادر من و دیگری حضرت خضر علیه السلام
 و با بر سر کلاه از ایشان بقصد صفت از ملائکه آمده بودند که در هر صفت هزار بار تک بودم
و از کتاب مشارق الانوار و مناقب ائمه اطهار بر اوندی در این قصه آمده است
 کرده اند و در آنجا یک سلمان در سفر بود و در آشنای راه شیشه بزرگ حمزه کرد که یک ششم زن
 اورا از پنجه شیر نجاست دادند ازین حبس اسودد و باب سلمان کرد ابتدا با احترام و بعد از آن
 مستطعمین و مشتمین اما سیه کمانی البهار و حیات القلوب از زمره مجوس بود و بعد از اتمام
 و وفات شریف سید امام بروقت محمود نزد حضرت امیر علیه السلام حاضر
 اتفاق افتاد و در آنوقت همی الکلام مفضل لیکن در لباس اهل ایمان بود و ظاهر با عیش و
 عیونست قیامت آنکه در باره آیان که بظاهر هم لباس نجسیت را از بر کشیده بودند
 این نوع سر پرستیها بعمل آمده که لا یخفی علی من تتبع کتب القوم مثل رسائل افضل و غیره
 برای جناب خاتون قیامت با و صفت بر پاشان گمانها هیچ امری ازین امور بهر صورت
 و الا سرگرائی تشیفات جناب فاطمه برادر فاطمه حضرت امیر معنی داشت و خدا را یا
 مگر گویند که آینه افعال الهی یعنی تربیت اعداء و تربیت اجاب الله قوا و علم بقدر و قضا
 مانع شد جناب از کسب نوم و استیلاط و تیرا خورد و این قسم علانی و نهانی از آنرا که

تمامی اصول و فروع شریعت را با عنایت مخالفین برای خلفای راشدین هم مقصور است پس
 تمامی مطاعن بدوحت متکاشی میشود فلیتدبر حالا جز آنکه چاک گریبان تا دامن رسد و شیشه
 صبر و شکنجای بر تنگ افتد و این جور و جفا از که توان خواست بالجلد واجب بین بود که نام
 این قسم تکلف و تقاعد بر زبان جناب امیر نمی آید تا بر وصیت و کتاب مخموم عمل واقع میشد
 و هم سعی در حفظ جان و ناموس آن محصوم محبت ظهور می یافت بستر اگر مخالفین و معاندین
 در پی عداوت و تدهیل میشدند تمام حجت بر ایشان و ظلم و جور بداندیشان در دنیا زاده تر
 به ثبوت میرسید و قد قال الله تعالى وَ سَتَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ
 یا آن ایدک الله تعالی که برخی از اکابر حاضرین نباسی بعضی از متقدمین خود افتاده
 نمودند که اگر در وید اول بیت خلفا میکردند و نوبت باین امور میرسید مردم را در حقیت
 جناب امیر تردد راه می یافت و این از طریقی است افتادات و عجایب خرافات است
 نه آنی که اکبر از مقبولین سانی باشند مانند سلمان و ابوذر و عمار پس اصرار بر تردد از سانی
 بر طبق طرافت زبانی استید بلکه محال است اذ لا یصور الضلال بعد الهدی و اکمال از نیکی
 که جناب رسول متعال خبر از تعداد عامه این چنین دلیل نگذیر فرمود که فی تفسیر الفریقین
 و بر طبق حدیث جعفری که فی آن کسی و مجالس شستری در وقوع تردد فی الجوار و تردد فی
 آن جمله اهل الصاف را ترددی نیست و اگر مراد اعوان و انصار خلفا باشند که شش
 و که درت و دغا و دخل و تفاق و کفر آنها بر عزم رفته مظنون یا متیقن است پس تردد
 نشن آنها چه معنی دارد و چنانچه از تفسیر کلمات ابو جعفر بن قبه که در عداد الاسلام فاضل است
 اشارت بدان کرده خود میخاست بلکه از افتادات شریف نمایش که خطبی در قریب بخار آورده
 و بکبران و بزرگان واضح میگوید که این مردم یقین حقیقت خلفا داشتند و امامت و خلافت
 را و دین مرتبه ابو بکر صدیق پیدا داشتند و با فضیلت او محقق گشته و روی آنها حضرت
 امیر المومنین را واقعی نماد و ایضا اگر معنی کلام امینت که کسی از حصار و غائلین
 از تردد حقیقت امیر المومنین نجات نمی یافت فهو بدیهی البطلان زیرا که آخر چندی از
 اهل بیت و مرقداد که بر وفق فحوائی احادیث امامیه که فی البیار و غیره من المعبرات دل او

به هم نزدیک بود که کسی او را عالم از عالم
 باقی نماند و کما یستحق

مانند ریزه آهن بود از خاکش که تردد و در ب صاف و پاک بود و بر زبان امامیه هم صرح
است بودن گروهی ملازم حق ناقص است که کافی الاحقاق و غیره که در باره اصحاب
مقبولین امامیه جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم را یقین ایمان بحصول نبوت و احتمال
ارتداد باقی باشد غیر از جناب امیر خواجه از رساله استیجابات که متعلق بمناقب جناب
مرتضوی است و ضمیمه تمام دارد از جمله آن یکی اینست قال النبی صلی الله علیه و آله
اعطیت یا علی تسع خصال ثلاث فی الدنیا و ثلاث فی الآخرة و ثمان لک و واحدة
اخاف علیک فاما الثلاث الی فی الدنیا فانک وصی و خلیفتی فی الی و قاضی و منی
و اما الثلاث الی فی الآخرة فانی اعطی لوارثی لوارثی فاجعله فی یدک و ادم و ذریته
یمشون تحت لوائی و یلقی علی مذابح البت و اهلک فی شفاعتی لم یاجبت و اما
الاثنان فانک لکن ترج من بعدی و کذا و کذا و هذا الا و اما الی اخاف منک منها تحد
قریش بک من بعدی یا علی اینچه بلطفه و بر تقویم اشرفین کفری از حضار و
تا خون راستحق خلفای ثلاث ثابت شد و در امامت بلا فاصله امیر را در انکار و
مفتوح میشت قرار بر چیزی است که قرار از ان نموده اند و لا یشعرون زیرا که
حال سواد اعظم امت محمدی صلی الله علیه و سلم این است که از ان سواد بر عوالم امامیه
در حق جناب امیر انکار میدارند و خلفای شیه را از انم را شدین اقتضای یک گشته
بار خدایا مقصود منی طلب اذکر نعمه امیر المؤمنین و نسبت دست و بازدن
بعلمای الهیست آنست که چون بر اصول ایشان نظر بجماعه مذکور بقیه
شد و با اینهمه علمای ایشان فاشی از ان می گشتند و اینها بیل و کمال است و صا
خلیفه اول با امامت بلا فصل قایل اند در باب عید الله بن عمر چرا اسفانیه ریده
که چشش از ید نظر با استحقاق خلافتش بود پس قطعه نظر از مذاج و مناقب جناب
افضل الصدیقین که سچینی نمود بهما من کتب الامامیه از ان الله فی المنهج الثانی بالکافه
و غرض بصیرت امام و مناسبت بی دین میگویم که درین هر دو صورت ترقی آمان
وزمین است که عید حضرت صدیق که در حق خلافت اعلی احدین عباده را امامین

زید را نقل الکنتوری فی جواب رد المطاعن تعرضی بالاتفاق نرسانیده و کجا
 عهده زید بشیم که بگوید جلوس بر سر بر سلطنت حکم بقتل عهده بن عمر که ملازم مسجد و
 محراب بود و برگزارد وی خلافت نموده بر تقدیر انکار از بیعت خود شش رقم کرد
 و به نابیان تقید میثمار نمود چنانچه قبل ازین تفصیلش گذشت و بر سلاک اهل بیت
 طیبین چندان جور و جفا بکار برد که در هیچ وقتی بر هیچ کسی بعمل نیامده باشد چنانکه
 فاضل اخباری در جواب ایضاح بدان اعتراف دارد مع ذلک بعد ازین آیه
 نقلی بر جای خویش خواهد آمد که امیر المؤمنین کرم الله وجهه بر اصول و روایات
 اهل سنت و مقتضای قواعد امامیه بیعت خلافت افضل مهاجرین و انصار بی
 اکراه و اجبار نموده اند و تحلف و تقاعد برهم بسبب عدم لیاقت آنجناب که کلام
 در انت گذرده تا شش ماه چه رسد اما ثالثا پس تحقیق روایت کاین لعلی وجه
 فی حیوة فاطمه عاقله عاقله این حدیث را در آخرین کتاب اندک تفصیل داده و هم تحقیق و
 الزام الفاظ کاذا بانقاد را ا که مخاطب مایه بعد از خری این اخبار و آثار پیش می
 و مانند مکمل کلام جاوید بجز بالش جاری میشود و نیز جواب کلام باریک الله فیما ساری
 و سر کم در مواضع متناسبه تفصیل تمام است که ازین خواهد یافت ان شاء الله تعالی
 اما ثالثا پس اگر انصاف را مد نظر دارند و اعتنا را از جوهر دماغ بر آورند
 خواهند دانست که بیعت عهده بن عمر بعد از تسلیم ملاحظه حفظ جان چنانکه بعد از سکه
 قویع نایب برگزیده هیچ مورث عار و تنگ اسلاف و اخلاف از حق
 نمیدانند بیعت خلیفه اول امامیه بعد از بر باد ی خان و ان بلکه ملاک بیعت سید
 اسرار بر اصول مختصره امامیه لا محاله باعث ندامت و انفعال خواهد بود و لو کاف
 یقولون شینا و یهندون و در مقام بیعت مشهور بر روایات کاسده و خرافات کاسده
 امامیه با جناب چه قدر با سناست پیدا کرد نفوذ یا الله من مذکره و عروض اند است
 در بسیار فی انرا اصول موضوعه امامیه و اعتراف مقبولین ایشان برای حضرت
 مرتضوی بری آیه امری جدید است چنانچه بر جای خویش در میادعی ابحاث منج

تالی سرود خواهد شد انشاء الله تعالی اینمه خاشاک و خاک با خواه مفریان فقا و یک
 سرید و اذیال آن نقوس قدسید ازین آلودگیها صفت و پاک است اما را الی
 پس گاه انکار عبد الله بن عمر از معیت بزرید پید بعد هجرت امام حسین هم با اتفاق روایت
 فریقین ثابت باشد پس مقتضای استصحاب که حجیت آن نزد مخاطب عموماً تأیید میگشته
 می باید که آن انکار بر بر حال خود مانده اداسیکه رافع یقینی آن بردارایات جانبین بموجب حق
 نیاید اکنون بزرید جهت الزامی واجب و لازم که بدیل مقبول الطریقین معیت عبد الله بن
 عمر بطوع و رغبت ثابت نماید و الی لذلک و این تقریر را خود از نوشته اولی از فرایند
 رساله ضمیمه مخاطب است که با عانت و الدخود در تحلیل متواتر است و این پنج رایج را می نوشته
 و خود کرده را در مانی نیست و درین رساله هم با همان بزرید همین دلیل را ثابت می کرد
 چه جای آنکه عبد الله بن عمر بعد از ساقی که بلا خروج برای لعنت و لعن است و این را
 باشد و علماء در ابواب و فصول کتب خویش انکار نیست نموده باشند باقیمانده
 شان که اساس آن بر لفظ یا بعد از کلام عبد الله بن عمر است چنانچه در صحیح بخاری ازین
 نقل خواهد کرد و هو علی صلیهم المقرر الموضوع لایسئلم و لایغنی من جوع کاستغفر
 انشاء الله تعالی قوله و چون فاضل جلیل الخ اقول بطلان و بطلان این بزرید
 بعنوانیکه اقتضای بران نمایند و مفاخر ابایی که امشش باید فرماید و قصص پستانی
 را بنظر آورده چنان نیست که احدی را از اهل خلاف و وفاق در ثبوت آن چون و چرا
 باشد زیرا که بالفعل رجحیت خلافت و کارپردازی مهابت علایق و دشمنی افترایا بطلان
 نهاده اند هر چند این اوصاف را برای این بزرگوار در تصانیف خود درج فرمایند و فضایل
 ذاتی و اضافی را در توصیف او از حد افزایند محل انکار و مقام خورشید نخواهد بود و بهین
 خودش در بعضی از رسائل مقتضای قول ظریفی نیست در سخن چون بظرافت است
 از زبانش که بر حد نیست چه نیکو گفت بلکه در شاهوار ظرافت گفته در سخن خلطای
 را شنید که شرافت نسب و خدشان یقینی است و ثبوت و جاهت را اعتبار و
 وصلت آنها با جناب پیغمبر سید برابر و بالعکس بر این دینی است و بدین است که

وفاق و هم اقرار اهل شقاق چنانچه از روایات ارشاد القلوب حسن بن ابی الحسن
بن محمد دیمی هم به ثبوت میرسد این بزرگان در پیمات اسود دینی همیشه در جناب
سید کائنات شریک و ذیل بلکه مشهورترین خواص و حواریین آنجناب بودند عبارت
مشار الیه که کبری و تقلید منجم طوسی فضل خوار سلاطین چنگیزی از دالانش برآمد است
که هرگاه شخصی از خضیض کس مبرسی و یقدهری یا موج ریاست و رعایت میرسد و از خور
رتبه حکومت و بیست مملکت او فضلالی دوران و هنرمندان زمان بمقتضای جب
جابه و تمنا یقین یاج در ارج نسبی و مناقب حسی بر آنگس بر داند و لای
صدای دلکش آنکم لمن المقربین هزین اذن غیر و اعیه خود میسازد و منوهم نشود
که اینها نشانه بیداری شاعرانه دارد بلکه اثبات بطرز اثبات مناقب و ادای آنکس
و اسلافش را نقل و روایت میکند و هر چند در اوایل حال بر ناکه ان سخن حال آنکس
و حال کذب اخلاق و مستور میماند که عوام از ابتدا پیشتر مدح می باشند و بطول
مدت سلطنت و حکومت در اعقاب چنین شخص بدین خواص و عوام کیسان صحت ان
روایات رسوخ میگرد و مقدم سلاطین حاکم جنوبی هند و کسان حسن بنی لازم
بجهت می نمود بلکه بود بموجب و عده با افای خود حسب حکایت مشهوره وقت بافتن
سلطنت اش ادا اهل القاب خود ساخته سلطان ملار الدین حسن کا کلمی
بابنی اقبش قرار داد و بعد بر تبه من الزمان مستعدان عصر لفظا کا نکودام و منسی
بیت شریف بهمنی ساخته نسبتش را به بهمن اسفند یار اقبال آینه
این از ادای شعرا که در باره این سکی از یک نیات قصاید پرداخته اند
ملاحظه فرمائید که بتوقع جابه و ثروت و امید شنیدن صدای دلکش
اعنی آنکم لمن المقربین مشبهان بلاغت نشان خلط کفتم قهقاری امامیه و محمدان
ایشان چه تصرفها که بر روی کار نیاوردند و چه تصحیها که نه پرداخته از کجا کجا اصلا
بخشیدند و روایات و اخبار که واقع نیک و عار است بر اساسی ثقات معتمد
ترا شنیدند یا بلکه بهجت کا پردازی بهمت مالی و ملکی بر قدر که برای او و قبی نهند

کمر است لیکن در محل وصف اغوا این متوجه غریب یعنی محو اگر جاداهم با حسن جدال
 بطلان کتاب بحار الانوار و دیگر کتب معتبره اما میهنه نوعی اشکال و اعیان است زیرا که
 از اخبار حضرات ائمه اطهار چنان هویدا میشود که جدال وقتی مستی جواز و اولی مجاول را
 در حق و باطل منظور افتد و قطع اغذار باطله جنام و از آن شبهات ملحوظ گردد و مقدّمات
 و مبانی نزد اهل خلافت مسلم باشد که سرانجامی از آن نتواند و هرگاه او بر تمیز بین الحق
 و الباطل مقدّمات ندارد و نتواند که طرق نقص و معارضه و منع را برپا سازد و بکند
 و تاویلات و تسویراتشان را از پنج و بنیاد بر کند پس او را جدال بحکم سایر احادیث
 منقول این باب از حضرات ائمه کرام منتهی عتد و حرام است و حال بر اختصار
 کلام این مسئلۀ ارکیه نیالت بر همه عیانست که بمعارضت و ملامت باید رسید و در
 همان قصد جدل و جدال یا عنای اعلام مثل رشید الفکرین است که استدلالت فی اهل
 علیین در سرش افتاده بود و تنگ ظرفی و کم حوصلگی او را باین دادی که شیه بیک
 انتظام او معاش و امثال امر ولی نعمتش یعنی معتد الاول او را از اهل باین خرافات
 متوجه کرده چنانچه تفصیلش در فائدۀ این کتاب زبالی او خواهی است از الله تعالی
 و بعد از وفات یاران همین و همان خواسته که نا آید است و ماند و می آید هر کسی
 در الحاد و زندۀ نامشکوره اند و بر ناظرین و سامعین کتاب حقّی الکلام طعنت نهیست
 اهل الخوض لا اعتراضهم علی حدیث الخوض مانند صیغ صادق و واضح و آشکار و مثل
 آفتاب و ابدیه النهار است که منوی الیه کاری ندارد غیر از جهل و نادانی و غیور
 فرسائی و افترا و بهتان بر علمای زمان کردن و طعن و تشنیع بر کار ایشان بدان
 یعنی اینکه خصم او بعد از ادنی التفات با خشن و جود نیست اجتماع از او بر کمالین طایفه
 او منقلب تواند کرد از حضرت باری بعد تضرع و زاری طبع این کتاب فایده معلول و
 تداول و شهرتش بعبارت آردی تاوست تا هر کسی بطلان خرافات و غرایب عقوات
 این رئیس اهل احداث و هم یاران سوری و عنوی او و هم مجتهدین که در اصلاح
 ان رسائل شریکه بوده اند خصوصاً رسالۀ حدیث الخوض که در کتاب این زیادتر

پس کردند و غایت کوشش بجای آوردند مشایده نماید و بداند که جز ترویج الکاذب
 و اباطیل و اتباع صور خیالی و تماشیل سخنة غرائیل امری دیگر در ایان اوست و
 ان شاء الله تعالی در ضمن بعضی از امثله و در تقریرش که جناب مجتهد تحریر نقل آن جبار
 کرده محنت انتظار را رفع میکنم و در همین مقام ثابت میکردم که وصف مذکور یعنی
 حسن جدال بلا ارباب از روشنی و مسلوب است چنانچه مجلس طایفه در مجلد اول از بحار
 الانوار بعد نقل احادیثی که مخصوص آن ایراد افتاد میگوید بطریق الاخبار ان المذموم
 منه هو ما كان الغرض فيه الغلبه و اظهار الكمال و الفخر و العصبية و ترویج الباطل و اما
 ما كان لاظهار الحق و رفع الباطل و دفع الشبه عن الدين و ارشاد المصلين فهو من عظم
 ارکان الدين لکن التميز هنا في غاية الصعوبة و الاشکال و كثير ما يشبه احدهما بالآخر في
 بادی النظر و للنفس فيه قسویات خفية لا يمكن التخلص منها الا بفضل الله تعالی و ازینجاست
 که حضرات اهل اطهار از بسیار از احادیث صحیحیه بهر حال از جدال تمی شده بد فرموده
 اصحاب فخر خود را مثل شیطان الطاق که راوی ندانند اللقب الشریف فی روضة المتقین
 که خطاب کرده امامیه با این همه القاب مقدسه از قسویات نفس شیطان منزه و برادر
 بودند زجر و توبیخ نموده اند که کسی ان شاء الله تعالی تا باین مسکنی از یکدیگر جدا ال حکام
 کوفه که باره و صفش بقلم آمد و درش بستان آنها نمیرسد و بیش از بیست و بیست و بیست
 مذکور در هر دو و هرگاه مجتهد اصفهانی در مقام حیدریه و ذرا بخدا خبری در میان
 بعضی از شیعیان از اصول و برادر همین این معتقد بود همان در مذمت آن
 مع این که این جماعه اهل الفناء و الدنیا بزرگ مخاطب را کنده تا برش و سفلت ناخوشان
 مخرب دین و محرف مذہب ائمه طاهرين گفته باشند تا بفرزندانش که انکشت نوا و حار
 طشت از بنام است چه رسد من بعد جمعی از محققین امامیه که بزعم امامیه خود چنانچه
 تطبیق روایات مذکوره بر لغز و خسته اند اگر بخور و امسان نظر کنی باد مذمت هموده این
 سرد ال کوفه اند زیرا که انتهای تاویلات شان نیست که نبود توبیخ ائمه هدی علیهم السلام
 بر کسانی صد و یافته که در قرن جدالی بد طولی مرتبه علیا مذشته اند و با حیران و کالین

فن را که باید و هست این میدان نور دیده بودند از خجالت بیست نبوی صلی الله علیه
و آله ترغیب و تحذیر میدادند و میفرمودند و قال و جدل و جدال آنها مورد تحسین و تفرین
میگردید و چنانچه طبرسی در دیباجه کتاب احتجاج مدعی آن شده لیکن برناطین تصفیه این
با یو یه قی و من میقوم مقامه مانند کتاب توحید و غیر آن مستتر نخواهد بود که آنکه معصومین خود
از استماع این خرافات یعنی تطبیق مذکور بر آشفته گفته اند که هر دو فرقه اعنی کاملین
و ناقصین و سبب وی اند و احدی را پیر و انکی نداده ایم و ایمه سابقین هم اجازه
نداده بودند چه حال جدال مانند شراب است که گناه از منافع آن بیشتر و زیاده تر است
و حال بسیار از پایان مباحثی این تهمید است که امامیه آنها را اندکسکالین
نخویش میدادند و صدور اجازت برای آنها گمان می بردند از کتاب سیدین طاووس
گفت المحدث باید شنید و کلان ترین آنها را که مؤمن الطاق است و چو انباشد که
بشهادت کت قدما و متاخرین که اکثرنا سابقا لقب مظهر و مقدس و شایع الطاق
نظر بجلوه طاووسی بفرمان عقل باید بخیجید و ریت من کتاب الی محمدیه اندین حماد و انوار
و نقله من اصل قری علی اشبح هر دو بنی هاشمی و التعلیجی و واده من سیدان بنی کتانی
قال اردت الدخول علی ابی عبد الله علیه السلام فقال لی مؤمن الطاق استاذک انما
علی ابی عبد الله علیه السلام فقلت له نعم قد خلعت علیه فاعلمک مکانه فقال لا تأذن و لا
علی فقلت حیات فداک انقطا عند النکم و ولانکم و جدا لکم و لا یقدر احد من خلق
الله ان یختمه صبی بن صبیان المکتب فقلت فداک هو اجدت و قد انکس فداک و قد جاز
جميع اهل الارایان فخصمهم فکیف یخصم غلام من العلمان و صبی بن الصبیان قال یقول
الصبی اجترأ من امامک امرک ان یخصم الناس فلا یقدر ان یکذب علی فیسوالنا فیسوالنا
تخاصم الناس من غیر ان یامرک امامک فاستعاضل فیخصمنا بن سنان الا تاذن
له علی فان الکلام و الحفوضات بعد الیه و الحق الدین انبی بلطفه مستعملان و قد
انکه ابن سنان میگوید که ذاک استم که نزد امام صادق حاضر شوم و من الطاق من
گفت که برای من اجازتی حاصل کن گفتم بلی پس بعد از حضور از مرتبه او اعلام نمودم

تعلیل از یحیی

که چنین و چنانست فرمود هرگز برای او اذن ملاقات در خواست مکن گفتیم قرین
 شوم او بموسی شما انقطاع کلی دارد و خود را از موالیان اهل بیت می شمارد و در سر
 پرستی شما با اهل خلاف جدال میکند و کسی از خلق خدا بر و غالب نمیتواند شد فرمود ^{غلط}
 است بلکه طفلی هم او را میفهم تواند ساخت این سنان گوید که باز بستایش او بر دهنم
 و گفتیم که با جمیع اهل ادیان نمی صحت کرده و مجادله نموده و غالب آمده پس چگونه طفلی او را
 لغزم تواند ساخت فرمود آن طفل خواهد پرسید که اول مرا خیره که آیا امام زمان ترا بیان
 نمی صحت امر نموده پس خواهد گفت که نه و طفل خواهد گفت که چون ترا امام زمان اجازتی
 نداده پس چرا نمی صحت میکنی و بعضیان امام مبتلا میشوند درین وقت او ساکت
 خواهد شد و جوابی نتواند داد ای این سنان برای مؤمن الطاق پروا کنی طلب مکن
 که کلام و جدل نیست انفاص میکند و دین را محوی نماید ازین روایت چند قافیه حاصل
 شد که استیصال مذنب و بیخ کنی تطبیح آیشان درین باب میکند میکی آنکه
 در مستکملین اصحاب ائمه که حکومتی نداشته اند و فرمان روائی نمیکردند شیطان الطاق
 معدوم النظیر و یکانه آفاق بود چنانکه از کتب رجال و حقیقین و مجالس المؤمنین
 پیدا و هویدا است و حاجتی بذكر آن در مقام اہم نیست زیرا که خود این سنان این
 مرحله را در تقریر سفارش او طی نموده چنانکه دانستی و در تدین و امتیاز کردن او
 میان حق و باطل بعد ازین مناظرات و مجادلات که با هر فرقه او را دست داد و محو
 غلبه و برایشان گردیده نظر بقدر دانی امامیه هم غلبانی نیست پس بنگاه این امام ^{المستکملین}
 شمع را اجازتی در باره جدل و جدال نداده باشند برای بی بی حسنیہ صاحب
 جمال و رشاق و اعتدال نیست ازین سه پاره عابد فریبی * ملائک صورتی طاووس
 که بعد از دیدنش صورت نمیداد * وجود پارسایان را شکستی * هر کی اجازت اینعتی ^{باشد}
 که بمباحثه علمای فحول در مجالس بعضی از خلفای عباسیہ بلا ضرورت بلجیه چنانچه از روایت
 شیخ ابوالفتح نیز هویدا است رونق افرازد و آن نازنین جان بخش روح پرور
 چون آجیات از ظلمات بدر آید پس معلوم شد که آنچه سید مرتضی و اخوانش نمک

فروشی و خامه فرساینها کرده اند سخت بوج و مهمل است ای کاش در هر زمان مجتهدین
 و متکلمین شیعه کثیران خوشش رویا بمن بوی را بر از بند بستم غرض حکم می گویم بفرموده
 الجیش خویش می نمودند که در مصورت مثل ابراهیم و غیره از کبر حسن الملک و تکرر
 فریب خورده باشند چنانچه اهل طرافت گفته اند سایر علمای ما از تسنن فارغ خطی میدادند
 و لغم باجوی صلی لسان قلم الراقم فی غزیه نه نظم در بحر دل مالکش یز چمنها
 زکهای کل دلاله نایب چو رهنما x تاروی تو دیدم بدیر باغ زرقم x هر چند که بکشت عتبه آنها
 یار سپیدی ساز که آتش کشتی اندام x آید سوی مشتاق و لیکن تن تنها x شاید بخونین جگر آتش گذشت
 از شوق بخت و در آغوش گفتا x در عشق تیان نام رستی نتوان بود x از نام برسی چه بری نام و نهها
 و دوم آنکه چون حضرت امام صادق علیه السلام که مامور به نشر علوم و اظهار حق بودند
 نمایند علیه الکتاب المختوم و رواه ابو جعفر الکلینی فی الکافی و سیورده فی الفایده
 بعض عباراته برای ابلیس الشیاطین برداشتی باشد بلکه او را ویرودی اجله اصحاب خود
 ذیل فرماید و یفادینش تصریح کنند این جدل و جدال در عیب امامیه که مبتنی بر افاق
 و نقیه است چگونه از اعظم ارکان ملت و دین خواهد بود چنانچه باقر عابدی در بحار لغت
 و قد عرفت سابقا کلیف که در خانه روایت این طاووس از جناب امام محمد مامروی بنا
 که کلام نیت را فاسد سازد و دین را برهم میکند این زجر و توبیخ گذشته ای از حضرت
 امام صادق است و خلفای عباسیه که با اظهار قاضی در بحال پس و محاسبه در تکرار الامه
 نهیب تشیع داشتند در آن وقت حکمرانی میکردند و این متکلمین را نکمال انگیزه
 می نواختند و بعد از بودن کوی سبقت از میدان مسافره جواهر و ادب اینهارا
 من بعد ائمه دیگر که بجهت و در صفت آسمانی در باره ائمه است القدرستور و در
 ثنول از تمامی آیات امامت بهجور مایند چگونه اصحاب تشیع امیاز فرمایند چه جای آنکه
 همی را برای خصومت و جدال که کاش افتاد اشی مقول نمایند پس اهل تطبیق یعنی صاحب
 احتیاج و اشمالش را بر خلاف درایت نقلی هم فریب عوام مالا نام مشهور افتاد تا بداند
 که ائمه بدنی در نهیب تشیع چنان روشن داشتند که اصحاب خود را بر این الزام سنیان

برگذاشته حاشا نام حاشا و زینهار کما به خبر که من از راه تعصب امام الاکبر قوم را بلفظ
ابلیس الشیطان تغییر کردم بناحیه دینی رطل بوق و مجلسی بوالفضل در مجلس المومنین
و حق الیقین با وصف دعوی بتبراهن تقادیه ان در تذکره سنایان از راه دشمنی لقب
شیطان باو بخشیده اند زیرا که نجاشی امام المتقین شیعه هم بدین لقب تنصیف کرده
چنانکه تالیفات هشام را بر نموده و بنده عبارت کتاب حکمین کتاب الرد علی المعتزله و
طلحه و الزبیر کتاب القدر کتاب الالفاظ کتاب الاستطاعت کتاب المعرفه کتاب الغایه
ابواب کتاب علی شیطان الطاق انهی بلفظه سوم آنکه حال جناب الله نسبت
بکمالین و بانیان مذکور بفض با وصف آنها اخلاق غمیم که از جدا بجه خویش مورد ق
آنک لعلی خلق عظیمه و بوراشت یافته این بود که از مجالس خود آنها را میرانند
باز سفارشهای اجدا اصحاب را در باره آنها بدزوه قبول نمیرسانند و لیکن این ملا
و زمانه برای تبیین فریب دادن عوام توکل را از دست نمیدادند زیرا که الله هم حکام
دینی و هم دنیوی بودند و آنچه حضرت سلیمان در داریا افتد داشتند الله را حاصل بود
و آنچه الله را از یاده بران دست قدرت بود هیچکسی از انبیا و رسل قدرت بران ندا
که معرفت من حدیث علی اشراعی و زینهار این قه ما و روانق از مراد دست در را
معدور نمی ساختند تا عوام آنها را از اصحاب بکار الله اظهار که حال شان دینی
که برزد و بدیدیم و دیار باین صرافان باز از یکدست رجوع نمایند و نعم ماقال شیخ
و انبیت که برانند و در برود باز آید تا که زیر است مگس و رگه جلوائی را
بفرض است استطاعت الله باعتراف اکابر رفته در مقاله را بجه معلوم خواهد کرد
که در وقتی بعضی از الله که در خانه منزوی بودند و تعلق نداشتند صد صد هزار دنیا
خرج کردند و ازین مقامات اینهم بد ریافت میرسد که لقب شیطان الطاق
و مانند آن برای امام الاکبر رفته از احوال و اعمی نهاده حضرت الله دین است که
تفصیل آنها با وصف مزید امتنان در باره خلاصه دقیقه تاریخی نگذاشته اند فالحمد لله
علی ذلک چو این بر چرخه حرف و قوت تمام یافتی اکنون بذر مثالی از کلام این مشکلی

کتاب المومنین
در بیان فضیلت
و کمال ایشان
و معجزات و شان
و کرامت و درجه

اریکه اقبال می برد از من تابعین یقین متیقن شود که این بزرگوار مانند جناب مخاطب از وصف
 حسن جمال معرا و عاقل است و اگر تقریراتش که گمان زینت و زیبایه امیض نماید و دم
 افتخار و استقلال بران میزند و در مناظره اکابر علمای ابرارستم طریق می کند بوج و لا طایل تو
 گویانند ز خواجیه مافط شمس الدین شیرازی علیه الرحمه بگوشت او رنیده بیت تکیه بر جای
 بزرگان نتوان زد بکبر و کبرفت مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی مگر آرنیدی رسالین تشکی
 پیش نظر کمترین خلایق است که زد کنجش جو صفا گان بود و عرش اقلید و خطیب امام المحدثین
 محمد بن اسمعیل بخاری است رحمه الله علیه که سنگیری بزرگان و اسد وای ایمانی خویش کما انشا
 ترتیب داده مایه الاقحار ساخته و پیش طیفه قطان ذی بصیرت عوارض ذاتی آن دانست و
 رسوائی ذات مقدس است با دیگر اکابر محدثین و تکلیف طایفه امامیه و کمترین و کمترین از آن
 انزل باشد که این بزرگ بر عادت محمود در هر کام پیش پا نهد و بسیار در تمام کار آگاهی دارد
 باطل مناقب خلفا و بیان آخرش می بخاری رحمه الله علیه امین علی افی الله و این
 چون جمعی از احباب این بلاد در رد خطبه صاحب نهقه قدس سره العزیز در ابواب نهقه
 اشتیاق زاید الوصف دارند لهذا حرفی چند در خصوص بزرگان قلم بدم و به تشریر
 اجمالی مرهم نسکین بر خاطر ریش تقطیر می کنم بگوشت خویش باید شنید میفرماید که
 از آنچه مرقع شد جسم ماده محو عده تاویلات این طایفه میشود چه این حیل درین فرقه
 تا الیوم باقی است که در نسبت رفص با کابر علمای و رواة خود تجدید به خطبه نمی کنند
 و اصلا از مصادره بالمطلوب حد زنا کرده به شیخ راوی جهان روایتش که اینها را از آن
 داده آید متمم میشود چنانچه شاه عبدالعزیز صاحب تحفه و رشید القلم بنده البختان در
 کتاب ایضاح لطائف المقال مثل این قتی را که علمای رجال توفیق او کرده اند کمافی تاریخ
 این خلکان و زینهار کسی نسبت تشیع با او کرده بل الامم بالعکس جواب اعتراضات بر او
 معارضه نیست رسول الثقلین با شیخین ابی سالات را قضی نوشته و همین روایت را
 دلیل آورده و حال آنکه ذیسی در علمای رجال به فقید او عند اهل السنه و کبری نیز سدر
 میزان الاخته الی ش احوال الرجال منسوب عبدالعزیز بن مسلم بن قتی بن محمد صاحب التخصیص

صدوق قلیل الروایه روى عن اسحق بن راہویه و جماعه قال الخطيب كان ثقة و نياضا
 وقال الحاكم اجمعت الامة ان القسبي كذاب قلت هذه مجازفة فيجوز كلام من لم يخف اسه
 ورسوله ورايت في مرآة الزمان ان الدارقطني قال كان ابن قتيبة يميل الى التثنية منصرف
 عن القرة و كلامه يدل عليه و قال البيهقي كان يرى راي انكراسيه قال ابن النادى مات سنة
 رجب ست و سبعين و ما بين من برئته بغيرها و استحبه فابطلت ثم كلامه اقول قطع نظر
 اني كذا قول حاكم راو كذا يتيقن في ذم بن اين شدت و غلطت رد کرده حتى که او را در زمره
 غير خالفين من حکم الحاکمين بجهت ثبوت ثبوت قول داخل کرده و حاکم خود ششم و ششم است
 کما سيکون پس از جهت انحرافش از عترت طاهره کذاب گفته باشد لا باعکس کلام حاکم
 خود في حد ذاته محکومست بصرحت بطلان چه اجماع است يا چه با برخلاف حضرت ابی
 بکر کی اتفاق افتاده که برکت بن ابرو قتيبة اجماع است معتقد خود است و اگر از دست
 مثل اهل حل و عقد علمای است مراد کینه تا هم اجماع است من جميع العلماء منتشر
 في اقطار الارضين على تكميد رجل من المحالات العاديه فكيف که حسن ظن علماء
 بمصرى اليه از عبارت مزبوره ظاهر است و اتهام شما صاحب و تلميد شما اين برابر است
 بر فرض از قول حاکم در غايت و طر فکلی کم نیست مثل دارقطني او را از عترت منصرف
 و بيهقي مایل بکراسيه می نویسد و ایشان برخلاف نفس الامر من تلقا نفس را افندي
 میفرمایند و رد می راکه بمصادره بالمطلوب که ثقت رسندی از ذم نیست و اولی با بکار
 سنده اللرض من اینگونه سنده اللرض چه او نفس کرده که درین مشاجره کدام کس
 بر خطا بوده و کدام بر صواب بلکه فقط روایت نایجاد کرده پس اگر معتقد شمس مثل بحر
 العلوم مکن البحر المالح مولانا عبد العلی درین مخاطبت ذنب و خطبت حضرت معصومه باشد
 همین روایت دلیل لئب خواهد بود که نفس علیه الدارقطني الحاکم حکم شما صاحب نفس
 ابن قتيبة از دشمنی خالی نیست یا این همه که در و طر ارق بجز در نفس منصف و در شمس نیست
 شهره بی اصلی بیش نیست که از حال رجال اطلاعی ندارند و تأمیران الاعدال هم بتطر
 نگذاشته و یا با این مرتبه بیداری است که یا عمدا اینکه معتقدان ما که عرض از تالیف تحفه

رسوخ آنها بر معتقدات باطله است بجهت حسن اعتقاد قول ما را بمجرد اصحاب و میکنند
 و از مخالفین که ام کس تصدیق کتب رجال میکنند و از ایشان و غیره صدق و کذب ما را
 میسجد پس تلبیس و تدلیس با پیش رفتنی است بلا مضائقه بکذب و بهتان مبادرت
 نمودند و اثباتی بود الا قوی اقول و بآمد التوفیق و او بلا و افضیحتا که کتب
 از اینها و روزگار لایق این کار نمی بینم که از جناب این پیغمبران شکسته یال بدیده
 این مسکنی را یکد اقبال یابینی که احدی را بان اطلاع نباشد بقول حافظ شیرازی
 یکن چنان ملک که صبارا خیر شود و عرض شد که حضرت در تحفه اثنا عشریه بیان کرده اند که
 عبدالله بن مسلم بن قیسه را که دهمی صاحب میزان اعتدال جالش بیان کرده اند
 علامه دهلوی قدس سره العزیز از روافضی شمرده تا فیض بر این تقدیر طریقی است فاده
 و تمیز آن مخدوم الامام در کردن اندک و غایبای آن عالم مقام را نوبت به چشم تمام
 و یا جناب این نه غایب استمداد استخاره طاق و غیبت شاید فرموده اند که مؤدیه
 حضرت استمداد است زراره و شیطان الطاق برای شیعیه نمودن مثل و حتی منزل من السماء
 قرار داده اند چنانچه از راه ایل استخاره معلوم میشود یا مدعی اند که نور از راه گشت
 و شهود و اشراق باطن که بر طبق تصریح فاضل انبیا ری برادر مبین جناب و برادر
 همان آنالی قباب در جواب ایضاح لطافه المقال و مانند آن باعث تری اهل حق
 گردیده و بر وفق افتاده صاحب جامع الاسرار و دیوان از احباب امامیه شایسته و
 انرا ما از خواص امامیه است بحث لا یوجد فی غیرهم و علی ای تقدیر آنچه در کتاب مستطاب
 تحفه اثنا عشریه از نظر احقر البریه گذشته است مخالف نقل حضرت است یعنی
 علامه دهلوی قدس سره العزیز هرگز نام رافضی عبدالله بن مسلم بر زبان نرود و ده
 بلکه او را از جمله معبودین زمره اهل سنت شمرده آری ابراهیم بن قیس را رافضی
 نوشته و اینهم من یلقاه بنفسه کما لا یغنی علی من طالع احوال و او را الطریقین و
 رابع الی کتب رجال الفرقین کما ان المیزان لا یغنی عن المیزان و فی کتب
 الطوسی و تنج المقال و تحقیق الرجال للابن خلدون و انما یؤمن القیصر و

عبارات این کتب در جواب ذوالفقار در مقامیکه مجتهد جالسی مطاعن جناب ام المومنین
 عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنهما بر وایت ابن قتیبه بیان کرده واقع شده من راجع الی الام
 علیه فیکبر مع الیه برای تصدیق این کترین ادنی محتوی بر نفس اماره خود کوار افزایند و تحفه
 و تحفه اثنا عشریه رجوع نمایند تا خواهند دانست که تعرض بر فرض ابراهیم بن قتیبه و معدود
 بودن عبدالله بن مسلم بن قتیبه در زمره اهل سنت در کید نوزدهم وقوع یافته و عبارتیه که ادر
 اسما و القاب رجال معتبرین است نظر کنستند و هر که از رجال شریک نام و لقب او
 یابند حدیث او را در وایت او را با این سنی نسبت دهند و بجهت انحاء نام و لقب استیاز
 در میان هر دو حاصل نشود پس سنیان ناواقف او را امامی از امام خود اعتقاد کنند
 و روایت او را محل اعتبار شمارند مثل سدی که در کس اند سدی کبیر و سیکه صغیر کبیر
 از معتبرین و ثقات اهل سنت است و صغیر از وضاعین و کذا این است و رافضی غالی
 و مثل ابن قتیبه که نیز در کس اند ابراهیم بن قتیبه رافضی است غالی و عبدالله بن مسلم بن قتیبه
 که در اهل سنت معدود میشود و کتاب المعارف در اصل از تصانیف همین اخیر است
 اما این رافضی نیز کتاب خود را ساروف نام گفته تا اشتباه نام حاصل نشود انتهی کلام
 اعلی الله مقامه دالات این عبارت بر طلب فقیرانه آنجا است که محتاج بیان باشد بعد
 اینهمه بشنو که دلیلیکه بر فرض ابن قتیبه جناب رئیس المعتبرین از جانب استاد ابریه
 تحفه اثنا عشریه قرار میدهند و در پایه اظهار می دهند یعنی روایت معارضه بناب سیده
 فاطمه زهرا با حضرت افضل الصلواتین رضی الله عنهما حاشا که در تحفه اثنا عشریه عینی و اثر
 ازین استلال پیدا باشد ولیکن این نقل با اصل نیز بر ذمه خدام حضور بر ضرورت است
 فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ أَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ أَعْمَارُهُمْ
 أَعْدَتْ لِلْكَافِرِينَ اصل حکم این رئیس المستکملین با بمعنی که علامه
 دلموی در شرح بره الغریر در تحفه اثنا عشریه بر فرض عبدالله بن قتیبه که بعضی از علما
 توثیق او نموده اند تصریح فرموده و دلیلیکه برین مذکور است که مستازم مصداق
 با غلویت از دشواری غالی نیست یا بقول خودش اینها که و فی المظراق و یجر در علم کلام

بجناب بصیرت دارد و نیز که قاضی ابن خلکان توفیق گشتی بود که صاحب تحفه المومنین
 در اهل سنت حکایت فرموده و بکارهای تصانیف می رسانیم برده لیکن کتاب است
 و سبب که زعم امامیه از مصنفات اوست هرگز بر زبان نیامده و ملاحظه فرمایند که کلام فقیر
 مطابق نقل الامرست یانه و عبارت القاضی زده عبد الله بن مسلم بن قسب الدینوری و قبل
 المروزی النحوی اللغوی صاحب کتاب المعارف و ادب الکاتب کان فاضلاً ثقة سکن بغداد
 و حدث به عن النحوی بن راهویه و ابی حاتم السجستانی و ملک الطائفة درویشی عنه ابنه احمد ابن
 درستیة الفارسی و تصانیف کلهما مفیده منها ما تقدم ذکره و منها غریب القرآن و غریب الحدیث
 و عیون الاخبار و مشکل القرآن و طبقات الشعراء و المناشریه و اصلاح الخط و کتاب النقص و
 کتاب الجمل و کتاب اعراب القرارات و کتاب الانوار و کتاب السبیل و ابواب و کتاب المعجم
 و القدر و غیر ذلک انتهی من بعض بدیدار انشوران عالم بلکه تمامی بنی آدم روشنی است
 که از کلام شمس الدین ذہبی در کتاب میزان الاعتدال بعد از تسلیم همین قدر ثابت شده که
 عبد الله مذکور با وجود فضیلت و دینیاری صاحب تصانیف بود و دعای ابن عمر بن الوحدیه تقدیر
 مسطور است که کتاب امامت و سبب از تصانیف عبد الله بن مسلم است فاین الدلیل بر امامت
 و ابن الارعن من السماء مکر مختصرات کتب تحصیلیه نیز خدمت استاد نبوده و بسبب او
 اینهم نخورده که العام لا دلالة له علی الخاص باحدى الدلالات الثلث اکتون
 مشتملای جدل و جدال و غایت قیل و قال از طرف این متکی از یک فضل و افضال
 آنست که دعوی امامیه بستن او در مقام مناظره از قدیم بلا یاقم و انکار حسب تحفه
 از بنیعتی بلکه او را در زمره شیعیان معدود نمودن بنور مباحثه فیه است و ترجیح احدی از این
 علی الآخر بوضوح نه انجای می پس بعد از غرض بصراحت زنی ایشان در باب شیعه جناب
 علامه دهلوی با وجودیکه بنور در آن مقدمه بر بصیرت و تحقیق روشنی ندارند و بر بعض
 و کسرشان انجناب مجرد توهم امر مسطور و اهور می نمایند بگویم که در صورت ناکویر
 بحکم جناب امیر کما ادعی بعض علماء النجریة اعنی النظر الی ما قال و النظر الی من قال رجوع
 بمطالب کتاب امامت و سبب باید کرد و با قوال موفقی نظر نماید نمود تا معلوم شود که

به اوست آن سنی با کینه عقیده است بمانند بسیاری از عرفیان خودش درین دریده و
 در لباس طبعین العیس روح عبد الله بن سبا و اولاد متعوی از ایشان میکنند و در پرده
 مذکور اساس اسلام را می کشد بحمد الله که بسیار از قرآن رخص او در کتاب کور که بعد از
 تسمیه دیباچه اش بدین الفاظ واقع است قال ابن قتیبه نفتح کلامنا بحمد الله الی آخره
 یافته میشود از آنچنانکه در ایای جناب امیر از بیت ابو بکر صدیق رضی الله عنه
 قرار داده است و درین فصل و مانند آن مقصود بالذات و عانی او اینها را خواند
 نصیر خود است یعنی بر مردم اشکار شود که خلفای راشدین از زمره فاسقین بوده اند
 و خلاصه آن روایت بی سرو پا نیست که چون حضرت امیر را خبر رسید که صحابه
 برخاسته ابو بکر گرد آمده اند و او را بهشتی نموده در میان مع و مقابل ایشان بایمان در
 درآمده و در حق امامت خود گفت و بتکذیب ایشان پرداخت چون عابیه امامت او را
 در آن روز قبول نکردند و گفتند که اگر قبل ازین دعوی امامت برای در میان
 ابو بکر و ائمه دیگر دیم بخانه خود را حجت سازد و پیش از تمام فاضله بر علیه اسلام
 بر دراز گوشتی سوار کرده در مجالس انصار گردانید و بر تالیس سال آن خنده رفتی
 عفت و طهارت همین بود که علی را نصرت نمایند تا حق از انصاریان باز نماند
 و جمیع شانرا بر ایشان گرداند انصار گفتند که نایب ما را از قبا بود و گذشته اگر از
 سابق بر این با جبر اخطا نمیکردی نصرت علی بکرم الله وجهه می نمودیم بکفر با جواب
 سداد که علی مثل شما بنانه بغیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را جایگزینی دفتر و گفت
 میکند است و تخص فصل ثانی او اینست که هرگاه خلفا و اعیان انصار
 دریافتند که علی مرتضی با جمعی از اصحاب از بیت ابو بکر خلافت ورزیده است
 بغیظ و غضب تمام بر در خانه امیر علیه السلام هجوم کردند و همه برای یوختن خانه
 آتش طلبیدند و آواز باز شد و مو که بارود داد بان هم بیت نکرد و آجابه
 نزل مقصود رجوع کردند ابو بکر صدیق گفتند را بر هم رسالت فرستاد و بنیام
 خود داد حضرت امیر علیه السلام او را رسالت و تفهم کرد و همه کس اشغال قرار داد

و چند بار قضا آمد و رفت مگر از تروی حلیفه اول صورت تعلیم اتباع و استیلاء باز در گرفت
 دولت ریخته پس گوش طار اعلی و حلقه اتم المیت خاتم الانبیاء یک شمس جانی سیده
 که فریاد و زاری و شور و میثرا می او بخایت قصوی رسید و بدان مرتبه انجامید که مردم
 تاب نداشتند و در راه را از خلافت مراجعت نمودند و قریب بود که زهر آب و خانه های
 هستی آنها خراب کرد مگر عمر بن الخطاب جمعی از احباب او که بجهت قنوت قلوب تاثیر
 کردند و بیکه بزور و قندی بنیانه باریت کاشانه رسیدند و حضرت امیر ابیرون کشیدند
 و نشان و نشان بردند و گفتند که قسم بخدا که اگر بای الهی اگر بیت نکستی گردنت برینم
 و سرت را از دست جدا کنیم در آشی راه بقبر مبارک بغیر هدیه الله علیه و آله و سلم سپرد
 در نهایت کرم و زاری سزاوار بلند این است را تلاوت کرد یا بن اُمِّ رَاتِ الصَّوَامِ
 اسْتَضْعَفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي وَ امثال این اقراآت و زیارات در
 مقام مذکور بسیار است آنچه یاد کردم شش نمونه از خود را است **سوم** آنکه
 در خاتمه کتاب مذکور با این به تفصیل خرافات که بی سند ذکر میکنند و نه مبایلتی
 را به بیان آن شکست میدهد دعوی صحت مافوق کتاب و نقل روایات علی الاطلاق
 از معتدین و موقوفین فی ذکر اسامی شان می نماید پس شخص مذکور با این همه که شندی
 اگر از احاطه علمای الهست باشد چنانچه مجلسی در بحار دعوی آن نموده و دیگر آن
 در غیر آن بحالات اولی کتوده اند و ای بر حال این شنی که کوی سبقت از اساتذ و رؤ
 میرایید و روح ابن سبأ و دجال بحار ازین مکاید شادی نماید بقول مولوی
 معنوی **بیت** کار شیطان میکند ناشد ولی بدگروالی است لغت برولی
 آندهم برینکه نقد و معارف در کلام علامه دهلوی قدس سره العزیز مذکور است
 از کجایان ثابت میرسد بعنوانیکه اگر امامیه شیهه الضفاف انصب العین فرمایند سر برین
 خجالت فرو برند و دیدار از پشت پائی است برین دارند تصورش کند چقدر قدیم و صوارم
 چون بن ذیالم و نشست ابوهریره رضی الله عنه بواسطه بعضی از محمد و حسن خویش اعنی
 ابن ابی الحدید نقل من معارف ابن قتیبہ از پیش نقل کرده اند و حال آنکه قال

استرادی در افادات خود پیش او اشاره نموده و از اشارات ملایم و محلی
 بخار هم پی پیش او توان برد و بنده فاقد الادراک بعد از صرف همت بالغ و جهد
 بلیغ و وینجه محارفت این قیبه مکرر پیم ساینده و تماشای حرف بحرف دیده هرگز آن
 مشرب و ذمایم درین نسخ بر نیاید پس معلوم شد که آن مهارت کتاب دیگر بود که
 اهل مکیدت تالیف نموده اند و بنده بواسطه اصل فی الباب اکنون تمام عبارت مذکور
 که ترجمه قول این ابی الحدید است و فقیر در وسط شرح او که بر پنج ابیلاخت رضی
 نوشته دیده است قلمی میشود که از جمله شیوخ نجاریست ابوهریره دمیثیره بن شعبه بن
 ابی الحدید از شیخ خود روایت نموده که هرگاه ابوهریره همراه معاویه و رسال جماعت
 بکوفه آمد داخل مسجد گردید پس هرگاه دید که مردمان بتقریب استقبال آمدند و بسیار
 مجتمع گردیدند بر سر خود نشست و بر سر خود چند بار طباخچه زد و گفت ای
 اهل عراق شما را نعوذم انت که بر خدا و رسول او دروغ می بندم و خود را مستوجب آتش
 جهنم میکنم و الله که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که میفرمود که برای هر پیغمبر
 حرمی بوده و بدرستی که حرم من مدینه است این عمر تا نور پس هر که در آن امر و احداث
 کند فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین و من کواهی سید هم که علی ابن ابیطالب
 کم الله و جهد در آن احداثها نموده پس هرگاه این خبر بمعاویه رسید او را جانزه
 داد و کرامی داشت و دالی مدینه گردانید این ابی الحدید گفته که ظاهر را وی غلط کرده
 که گفت ما بن عمر تا نور بلکه بجای نور احدی باید باشد چه جانی در سواد مدینه مهی شود
 نیست این ابی الحدید از شیخ خود ابو جعفر نقل میکند که او گفت ابوهریره نزد شیخ ما
 بنخل و غیر مرضی است در باب روایت و عمر او را پاره زده و خرم کند و نموده
 فرمود و قد اکثرت الروایة و اخبرکم ان اکنون کاذا یا علی رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم و از سفیان ثوری مرویست که او از منصور بن ابراهیم التمیمی روایت نموده
 که گفت ما کاتوا یا خذون عن ابی هریره الاما کان من ذکر فنه او فاروا و اسامه از
 اعش روایت نموده که گفت که بود ابراهیم صحیح حدیث و هرگاه من از کسی حدیثی

می رسیدم را و عرض میکردم پس بگردد و آوردم سپس او احادیث را که از ابی
 هریره روایت نموده ابراهیم گفت احادیث ابی هریره را بگذار اینهمه که نوایز کن کثیرا
 من احادیثه و مرویت که جناب امیر المومنین علیه السلام فرمود الا ان اکذب الناس او
 قال اکذب الاحبار علی رسول الله صلی الله علیه و آله ابو هریره الدوسی و ابو یوسف روایت
 نموده که عرض نمودم بخد مت ابی خنیفه که چه میفرمائی هرگاه حدیثی باید که مخالفت قیاس باشد
 ابو خنیفه گفت که هرگاه روایت بواسطه ثقات مخالفت قیاس بسیاری ندارد و وقت
 قیاس را ترک نموده عمل بر روایت میکنم ابو یوسف گفت که چه میفرمائی در روایت ابی بکر
 و عمر گفت کافیت این روایت را را بس گفتیم که روایت علی و عثمان گفت یحیی بن
 یسیر هرگاه دید که من میخواهم که هر یک صحابی را جدا جدا بر شمارم گفت صحابه کلهم
 اند سوای چند کس از انجمله ابو هریره و انس بن مالک اشمار نمود و سفیان ثوری از عبد
 الرحمن بن القاسم از عمر بن عبد الوفا روایت نموده که ابو هریره بگوید آمد در وقت
 شام می نشست پدر دانه کنده که در مسجد است و مردمان می آمدند و نزد او می نشستند
 پس بگردد و جوانی آمد و نزد او نشست و گفت یا ابا هریره ترا قسم سیدم بخدا
 که تو شنیده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در حق علی بن ابیطالب فرمود
 اللهم وال من والاه و عاد من عاداه گفت اللهم نعم آن جوان گفت که پس
 گواهی میدهم بخدا که تو موالات و دوستی نمودی با دشمن علی بن ابیطالب و عداوت
 و زبیدی یاد بوستان حضرت و روایت کنندگان روایت کرده اند که ابو هریره در
 کوه چای اطفال اکل طعام مینمود و با اطفال بازی میکرد و در حالتی که او امیر مدینه بود
 خطب گفت الحمد لله الذی جعل الدین قیاما و ابا هریره اما و مردمان را این
 کلمه بخنده می آورد و در حالیکه او امیر مدینه بود و در بازار را پیاده میرفت پس وقتی که
 کسی پیش او میرفت مرد و پادشاهی خود را بر زمین میزد و میگفت الطریق الطریق ایبر
 شما آمدن این ابی احمد بعد نقل این روایات گفته که این قبیله تمام آنچه من ذکر کردم در
 کتاب معارف در ترجمه ابی هریره مذکور ساخته و قول این قبیله در باب ابو هریره

تحت است لازم غیر متهم علیه اثبتی بر کسیکه میگوید که معارف از تصانیف کتاب
 دینوری یعنی عبدالله بن مسلم است فقط ضروری است که این امور از ان کتاب بر آید
 و هو متمنع و محال که معرفت قبل از آنکه و مخفی باشد که مقصود اصلی این کس
 پیش همین قدر است که این سگ را که بنات و اعتلا از وصف حسن جد ال با اتفاق
 معاست و با این همه دنبال قیل و قال نمیکند و ان بنایت الهی بخوبی سمعته ظهور کند
 چه بر همه کس واضح شد که او عیوب فانی طایفه خود را بدیگران می بندد و قصد افترا و بهتان
 بر علامه و بلوی می نماید که هرگز در این تحقیقش عیاری نه نشسته لاجرم حاجت آن باقی
 نماند که بجواب تفصیلی کلامش مشغول شوم و بهر حرف او تقریر سامان یا بستم نظیرش مضحک
 عقلا گردانم چه این امور را با نهایت فرصت موقوف داشته ام اگر زان موافقت ممکنه
 و اجل موعود و قضای موعود فرصت میدادیم جمیع مقدمات و اعتراضات رساله اش
 ازینج و بنیاد در کتابی ضخیم بزبیکم خباثت در کتاب منتهی الکلام را فادات او در رساله
 اولی بکمال بسط و تفصیل در هشتاد و پنج و بعضی آوردم **حالت** مناسب بنماید
 که در تقریر منقول این متوقد خیر نظر نمایم و بر دو قبح مقدمش که برای پیش نیست
 اگر ایم و پرده از روی مقصود بردارم و در نقص کلامش تحویف و تربیب او که از
 نقل عبارت شفای یوعلی حسین بن عبدالله بن سینا منظور داشته بخاطر نمایم +
 بالجمله اول پیمائش شان گامی چند میروم و میگویم که آنچه فرموده اند کجاست
 و دماغ را از حواس برداشته چه این تقریر نه برای آن بود که زبان خاصه را آسان
 آورد و نه بیاقت آن داشت که ذکرش اهل فهم و فراست را از امانت و لو فرضنا
 انسانی تواند افزود و اگر چنین فرخ فایده بوده قابلیت ذکر داشته باشد
 مجال کلام که است بلکه انتخاب مذایب باطله را از باطن و خیرم بوجه تعدیه
 و نقوض سدیده نژده فتح و طفره و است اما **اولا** پس باید که در نقل عبارت
 شفا غیر از آنکه اظهار تعلل و تخریج در علوم تقایم و تحقیقات فلسفیه فرماید
 حاصلی ندارد و آن اگر واقعی و نفس الامری عم باشد باعث افتخار و اظهار علم

و علای حضرت احمد مدی علیهم السلام که از اصول و فروع دین چراغ نورانیان برای هدایت
 گم گشتگان یادی ضلالت افروخته اند درین مباحث نتواند شد و نعم مامور فی تمهید
 الکتاب من حکایت شیخ حمز و ارداته و تجلیاته فی سفر احرارین شهر یقین درین مقام
 بعضی از رباعیات ملاطاف که رنگی دیگر دارد رباع قبول شیخ رباعی
 تاکی شفقای بوعلی می نازی بد خود را تو هلاک دام او میساری بد خوانی تو شقا و یک انگشت
 خود را در دام عنکبوت اندازی بد رباعی می ای که ابوعلی ترا هست نام بد از چهل کنی فلسفه حکمت نام
 حکمت زردینه علم طلب بد که حکمت او هم پیش دین است تمام رباعی جابل مشغول حکمت بوعلی
 غافل ز خدا و پرورش یافت بد بار شفقای بوعلی حاجت نیست بد زیرا که شفقای مومنان خواست
 رباعی بی شبهه دل زنده تو خواهد بود بد رباعی که زهر شفقای بوعلی خواهد خورد بد
 خوانی قهقرای این سینا لیکن بد منع دل تو درین قفس خواهد بود رباعی باطل ز شقا
 بوعلی گشت تمام بد در خواندن آن شبهه شکافست نظام بد زهر است شفقای بوعلی در اطن
 بر چند بطا و شوفا دارم بد این چند رباعی از کتاب علای غریبه که تحفه الاحیاء نام دارد
 قلمی شد در قلمی از کثیرا کثافت رفت و اگر مقصود او از عبارت شیخ همین است
 که الزام رشید المتکلمین مثل برائیدس و مایسوس هیچ وجهی متصور نیست زیرا که او
 مقدمات برهمه را انکار می نماید در حدیث عبد بن عمر مثل اینم که گفت کسی که نیست
 بزید خلع و کناره کشی اختیار کند و موت جاہلیت برای شخصیکه برزید را امام میرحق
 نداند پس عقرب خواهد داشت که اتفاق علما شیعه این ملازمت در ایجاد
 دیگر که با وجود اسن و عید و عیدهای شده بد دیگر در آن وارد شده باطل است پس
 مدد او عبارت شفا بر زعم او علما شیعه باشند علما اهل حق و این همه را عقرب
 بر جباب مخدوم الانامی القاسمکن انتظار بسیار در میان نیست اما ثانیاً
 پس ورود این نوع احادیث مختص بفرق اهل سنت نیست کار انامیه انچه در باب
 ملوک دنیا و دین رضی الله عنهم اجمعین آورده اند و افواج روایات معصومین
 عنده زیادتر از مضمون حدیث عبد الله عمر خواهد بود از آنجمله اگر حضرت ابی کریم

وجه بعد از بیعت الحرام که مروج خلافت و ابلیس مردم انست ایواب ملوک را وارد
 اند و طاعت ایشان از اطاعت خدای عزوجل متصل ساخته و باقر مجلسی در مجلد اول از
 بهار بعد نقل این حدیث ملوک را از ملوک دنیا و دین عام دانسته چنانچه قبل ازین گذشت
 و حدیثی دیگر باین الفاظ مخبر کرده من گشت بیعتی مقتدری من الاسلام یعنی هر که بیعت
 کس را نکست از اسلام بزار شد خواه آنکس از غاصبین و مشعلین باشد خواه از اهل
 استخوان امامت و شرافت و از نجاست که امامان بیکم میزدند حضرت امام باقر علیه السلام
 حدیث بیان است العمد در زمان خلافت خلفای ثلاثه با و بعد از آن مدتی بیعت
 و بیعت ناموس بیعت را نکست ازین حدیث و بیان امامت است خلفای و امامان
 بر اصول شیعه ثابت میشود زیرا که هرگاه نکست بیعت ایشان بوقت آنکه بیعت احاطه
 جایز نباشد بلکه ناکست است ایشان از رقیبه اسلام بیرون بر آن پس بطریق بیعت اینها
 از یکدیگر بالاتر و بالاتر حقیقت اینها بر کلام لا اله الا الله و محمد رسول الله
 یکنون و لا یستغنون و ایضا شایسته اند کور برین دو حدیث و گفتا کرده حدیثی
 دیگر بر آورده و آن است و انما النار لم یثبت یقال لها الحصیة اغتات لایاها
 فصل و یاها با ویر المؤمنین فقال ایدی التا کشتن یعنی بنای اید باصحاب خود فرمود
 در روز خ شریعت بنام حصیة موسوم میکنند آیا سوال نمی نمایند از آنکه در آن شهر
 چیزی معذب میشود پس اصحاب یا شایسته تمام از بنای پرسید جواب داد که در آن
 شهر درستیهای کسانی میوزند که بیعت خلیفه را نکست و از عهد خود برگشته اند و این
 حدیث را نیز محمد بن کور از حضرات ائمه آورده است که من گشت بیعتی مقتدری من الاسلام
 جابر الی الله اجزم یعنی کسیکه بیعت امام را نکست و از بیعت دست بر میدارد
 قاضی روزبه را حاضر خواهد شد و امام معاویه علیه السلام بعد از امام برادر مقتدا
 اهل اسلام و پیشوای کفار نکست انعام عام دانسته چنانچه در احقاق الحق و عرآن
 تصریح بر آن واقع است و ازین قسم احادیث صحیح معتبره امامیه بسیار است که
 استیغاب آن بر دشوار و بر اهل خراسان سخت است چنانکه در حدیث آمده

بن عمر موت ناکت را ایک نوع موت یا هلیت تشبیه داده اند و بر جای خود مقرر است
 که مساوات تشبیه یا تشبیه به ضرورت کما قال الله تعالی احسن کما احسن الله
 الیک پس شتای فحوی حدیث عبدالله بن عمر بر قیم آن قدوه اهل بنر ثبوت کتاه
 برای ناکت خواند بود بخلاف احادیث امامیه که در کفر ناکت نص صریح واقع شده زیرا که
 الله فرموده اند و قدر انفا که هر کس بیعت را بکنند یا در سبیکه بپارشد از دین اسلام و
 بر طاعت که بیزاری از اسلام بر هیچ مسلمانی صادق نتواند آمد هرگاه اسلام از دست
 رفت پس در ثبوت کفر حالت منتظره باقی نماند زیرا که بر تقدیر نفی ایمان بعضی اند
 امامیه میگویند گفت و بر عم خویش تقریر میگویند که کفر بزرگ لازم نمی آید مختل است
 اگر آن شخص مومن باشد نه کافر بلکه مسلم باشد و بدین اطنای هر علی را هم با چنانچه اگر مقتضی
 اطاعت بودن نیز بود و استحقاق امامت از حدیث عبدالله بن عمر لازم آید اصول
 موضوعه منکلی در یک نیا که استدلال باین حدیث بر کفر ناکشین بیعت او و استحقاق
 امامت میکنند بطریق اولی بر هم میگردند و در بیان حیرت میفرموده اند و هم بحث
 آنکه اگر بر ذهاب این صدر نشین محفل جاه و جلال مثل فاضل کشمیری در ابرام مطاعن
 مجادل کشوری در احکام مکایه خویش مدعی این معنی شده اند که عبدالله بن عمر بنار ثبوت
 وحشیت و حفظ جان و ناموس بیعت نیز در ساخته بود اکنون تصدیق این تنگی
 در کجای محد و ثروت نایم و عبدالله بن عمر را معتقد حقیقت خلافت نیز پدید میاریم
 یا تصدیق عماد خویش که عبدالله بن عمر بکس بیعت و استحقاق او اعتقادی نداشت
 و بیعت او فقط برای حفظ و صیانت خویش نمود اما ثالثا پس در کتب شیعه مانند
 معقل ابو مخنف و غیر آن ثابت است و سبخی فی کلام المقرض که هرگاه جناب امام حسن
 بجلد برین تشریف بردند شیعیان عراق اتفاق کردند که جناب امام حسین اخلاص نامه
 نوشتند که اکنون بر معادیه خروج فرمائید ما بکتاب سادات انتساب تو شویم و دمار از
 بنی امیه بر آریم امام حسین در جواب نوشت که میان من و او عهدی نیست ان عهد انشاء الله
 شکست و ازین جواب مره اولی الالباب است میباشند که حضرت امام حسن رضی الله

تحت نظر همان امارت که در نقض عهد و کشت بیعت و موافقت واقع شده اند الهما
 شیعیان را قرین اجابت نکرد اندیند لا غیر زیرا که اگر در شرط جهاد نقصان
 متطرق می بود این نمی فرمودند که فیما بین من و او عهدی قرار یافته است و عقل سلیم
 و ذهن سقیم مکی چگونه خلاف روایات و احادیث مذہب خود اجازت تقریر داده
 باشد که معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنهما گاهی بنقض عهد پیش نموده و بروثقه امام حسن
 ثابت قدم و راسخ دم مانده و آخر آیت قرآنی مد نظر حضرت امام حسین باشد که
 فَأَعْتَدُوا عَلَیْهِ مِثْلَ مَا أُعْتُدَ عَلَیْكُمْ چنانچه بنهادت قاضی و محاسن
 المؤمنین خیابانید و زجل یا صفتین این آیت یاد از بلند سخن اندازد اگر سلا شید که
 اینست که معاویه سلطان منقرض الطاعة و امام برحق است خروج بروی نخواهم کرد
 زیرا که نقض عهد و کشت بیعت چنین و چنانست پس طعن مشترک الحور و استحضرات
 متشیعین آیا که اول فکر جواسیه فرمایند من دیدم بر عهد الله بن طعن گشتند و کتب
 خانگی خود مقرر داشتند از مطاعن این بزرگان دست بردارند و اگر مراد از اینست
 که این وقت و وقت تقیه است بنابران اطاعت معاویه فرجست و کتب نقض عهد
 حرام بلکه موجب کفر است و علتش حق دمار سلیم و حفظ بیان ناموس است پس
 در حدیث عهد الله بن عمر کدام مانع است که حضرت ابن امیر المؤمنین در زمان آنکه
 پیش همین قدر است که این کشت بیعت مذہب گناه است مگر بحث جواز تقیه در وقت
 شدت ضرورت و یقین قتل و کتب اهل سنت ندیده اند که این به استبعاد است
 مو بهر سبب بخاطر مقدس راه حق یا به کاشش بخاتم تقوه اول از فضل سوم از تابش نور
 از خوف آتش عشریه ربوع میفرمودند و میدادند که علامه دلموی چنین فرموده که قایده
 عظیمه باید است که چون کلام اینجا میجرس بکده تقیه شد و در میان مسلمانان و تقریب
 اعظم فرق اهل اسلام را در پیش آمده افراط ایشان در کشت کشته و باید دید که بادی
 خوفی و نفسی اظهار کفر را جایز می شمارند بلکه واجب است که در تقریب توابع و زیدیه
 که اسلام مقتضای دین باطن ناموس و جان را معتبر نمیدانند بحد فحاشی درین باب ترشد و است

البقیة کما سچی فی آخر الکتاب انشاء الله تعالی غایة السعی علمای ایشان کما
 یتوجه من البحار و مایا که انکه بر حق بودن امام عبارت از آنست که حافظ شریعت و عالم
 ماکان و مایکون و مجتنب از معاصی بلکه معصوم باشد که سبکه اکابر وقت نظر بلاحظه
 حفظ جان و ناموس بیت او کنند و او را بلفظ خلیفه و امام و امیر المومنین حاکم المسلمین
 تعبیر نمایند لیکن اگر نزد اینها امور مطوره از شروط امامت است آخر مرتبه امامت نزد
 علمای امامت است و جماعت نیز در مرتبه لایشرطی نیست بلکه مانند اجتهاد و عدالت
 و شجاعت الی غیر ذلک از شروط است پس عجب از فاضل مدعی الصفات که حایبا
 زبان درازی نمیزد مایه و نمگوید که آنچه علمای امامیه درین احادیث میگویند که نقص
 عهد و خلع بیت موجب تنفک دمار مومنین میباشد و وجوب حفظ جان زیاده تر
 از جمیع واجبات است کما فی کتاب آقا احمد بن اسباط البهبهانی باین مصلحت جناب
 امیر بعضی از یاران خود را بجهت عدم بیت خلیفه اول بر سرش کرده بودند کما فی الوافی
 و غیره و امام حسن فقط بلاحظه حفظ جان و ناموس است از خلافت برداشته و
 امام حسین شیعان عواق را که ترق حیات آنها در جوش آمده بود از خروج باز داشتند
 و همچنین آنکه بدی وقت خروج زید نهید و امثالش هیچ نهج مطابقت و التزاما انوعی
 احادیث مستقار میکرد یا صراحتا امام مقرر الطاعة بودن خلیفه اول را فاضل
 الصدیقین و معاویه و مانند او از ملوک بنی امیه و انکه خلع بیت و نقص عهد موجب
 سوز جانیه بلکه سبب کفر و اقعی مشعرا بالا احادیث المذکوره اذان بر می آید +
 تنبیه از عجایب افادات مؤمن جالسی انکه در کتاب ثالث که بالاتفاق غیر
 مطبوع جائیکه علامه دهلوی قدس سره العزیز روایتی از ابو مخنف ذکر کرده ایراد نموده
 و گفته که ابو مخنف لوط بن یحیی از دی که از عمده اخبار یثین امامیه است از امام حسین
 روایت کرده اند که کان یبوی الکر اهسته لما فعله اخوه الحسن من صلح معویة و یقول
 آخره انکار از تشیع او نموده و بیارست ابن اجدید که با عذرانش به دران مقام اعتراف
 دارد نه گرفته جهت قال ابن اجدید معتزلی بعد از کتب بعضی اراخه که در جنگ حمل بعضی

از مجاهدین خوانده اند این عبارت گفته ذکر ابو مخنف لوط بن یحیی فی کتاب رقة
 الجمل و ابو مخنف من المحدثین و من بری صحه الامامة بالاختیار و لیس من الشیعہ و لا
 معه و دانسته رجالها انہی کلامہ اینقدر ہم بخمال مومن جالسی بعد انتظام تار و پود کا کبر
 اجتہاد باقی نماند کہ در کتاب خلاصۃ الاقوال شیخ حلی و مصنفات امام اعظم اول
 امامیہ و کشتی دعوی صاحب تحفہ حدیث سمر الغریز بدلائل مطابق بجای خویش نشانیست
 است پس الخار از تشیع او بقول ابن ابی الحدید معتزلی سوال از آسمان و جواب
 اندر بسمان هست یانہ فاعتبر و یا اولی الابصار و ان کنتم طالیبین فاید جہ زائدا
 علی ہذا الاجمال فارجمو الی ذلک الکتاب و ازین مقام باند کہ امعان
 تشیع ابن ابی الحدید زبانی مجتہد فانی بشیوہ میرسد زیرا کہ صاحب تحفہ قدس سرہ
 الغریز برای الزام شیعہ روایت ابو مخنف آورده پس حال او از غیر شیعہ عقل
 کردن و عدم اعتبار روایتش از ان بر آوردن چگونه درین مقام مناسب و مربوط
 خواهد بود فتحین شیعہ با عترت الفانی کما لا یخفی علی الاقاصی و الادنی طرفہ آنکہ
 ہمین مجتہد فانی بمقتضای مثل مشہور در مواضع حسنیہ ابن ابی الحدید را از حلقہ علمائے
 اہل سنت میدانند المعرض از معمولات علمائے شیعہ کجی آنست کہ بعضی را از طرف خویش
 سنی قرار میدہند چنانچہ ابن ابی الحدید را باقر مجلسی در حق البیقین از اعظم اہل سنت
 ہی نویسد و از تشیع بعضی الخار دارند تا نظر اہل کمال فراخ حوصلگی روایت دین از ہذا
 الزام پیش کنند و نظر ثنائی طرق فراہ مفتوح باشد و از واروگیر اہل حق نجات رود و
 اما را ایعال پس لزوم موت علی الکفر برای ضائع بیعت یزید ازین حدیث ہمیدین تمامی
 علمای خود را بصفایت و بلاست و اعذار ساختن و خود را با بیانی از اکابر طائفہ
 خویش از گروہ شقاوت پڑوہ کفار نکون سازند اشن تفصیل این اجمال آنکہ صاحب
 جامع الاخبار کہ از مشاہیر امامیہ است و خاتم المحدثین است عین یعنی باقر مجلسی در بحار الواعظ
 و غیر او در دیگر کتب اسفار بر احادیث مرویہ کثیر اعتماد میکند از جناب سید العائین
 در باب فاکید گذاردن نماز بجماعت روایت ای نماید قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم

من کاین جا بریت اسد ولم یحضر الجماعة ثلثة ايام متوالية فله لعنة الله والملائكة وامناس
 اجمعين فان شروج فلا تروجه وان مرض فلا تودوه وان وقع فلا تعيدوه الا فلا صلوة
 الا فلا صوم الا فلا زکوة الا فلا حج الا فلا جهاد فان بات مائة جايلة يفتي
 بهر کسه روز متواتر با وجود اتصال مسجد کما قال الشارح ملا نذرانی جماعت را ترک کند
 لعنت خدا و تمامی ملائکه و بنی آدم بحال او مستوجب میشود و هیچ عبادتی از عبادات بدنی و مالی
 و مرکب ازین هر دو از وی قبول نمی گردد چون مریض شود عبادتش زیهار نباید کرد و موت
 او موت جايلیت است و روایت دیگر در کتاب مذکور این است قال رسول الله ﷺ
 علیه وآله وسلم اتاني جبرئيل وسكائيل واسرافيل وعزرائيل مع كل واحد ثمانون الف
 ملك فقالوا يا محمدا الجبار يقرئك السلام ويقول بلغ امك انه من بات مفارقتي الجماعة
 لا يجدر رايحة الجنة عندي ملعون وعنه الملائكة ملعون وقد لعنهم في التوراة والانجيل والزبور
 والفرقان وتارك الجماعة يصبح ويمسي في لعنة الله يا محمدا تارك الجماعة لا استجيب له دعوة
 ولا انزل عليه الرحمة و هم يهود امك ان مرضوا فلا تودوهم وان ماتوا فلا تشبهوا اجاز
 لهم الخ بلفظة محصول این روایت آنکه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که هر
 چهار نوشته مقرب نزد من نازل شد یا هر یکی پشنداد بنزار فرشته بود و یکی متفق الحکم
 شد و باین اتهام بمن گفتند که ایزد تعالی و تقدس ترا اسلام میرساند و میفرماید که است
 خود این وحی را برسان که تارک جماعت اگر چه عمل او از همه عباد ذرا بد باشد لیکن بعد
 از موت بوی جنت نخواهد شمید و فرض و نفل و هر چه در راه خدا کند از وی مقبول نیست
 و نزد من ملعون و نزد تمامی ملائکه ملعونست در هر چهار کتاب بروی لعنت نموده ام
 و در هر صبح و شام لعنت همقرن است و دعای او را اجابت نمیکنم و رحمت را
 بروی نازل نمیکنم و اینها یهود این است اند اگر سچا شوند عیادت شان مکنید و اگر میشد
 بر جاندای آنها حاضر نشوید و کتاب منتهی المطلب مولف امام اعظم امامیه موجود است
 که خود بر تالیف آن نازش میکرد و یکی از مستوفین شیعه با بعضی از متقین او که برین
 کتاب می باید گفت که شیخ علی لیاقت مجمع و تالیف آن نداشت کتاب افهی را که

که از علمای سنت و جماعت است زیادت قدمی امامیه و اولاد ایشان بسوی خود نوشته
و باین ضمضمیه آن کتاب را برز و فر بر نام خود قرار داده و همچنین کتب متقدمین از
فقههای امامیه اینک حاضر ملاحظه رود کسی نیست بدانش بزرگ تا کید نیز قابل
نیست و احدی فتوی بر وجوب نداده مگر در جمعه و عیدین و عایشی استحب است
لا غیر بل بعضی از متأخرین که رسایل در تاکید جماعت برای رواج محدثات خود و
حضور امر و سلاطین نزد خویش نوشته اند و غده بوجوب آن داشتند از چنانچه
از مواظبت حسنی که موضوع آن است که گفتیم می توان یافت اکنون
بعضی دیگر از احادیث در باره ترک جماعت از اصول اربعه باید شنید
حدیث صحیح عبدالله بن ابی یعفور از صداد فی عایه اسلام موهوب است قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله لا صلوة لمن لا یصلی فی المسجد مع المسلمین الا من علة
و قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا نعبد لمن صلی فی بیتة و نحب من جالسنا و یترک
عن جماعة المسلمین و حب علی المسلمین غیبة و سقطت بیهم عدالته و وجب هجرانه
و اذ رفع الی امام المسلمین انذره و حذره فان حضر جماعة المسلمین و الا احرق علی
بیتة و عن عبدالله بن ابی یعفور انضا قال بهم رسول الله صلی الله علیه و آله یا هو ارق قوم
یصلون فی منازلهم و لا یصلون الجماعة فاتاه رجل اعی فقال یا رسول الله انی ضری البصر
درما اسمع النذار و لم اجد من یقودنی الی الجماعة و الصلوة مسک فقال لا یصلی
الله علیه و آله من منکر لک الی المسجد جملا و احضر الجماعة و عن عبدالله بن سنان قال
سمعت یقول ان اناسا کانوا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله البطا و عن الصلوة
فی المسجد فقال رسول الله صلی الله علیه و آله یوشک قوم یدعون للصلوة فی المسجد ان امر یحطب
فیوضع علی ابوابهم فیرقد علیهم نار فیرق موتهم انتبه ما نقل من صحاحهم ان فی این
اخبار که شنیدی حال تفوق رفعت بقتضای فرمود اینهم و کاناو اشیا و تفقر ایشان
از جماعت کاشمیر در اقبه انهار است بلکه از نایب ایشان که است که بر این غلبنما
جمعه و قرآن را ان علیا حمود و ابی سنان ان مع مدینه که علی جمع کرد و ان

مجید را و چنانچه باید قرائت کرد آیت کریمه ان الصلوة تنهى عن الفحشاء و
 المنکر را بر تنها نماند گذاردن دلیل می آرد و کلام عربی پسین را فارسی میبازند چنانچه
 در ردیهات خادم شهیدی مذکور است قال الله تبارک و تعالی و لو جعلناه ممثلاً
 انجیمیا لقالوا لولا فصلت آیاتنا العجیبی و عرانی قل هو للذین
 امنوا هادی و شفاء و الذین لا یؤمنون فی اذانهم وقر و هو علیهم
 عمی اولیک ینادون من مکان تعبید و اگر برین قدر قناعت کنی
 و حدیثی دیگر از کتب معتدین امامیه در خبر من مینته جاہلیه مستغنی شوی هنوز کتبش غالی
 نیست اینک الفین شیخ علی امامیه امام اعظم رخصه موجود است حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله وسلم در باره کسی که بلا وصیت از جهان بگذرد مات مینته جاہلیه فرموده اند و
 حال وصیت هم از قرآن و حدیث و فقه پیر ظاهر است و از بنی خطای قاضی زطل بوق
 روشنی تری کالسین شیخ علی و مہتم طوسی در احقاق الحق عیان شد جایکه این قسم حدیث
 را انقیس علیه گردانیده و گفته که حدیث فلان مات مینته جاہلیه در عرف عرب دالالتی
 جز بر کفر ندارد و اگر بعد از معنی حدیث که از عبد الله بن عمر نقل کردند و سخن در این
 انجیمیه قاصر در آمد موبد بحدیث جعفر است چنانچه صاحب تفسیر نور الثقلین ندیل تفسیر
 آیت کریمه یوم ندعوا کل اناس با ما هم هم الا یہ نقل کرده من بار السابا
 عن ابی عبد الله علیه السلام الا یرک الارض بغير امام یحل حلال الله و یحرم حرام الله و هم
 قول الله تعالی یوم ندعوا کل اناس با ما هم هم ثم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 من مات بغير امام مات مینته جاہلیه فمدوا عناقهم و فقیہ اعینهم فقال ابو عبد الله
 علیه السلام ایست الجاہلیه الجہلا فلما خرجنا من عنده قال ان اسلمان ہو و الله یحیی
 الجہلا و لکن لما را کم مددتم اعناقکم و فتحتم عنکم قال لکم کذلک استنبی لبقطه +
 فصل حدیث آنکه روزی امام صادق علیه السلام فرمود که زمین گذاشته نمیشود بدون
 امام که حلال کند محلات را و حرام کند محرمات را و معنی قول او کما یوم ندعوا الهم یمن
 باز فرمود که رسول خدا فرموده است هر که بمیرد بدون امام موت او بموت جاہلیت است

مخاطبین گردنهای خود کشیدند و چشبهای خویش را کشادند و قصد سوال از چند امام
فرمود ازین جا اهل بیت کنا را براد نیست راوی گوید هر کاد رخصت شدیم و
بیرون آمدیم سلیمان با گفت و اسد که جا اهل بیت جهلا مراد بود و لیکن امام از شما تنقید کرد و در
اعتناق و تسبیح اعدین را بچشم دیده انکار از معنی مراد نمود اگر هم بر آنچه از سلیمان متقول است
و محصولش آنکه امام بر تشدید و خلاف حق گفت فوالله علی المدعی و هو اقرار علی رضی الله
عنه بلا استثناء **مع ذلک** این امر مخالف روایت کلینی و دیگران از جامعین اصول است
که امام صادق در کتاب آسمانی ماسور باظهار حق بود و منی از خوف مردم پس خرافات
این شخص و مانند او کی کسی از عقلا گوشش تواند کرد که جر کذب و نفاق پزیری دیگر نیست
و اگر این همه کمیت و دخل را داخل نمیدهند چگونه از جهل کسی باور کنند که این مغتربان
بعضرات ائمه اهل بیت توکل داشتند این همه را که میگویند چون این دشمن اهل بیت افتاد
را از امام کرده و ائمه بدی علیهم السلام قتل انبیا را که در روان خود پدید و نسبت نموده اند
به او اذاعت را از و افشای اسرار تفسیر کرده اند و کتاب اصول کلینی و بحال (اشی) را
بر آن دارد که اذاعت و اظهار در حقیقت کشتن ائمه اظهار است قول چنین دشمن را چگونه
می توان شنید بل و خرافات این اشقیاء برای ادلاء معنوی عبد الله بن سبأ بکار می آید
کمالاً مخفی عطا و ه این حدیث با عترت شیعه ماول است زیرا که عطاء است امام را
کافری که او بنده اید که از توحید یا نبوت یا معاد مثلاً انکار کند چنانچه از ذوالفقت
مومن جالسی هم گفت دیگر که فاضل اخباری نوشته عیانست پس سخن اهل حق را
چرا گوش نمیکند و در حاشیه کلینی که از ملا صالح است قریب معنی اهل بیت است
یافه چنانچه بر ناظرین مخفی نیست **عجب است** که سیران بر آنکه کلینی در سیریه در آن
مقام بر سنگ حیرت نمی شکنند و خیر استبعاد بر کردن نمیرود و سنان را هم را بود است
در سینه اش نمی خند و گریبان انصاف او تا بدامن چاک نشاید و در نیمه ام بکمال طلعت
سانی میفرماید که او ای جال اما میگوید که فتوی بر موت علی الکفر بر آن تارک جماعت و
کسی که بلا و نیست میرد نمی نویسند و مداحه خلاف بر و در عالم سلسله علیه و آله و سلم

میکنند بلکه ترک جماعت را تاسه روز متوایا کنه کبیره هم ندانند تا بکفر چه رسد هرگاه
 ازین امور بیدار و نتایج ظاهره منکر شدند پس از کدام محبت و پیران که آخر مرکب
 از مقدمات خواهد بود اما صیه الزام داده شود چه قدر مناسبست بحال اقاویل
 و یا طویل علمای شیعه وارد کلام شیخ رئیس در مفتوح طبعیات شفا به بیان مذایب
 مستفیده بر مایه سوس و مالیکوس در مایه طبعیات حیات قابل مبدء توجیه کلامها
 الذی الی آخره پس بخرا بنگ سرالبتک باید زد و سینه را بشناید باید سوز
 و این فی الضایفه از که توان خواست یقین است که حضرت مشکلی از یک بقال است
 که از برای بدار عضال مبتلای باشد باین اشارات و تلویحات و تنبیهات بی پرده
 دست از شفا و نجات برداشته بقانون نوازی علاج خود را منحصر دانسته و مانند ذیل
 از خلویطن بفریاد و فغان آیند یا از ضیق عطن بسکوت و خاموشی گرایند نفوذی است
 من الخرافات و المخرجات اما خامس این محتمل است که عید الله بن عمر
 خطاب خود را اکثریت لشکر یزید و قوت و شکوشتش و مردن و کشته شدن محبت
 شمسیت از ان ترسانیده باشد که شاید از استماع این امور زیاده تر شویش نماید
 و عرق غیظ و غضبش زیاده از ان بجزکت آید برای الزام عید الله بن عمر بگوید که در ان اکثریت
 فوج یزید بلیه و قهر و عداوتی ترسانی و آیت قرانی که مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ
 فِئَةً کَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ در انی خوانی و هنوز کلام
 جناب مرتضوی در وصفی که فاروق اعظم بنصرت خویش بجای اهل فارس استشاره کرد
 یا ای ان هذا الامر لم یکن یفره ولا یخذلانه بکثرة ولا یبقاه الا آخره علاوه آن که ام وقت
 بود که تنهایی یار و مددکار برین مردود سیه کار خروج کرده بود و نادشوق دو کسبه
 بر زلش آن شقی رفتی چنانچه تفصیلش از کتب معتبره شیعه در سابق گذشت و اینها
 بس است که هرگاه شخصی را بمقتضای ثوران حقانی سلطان قوی مغلوب میسازد جاه
 کری او با نخبه هیچ مخالف مقتضای طبع و صورت علمیه او در ان میباشند نمیکنند بلکه طریقی
 همیشه اینست و زمی در کلام می باشد و اینی است که حضرت یارون در مخاطبه حضرت

موسی کلیم الله که در شدت غضب و اندوه بود و دست بر سر و ریش مبارکش انداخت
 بسوی خود کشید و عتاب کرد که چرا قوم را نکنداشتی و من لعن شدی کما فی غلغله شیخ
 المشایخ و قد اخبر عنه انه قال بقوله فَوَجَّحَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضَبًا زَاكِيًا
 فرمود باین آیه لَآئِنَّا خَلَقْنَا بِلَحْيَتِي وَاَلَا بِرَأْسِي تَأْتِيكَ تَائِيَةً تَائِيَةً تَائِيَةً تَائِيَةً
 زیاده بر عطفوت و رافت بدری است باید آید و موجب انطفاقی غبطه و غضب کرد
 و ازین جنس است که در روی صاحب غضب کلام کسی که متکلم و مخاطب هر دو او را
 مقتدای خود میداند و طاعت و انقیاد وی را باعث سرخروی جاودانی اعتقاد
 میکنند میخوانند و بکن که در خیال عبداللہ بن عمر همین معنی مترجم شده باشد که اگر من بخواهم
 و شریب عبداللہ بن مطیع خواهم پرداخت موجب زیاده شورش و تطویل تقریر و تفنن
 و جرح خواهد شد پس بهتر که از ظاهر حدیث بپذیر صلی الله علیه و آله وسلم بی تعوض مقتداست
 اخرو مدخل استیضا خود را با او اعلام نمایند اما ازین ادا آید و خود را با جمیع
 لحقه و تبعه از دست لشکریان آن شقی که در ظلم و جور انکشت نای آفاق اند میرسانند
 و تهنیک بدهد که عبداللہ بن عمر اینهم دانسته باشد که منیع آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 در امثال این مقامات از خلق بیعت بجهت تفکد دانه بسبب حقیقت و اہمیت این
 حکام و امر او بر طلب علوم دینی مثل آفتاب روشن است که منصب این منکر را که بخت
 منصب اہل استدلال است و ترات این فقیر شاکستہ بالی نزلت توجیه و ایجاد افعال
 و خود این فاضل در مناظره مولانا رشید المتکلمین جایی افاده فرموده که الموجب کالما
 یکفیه الا احتمال الجمع کما وقع من اہل المناظرۃ بہ التصحیح پس بدون رفع این احتمال
 بجمعش گویا از اجلائی بیہیات است اعتقاد عبداللہ بن عمر بحقیقت امامت بزرگ
 بہضات استبعد بیک محال است اما سادس این نیز یہ ان گفت کہ آنچه رشید در
 توجہات احادیث نقلت بہیت و منع اہم حسین علیہ السلام شیعہ را از خروج بر
 مساویہ و تمیز بین شیخ امام زمان زید بن علی را از تفریق بر بعضی از خلفاء بعد اصلاح حال
 این بزرگان تا وصل فرمایند اگر منظور جماعتشان می بود چرا شیعہ با حق و زید شیعہ را

صریح نفرمودند که این متقلبین قوت و شوکت و عساکر بسیار دارند شما از عجزه مقابل
 ایشان بر نمی آید در ظاهر سبب خلع بعیت یا خروج خود را بکشتن می بینید آنکه از رعیت
 خیرخواهی معادیه و امثال او انقدر استیمن از طبع میسر و بند و عذاب این دل کرهها
 فرماید و شیعیان عراق و اقارب خود را باز دارند اما سبب این استی که اگر
 شغف و ولایت بعیت متغلبه میباشند میبایست که بعیت یزید را قبول میکردند در وقت
 معاویه بن ابی سفیان که در پی اخذ بعیت از عبید بن عمر و امثال او بود و هیچ دقیقه
 در اصرار و احاج و چیلها که درین باب مبذول نداشت کما فی التواریخ نه مذموب
 الامامیه مثل تاریخ اعظم الکوفی و کتاب الامامه و استیلا بن قتیبه الاصفهانی بانه قوی
 که یزید در صورت انکار از بعیت خود شش ثقیل عبید بن عمر و اقران او نامه نوشت کما
 و نایان او در پی اخذ بعیت شدند باینکه عبید بن عمر و حجت اختیار نمیکرد و در مکه شگوه
 نمی نمود و خود را از بعیت باز نمیداشت بلکه دست بعیت برداشت و میگذاشت و این امور
 بر اهل کتبه و تصحیح کتب سنی و شیعه پوشیده نیست ابو مخنف مذکور که از عمار مجذین
 امامیه است که اعتراف آنرا و استیمنه قلیت یزید الی الولید بن عقبه کتبا یا بقول شیعه
 اما بعد فاذا قرأت کتبا یا فخذ لی البیعه علی من قبلک عامه و علی سوار النفر الاربعه
 خاصه فمن لم یبایعکم منهم فانذالی براسه مع جواب الکتاب و السلام از بنی ابطالان افاده
 تازه که سنی و معتد او مقتدی او در جواب عبارت ایضاح لطافه المقال فرمودند پیدا
 و هویدا شد و آن عبارت اینست پس غای شیون و کریان چاک کردنت بر مصایب
 اهل بیت رسول الثقلین که این عمر را در خلافت امیر المومنین علیه السلام چنانکه بعد ازین
 عنقریب آید تردد و انگیز شود حتی که از روی توریه و خوف هم بعیت نکند و در خلافت
 یزید بلعقشای مزید میوانست و موافقت خارشبه در دامن دل نخلد و با او بعیت بر
 بعیت خدا و رسول کند البته زیرا که از عبارت ابو مخنف صریح معلوم شد که یزید در آ
 اخذ بعیت از عبید بن عمر نشد و بسیار نمود و بقتل او حکم کرد اما بجهت و انزوا
 او در کربلا پس ابو مخنف در مقام دیگر افاده نموده گفته کتب یزید کتبا یا علی علیه

بن عباس اما بعد فان ابن عباس حسينا و عبيد بن عمر و عبيد بن الزبير ابو اعرجی
 و نحو ابنته مراد بن لطفه و موشین انفسهم لکنهک یا الجمله این بزرگ نشسته
 و تشیعات بر عید ابن عمر کرده از قبیل قصه حضرت حمزه و عمر عیار است که بوی
 از مطایقت نفس الامر ندارد و جز بر خرافت و سفاقت بر چیزی تمسک نیست و هرگز
 با پیشه اهل استدلال و تدقیق نمی آید چون مسکی پشت انشای فارسی دارد و از علم کلام
 بهره پستش نیست بچاره بجز این عبارت آرای و خامه نهایی دیگر نتواند پس با مدعا
 مقبول نفس و تحریها چون این همه تقاعد و تخلف و هجرت عید بن عمر را برای نور بن مردم
 از بیعت نریزید بیدار بخت و در تغییر می نماید معلوم نیست که برای امام است یا نه
 که با وجود قدرت بر قتال مساویه چنانچه بدلیل کراهت و خطبه امام حسین و قدرت خود
 سابقه و قرینه نورش و جوش و خروشش و هواف بعد از وفات ائمه است اما غرض
 انفا میوه من ثبوت میرسد بجمع خلافت راضی شدند و در بیعت و امامی که گفته اند
 و اگر نه از بیعت برای امام سر بر باره سر پرستی بنی امیه فرض کرده شود چنانچه از امام
 رایت دارد و خطبه امام حسین علیه السلام مساویه میرسد از بیعت با حرم مجتبی
 عقدا صریح تر آنند دریافت که اگر نریزد در وقت امام سر بر بار یک سلطنت جلوس
 میکرد خدام ایشان از بیعتش هم دریغ نمی نمودند بلکه تقدیم بر خویشانشان ان لم یفعلوا
 و او بلا واسطی که طغاة بنی امیه قدر دانی اعمال ایشان کردند و دانستند که آنجا
 در بیت خفقان این گروه کمال شغف و ولادت و بافتن بنی امیه و بروی
 طریقه مرضیه شایع بروی اتفاقات نمی آید و از بنی امیه و ولایت این گروه
 و قبالی پیش نیست و شغف و ولایت امام حسین را واقعی و نفس الامر و نه حالت عهد
 بنی امیه تیر بود کما او مانا الیه فاتی بین دیون بنی امیه و شغف و عرق و یک
 بیعت عید بن عمر از فرض محال که پس ساخته نمیدار است و بیعت و علم
 پیدا در این بیعت مسیحا نیست بخلاف طاعت و بیعت که در آن بیعت
 بنی امیه بر تان ابریت و شغف نیست همین بر اصول خود اگر بنی امیه نبودند و از

بخشی نروند خواهند دانست که خلعت و ثبوت و مقبالت بخلافت بمعاذیه بخشیدن بدست
 خود از دانشه دیگر خواش کلوی حق جوی جناب سید الشهدا یریدن است ای کاش
 حسن مجتبی خون امام حسین را باین مرتبه را بیکان نمیدانستند و ایشان را در حقن دما
 مانند امیر مسلمین قرار میدادند لغو دیار من تلک المقالات الفاسدة علی اصولهم المکرمه
 الکاسدة و سخی حال بعض اخوتہ الاخر مثل محمد بن الحنفیه و عمر و یظهر انهم مثل اخوتہ یوسف
 علی السلام فیما فعلوه من ترک الصداقه و الحب و القائه فی غیابت الحب اما
 ما متا پس ثانیة یزید برای عبد الملک بن مروان در وقت سمیت عبدالله بن عمر
 مخرج است و سند مشع مطالحه تواریخ و کتب اخبار است و از آن درایت میشود
 که در ابتدا احاشن جناب بود و قبل از خلافت او را بیکال عبادت و خوف و خشیت
 نمیستودند و ذکر جمایش در مجالس و محافل سمیتودند در علم و فضل بر امثال و اقوان
 خویش بر اعنی تمام داشت و در ضبط احادیث و استنباط مسائل فروعیه از اوله
 شریع احمد لیه میر تبیه کامل و خط ذافر رسیده بود و این علوم و تبحر او را از حدت
 ام المومنین ام سلمه رضی الله عنها و صحبت ذی القورین و ابی سعید و بریره و ابن عمر
 و غیرهم حاصل گشته شیخ جلال الدین سیوطی رحمه الله تعالی در تاریخ الخلفاء میفرماید
 و قال ابن سعد کان عابداً ناسکاً بالمدینه قبل الخلافه و قال ابن الزناد فقهراً بالمدینه
 سعید بن المسیب و عبد الملک بن مروان و عروة بن الزبیر و قیس بن ذریاب و
 قال ابن عرو له الناس ابنا و ولد مروان ابا و قال عباد بن لسی قبل لابن عمر انکم
 سائر انشیخ و لیس یوشک ان تقرضوا فما نسئل بعدکم فقال ان مروان ابنا
 نحبهم و قال عبدة بن ربیع العنابی قالت ام المومنین ابی عبد الملک ما لیس
 ان یخبر هذا الامر فیک متذراتیک قال و کبت ذلک قالت ما رایت احسن من انک
 و لا اعلم منک ستماء قال الشیخی ما جالس احد الا و عدت لی علی الفضل الاعلی
 الملک بن مروان فانی ما ذکرته حدیث الا انی فیه و نا شوا الا ان فی فیه انشیخ متصراً
 و ان ابن عمر علم و فضل و تحلی ابی سعید و تعلی از خلا و زدیله و تحلی بسیار

و تقوی که از عبد الملک بن مروان میگرفتند اگر عبد الله بن عمر فریب نورد و پیش دران
ایام کرده باشد استیجادی ندارد چه او بر اصول سنیست نه مضموم بودند معلوم
لذنه انصاف داشت مستبعد است که حضرت امام زین العابدین قبل از آنکه نامه
سفارش ایشان به نایب او رسد مدح او نموده و یاد وجود علم ماکان و یکون او را
ستودند کما فی الواقیع و غیره من الکتاب المتعبره فی مذهب الامامیه آیا جناب
امام سجاد زین العابدین را اشتباهی مثل عبد الله بن عمر رود ادب هست آنکه او در آن
وقت بیه کاری متوجه نبود یا آنکه حال این برگزیده های ایزدی بر رغم امام حسین در
در باره خوشامد و تعلق با جمیع اوراق شجره صوتیه فی القرآن کما لفظت به اجناس
پایین نهم بود اگر کسی بکتاب مذکوره رجوع نماید و شروح صحیفه سجادیه را تتبع فرماید خواهد
دافت که کمال طبع و رغبت و عدم اجبار و اکراه در داشته و خوشامد شخص مذکور حضرت
امام مهدی کو رشیده اند حتی که از خواهی آن پیدا خواهد شد که تقدیم درین امور بر اکثر
طرف ثانی واقع شده یا بحسب اگر امامیه گویند که عبد الملک بن مروان در آن زمان
خطا از خود بعنوان شایسته بود و بسیرت نیک قلوب ناظر نمی بود چنانچه روایات
ایشان نیز نظر با نهمی دارد و جناب امام زین العابدین با اعتبار ظاهر و آقا
حالش نوشت آنچه نوشت و فرمود آنچه فرمود هیچ تشنعی درین باب بر عبد الله بن عمر
متوجه نمی شود و الا مقتضای علم ماکان و ما یکون کجا باقی میماند و فراداد حیرت در
میداد که با چنین ظلمه و فسقه بدین طریق بنویسند علیه و آله و سلم که حالش در
زندگی طشت از بام باشد و بعد از مردن چشم آنها بصورت اخس حیوانات — —
بلکه از جنس انجاس و انجس انجاس منخ می شود یعنی همگیل و زغ می آید بدون خویش
آنها تقدیم به خوشامد این و این قصد هوش ربا و حیرت افراد را بخاطر چه مردم
از بخار از نو آن آیه عالم و العالم بیاست از انست در حدیثی طویل بهین غول
روایت شده که از این صاحب کرامت امام زین العابدین علیه السلام روایت شده که از این
عبد الملک بن مروان روایت شده که از این صاحب کرامت امام زین العابدین علیه السلام روایت شده که از این

قلته فاعتسل فقال ان كان قاعدا في الحجرة ومعه رجل يحمله فاذا هو بوزن يولول لمسانة
 فقال ابي لرجل اترى ما يقول الوزغ فقال لا علم لي بما يقول قال فانه يقول والله لمن ذكرتم
 سخفان لشيعة لا شتمن عليا حتى تقوم من ههنا قال وقال ابي ليس يموت من بني امية ميت الا سخر
 وزعا قال وقال ابن عبد الملك بن مروان لما نزل به الموت سخر وزعا فذهب من بين يدي
 من كان عنده وكان عنده ولة فلما ان فقدوه عظم ذلك عليهم فلم يدروا كيف يصنعون ثم
 اجتمع لهم على ان ياخذوا جذا عا فيصنعوه كهيئة الرجل قال ففعلوا ذلك ولبسوا الخبز درع
 حديد ثم القوه في الاكفان فلم يطلع عليه احد من الناس الا انا وولة انتهى بلفظ يعني عليه
 بن طلحة سكيو يد که روزی از جناب امام صادق علیه السلام پرسیدم که حال وزغ چیست فرمود
 که پنجاه سال است و تمام او مسوخ است هرگاه او را بکشی باید که غسل کنی باز قصه او بیان
 فرمود که روزی پدر بزرگوار من در حجره نشسته بود شخصی دیگر با جناب مکالمی نمود که ناگاه
 وزغ وارد کرد و او از داد پدر بزرگوار من از مخاطب خویش پرسید که میدانی که این جانور چه
 میگوید جواب داد که مرا علمی نیست فرمود این جانور میگوید که بخدا سوگند است که اگر عثمان را
 بریدی یاد خواهم کرد و در حق او سب و شتم خواهم نمود من علی را شتم خواهم کرد تا آنکه
 مجلس منقضي شود باز پدر بزرگوار من فرمود که از بنی امیه کسی نمی میرد مگر مسخ میشود و بهر
 این جانور فرمود که عبد الملک بن مروان هرگاه از بنحان سفاک گرد و بهر دست این جانور
 مسخ شده روی فرزند ان خودش رفت و که نشست فراوان حیرت همه کس را روا داد
 بخيال شان نمی گذشت که اکنون چه می باید کرد باز برای شان برین اتفاق کرد که شاخ و چوب
 را بصورت انسانی ساختند و زره آهن بران پوشانیدند باز در کفن پیچیدند بر زمین کسی غیر
 از من و فرزندان ش اطلاع نداشت و وجه پوشانیدن زره از بیان مجلسی در کتاب مذکور
 چنین معلوم میشود که نقل حاصل کرد و اگر کسی دست بکفن او رساند شاخ و چوب را زنده
 می ده بر او از امثال این قصص حاشا که حیرتی باشد زیرا که این حکایات را که امامیه
 در باب وزغ و جوم شوم و دیگر جانوران معلوم در کتب دینی خود از ائمه اطهار نقل میکنند
 و سرائق خارج بر آن دارند نسبت بمجموع این نوع قصص که در کتب احوال امامیه نیاید

مشیره و طرق متکثره مرد و بیت نسبت احاد بمبتهای اعداد هم نیست مگر چیزی که دارم
 از نیرت فرزند آن عبه امکاب بنده را نام میفرم دارم که چون معمول و مرسوم همین بود
 که بنی امیه وقت تسلیم جان بجان آفرین با حساد و زنج در آیند و موقوفه انجیر کردند پس تجرد و تفکر
 درین امر با وصف وقوع این سوانح مره بعد اولی و کراهه بعد آخری و آنکه حال ایاچ باید کرد
 چه سنی داشته باشد که لا ینقی علی من لا عقل سلیم و ذہن مستقیم و حیرت دیگر
 آنکه نمای امامیه قاطبه در تواریخ می نویسند که جسد حضرت عثمان تا چند روز در فلان مقام
 افتاده بود و شکلین ایشان دست از عاقبت اندیشی برداشته بیک از او را می کشید
 نامه ای اعمال سیاه کردند و در مظان ذی النورین تقریر نموده که کسی از صحابه انفاست
 بدین ایشان نکرد و تهنیتشان نپرداخت و اهل حق به بعضی از وجوه نظیر مثل مشهور نیست
 در و عکس را تا بخانه آید و کند که طعن اولین و آخرین امامیه در نیای عصبیت است و این
 و باید هر هاست زیرا که در حق و کفایت و آنچه بدان تعلیق دارد و قوی تصور میشود که از سبک نامی
 و تشافی باقی ماند پس انصاف معذور خواهد بود و ظاهر اخبار مبرور شدن جوابی از امامیه
 را باره ذی النورین صدور نخواهد یافت و هر شکله نازده محدثات عبدالعزیز سیاه و ادوارد
 منوی او جز بآب شمشیر امام مهدی نخواهد نشست فدائی فر و جل در باره خلافت آن
 امام انام دعای اهل حق را بر دوی سنجاب گردانند تا مکاید ایسه و محدثات و جمل
 از صفی هستی محو و منشی گردد و هر یکی از فرزندان حیاکت بنشیند علی با تقیضیه اصول الا
 انجری اعمال خود رسد اما تا سحر پس از دالالت حدیث بانی دالالت کانت
 بر این معنی که اقرار بعیت از عبدالعزیز بن عمر قبل از خواستش عبه امکاب بن مروان بود بیا
 فرمایند محفل است که بتو عی خواستش طرف ثانی دریافت حبارت تجرد مکتوب کرده
 باشند عجیب است که خدا این مدعی القاف در توجیه حدیث عبدالعزیز بن عمر که در برد
 عبه بن مطیع روایت کرده طالب دالالت سلطان باقی یا التزامی باشند و درین دعوی
 و دالالت از دالالت ثابت میکنند که این تقدیم کدام پنج متفق تواند شد اما
 عاشر پس تر بیفیک در حق عبدالعزیز بن عمر نموده بر طبق دلالتش خبر غفلت

و نایبی و عدم تشیع روایات مذممش در باره مقتولین علمای امامیه بسیار درین مقام بر بیان
اجمال می آیم و مایلین را ایقانای نایم که محمد بن حنفیه و اصل اصول خلفای عباسیه
از تشیع ایان فرمودی امامیه با وجودیکه در آیه قرآنی و مورباط عبت امام حسین علیه السلام
و مقاومت نیز بود و مذتخلف نام از امام نمودند و محمد بن حنفیه در ادای مراسم اخوت برین
قدیم قانع نشده بلکه زیارت نیز پدید بدشوق رفته و دو صد هزار درهم نقد و استغنیه فاقه
واقفیه نفیسه صد هزار دیگر علاوه بر آن از یرید گرفته و غیر از شرب خمر بعد از شهادت و قتل
امام حسین جوی و انبی پراخی آن شقی تجویر نکرد و بر غم ریحان رسول التقلین و اورا امیرالمؤمنین
می گفت و صد و رشک با او جستن آنچنان نیت که تریخ و کتب سیر و حدیث امامیه
یکان مخلوقه شخون باشد و او اندا امیرالمؤمنین و امام حسن وقت وفات یا مخصوص او را
بر رحمت و انقیاد امام حسن و امام حسین مخاطب کرده اند و تا کیده تمام پرداخته چون سید
کرده اند یا این نیز و بزرگ در مقام و ثواب و اخلاص نیست و با این همه آنچه با امام سجاد حسن
سلوک بجای آورده اند و از غایت وضعی نتوانند پوشید خبر امامیه کار کسی نیست که آن تراغ و حال
را بر اخلاص و کمال و جاهل نمایند چنانچه از کتاب خراج الجراح و عبارت فارسی قاضی
نورانی در شرح ستر می شنود که محمد بن حنفیه می از علت امام حسین علیه السلام با امام زین العابدین
علیه السلام نزاع کرد که وصایت حق من است که عم و ام و پس از نویر ز کثر امامیه
اسلام در جواب او فرمود که ای عم بپرس و در که بن و دعوی کن محمد بن حنفیه در کفر می کرد
نزاع میان ایشان منته شد آخر الامر امام در جواب او فرمود که ای عم بیات برویم نزد
حکمی محمد بن حنفیه گفت که ام حکم است امام گفت برویم پیش حجر الاسود باتفاق نزد
حجر الاسود آمدند امام زین العابدین محمد بن حنفیه را گفت که اول تو سوال کن که خلافت
حق کیمست او سوال نمود هیچ جوان نشیند امام زین العابدین بعد از آن دست بر عاقد آ
و خدا را با سهای عظام بخواند و طلب آن کرد که حجر الاسود را بسجی آورد پس روی بخور کرد و
گفت که بحق آن خدا یک مویشی بنده کان خود را بر تو مروط ساخته ما را خبر کن که امامست و
وصایت بعد از حسین بن علی علیهما السلام حق کیمست حجر الاسود بر خود جنبید چنانکه نزد کت و

که از جای خود بیفته و زبان فصیح زبانی گفت ای محمد مسلم دار که امامت و وصایت بعد از
 حسین بن علی حق علی بن الحسین است انگاه محمد بن خفیه تسلیم نموده و پای مبارک
 حضرت امام را بوسیده بعد از این منازعات و آنچه از اوصاف محمد مذکور شد
 صاحب کتاب خراج و دیگر اتباع و اشیاع او را اعتقاد همین است که محمد بن خفیه جهت
 از آن شکوک و اوام مستضعفان آن ایام در مقام اظهار آن نقص و ابرام شده بودند
 آنکه فی الحقیقه در امامت آنحضرت منازعت می نمود انتهی اکنون دوسه حضرت
 در تریزه او که قاضی در مجالس المؤمنین ذکر کرده گوشتن کن و در باب که این قاضی او را
 در صدر مجلس چهارم یا نموده لفظ سیدنا بعین در حقش گفته و در کتب ملای مجلس
 مدایح او مسطور و مذکور است و ای حال عبد الله بن عباس از تظلمت صریح از امام حسین
 نموده و چنانچه تفصیل آن بهین الفاظ از کتب معتد به شیعیان خواهی دریافت چنانکه
 در این امر متنازع فیه کلام دار گشته و سخن در رساله انصارت العین از آن رفته از مجلس
 المؤمنین نوشته می شود که مدایح و مناقبش در اوراق بسیار ضبط کرده و در آن
 او صاف جلایا نیست عبد الله بن عباس از آن عالم صدای پیغمبر صلوات الله علیه و آله
 او را دعایا و مرید و تلمیذ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بوده و در کتاب آنحضرت
 پیشه یا محققان بجایده نموده و علودیده او در علم تفسیر و نقد و حدیث مشهور و متفق
 ایراد از بلطف هرگاه بهین جدا اطلاع یافتی و لیلی یا رسول تشیعین برای تدین و
 جلالت این بزرگان زیاده ترازین می باشد که بیعت مثل امام حسین کوشواره بخش
 رجایا و سولی استقلین بجهت شهادتین ندانند و با انهم تاکیدات که خطیب بر سر منبر ادا
 نمود و گوشت که در دایمی افاق میروم هر کس که از دوی شهادت و شهادت باشد همراه
 من شد و از آنانی را که متولی بوی این بزرگان نوشته که هر که خلف از من کند
 ایضا و قانع شود انچه از رسید خلف و در زنده و هر کتاب حادثت فضایلش آورده
 و حضرت امام بن خفیه بجهت ازیست و اخوت از منم ترقی نمود چنانچه اشارت

تو در تفصیل حکایات بر مقام خود تبصیح اسامی کتب معتبره امامیه بعد ازین خواهیم گفت
انشاء الله تعالی کاش حضرت امامیه تبصیح فرمایند که آن کشیده و تردد چه بود غایب بر اصول
شیعیان و چه تردد است که خواب امام حسین را مانند مناسبات فاطمه زهرا رضی الله عنها
از قبیل اضیاف اعلام دانسته که سیجی بیانه ایضا انشاء الله تعالی و ازینجا
باطل میشود آنچه امام اعظم علی نرزد امامیه در جواب سید بنان بن سنان بن عبد
الله بن ابی طالب نوشته و این مقدمه از رساله سید مذکور منقول میشود صورت سوالی آنکه بقول
سیدنا امام العلامة فی محمد بن الحنفیه بل کان یقول یا ماته اخویه و امامه زین العابدین
ام لا و بل ذکر اصحابا له و ما من تخلفه عن الحسن علیه السلام و عدم نصرته له ام لا و نعم
لنا ذلک و بلک است من اهل السعاده و کیف یکن حال النکان تخلف عنه بغیر عذر و کذا
عبد الله بن جعفر و امثال یعنی محمد بن حنفیه امام حسن و امام حسین و زین العابدین رضی الله
عنهم اجمعین را امام میدانست باین و علمای مادر باره تخلف و نقد لان امام حسین که
او و عبد الله جعفر و امثالش ارتکاب نمودند چه عذر بیان کرده اند و صورت جواب است
قد ثبت فی اصول الامامیه ان ارکان الایمان التوحید و العدل و النبوة و الایمان
و السید محمد بن الحنفیه و عبد الله بن جعفر و امثالها اجل و اعظم من اعتقادهم خلافت
الحق و فرجه هم عن الایمان الذی یحصل بارتکاب التوابع الدائم و خلاص من التوابع
الدائم و اما تخلف عن نصرته الحسن علیه السلام فقد نقل انه کان مرضیا و قتل فی عذر
عدم العلم بما وقع لمولانا الحسن من القتل و غیره و ما و علی ما وصل من کتب العذر
الیه و توهموا الضمیم له علیه السلام یعنی در مذنب ما ثابت شده که امامت از اصول
ایمان است و ثواب دایم و خلاص از عذاب جهنم بران ترتب است پس چگونه در
باره طین بزرگان اعتقاد باید کرد که از دایره ایمان بیرون گشتند و از امامت
هر یک کس منکر شدند و چه تخلف محمد آنکه او مرضی بود و محتمل است که علم بانواقص
داشت و بنیاد تخلف شان نیست که اهل کوفه نصرت خواهند کرد ما را ضروری نیست
حسن یعنی مخفی نماند که سید بنان کور خاچه علمای امامیه تبصیح کرده اند عالم متبحر است

و قوی میدهد و اجتهاد میکند چنانچه از رساله مذکور این امر هم هیئت فتنه بر محجب دارم
 از شیخ حلی یعنی امام اعظم ثانی رفته که اصول کلینی هم از نظرش نگذشته که از احادیث
 چشمه را که بطریق مختلفه در الاصولیت موضوعی ایجاد که انجمله سابقین نمیدانند
 از آنجا که معتبر به تمام دارند و محمد بن حنفیه در خلواتی زیور و توبخ یا امام زین العابدین بعجل
 آورد و آنجا که باطل را غیر معتبر قرار داد و دعوی امامت آغاز نهاد و زید بن شهید که از آن
 مدعیان امامت با عین بدو کلامت بران میکند که او قطعی جنتی است و مرتبه شهادتش مثل
 آیه کریمه است امام یا قرآن آید نمیدانند و گفت که سیکه چانه زنان بد شد و بد آیات
 امامت که گویند از امام تواند شد و کتاب نقد الحاصل که است و حلی تصدیق کرده که بمطالع
 او رسیده که در حلی سزاوارت است که امام صادق علیه السلام که امام لایق اصیل است
 یا موسی یا این به شیخ حلی که بفرقه وقت خود بود که او را دعای اینی آغاز کرد که امامت از اصول
 است و اینها شروع نمود که چگونه تجویز کنیم که این بزرگان امامت از آن معرا باشد
 بیهاست مگر این تیر و لایه بود که پیکانش تا کاشش رسید و هنوز او را زخم خود متیقن نکرده
 از غرض تفصیل این مباحث و آنکه پیشوایان رفته مثل شیطان و پشایین و زراره هم خبری
 نداشتند که بعد فلان امام امامت کیست در چند جزو کلام بصوله جدید به علی الموسی القدر
 درج گشته که مزیدی بران بخیال که نگذشته و هر سیکه بمطالعه آن پرداخته با یقین دانسته
 که صفوان امامت انداخته بطور امامیه از خود شاکت که در زمان منهد و یا خیریت و از آنجا
 از آن خبر افتد که و اکنون من القافین طرفه انگذ شیخ حلی یا بنیته هم بیله نه بود که اجمعه
 به از محمد بن حنفیه و مانند او غرق ریزی کرد حقیقه بلاست که ششی و ناعاقبت اندیشی
 است زیرا که اهلست اینچنین مفالات را در باره ابن عمر سرانجام تواند داد بلکه بطریق
 او را که کلام امامت از ایشان از قروع است و در آن ثواب و عقابیکه در اذان
 شیعه مدعا و بود ابرار تترتب است بر مذبحشان نیست لاجرم ضرورتی که
 علما و ائمه که از آن بر عهد آمدن عمرت دهند و تحلف او را معذرتی نهادند و در شیعه
 را چشم روشن و زنده پس و آن سید مهتا و انتقال شیخ حلی سخن از آسمان و جواب

از چنان است بلی آنچه بر اصول رفته که سخن سازی و کا و تازی است می نشیند و انطباق
 کلی میگزید تقریرش آنکه تخلف محمد بن حنفیه و عیبه بن جعفر و عیبه بن عباس رضی الله عنهم
 و عیبه بن ابی آن بود که عقیده مستضعفین آن زمان که فاقد بصیرت بودند بوقوع محزونه
 خاتم نبوت در باب اخبار واقعه کربلا و کرامت سید الشهدا قوت گیرد و توانای خرید
 پس ناگزیر شد که این بزرگان که اطباء و حاکم بودند از امام حسین علیه السلام مخالفت
 نموده و راه خذلان روند تا ابلهیت با تقاب و آلام گرفتار آیند و با بتلای انواع ظلم
 و خشم جان دهند و این واقعه بطور محزونه نبوی و حضرت امام حسین سرور دیده مستضعفین
 شود و ثواب اخروی برای متخلفین افزاید و بالاخر بمصوب نواید دیتیوی بکار آید و خون
 بیای رسید الشهدا ابواب سیر روی ایشان گشاید چون دانسته شد که بهترین دلیل
 توثیق و تحسین این بزرگان تخلف و مخالفت امام حسین و قول یا ماست بنیده است که
 از بحار الانوار مجلدی در وقت المتقین پدر بزرگوارش برای عیبه بن عباس و ابن
 حنفیه بیان میشود و کتب تاریخ هم تأیید آن میکنند پس میتوان گفت که عیبه بن جعفر و عیبه
 بن جعفر و عیبه بن عباس این عمر معاذ الله من ذلک بنابر آنست که او چادر رحمت بریزد
 توقف و تخلف کرده بود و بعد از واقعه شهادت امام حسین چو ابروی خروج نمود
 و مردم را بر او خوارانید و ذایم و مثالب او را بر ملا گفت افحال عیبه بن عمر از انکار
 بیعت بریزد و قبول نکردن در هم و دنیا را مویله الی سفیان با وصف کثرت و انزوای
 هجرت و باحقاق حق پرداختن یا اهل سنت پروان شمشیر اول و شغف دول بریزد
 که از محمد بن حنفیه ثابت شده و پاره از ان ششیدی بجناب مکی و ادبیای دولتش
 از کاسه لیسان کوفیه تا بعین عیبه بن عباس عین مزید ولای اهل بیت سید انبیا
 صلی الله علیه و آله و سلم مبارک یاد جزاء بما كانوا لیکسبون و بر ناظر
 اخبار سابقه این کتاب پوشیده نیست که عیبه بن عباس عمر هرگز از بیعت امام است
 و خلافت امیر المؤمنین تخلف نورزیده فلا حاجه الی الاعاده آری افاده تازه
 ایست که ابن شیه بحر اسرار در آخر شرح نهج البلاغت گفته و اما عیبه بن عمر فالتجا

الى اخيه حفص بن زوجه النبي صلى الله عليه وآله وسلم بعد ما بايع لامير المؤمنين ومكة
 مع حرب الجبل وقال قد اعجزتني العبادة عن القروية والمجارية فليست مع علي ولا
 مع اعدائه لفظه وازين عبارت نیز عيان شد که عبدالله که در بيعت خلافت و امامت
 جناب امير بعل آورده و حاشا که ابن عمر رضی الله عنهما خاشاک تنهت قتل
 ذي النورين را برداشتن باک امير المؤمنين افشاند و باشد و اتفاقا چندى را از اوصيا
 در محروب لغاة مبطل خلافت را شده آن خاتم الخلفاء تصور نموده باشد اين
 از خيالات نفساني و وساوس شيطاني است که بخاطر مسکى و مجتهد الزمانى ظهور کرد.
 بنى ارشد تلامذه حضرت بر تصوى يعنى عبدالله بن عباس که اخبرت داشتند و جهالت
 و اخلاص بي نظير بودند که گرفت و گفتی که بر بصره از جانب مرقص بن قيس
 تمامى مال بيت المال را با وجود ترک رفاقت آن جناب در حين نيم فم القين
 و در بلده طيبه که منظم با من تمام اسودند و درين تنگت و محال در واقع و تعلقه کوفه
 اختيار نمودند و يا و صديقه حضرت امير در مکه بارت شريفيت انواع و اعطاسه و مکه
 و در آن صديق حميم اثرى نکرد بلکه بران ترقى کرده بلکه پير آنجا که تمام باکان
 و يکون داشتند پر و افشند و عياذ الله آنجا که با بهمت قتل مسلم و در اين کلاه
 بکيه هم ساختند چنانچه مرزا محمد مازندراني در کتاب مخرج الرجال يذکر و ماين و
 تافيه را باين اسرار غريبه بديار و شيار مى نمايد قال الکاشي بروى عن بنى زداد
 الصايغ الجرجاني عن عبد العزيز بن محمد بن عبد الله بن علي بن ابي طالب عن حماد بن عمار
 عن سفيان بن عيينه عن الزهري قال سمعت ابا عبد الله يقول يستعمل على عليه السلام
 على البصرة عبدالله بن عباس فحل كل مال في بيت المال بالبصرة و لحنى مکه و
 ترک عليا عليه السلام و کان مبلغه الف الف درهم ففعل على بن ابي طالب بلغة فبکی فقال
 يا ابن عم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في مکه و قد رد فعل مثل هذا فليفت لوم
 و و نه الامم انى قد ظلمتم فارضى منهم و اقصى غرعا و لا ملول قال الکاشي شيخ من
 ايامه عن علي بن بلال عن الشعبي قال لما احتل عبدالله بن عباس بيت مال

البصرة وذهب به الى الحجاز فكتب اليه علي بن ابي طالب عليه السلام من عهده علي
 بن ابي طالب الى عهده بن العباس المأبى فاني قد كنت شركتك في امانتي ولم يكن
 لي من ابيتي او ثقتي منك لمواساتي ومواسيتي وادار الامانة الي فلما رايت ان
 علي ابن عمك كتب اليه وقد حارب واماثة الناس قد خربت وهذه الامة قد فقت
 فديت لابن عمك ظهر يمين وقار قمع المفارقين وفد ليه اسرار خذ لان ائمة المؤمنين
 فانك لم تكن تريد الله جهادك وكانك لم تكن علي بينة من ربك وكانك انما تكبر
 عن محمد صلى الله عليه وآله وسلم علي دينهم وتزوي غرهم فلما امكنك الشدة في حياتك
 انه محمد صلى الله عليه وآله وسلم اسرعت الوشي وعجلت الشدة فاحفظ ما قدمت
 عليه اعطاك الله منيب الانزل رامة الغزى الكثرة كانك لا اياك انما برزت
 علي الملك راك من ابيك وانك سبحان الله ما توس بالمداد او ما تخاف من سوء
 الحساب انما عليك ان تشري الامار وتكج الشار بما هو الالار امل والمهاجرة
 فلو من افار الله عليهم هذه البلاد اردد الى القوم امورهم فوالله لن اتمتعن ثم اكني
 لك لا غدرن الله عليك فوالله لو ان حسنا وحسنا فلما مثل الذي فعلت لما امان
 بها عذني في ذلك مودة دلا لواحد منها عند سعيه رفته حتى اخذ الحق والبرج بالبحر
 عن مطلوبها والسلام قال فكتب عبد الله بن عباس المأبى فاني قد كنت
 تعظم علي اصابة المال الذي اخذته من بيت مال البصرة ولعمري ان لي في بيت
 مال الله اكثر مما اخذت والسلام قال فكتب علي بن ابي طالب عليه السلام فاحب
 كل العجب من ثرين نفسك ان لك في بيت المال اكثر مما اخذت واكثر ما رطل
 من المسلمين فقد افلحت ان كان تملك الباطل وادعائك الا يكون ينجيك من
 الاثم ويحل لك ما حرم الله عليك عمرك الله لانت المهدي اذن فقد بلغتك
 اتخذت كد وطنا وضربت بها عطا تشري مولدات كنه والطايف تتحارون علي
 عينك وتعطي فيهن مال غيرك واتي لا قسم بالله ربى وذهب العزة ما يسرني ان ما
 اخذت من اموالهم لي حلال او عذ بعضي ميراثا فلا غرور اشد باعنا طك ما كله

كان محبوب الذي عرضك على ركب والحمل الذي يمتلئ الرعدة والبهجة

هذه ولات حين مناس و السلام فكتب إليه عبد الله بن عباس ما بعد

لثرت على نوايه لان القوي بعد جميع ما في الارض من ذبها وعقباها احب اليه
اللقى انه بدم رجل مسلم انتهى باز در ترجمه ترجمه بن ثابت مرويت دوى محمد بن
عيسى عن عبيد بن محمد بن سنان عن موسى بن بكر الواسطي عن الفضيل بن يسار عن
ابي جعفر عليه السلام قال سمعته يقول قال امير المؤمنين عليه السلام اللهم اني
فلان وفلان واعلم الصابرين كما عانيت قلوبهم الا حين في رقتي واجعل علي الصابرين
بما دلت على قلوبها ونيز از فضيل بن يسار درين كتاب روايت است از ابي جعفر
عليه السلام قال اني رجل فقال ان فلانا يعني عبيد الله بن عباس بن عيسى ان يعلم كل
شيء نزلت في القرآن في ابي يوم نزلت وفيمن نزلت قال فاسالكم فيمن نزلت
من كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى واضل سبيلا وفيمن نزلت ولا تنفعكم
نصحي ان كان اعمى في الدنيا يغويكم وفيمن نزلت يا ايها الذين آمنوا اعبروا
وصابروا الخ فحصل بعضى از فقرات اين روايات الكوفيون عبيد
بن عباس از جانب امير المؤمنين بر بصره دست يافت غامى مال را همراه گرفت
وقد تلقى مسلمين رواد بهانه در فاقه رقتونى كذا شته به نام عام در كه همراه
كرده كيز ان خود و بصيرت آنها مشغول بود بغيرت امير بن استماع اين خبر
و حش اثر بر بلند شد و در از ار كريت و گفت هرگاه برادر جناب سيد
المسلمين با وصف اين علم و فضل چنين خيانت و خذلان نمايد آنوقت از
يكرا ان جتام توان برد باز برين قدر اكتفا نماند طويل الذيل نزل او بلاغ
نمود و مضمونش انكه در اجابت خود مثل تو ديكرى را در ادائى امانت و اخلاص
نميداشتم به گناه ديدى كه دشمن بر من هجوم آورد و زمانه در بي خفاقت افتاد
برك بفاقت تن كفتى و در دوست دشمنان كذا شته پس تعليم شد اين همه
ايشان و امانت و جهاد تو محض برود يا بود زيرا كه بجز دقا بويافتن مانند كرك

حقوق مسلمین مشغول شدی از خدائی ترسی و اعتقاد بپرویز سبب نزاری را
 بیده و اهل بخت کجاست میکنی و کنیزگان میخوری بخدا که اگر حسنین چنین میکرد
 تیر که حضرت بنیاد ادم و انتقام و ایچی میکردم عبدالله بعد از آنکه مضمون نامه امیر
 اگر سیرت عالم ماکان و ماکون جواب نوشت که این همه که از قلم شما جکیده بوی از نفس
 الامرند آشته من اینجا از مال بصره گرفته ام کمتر از آنست که در حصه من می افتاد حضرت
 امیر چون بر نامه او اطلاع یافت زیاده تر متغیر شد و بدتش تمام که فریدی بر آن
 مشهور باشد زب ر قلم نمود که ترا دنیا فریب داده هرگز این مال بر تو حلال نیست
 فریض منخور و غدا سبب آخرت را برای خود بهیا مکن باز عبدالله بن عباس در
 مکتوبی یاد کرد که تطویل بسیار بکار بردی و راه دراز نقیسی سپردی بخدا سوگند بخورم
 که بلا قات خدا با وجود کفر حق تمامی مال دنیا تو من بهتر است اندک پیش خالق
 ارض و سما روم و غنای سلطانی بر ذمه خود داشته باشم انگاه حضرت امیر بدین
 پر و لعن او و برادر او معاذ الله مشغول شد و فرمود آنچه فرمود و هم از آنکه بدست
 ما نرسد است که آیت کریمه من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اصل سبیل
 هم آیات دیگر که دستی در شان عبدالله بن عباس و بزرگان اوست
 اهل استقامت و محنت نیست که درین چند حدیث مثالب این بزرگ زنها محصور
 نمی شود بلکه منقبات کشید و محدثین محدثین بر کثرت آن دلالت دارند ان شاء الله
 تعالی یا اینکه مخاطب در حق عبدالله بن عباس خبری نوشته در مقابل آن تحقیق شارح
 پنج البلاغه یعنی ابن مثنی بانی و پدر بزرگوار مجتهد الزمانی خواهیم آورد ان شاء الله
 تعالی که دلالت بر این امور میکند الغرض از این مقام این قدر معلوم شد
 که عبدالله بن عباس با این همه عداوت و دشمنی جناب ولایت و حق و فخر
 حضرت امیر را یاد می بیند و بیانی میدهد است و بعد در این گناه که اگر کتاب بود بخدا
 و الهی جناب شیر خدا را شنیع می نمود بکلاف عبدالله بن عمر که هرگز بر جناب
 مرتضوی هیچ تهمت نگذارد و هیچ برسی در خلافت را شایسته آنجناب ندانسته هر چند

میل و قال این مکتبی که بماند و کرامت مکتبه بر جای بزرگان زده جو ایهایی دیگر
 خاطر مسکن است نگار و مالا خلاصه برین وجوه عشره قناعت کرده بمقتضای بقیه
 موقوفات مجتهد الزمانی میگزاریم و گره آرزو از دلی ششما قین میگیریم **قوله**
 این دواهی عظمی و زراایای کبری الی آخره **اقول** ازین تقریر بر عاقل غیر مستغف
 تواند شد که در رساله قدیمه بحد عاقل فقیر پزیده اند چه ذکر حوادث مذکوره برای
 آنست که عبید الله بن عمر بن خطاب بن مسعود و تخریب بدین سید انا بنیاه صلوات
 علیه و آله و سلم بعد از وقوع واقعه کربلا خالصین بیعت و ناکشیدن صفت را منع کردند
 بود امام بر حق بودند یزید علیه و صلاحیت و حقیقت آن عبید از ان لازم نمی آید
 زیرا که این امور اگر نزد عبید الله بن عمر برای یزید حاصل می بود یا سینه که در قبول
 بیعتش با عبید الله بن عمر و ان بر عم مشکلی و مجتهد الزمان تقدیم بر خوا همیش یزید
 می نمود چه جای آنکه در ایام معاویه بمجموعها درین باب سودی بخشد بلکه تشدد است
 ظلمی و سانی یزید را با عبید الله عمر و قی نباشد کما عرفت آری چون سفاکی و میبایک
 آن متغلب بنده بغایت ظهور رسید و شداید ظلم و ستم آن فاجع علیه ثبات
 قضوی انجامید اگر ناچار بیعتش تن در داده و بقرض محال لفظ بیعت او بر زبان
 آورده باشد یعنی از خروج بران قبی القلب سر و کاری ندارد و تا که امر او بعساک
 آگهی وارد نشود و بر بیعت او بود بعد بخوابد و چون اهل مدینه نظر بکمال خست طینت
 آن شقی و اعتماد بر جمیعت خویش در مقابل آن سکرار داده نکست مصمم کردند عبید
 بن عمر را بر خیر خواهی این جماعت حدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باید دانند
 و حقوق ایشان بی تقدیم رسانیده و خواست که گفته و نشسته خالوین باز نیامدند و
 فلاح و رستگاری خود را در خلع دانستند و بدین نصیب هرگز باس ایمان و اسلام
 و رعایت حق مدینه و سجد خبر الانام علیه و علی آله و آباءه الاف و التیمه و السلام نگرده
 در شاکت و تحریب مدینه کوشید و واقعه کربلا از سر تا زده شد هواداران و مخواران
 سید الشهدا نیز با وجودیکه آنجناب در پیش در نیامده بود و سفاکی و میبایک یزید آن قدر

بنظر رسیده از خروج بریزید منع میکردند و میگفتند که بر حرف و حکایت کوفیان
 غرور مشوم معصود آنها نزد علمای امامیه نیز مدین بود که حضرت امام حسین را از شداید محن و
 مصائب و فتن باز دارند اگر مجتهد الزمانی غرور کند آفر از منع آن مردم دینی از فریفتگی تا قول
 غداران بی اخلاص با وصف مظنه وقوع در بهالک چه بر می آید و مال اینهمه بیدار معان و عطف
 و تدبیر عبد الله بن عمر بن عبد الله بن مطیع میگفتند باینکه حکم عدم جواز خروج امام حسین علیه السلام
 از مدینه از آن بواعظ بمرض اثبات نمی رسد پس حکم عدم جواز خروج اهل مدینه
 باطلت حقیقت امامت بر پنجانچه در اذهان مجتهد و سرآمد متکلمین مذہب اوست هم ضروری
 نباشد و بر فهم عالی مخاطب در برود و جازا امام حسین و عبد الله بن مطیع ارتکاب الایکوز فی
 الشیعة با عقاید عبد الله بن عمر و عقیده دیگر مخلصین امام حسین خصوصاً عبد الله بن عباس
 که شمه از وصف شان بقلم آمد لازم می آید لغو ذیابسه من شرو رنقه و من سسات
 اعماله قوله و نیز یک بیان الخ **اقول** قبل از آنکه جناب مجتهد باستحال مقدام مشکو
 برادران صوری و معنوی او مشغول شود و بفرقه افادات شان در آمده اند که اینچنین
 مذکور و ما متعلق به بر دارند اینچنین را دیده میزبان عقل و فراست سنجیده ام که هرگز
 بر حرمت قطع دلالت ندارد و عبارتة المتکلم بنده از روایت مذکوره یعنی حدیث
 جامع الاصول روایتی دیگر صحیح تر است که این تا دلیل علیل را در آن کنجایش
 نیست و اگر چه ایرادش برای مولانا سامعه تراشی است الا بحکم ضرورت امیدوار
 عذر و عفوگست تا حقیقت در صحیح بخاری در کتاب الفتن آمده حدیثنا سلیمان بن جریج
 قال حدیثنا حماد بن زید عن ایوب عن نافع قال لما خلع اهل المدینه یزید بن مویج
 ابن عمر شمه و ولده فقال انی سمعت النبی صلی الله علیه و آله یقول ینصب لكل غادر
 لواء يوم القيمة و اما قد یأینا هذا الرجل علی بیعة الله و رسوله و انی لا اعلم عذرا الا
 من ان ینایج رجل علی بیعة الله و رسوله ثم ینصب له العقال و انی لا اعلم احدا منکم
 قطعه و لا تابع فی هذا الامر الا کان الفیصل بینی و بینة انتهی عبارت اینچنین است
 از برای خدا اندک ملازمان ملا خطه فرمایند و چشم حق بین و اتانید که شواهد و قراین

پدرین حدیث بنظر می آید یکی آنکه پیش وی چشم و اولاد خود این بزرگوار را
 جای توریه بوده است با آنکه اینهمه توابع و مطیعان او بودند و بالتقصیر که باشد
 منع از فتنه بقر که مذکور شد کفایت میداشت آری اگر در حضور نریه این چنین با وجود
 رسیداد البته این احوال صورتی میداشت که به سبب کذب گمان انحراف خود را
 از خاطر او برداشت دوم تمسک او بظهوریت عذر که دلالت بر دفع اصل بیعت
 بطوع و رغبت دارد سوم قول او که باین مرد بیعت بر سبب خدا و رسول کرده ایم
 بیعت کذابی متصور نیست الا با کسی که نائب و خلیفه صدق نبی است و اگر چنین بیعت
 منصرف در عدل نیست و استیجاب شرط امامت نباشد لازم می آید که اگر شخصی با ملک
 یهودی یا نصرانی بیعت نماید و آن ملک با وجود بجا بهره کفر بودن وقت بیعت کفر
 منافقانه باین کلام بکشد که بیعت می کنم به سبب خدا و رسول و مباح عام بعقیده
 اشیائش باشد این بیعت هم در واقع بیعت خدا و رسول واقع شود و ملک از آن
 تحقق عهد و عذر با خدا و رسول بود و لایق رضی الله عنهما القول ادنی من ذوی العقول
 عمری الفاضل المحیی الفضل العلماء القول الی قوله فارشبهه در داستان دیش بخند و با او
 بیعت بر سبب خدا و رسول کند انتهی مختصرا آدم بر تدم دلالت این حدیث بر حرمت
 خلیف یا تش آنکه علمای فقیهین خلفا عن سلف تصبیح نموده اند که با اوقات شیعیان
 باین بایک مسئله شواهد کثیری می باشد لکن نظر مفاسد شیعیان از آن نیکنسته و از نیجاست
 که مرد جوان را در حالت روزه از تقیل زن منع کرده اند و در ایام مقرری از مباشرت
 مانعت الا زار باز داشته چنانچه در کتب فقهیه و احادیث و یقین بر جای خویش منوط
 است و حال آنکه اباحت این چیز باین بر جای خود مفصل است که لا یخفی و بروایت
 شیخ صدوق در کتاب الاعتقادات حضرت امام صادق علیه السلام در حق شخصی
 که نام بام دشمنان واقعی انجام را بدی گفت چنانچه فرمودند و گفتند یا الله
 ترض بنا و قد قال الله تعالی وَلَا تَسْبُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فليسبوا
 عَدُوًّا بَعِثَ عَلِيمٌ یعنی است که او را خدا بیجا با ترض میرساند و نمیداند که حق تعالی

از سبب اینصاف نبی فرموده ما کفار در حق او تعالی زبان درازی نکنند و بر همه اهل گنایت
 روشن است که سبب اینصاف و بدگفتن کفار بیامنی حد ذاته از قواعد مقرر دین اسلام است
 بطریق مفهومی مذکور نهی عنه و ممنوع است عبد الله بن عمر نیز برای حفظ جان و ناموس
 خود و تمامی اهل مدینه آب خیرخواهی بجا آورد و حدیث مذکور را روایت کردند تا از خلع
 بازماند و در امن و امان باشند بطلان واقعی و حرمت خلع اهل مدینه و حقیقت است
 نیز با اعتقاد عبد الله بن عمر لازم نمی آید خیانت نبی امام صادق از سبب و تبرای اعتقاد
 نفس الامری اهل بیت مسلم اعتقاد آنجناب بحسن سیرت و جانشان نزد شیعه نبی
 باشد مدعی اجتهاد و تنقیح سستی از ملا حظة لقطای عذرائی آخره زیاده تر در شوریدگی
 و خیرگی افتاده روایات کتب معتبره خود را بر طاق نهاده از آنجمله غلط و بطل
 است که باقر مجلسی در بحار الانوار یعنی جلد عاشر وارد کرده بخشش آنکه روزی حضرت
 پیغمبر در خانه جناب ولایت قصد افطار صوم کردند امیر المومنین بجهت عدم تمسیر
 طعام از چند وقت بنایت نخل بود که ناگاه خاتون قیامت قاب طعامیکه کاهنیش
 آن ندیده بودند بروی جناب سید المرسلین مینمود جناب امیر از غایت غیظ
 و غضب متغیر شد و نگاه تیز جناب قاطعه زهر انداخت حضرت خاتون بفراست
 دریافت در و با تسمان کرد و گفت خدایا تونیک میدانی که گناهی از من صد در سافته
 که باعث تغیر و بیمزگی علی ابن ابیطالب باشد امیر المومنین فرمود سبحان الله ای قیام
 اعظم الی آخره یعنی هیچ گناهی ازین زیاده خواهد بود که از چند وقت قسم شرعی بخوری
 بر آنکه چیزی نخورده ام و طعامی در خانه موجود نیست الی آخر القصة بطولها اینهمه فحاشا
 مصونین در خلوت خالی از اغیار روداد اگر عبدالله عمر نظر بنگاه داشتن اهل مدینه
 رسول مقبول از شداید ظلم و دُرای خلع آنها را بنا بر حفظ جان از غایت خیرخواهی
 بعد از تغیر فرمایند باید نباشد و بر فهم مجتهد برای جناب امیر علیه السلام قیامتهای بسیار
 در حدیث لازم می آید بسبب غیظ و غضب بر جناب سیده و انهم پیش ختمی آب با
 وجود این قسم احسان یعنی آوردن قاب طعام که موجب رفع ندامت حضرت امیر

این اسلام بود که لایحقی علی اولی الهی و حاشا جنابه عن ذلک و اگر بد

حصول مرتبه عصمت برای احمد بی امثال این احادیث را یکی نمیگزیند و در مرتبه
اعتبارش نمی شمارند اهل حق نیز این امور را بخیال نمی آرند بحکم محفوظیت و عدالت
عبدالله بن عمر و مدایع و مناقب او بعد از انکار شدیش از بیعت یزید و اینکه هرگز
اولیافت این امر ندارد و اختیار هجرت و انزوا و شرفی ما می آن قدوة الاشقیاء
که لایحقی علاوه بعد ازین بر اصول امامیه میاید میشود که عصمت ائمه اطهار قبل
از مرتبه امامت هنوز در مقام بحث و نظر است و ضرورت آن در وقت امامت
است و بلا ریب قصه تیز امیر المؤمنین بر جناب سید موردن اذ بها فقد اذاتی
میش روی مبارک حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم نه در وقت امامت حضرت
ابو سعید مرسل لعبد که از شریعت که تقابل فکری از حدیث امام حسین جواب
شیعیان عراق که قصد خروج بر معاویه کرده بودند و امام حسین را تحریف بر آن
تورن و تقویب در تعصیف کلام خود نقل خواهد نمود و نقلت در زبده عبارت سرکار
افادات ایامه کریم الله تعالی انصاف باز باید دید که بشواهد و قرائن صحیح و دلالت بر
عدم جواز خروج بر معاویه دارد و بر طبع فهم مکتبی از یک نالت و مجتهد سستار ایجاب
و جلالت لازم می آید که معاویه امام برحق بود زیرا که امام حسین بخطا شیعیان خود
این کلام فرموده نه رو بروی تو صوب ظاهر است که از اتباع و اشیاع خود فعل نقیه
نیاست سیه یا شیعیان کوفه که با شاعشری بدون آنها در رساله بصارة العین
اشاره رفته و سبجی تصریح بعد از کلمات الله تعالی و اگر منع از خروج برای چنین
دعائی آنها بود تعلیل آن باظهار شوکت و ثلثت عساکر و غلبه معاویه و وجوب نقیه
سبب عدم امکان مقابله و مقاومست و مانند آن از حفظ لفظ شیعه در اصلا
اهل خلافت چنانچه از امام حسن در علل الشرایع و از امام حسین در کتاب الامت
ارو استیاء مرویست لازم بود بر مقولات علمای شیعه و مکتبی از یک نالت حدیث صحیح
را در باب اعتقاد عبدالله بن عمر بحقیقت خلافت یزید از خصوص قطعیه و بالاثرو دین

آنکه از حدیث جامع الاصول میداند پس نظر باینچه بزرگانش در کلمات عرب عبا
 متبع کرده بعضی از دقائق امور بر آورده اند حاشا که بر بحر و بیعت عبدالله بن عمر
 دلیل باشد چه جای اعتقاد بامامت حق بزرگوار **ایضاح این ابهام** ^{تفصیل}
 این مرام آنکه محققین امامیه در تاویل و تفاسیر بعضی از حضرات ائمّه هدی اعنی آلّی عصیت
 و ظلمت و توانیت بر طبق تصریحات صاحب لوامع الانوار و شرح اربعین و در صفت
 صبیح منجم و احد را بر صبیح جمیع غائبه حمل میکنند و در بیان معنی آن میگویند که آلّی ان
 شیعته عسود و ظلمه او توانوا و باوردم نمی آید که شکلی مذکور تجویز تواند کرد که با کار او
 لی آنکه بچار حمل نمودن صیغه منجم و احد بر غیبت و جمع لکن دلیل و سندی در محاورات فصیح
 و بانیابند من تا قمار النفسین با مثال این تاویلات بارده و یاوه لب کشوده باشند و بکار
 این معنی در صیغه واحد منجم که اساس وضع آن بر اختصاص عدم اشتراک است نزد
 پیشوایان او محصول شوند از لفظ باینکه که صیغه منجم مع الغیر است و بنیاد آن بر
 شرکت و معنی تحلیف و تکلف و بلاغیه در آن صورت می بندد چگونه بیعت عبدالله بن عمر
 ثابت میتواند شد پس محتمل است که لفظ باینکه نظر بر بیعت بعضی از اهل مدینه که بیعت
 نژاد بعد از ظهور شقاوت او در باره او بعد شهادت کرده اند و بعد از واقعه
 کربلا و جری و بجای آن سر آمد کشید و در باب است سید انبیا صلی الله علیه و آله
 و سلم قصد وضع نمودند و در یافته باشد که در خطاب آنها انا قد باینکه بنده الرعیل
 گفته اند اثبات بیعت عبدالله بن عمر از لفظ مذکور مستلزمی از یک جلالت و نبالت و اوست
 و دلالتش را نمی آید در وایاتیک در مناج و دیگر کتب معتبره شیعه و سنی وارد شده و متفق
 بر عدم بیعت عبدالله بن عمر است مطلقا مویدا احتمال مذکور است و اگر کسی از مخلصان
 و فدایان این منکلی مثل نجاشی مدعی که در کان اجتهاد خود ابر برضاعت فرحات
 امثالش آمده و صاحب تحفه را در رساله ضمیمه و مانند آن ساری دانسته گویند که
 بر تقدیر بیعت چشم و خدم و عدم بیعت این عمر مخالفت با تبع یا متبع لازم می آید و ب
 ظاهر لفظ ساد گوئیم قطع نظر از آنکه این اشکال بر ما وارد نمی شود زیرا که قصد او از

این مقالات مجرد ایقاف و تمبیه مخاطب دیگر سامعین و ناظرین بر منتهی
در علی نه نور ابراثات است از لفظ باینکه بظن نظر فرید عاقلش فیهده مصدر
نیت و تقریب و لیش نام است مدفع است باینکه صدق با لفظ نظر بچند کس خدای عز و جل
که بیست و نوزده وقت خطاب حاضر کرده باشند حاصل میشود ضرورتیست که تمامی ششم
خدم عبدالله بن عمر از مبایعین نزدیک باشند تا مخالفت اتباع با متبوع لازم آید مع
نوک برگاه حضرت امیر وقت خطبه ابو بکر صدیق ساکت و صامت بود و حسن
مجتبی این خطیب و قیام او بر منبر شریف و داند دارد و گوید یا ابا بکر اتزل عن منبر
بدانکه آوردند آیه نه مطاعنه یعنون از دردی روایات انقر لایق و جناب به تقضوی
بر وایت علل الشرائع و مانند آن لغیر شری در مسجد نبوی و بر روی خیم فرماید که فعله
عن امری یعنی حسن فرزندم تعلیم و تقصیر من دانت ابو بکر کشید و بنا بر تقضیای بعد
ازین مختصر بخواهی دانست انشاء الله تعالی و جناب فاطمه زهرا با وجود مامور بودن
به پیروی جناب امیر و مورد عقوبت آبی بودندش وقت عصیان آن امام بنی کدانی جابر
الانوار در وقت توفیق فی الرسالة الجلیله انوار کاشفت و انوار عن ثلث النجوم
انوار امیر المومنین و رقیه و استار زعفرانی بکدام آیه از انوار انوار انوار
سجاد الله بن کاک آدم باز پسین شاعر خود سازد و اینها با این که در این باب
از اخبار ائمه ثانی که از اخبار کجایا نوبت بیاید شبیه و فخر بر این است و در وقت
امام حسین با وجود ریخت بودن از خطبه امام فاطمه یعنی سید و خیر و همه از دقاری
فرو گذارد و کن طر باله بر زبان راند که از مجرای تصورش بدون انمان و تصدیق
موی بر بدن می خیزد و عجب که مصافقه قهرانی بر مدین فرزند و لا میرزد اگر الله و تبعه
عبد الله بن عمر نیز در آن وقت و امر مخالفت متبوع شوند و بیعت نزدیک است و در وقت خروج
عبد الله بن مطیع خیال بکشد قتال در سر بر سر مانند است با آن که استیجابی نداشته باشد
فرق ایست که اهل بیت امیر المومنین با وقت افتخار و نزول صید بر خاشاک
و عصمت و امامت او شان برین مخالفت با طاق بیعت بر بندن است باینکه باینکه

استاد عبدالله بن عمر که معتقد عصمت آقای خود باشند و نه نزول صحیفه را بر او

یا وقتی که اجتهاد را بهم میساختی و مدخلی درین امور نداشتی چون خود باطلان

فرع بیعت است پس بخیل که عبدالله بن عمر برای الزام آنها که حکم ضرورت بیعت بر پدر

بعد بیعتی اراده خلق نمودند و حال آنکه ضرورت مذکور نزد عبدالله بن عمر بر حال خودش

باقی و در خلق بر پاشیدن فتنه مقطوع و متیقن بود حدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله

و سلم روایت کرد تا الزام آنها که بپوشش شرعی ب حفظ جان خود در رتبه بیعت یزید در آمد بود

بخطاب حدیث متفق شود **علاوه** کتب مقبره امامیه دال بر آنست که آنکه مدعی بیعت

ایستبدان نقیض میگردد بهم چنان از شیعیان نیرو آید اینی بر هیچ کس از ناظرین کتب شیعه

و شیخ سیر این زرگان و مسالک ایشان نسبت بخیلافای عباسیه و غیر آنها که مذکور

سازگاری بود که مگر محقق تواند بود معتمد از بخار و مانند آن بوضوح می انجامد که

خود سلمان فارسی از ابوذر که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عقد مداحان

ایشان بحکم بسته بود تقیه میکرد و حدیث کوه علم ابوذر مافی قلب سلمان بر تقیه میگردانید

که لا یخفی علی ناظر الکتاب اند کور و اگر کتاب الحقی بلکه امامیه نیز عیانست که اگر کسی

در آنوقت از تابعین براه اجتهاد میفرستند و غلطی و آقایی را ملحوظ نماید

پس استعجاب و استغراب سکتی مذکور در باره عبدالله بن عمر و خدم و حشم او مدعوی بیعت

و دلیلش مستلزم مدعای او نباشد و اگر گویند که باعث حمل صیغه ماضی

مسکلم واحد بر صیغ جمع غایبه در دعای مذکور است که عصمت این اوصیا با و قطعی

عقلیه بر جا خود ثابت شده پس بها اکتفا نقل را مطابق عقل باید کرد باین ضرورت

دست بر تاویل مذکور زدند گوئیم که سخن درین است که علمای شیعه صیغه مسکلم را

را بر جمع غایب حمل میفرمایند و این امر بدون اثبات محاوره عرب با صورت

نمی نهد ثبوت و عدم ثبوت عصمت را در آن مدخلی نیست و بعد تنزل و تسلیم دلالت

آن اذ که بر عصمت ائمه اثناعشر از اول عمر تا آخر آن ممنوع است کف لا و حال

آنکه علامه دلیل عصمت امام که علمای طایفه بکمال ترین و نقیض در کتب ظالمیه مانند

بنجم طوسی تواند خواند چنان ایشان در تحریر و شیخ علی امام اعظم امامیه در منبع ذکر نموده
ملکوم و در تسلسل و وقوع مرج و مرج در تو این شریعت و اطاعت بر تقدیر عدم
است و آن بعد از تسلیم جاری میشود مگر قماران و تقصیرات امانت و اندکی ثابت
می تواند کرد که این دعا بعد حصول رتبه امانت است لا محال مدوره بزبان کثیر قبل
ذکات و اول سلسله فیمثل که برای تعلیم و تلقین فرموده باشند چنانچه بر ناظر
تبعقار میر علی نقی بر علی شیخ المشایخ مخفی نیست بالجمله سوتی دلیل عصمت و انطباق
ان برده های شیعه قبل از امانت بزبان در از صورت نمی بندد و در وقت مذکور عصمت
از جمیع صفایر و کبار بر عدا و سهوا چه ضرور و معاصد ایمنی است آنچه چند موقوف
در آئینه حق ناما کمال اطباب کما بود ایه وارد نمود و بعضی آن در چند سطر ثبت میکنم که
مرزا کاظم علی صاحب که شافعی حقیقی از خزانة خیب نوسندار و می نعت برای وی میسر
و مالش بخیر کرد اند بخیر است آقا احمد ظاهر نموده که درین ایام در محبت امانت رساله
می نویسم آقا پرسیده که اعتقاد امامیه در باب نبی و امام است که از اول عمر تا آخر
آن از صفایر و کبار مصدوم می باشند از ابتدا از عمر چه مراد و مراد از گناه کلاه ظاهر
اقوال علماء معتضی است که بعد از ولادت بیچاره ترک غسل و صوم و حج و زکوة
مطلوب نموده اند و نظریا محرم نمیداخته و احادیث امامیه بر غلات آن ناظر است
بعد از آنکه این تقریر از مرزای مذکور منتهی خواست بر نماید و لفظ آئینه حق ناما بعد از
تقدیراتی در باره حل است بهر سطور و ایراد بر کلام آقای مزبور میگوید که از کلام
و محاکم شد که امامیه در عقیده مذکور غلطی ندارد و این غلط است چه امامیه را
در هیچ عقیده غلطی نیست و هر چند بگویند بعد از وفات برمی آید که انبیاء و ائمه در حقیقت
حوائج مردم اند و لیکن این عقیده است که ایشان را شرف اند و نموده و نمی نعت
باید عبادت حقایق بعد از وفات و قبول کرده و شریعت آن را هیچ مفید آورد و پیروان
نواب طوسی شیخ مرادید توانان پیدا نموده و تسلسل پس از بعضی از وجوه ثابت کرده
باز ادوات عالیات ابرطیبین که از نو سید امامیه آفریده شده اند و این

که در حق و غیاری و طینت و خلقت و غیر ایشان راه نیافته بلکه مقتضای احادیث عقل
 مانند آن طینت ایشان از اعلیٰ علین است چنانچه اینهمه مطالب از ترجمه این عبارت عربی
 هوید میشود و در ذریع عوام مرکز میکرد و میگوید که حاصل مضمون آنچه شیخ صدوق گفته است
 که اعتقاد مادر بایب دنیا و رسولان و نوشتهها اینست که آنها موصوم اند و پاک و پاکیزه از
 آلودگیها و مرکب کثیف صغیره و کبیره نمی شوند و عصمت حق سبحانه و تعالی نمی گسند بلکه
 آنچه مامورند بجای آوردند و کسیکه نفی عصمت کند از آنها در حالی از احوالی پسندیدنیست
 اورا موقتی باین حضرات حاصل نیست و اعتقاد مادر بایب اینها از حسن و اماند و بلکه
 آنست که آنها موصوفت بکمال علم می باشند از اوایل امر خود تا اواخر آن و در هیچ
 حالی از احوالی متصف بمقصود جهل نمی باشند تمام شد حاصل کلام شیخ صدوق و ظاهر
 این کلام چنانچه می بینی آنست که آنها علیهم السلام در همه حال متصف بعصمت و کمال علم
 می باشند و خلاصه کلام شیخ مفید که در شرح کلام شیخ صدوق فرموده است آنکه
 مراد از عصمت که حق تعالی بانبیاء و اوصیاء کرامت فرموده آنست که ایشان را موقتی
 میسر از توفیقات لطیف خود را مبذول میدارد که بسبب آن از کمال علم و عصمت و کمال
 و از ایشان عطف در دین خدا صادر نمیشود و عصمت تفضل است از جانب حق تعالی
 و تعالی بر شخصی که میداند که عصمت الهی تنمک خواهد کرد و عصمت متعلق میگردد
 معصوم قادر بر تمییز باشد و نه او را مضطر میکند از بی طرفی آوردن فعلی حسن
 بلکه عصمت عبارت است از چیزی که خدا میداند که هرگاه من به بنده از بیندگان خود
 عطا خواهم کرد او یا اختیار خود را بکتاب بعصیت نخواهد کرد و هر یک از بنده چنین
 نیست که خدا دانسته باشد که هرگاه من او را عطا خواهم کرد او گناه نخواهد کرد
 بلکه آنیکه خدا میداند که هرگاه ایشان را متصف بعصمت خواهد کرد گناه نخواهد
 کرد و آنها از جمله برگزیده و ابرار اند چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید إِنَّ الَّذِينَ
 سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ وَلَا يَمِيزُهُمْ فِيهَا
 وَلَا قَدْ اخْتَرْنَا هُمُ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ وَمَنْزُومُونَ وَأُولَٰئِكَ عُقْبَانَا

لَيْقِ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ وَابْنِیَا وَامَهْ كَرَبْدَاهَا بَهْرَسِيدَنْه تَهْمَهْ مَعْصُوم مَسْکُوت
 در حال نبوت خود و امامت خود از سغائر و کبائر و عقل تجویز میکند که منتهای ایشان
 بدون عذر ترک نشود و تجویز میکند اینکه واجبات را ترک کنند زیرا که بنا بر این میسر
 المرسلین و امامه ترک واجبات و منتهیات و هیچ حال نمیکند و تدریس از نبوت و امامت
 خود و بعد از نبوت و امامت خود اما آنکه ضابطه شیخ این باب بوده فرموده که بنا بر این که
 کمال بوده اند در هر یک از احوال پسندیده است کمال ایشان در جمیع حالات که در این
 اند برای خلق و دیگران که در عینش وارد شده است و دیگران در اولی و سلب ایشان
 و اگر کلمه و امامه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین از اولاد ایشان است خداوند ایشان را
 ایستادگی کمال عقول و در آنکه حق سبحانه تعالی بوقت ظهور ایشان در دنیا و نقصان نبوت
 قبل از احوال غایب است بصفاهات نقص و جمیع حسنات از حضرت علیهم السلام
 عیسی و یحیی علیهما السلام بوده اند و حصول کمال بر آنها نیاید با وجود صغیر و قبل از
 رسیدن بسین نوع و این امر است که تجویز میکند از عقل و انکار آن نمی آید و برای
 نیست بوی تکذیب این اخبار و بهتر آن است که بگویم که این اشیان در علم معصوم
 در حال نبوت و امامت و توقف تیره و در زمان قبل نبوت و امامت که ایا حالات
 ایشان مانده حالات نبوت و امامت بوده است یا نه و بگویم بوی باران عصمت لازم است
 برای ایشان از عقلی که کامل گردانید حق تعالی عقول ایشان را تا آنکه یقین روح ایشان
 گردانند بر تبه کلام شیخ المعینه این کلام صریح است در آنکه ضابطه شیخ و عده است اینها
 و امام علیهم السلام قبل از زمان نبوت و امامت متوقف بوده اند و میرید کلام شیخ
 مخفی است کلام شیخ خود را تواند بود بیجا و سبایا ذکر ایت و حقاقت این است که
 هم جواب این کفایت میکند در وجود و سبب تقدیر وجود آن در بعضی از حضرات علیهم السلام
 پس شاید که موجود بود آن جسمانی و ذات لطیف غیر مادی و اگر چه بود بصورت گناه
 و نبود در حقیقت و اینها را تقسیم کرد حقیقت گناه بود بلیب آنکه آن بعضی حضرات
 مخلوق بقرآن گناه معصوم نبوده و در کتاب آن بران حرام نبوده باریست ایا

مگر آنکه قرض کرده شود در بعضی افراد مصیبت حصول نفرت طبایع خلایق بجهت آنکه
 نیست و عیله بر محال بودن غیر این فروماند ترک کردن نماز و حالیکه بسن یکایم یا یکسان
 بوده باشد و ممکن نیست قول بحال بودن ترک نماز بر امام علیه السلام از اول وقت
 ولادت خود با وجود بودن ترک آن از جمله گناه کبیره پس هرگاه که نوعی از حسن چنانکه
 بیان کردند موجود شد در بعضی از ایشان و بعد از آن زایل گشت از و صادق آمد
 و باب آن حسن از جمیع ایشان انتهی کلام مولانا گشت پس آنکه اگر ما اولین
 جمیع مصیبت و ظلمت و توانیت التفاتی با قول و عقاید علما میکردند و تصحیح حالات
 آنکه که ادعی الهیه آقا احمد المذنبین است سیاط الباقی البهیمیه و قد مرا تقامی نمودند و در
 نزد کربا و یل سطور یعنی حمل صیغه مستحکم واحد را بر پنج غایت است اندازند و لیکن الهیه
 در محاورات عرب عیا و ارد شده باشد پس در نقطه باینجا که صیغه مستحکم مع النیر است
 اگر این استحال ملحوظ باشد چه قیاست و استبعاد لازم می آید بلکه بطریق اولی این
 احتمال در نقطه عبد الله بن عمر جاری نگذاشت مراد او بر فرض تسلیم اگر مستبعد و مستغری
 هم باشد زیاده از استبعاد تاویل مذکور در اینجا آنکه بدی علیهم السلام نخواهد بود کمالا
 یخفی علی من له انی سکت و اگر کسی را طالبین خود گفته بودند که ما اولین بر سر یک
 شیخ عهد و قیامت نه بر سر هیچ شیخ مفید دانسته او پس آنها را ضرورتی باین تاویل در آن
 کشیده گوئیم بر تقدیر تسلیم هم جوایش در کلام احتقر الیریکه گفته اگر ادنی تاویل و
 تقدیر را کار فرمای از صلاوه ضرورت تاویل مذکور بر کبریه نبوت نخواهد بود پس به آن
 ما اولین بناسی اگر این تفقین که در تاویل و تفسیر آن گشت غایب جهان و جهانیان بودند
 و درین شبهه نظیر خودند آشتت توانند گشت که انحراف از سنت ظلم و عیان است
 در امور دین و اتباع مناسی و اعتدال از او امر الهی بوی ذوات مقدر خود
 شان بجهت ترک اولی کرده اند نه بنا بر عدد در کما کوه صغیر و از اقصای غایت شیخ
 این باب و به این امور یعنی حل این چیز با ترک اولی و بهیوشیان در غایت ظهور
 است مای صلا تاویل مذکور همانوقت حفظ از صحت پیدا خواهد کرد که در محاورات

عرب و نصی و بلخی این قسم اطلاقات وارد شده باشد والا این تاویل خاصه
 در واقع کمتر از تحریف میبود و نخواهد بود قال الله تبارک و تعالی اَقِمْ مَعِيَ اَنْ تُوْمِنُوا اَلَيْسَ
 وَ قَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يَنْشِرُونَ مِنْ بَعْدِ مَا
 عَقَلُوهُ وَ كُمْ يَعْلَمُونَ و برین مقدار که شنیدی چگونه اتقا میبندید و اگر زیرا که
 هنوز بسیاری از احادیث اجمالیست درین باب در کتب معتبره فریقین خصوصاً
 امامیه یافته میشود که دلالت بر آن دارد که شرکت متکلم در صیغه مع الغیر ضرورت نیست
 از آنجا حدیث مرتضوی کرم الله وجهه در کتاب شریف مرتضی ملقب به ثمانینی که موسوم
 به در الفوائد و غز القلاید است و بعد ازین ان شاء الله تعالی در خانه این کتاب خواهد آمد که
 بر آن مسکینه که جناب امیر در جواب شخصی از یهود خدایم است که فرمود که بوزن و ناز و سوز
 کائنات صلی الله علیه و آله و سلم اختلاف کردیم و در ابیاس و اشتباه افتادیم و چگونه
 مفصل نقل این معنی اقول که که حضرت امیر در آن اصحاب داخل میشوند که اختلاف
 و اشتباه از آنها بطور رسید چنانچه از شرح بیج البلاغه خصوصاً شریک ابن مثنی بکمالی نشود
 یوضوح می آید حدیث قال و قال له بعض الیهود ما دفتم بیکم حتی اختلفتم فقال انما
 اختلفنا عنه لافیه و لکنکم ما جفت ارجلکم من الیهود حتی قلمت بیکم اجعل لنا الیها کما لهم الیهود
 قال انکم قوم تجلون اراد انکم تختلف فی نبوة و شک فی ذلک و انما وقع خلافتنا
 عنه اسباب اشتباه ما جاعته من کتاب او سنة علی من لا یعلم ذلک منا و اما
 انتم فقد اختلفتم فی انکم صانعا ام لا حتی قلمت بیکم اجعل لنا الیها ذلک یلزم انکم
 شکتم فی نبوة بیکم بالاولی انہی بلفظه الغرض من اکنون میشود که صیغه متکلم مع الغیر
 را اطلاق میکنند و خود متکلمین در آن شریک نمیباشند پس مجرد لفظ یا انما در کلام عبدالله
 بن عمر رضی الله عنهما سفید معای شیعہ نخواهد بود و هو المطلوب فکیف که در کتب تواریخ
 بلکه شروع کتب حدیث مثل صحیح بخاری و غیره علمای بزرگین تصریح کرده باشند
 عبدالله بن عمر رضی الله عنهما بصحبت یزید نموده اند در ابتدا و در آنها آری بقتش با عبد الملک
 مسلم است و هیچ بخاری ندارد که لا یخفی علی من طالع هذه الاوراق و اگر

کتاب اکمال الدین و هدایه شیخ صدوق یابند نیز این قسم محاورات خواهند یافت که نفس مستکلم در صیغه مع الغیر داخل نیست کاش رساله اعتقادیه او را در نظر آرند که آنهم درین باب کافیه خواهد بود ولیکن امریکه علمای شیعه از کتاب کرده اند و شکر کرده اند و تدارک استندش البته ذمه آنها هنوز باقی و مخفی نماند که بحديث درر و غیره آنچه متعلق دارد در خانه این کتاب جایگزین اصل حدیث مذکور خواهد شد ذکر خواهیم کرد آن است که در مقام بهمین قدر اکتفا در زیدیه یا صلح عامی پردازیم و اگر متکی و اولیای او جز مختصات در سیه ندیده اند باید که بجاشیه سید سند جانی بر خیزند و آن منطقه که بقطعی مشهور است رجوع آید حدیث قال و امثال هذه السؤالات تحلیلات متعظمه عند العامة و فتوح بهای لدی انحصار خود باشد من ضرور انفسنا و من سیات اعمالنا اما آنچه مستکی گفته آری اگر در حضور نریزید الخ پس مبنی بر قلت فهم اوست چه توریست این عمر رضی الله عنهما و رغبت نریزید هم صورته دارد زیرا که واقعه نویسان و فانیان او در مدینه منوره موجود بودند کما مرت الیه الاشاره لکن عبد الله بن مطیع و امثال او باستماع حدیث معلوم از جمیع کردن مردم در مقابل نریزید باز آیند و خدمه عبد الله بن عمر شورش نایند حفظ جان و ناموس همه کس از ان اشقیاء متعین یا مطمئنست و اگر باصرار خلع گرانند جان و ناموس اصحین و هر که گوش بر سخن آنها نهد سلاست می نریزید چنانچه واقع شد زیرا که کار پردازان اشغال سلطنت آخر نریزید را از موطن و نصیحت ایشان خبر خواهند رسانید و در واقعات خواهند نوشت چنانچه بر ناظرین واقعه حره و غیران مخفی هم نیست و آنچه گفته دوم تمسک اوانح جوالش باندک التفات با سبق بر می آید فلانیده مره بعد از خری و آنچه گفته سوم قول او الخ پس مشعر بآنست که او از شما و احتمالات لفظ بقیه الله و رسول که سابق ازین بر زبان قلم رفته خبری نداشته و منتهی این الفاظ را در حقیقت امامت نریزید مختصر انکاشته و لیس کند لکن قد تقرانه اذا جارا لاحتمال بطل الاستدلال و معویه صحت احتمال مذکور است آنچه مستکی در بیان قیاح و قضایح نریزید بنهاد گفته و خلاصه آن

اینست که زندگانی صحابه حضار آنوقت فتنه و فحش بود بلکه کفر و نفاق نیز مشهور بود پس
 عیسی بن عمر که در وقت معاویه بیعت نکرده و خلافتش از بنهار تجويز نهاده و
 بعد از جلاوس آن بنحوس نیز مصر را نگار بوده و از مدینه طبعیه هجرت کرده و در مدینه مکه متولد
 شده و کاهی نوبت تبلیغ باب سائیده چگونه ویرا امام برحق خواهد داشت لیکن شاید بعد
 یقین سائیده ما بحکم ضرورت دست یغیش داده باشد که یومی الیه بقر العبارات علی زعم اهل
 القرات و لا محذوریه و اگر معتقد حقیقت اوی بود باینست که راسته که فتنه و فحش و ظلم و بیاد او
 و کفر و نفاق او باین تبه پوشیده بود پس بیکدیگر بلکه بزم شکی تقدیم برخواستن اوی نمود پس
 مفسر لفظ پیغمبر است و رسول که او فهمیده مردود باشد عجب ازین متکی که درین مقام
 برای حقیقت استحقاق نیز باید در چنین مایه گویند ای نمایه بیست و نهم خود را باینست
 که سائیده باینست حقیقت اوی بود و در میان او دیگر خلافت آن تضرعات میرا
 کما استرا و در مقام تقدیم باینست نهی نماید که افاد با افادات سائیده ماضی علم است
 کما تبتی متانی و میرا است خواهد بود تفصیل این را بجا آید که ماضی القضاة است و عیسی بن
 صاحب مغفور و اوطا اینفوات اما سائیده گفته بود که چون امام حسین رضی الله عنه را در مدینه
 خوت یا نیزید می گفت نماید دیگر را باینست عیسی بن سائیده باینست که سائیده میرا در
 او حق او باز داشته بود و در خلافت حدیث با او حدیث است و سائیده میرا در
 خدا ابدین الحاکم باینست نماید که استیم که افادات سائیده قایل باینست حدیث است
 اهل خلافت بخواهد اوی نویند بعد من القوا لیا فیما بیننا الا سائیده باینست که سائیده میرا در
 ذکات شرخاه و سیر الخوف فی انما حال کا خوف من نیزید عیسی بن است و کیفیت برون الخوف
 من مظهر للصدق و الخداعه و الحماة شک لا سک عنده و لا شتمه فی ان الامه طاع خلیفه
 و انه لا شرط من شرایط الامامه فی کما خوف من مقدم خطم جمل الظاهرین اکثر الامه
 ان الامامه دونه و انها ادلی سازید و اما جامع بین الامرین اما کما جامع بین انفسهم ان
 القوم الذین استخوان من پیغمبر نیزید قد عرف باجری علیهم من انفسهم و المکاوه الخ
 اکنون ترجیه این کلام که حل آن برعوان بلکه تلمای این زمان چنانکه باین شکل از زبان

مجموعه در مجله فتن از بخارا الاثوار بشنو که این کلام از صدق و صواب و درست زیاده باین
کردیم سوانح بگرداورد وقت حضرت امیردخوفیکه آنحضرت در آنوقت داشت مثل خوف امام
حسین از بزرید نیوده و چگونه خوف از کسیکه اعلان و ابهار بقسوق و فجوری نمود و منقطع و
در دین داری بی پروا بوده از عقل و شعور بهره نداشت و کسی اشتباهی نبود در سکه آن ملعون قاطعیت
امامت نداشت بلکه مانند سارملوک جورانده غلبه و سینه زوری ادعا خلافت کرده و هیچ یک
از شرایط امامت در او متحقق نبوده برابری می تواند کرد با خوف و خشیت از کسیکه مقدم قوم بوده
باشد و محسن ظاهر متصف باشد و جم غفیر و جمع کثیر از امت او را لایق امامت میدانند و
بلکه مرتبه او را بالاتر از خلافت میدانند پس قیاس یکی ازین هر دو امر را بر دیگری قیاس
مع الفایده است و بیایم بین الامرن مثل جامع بین الصنین است علامه آنکه قوسیکه
استماع از بیت بزرگ و دنا آنچه از عقل و رسم و کسر و غارت بر آنها رافع شده ظاهر معلوم
است الهی آغوش و آنچه گفته و اگر چنین بیت منحصرا اگر مستحق استماع و متابعت است
جواب اشکال بر عجمی او بسیار سهل است چه بر تقدیر که آن پادشاه بیوفای خواه نصرانی محبت
خلافت و پیش از مسلمان در جوخته و در بی اگر اه آنها نبوده پس تشیل با وجود دیگر بر عقل و
نماینده و چه بیشتر بر کز دست است لقول الله و لکن جعل الله للکافرین علی المؤمنین
سبب لاجل در رساله قدیمه اشارتی بدان گفته و اگر بکشتن مؤمنین و هتبه غارت بیوت
شان مانند بزرید بر تقدیر عدم محبت و بر پی شده پس مستثنی باین الفاظ و لقیه و توریه و در آرا
او بقدر ضرورت متعاقبانه ندارد فان الضرورات تبیح المحظورات و این تقریر قبل ازین
بمعنوان تفصیلی گذشته فلانتمه مره بعد اخوی حکایات و قصص قدیمه علما بکر بکوش میگی
نرسیده از آنجمله قصه ابن جوزیست که وقت سواک شیعه سنی که خلافت با تفصل برای
کر بوده چاشین جناب سید المرسلین با تحفا و ایلست کبیت و قریب بود که گفته
عظیم میانه ایشان بر ما شود فرمود من بینه و بینه و رجوع صغیر بوسی اقرب از خدایا
درین کلام مرجع گردانید و همچنین قصه با علما در زمان بعضی از خلفای عباسیه الی غرض که
من الحکایات اما تخصیص و عید کبیت بیت پادشاه مستحق شرایط که مستحق و مقلد است

ذکر میفرمایند پس اگر مرادشان اینست که نزد اهل سنت و جماعت حدیث مذکور نامادیه
 تخصیص یافته الی غیره کس پس مسلم است و لیکن در احادیث و اخبار یک تندی و قتل نسبی
 بشوق عصای مسلمین بر دزد و حبیبیت شانرا بجهت خروج بر امام وقت متفرق سازد و
 شده و مدعی اجتهاد و کسب بجهت غفلت و بی تمیزی جمیع آن روایات برداشته کدام
 مانع پیش آمده که بر امام عادل محمول نمیفرمایند و حضرت امام حسین را در خروج بر بزرگ
 نزد هیچکس لیاقت خلافت نداشت معاتب می نمایند و اگر مقصود اینست که نزد علمای
 شیعه با امام بر حق مخصوص است فقد ظهر بطلان سابقا و ازینجا است که امامیه میگویند که
 حضرت امیر در زمان خلفای ثانیه اگر چه با کراهت پیوسته نمود و لیکن نکست بحیثیت و نقض
 آنجا را احرام بود و لهذا مصداق شد بر خود کشیده و در چشم خود دید آنچه در کفافی اصول
 الکافی و تحفیز الشافعی و غیره با و اتفاقا در جواب مشکلی است ذکر یافته که در توریه عبدالله
 بن عمر برای حفظ جان و ناموس یا الزام مخالفین خود این قسم کلام را به علی تمام است
 لکن مستلزم اعتقاد حقیقت یزید ریس الیایم است چه معنی این اعتقاد آنست که در
 خلال قلب عبدالله بن عمر ادعائی و تصدیقی یا اجتماع شرایط امامت برای یزید حائز
 شد و بطلان محال لا یحق علی اولی الهی زیرا که بتصریح سید مرتضی علم الهدی شیعه
 و متخصیص مجتهد و مشکلی بتقلید کابر خویش یزید شقی بشرطی از شروط امامت نزد احدی از
 صحابه و تابعین متصفت نبود پس سبب آنکه محال است که عبدالله بن عمر میل قلبی اعتقاد
 دل بحقیقت خلافت آن بلید کرد در دفع بعثت بر روایات فربقین انواع تلبیرات را
 بعمل آوردند داشته باشند مثل بعضی از معاصرین در سافه انبیین و اگر کوشید
 که سید مرتضی و مشکلی آنچه گفته اند که یزید از شروط امامت معز بود و کسی از صحابه و
 تابعین او را لایق خلافت نمیدانست نظریا اعتقاد خویش گفته اند پس لازم نمی آید که
 بر نهاییست عبدالله بن عمر او را لایق امامت ندانسته باشد گوئیم برین تقریر
 مستند نقایل در حق عبدالله بن عمر که حال او در حجت ایلست از سابق و لاحق سلوک گشته
 بجان دل با عیبه شد و وجه صحت کلام علم الهدی و دیگر علمای امامیه که اساس عدل الزام

بنادند هم تلاش باید کرد بمقابل قاضی القضاة یعنی عبد الجبار صاحب معنی و مانند او
 که نظر بامور نفس الامری تقرر اما میرا اینجا که برابر کرده بودند کما لا یجفی علی الامور معلوما
 عن العلمار الا اعلام صلاست تمامی بنی آدم را که حال عصیت و عناد علمای شیعه را
 ببینند که بجز در وایت حدیث و غیره خواهی را برای حفظ جان خود و تمامی خائنین و الزام
 ایشان نفس قاطع در اعتقادند کور می بند اند بعد از آنکه حال عبد الله بن عمر در باب
 خلافت برید بر یکس و شن گشته و هرگاه اهل حق بیعت سلمان و ابوذر و علامه و قول
 تولیت حکومت دمشق و کوفه دید این از دست خلفا در شوا به حقیقت راسته بنی علی علیهم السلام
 علمای ر فضه غیر از آنکه بهم بر ایند و غلب غلبه و غصب شوند خبری از ایشان بطور رسمی
 و چگونه طایفه ر فضه بمقبرین ذات نباشند و بر نفس الجلی آنها عفتلای عالم را خنودند
 که یا عزرات علم الهی در محضر و اندکان خلفا بحسن سیرت انصاف داشته باشند بعد از مردم
 اتوقت ایشان را بر جناب امیرم تفضیل و ترجیح دادند پس این بزرگان بر تفرقه خود عدم
 اعتقاد بحقیقت خلفای نشسته بر این مذرات از پنجاه خلافت قبول کردند و در اصول
 و فروع مدت العبر بر مذربستان بی اجبار و اگر آه قادی نوشتند و حضرات خدایان
 گوناگون را علی گرا نشود و مالد مور ترسلک آنها فیصل کردند و حال آنکه در بجا و غیر
 آن با حدیث مستفیده ثابت شده که هر که از جانب خلفای جور عمل شود خشنود و با
 خواه بود و ابدا بدین در پنجم همراه شان خواهد ماند آیا اینهم با عاصبت بودین خلفا
 نزد خود و در بین جمیع تواند شد فاعبر و ایا اولی الابصار کاشش مقبولین ایا
 خزانیت الهالی که حق اید المومنین و اهل ایمان و دین بود بصرف خود می آوردند و
 هزاران در اهرم و دنانیر مثل عبد الله بن عباس می بودند ذخیره ساختن بر تقدیر ضرورت
 بحیثیت رفقا و نگهبان داشت مجاهدین می برداختند و جناب بر تفضولی را بسواری لذل
 می طلبیدند که یکدم بابا شجاع الدین را در بلاد شیعه و مانند کمانی الکافی و تالیفات
 فضل بن شاذان یا بسواری ابر که یک گردش چشم آتجانب کرامت آب با جسی از
 اصحاب عجایب تمامی دنیا نظاره فرمود کما یسبحی بانه انشا الله تعالی و بعد از انفاق

بسیار شایسته

امیرالمومنین را برار یک حکومت می‌نشانیدند و اگر انهم جز قتل بود باری مثل سلطان
 المفسرین عبدالله بن عباس که تفصیل و سوفی بجای آنش الله شکر در عین هجوم اعدا ترک
 رفاقت خلفا نموده خانه بیت المال را همراه می‌بردند تا حوصله خلفا در مضیق می‌افتاد
 انکس که این نیز صورت نه دست سخن بهانست که خدا این حضرات بجهت حسن سیرت خلفا
 کما اعترف به علم الهمد در امامت بلا فصل امیرالمومنین تود نمودند و علم رفاقت نه افرا
 کما فی البجاری و مجلس المومنین متقولا عن الثقات و المتعبدین بلکه با وجود توابعه و موافق
 حقیقی بروقت موعود سرهم نتراشیدند و از عهده معاذیر علای تحریر طایفه انست که
 بزرگان مذکور در بعضی از اوقات خلفا را بد گفته اند و بیخ از بختی تو نگذاشته خلافت
 عبدالله بن عمر که وقت خلع اهل مدینه نباید بزدید پرداخته و بر افعال و بیعت بزدید تکیه
 سرنه زده و همانا این خیالات از وساوس شیاطین و خرافات مجانی منهایه علم
 الهدی در شاقی در مقامیکه پیغمبر مشغول گشته تخلف را از مراتب اعلی شمرده اگر شمه انصاف
 مرعی شود عبدالله بن عمر برین هم اتفاق کرده کما مراراً و وضع سابقا ملا حظه کنند
 که اکنون انکار غیر مصداق ان انکوا الاصول لصلوات الحیوة است بانه آدم
 بر اینکه ازین بزرگان بر اصول امامیه بیکد و حرف در بد گوئی خلفا و تذلیل شان منقولست
 و این عجاب محض تا عاقبت اندیشی و سفاست گیتی است بجادل مکار را هرگز خیال ان
 در دل نگذشت که این امور منافقانه مخالف رای صواب انهای حیدر کار و دوست
 ابرار است و بولمن خلفا علی روس الاشهاد بر خلافت بنی دانی و و سایای رسول با
 است و بر تقدیر تسلیم اگر کالیرق الخاطف بیکد و با بر تقریر حقیقت مر قنوی کرده باشند
 ان دو حرف در آن واحد صاف تا ناید خلفای رخشین که احقاب اتفاق
 افتاده و یا جماع فریقین ثابت گشته چگونه تواند شد حال انخوان و انصار خلفا مکر
 بر اصول امامیه مخفی است که چون حضرت امیر مانند جنین رحم در پرده نشسته و مثل خنجر
 بخانه کز خنث و فاطمه زهرا علیها السلام تمامیت رتبی باشم را طلبید و پرستاران
 و خدمت کاران را جمع نموده بر خلفا فوج کشی نمودند در مجانب اصحاب در آمد و سیف

زبان بر کشید آواز فوج و زاری اصحاب بگوش برین رسید و بسیار از کربانها چاک
 شد و نگاههای غاصبین بر خاک افتاد و کلمات قدس زبان جاری گشت و حال
 لشکریان نزدیک و دور و اهل این مرغانه مگر در بجا و متعلقات صدوق و ابو محضت و مانند
 ایشان ندیده یا نشنیده که بعد اجتماع مواظط شهید کربلا که با وصف تشییع خلافت
 عمود و مواثیق و زریده و شمشیر ظلم بر روی پاکشید و قطره آبی باطلیت من
 و از تشکیکی قیامت و احوال محشری ترسید لعن کلمه که میگردد و بر رئیس لشکر شوریده
 میشدند باز بجز دستمال او برخاست و نیای فانی مایل میکردند پس اگر آنروز
 و سلمان در وقتی از اوقات بنا بر بشریت یا وجه دیگر بعضی از کلمات بقرص محال
 منقول باشد و بدرجه صحت برسد در چه حساب که از وقت مهبود که برای جهاد خلقا
 بعد صراحت ایشان قرار گرفته بود بخلفت و زریده و سر تراشیدند و اعلات مرتضوی
 بجا نیامدند بار خدا یا مکر کار علمای طائفه باین تاویل علیل مخلص جویند و از
 جانب مقبولین خود مانند سلمان گویند که باعتبار معنی حقیقی چنانچه از تشریح کلیتی بر
 محیا آید که خلق و حیات اینها را بر وقت مهبود بهم برسد پس آنیکه مثل عمار یا سرور
 مقصودین باشند و در زمره مخلصین باشند میگویند که در این وفات سرور انبیا که
 مردم در آن ایام سر از پانمی شناسنا خفتند و جگر خسته و دلها بر بال کتوت بسته بود
 فرصت خلق رگس کجا بهم رسید تا کفار را سابر پس رو میداد و حلیتی و موسکا
 دستا شد تا سرهای ما همچو دست موسی علیه السلام سفید میشد فتود باسد من الحزانت
 و العجب کل العجب که رازی الهول و دی که یکی از مریدین و مخلصین ابوالکاسر
 اعمی و امام احوال و کلینی اعور و عبداللہ بن سبای بودیت و نزد امامیه از سر آمد
 متکلمین و کتاب خود را بر و شهبات اعور ملقب کرده دعوی نمیداد که مفسد کس از
 اکابر اصحاب جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و زیاده تر از صد نفر از کس از عوام همراه
 جناب مرتضوی بودند و میخواهند که آنجناب بمقابلہ خلفا صدف آرا شود و حتی خود
 از غاصبین باز ستاند و بر بنهم ترقی می نماید و میگوید که این مضمون در کتب فریقین مذکور

است تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَّقَطُّنَ مِنْهُ وَتَلْشَقُ الْاَرْضُ وَتَخْرُ الْجِبَالُ
 هَذَا و اهل خود را بعد از ملاحظه این امور در حقیقت خلفا تردی بخاطر خطر نمیکند
 و هر یکی از عقلا بجنون علمای شیعه پی میبرد و بهر حال غناگیری او بهم خامه نموده و از ثروان
 حقانی خود را باز داشته یا صل مطلب می کرایم و بر فضل از زمان طاهر مستقیم
 که برگاه حال بصاعت مزاجات این منگی مرتکب خرافات واضح شد و تمیحات او بر کمال
 شکفت و هوید اگر دید و کان علم این مدعی اجتهاد که بکمال زیر زمین با ثبات
 عاریتیش آرسنه بودیم بر باد شد **بیت** جهودی سسی را ز راند و کرد بدین
 غارمیدن بران سو کرد **قوله** و علی التزل الخ **اقول** حرمت و قتی لازم آید که تقیه
 در وقت خوف نزد عبد الله بن عمر واجب باشد و این ممنوع است و مستحب است این عمل
 یا تحقیق کرده اند که تقیه در هیچ حالتی واجب نمی شود که ترک آن آدمی بی دین و ایمان
 شود چنانچه مذمب امامیه است و کلام صاعب تحفه قبل ازین گذشت مع ذلک
 سئالش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حق کسی که بدست کفار و فرشتگان قرار
 شده و هرگز کلمات کفر بر زبان نیاوردند و تقیه نکردند چنانچه در تفاسیر و توفیقین
 مرویست بر تقدیر حکم و وجوب چنانچه امامیه بآن تقیه مذمبی و قلب موضوع میشود
 بالجملة سئاله تقیه بر مذمب قدام و ساخرین یا چیزی دیگر است و سئاله تقیه بر مذمب
 امامیه چیزی دیگر و از اینجا به ثبوت پوست که مدعی اجتهاد در هر دو مذمب فرق کرده
 و اهل خلق را بیدین و ایمان قرار داده لغوه با سه من سیات اعمال و اقدار بر نه
 و عماله **قوله** دوم آنکه الخ **اقول** معارضه است بچیزی دیگر که در مباح است
 و معنی عبارتش اینست که چون معاویه متحضر شد ضحاک بن قیس اطلب کرد و حکم
 نمود که مکتوبی بنام یزید باید نوشت که وعده اهل قریب رسید بجز در دین مکتوب
 بجناب استیصال روانه شود تا خیر کن القصة چون یزید حاضر شد و معاویه را از آنگاه
 گردن یزید را ببینه خود چسپانید و وصایا نمود و گفت ای فرزندی بهترین اشیا
 صدق و صفات و حسن اخلاق و بد آنکه دنیا دار فانی است نه سرای جاودانی

و اگر دو دنیا همیشه برای کسی می بود سیدنا و نبینا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم با حق
 باین بود چنانچه وصیت بر تو القای میکنم باید که در حفظ آن کوشش نمایی و در نقص آن
 خیال بسندی اول از همه اینکه با اهل بیت پیغمبر نیکو سلوک کن همچنین با اهل مکه و مدینه تا آنکه
 گفت که من بر تو از چهار کس خوف میکنم زیرا که ایشان بر خلافت تو دل نهاده اند است
 و بیعت تو هرگز نخواهند بست و بیعت تو هرگز نخواهند کرد عبد الرحمن بن ابی بکر صدیق
 و عبد الله بن عمر خطاب و عبد الله بن الزبیر و حسین بن علی بن ابیطالب رضی الله
 عنهم اجمعین الی ان قال اما حسین پس اهل کوفه او را خواه نخواه باعث خروج بر تو
 خواهند شد و فوج کشی خواهند کرد پس اگر ظفر یابی و او را دریابی احسان بوی کن
 و رفتن و مدارا کن بجهت قرائت بیکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دارد و بداند که بدین
 از پدر تو بهتر و مادر تو بهتر و جد او از جد تو بهتر و ما یابین رشتہ بجهت جد آورده
 ایم و باین شرف بزرگانش فایز گردیده الی آخره و مثل این روایت از ترجمه طبری
 متعارف نیز منقول است که معاویه بن زیاد گفت ای پسر من هر چه کنی ایست که مردم و
 مبارزان جهان و شجاعان عرب اشکستند و برای تو بیعت کردند مگر خنجر نبیست نگردند
 من با تو در حق ایشان میکنم الی ان قال اگر حسین بن علی بیعت با تو کنند بهتر و الا
 خود را نگاهدار و اهل مکه و مدینه را نیکو دار که همسایه خدا و رسول اند انتهی و ابن عباس
 و زینب گفتند که معاویه چنانچه بزدید را در باب حفظ مراتب اهل بیت با آنحضرت و امام
 حسین علیهم السلام و احسان بوی ایشان وصیت کرده در رعایت اهل مدینه هم
 وصیت نموده و این تقریر وقتی است که دلالت قول معاویه بر آنچه منی طلب و
 از ایشان مدینه فتنیده اند مسلم داشته آید و الا قائل را میرسد که بگوید بختل بنابر
 حسن ظنی که در باب اصلاح بین افاضل نسبت مسلم بن عقبه داشت این وصیت
 کرده باشد پس ثانی هر دو یکی میشود یعنی یقین و تجربه میدانم که اهل مدینه از بیعت
 تو منحرف خواهند شد و براه خلافت تو خواهند رفت پس علاج این و انوار اسلام
 طلب کن که او بر عزم من خیر خواهی طرفین خواهد کرد و موجب اطفا فی نار خواهد شد

دار از روزگار آنها خواهد آورد و محاصره این احتمال است آنچه اهل
گفته اند که سوادیه از مقام امام حسین از آن منع کرده بود که مردم از وی بگذرند
اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم شوری کی نکند و در خلافتش رفته اند نمایند پس
میتوان گفت که چون قتل و هتک ناموس اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از ضایع
و ابلت و هتک و غارت بیوت این بزرگان و قطعی مسجد نبوی موجب اختلال ریاست
بزر بود غالب که مقصد او اصلاح قیامینم باشد نه قتل و جمع شدن و انواع جور و
که آدم بنیان بایست است و محتمل است که مسلم بعد از ولایت سوادیه بصحبت
سراده شایع و فجار سرقت گردیده باشد و سابق ازین گذشته که یکن آن سیدی اهل
کافرا و بیعت نمودند با کس بالجمله حال آدمی مختلف میباشد از حد اصفهانی در مقام
حدیدیه آنچه در تری این حالات شخص گفته خلاصه آن بیارت فارسی چنین میشود که در
سنو هرگز عجیب نیست که آدمی کردی باشد و در شام و عربی شود و در صبح متغیر باشد
باشد صیغهم و مجتهد کرد شب هنگام نزد ابوالقاسم قمی میگفت که بچه است آقا فخر
به پیشگاه تان نشسته است که استفاده مشغول بودم آنچه در دست مذکور بران بایل ارشاد
سفر نمود یقین میدانستم که وحی جبرئیل امین است و بعد از توقف بر جانب بایل میشد
حق را در آن منصرفی چند ششم بر گاه دست مذکور سپرد شد امر مشغول اقامت تقاضا
بر من حرام شد انستی تافیس الامر خلاصه و آنفا گذشته که حضرت امام که از سر تا
قدم نور ایمان در گوشت و پوست ایشان برایت گواه و هزاران جزات و ثواب
عادات از جناب سرور کائنات و خصوص خلافت و امامت و کمال از خلی و علی از جناب
مرفعی علی دیده و شنیده بودند که کانی الحار و حیات القلوب و نور من الازهار
اصول موهوبه مدعین ولایت اهل بیت نبوی درباره حقیت امامت مرفعی در وقت
خلافت خلفا و صحبت اخوان و انصار آنها صد اوق حاصل حقیقت شده و بعد از
دریص اقامت که غفلت بلکه در ایشان بابت ادکشد بلکه تابست و خجالت انجامید
چنانچه در کتابهای فن رجال مرویست مسلم بن جاره را که نمی پرسد و ترسید دیگر بر تنهائی که

برید بر خلاف مساویه در پی قتل اهل مدینه گردید آنکه چنانکه یزید را بنده
خفیه نیت و عداوت زاید الوصف بود مسکنه و اهل مدینه را از احوال و امور بان
جناب و غیرهم که از ابتدا منکر بیعتش بودند و قول مساویه را هم قبول ننمودند و شمشیر خود
میدانست پس یزید اول وصیتی که مساویه در باره اهل بیت نمود ترک کردن بعدویت
او را در باره اهل مدینه از دست داد و برین تقدیر موافق نفس الامر نیت جناب را در
دینیه شروع نمی شود **قوله سوم** آنکه الی آخره **اقول** این جهان اجمال است که مفسر
زبان در از می آید است پس مما شاة میگویم که از داب فرومایگان قلیل النعمه
است که کلام را با بجا زدن اجمال او انما یند تا در وقت دار و گیر احکامات محققین کریم کار
و جای پناهی برای شان باقی ماند و نیز دعوام باین صنایع و بدایع از عهده جناب
رساله بصارت العین قاریع شوند و فی الحال از کشمکش تقاضای جواب نجات
یابند و این کلام جناب مخاطب از افراد همین کلیه و از فروع همین اصل است تفصیل
اجمال آنکه تریب دلیل مخاطب بر هیات شکل اول است یعنی اهل مدینه مرفق
از تائید ذی النورین بودند و هر که مرفق از ان بود واجب الانتقام است و در هر شهر
دو مسلک است اول منع صغری و سنده منع بعد ازین تفصیل هر چه تا متر غرایبی شنیده
جانبیکه محبت الزمانی واقع شد است ذی النورین را در منبج ثانی ایراد نموده و زبان را در
کرده و مجلس اینست که اهل مدینه سماعی بسیار در تائید انجناب و دفع بلوی و مضین
و اشرازمند اول داشتند چون تقدیر بسا عدیده کار از پیش بر زنده و تدبیر است ایشان
سودی نداد و مسلک دوم نظر در کبری یعنی از اعراض که انتقامش آید
بود چه میخواهی اگر معنی اینست که هر که در پیش روی ملوانان شمشیر کشیده انورین
و جهانست فلا نسلم که انتقام درین صورت عموما ضرر و زیاده از لزوم انتقام
در صورتی تواند بود که حضرت ذی النورین از اهل مدینه مسلک سیف و قتل ملوانان
طلبیده باشد و هر پیش مسلم زیرا که نقیض و ضد آن در کتب اهل حق نایاب است که
بها چون و فشار و نا محسن اختیار و غیرشان که قصد کارزار نموده بودند حضرت

عثمان آنها را ازین اراده بازداشت تا چارگی شوند چنانچه در کتب شروع حدیث
 مفصل است باز هم بسیار از فرزندان و عظامان اجله اصحاب برای محافطت
 بر دروازه عثمان رضی الله عنهم جمعین بیالات حربی حاضر شدند و از شر اعدا آنجا
 را نگاه میداشتند چنانچه تفصیل این امور هم درین کتاب بر مقام خود خواهد آمد انشا
 الله تعالی و ازینجا است که بلوایان از اینجانب یوسس شده با انواع مکاید و حیل از
 اطراف دیگر اکتب بازده در خانه امام الصابریین داخل شدند حاصل که بجهت الزام
 مفصل نمی تواند گفت که اهل اعراض از تائیدی النورین گسیخته تا معلوم کرد که شر
 شقی آنها را گشت یاد دیگر از آداب در وقت بحث و نظیر برای چیت مفیدی باقی ماند و بر
 تقدیر عدم ایهال شهر معر نسین برای سرور تا وین گند و اسراف تمام بکار برد که شاید
 و بی و اخیال اینجسته در سراسر اقداره باشد که در صورت نقل و معر نسین بسیار
 از لطف گیر و خارج و نوا صعب بخاذا شد که در اسلاب مروتین و شکر است برادر
 خواهد رفت چنانچه حضرت امام مهدی نور انظار بیرون آوردن لطف شیعیه از ظهور
 سنیان می کشد و از ظهور خویش است برداری شد و این ششم اسرار مذنب شیعیه را
 در جواب ثمره اختلاف در بطلان عمل محبت امام مهدی شیعیه مفصل گفتیم اما فی الجمله
 انما ذکر و دلالت الیه المستاقون **قوله** پس بفرمایند اهل حق **اقول**
 بر تقدیر که فتن انقسام می بایست که بر دقتی هم آنها نوشته بهرست و الله
 سکر دیا از نورین و بزرگ که موفض از فیاض ذی النورین بوده منع می نمود یا بر خفین
 و تفتیش موقوف بدانشت اهل حق احدین بنده الا موجه آن بدعت و باب
 اهل مدینه با عنایت نمایان این مضمون بر زبان آورده بود که اگر از دخواه مدینه
 و قبول بیعت و اطاعت از سدر راه نوشوند شیخ میر و سیاست برگیرد
 از صفا و اگر رایشان اثری باقی دارد تا سه روز و او غارت و هتیب به و
 اگر برادر خلافت و جدال توزند تو نیز متوضیح می باشد و با منتهای مهم
 این نیز توجه شود در کتب شیعیه نیز بنظر نگذاشته که او وقت و ستادان مسلم از قصد

خون عثمان و اعراض اهل مدینه حرقی بر زبان آورده باشد این حکم مذکور فرض است
 در عموم یا بشرکای قلعه ذی النورین و کس دیگری بر تقدیر تسلیم از اهل مدینه عرض از
 تأیید وی بودند و وجود او عدا تعرضی نداشت بالجمله مقصود او انتقام اهل مدینه است
 بجهت سربانی از بیعتش اولاد اراده نکشت و خروج ثانیاً چنانچه وقت ساختن کربلا
 مطلع نظر آن سرآمد اشقیایان ظاهر علمای ذیقین مین بود که امام حسین از بیعت انکار
 میفرماید نه آنکه علت غائی آن بود که جناب امیر علیه السلام بدایت عبدالله بن عباس
 کما من قبل نقل من کتب الشیعه باعث قتل اهل اسلام --- و ذی النورین بودند
 و امام حسین هم اهل نمودن پس یا ضرورت این بزرگان را باید کشت بی مصرف
 بد کردار بنمایان اخوان الشیاطین که بار داده ان بد بخت و بی دین اطلاع بهم رسانیده
 بود و بنابر بیعتش کوی سبکی از انبیس بعین می رود این همه حرف و حکایت خون
 ذی النورین را وسیله خون ریزی و انتهاک حرمت اهل مدینه سید انکونین قرار
 داده بود تا ذیل آن بپذیرد تا باب این محاذیر شست و شود و نمیدانست که
 طاعت بک بر بای هفت گانه بشوی تا چونکه ترشد بپذیرد باشد قوله
 و هم از قرطبی آورده **اقول** چون نزد اهل حق امثال این اعدا را بار ده
 در باب عداوت مقبولین بارگاه احدیت تعالی شانه و تقدست اماده
 مقبول نتواند شد چنانچه در کتب کلامیه بتقریرهای مضبوط مسرود و مسبوط
 است پس این ظالمین که حرمت اصحاب و اهل مدینه بر در عالم نگاهند آشتند
 بباد افرازه خواهند رسید و بیمه دوزخ خواهند گردید بخلاف اصول و قرارداد
 حضرات متبعین که دخول این ظالمین را در جنت فردوس متقضی است تفصیلش
 آنکه آنچه از قرطبی منقول است در کتب معتبره امامیه از سیر و احوال و شروح
 احادیث بضائیم اخذ کرده است پس این نوع اخبار با مقام احادیث اینسان
 که دلالت بر آن دارد که بغض مجنوبان ایزدی بکمان آنکه نزد او تعالی از سبغضات
 اند مشهورات و متبحر است روی امامیه و تقسیم الاغور فی الکافی با ستاده

عن ابی جعفر علیه السلام قال لو ان رجلا احب رجلا له لاثابه الله على حبه اياه
 وان كان المحبوب في علم الله من اهل النار ولو ان رجلا بغض رجلا له لاثابه الله
 على بغضه اياه وان كان المحبوب في علم الله من اهل النار ولو ان رجلا بغض رجلا له
 لاثابه الله على بغضه اياه وان كان المبتغض في علم الله من اهل الجنة يعني بايد که دوست
 و دشمنی هر دو به باشد پس اگر شخصی سینه کسی را دوست میدارد اگر چه آن شخص
 نزد خدا بد باشد و لیکن این شخص بر نیت خویش در دوستی او ثواب خواهد یافت
 همچنین در دشمنی شخصی که محبوب خدا باشد انتهی شخصی در گناه آدمی است دوست
 بر گناهش نیست و چنانچه علماي شیعیه در کتاب خویش تصریح کرده اند و انصاف
 شیخ الاسلام بنظر امامیه هم مثل منجی السلام واقف میشود که در آنست که در آن
 وقت اختیار و وصیت کرد که مراد شود فلان امام بطور شایسته و در آن وقت
 کذب و دروغ نیست محتسب است دلالت بر ایت نبوت و سبب نبوت است
 در ایت نبوت شد که مسلم بن ابی طالب نیز ایت نبوت بغض بود پس در آن وقت
 باعث دخول جنات و موجب ترقی درجات است پس سبب است که در آن
 این ائمه ثانیست لایق زود سر اعلی باشند و چون قوه و شکر
 نیست **اقول** با وصف اظهار فطرت و بیدار دقت پر داری و سبب گاه
 است بریزید به نهاد خیال اجتهاد ایشان بر اساسی اعلام و سبب
 یا که مسمی قسمت اعتقادند کور یا نه نمودن از عجایب خرافات و کوری از کلام
 شیعه و طوائف و مرزا محمد اکبر آبادی و اقران و امثال ایشان آنچه در باره حق
 و باطل و جالب از قبایح و فضایل ثابت میشود و هم کلامش بر آن دلالت دارد
 لیست از آن جمله بیان آن بر آید از محال و تقوی چه نام توان برد که حرف
 و ملامت و خشی عام است چنانچه اشارتی بدان رفته و در دیگر مقامات آیه
 آن دانست با جمله در باب مساویه بن ابی حنیان که لفظ فیه و جهل در کتب
 معتبره و ایت اگر امثال این امور افاده میفرمود بر مذمت معتقدین خلافت صواب

میشت در حق بزرگوار و مسرف عنایتشان دهد که علمای سنت و جماعت کجا دعوی ایجاد
 کرده اند و علما و چون بر اصول امامیه که سبقت آنقا است و برادرانشان پیشین
 بالبحث باشند و کلام اکابر علمای طائفة بران دولت کند خصوصا آنچه ابو القاسم قمی در کتاب
 قوانین گفته که خلاصه آن بدین عبارت میرسد که اگر بت پرستی بعد تحصیل علوم ضروری که در علوم
 بفهم قرآن مجید و حدیث شریف دارد بر عبادت اقسام اصرار نماید و مقتضای حد و حد
 او همین باشد اگر او در اتش و دوزخ مغرب شود و ظلم از بار حقان خواهد بود و آنرا
 است پس چه عجب که اخلاق مسلم و حقیقتش که در کلمه کوی زاده ای احکام ظاهر است
 امامیه شیعیه بودند از عقاید اجتهاد و زور و اجور و ثواب مزین بشده و کلمه
 در شمار امانات اخراج لصاب ثمره الحکامه زیب ترسیم یافت که اگر سرت با این
 دلیل و قیاس که گاهی اهل حق در باب او بکار برده اند ساقط از درجه است و
 تا از بار بر اجتهاد نباشد پس اولی آنست که خوارج نروان و سنی یقوم مقامهم نزد
 علمای تشیعیه از زمره مغذورین بلکه مجتهدین و مایورین خواهند بود زیرا که باقر
 مجلسی در تذکره الاممیه نویسد که عمده اصحاب حضرت امیر که قرائن و تفسیر
 کمال تقوی و ایمان بوده اند بعد از واقعه جگیم از جناب مرتضوی برگشته و خروج بر آن
 جناب نموده ساذمه کفر آن امام بر حق نمودند و لشکر بجنگ او آرستند لیکن پانجم
 که شیعیه خوارج مذکور برخلاف اصحاب صفین احقاق حق منظره داشتند و ایرطال
 باطل هست میگما شتند اکنون در اجتهاد ایشان چه انتظار باقی ماند چه نبوت علم
 و فضل ایشان از مقدمه اولی کو یا بدیهی اولی و نجات ایشان از دوزخ و دخول جنت
 بسبب بغض است که مقتضای صفای نیت حق طوبیتشان تصریح روایت کلینی و غیره
 در سابقا و تنصیص عمده علمای امامیه که معرفت آنقا بود از علوم ضروری چه جای
 فضایل دیگر از فایق بودن خوارج بر ملازمین محبت مرتضوی که بلا ریب مجتهدین امامیه
 از ان بی بهره باشند اما قاعده طوسی در آخر تحریر العقاید یعنی محاربا
 علی کفره و مخالفه فتنه پس حجت و بدان را نمی بخاید و بنظر افادات قمی امثال

با و متاخرین امامیه در مقام مناظره بکار نمی آید چه شمول و صدق کلام منجم طوسی
 بر سید نیات آنها فاسد و مکنونات آنها کاسد باشد مسلم و شمول است و عموم و شمول
 آن مثل خوارج نهروان که با طهارت محلی علییه و دیگر پیشوایان او نیات آنها محدود
 از شواک و پاک از غوائل و اعتساف بود ممنوع است پس باید که در محاربین هم توفیق
 و تقسیم بکار بر ندان تطبیق این اقوال همه که صورت بند و الا یزیم من صدق کل کذب
 الاخر و بالعکس حیف از اکابر علمای مدین مزید ولای اهل بیت سید ابیابا صلی
 علیه و علیهم اجمعین که مفسرین جناب مرقصوی را بخلوص صحت متصف سازند و تبریز
 قوا اینکه دخول جنت را برای خوارج بی دین مستلزم باشد نه شیع عر فی راهم
 در برابر باز و بروی اهل حق بدعوی زیادت محبت اهل بیت نبوی کردن کشند غریب
 باید ازش این کج و بها ذائقه عدل قهار حقیقی می چشند **و از کلام** از به امامیه یعنی
 جناب مرزا کاظم علی صاحب که بحجاب استفقای مسلکی سیر امارت کوفه خدا از عبارت
 تخرید بیکد و ورق نوشته اند تطبیق مذکور سمت و ضوح دارد که هر مخالف فاسق نیست
 پس هر محارب کافر هم نباشد کما قلنا بلکه بعضی از گروه اول فقط مرتکب خطا باشند
 و بعضی از جماعت ثانی هرگز کافر نباشند عبادت بر سر بلاغت شان یعنی این آ
 در جواب رشید الدین خان باید نوشت شما بنی لعین بگوئید شما که میگوید که تاویل جناب
 مغفور در کلام محقق طوسی قابل تسلیم نیست چرا مقبول نیست حال اینکه تصریح عدم
 ایانت و رد دلیل که بر عدم دخول بهشت آورده اما جواب عبارت شرح تخرید
 این آنست که مخالف جناب امیر پنج قسم افدکی اند از آنها با اتفاق شیعه و سنی
 کافر بسبب علتی که نزد شیعه و سنی بالاتفاق موجب کفر است یعنی چیزی که مستلزم
 انکار ضروری اسلام است و یک قسم از آنها بالاتفاق فاسق اند یعنی مومن نیستند
 و حکم اسلام بر آنها جاریست و یکی از آنها فاطمی اند و یکی از آنها سانی اند که میان شیعه
 و سنی خلاف است در کفر و عدم کفر آنها بسبب عللی که نزد آنها موجب کفر است
 و نزد آنها موجب کفر نیست و آنها محاربین اند و کسی از آنها کانی هستند که در میان

شیعیان در کفر و عدم کفر آنها خلاف است و در اینها مخالفین اند و راحت و آسایش
 در محاربین و فسق در مخالفین نیست انتهت بحر و فاعده برین مقام جواب مجتهد فانی همین
 قدر کافی است که محاربین امیرالمومنین علی الاطلاق کافر نتوانند شد چه اگر مراد از کفر کفر
 اینست که در احکام دنیوی نیز کافر بوده اند پس در رد این احکام بر مثل جناب ام
 المومنین که در زمان امیرالمومنین هم ملازم مقبره شریف سید النین بود معینا جناب
 یعسوب السین در خرافاتشان و حضرت طلحه و زبیر از حواریین پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم احکام اسلام جاری نمود چنانچه در کتب امامیه و منها کن با علل الشیخ المشایخ
 روایت هزاران اشکال و اغضال بر امامیه متوجه است و اما قاعده ای که اشاره دیگر
 بدلائل احادیث مرقنوی که در بیج البلاغت و شروح آن مجموع است خود معاویه اتباع
 او باغی باشند و غایت کار ایشان با وجود اخوت اسلامی بغض رسد فاطمک فی زوج
 الرسول المقبول و حواریه و اگر مراد آنست که در احکام اخروی مصادف کافر
 اند نه احکام دنیوی پس حال فساق و کفار هر دو از محاربین و مخالفین برعم مجتهد مذکور
 و صفات خواججه و اهلک از همه بالاتر با کجمله بعد از روایت امام الایده امامیه در کتب
 و بیان فاضل کاشانی که لا یخفی علی من رای مولفاته بنجات اهل و محبوسین جناب بکر یار
 و تصدیقات مرزا ابوالقاسم قمی ناجی بودن مشرکین اشیاء و کشتن نیات و
 مقاصد خوارج کفرین شیر خدا که از مجلسی منقول شد حکم بکفر محاربین هم علی الاطلاق
 نمیتوان کرد و بر طایفه قاعده منجم طوسی زیهار فریب نمی توان جز ذلک که فاضل اجاب
 بر ادبهمین مسکنی در جواب ایضاح بتقییم مذکور در فقیه مخالفه فقه تصریح کرده باشد
 پس و ثوق کلام او باقی نماند چنانچه و ثافت کلام آمده پی بر اصول امامیه باقی نماند
 زیرا که احتمال دارد که چنانچه منجم بدین از سلاطین ابلست خوف کرد و خلفا را از
 فاسقین مومنین قرار داد و بر اعانت بعضی از اهل احکام رفته حکم بکفر محاربین
 حضرت امیر نموده باشد و درین صورت هم مثل افعال زید بنیه کلام منجم راست و
 یم آن دروغ میشود فلا یصحی الی معذرات هذا المنجم رئیس الملحدین امیر الممانین

که در تائید فهم صاحب تحفه قدس سره العزیز در باره عبارت این منجم خواج
 متشیعین و رفع طعون و اوام مجتهد فانی و اوام شیعیان و دیگر که تعلق بعبارت
 مزبور دارد رساله جده آگاهانه در جواب ذوالفقار محسنی بصوله حیدریه علی المحمدر
 تمیزب زده ام و شکوک اولین و آخرین رخصه را از پنج برکنده هر که مشتاق باشد
 بآن رجوع نماید که مزیدی بران در خیال کسی نخواهد گذشت بالجمله شک نیست در اینکه
 اگر اجتهاد خوارج نردان و سرف مقرون بصدق و عدل است ملزم حصول است اجز
 و ثواب بحکم آیت کریمه من جاء بالحسنة فله عشر مثائلها باشد لا اقل خطا
 اجتهادی باعث حصول ده اجز و ثواب خواهد بود چون تحریف کتاب آسمانی و تبدیل
 و تحریف شریعت رسول ربانی و اخراج سادات از دار المؤمنین لکنه و تفضیح اهل عیلت
 عالیات و تفسیق و تفطیل سکنه مشاهد شرف و تحقیر همانان که بایطریق بزرگان خوشتر
 یعنی اهل کوفه مرسوم و معمول و الله مخاطب بود حتی که بلا حظه این امور بر بسته خواص و عام
 جاری شد عیلت از آب هم مضائقه کردند کوفیان : خوش داشتند حرمت بهمان که بلا
 چنانچه از مطالبه کتاب مقام حیدریه مذمت الاجتهاد و معادول العقول اصولیه اخبار
 سمت و صنوح و نقش ظهور دارد و برای مسرت و مانند او هم مرتبه اجتهاد نزد فرزندان
 مجتهد جاسی ثابت باشد عجیب نباشد اعاذنا من الخرافات منجم دوم در
 جواب از طرف مفسقین بزیید پلید شتملیه و مقاله پیرکی متضمن
 بر مباحث بسیار مقاله اولی شتملیه است و هفت مبحث بصمن
 هر مبحثی غالباً مطالب عمیده تبیان نش بدین عنوان است قال
 القاضی المجتهد بهاء الله تعالى السبیل الرشاد قال الجب
 البیضا المصیبا ما بطلان خدا نقش نزد جمعی که صد و امر بقتل امام و مانند او از یزید پیروز
 آفتاب نبوت نه پوسته و آن بد بخت بزرگم آفتاب از آنکه اسلام بیرون رفته پس از اجتهاد

که بیت اهل حل و عقد و لوکان واحد از هیچکس مثبت خلافتش و مصلحت نبوات سینه
 الشهدا بر عظم مستفی باشد و قیوع نه پذیرفته قال العلامة المدیونی قدوة المحققین فی جواب
 بعض السائلین هنوز اهل مکّه مدینه و اهل کوفه تسلط برید پیدا را ضعیف شده بودند و مثل
 امام حسین علیه السلام و عید ابن عباس و عید ابن زبیر و عید ابن عمر رضی الله عنهم
 اجماعین بیت کرده بودند باجمله خروج امام حسین برای دفع تسلط او بودند و رفع آن
 اهتبی مخطوط و کفایت بیت واحد مطاع بشرطیت که استیجاب غر و طامامت را بر داشته باشد
 لیکن چون برید پیدا از شروط طامامت کما سبجی به بهره محض و فسق او جمع علیه بود بیت
 عید ابن عمر و منع از خلافتش که بعد از خروج شهید کربلا و جور و جنای اشقیات مغد
 مدعیای مخاطب اسوة الاذکیا نخواهد بود مع ان الامامة بیعة الواحد او الاثنین مؤثرت
 حقیقه کیف لا ولس عندنا غیر النبی صلی الله علیه و آله و سلم معصوما بدلائل قوله تعالی انما
 الذین آمنوا و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تناز
 فی شیء فرؤوه الی الله و الی الرسول الایة و قوله تعالی من یطع الرسول فقد اطاع
 الله و قوله عز و شان و من یعص الله و رسوله فان له اجرهم خلدین فیها
 ابدا فان کان غیر النبی معصوما بلزم نقصان القرآن و هو غمی عن البیان لکنه من المتفقین
 و رحمة و شفاء للمؤمنین و این مخالطه تنها مجتهد الزمانی را پیش نیاید که جناب مجتهد متوفی و اول
 ماجدان ان التقصی از ان حاصل گشته و بیت اهل دمشق بملاحظه قدر و ظلم غیر قابل اعتماد
 نیست اهتبی قوله اما بطلان خلافتش له قوله خروج امام حسین علیه السلام برای رفع تسلط
 او بود الخ اقول بکے از سمولات فرومایگان قلیل البصاغت نیست که در تحریر عبارات
 اجمال می نمایند تا در وقت دار و گیر اجاث محققین کریم گامی جای نباهی داشته باشند و در
 رساله اکثر مقامات همین پنج تحریر یافته چنانچه این عبارت نیز منجمله آنهاست بالجملة فاضلی
 بحسب لازم بود اگر بیان فی واتی پس سازد که اهل شام و اهل مدینه و غیره که بیت برید نهاده
 بودند کما یل علیه قول ابن عمر انما یأمننا به الذی لا یخ و ینص علیه فی جارسه الا رسول و ولیه
 خلع اهل مدینه بعد از کک فان التملع فزع البیعة و اکثرها بین صحابه کرام و قرار قرآن و امان

عظام بودند از دایره اهل حل و عقد خارج بودند و نیز از وقت اختلاف میا و یه
 یاز به خلافت خود فاسق و فاجر بود و نیز بیان نمایند که گمانیکه با وجود فسق و عدم بیت
 یزید بیت او نمودند فاسق بلکه کافر شدند باینه چنانچه حال و حقیقت مقال ظاهر شد
 و از کلام مجمل که درین مقام نوشته آلی بر روی کار نمی آید و کدام عاقل تجویز خواهد کرد
 که صحابه کرام و تابعین عظام و قرار قرآن از استحقاق یزید برای امامت جا بل باشند
 و فاضل مجیب عالم بان پس لاجرم محاربه جناب امام حسین علیه السلام که در بدو خلافت
 یزید و ایام بیت صحابه و تابعین واقع شده موافق قوانین الهیت جایز نباشد و اینها
 که خلیفه زاده خروج آنحضرت را محمول بر طلب دنیا نموده مخالفت از آن فرموده بود اما
 کلام فاضل دبلوی که مجیب آنرا مستند خود ساخته پس با یتهمان ربطی ندارد زیرا که سوال
 سایل مبتنی بر این معنی بود که یزید را تسلط حاصل بود و نهی از خروج بر سلطان تسلط
 از احادیث مشکوئه و غیره مستفاد میشود پس فاضل عزیز در جواب آن بیان تفرقه میان
 رفع تسلط و دفع آن کرده و این سوال و جواب را بتیابی به بیت اهل حل و عقد مطلقا
 ندارد پس آن ذکر در یتهمان ختم نمیشود مجیب است بی آنرا این قول را در جواب طریق
 ثانی از طرق ثانی ثبوت خلافت اعمی قرار استیلا ذکر میکرد و چه میداشت و تالیف
 مثل خبر علما و ه بان میگویم که آنچه فاضل عزیز نوشته که اهل مکه و اهل مدینه بر تسلط
 او راضی نبود غیر مسلم است کفایت و قول این عمر انما یأمننا هذا الرجل علی بقیة الله و اولی
 و اولاد بر بیت اهل مدینه بصمیم قلب دارد و الدعای مطالب بالینه اما عدم بیت حاکم
 امام حسین و عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر که آن عزیز نوشته پس قطع نظر از مکه
 از عبارت شرح مقاصد و شرح موافقت دیگر کتب معتبره کسان ظاهر میشود که بیت
 یکس از اهل حل و عقد کافیست میگویم که حال خلافت یزید با وصف عدم بیت
 ایشان منافی است بحال خلافت حضرت صدیق و عدم بیت عظام و صحابه با و در
 زمان چنانچه جمالی عالمین مذکور تاریخ زوفا الاحساب که بنا بر تصریح فاضل دبلوی
 از بهترین است نوشته و نه عبارت منقول است که او را مهاجرین بیت کردند بعد

از ان انصار الاطائفه قلیده که گفته ما بیعت با سچکس الاعلی بن ابیطالب نمیکیم کونیا
 شیخ فریدالدین عطار از زبان این جمیع گفته طبعیت زمشرق تا مغرب کرانام است
 علی و آل او ما را تمام است * انتهی و هر چند که ذکر اسامی تارکین بیعت غالی از طول است
 لکن مقتضای مایه رک کله لا یرک کله بالا جمال نوشته میشود که از انجمله است جناب
 ولایت تاب امام المشرق و المغرب حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام که بنا بر تصریح
 بخاری و دیگر محدثین اهل سنت تا مدت شش ماه بیعت ابو بکر ننموده و طایفه بیعت که مقتضای
 حدیث تنفیق علیه مع احق و الحق مع علی انصفا که حق از ان نفس رسول محال است پس
 لاجرم ترک بیعت تا انبوت دلیل بر بطلان خلافت اولی خواهد بود و از انجمله
 است فرزندان رسول و سید شباب اهل الجنه جناب امام حسن و امام حسین صاحب صواعق محرقه
 نوشته اخرج الدارقطنی ان الحسن جاء الی ابی بکر و هو علی منبر رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم فقال انزل عن مجلس الی فقال صدقت و الله انه لم یجلس ابیک ثم اخذه
 و احبته فحمله و از انجمله است فاس آل عباس حضرت سید الشهدا کما یدل علیه
 ما رواه السیوطی فی تاریخ الخلفاء من انکاره علی عمر کا نگارینه علی ابی بکر بمثل ما مر اتفاقا
 و از انجمله حضرت مقداد و حضرت سلمان و حضرت ابوذر اند که علوم است این
 حضرات از استیجاب و غیره کتب معنده کسبیا ن طایفه است کما یدل علیه ما فی شرح
 المقاصد و از انجمله سعد عباده که سید انصار و از صحابه کبار جناب سید برابر
 بوده چنانچه این عبدالبر در استیجاب میفرماید کان عقبای نقیبا سید احواد اقال ابو
 کان سیدانی الانصار مقداد و جهاله راکبه و سیاده یعرف قومه بها الی ان قال
 و فی سعد بن عباده و سعد بن معاذ جاءوا المانوران قرینا سموا اصحابا یصیح بیلای علی ابی
 قیس شمر فان سلیم السعدان سلیم محمد * بکله لا یخشی باختلاف المخیلف فطقت
 قریش انهما سعد بن زید بن مناة بن طهم و سعد بن هزیم بن قضاة فلما کان فی الایامه
 اثنا ثنه سموا اصحابا علی ابی قیس شمر ایام سعد الا و کنت ناصر * و با سعد سعد الحارثی
 العطارف * اصحاب الی داعی الهدی و نمینا * علی الله فی الفردوس عارف

فانی ثواب الله تعالى الهدي لا يخاف من الموت قال فقالوا له و الله
 سعد بن معاذ وسعد بن عباد الخ والآخر سعد بن عباد از سمیت خالفه بسبب کمال اشتها
 حاجت استشهاده دارد و قد ذکره ابن عبد البر ایضاً فی آخر ترجمته و از آن جمله است
 زیر عوام که بزعم اهل سنت از اکابر صحابه و منجمله عشره مبشره بود چنانچه فخر رازی در ربیعین نوشته
 و الزبیری کان مع غایه شجاعته مع علی علیه السلام فانه یردی انه سل لیسف و قال لا ارضی
 بخلافه الی کبر و از آن جمله است حضرت عباس ع السلام قال ما یخاف منی شیء
 مما صدقتم به کقول العباس علی رضی الله عنهما و یک ایامیک یقول الناس ان
 عم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یایع ابن عمه فلا یختلف عنک ثمان و از آن جمله
 است عثمان بن عفان الرزقی الانصاری که دلیل و قیل و شایع اینها بوده که ما
 الاستیعاب و از آن جمله است حسان بن ثابت انصاری دلیل علیه و رواه
 ابن الاثیر فی حاشیه علی البیضاوی فی تفسیر قوله و اذ قلنا للملائکه
 ان سلطوا و الا دمم من اشاره و از آن جمله است خرید بن ثابت انصاری ذو
 الشهادتین که رواه جمال الدین المحدث فی روضه الاحباب ترجمه خلافت علی علیه السلام
 و از آن جمله است بریده بن الحصب میل علیه عباره ثاب روضه السفا و غیره و
 از آن جمله است در رجال مقدار خلیفه بن سنیان صحابین عرب ابو سفیان میل علیه عباره
 غیر واحدین علی استثنای اشخاص که بسیار از صحابه در سمیت بکریه توقف نموده
 بودند و هرگاه حال برخی از تارکین و معصنین سمیت صدیقی برتر ساختن گردید پس
 به آنکه چنانچه خیاب سید الهی سمیت یزید نموده همچنان خیاب لایت تاب که معصود
 حدیث ابو یوسف فیها افضل و اصل از آنجای بودند تا مدت شش ماه یا مره ترک
 سمیت صدیق نموده و بعد از آن بفرست با بر صیانت نفوس و حفظ ناموس است
 به است ابو یوسف او نه که دلیل علیه فانی صحیح المسلم و شرح المقاصد و غیرها و عبد الله بن
 زبیر اگر سمیت یزید نموده در شش زبیر که از عشره مبشره بود و در بدو خلافت بکریه
 انکار از سمیت نموده بود و اگر عبد الله بن عباس سمیت یزید نموده و الله ما حدس

حضرت عباس نیز کاره از بیعت ابو بکر بوده بلکه بقادر امتیاه کا ذبا غادر خانیانم
که در صلح مسلم و ارد است شیعین را کاذب و غادر و خاین میدانستند و با عترت
سامی عدالت شرط امامت میکرد و صف کذب و غدر و خیانت چگونه عمالت شیعین ثابت
خواهد شد و در شهادت با و صاف شریفه کوره حضرت عباس متفرد نبوده بلکه جناب
ولا یتما بنیر با قرار فاروقی شریک بودند فلیضی ک قلیلا و لیک کثیرا اما عدا
بن عمر النخار و از بیعت یزید بعد از فاضل عزیز است چه خودش مقر بیعت او علی کتاب
است و گفته رسول الله است و صلح آنرا عظیم عذر بای می پذیرد و او را العقلا علی انفسهم
مقبول و بعد تسلیم میگویم که عدم بیعت این عمر با جناب علی بن ابیطالب هرگاه منافق خلافت
در مرتبه چارمی باشد پس ترک بیعت یزید چرا دوم اساس خلافتش باشد علما و
آنکه معلوم است که مجتهد اعظم بلکه خلیفه پنجم و حضرت عمر و عاص و تمامی اهل شام و غیره از
بیعت حضرت امیر علیه السلام استکفاف و اعراض نمودند پس از دو حال خالی نیست یا
اینکه مجیب مذکور و ربرده انکار خلافت یزید با انکار خلافت جناب و لا یتما
می بردارد و یا از صمیم قلب بخلافت آنجناب قائل است علی الاوّل چون کلام اهل
سنت است نه با خارج پس وی سخن بغافل عزیز که انکار خلافت جناب امیر بن
تقدیر کنون وقت تأثر او می باشد نخواهد بود و علی انسانی پس تفرقه میان اهل شام
و عبدالله بن عمر و معاویه و دیگر تارکین بیعت حضرت امیر و میان اهل کوفه و حضرت
امام حسین و غیره تارکین بیعت یزید بیان فرمایند و اگر انصاف نمایند مرتبه معاویه
و عبدالله بن عمر را نزد اهل سنت زیاده از مرتبه امام حسین خواهند یافت زیرا که
امام حسین پسر خلیفه چارم و مفضول خلفا بوده و عبدالله بن عمر پسر خلیفه دوم و
فاروقی زمان و معاویه خود خلیفه پنجم و امام محسن و مجتهد مطلق بوده و بابر تصریح نافع
اجماع اهل حل و عقد بر خلافتش زایده از اجماع آنها بر خلافت جناب امیر متقدّم
شده و بعض این حجر خلافت او در کتب معاویه منصوص بوده پس انصافیت صحابه
از امام حسین اظهر من الشمس است نمود تا اسد من ذلک قوله و کفایت بیعت و

مطلع بر طریقت الی آخره **اقول** این کلام مدفوع است بحدیث وجه اول آنکه اگر چه
 از بدو خلافت خود بجمع جمیع صفات امامت نباشد لازم می آید تفسیق علی بن ابی طالب
 اهل بدیعت که بنا بر تصریح فاضل مجیب صحابه کرام و قرار قرآن بودند کما و مانا الیه
 سابقا و دوم آنکه سیوطی در تاریخ الخلفاء در بیان وجه عدم ذکر عیدین نوشت ته و بها
 ان مبايعتهم صدرت والا مام العباسی قائم موجود فلما یصح اذ لا یصح البیعة لا یابن
 فی وقت واحد و **اصحیح** المقدم و منها ان الحدیث ورد بان هذا الامر اذا وصل الی
 بنی العباس لا ینخرج عنهم حتی یسلو الی عیسی بن مریم و الی مهدی فعلم ان من سبخی بالخطا
 مع قیامهم خارج باغ ظننه الامور لم اذکرا احد من العییدین و لا غیرهم من الخوارج
 انما ذکرنا الخلیفه المتفق علی صحته امامته و عقیده انتهی ازین عبارت چنانچه پیشین ظاهر
 میشود از خلافت خلفای عباسیه صحیح و متفق علیه بلکه متصور است پس متوکل که یکی
 از خلفای عباسیه بود ابته امام بحق خواهد بود و ازینجاست که یحیی الدین عربی که در علوم
 و ادب و تاریخ و شهود و ممرات کثیره از مجیب افضل بود متوکل مذکور را از
 عدم اقطاب شمار نموده حیث قال و منهم من یکون طایر الحكم و یحجز اخلافة الطایر
 کما جاز اخلافة الباطنة من جهة المقام کالی بکر و عمر و عثمان و علی و الحسن و موسی بن
 یحیی و عمر بن عبد العزیز و المتوکل انتهی و این متوکل کسی است که حکم نموده بود که قبر
 سبازک جناب سید الشهدا را بکنند سازند و زراعت در آن مقام نمایند تا کسی بر آن
 زیارت آنحضرت نرود چنانچه سیوطی در تاریخ اخلافا میفرماید و فی سنة
 و ثلثین امر المتوکل بدم قبر الحسین و بدم ما حوله من الدور و ان یعمل مزارع و منع
 الناس من زیارته و حوث و بقیه صوار و کان المتوکل معروفا بالتبذیر و التعمق و قال
 بعض الشعراء شعر تامة الکانت اینه قد اتت بد قتل ابن بنت منها مظلوم و
 فلقد اتاه بنوا بیه بشلل فیه العری قیره بهد و ما اسفوا علی ان لا یکنوا شاکر و انهم
 فسهوهم و میا... انتهی بعضا پس فاضل مجیب اگر مدعی عدالت خلفاست لازم است
 که عدالت متوکل و دیگر خلفای عباسیه بدلیل مقبول ثابت نماید تا همان دلیل درگاه

عدالت یزید بنجر تحریر آید سوّم آنکه اگر کلام مجیب صحیح باشد لازم آید که ذیاب اگر علی
 ایستند که یزید را منجمله خلفا ذکر کرده اند منهم سیوطی در تاریخ الخلفاء و منهم ابن حجر
 فی فتح الباری حیث قال المراد باجماعهم انقیادهم لبعیته و الذین اجتمعوا علی الخلفاء
 الثلثه ثم علی الی ان وقع امر الحکّامین فی مصنفین فیسمی معویة یومئذ بالخلافه ثم اجتمعوا
 علیه عند صلح الحسین ثم علی و لده یزید و لم یتطلم للحسین امر بل قتل قبل ذلک ثم لما
 مات یزید اختلفوا الخ و ازین عبارت ابن حجر خواجه قائل شدند او خلافت یزید و
 عدم ثبوت خلافت خباب سید الشهداء ثابت میشود هم چنان اجماع صحابه و تابعین
 بر بنیت یزید مستفاد میگردد و ابواللیث که از فقهای اهل سنت است در کتابستان
 نوشته ثم ولی بعده عثمان بن عفان و کانت خلافت اثنا عشر سنه و ستمه فقلنا بل لفضله
 ثم ولی علی کرم الله وجهه و کانت خلافت سنه سنین فقلنا عبد الرحمن بن ملجم ثم معویة
 بن ابی سفیان و کانت ولایته عشرين سنه ثم یزید بن معویة و کانت ولایته ثلث سنین
 فلما مات یزید بن معاویة وقت فتنه انتهی از عبارت ابن فقیه طبرستانی که خلافت
 معویة و یزید مثل خلافت خلفای اربعه است و فتنه و اختلاف بعد یزید واقع شده
 و سوره آنست لفظ و ایست که در کلام ابن فقیه در ماده خلافت مساویه و یزید دارد
 و مصنف صواعق در شرح قصیده حمزیه که مصنف اوست بعد نقل لعن ابن عباس
 گفته انه لم یقل ذلک الا لقضایا وقت منه صریح فی ذلک ثبت عنده و ان لم
 ثبت عنده غیره کالغزالی فانه اطال فی رد کثیره ما نسب الیه قتل الحسین فقال لم یثبت
 من طریق صحیح انه قتل و لا امر بقتله ثم بالغ فی تحویم سببه و لعنه و کاین الی الکی فانه نقل
 عنه انه قال ما قتل الحسین الا لیسف وجهه ای طایفه الخلفاء و الحسین تابع علیه و ابی بقیه
 سبقت یزید و یحیی فیها معظم اهل الحل و العقد و یحیی که کذا لان کثیر من اهل
 عیها حتی من لیسوا مع عدم انظروا لی استخلاف ابی امامه مع النظر لک فلا
 تشترکوا اتفاقا حد من اهل الحل و العقد علی ذلک انتهی و وضع الحیثه من کلامه
 الی غیر ذلک من عباراتیم سبحان الله کابر اهل سنت مثل سیوطی و ابن حجر و ابواللیث

و غیر هم را استحقاق یزید برای خلافت معلوم نباشد و قاضی نجیب را معلوم باشد **قوله**
 و بیعت عبد الله بن عمر بن الخطاب **اقول** چنانچه بیعت عبد الله بن عمر بعد از خروج شهید کربلا و جبر
 و جفای اشقیای مفید مخاطب اسوة الاذکیا نخواهد بود همچنین بیعت جناب امیر کل امیر بعد از
 عرصه شش ماهه بلاحظه جو رو جفای اشقیای و اخافت با حراق بیعت که هر بیعتی که بیعت خدا و مقرر
 اهل بیت سید انبیا بود مفید مخاطب اسوة النواصب و اهل بخله و نخواهد بود و این جواب
 بطریق تنزل است و الا بنی بقیصیل تمام مبین شد که در بیعت ابن عمر احتمال ثقیه منظر است
 کیفیت لا و حال آنکه خلیفه پنجم سنیان که سبب ملاقات و صحبتی اعلم بحال ابن عمر بود در
 دستبند که به یزید بنزده تصریح کرده که اگر از عبد الله بن عمر در اخوانی کرد او اطاعت تو
 خواهد نمود و اگر مثل ابن زبیر حال انحراف ابن عمر بر معویه ثابت می بود البته حکم قتل او مثل
 حکم قتل ابن زبیر میداد و اگر بطریق تنزل تسلیم نمایم که بیعت ابن عمر ثقیه واقع شده
 این تسلیم باعث بطلان خلافت یزید بر مذاق اهل سنت نمیتواند شد لایستلزم فوق
 عظماء الصحابة و کبراء التابعین الذین كانوا من المهاجرین کما او مانا الیه فکن من المتبعین
قوله مع ان الامامة الی آخره **اقول** این عبارت مصداق الممنون فی بطن الشاغر
 است و اجمال و سقم آن بر هر مصنف ماهر ظاهر و باهر معلوم است که نجیب کدام فرد
 داعی شده که بر عبارت فارسیه گفتا نموده آنها را عبارت خود در عبارت عربیه
 و در حقیقت تحریر چنین عبارت باید از جمیع امامان علمیه سید بد قال ابن خلیکان
 فی تاریخه لم یکن ابو حنیفه نجیب اثنی سوی قال ابو حنیفه من ذلک ما روی ان ابان بن العلاء
 المقرن النخوی المقدم ذکره ساله عن اهل بیت اهل قبل بل یوجب الطوام لا قال لا
 لما ز قانده مذمبه خلافا للمام اثنی اثنی فقال له ابو عمر و لوقایه بحر المنجین فقال و لوقایه
 بابا قیس السلاب ان یقول بابی نفس اثنی خلاصه آنکه نجیب از اهل طایفه است یا غیر
 خبری دارد و نه از ذکر ما یلزم ذکرنا استحقاقات و عباراتش از دعوی یزید
 که لفظ موقوف را موافق تمام مذهبیه استعمال کرده باشد و مع طبع انظر عن نیست
 و بیت فتول الحرف قیما قبل بان لغایه یقظه احد المبلطع مشهور با و از اخبار و الامانه

من يستمع شرائطنا فيقول اذا ارادوا الواحد المطاع ان اراد المعصوم وليس عنده غير النبي
صلوات الله وآله وسلم معصوما فيكون المعنى كفاية بعبارة النبي مشروطة بالخروج وانه اما بضيق منه
المشكلى كيف ولم يباين ابا بكر باوى بدو الامر ولم يكن نبيا باجماع الاصحاب لو كان يتزل
على ركنه الوحي والكتاب اللهم الا ان يقال ان حديث لو كان بعدى نبي لكان عمر لمخ
الى استجاءه بشرائط النبوة والرسالة وان اراد غير المعصوم فقد ناقض غرضه ان يصل
وبالجمله فقد بدم اساس خلافة ابي بكر وعثمان لعدم ثبوتها الا بعقد عمر وعبد الرحمن رضي
عليه السلامه تقارروا على ان قوله ليس عنده ناخير النبي معصوما مقدوح او لا بان النبي صلى
الله عليه وآله ايضا عندهم ليس بمعصوم فضلا من غير النبي قال العلامة التقارر الى في
شرح العقائد النسفية وفي عصمتهم عن سائر الذنوب تفصيل وهو انهم معصومون عن
الكفر قبل الوحي وبعده بالاجماع وكذا عن تعدد الكبار عند الجمهور خلافا للحشوية وانما
الخلاص في ان امتناعه بدليل السمع او العقل والاسم هو اجوزة الاكثر وانما الصغار
فيجوز عدم اعند الجمهور خلافا للجمهور واتباعه ويجوز بهوا بالانفاق الا ما يدل على الحجة
سيرة اللزوم والتطيق بجهة لكان المحققين شرطوا ان ينهوا عليه فينبوا اعند العامة
بعد الوحي واما قبله فلا دليل على امتناع صدور الكمية وذات المقترلة الى اقتضاها
لانها يوجب النقص المخالف عن اتباعهم فيفوت مصلو البعثة الى آخره وهذه العبارة
مثل دلائله واضحه جواز صدور الكبار عن الانبياء قبل البعثة عدمه او بعد ما هو اصرح
بذلك غير واحد من علماء السنة فثبت يسوع للمجيب ان يقول ليس عنده ناخير النبي معصوم
عنه اهل السنة قال الفخر الرازي في تفسيره المسئلة الثالثة اعلم ان قوله منكم في
اول الامر منكم يدل عندنا على ان اجماع الامة حجة والدليل على ذلك ان الله تعالى
ادعى اولي الامر على سبيل انجزم في هذه الآية ومن امر الله بطاعته على انجزم
منع لا بد وان يكون معصوما عن الخطا والا لكان بتقدير اقامه على الخطا يكون
قد امر الله بماتبعة فيكون ذلك امر بفعل ذلك الخطا والخطا لكونه خطا يكون نبيا
عنه فهذا يفضي الى اجتماع الامر والنبى في الفعل الواحد بالا اعتبار الواحد وانه

فمن استمع شرائطنا فيقول اذا ارادوا الواحد المطاع ان اراد المعصوم وليس عنده غير النبي

فحال نیست ان امر مطاعه اولی الامر علی سبیل الجرم و ثبت ان کل من امر الله بطاعه
 علی سبیل الجرم و جب انکون معصوما عن الخطا ثبت ان اولی الامر المذکور فی هذه الا
 لابد وان یکون معصوما ثم نقول ذلک المعصوم اما مجموع الائمة او بعض الائمة لا جائز
 ان یکون بعض الائمة لاننا بنی ان الله علی اوجب طاعته اولی الامر فی هذه الائمة قطعاً
 و ذلک شرط بکونه عارضین بهم قادرین علی الوصول والاستفادة منهم و نحن نفهم
 بالضرورة انما فی زماننا هذا عابرون عن استفادة الدین و العلم منهم اذ کان الامر
 کذلک علمنا ان المعصوم الذی امر الله الموتین بطاعته لیس بعضاً من بعض الائمة
 و لا طائفة من طوائفهم و لما بطل هذا وجب انکون ذلک المعصوم الذی هو المراد بقوله
 اولی الامر سبیل اهل محل العقد من الائمة و ذلک یوجب القطع بان اجماع الائمة حجتاً
 کلامه اما آنچه محیب گفته که این مخالفتها بمقتد الزانی را پیش نیاید او پس مخالفت
 نیست فالاعراض عن جوابیه جواب و الله الهادی الی الصواب و آنچه گفته که بیت
 اهل دمشق بخلافه و غلبه یزید الخ بید تصریح اکایرا و بر بیت اهل مدینه و غیره از
 درجه اعتبار ساقط است که لا یخفی علی اولی الالباب انتهى کلام المخالف بلفظه
 و قول و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد این زبان درازی
 و اعتراضی است که اول بر زبان ابی جاسمی این فرزند حاد قلمه افتاد میشود چه عجب
 اوقات باوصف تطویل عبادت در میان و فساد احوال اهل مال بخاری برد و از
 «مورخانیة خولیش» بود ای خام می یزدند یعنی که ازین جنس مذکور است مولف سید مادی
 مصنوع که قبل از سوارم مطبوع است مملو و شخوشت اول بسبب الله در دیباجه کتابه بود
 توبیت نسبی است که بدان و فتاک الله تعالی که سنی کمی است که بعد جناب سید المرسلین
 خلیفه یکتا ابی بکر را دارند و اعتقاد داشته باشد که او خلیفه و جانشین حضرت استحقاق
 بوده نه بغصب و عدوان انتهى بر اطفال هم مخفی و مستور نیست که معتزله از انصاف
 و خوارج بالاتفاق همین جاده سلوک دارند و با تعارف بمقتد جاسمی در اساس
 الاصول و اظهار فرزند دینش در بین قول که اتفاق شده و قد عرفت هر دو فرقه

اخیر مخالفت نیست اند و باطل را تو را نه شوشتری در مجالس المومنین نیست طایفه
 معتزله را بشیعه تغییر میکردند این پس طرد و تفریق مظهر نظریه دخول اغیار بدین البطالان
 است و حال حشر و لغو بودن عبادتش از لفظ مظهر اعتقاد داشته باشد الی آخره بحری
 غیر نیست که اگر اهلای ضروریات توان فهمید زیرا که هرگاه کسی ابو بکر صدیق رضی الله
 عنه خلیفه بر حق بنده اندک را در اخلیفه و جانشین حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله استحقاق
 داشته باشد به بعضی عدوان پس این همه با وجود و معنی فریب دادن عوام کائنات
 و تفصیل حاصلات و ابضاح و اضحیات خواهد بود و برای دل دلتش مخفی نیست که مقتضای
 مقام آنست که کسی را بعنوانی مسین کنند که احتمال دخول اغیار و خروج از او مستغرق نشود
 باز جناب مجتهد متوفی در جواب مقدمه اولی از مقدمات عشره از باب تولا و تیرا بعد
 تاخص آن گفته که هر یکی از مقدماتش محل مناقشه است بوجهی عدیده که تفصیل این موجب
 طول است انتهی و حال آنکه اول آن مقدمات آنست که عداوت خاص است و مخالفت
 عام فاضل جالسی را لازم بود که باین شافی دانی پس سازد که تعلیل و ابطال
 خصوص عداوت و عموم مخالفت از کدام دلیل و برهان ثابت است مگر باینکه
 و اضلال و تبیس نبی آدم اجمال و ایهمال نموده و گفته اند که احدى از مقدمات مقدمه
 اولی از باب مذکور صحیح نیست بلکه همه باطل و نامقبول طبایع علما افتاده و این امور را
 تا کجا شرح دهم که قلم و زبان به بیان تعلیلی از آن تن عاجز و قصور در داده آنست
 حال اجمال و ایهمال پذیر برزگو را مخاطب عدیم المثال که مضحک و محال است
 گو یا موضوع کتابش با عترت فرزندان سعاد رسالتش همین فرومایگی و جعل
 و تبیس بر امی اضلال مردم است کما لا یخفی علی من راجع الی کتابنا الکبیر اعنی الصوله
 علی المجسرات القدیة بالجمله اولای با نیست که باین نوع طعنت و لید و الد پیر خود را
 ضحاک بنموده و میگفتند که ای پدر یکی از معمولات فرومایگان بی بصاحت آنست
 الی آخره و ترا که بر سنده اجتهاد و نیابت صاحب الزمان نشسته نمی زبید که شیوه
 فرومایگی و کم حوصلگی برای خود اختیار کنی که منصب اجتهاد و پایگاهی رفیع و بابرکاهی

منیع است مصلحت آن می بینم که در وقت تالیف کتب مخصوصاً قرن کلام کرد پس و فرود
ما یکی نکردی نوشتند پس در نودی یقین است که آن مجتهد دورانیش چنین را برکن
کرد و آنچه در ترجمه این فرزند آئینه حق نامرئوده میگفت که هر چند ای فرزند نه تنها
ملائک شایخان تو که جن و بشر جمله قربان تو ولیکن کی آمدی و کی پر شدی من نهان
نیستم بلکه هنوز درین باب استادان خود که در فن اجمال و اجمال و تبیین و اضمحلال
به طولی داشتند نمی بینم و آخر ترا ای فرزند روزی در مناظره اهل سنت این قسم امیر
ناگزیر خواهد بود و دیدن این کرد و نزد یکدیگر احوال ایشان با وجود علی کعب قدم
نتوانی فشر القصد فرو ما یکی می طلبی از ضمن جوابهای آینده حواله کرده میگویم که اگر
رساله عبارت العین را بعین بصیرت مشاهده میکردند و تقلید کور و صلی و ابو
الجارود اعجمی را احوال می نمودند هرگز بدعوی اجمال و غر و ما یکی کردن خود نمی افروختند
و علم اتمثال و تبیین نمی افروختند مقتضای این همه امور آنست که مطلب عبارت پس را
نمی فهمید پس ناگزیر شرح عبارت متوجه میگردد بد آنکه در رساله مذکور چنانکه
دانی برند و متفقیین بریزید نوشته بودم اما بطلان خلافتش نزد جمعی از مطلب
این عبارت با انضمام مطلب استحقاقاً چنانچه برداشته اند این عالم تحقیق نیست آنکه
مستفی در صورت اولی از طرق ثلث اثبات است گفته است که بحیث نیست
از اهل حل و عقد نزد اهل سنت برای امامت کفایت نمیکند و عبدالله بن عمر اورش
نمایند و در کس و رئیس ایشان بحیث بریزید کرده پس امامت شریعت ثابت شد و شهادت
امام حسین باطل گشت معاذ الله من ذلک جوابش انما بحیث عبدالله بن عمر
به نیکوکه مثبت خلافت برغم مستفی و مبطل شهادت باشد و قوی پذیرفته یعنی
بحیث بعد تسلیم تاخرا از خروج امام حسین است و بنا بر مستفی آنست که مقدم
می بود و چون چنین نیست فائده هیچ بحالش میرسد و معنی انظر رغم این
مستفی بکمان خودش بحیث را مثبت خلافت دانسته و حالانکه ظاهر امام است
و مثبت آن گمانی شرح الموافقت و بوالا تحقیقی علی الواقف یعنی هرگاه مردی

بیاقت امامت باستجماع شروط گذشته باشد بحیث اهل حل و عقد آن قوت و
 استعداد را بر مرتبه ظهور میرسانند انکه اهمیت و استحقاق دارد باینه محرمیت
 امامت را ثابت میکند اما اینکه خروج شهید کربلا قبل از بیعت است نیز ثابت
 اصحت بقول علامه دهلوی رحمه الله علیه زیرا که آنجا بیعت چنان فرموده که هنوز اهل مکّه
 باقی آفریده و ازین عبارت که در ساله نقل کردم بدلائل مطابقی هویدا شده که خروج
 امام حسین وقتی بوده که کسی ازین بزرگان بیعت نه نموده و ازینجا از هم می پاشد آنچه
 بعد ازین خواهد چنانچه دانی که نقل این عبارت باید عای محیب ربطی ندارد
 زیرا که جناب مجتهد عداوت اندیش نمیده انکه نقل عبارت حضرت علامه قدس
 العزیز فقط برای عدم تسلط و قهر و استیلا می نرید مفیده است و لیس کنه لکب چه تقدم
 خروج امام حسین از بیعت عباد الله نیز از آن بر می آید بلکه دلایل مطابقی آنست که
 و استظهار باین عبارت برای دو چیز تواند شد یکی عدم تسلط برید چنانکه خود شش نفر
 کرده دوم تقدم خروج امام حسین علی با عرفت آنجا چنانکه در کتب فریقین ثابت شده
 و بنا بر ما ثبت عند الفریقین و درینجا مقصود امر ثانیه است باقی ماند اینک تطوین
 در عبارت منقول بلا ضرورت داعیه لازم آمد و هر چند این فقره ضمن این حدیث
 علی صریح به المحققون از ادب تحصیل نیست لکن میگویم که از لفظ هنوز ثابت
 میشود که وقت خروج امام حسین نه اهل حل و عقد بیعتش کرده بودند و نه او تسلط
 و اگر لفظ مثل منقول میشد انکار تقدم بیعت عبدالعزیز عمر و تا آخر خروج امام حسین
 که مقصود اصلی این مقام است با ثبات نیرسید و المقصود به ادون ذلک
 علاوه اگر تاملش نقل کردم عبارت صدر یعنی هنوز آنجا بعد ازین در جواب
 امر ثالث اعنی قهر و استیلا در کار نیست پس درینجا با الاستیعاب نقل کردم تا معینه
 جایگزینان نقلی بر عدم استیلا قایل کرده ام اشاره اجمالی اعنی لایزال
 صحیح شود و ازینجا واضح شد که معنی قول الحق البریه اما نقل فلما رانفا کما سمعتم
 ان الشاهد هنوز در دین مجتهد شیعیه در نیامده و لاینکه مثل خبر آمده که

این چند من در آن زمان از اکابر علمای قریش بودند و بدست خلیفه ستمند و دوات
ایشان متعلق میشدند فو و انظر من الحسن و امین من الامم الی که مراد از اهل حل و عقد
خواجه در رساله تفصیل نیست و سواد علمای آن زمان اند و ریاست و پیشوایی اهل اسلام
در حقیقت مخصوص این بزرگان اما امام حسین و عبید الله بن عباس رضی الله عنهما پسند
اهل حق سلاله ائمه است نبوی و رئیس این خاندان عالی محمد بن علی بن ابی طالب و اهل بیت
و کسی درین مورد بر ایشان نبود اما عبید الله بن عمر پس از ورع و اتقی در زمره بقیه
صحابه بود خواجه خود مجتهد از استیفاء ابو عمر نقل کرده و حال عبدالرحمن بن ابی بکر و
عبید الله بن زبیر هم از اینجا قبضه یابید کرد خواجه تراجم ایشان در کتب رجال بران در کتاب
دارد و از اینجا است که مساویه بن ابی سفیان و یزید و مروان را امکان اهتمام بشان
بعیت ایشان بوده خواجه کتب سیر و تواریخ بران شایسته است و قد عرفت سابقا
و مستوفی لافقا زیرا چه میدانستند که این رؤسا اهل اسلام و عظامی اهل بیت عظام
او صحابه کرام اگر برین بعیت اقدام فرمایند برای بعیت دیگران از سایر طایف است
مهاجری بکشتن و کوشش نخواهد افتاد سید جمال الدین محدث بزم غریب
در بهترین سیر میگوید چون زیاد و وفات یافت و سال پنجاه و ششم از هجرت در آمد
مساویه مکتوبی بمروان بن الحکم که در آن آرد آن حاکم مدینه بود ارسال نمود که سخن مکتوب
یزید را در خاطر ارباب بلد و طایفه قرار ده و بجهت عبید الله بن عمر صد هزار درهم
فرستاد چون قاصد مدینه رسید آن مال را نزد ابن زبیر و عبید الله بخشید احوال را
قبول نمود چون نام بعیت شنید مالها را رد کرده گفت که من پیش از این و درین
من بعد نبرادر درم بغایت از رانست و بمجاویه پیام داد که مردم مدینه معتقدند
بن عمر اند و میگویند که تا مقعده ای با بعیت نکند ما بعیت نمیکنیم دیگر آنکه عایشه سیده
میگوید که این بعیت است که مساویه احداث میکند چه ابو بکر و عمر که خلیفه بودند
خلافت را با اولاد خود دادند و این رسم اکابر و قیاده و جباران و
ملکان است من بعد وایت دیگر آورد که عمرو بن العاص اهل مدینه با کهنه

امامت مجرب است بعضی از اهل حل و عقد کفایت میکنند و وابسته و منفقه جمیع مسلمین بحکمت
 لایستدغه فرو نمایی اند نص علیه السید السندی شرح المواقف و هو لا یخفی علی المواقف
 فخطبک اذا اجتمع الحکم العفیر و لم یات احد منهم بالکبر بعد از اثبات خلافت و حقیقت
 امامت نیز در سقیه حکم کل امارت بر شیخ باقیه مسکنی مذکور با ثبات بناوت امام حسین و
 ابطال خروج آن مقتدای کونین متوجه شده و بر غم خود کس بر اصول اصلیه اهل حق بطلان
 شهادت آن عالی قباب را منطبق دانسته مصرع اصناع العرفی طلب المحال
 و از اینجا هم عیان میشود که رئیس المجتهدین در استغفار خویش سرفاقت آن نمود و با
 اجتهاد را بکمالائی مسکنی در برادر همین و بهائش ارکسته الغرض من برهنه شدن و کار
 و عارفان هر را محتجب نخواهد بود که چون بحیث یکی از اهل حل و عقد یعنی عبید بن عمر
 که از سکنه دینه و جمله اهل حل و عقد بود بعد تسلیم هم از سائخ شهادت سلطان کر بلا
 متاخر است و از اینجا است که متعصبی از رفته مدعی تقدم آن از واقعه کر بلا شده بلکه در
 جمیع تواریخ انکار عبید بن عمر مثل امام حسین بر زبان رفته هم دایرست و از تالیفات
 مجلسی و جالسی و این مجتهد که جاری مجرای اوست هم ظاهر دعوی اجماع و اتفاق تمامی اهل
 حل و عقد بر بحیث نیز دیدیم و اخراج حضرت امام حسین و عبید بن عمر و عبید الله
 و عبید الرحمن بن ابی بکر و عبید الله بن عباس از زمره اهل حل و عقد که این وصف منوط
 و مربوط بلکه محصور بذات مقدسه این حضرات یا عقراست بنی اسیه که مجتهد و کالایشان
 میکنند و مثل سائر بنی سست و کواچه است بر و صاده و صفحی که از باب قیل و قال
 بلکه طبعه مجانین و اطفال است مگر فایده فصل مدعی عدل و انصاف با وجود ملاحظه
 عبارت شرح مقاصد و شرح موافقت که در بیاض ابراهیمی در مقام معلوم منقول است
 مقتدی تحصیل معنی آن نه نموده و وقوفی بر آن حاصل نفرموده در صحابیت شیخی و بود
 از اهل حل و عقد بسبب کاسه لیبی اهل بیاض و بی سواد و ملازمه و اسنته و اقامت
 برهانی بر آن توانسته آیا درست و یقین ندیده که چون مردم بعد شهادت ذی النورین
 نزد جناب و تقوی جمع شده و خواسته اند که انجناب بخدمت خلافت تعلق شود امامت

بر صفت آنها منوط قهرمود و گفت که این امر بر صواب دید اکابر مهاجر و انصار موقوف
است بلکه قسم بر این معنی یاد کردند که اگر امامت موقوف بر اجماع دفعی می بود سبیلی برای
عقد آن بهم نمیرسید بلی باید که اهل حل و عقد که حاضر باشند یکی را من بین الناس
برگزینند و بر غایت حکم نمایند که باطاعتش بر دارند الی آخر ما افاد کرم الله وجهه و در مقابل
اجماع و بین ابی سفیان که باعتراف و اظهار امامیه آخر دعوی خلافت خویش کرد بر صفت
قرطاس رقم نمود که انما الشوری للهاجرین و الانصار فان اجتمعوا علی رجل و سموه اماما کان
بید رضی الی الله تعالی حفظ المقدسه بتنازع بر ناصبت حضرات امامیه که در تاویلات
این کلمات قاضی شده که به نیامورده اند و چه رقص الجملها که نکرده این همه امور را
خلاف نفس الامر دانسته گاهی بر الزام و گاهی بر تقیه از اصحاب خود که متعقد خلافت
خلفای راشدین بودند فرود آوردند و حیرانم که بقول مستکی که امر تقیه وقت ارشاد
کلام اول از بلوایان قاتلین ذی النورین که باعتراف صاحب مجمع البحرین و دیگر محققین
شیعه از تلامذه عبد الله بن سبا بودند و امامت را از جانب خدا تعالی اعتقاد می نمود
و اسکنند شیخ نهادند چه معنی داشته باشد و الحمد لله که فاضل مدائنی نجفی
ابن ابی احمد در شرح نهج البلاغه که نقل عن غیر مره بعد نقل این کلمات طبعیات
مرتضوی اقرار بان میکنند که مذاهب اهل سنت به ثبوت رسید که اهل حل و عقد را در بار
امامت اختیار است و مذاهب امامیه که سبیل برای ثبوت امامت بدون نص و معجزه
نیست باطل گردید و این فاضل مدائنی شخصی است که امامیه بجان و دل معتقد است
و خود فاضل جالسی در کتب مطبوعه بر انصاف و عدل اولی قطعی مینماید و بنیاد لال
باز نمی بندد و شیخ او هم از اقوال مجتهد و دیگر امامیه ثابت میشود که اشترنا سابقا
و عجیب عجاب دعوی این سرآمد اولی الالباب یا جماع جم غفیر و عدم ایان
یکبر امامت نیز بدستگیر است چه شدت خلافت و انکار چنانچه قبل از حکومت آن قدوه
اشترار در وقت مساویه از جماعت بسیار در کتب معتبره وارد گردیده بعد از جلوس
او نیز بر منصف ظهور رسیده که مذکور فی المنهج الاول پس دعوی محبت تمامی اهل حل

و عقد و صحابه آن زمان و عدم صدور کتبه از ایشان که مایل علیه و قوی
 اکثره تحت الفی صدق این انگار که اصوات لصوت الحیثیت
 باشد و معلوم شد که نصیحات اکابر علمای فریقین نقل من الاسحاب و التابین
 در مناسب نیز می نمود بمباح این منگی فضل و جاسمین بیاض مقتفی آثار حندی از
 مدین بی سواد نخورده یا همه منقولات و روایات را بمقتضای اعتساف و
 عصبیت کان لم یکن شمرده اکنون بر ذمه این مجتهد رعین سارقین کسب کرده
 بیضاغت مزجات منگی مذکور برداشته و دعوی بیعت اهل حل و عقد نموده واجب
 و لازم که ثابت کند که از اهل حل و عقد قبل از خروج حضرت سید الشهدا کد ام کرم
 و بیعت آن شقی الانام در آمده بودند تا کلام در آن کرده شود و پرده از روی کار برداشته
 آید **قوله** ویزید از وقت اه **اقول** این بحث قبل ازین بتفصیل تمام گذشته
 است فالاعادة بلا فائدة و آنچه علم الهدی امامیه فسق و فجور یزید را از بد و امر
 نزد بندگان در کتاب فی بر اصول و مردیات فریقین ثابت کرده رفته و قضای
 این و طر نموده از ترجمه مجتهد فتن از بحار الانوار که مجتهد غفلت شایسته آن نموده
 در جزو سابق نقل کرده ام و دلالت عبارت علم الهدی بر ثبوت فسق و فجور یزید
 از بد و اباحتش هر که محتاج تفصیل نیست زیرا که با اتفاق روایات فریقین یزید شقی
 بخورد بخمس برابر یک خلافت باطله بیعت از اربع تناسیه که امام حسین رحمان
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از سه آه ایشان بودند از خود است و ایشان بر طبق
 روایت سید جمال الدین محدث در بهتر بسیر و باقر مجلسی در جواهر البیون و
 غیر اینها در کتب دیگر و در این که مدینه بیست و نام و مشایخ او فرموده بودند پس
 فسق و فجور شدت فکرم و کسب و عدم اتفاق او بشیر و خلافت بتصریح علمای نزد بندگان
 ثابت باشد و الا فسق و فجور جناب امام حسین خال بدین نامست به اوست اهل بیت طاهرین
 که از فسق و فجور یزید و در واد منکر است لازم می آید و لازم باطل عقد می باشد
 فاللهم مثل و بیان ملازم است با این است زیرا که نسبت فسق و فجور بسید بر یکی این

اسرار باشد اقرا و بهتان است و مرقبه اقرار بر روایات فریقین کما فی الصحیح و الاصول
 الاربعه از عینیت که بر زبان مهتس سید الکوین اشهد من الزمانست بالاتر و بالا
 که شئت که آنچه از سید مرتضی منقول شده در مقابل اهلست و اعتزال است پس
 می باید که ایشان قابل بدان باشند و در معتبرات آنها وارد نشده باشد کما لا یخفی قوله
 و نیز بیان نمایند اه قول اثبات بیعت صحابه کرام و تابعین عظام از اهل حل و عقد
 و عظام و روسای اسلام که برای مخاطب و الامقام فایده دهد بر ذمه اوست که در حق
 حقیقت خلافت نیز و بطلان شهادت امام حسین میکند اول ثابت نماید که از اهل
 حل و عقد کیست نگاه از من پرسد که حال بیعت کندگان چیست و اثبات شروط
 خلافت برای یزید پدید هم عهده مخاطب است که خلافت او را در ثبوت بدلائل زبانه
 از خلافت خلفا دانسته چنانچه برناطین کلامش در استقفا مخفی نیست و از کلام
 محمل که درین مقام نوشته الی بر روی کار نمی آید و که ام عاقل بخیر نتواند کرد که چون
 اهل حل و عقد و روسا و سادات قریش بیعت کنند دیگر صحابه و تابعین با وجود اعتقاد
 این معنی که آن بیعت بشروط امامت متصف نیست کما افاد علم الهی علی مدب
 التقرین و طریق کتب الطریقین بطیب قلوب بیعت آن رئیس اهل ذنوب
 کرده باشند گر شایدا از اخبار طحطا بنی امیه و غیرهم بگویند شای آنها رسیده باشد که
 از کان دین و روسا مذکورین بیعت آن پلید تن برضاد او اند چنانچه شهرت
 این سخن از روایت جمال الدین محدث در روضه الاحباب و این تفسیر اصفهانی
 در کتاب امامت و سیاست واضح میشود و اینجا گفته اند مصرع بنان که آن
 رازی که ساز نه محصلها و چون بنیاد این بیعت بر سلبه بای دنیوی بوده قابل اعتبار
 و لایق اعتماد نخواهد بود با کمال دانشوران عالم نیک میدانند که چون دعوی
 عجمه که مستلزم به تقدم بیعت عبدالله بن عمر از خروج امام حسین بود باطل بر آید
 اکنون صاف نمیکوید که کدام کدام از اهل حل و عقد و فومه اصحاب کرام بیعت
 یزید اقدام نموده پس انصاف باید کرد که اجمال و امال که میکند و از دار و دگر انجاش

اهل تحقیق که فرار سینما یه قول و کلام عاقلانه اقول درین قول بحث لفظی و معنوی
 برد و جاریست اما بحث لفظی لایم حیث موبس از آنکه بعد جمیع کردن تمامی نسخ این کتاب که بعضی
 بنظر منطقی رسیده و بعضی بلاخط دیگر علماء فایز گردیده معلوم میشود که عبارت همین است و
 حال آنکه در غلط بودنش تردید هیچ عاقلی نمیتواند زیر آن محیب مصیب مدعی استحقاق بزرگ است
 تا این کلام صحیح شود بلکه او منکر استحقاق و اہمیت نیز است پس سوچ عبارت چنین باشد که کلام
 عاقل تجویز خواہد کرد صحابہ کرام و تابعین عظام و قرار قرآن استحقاق برینید اعتراف کند
 و محیب از انکار نماید یا آنکہ کلام عاقل تجویز خواہد کرد که این بزرگان عاقل از عدم استحقاق بزرگ
 باشند و محیب عالم آن و ازین مقام انکشاف تمام یافته که مدعی علم و اجتهاد در اخو در شی و نقیض
 شی استیاز حاصل نیست **قطعه بصورت آدمی شد قطره آب** : چهل روزش قرار اندر رحم تا
 و گزصل سال را عقل و ادبیت : تحقیقش شاید آردنی خواند : اما بحث معنوی پس
 بیانش آنکہ یکی از عقلا و علماء بلکه رئیس المسکلمین و قدوہ فقہائی امامیہ کہ خود جناب مرتضوی
 اقدس او علم الہدی نہادند کہ استغفر اللہ تعالی عا جلا یعنی شریعت مرتضی در زمان سابق بکتاب
 شافی و سکی درین جو زمان در اوراق مذکورہ کہ در اصلاح و تشوہ مجتہد نبود تصریح نموده
 اند کہ تمامی خواص و عوام را یقین فسق و فجور و عدم لیت و عدم انصاف او مشہور
 حاصل بود و اگر کتب اہل حق نیز معلوم میشود کہ در فسق او کسی را کلامی نیست پس چگونه باوجود
 علم و دانش جمیع کتب لائقہ و لا تخصی از حقا و سفہا و صدق کمال الحار کمال اسفاد او بودہ
 باشند تکلیف کہ مجتہد تریب کلام شریعت مذکور ہم کرده باشد این ہمہ از سفہا و حقا و استحقاق کار
 جناب مجتہد از انانی است نہ کہ کسی از اینان نوع انسانی و لیکن کسیکہ در تمام عبارت مخاطب درین
 کتاب بنور امان نظر کرده باشد صدور این امور از مجتہد مستبعد نمیدانند زیرا کہ در باب
 عبارت همین منظورش همین است کہ در عوام نہت باید کہ مجتہد جواب تمام سال محیب از آغاز
 تا انجام نوشته گوید اہل تحقیق تمییز و تکیہ بر طائفہ او از قدما و متاخرین انجامیدہ
 باشد و تغییر بر چون او را از فساد و کیر مباحث فقیر مغری باقی نماند و ماند معاذ اللہ بدعوی
 جناب سید الشہداء خاص صی کیا عیدہم صدوات استحقاق گردان از سر ۱۰۰ (و در بابیت)

نخواهد داد و روح شمر و عبید الله زیاده را شد و خواهد ساخت که سیجی بیانه اثبات الله تعالی
 عند ابرام قلب الاستفقا حالیا حکایت وجه لقب شریف مرتضی بعلم الهدی علیه
 شینه که قاضی نور الله شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین میگوید که وجه لقب او
 بعلم الهدی بود و همیکه شیخ اجل شهید در رساله چهل حدیث و غیره و در عزرا بیان نموده
 اند است که محمد بن الحسین بن عبد الرحیم که وزیر قاهر عباسی بود در سال چهار صد و سیست
 بیمار شد و بیماری او نمک گردید تا آنکه حضرت امیر المؤمنین را در خواب دید که باو میگوید
 که یا علم الهدی بگو که بر تو دعای بخواند تا شفایابی محمد وزیر مذکور گوید که از آنحضرت
 پرسیدم که این علم الهدی گفتند علی بن الحسین الموسوی الکاظمه وزیر رفته مشتمل بر
 التماس دعا و اجابت مودی بخدمت میر نوشت و در آنجا همان لقب را که در خواب
 دیده بود درج نمود و چون آن نوشته بنظر شریف میر رسید اندوی بمضمون غرض خود را
 مابقی آن لقب شریف تقدیم و در جواب وزیر نوشت که الله الله فی امری فان قبولی
 لهذا اللقب شفاعه علی وزیر بوضر سائید که والله که نوشتم بخدمت شما الا
 آنچه امیر المؤمنین مابان امر کرده بود و بعد از آنکه وزیر بمرتضی شفا
 و رست واقعه را بقادر خلیفه عباسی عرض کرد و باین میر مرتضی را از آن لقب
 مذکور ساخت قادر بامیر مرتضی گفت که قبول کن ای مرتضی آنچه جد تو تا بآن لقب
 ساخت و حکم شد که منشیان بلاغت نشان آنرا در القاب او داخل سازند و از آن
 زمان بآن لقب مشهور مشهور شد انتمی راست و در رفع بر کردن راوی خصوصاً قاضی
 شوشتری و شیخ شهید او که در مجلس مجمل و حال و ابیس بوده اند و آنچه را و بیان
 بآزاد طایفه منامات دیگر برای این بزرگ نقل میکنند و قلوب اهل حق از این بخت
 و اگر آن موجب تطویل کلام است قوله پس لا جرم الخ اقول صلاست
 و انبشمنه ان روزگار را که ترنات مجتهد شیعیان بر این بینند و برای خدا اندک انصاف
 نمایند که مجتهد در استفتاء بیعت اهل حل و عقد تمسک حسیته بود اکنون بیعت مطلق
 صحاح منزل منباید و آنرا هم مجمل و مبهم میکند از تا او را اجتناب از وقت گیر و در علمای

باقی ماند و با وجودیکه از حال محمد بن حنفیه و عیداس بن عباس که امام حسین را از خیمه
بریزید منع کردند و تحلف صریح بکار بردند چنانچه بیانش بالا جمال گذشت و تفصیلش
از معتبرات امامیه مثل رجال روضه المتقین و مجلدات بحار عجبسی عمده الحمدلین
منقول خواهد شد بر عیداس بن عمر که جلالت و اشرف او سابقا از کتب معتبره و نقلین
دارد کرده ام و معنی قول او در باب منع خروج امام حسین بکمال شیخ و بسط بیان
بنودم طعن بنمایید و از عاقبت و مال کار را غماص صریح میفرماید و لوی و پرمغنی و حق
امامش را به خوشتر فرموده **علیت** چنانچه خواهد که پرده کرد و **شبهه** است از طبعه
باکان بر **قوله** اما کلام قاضی دهلوی **الحاق قول** این همه افلاک است که در باب
محمد بن ابی بنوشن چنانچه ارشاد می نمایند در حقیقت عند العقلا رسوایی شود و استود
از تطولات لا طاکر بازمی آیند چه ترک بر زبان قلم نغته که آنچه بر مردم ربط این عبارت
اغراض کرده همه اش طبعی صعبان است که نزد هیچ عاقلی بربوط نیست و تفاوت
کریم و کلا **یفتی** این مثل خیر ط مشرب است که کتاب مساوی العقول فی قلع
الکس الاصول بطلان محمد الزمانی می باشد که در انچه ابرایادی که بجهت بعضی
سوانح و عصبیت اصولین در بلاد مشرق و مشایخه منکر گشته اند نوشته و کلام است
بر کمال تماثل وجودت در میان اخلاط و صفات بناسی و ظهور و حدوث مقلدان
شیخ چلی دلالت دارد و محمد با لسی و الله مخاطب در آینه تنی نا ابرایادی و کور
بعد طیب ولادت و ما بومیت تصدق میبازد و شواهد و قرآن بران تا نور می نماید
و ابرایادی مذکور بعد استماع این اخبار و حشت و قیامت آثار موم که کوشش
ایل علم و دانش استماع تفصیل آن مستلک است به این سن بر اول اجتهاد
وارد میفرماید و لا ینسبک علی خیر الله علی کل شیء قدیر اکنون عبارات تمایز می نماید
بر دو وصف از او صفت در انچه مسطور در باب ایشانند که ذکر مرزای مذکور درین کتاب است
از شیر خا **آ** که پس بنویسد ناظرین سلیمین زبانی محمد جالسی خال او واقف شود که چنین
تکلیف است میفرماید که در انچه پیرزاده عبد البقی بنیه نکست و عبد البقی که کرامت خدا

مرد خوبی بر سواد فارسی داشت اطوار و کردارش در زبان موافق و مطابق نجی و
 شرفای اشراف اهل ایران و شاید که نیش پوری بود چنان می نمود که در ملک خود زانه
 از پنج شش هزار دویزه پنداشته باشد و قریب پنجاه سال پیش ازین ساکن ال آباد بود
 و تجارت اوقات صرف می نمود و مادر نزار احمد خواهر معصوم علیخان و احد العیر بود این
 معصوم علیخان جمعیاری بود همراه محبت خان مرحوم مردی بود با لیاقت و عزت بی احمده
 ثروتمند داشت ابتدا عبد البنی یک تسلطی که باید بر وجه خود داشت و این زن بطور
 خود گذرانید چنانچه هر وقت که دلش میخواست برای سیر باغات و اجتماع مردم در قدم
 شریعت و غیره با جمیع خلایق در مسجد کاه نمود آن میرفت و کسی مزاحمت نمی توانست
 لکن خوب معلوم نیست که درین اوقات شوهرش در خانه می بود یا در سفر با اغلب که
 مسافر بود و چند مرتبه فقیر هم دیده بود که زن مذکوره بالائی رتبه سوار است و نزار احمد
 بسن ده یازده سال بر یا بوعفت رتبه بود و برای سیر و تماشا میرفت و عرض باد
 مرزای مرقوم در بلده ال آباد بر طور و طریقه نسوان اشراف و نجی مشهور و معروف بودند
 عند الله و چشم و ابروی مرز احمد با چشم و ابروی عبد البنی شباهت کلی نمیداشت
 بنابر آنکه مادرش زبان زد مردم بود شاید که این مرد را کسی سپهر عبد البنی یک
 نمیدانست خصوصاً از اهل ایران انتهی بلفظه و عبارت مجتهد در مقدمه ثانی نیست
 با کجمله اکثر مؤمنین را از وفور حاصل شد خصوصاً بضمیمه آنکه جو آنیکه بصحابت
 خود آورده بود او و دیگران او را بهم می ساختند با نچه امار و قوم لوط بان عادت
 کرده بودند و بعضی حکایات دیگر هم مویده این معنی بسبع میر رسید که شاید صدق
 این معنی بود و الله اعلم الی ان قال چون آن ناکس ازین امر اجتناب کرده باز بکر بلائی
 رفت اخباریت او با علان رسید و مرتبه منصب و اخلاف او از جاد و شرف
 آشکارا کرده که جناب خطاب آقا سید علی طاب ثراه اراده تخریر و تادیب او
 نمودند الی صل شیده شد که در املکه دیگر از بلاد فارس و غیره بسبب زور و کمر و
 طلاقه بسائی که چند روز قلوب عوام را تشویر ساخت اما عاقبت الامر چون خست

عقاید و اعمال قبیح او که از انجمله نهیم بودن اوست بجاوست ظاهر شد تا پس
 بیرونش کردند و جای دیگر بعد از ساحر و کافر بودنش مجتهد فانی چنین حکایت میفرماید
 که شبی اخراج دوست و دشمن از ویکی آنست که یوسف نامی نوجوان در خانه و محبوب
 او بود در چند آنکه زوجه او سعی نمود از خانه خود بدزد کرد چون از سبب یوسف زوجه او
 بسیار برهم شد و رسوایی بهنایت رسید ناچار برای چند روز یوسف را اجایی فرستاد
 و بعد او سعی شد تا زوجه خود را از طهران بکاظمین علیهما السلام روانه کرد چون او را
 شد باز یوسف را نزد خود طلب کرد و زوجه او از کاظمین زبانی زن پندید و پندید و پندید
 شیطان در کون تو انگشت میکند لهذا دوست از یوسف برنگشت و در شهر او
 خود را تباه میکنی آنچه بگرد و از اینجا عقلانی روزگار قیاس کنند که در این محله فروخته
 و او لا دیش در حق مجتهد فانی که کتاب خود را از سیکونه او بر کرده و در فرماست
 و صلحای این دیار بعد از آنکه طشت از بام افتاد و حال عدالت و انصاف او انگشت
 نای خاص و عام شد از نماز جماعت که پشت سرش میکند اردتاب نند و چنان نوشته
 باشند و العاقل کیفیه الاشاره و العاقل لا یجدیه الف العبارة قوله علا و در آن

ان اقول اگر خنی بصمیم فواد است که اهل دینند نیز میبینیم را بشروط
 سیدانسته به پیش مایل گردیده فوایدی کلام علماء را فریقین بیا علم الیه و اگر در اد
 رسوخ اهل دین بر اعتقاد امامت اوست یعنی که در خروج امام حسین قاجار باشد یا نباشد
 پس قطع نظر از قیامت مذکور خلع ایشان از بیعتش که با اتفاق و آیات قرآنین ثابت
 با وجودیکه خوف طقت جان و ناموس بود منافی آنست و اگر از بصیم فواد چیزی
 کرده فلا بد من تصویره حتی شکم علیه جدا فرده خلا و ده دلالت قول این عمرانیان

انغ بر معنی که اهل دین بصمیم فواد بیعتش کرده بودند در تشریع است و قدم تفصیل است
 سلمنا که قول این عمرانیان بر رسوخ اعتقاد بصمیم قلب اهل دین دارد بکن این است
 فی الجمله و قتی بکار آید که تقدم این بیت بصفت کند ای خروج امام حسین بقول این عمر
 باید لایزال و غیرتایت فرمایند وانی از ذناب باقی ماند اثبات مقدمه نموده و

علامه و ملوی انارسد بر پایه معنی عدم رضای اهل حرمین شریفین بخلالت و تسلط نیرد
 بپید پس بر وایات فریقین در کاسبق بر جای خود است بجز انیا هیچ نزاعی بر امر آن
 آن نمیکرد و واحدی را از فواصی یعنی مستثنین خلافت بزیاده کمال استصال آن بر شد
 من بعد باید دانست که سلما که قول این عمر دلائل بر حیت اهل مدینه دارد لیکن برای اثبات
 بیعت اهل که معلوم نیست که این دلائل مطابق است یا تضمنی یا التزامی یا این دعوی
 مقرون به دلیل دیگر است که خود وقت رحمت شیطان الطاق اظهارش جایز نیست
قول امامت بیعت اه اقول حال مجتهد زمانی باید دید که برای ایلد فریبی می نویسد
 که ازین کتب که ایضا ثابت میشود که اگر یکیم از اهل حل و عقد بیعت کسی نماید آن شخص
 حلیفه میشود و این قدر بر امر آن خاطرش نمیکرد که این هر دو کتاب مانند کتاب سلیم
 بن قیس بلالی و کتاب فعلت فلا تلکم که شیطان الطاق علیه علیه مصنف است و
 بسیاری از علمای امامیه را هم هنوز این سنت معلوم نمکنند و فقیر اقل خلیفه بعد از
 نتایج بالغ دریافت در صداتی تقیه مخفی نیستند بلکه بغایت ایزدی در دست علما
 متد اول هستند پس این طلبیم هم بکنند مجتهد خواهند پرداخت و خواهند گفت
 بجهان شروط امامت هم برای آنکس می باید یا هر جا ملی و فاسقی و فاجری
 رسی از علمایش کند او امام است در اینجا که بدین جناب مجتهد ایمان نماند که در
 ترجمه از جمله بخارفتن چه نوشته میگوید که نزد شیعیان نماز کردن خلف هر یک از نیکو
 کردار را بر کرده از جائز است بخلالت خلافت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامت عامه
 که برای آن شروط کرده اند تحقق عدالت و شجاعت و قرینیت و دیگر صفات کامله
 انتهی بلفظ یاد وجود دعوی نیابت صاحب الامر از کتاب این تعلیقات نمودن آنرا
 عجیب و غریب است و این تقریر وقتی است که و تعمیم را اراده کرده باشد که او مانا
 الیه و اگر مخصوصش است که ازین کتب ثابت میشود که بیعت یکس از اهل
 حل و عقد در فعلیت امامت مستجمع شرایط هیچ انتظاری باقی نمی ماند اگر چه سایر
 اهل حل و عقد در خلافتش بکفر نمایند و از تقلید حضرات انبیا بر اصول اشعیه و منزه پس بگویم

که لای مجلسی در مجله هشتم از نواد و جامعین بیان را بهی در بعضی از مجلدات و محققان
 در فتح بسل و در از آن کشیدی در نرینه و فاضل جالسی در صوارم و سکی در افادات و او را
 سابقه و مجتهد الطائفة انما که در استقباحت عدم فهم کلام علمای اعلام و عدم احاطه اطراف
 و جوانب این مقام درین مجاله گرفتار شده اند و بکمال است و قوت در مقام خودش حل این
 اعضال و اشغال می نمایم و بر سر کشف مطلب شرح موافقت سید جرجانی و شارح
 مقاصد علامه سعد الدین تقی زانی می آیم فانتظار انتظار را سیرا قوله میگویم ادا قول
 در کتب فریقین باعتراف و اظهار جملہ علمای مصر و متفق است که انکار اهل حل و جنت است
 نیز از جهت عدم یقینش بوده چنانچه تفصیلش بر چه تا متر بعرض ترکیم که در وقت چند
 کس از زمره صحابه که عدد ایشان را نیز از صد هزار بود و بر و است مجلسی در تذکره الامم
 بچهار صد هزار میرسد بر تقدیر ثبوت دوباره بیت افضل الصدیقین از جهت خاص ممنوع
 است تا وقتی که اتحاد جهت را با ثبات نرساند این مشابهت مفید نخواهد شد و آنست
 للمجتهد ذلک و عبارت شریف در تفسیر که ترجمه آن بزبان جناب مجتهد الزمانی در مجلد فتن
 از بحار الانوار است این است که جمیع مسلمانان با ابو بکر معیت کردند و اظهار رضا و خوشنودی
 نمود و سکون و اطمینان بسوی او نمودند و گفتند که مخالفت او باعث کننده و خارج از ملت
 اسلام است و نیز منع است زیرا که دلالت بر آن دارد که تمامی اصحاب و حضار
 آنوقت صدیق را لایق این منصب میدانستند آدمی بر سیکه شریف مذکور بعد از
 شهادت بر این معنی که جمیع اهل اسلام ابو بکر را استجمع شروط خلافت اعتقاد میکردند بلکه
 مخالفت او را مبتدع و خارج از دایره اسلام می فهمیدند بقدری معدودی از اصحاب در
 بیانت صدیق اشاره کرده و گفته اند گفته پس جوالبش در فصل سابق بعنوانی باید کرده ام
 که اگر شریعت بر حسب قهقری درین زمان ... باز گردد و تمامی همت خود در روانه کردن
 کند بشرط انصاف حرافی از آن تقریر بخواند ساخت مع ذلک بعد ازین غمخیز
 در بین مقلد جا نیکو خلف سلمان و ابو ذر و مقداد رضی الله عنهم اجمعین را ذکر کرده چندی
 از اصحاب و دیگر بمنو انیکه نریشی بر آن در خیال کسی نگذرد می آید از ان شاء الله که روح بخت

تاجی در عالم برونج بلرز و مصداق صنعت علی ابا که کرد مجتهد که در شی و نقیض شی
 تفرقه نتواند کرد که معرفت چگونه مجال بر روان داشته باشد قوله چنانچه
 جمال الدین محدث الخ **اقول** معلوم نیست که علامه دهلوی قدس سره العزیز
 در کدام کتاب افاده فرموده است که تمامی دقاقراین کتاب از بهترین سیرت
 ثابت شود که این نقل از ان مقامی است که صاحب تحفه آنرا باین عنوان آورده
 بی باید فقیری آید که علامه موصوف در رساله اصول حدیث که برای سید محمد اله
 حسینی نوشته بعد از تصریح بر معنی که اخباریکه تعلق بقوله آجباب صلی الله علیه و آله
 وسلم تا غایت مقامات شریف دارد آنرا سیرت می نامند اینقدر بفرموده که ششم
 روضه الاحباب اگر مصنون از زیادت و نقصان بدست آید بهترین سیرت است
 ازین کلام کتابش دفتر اولش به ثبوت میرسد نه دفتر آخر که جناب مجتهد محری از
 انجا این نقل برداشته اند و اول دلیل بر اینست که دفتر اخیر لاین این مدح نیست
 آنکه در فصل ثانی از باب دوم از تحفه اشاعشریه که در محل خبریات مکاره امامیه نقل
 کرده اند آنچه علامه مدح ارشاد نموده است از ان بدلائل صریح پیدا و هویدا
 که محدث مذکور بدقتراخیر از کتاب مسطور در بعضی از مکایده این فرقه که تقار شد
 و معطله ها و او را داده حیش قال کید پنجاه و یکم آنکه جمعی از ایشان مخادعه
 میکنند با مورخان اهل سنت پس کتابی در تاریخ تالیف میکنند و از اخبار و قصص
 خبری موهم آنکه مولف این کتاب خارج از اهل سنت است درج نمی نمایند لکن
 در سیر خلفا و احوال صحابه و محاربات ایشان خبری قلیله از مذہب خود داخل
 میکنند و بعضی از مورخین اهل سنت از ان کتاب بکمان اینکه مولف ان از اهل سنت است
 نقل نمایند و بخلط افتد و رفته رفته موجب ضلالت ناظرین بی تحقیق شود و نقض
 این کید بر مراد ایشان نشسته عالمی را از مضیقین تواریخ در ورطه انداخته و ناظر
 آن تواریخ را در ریفه ضلالت کشیده حتی سید جمال الدین محدث صاحب روضه
 الاحباب نیز در بعضی جاها ازین قبیل تواریخ نقل آورده مخصوصا در قصیدت الی یوم

صدیق رضی الله عنه و توقفت حضرت امیر کرم الله وجهه و در قصه قبل حضرت عثمان رضی
 الله عنه و علامت استغفار بقول در کتاب او آنست که میگوید در بعضی روایات چنین
 آمده اما محققین نیست از نظر در توارخ مصنفه مجاہل اخترا تمام واجب است ابتدا
 با وصف این همه تصریحات که شنیدی لفظ بهترین سیر برین کتاب مطلقا حکم
 کرده باشند پس معین شد آنچه اشارتی بدان نمودم گو تو سجا لفظ سیر بر حال خلفا
 هم اطلاق باید کرد تا بحقیق و این دعوی یعنی صاحب تحفه بر تمامی دفاتر مذکور کنی
 لفظ بهترین سیر بر زبان آورده بدان ماند که بهمتی از معاصیرین نزد قضا و خواهی
 از شکاکین گفتند که صاحب تحفه قدس سره الغریز حکم بصحت خطبه منصفه میفرمودند
 و نمانی از خلفائی این امر را نقل کرده و حال آنکه مولفات آنجانب اشارت و صراحت
 نکند سیب این حکایت بنمایند که لا یحقی علی المتصفین حقیقت اینست که چون خبریست
 غیر متناهی و در هر زمان مستجد است خصوص اخباریات فن یکیدت که ایندای آن از
 ابلیس و ردای آن از عبد الله بن سباست و انتهای آن علوم نیست که برگردانم
 از عمای این قوم اتفاق افتد آنچه این معاصیرین نقل میکنند از باب کجایه افترا است
 بالیقین ما عوام را بدام فریب کشند صاحب تحفه قدس سره الغریز در قصه
 کتب کلامیه و تفسیر که می بینی این خطبه را که متضمن شکایت و مطاعن خلفاست
 را شنیدنی است و علمای متشیعین در کتب خود می آرند از موضوعات و مقدمات می نهند
 و از کلام قاضی در روایات الاعیان و غیر او در غیران نیز ستمت و ضحج دارد که
 نسبت به پنج البلاغت را بجناب میر تقی میر است از افتراست هم اعتقاد میکنند
 بلکه از کلام علمای امامیه مثل کاشانی در صدر ترجمه خطبه فرموده نیز میگوید است که اهل
 حق این خطبه را محجول میدانند و بعضی این خطبه را خاصه از معقولات رضی الله عنه
 انتهای و چرا از موضوعات نشانند که خود خطبه میر تقی میر در پنج البلاغت در مجامع
 و مناجات حضرت صدیق و غار رقی قطعاً موجود است که لا یحقی و سوف یحقی تفسیر با انشاء
 تعالی با کجمله و فقر اول از روضه الاحیاء قابل تمسک و احتیاج خواهد بود

مخالف ماخذ و صحاح روایات نه افند بجلالت و قدر تانی و ثالث کی بجهت مخطیاتی
 مذکور غیر مستقیم و مدخول است و انتساب این دفاتر محدث مذکور مبتنی بر نقل و تسلیم
 والا اگر تتبع از کتب نموده شود بوضوح می انجامد که این دفاتر از محدث مذکور نیست بلکه
 بعضی از اولاد و تلامذه او تالیف کرده اند و از اختلاف عنوان عبارات هم همین بعد از ازل
 پیدا نه اند چه جای آنکه این دم از شیخ مفید بانی مبانی تشیع که شیخ و سید شیعان از خویش
 فیضش خوشه با بر می دارند و او را داعی مکتب که سنگ شکاری باشد می شمارند نیز درین دفاتر
 نقل روایت کرده باشند و اگر آنکه در عبارتیک حضرت مجتهد الزمانی نقل فرموده اند غور کنی
 صاحب این دفتر را براد حکایت متخلف شدن بعضی از البصار و تذکر بعضی از اشعار بعد
 از انتساب آن شیخ العرفا فرید الدین عطار بر تشیع این بزرگ که از اکابر و اهلین و قدومه
 محققین است هم اشعار می نماید چنانچه معمول اهل مکاید است و اگر از سیم ترقی
 که بطور جدل میگویند گفت که قاضی نور الله ذی هیبت بنوره بر طبق افادات بعضی
 از اکابر همیشه دشمن در مجالس المؤمنین نوشته است که محدث مذکور یعنی مصنف و
 الاحباب از خلص علای شیعیه بوده چنانچه عبارت شریح انصاف نظر فرموده شود که بعد
 از این شافعی نظیر او در کتاب روضه الاحباب میگوید که صورت صحت عقیده
 برین است که این کتاب تحفه الاجبار که بنام خواجه سلجی استر ابادی نوشته و غیران ظهور
 تمام دارد و لکن در محدث دوم امکان لا هوری بعضی از شیخ آنرا بسوختن فرموده و اما خلف
 الصدق او امیر نسیم الدین میرک شاه اگر چه تصنیفی از وظایر شده که در این تشریح
 بعقیده خود نموده باشد لیکن در کنار بعضی از شیخ کتاب میزان ذبیستی مشقی نشان
 که بنظر مطالب آور سیده بخط شریف او مواخذ چند بر سخنان ذبیستی ناصبی دیده که در
 دیگران در جنب آن ناچیز گردیده انتهی بلفظه حاصل که دعوی مذکور از کلام جناب علامه
 در حق کتاب فرموده ای اقامت دلیل و برهان میسموع نخواهد شد و ظاهر این است
 بر اینی این دفتر که از انجا این عبارت آورده و روایات مجاہیل در ان اندراج یافته نسیم
 بنمایند بر سببان اند بر خلافت ملحق بلکه اصحاب بر روایات و یقین سید انجلی میباشند

بطریق خاطر جمع آیند به بحث مشرف شوند و مجتهد دعوی کثرت تارکین و متخلفین در آثار
 و انجام نماید و در نفس الامر بین چند بزرگ همت باشد پس حکایت دروغگوی موافق حال و حال
 نوکوس مطابق النحل یا النحل آورده اند که دروغگوی میگفت که در این فلان شت فلان وقت
 هزاران هزار مار سیاه پیشم دیدم و حاضر چون عادت او را میداشتند میگفتند راست بگو که
 چه قدر باشند و او در هر سوال عدد دفاعی را بقلب میسازید و از لکوک با لوف میکردانید و از آن
 بعشرات و احاد تا آنکه گفت رسنی دیدم بودم تا بیدیدم چون افی بر خود پیچیده قول از آن جمله
 است **اقول** ذکر این دلیل منیف و حدیث تریف بغل منت و احسان بر علمای
 سنیان است چه بر فرض تسلیم تخلف شش بار از بیعت حضرت صدیق که غایتش **سخت**
 نه و خوب چنانچه علمای او احمد بعد واحد تصحیح بدان کرده اند و منهم الاحم النودی فی شرح علی
 الصبیح الشافعی اگر دلیل بطریق خلاف صدیق بحکم حدیث میت باشد عجب که رفاقت و سال
 تقریباً با جناب الفضل الصدوق و میت ده ساله با فارق اعظم و صحبت دوازده ساله
 با عثمان ذی النورین و صف بیعت شان بحدی که خود در باب بعضی از سائین از وجوب استقامت خلافت
 خلفا و اولی استقامتی آن در وقت جنابشان فرمود که ما در وقت خلافت سابقین ممد و معین
 و همقرین بوده ایم و در وقت من این امور بشما تعلق دارد که ما فی شرح الفاضل المدامنی و غیره
 بر ششصد دلیل حقیقت خلافت آنها باشد فالحق مع المرتضی و المرتضی مع الصدوق و الفاروق
 و ذی النورین فالحق مهم حیث كانوا و چون این بیعت و حسن معاشرت یقینی و آن تخلف نظر
 بانکار ریافت خلیفه اول بلا شبهه باطل و بلا خطر روایات دیگر که در صحاح و سنن و جوامع مندرج
 و دلالت بر آن دارد که بعد از زودی یا در روز در مبدا خلافت بیعت کردند چنانچه ابو زکریای نویدی هم
 در کتاب تهذیب توضیح آن بیاورد و روایات معتبره نموده ساقط از درجه اعتبار یا موهوم و ظنی و در
 اصول فریقین با ثبات رسیده که البیقین لایزول الا یقین مثله پس این نفس تخلف موهوم و سارق
 ان میت حسن معاشرت متیقن که با عراف مخالفین هم که مدعی تقیه ثابت و نیجالی می باشند بزرگای
 خود ثابت است نتواند شد لانه ضعیف و بولایه قدران بعارض القوی آنها که شنیدی بسیار
 از احتمالات در آن تخلف که مخاطب دعوی آن مینماید جار است مانند مزید حزن و اندوه و فاق

جناب سرور کائنات چنانچه بلال خادم شریف را اتفاق افتاد که یکایک علی الروایات و بی غش و
 کالو حی المنزل من السموات و ملاحظه آفتاب و تیار حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و شیون و ستای
 امام حسن و امام حسین و خواص و تامل و تحقیق خلافت بلا فصل و افضلیت ابو بکر صدیق
 و حفظ جمیع آیات منشره قرآن مجید بر طبق نزول و انضمام بعضی از تفاسیر در آن چنانچه
 از کتب اکابر امامیه مثل بحار و غیر آن هویدا میشود که جناب امیر سبقت فرصت
 و کثرت مشاغل جمع قرآن مجید و غیره فرصت که ادرن نماندیم در مسجد نبوی صلی الله
 علیه و آله یعنی یافت با وصف و روداده دیش کثیره در وعده کسی که جابر مسجد مخصوص
 مسجد شریف باشد و جماعت حاضر نشود چنانچه قبل ازین در محبتی از مباحث
 منہج اول در یافتی علامه و ه میگویم که در وقت غیظ و غضب بر جناب سیده
 و نسبت نایب دای ذات عالی صفات آن محصوره از صفای و کبریا بر سرها
 و عهده که محض به تعجل و ثوران نفس بر اصول امامیه بود و ذکر آن هم در پیشانی از
 منہج مذکور گذشت لامحاله انفکاک از حق روداده باشد سیمارفتیک چنانچه
 نفیض آیات قرانی که بکمال بذل توجه و استقام تمام اتفاق افتاد حتی که ردای سیاه
 بردوش نه انداختند و چندی از ثواب نماز جماعت در مسجد نبوی دست برداشتن
 چنانکه داستانی که بیان آن که اکبر کبار است گوشه دهند و این معنی از حق البقیین و خروج
 می انجامد و حضرات ائمه مثل امام صادق که کاشف دقایق و وقت حقایق بودند
 و از نسبت عصیان و ظلم بسوی خویش دریغ نمی فرمودند که معرفت سابقا بر طبق تعقیب عیاشی
 ارشاد نموده که آیت کریمه **الَّذِينَ يَكْمُنُونَ هَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ لُحْلُلًا**
 ای در شان حضرت امیر است و حضرت ابو جعفر امده دیگر را هم در آن داخل فرموده حیث
 قابل علیه السلام یعنی نه لک سخن و اکابر علمای امامیه که اعتقاد این کتمان به تمامی است
 دارند و این سلسله را از جناب امیر المومنین تا مهدی دین عیاد امامیه میرسانند برین قدر
 اکتفا نموده روایت دیگری نمایند که حضرت امام صادق فرمود که مراد از **أُولَئِكَ**
يَلْعَنَهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّائِيحُونَ ما یوم و این روایت نیز در تعقیب عیاشی و جلد

اول از بخار مجلسی است آدم بر اینکه مراد از احادیث است که اهل ارتداد و نفاق
 آیات نازل را در شان این حضرات پوشیدند و از قرآن مجید بیرون کردند چنانچه از روایات
 علی بن ابراهیم قمی و تمییز شد او در کافی معلوم میشود جوابش آنکه بر فرض محال آیا
 کسیکه قرآن مجید را کلیه مخفی کردند بلکه از قرارت آن که کتاب است علی حدیث بود نیز منع
 فرمودند کافی الکلینی لائق ترجمه ادا بودن این احادیث و آیت مزبوره اند با خلفا
 علی که بعضی از قرآن مجید را با اعتقاد معاشرین و جمعی از قدامت و تمامی آنرا بی کم و کاست بر
 مذہب سید مرتضی و صدوق و مانند او چنانکه تفسیر مجمع البیان در سال اعتقاد و غیره را با
 بر تفصیل آن منضم است شایع کردند باقی ماند آنکه چون خلفا و اعیان شان توان بر مقتضای
 بسبب آنکه مشتمل بر دایم مایه و انصار بود قبول کردند با ضرورت جناب امیرالمومنین
 بکتمان آن برداخته چنانچه مجلسی در بخار و حواله یقین با برادر منقسم بهلات تقول کرده و از ازاله
 بهفواتش قطع نظر از لزوم کذب صدوق و علم الهدی آنکه این عذر به تر از کتمان و این علت
 از و سادس این سبای روسیاست زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با سکره قرآن مجید
 جهاد نموده و کائناتی بجهت انکارشان حرفی را از قرآن مجید مخفی نگذاشته پس جناب امیر کائنات کتاب
 مستطاب معاذ الله من ذلک بر اصول و افتد لیاقت نیابت نداشته باشند -
 اگر گویند که بجهت اختیار تقیه توانستند که شایع سازند که تم قطع نظر از آنکه عدم تقیه
 چیزی دیگر است و کتمان و منع چیزی دیگر و روایات بخار و کلینی و غیره مانع در امر ثانی
 واقع شده اند می توان گفت که تقیه از شیعیان خویش که جناب امیر را معصوم میدانستند
 نه مجتهد و مطلع و متقداً آنجناب بودند نه مخالف یعنی چه که صرح به المتکی حین انکار خوف
 ابن عمر عن جشمه و خدمه مع ذلک در خطبه تشقیق و دعای صنفی قریش و مانند آن جز تقیه را که
 نباشد و کتمان این مضامین و امثال آن نگوشیدند که انشای آن بر علم و افضان
 جنایت معاذ الله و از بخار باقی امامیه واضح میشود که این خطب و ادعیه موضوع علمای قوم
 است چه جای اهل حق که اجماع بر آن دارند که از جناب امیر تلمیذی در باره خلفا صد و در نیافت
 چنانچه شارحین نهج البلاغت از روضه هم گفته اند پس معنی لفظ حدیث علی که در نهج خزیه

است که آن الخطیبه نسبت الیه کرم الله وجهه کما فی القاموس و لا تناقضاً لهما قطاً بالجمله از
وقت کتمان قرآن جمیع که بخدا اسد از جناب امیر صدور یافت بلکه مدت عمر بران گذشت غلط
گفتم بکتمان کتاب بین بانه لاحقین وصیت هم نمودند تا آنکه هر یکی بعد دیگری اصرار بر
ورزید که امام صادق صراحتی از قرارت آن فرمود و دیگر بانه اسد از جناب با حضور
نسبت باین کتاب مستطاب چنانچه برناظرین کلینی و سایر فضل بن شاذان پوشیده
نیست صادر شد و صراحتاً از جمیع روایات این بر دو محدث چنان روشن میشود که تاویلاً
مرزاجی چیزی در تریزه و سوسه نقضانی است و در کرمج آیا انفکاک حق بعرض تحقیق رسید
یا نه و حق از جناب امیر بر اصول شیعیه جزو لاینفک است و عجب نیست که چون مجتهدین و تکلمین
امامیه درین امور ملجأ شوند گویند که برای جمیع امامه از جناب امیر تا امامه لاحقین قاطبته
در صحف آسمانی همین امر ارشاد شده بود که این کتاب آسمانی و خطاب جاودانی را تا
قیامت کتمان باید کرد و این جواب بعد از سواب بر تقدیر فرض محال بکذب روایات
کلینی و دیگر امامه شیعیه است زیرا که بدلائل مطابقتی در صحیفه حسینی و باقریه و جعفریه
ایمنی اندراج و اندماج یافته بود که هرگز از کسی جز خدا غنی نباید کرد و حق را علی رؤس
الاشهاد اظهار باید نمود و در نشر علوم باید کوشید الی غیر ذلک و اگر تکذیب کلینی
رواندارند باید که از امامت این بزرگان تا صادق مصدوق رضی الله عنه دست
بردارند که باین تا کلمات هم کتمان کتاب نمودند و هم نمی از قرارت آن قرآن بودند
و ایضا جناب امیر و تنبکه و توبه است که قند و بکمال غبطه و غضب امام حسین بچنان
رسول انقلین را طلب کردند و اینهمه مدت و سحر متی زود داد تا آنکه اگر شمع کرامت
حضرت جعفر طیار را بیا دینی آورد در زدن دره بر جناب امام حسین که ایای او عین
ایزای یلدا و رسول بود حالت منظره باقی بود انفکاک از حق و غفلت از مناقب
و حصول عصمت برای امام حسین زود داد بانه و این قصه را امام اعظم بلکه مرشدان
افخم او در تصانیف خود آورده اند چون مجتهد جالسی در کتاب فوائدها صغیه
و مواعظ حسینه ترجمه آن بفارسی نموده نظر بعموم فائده سوادش بر می آورم و این

حکایت بر دایت حضرت عقیل است که بقرب از قضایا مل مرتضوی رو بروی معاویه
 بن ابی سفیان نقل کردند که روزی بهائی پیش حضرت امام حسین نازل کردید پس امام حسین
 در می ترمض گرفته نائی خرمه و مان خود شن داشت که مان را بان حاضر سازد و در آن
 روز با چند مشکهای غسل از طرف من بخت حضرت امیر رسیده بود پس امام حسین بقبر
 خادم فرمودند که در من مشک از مشکها را بکشد به چون کشد حضرت بقدر یک رطل از آن
 مشک غسل گرفته و بهمان خوراند پس چون امیر علیه السلام خواست که مشکها را امیانه
 مسخین آن قیمت نماید از قبر رسید که کسی در من این مشکها کشود قنیر عرض کرد که
 یا امیر المؤمنین و هرگز نشد بر انقل نمود چون حضرت امیر حرت او را شنیدند در
 شده فرمودند عی بنحسین حسین را حاضر سازید چون حضرت امام حسین حاضر شد حضرت
 امیر در ره برداشت امام حسین گفت بجی عمی جعفر یعنی بحق و جهرت علم من از نضیه من
 در گذر و صاعقه حضرت امیر المؤمنین بود که هرگاه کسی بحق جعفر میگفت پس غضب حضرت
 تسکین می یافت پس حضرت امیر فرمودند ما احکام اذا خذت منه قبل القسمة چه خبر
 باعث شد ترا که قبل از قسمت آن بان متصرف شوی امام حسین عرض نمود که حق ما در دست
 چون قسمت میشد من بقدر یک رطل از حصه خود داخل میکردم حضرت امیر فرمودند که
 پدر تو فدای تو باد که ترا میرسه که تو از آن منتفع شوی پس از آنکه سلمان منتفع شود
 آگاه باش که اگر نمی بود که من دیده بودم که دندانهای ترا بنمیرد اصله علیه و آله
 و سلم می نویسد بر آئینه من ترا درین وقت بزدم بعد از آن حضرت امیر خود در می
 که در کنایه ردای خود بسته بود بقبر دادند و فرمودند که قسم اهل غسل از بازار خریده
 بیا چون آورد عقیل قسم خورده میگوید که گویا من می بینم که از به دوست من مشک
 را حضرت امیر گرفته اند و قنیر غسل را در آن داخل میکنند بعد از آن حضرت امیر علیه السلام
 در من مشک اخی است و میگوید و میفرمود اللهم اغفر لی ما علمت و ما لم یعلم خداوند
 از تقصیر حسین در که که او نادانسته این کار کرده است به خطه کوعا غلی که
 اندک عجز و تا مل در حقه بان امثال اینجیست که در کتب رفته از الوف به در که

بج

میان

چنانچه بر بصیر محقق نیست بکاربرد و علم ماکان و مایکون ایمه و حال عصمت ایشان و تنقیح
مسائل فقهی بر اصول رافقه و تزییات و کلمات غالیان بدانند ایشان درینا
و انواع تزییارات را که نظر تنزیه برای خواص کافیست که باره علم دارند چه جای که خوانده
عرش رب المشرقین بخیال آرد و بدیند که هر یک از روایقش فرو شدن آتش غیظ را
بمجرد شنیدن نام حضرت جعفر طیار در هر مقام از فضایل و مناقب می شمارد و در
وقف بودن فاروق عند کتاب الله بهمت طعن و تشنیع میگرد و اگر نه مقام تطفلی
محبوب این مباحث را بمویدات بشمار تفصیل میدادم و پیش علمای رافقه بطریق
ارسلت الزامی نهادم و لیکن العاقل بکفیه الاشاره و الناقل لا یجدره الف العباده
العرض بر اصول اهل حق کما اثر نافی صدر البخشیه عبا ری در معنی حدیث معجوت
عنه یعنی حدیث معیت نیست و انصاک حق بجهت امور مسطره لازم نمی آید چون در خلافت
جناب مرتضوی حروب بنجاه پیش آمد و یا استد کشید ارشاد این قسم مضامین بر روی
خویش می نماید تا مردم سورطن بهم نرسانند و بدانند که حق با جناب مرتضوی است
نه مساویه بن ابی سفیان و دیگر بنی امیه یا **و ایضا** نظر نوردد اینجهت در
حق عمار بن یاسر که در کتاب منهج المقال هم مروست بر اصول امامیه میتوان گفت که
در وقتیکه عمار تردد با امامت جناب امیریم رسانید و سرم تراشید و دست از رفعت
بازداشت چنانچه از بخار و منهج المقال دریافت میشود و حال آنکه تخلف از جناب علوی
و مخالفت آنجناب و بودن شخص مصداق حاصل جیهه کمتر از فسق نیست و الا اصل
الاصول امامیه منقوع میشود کما لا یخفی و از کتاب اقدم یعنی نسخه سلیم نخوی مشکف
میشود که او از خاندین جناب امیر المومنین بود و نکت بر نکت نمود تا آنکه مورد لعن آنجناب
گردید که سیجی انشا الله تعالی حق از عمار جدا شد یا نشد و حال آنکه زبان امامیه بر
تفسیق او در آن وقت جاری نمیشود پس اگر تخلف پس از جناب مرتضوی کرم الله وجهه
که حالش مفصلا هستی بهر حال مستلزم بطلان خلافت صدیق باشد لازم آید بطلان
امامت مرتضوی بجهت تخلف عمار بعین هذا الدلیل و الا لازم باطل فاملزم مشکه

مخرج یجد باید دانست که مجتهد بی سواد تقلید جامعین بایض در مقام حاشیه نشسته
 عبارت ها نه مخفی نماید که اختیار لفظ خالفه در مقام که مقام ذکر اسامی تاریکین نیست و
 میگردن خلافت صدیقی است ایامی لطیف دارد بطرف روانیکه این اشهر در نهاده
 حدیث قال فی حدیث ابی بکر جاره اغرابی قال له انت خلیفه رسول الله فقال لا فقال
 فانت قال انا الخالفه بعد الخلیفه من یقوم مقام الایم و یستسده و الباء
 فیه للیاء الخ و جمیع الخلق علی معنی التذکیر لا علی اللفظ فاما الخالفه فوالدی لا غنی
 عنه و لا خیر فیه و کذا الخالف و قبل هو کثیر الخلاف و هو من الخلقه بالغیر و اما قال
 توأضوا و هذا لفظه صین قال له یا خلیفه رسول الله انتی کلامه ازین روایت ظاهر
 میشود که حضرت صدیق نیز بسبب کمال صدق و افضال از خلافت خود انکار داشت
 میفرمودند تمام شده حاشیه در آخر قول مجتهد بنده مذکور که در کتاب است و بسبب این
 و تطبیق مختلفات نظری ندارد صاحب استیجاب بسناد خود از این ابی نیکه آورده
 که مردی صدیق را گفت ای خلیفه الله فرمود من خلیفه الله نیستم و این خلیفه بنده صدیق
 الله علیه و آله نیستم و بدان را ضمیمه و انجمله که ترجیح برای این روایت حاصل زیرا که
 مستند است و روایت بنایه بلاستند و خود عقلائی و غیر او تصریح کرده اند که احادیث
 بنایه اعتبار را نشاید مادی که مستند معتبر بنیاید مع ذلک کتب فرائض بدان مطلق است
 که مهاجرین و انصار صدیقی را خلیفه رسول الله میگویند اگر او انکاری نمود که این اصرار بر
 محقق می و در زیند الغرض اگر قصه یکی است روایت بنایه قایل ذکر نمائند و اگر مستند
 است تا که بر تواتر محمول است چنانچه صاحب بنایه گفته و محبت دفع این احتمال
 دست و پا کم کرده و از مناظره بر اهل انقاد خفا این بحث در مقاله سادسین خواهی
 دید و در کتب کلام مجتهد در این فراست خواهی دید و این است الله تعالی قول الله تعالی
 است **اقول** بر هر دو حدیث صحیح است و این حدیث اولی و معتبر است پس
 از آنکه امام حسن بکرم الله وجهه بر ائمه است و ائمه بر اهل بیت است و اهل بیت بر اهل بیت است
 الحمد لله پس اهل حق با او خواهد بود و من و ما و من لا نقسم من نعم الله تعالی

در جنایات آنکه نه این قسم کلمات در سبای خلافت صدیقی فرموده باشد و اقوال
و افعال هزاران از اینبای کرام در وقت طفولیت نزد ما محبت تابانم چه رسد که
بعد از آنکه مصداق حتی اذ ابلع شده و بطن مار بعین سسته شده نیز معصوم نبوده اند
بسیار عدم اینست حضرت صدیق از کجی لازم آمد اما بر منسوب روایات شیعیان و ایشان
زیاده تر آنست چه در عمل شیخ الشیخ خود حل این اشغال از جناب مشکل است و دست
تفصیل این اجمال آنکه محدث مذکور در باب الحله التي من اجلها دفنت فاطمه
باللیل و لم تدفن بالنهار از علی بن احمد بن محمد از محمد بن ابی عبد الله کوفی از موسی بن عثمان
نخعی از حسین بن یزید از حسن بن علی از ابن ابی حمزه از پدر خود شنید از امام صادق در
انسانی حدیث طویلی که چند ورق ثبت است و دلالت بر آن دارد که بعد از اخذ فدک
و غضب جنایات سید و ابوبکر صدیق در استرضای آنجناب نجاست قصوی پوشید و
آخر همراه فاروق با حازت حضرت امیر در خانه هدایت کاشانه داخل شد و فیما بین
مکالمه طویل و عریض روداد و ابوبکر صدیق هیچ دقیقه فروتنی باقی نگذاشت در دفع
بر کردن راوی که جناب فاطمه زهرا را ضعیف تر روایت میکند فلما أصبح ابوبکر و عمر
عائدين لفاطمة فلقيا رجلا من قریش فقال له من اين اقبلت فقال غریث علیها لفاطمة قالوا قد
مائت قال نعم و دفنت فی جوف البیل فخر عابز عاشد به انتم اقبلا الی علی فلقيا ه و قالوا
ما ترکت شئنا من عوالینا و مسائنا و ما هذا الا شئ فی صدرک علینا هل هذا الا انک
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دوننا و لم تدفنا معک و کما علمت انک ان یصبح
بابی بکر ان انزل عن منبر الی فقال لها علی علیه السلام ان صدقانی ان ملفت لکما قال انعم
فملفت فادخلها علی المسجد فقال ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لقد اوصانی
و تقدم الی ان لا یطلع علی عورتی احد الا ابن عمی فکنت اعنله و الله لا یغفل و الفضل
بن العباس ینا و لینی النماء و هو مربوط العینین بالخرق و لقد اردت ان انزع القميص
لی صانع من ایت سمعت و لم ار الصورة لا نزع قميص رسول الله و لقد سمعت الصوت
یکر علی فادخلت یدی من بین القميص فسلته ثم قدم الی الکفن فکفنته ثم نزع القميص

بعد گفتند و اما الحسن ابنی قده عثمان و یعلم اهل المدینه انه یخطی الصفوف حتی یاتی النبی
صلی الله علیه وآله و هو ساجد فیکرب ظهره فیقوم النبی صلی الله علیه وآله وسلم و یدیه علی ظهر
الحسن و الاخری علی رقبته حتی تم الصلوة قال لا نتم قد علمنا ذلک قال عثمان و یعلم اهل المدینه
ان الحسن کان یسعی الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم و یرکب رقبته و یدیه الحسن رجلیه علی
صدر النبی صلی الله علیه وآله وسلم حتی یری بریق غلی لیه من اقصى المسجد و النبی یخطب و لا
یزال علی رقبته حتی یفرغ صلی الله علیه وآله وسلم من الخطبه و الحسن علی رقبته قلما رای العیض
علی منبر ابیه غیره شق علیه ذلک و الله ما امرت به ذلک و لا فعله عن امری انتهی بقدر الحاجه
محصل معنی این عبارت چنانکه مبینی آنکه چون شیخین رضی الله عنهما فردای صبح آنروز که
در استوضای قاطی اعتذار را از حد که رسانیدند قصد عبادت آنجناب کردند قصارادر آنای
راه با شخصی در خوردند و گفتند از کجای آئی گفت بنفرت مسیده نزد علی کرم الله وجهه
رفته بودم گفته قاطی زبر اگر جهان گذران را پدر و در گفت بی بکه اورا هم در میان
دفن کردند پس شیخین کریم و زاری آغاز نهادند و جنع و فزع شروع کردند و نزد جناب
مرقنوی رفته شکایت نمودند که در قلب تو عباری از جانب راه یافته که بر جنازه قاطی را
طلب کردی و رسول خدا را بدون حضور غسل دادی و چون وقت صبح ابو بکر بر منبر آمد
بفرزند خویش یعنی حسن مجتبی تعلیم کردی که گفت فرود آ از منبر بدر من حضرت گفت اگر
قسم شرعی خورم تصدیق من میکنی گفته بی پس قسم خورد و در مسجد نبوی شیخین را همراه
آورد و گفت که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مرا وصیت نموده بود که بر شتر کاه من
جز تو کسی اطلاع نباید پس غسل میدادم و ملائکه بدن مبارک را از پهلوی به پهلوی میکردانند
و فضل بن عباس که عصابه بر چشم او بسته بودند آب میداد خواسته بودم که قمیص را
مبارک را جدا کنم تا گاه شخصی باد از باند بکار تمام گفت قمیص را جدا کن و من اورا ندیدم
که بود پس با قمیص غسل دادم و بعد از تکفین قمیص را از جسم شریف بر کشیدم پس خاک که دیگر
در وقت غسل طلب نکردم همچنان شما را اما قول حسن پس شما بلکه تمامی اهل مدینه تنگ میزند
که او در عین مسجد از صفوف من در گذشت و پشت آستر و صلی الله علیه وآله وسلم

سوار میشد و همچنان حال او بود و وقت خطبه هرگاه این طفل ابو بکر را بر مینداخت حضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم دید بروی کران آمد چنانکه معمول اطفال است بگریای الهی گریستن
 او را باین قول امر نموده ام و نه او آنچه کرد با من کرد انتهی حالیا اگر مدعی
 اجتهاد و فزید و لا اهل بیت امی قسم شمسوار سیدان لافقی و مورد سوره اهل بیت
 راست دانند معای با حدیث رضوی کرم الله وجهه تمام است و اگر تاشی قدما می
 از ناسعین عبد الله بن سبا و شیه طان الطاق بجایا دروغ بنیاد اهل حق را بگریوی
 کلاف دوستی زنند و قبا بنی ناصیه در بر نهند کلامی نیست عنقریب با دافرا می
 ولا یکر عذاب غلاط نیشداد لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما
 یؤمرون فبرین اعداد دین و کجک ابدال کفره و منافقین مسط میشوند دیگر
 ای نشین و جوه و ادما رشانرا میزنند قال الله تبارک و تعالی فکیف اذ انتم
 الملیکه یضربون و جوههم و اذ بارهم ذلک یا ایها الذین آمنوا اتبعوا ما
 الله و کبر هو ارضوانه فاخبط اسماءکم ام حبیب الذین فی قلوبکم
 مروض ان کن یسخر الله اضغاثکم و اگر مقتضای اصل اصول
 خود و دلول است کرمیه و کفر فیه فی لحن القول بر زبان آورند که مارا از
 حدیث رضوی و قسمهای شرعی آنجناب کاری نیست نشان دهید که اقوال
 علمای شیعه در کدام کتاب دلالت برین دارد که اقوال و اقوال الله در وقت طفلی
 حجت نیست گوئیم که بر تقدیر حجت بر قول و فعل ایشان در سن صبا و عدم صدور
 مقتضای طفولیت مطلقا و دعوی مطالع لوج محفوظ در هر زبان برای الله پدی انکار
 علمای شیعه مثل صاحب کشف الغمجه میگویند آنچه دلالت بران میکند که در طفولیت
 و جوانی ایمه فرق بسیار است نه منی که بجای نقل روایت شیخ مفید که جناب سید
 المسلمین واقعه که ملار آنجناب امام حسین ذکر نمود صاحب کتاب نیز بر مثل
 زمان رقیب القلوب استبعاد می نماید و میگوید که چگونه دل جناب سرور عالم یاری
 داد که این خیر جان که ز جگر سوز را و بروی حسین با وجود کجی او بیان فرماید

و سببی تفصیلات اشاعه کما همچنین در روایات دیگر که یکی از ان نیست که چون
 مرقضوی از واقعه خندق بعد از کشتن عمرو عبود و برگردید شمشیر خود را بحسن محبت
 عنایت فرمود و گفت که بفاظ زهر ابد و بگو که شمشیر را از خون آن ناباک صاف
 کن بعد از شست و شو ذوالفقار را نزد حضرت امیر برگردانید فرمود که اگر فاطمه
 می شست بک نقطه از خون آن کافر فاجر چرا باقی میماند امام حسن عرض کرد که ای
 پدر بزرگوار مادر من شمشیر کشته است فرمود که این نقطه خون از بهر صیبت جفا
 سید المرسلین ارشاد کرد که این امر را خود از ذوالفقار پیرس نگاه ذوالفقار
 بجز تخریک سخن در آمد و گفت در شستن فاطمه هیچ شکست مگر بکلمه ایزد جهان
 آفرین بکلمه خون عمرو آشا میدیم تا نشانی باقی ماند و ملائکه آسمان و زمین برود
 که ذوالفقار را از نیام برگشتی بعد از دیدنش صلوات بر تو فرستند انتهی بالکلمه
 جماعتی استغراب درین حکایات دارند که طفل دو ساله چگونه تحمل این امور بیان
 تواند کرد چنانچه بعد استغراب کتب امامیه مخفی نخواهد بود و برخی بر صور خیالیه خویش
 فرود می آرند و میگویند که از ائمه معصومین این امور بعید نمی نماید چنانچه صاحب
 بحر گفته مع ذلک قبل ازین تفصیل تمام گذشت که والد مخاطب در کتاب
 آینه حق نما بفتنای مثل مشهور الکذب قد یصدق خبر باختلاف اکابر طائفه
 خویش داده و گفته که در عصمت ائمه از ابتدای عمر قبیل و قال است پس دعوی اجماع
 طائفه به حجت جمیع افعال و اقوال ائمه اثنا عشر عموما متطرق نمیتواند شد و کسانیکه
 از طائفه امامیه در جواب استبعادات مرقوم الصدراثل ذکر قصه بروی امام
 مساعی یلین بتقدیم رسانیده اند ظاهرا نزد آنها علم ائمه از اول ولادت تا بهنگام
 رحلت مساوی میباشد چنانچه موالدین اروستائی در کتاب است و باقر مجلسی
 و امثال ایشان در تصانیف خود بر روایات مفتریات برین مدعا استدلال ننهادند
 که لا یخفی و سنوافست این اعتقاد ببلایات و کرافت بر اهل الصاف چنان نیست
 که حاجتی به بیان در کشته باشد چه همین وقت از روایت صدوق معلوم شد که امام

الا انه من سلكه غسل بغير صلی الله علیه و آله و سلم معلوم نبود تا آنکه از کبریا و تحبیه تعیین کردند
 و مسئله شرعی آموخته اگر علم این بزرگان در خردی و بزرگی بر یک منوال باشد معلوم
 نیست که در توجیهات حرکات امام حسن و امام حسین خصوصاً نسبت بجد امجد خویشان
 هیچ جمع خواهند کرد و شکر گریه خواهند آورد که قطع نظر از اقدار در نماز بر سرودن و شکر سائر
 بشهادت مرتضوی که عرفت آنقادرعین نماز سوا میباشند و حرکات را که نسبت
 بمرکوب بعمل می آورند و دامن مقدس در عین خطبه میکشیدند و تا آخر حیات آنجناب
 این حال بود چنانچه تقریر جناب امیر و عذر خواهی ایشان دلالت بر آن دارد بر اصول اهل
 حق و جمعی شیعیه که از حال شان ایمانی رفته در همه مقامات امری سهل است و در
 جناب حسین موجب اقتضای برداشت محموله و اصول موضوعه طائفه ایمنه بی اندیشهها
 دلی ادبها از کجایکی میسر شد و سراز صغیره و کبیره یا کبریا کبایر معاذ الله میکشید و بر اعتقاد
 این فرق تجرد و بی حضرت مصطفوی صلی الله علیه و آله و سلم که بنا بر حرارت دینی کبار در
 مدت الامر خلیفه ثانی را اتفاق افتاد تا بر جنازه منافقین نماز نگذارند سنت حسن
 و روش برگزیده شهید کربلا باشد پس بر نش و طعن شیعه خصوصاً مخاطب با مروت
 و جاکله فاضل جالسی در رساله ضمیمه از هم می پاشد **سلسله** که اهل حق بعضی از
 افعال حسین را در خردی بر خوارق عادات حل کرده اند لیکن اینجستی مستلزم آن
 نیست که جمیع افعال و اقوال این بزرگان در حالت صبا محبت باشد تا دعوی اهل
 خرافت به ثبوت رسد و بنیاد خلافت خلیفه اول متزلزل کرد و کلیف که از جناب
 مرتضی بنض صریح مروی باشد که هرگز بتعلیم و رضای من امر نه کور از حسن محبتی صد
 و هرگاه بر آنچه نه کور شد اطلاع یافتی و دقایق این امور را بسطی فنی بر تو واضح
 شد که این جوابها بر تقدیر صحت حد و راین الفاظ از امام حسین در سبای خلافت
 فاروق نیز جاریست فرق اینست که صفرا امام حسین وقت تخطیه فاروق برعم مجتهد
 با اتفاق فریقین ثابت است بخلاف تخطیه امام حسین در باره حسن محبتی که در آنوقت
 کمال جوانی رسیده بودند و کلمه **انک** تو خوانفتی اه موافق اصول شیعه بزرگان آوردند

بلکه حل این حرکت بر صغر امام حسین بطریق اولی جاری تواند شد زیرا که بعضی از نواب
 که قلوب ایشان بر تصدیق ایمان جناب امیر قرار نمیکرد چون دیدند که اگر امر نزول را بر بعضی
 طغولیت حمل نه کنیم در حکایت امام حسن ترک تقیه و ترک دین و ایمان و مخالفت جناب
 رضوی لازم می آید راهی دیگر مسلوک داشتند و گفتند که تا زنده کی جناب سید و جاست
 امیرالمومنین بر وایت محمد بن اسمعیل بخاری برقرار بود پس اعتراض ترک تقیه بر امام حسن
 ظاهر السقوط است انتهى و ازین کلام صاف پیداست بلکه اظهر من الشمس که چون مانع
 تقیه در خلافت فاروق برتفع و مقتضیاتش از هر جایت برعم امامیه محبط پس اعتراض
 از امام حسن برخیزد دفع است بآریب باعتراف او بر جناب امام حسین و سوجه
 و شیعه را بخواند بر تقضای حسن حمل کنند علایح نیست زیرا که مطالب کتاب منقوش و فک
 خاتم برای هر معصوم بر وقت معلوم است نه قبل از آن چنانچه از کافی پیداست لاجرم
 بنابر عموم این بعضی نواب حسب جواب در حکایت امام حسین با حسن و جود جاریست
 آدم بر بیان سخافت این نواب پس می رسم که وجه ترک تقیه امام حسن بر اصول کدام
 فرق است که بر وایت اهل سنت که بمجلس عنقریب مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
 نموده این تقریر و قتی مفیدی افتاد که اعتراض ترا تقیه برای الزام شیعه بر صدور خیالیه
 ایشان نمی بود پس این صفوات اهل بر است که هنوز این نواب اصل مدعای متکلمین
 است را هم نفی داده و بر صغیر و کبیر عیانست که بر فقرات قوم مورد ظلم
 و لوم اکثر سوامخ عظیمه که واقع شد بر جناب فاطمه و اولاد اجدادش واقع شد سوختن
 خانه و سقط محسن شکستن پهلوی انصوم بضرر تازیانه او دریدن سینه معافی
 ندک الی غیر ذلک که بتصریح محققین امامیه بتواتر رسیده ایا بعد رحلت فاطمه زهرا بود
 بار خدا یا مگر بر اصول نواب اینهمه که مذکور شد باقیه جا که از چویش برد از غضب نام
 کثوم تعظیم و تکریم امیرالمومنین باشد و لیکن هرگاه اینهمه از تعظیم است باری منکوم است
 که نه لیل و تحفیر بر اصول دشمنان اهل بیت چه خواهد بود و متوجه شد که این قال
 و قیل از قسم امور فرضیه باشد نه واقعی نفس الامریه زیرا که فاضل اخباری برادر مستور در آنجا

ایضاً جایگاه از عدم تقیه جناب امام حسین وقت یزید و تقیه حضرت امیر در وقت خلافت
 اعدا را باره مرتب نموده با قهاری خود با مثال این امور لب کشوده بلکه و سب
 اتفاق فریقین بران نقل فرموده اگر با درت نیاید اینک عیارش بشنوید که گفت
 بعد حال صمیمی عالی میکند که هر چند این مقام مقام کلام درین مقام نیست و محاش در یک است
 لیکن از یک درین رساله یکرات و مرآت در بناهای رنجا رنکند که در تصور
 اینک ساد اعراف این همچنان از حوالش و ظرف بخند ملازان کنجایش باید که
 کند او شمس دارد که در خوب تقیه نزد امامیه مسلم لیکن کلیه ما بمن عام الا و قد حق و الس
 صافه اذ بان ذاکم نیز مرسم و اگر با نفاصات تامل فرمایند واضح است که بنا و علی
 مرحوم الامامیه از حلقه های ثلثه را شنیدین کوسبت یا میرالمومنین علیه السلام و فاطمه
 سلام الله علیها نقض عهد و نکست بیعت غدیر و غضب فک و دیگر چند افعال بر خدا و کبر
 اما با این همه باز در ظاهر طریقه معاشرت اینها با اهل بیت علیهم السلام همین اعزاز
 و اکرام با اتفاق فریقین بود و اجراء شجر اسلام را بجز افعال مسود که در کتب کلامیه
 و سیر موجود و منشای طعن و قبح در شان ایشان است بآلوده نزد امامیه نیز از میان
 بر نهشته بودند و با سبب شرع ستین و انصب العین خاطر خود را سید شتند الی آخر
 ماقال نفوذ یاسد از مذہب اعدا و اهل بیت ظاهرین که با وصف ذکر امور مسطور در
 مطاعن خلفاء و دعوی استفاضه و شهرت و اقیات مذکور در باز و بروی اهل بیت
 با قتی تمام میکنند که طریقه خلفاء اعزاز و اکرام اهل بیت بود فاعبر و ایا اولی الامر
 و اگر مراد آنست که سوا این مصایب و دواهی تعظیم اهل بیت نبوی میکردند پس
 طراز از همه خرافات و ترانست که اهل بیت شخص را لکد زنند و خاندا و اسوزند و
 پہلویش را بشکنند و بیعت فرما سازند که کافی علل شیخ مشایخ متهم سازند و خود
 آن بزرگ را بر سوائی تمام بعد از آنکه رستی در کلوش سینه باشند بر سر باز کنند
 و دخترش را غصب نمایند و چند کس را بر قتل او بر غلامند و اصحاب او را در سزای
 ذیل و خوار گردانند چنانچه در سرائر مختصرات ایشان مسبوط است باز منعی تعظیم

باقی باشد اللهم اهد قومی فانهم جاهلون ومن الحق کما رهون وعن الصادق علیه السلام
وچه ترک تقیه امام حسن که بعضی از خواص تربیت داده بودند بر کبر اصول و یقین
الطریق نمی باید من بعد مسطور نامه که در جواب این طعن بعضی از علما در صحت
روایت نقل کرده اند چنانچه از شرح تجرید منجم طوسی مثل شرح ملا علی قوشچی و غیره
بظهور می انجامد و بعضی از علمای اعلام که درین باب حجت زنده بیان اطلاق
تقریب امامیه برداشته اند چنانچه حضرت صاحب تحفه اثنا عشریه و الاتفاق اختار
و اینمضمون مستلزم صحت و روایت نیست و نه ذمه امامیه را از اثبات صحت آن قانع کرده
چه محتمل است که جواب این یزکان بر تقدیر تسلیم باشد باقی ماند آنکه در اقطنی این قصه را آورده
لیکن بر محمد شین عیانت که مجرد روایتش بر کفر مستلزم صحت نیست چه جای روایت
ابن ابی الحدید که اعتزال و تشیع را با هم آمیخته و بعد از اثبات صحت اینهم بزرگ امامیه
است که استفاضه حدیث مذکور بلکه نواتر از آن چنانکه در مطاعن خلفاء دعوی میکند تا
نماید عبارت مجتهد جالسی در صوارد چوین بغور دیده شود که درین امور نص قطعی است
باین و آن نیست که ادعای امامیه هرگاه برستیان احتجاج نمینماید بر قیام اعمال و
حصول اصحاب ثلثه احتجاج نمیکند مگر با آنچه مشفق علیه بین الفریقین و از جمله مسلمات
و مشوات است الی آخر باطریق **فیه** آنکه در اکثری از روایات کافی که جامع آن
این کتاب مذکور در این بین است محبت میداند مانند مجتهد کربلای در حاشیه کتب اصول
قدح میکند و نقلی را ازین کتاب صحیح نمیدانند و از اهل سنت در باره مولفات و آثار فطنه
که بالاتفاق مانند صحیحین نیست چشم اندازند که تمامی احادیث آنرا صحیح ندانند باطله
بعد ازین همه امور که شنیدنی مکن نیست که امامیه بدلیل عقلی یا نقلی حجت جمیع افغان
اقوال امامین را وقت طفلی ثابت کند زیرا که اهل حق را فقط صد و فیلی از ایشان بر
اطفال در جواب کافی و اگر جمیع افعال و اقوال شان حجت باشد لازم آید که مضمونشان
که در روایات امامیه اکثر با وی معاند را یک با مرکوب بعمل می آورند از لحاظ کمال ایشان
و تا زمانه زدن از آن نباشد و اینهم تقریرات از راه شرح است چه وقتیکه خود خباب امیر

حل این مشکل و قضای دطر از طرف اهل بیت بوده باشند زنده اهل حق بزرگان مشغول است
 فیتل مل نه هان مقام فانه قاطع لحدوق جمیع التشیهات والا و نام قوله و از انجمله
 است حضرت مقداد الخ **اقول** تخلف این بزرگان اگر باین معنی است که در استبعاد
 استحقاق ابوبکر صدیق قاذب بودند فلا تسلیم و عبارت شرح مقاصد که مخاطب ایشان
 بدان کرده عا شاکر باین معنی دلالتی داشته باشد غایه مافی الباب بر بعضی از فقهاء
 است که آنچه مردست که فردای الله روز سعیت ابوبکر صدیق این همه بزرگان که مانند بعضی
 دیگر حاضر شده بودند گرد آمدند و بعد سعیت جناب امیر بیت کردند نزد ملا سعد الدین
 نقیانی مقام بحث و نظر است و این معنی هرگز مستلزم آن نیست که این بزرگان قاذب در
 استحقاق افضل العلیقین بودند قصارای امرای که روز اول در معرکه سعیت بنموده اند
 و هو لا یسبهم ولا یغنی من جوع چه قبل ازین بر و آیات شیعیه از جناب مرتضوی دلنشی که
 اجتماع همه کس از اکابر وقت امامت شخص ضروری باشد بخلاف امام حسین و هر چه اول
 و غیرهم که صریح در خلافت یزید قبح کردند کما صرح به علماء الفرقین اکنون عبارت
 شرح مقاصد که مدعی اجتهاد اشاره بطرف آن میکنند باید دید و مامودی انه لما بولج
 لابی بکر و تخلف علی و الزبیر و المقداد و سلمان و ابوذر راسل ابوبکر من العذالی علی
 رضی الله عنه فاتاه مع اصحابه فقال ما خلفک یا علی عن امر الناس فقال عظم المصیبه و
 رایکم استقیمت برکم فاعتمد الیه ابوبکر ثم اشرقت علی الناس فقال هذا علی ابن ابیطالب
 لا یقه فی غنمه و هو بالخیار فی امره و انتم بالخیار فی بحکم ایای فان را یم لها غیری فانما و
 من پایو فقال لی لا نری احد غیرک فیا یه هو و سائر المتخلصین **پس** بدانکه
 شرح مقاصد در مقام مختلف انداده در بعضی مین الفاظ واقع است و در
 بعضی دیگر بجای و مامودی فماری بقای تفریع مسطور است و در جمله عبارت بعد
 لفظ و سائر المتخلصین لفظ محل نظرند گوید و با حدی از دلالات بردعوی مزبور که
 ابوذر و سلمان و مقداد و غیره استحقاق سعیت شرح می نمودند دلالتی ندارد و وقت
 تحریر این اوراق درین فکر بودم که محتاجین که شید اعتساف طبیعت آنهاست نخواهند

که دعوی اختلاف نسخ من تقاضای بنفس بوقوع آمده سیلی برای الزام ایشان مفتوح شود
 که ناگاه بعبایت ایزدی بر بعضی از ادواق عماد فاضل جالسی نظر افتاد و معلوم شد که
 در مطالبه او همین نسخه بود که از قاضی تفریح و لفظ محل نظریه و اثری در آن نیست و
 بر ظاهر است که اگر در نسخ او چنین می بود ذکر آنرا از معنی غیر مترقبه بجای خود می شمرده
مع ذلک مستلزم تحریف او خواهد بود که بجای فاروی ماروی بدون تخصیص
 معنی نقل کرده و غیر متبدا را یعنی لفظ محل نظر از اخیر ساقط کرده و این را مقلدین او هم
 تجویز نموده اند که تا بفرزندانش چه رسد و متشای این اختلاف خاص نزد احققائس
 اینان مکنده است که اکابر امامیه از مقتدای خویش یعنی ابن سبائی تسامی را ذکر کرده اند
 و سرآمد ستارین ایشان جامع بیاض علی ابراهیم خااست که دو در اختلاف شباهت
 با دهم از مکیدت خویش دست بر نمیداشت بلکه مجلدات کتب اهل سنت را بنظر دقیق
 می نویساند و کمال دقت و تربیت می آرد است و بقیعت نسیر میفرودست و چو او را مرتبه
 از اخلی و بلند در لاهور و کشمیر بعهده صویدادی دست داد هزاران کتاب از مذاهب
 اهل سنت خرید و از نسخ نمود و بسیاری از علمای ابرارین کار بر آنکشت و چه تحریفات کرده
 کار نیار و رد و تا بود کارش بین تبلیس و تحریف بود و از اینجا است که جامعین در جلداول
 بیاض مذکور در خصوص این مقام برای تریب عوام اتمام تمام نموده حاشیه نوشتند و
 محصولش آنکه در نسخ مفتی لاهور که ما همش محمد کرم است و هم در نسخ ملا عنایت اسد کشمیری
 همین الفاظ در کتاب شرح مقاصد برآمد که بحث و نظر در آن دارد است انتهى و بعضی
 از امور که تعلق با قبل عبارت منقول از شرح مقاصد علامه نقضانی داد و بعد ازین جای
 مذکور خواهد شد که محاطب در اینجا انبیا را برابر برای تأیید هو اسب نف نیه خویش نقل
 خواهد کرد ان شاء تعالی باز باید دانست که جدل و جدال و بحث فضایح و قبایح
 خلیفه اول را این بزرگان نسبت کردن با عترت سید شمعین در شافی و صاحب سجاد
 و غیر اینها از روایت قوم است پس اهل حق الزلم باین زخوات نمیخورند و اگر ازینهم ده
 گذریم آنهم مناقشات نامشمل سایر است که مدعی سبت و گواه سبت کمالا یعنی علی من مطیع

الکتابیه اند کور او طالع المجلد الثامن من البوار من المقام المستور و حکم بموجب تقصیر
 در صورت ظن ضرر منافع آن حکایاست و هرگاه احوال امامیه بعد استقرار و تقصیر و
 بران دارد که خبر دهد هرگز این بزرگان نزد جناب امیر یا و صرف مواجبه جنمی حاضر نگرددند
 پس فتن ایشان در مجامع اعوان و انصار صدق بدون سمیت شریفه و دوست از جاهل
 خویش برداشتن و ادان حضرت اهل بیت دادن موقوف نمیشود و ایضا این جماعت
 را لازم آن بود که در وقت فتنای مداین و حکومت وطن شیعه یعنی کوفه بعد جمع مال و
 منال از خلفاء را شدند سربازی کرده به استگیری حضرت امیر که بجهت فتنان اعوان و انصار
 علی بن ابی طالب بود و یا بهم دست از حقوق خویش برداشته و ان طوفان اعدا شد و بی تمیزی
 مبتلا گردیده بود و می پرداخته زهی دعوی اتباع طبیعت و مخلص تشیع برای این مردم
 که سانی کوفه و مالک سلسیل با تمامی فرزندان جلیل و ابیت بهیض جبریل بسبب غضب
 حقوق خصوصاً صافی فدک بکمال ضیق و عسر میسر کنند چنانچه کتاب ارشاد دلیلی بران
 گواهیست و از دست خلفاء معاذ الله انواع مصائب چشیده و این حضرات بطیب
 قلوب برای حکومت مداین و کوفه و بصره رخت اقامت گشته و این مضمون هم بگوش
 حق نبوش ایشان رسیده بود که طبعیت دوست آن باشد که دست دوست
 در پریشان حالی و درماندگی علم الهدای امامیه در شافی میگوید و مخاطب اجتهاد مآب
 ترجمه آن در مجله فتن از جای اربعه ای می نماید که اگر گویند که سلمان و ابی در این از جانب
 اگر ارضی بخلافش نمیشود چرا از طرف او متولی حکومت آنجا میشد گوئیم اینهم محمول بر تفسیر بود
 و امریکه باعث بر بیت ظاهریه و اظهار رضاشده باشد بود همان امر باعث قبول تولیت
 از جانب آن منتظر گشته بود اگر گویند در قبول حکومت و ولایت تقیه را چه مصرف است
 گوئیم جایزه است که عمر او را تکلیف قبول حکومت برای امتحان کرده باشد که آیا قبول
 میکند یا نه اگر قبول نکند و عدول نماید خلافت و عداوت سلمان از ثابت و مسلح سازد
 و در صد آزارش بر آید پس باین خوف متولی مداین شده باشد و همچنین است
 حالی تولی عمار کوفه را الی آخر اینها باین حد را اندک انصاف نمایند

که چهره بی مغز است که بعلت کبدت ازین با نیان شمع سر میزند اینهمه طول مکنت
 بلکه مرد و دهر که بی طهر من حیات القلوب برای امتحان کی در کار می باشد خصوصا
 و قبیله در مبادی انکشاف صبح خلافت معین چنانکه دانی کدام دقیقه تقضیع بر
 روایات مفتریات قوم ازین بزرگان نامری ماند پس البته خلیفه ثانی اسامی این
 بزرگان را در صدر دفتر عداوت و خلاف سجل بلکه میرای صنادید مهاجرین و انصار
 مزین کرده باشد حاجتی بقبول تولیت و عدم قبول در میان نبود و انصاف باید کرد
 که از قبول حکومت استهلال بصفای قلب میتوان کرد چه جائی آنکه تشیع سمان و
 بغض او با خلفا در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم کالشمس فی رابعه انهار باشد
 چنانچه از مفتریات قوم در بحار و حیات القلوب توده توده موجود بلکه مثال ابوذر و
 امثالش نیز در زمان سرورالش و جان هم همین بود پس دشمنانرا که تشنه خون و در پی
 استیصال خلافت باشند باین عهدی جلیله سرفراز کردن و یر بلا عظیمه لمط کردن
 بقبول نمی آید مگر آنکه از ماضی راضی نباشند و هرگاه سلالا اہلیت نبوی را بر عقده است
 فاسده طایفه فی اعتبار و امتحان شنید کردند و آتش بجانه او زدند چنانچه حضرت
 مجتهد جالسی در ذوالفقار دعوی صحت آن کرده از امتحان سمان و ابوذر و مقدار
 و عمار و امثال ایشان و آنهم نامتهای دراز چه نام توان برد و از ناموس ایشان بعد
 بر بادی خان و مان سیده نسایم لایان روی اینها چتری باقی بود که گنبد آشتن
 آن علت قبول احکام مذکور تواند شد نزد خرد خرد بین پرد ناموس اولین و
 آخرین این قوم یعنی مقبولین است همان وقت دریده شد که بحد و نجات سر و کلاه
 تخلف از او امر و تقضی نمودند و وقت معهود اکثر ایشان حاضر نشدند و تمامی
 مصایب اہل بیت را بچشم دیدند حتی که سیف زبانش را نیز در آن وقت بکرت نپاورد
 باوصف این بیخوف و بدلی و قبیله ناموس اینها بر قرار بود چگونه در مجامع اصحاب
 برای نصرت اہل بیت رفت یا شد تا بلعن و طعن غاصبین خلافت بر عمامه پیچید
 و اگر خوف جان بود باری بعد از قبول تولیت چه باجرت کردند کاش دست بدین

مر قنوی می و بختند و بسیاری دله ل بجای می رفتند که ابو لوی لا یعنی بابا شجاع الدین
 ر فضه بدان سمت بعد قتل فاروق متوجه شدند و جان سلامت برد محو حیرتم که
 در باره قبول تولیت از خلفای جور در زبان خلافت بنی امیه و عباسیه و در قتل
 بنی امیه از حضرت معصومین متواتر مرویست و قبل ازین مجلس سحر سحرین
 و ملا حظا طین جاکرفته تیر از یاد ایشان رفته بود و هرگاه تولیت بدین و بصیر و کوفه
 و مانند آن مبتنی بر اصل الاصول شیعیه یعنی تقیه بوده و آن نیز برخلاف نص نبوی در
 حق مقبولین سانی عموما و حضرت ابوذر رضو صا باشد چنانچه از بحار و غیر آن بوضوح
 می انجامد پس دعوی امر بالمعروف و نهی عن المنکر برای ایشان و توقع هدایت و هدایت
 ازین بزرگان اصفحو که دیگر است که از علم الهی طائفه در مخاطب که مترجم و کامیاب
 این مجلس است صد و ریافته چنانکه بعد از عبارت مزبوره میگوید جایز است نزد ما توی
 مناصب از قبل حاکم جابر هرگاه شخصی را مطلقون باشد که با وجود توی اقامت احکام
 الهی میتواند کرد و امر بالمعروف و نهی عن المنکر بجای تواند آورد پس این اجل ضحاک
 که متولی حکومت شده بودند مطلقون یا موقوف نزد ایشان بوده باشد که نقاد احکام
 الهیه میتواند کرد انتهی حد را از انصاف باید کرد که شخصی که در قبول حکومت تقیه
 کند و بعد از تسلط بر بلاد و سیج بید خوف را از بابی خاطر خود بر ندارد و هجرت را نم
 نکاهی یاد نماید امر بالمعروف و نهی عن المنکر که بنیاد آن بر اظهار مبادی است تو
 کرد و مردم تواند گفت که امامت مستخبر بذات امیر المؤمنین است و خلفا که مارا باین
 آرزوهای دلی رسانیده اند بایطریق امتحان نوردیده منافقین و غاصبین اند و کفایت
 که مقبولین سانی امیه هم اعتقاد نیک و حسن ظن در باره شیخین و غیر ما برسانیده
 باشند که بنیاد تقیه را میکنند چنانچه محقق حیلانی در فتح السبل کلامی طویل از تقیه
 ابو جعفر کمال استایش نقل میکند و بران مبادی گفته نمی نماید که مقام حاجت نیست
 سبب دیگر در تقویت حسن ظن مردم بعد قدین جمعیت آنست که آنها نفوس خود را از
 بازداشتند و شیوه زهد و دنیا پریشی گرفته و در غایت بدینا و در غایت آنرا که

کردند و قناعت بقلیل و اکل خشن و لباس گر بکس مسلک خود ساختند در حالتی که اموال
 برای ایشان حاصل و دنیا رو کرده بود و آزاد و رایانه قوم قسمت میکردند و خود را یاران
 اصلاً آلوده نمیکردند پس دلبهای مردم با ایشان مایل شد و ایشان را دوست داشتند
 و طغیون مردم با ایشان نیک شد و هر کس را که در باره ایشان شبهه در خاطر بود یا کینه
 داشت با خود گفت که اگر ایشان به هوا نفس غفلت نص میگیر کرده بودند باست
 اهل دنیا باشند ترک اموال و لذات نکنند تا خسران دنیا و آخرت هر دو برای ایشان
 نباشد و اینها اهل عقل و زای صحیح اند چگونه خسران دنیا و عقبی هر دو را پسندیده
 باشند پس فعل ایشان صحیح است و کسی را شک در صلاح ایشان باقی نماند و اعتقاد
 بولایت ایشان کردند و افعال ایشان را پسندیدند انتهی بلفظ برین کلام که سید برآورد
 و درایت است و افادات ابو جعفر بن قبه و شریف مرتضی در تفسیر بیستم تا نهم آن
 میکند فواید عظیم میرسد که اگر در صد دیالیش به بسط و تفصیل شوم رساله جدا
 مرشد شود و از هر لفظ و معنی آن اصول و فروع مذمب شیعیه باید قفا رود و لیکن
 بطور قاعده کلیه حرفی چند منبریم و استنباط خبریات را بر ذکر مخاطب فهمیم حواله میکنیم که
 هرگاه زهد و قناعت خلق به آن درجه رسد که از زینت دنیا خطی برند و از لذت
 اطعمه چیری نخورند و باندن سبکین لباس خشن بپوشند و در جهاد نفس که اعلای مراتب
 مجاهده بنص مرتضویست کوشند و لکوک در اینهم و دنیا نیز بضرع خاطر و در سلک بر
 مردم قسمت کنند و حقوق شرعی را در آن بکارند و خود زینهار یاران آلوده نشوند عقل سرسری
 کی باور کند که زمین و محصول فدای آنکه جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بحضرت زید بختند
 و وکلای انجیاب از بد بیا بجهده خویش منصوب باشند ابو بکر صدیق و فاروق آن همه را
 بکشتاکشی ضبط سازند و کیلان و علما را از انجی اخراج نمایند و بخوردن آن مال بگوش
 کردند چنانچه قاضی در احقاق الحق دعوی آن می نماید و بر یکی از علمای ایشان در تالیفات
 خویش همین ترانده می سراید بلیت مرا باورنی آید زنی اعتقاد مرقی زهر اخذ و دین بپیر
 داشتن بد تا عقل زین و خود در دین چه رسد ازینجا اینهم معلوم است که در کلامی

دیگر که هزاران مراتب زیاده تر بر این بود چنانکه بارها دانستی و بعد از این نیز خواهی دانست
 از دست این بزرگان کی بوقوع آمده باشد و بعد از صد و این جور و جفا زوال نباشد
 و نبوت اعتقاد امامست خلفا بقلوب مقبولین سانی امامیه که در ابتدا استخفاف بودند و گمان
 بد داشتند چگونه ممکن بود پس همین شد که آنچه اکابر امامیه در باره مطاعن ایشان انجام میجویند
 و بی خوف بر زبان می آورند مصداقند ایشان عظیم است و الحمد لله رب العالمین **سپهر**
 سختی دیگر بیاد آمده که بعد از مخالفت اهل بیت که از مقبولین امامیه مره بعد از خوی عمداً
 شده چنانچه قبل ازین اشعاری بآن رفت و عنقریب روایات دیگری آید چگونه این بزرگان را
 وقت تولیت مداین و کوفه و غیره یاقین با یکدیگر برای نفوس خویش خواهد بود که اقامت احکام
 الهی و اجرای او امر و نواهی خواهیم کرد تا شریعت مرتضی از طرف نشان گوید که مقصود آنها
 رواج شریعت و دین بود قال الله تبارک و تعالی بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ
 وَلَئِن لَّمْ يَکُنْ لِّلْفَقِیِّ مَعَاذٌ مِّنْهُ وَآزِجًا یَسْتَفْهِمُ لِمَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَیَنْهَىٰ عَنِ الْعَدْوِ
 بن قیس طالی و بایقر مجلسی کمایل علیه افاضات فی الکتاب المشهور و البحار در حق خلفائے
 راشدین این مقبولین سانی هم در وقت موت و هم در زندگانی اقوام مجذبات خود التماس
 و مطابقت مثل خلفای ثلثه برزعم شیعه میفرمودند از جمله آن روایات قصه ایست که دلمی
 در ارشاد آورده که برین اعتراضها دلالت صریح دارد و آن اینکه حدیثه در جواب یکی
 از سائین حال خود را مع مقبولین دیگر بیان میکند ذهاب یقین و کثیر الخلاف و قل
 انما صلاهل الحق فقال له الفقی فملا انتصم سبیا فکم و صنعتموا علی رقابکم و ضربتم بها
 الراملین عن الحق قدما قدما حتی تموتوا و یدرک الامر الذی تحبونه من طاعة الله عزوجل
 و طاعة رسوله فقال له ایها الفقی ان اخذوا الله باسما عناه و ابصارنا و کرهنا الموت و غیرت
 الدنيا عنه نالی آخر الروایة بطولها و اگر با این همه اعتراضات یقین بحسن اخلاق و افعال
 خویش داشته باشید بشته مورد آیت کریمه قل هل ننبئکم بالآخِرین انما الاالدین
 ضل سعیهم فی الحکوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسبون ضل سعیهم
 بار خدا یا اگر مراد از این عن المنکر و امر بالمعروف که تزییف مرتضی برای مقبولین سانی

و دعوی نمود چنانکه یاد است باشد و ارجح دارد از سبایل فروغیه یا خلیفه بن مزید نواسر
الت باشد که علمای امامیه روایات این باب ازین بزرگان با قضا تمام نقل میکنند
چنانچه در تصانیف شیخ المشایخ و تفسیر کاشانی است تا هم سعه زادگان از بنی آدم
و فرشتگان بوجود آیند و متمتعین به ارجح سید الشهدا و حسن مجتبی و علی مرتضی رضی
الله عنهم اجمعین رستند بل هم بزیرون علیه بعد ذلک قولاً از ویلا و میتعون الی ذی
العرش سبیل سبحانه و تعالی عما یقولون علوا کبیرا و ازینجا عاقل نمودی بهرگاه که قبول
علم الهی که در شانی رضوه بان کرده پی میبرد و پرده فضل و بلاغت او را نیز در صاحبان
کیاست میدرد و الوضی حال انبار علمای امامیه عجیب است که جای قبول تولیت را از
خلفای بنی امیه و امثالهم موجب عداوت اهل بیت میکردانند و بعضی از اصحاب را
درین باب سخت طعن و لعن میدانند و زبان درازی و دهن دریدگی را ازین جهت
خاص از حد میگردانند چنانچه برناظرین تصانیف مجلسی و بیفوات کنتوری مخفی نتوانند بود
و هرگاه نوبت بدو حال مقبولین سانی رسد گاهی قضای مداین و کوفه را بر ترقیه و امتحان
حل میکنند و زمانی امر بالمعروف و نهی عن المنکر قرار می دهند و اینهم باذیان عالیه بطور
کلمه که چون آن مقبولین خود اقرار با بدعای و احداث و عی و تعامی برای نفوس خویش
میکردند و دیگران را هم بار کتاب این کنه در حق اهل بیت علیهم السلام که با خرافات
منکی بلکه این مجتهد هم در رساله حدیث الحوض کفر معنوی بود شراب میکردانند و این
تا ویلات کجا کجایش اشتباه باشد این همه که ششیدی و احاطه بران کرد
در صورتیست که از خلف این بزرگان و مانند ایشان قدح در استحقاق ابوبکر صدیق
رضی الله عنه قصد کرده شود و از غور و تامل اینها در افضلیت انتخاب و وقوع مقتضای
شتری بعد از وفات سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم بر اصول اهل حق غرض بصرف نود
و اگر معنی تخلف اینهست که نزد ایشان خلافت امیر المؤمنین سبب قرابت جناب سید
المرسلین یا وجه دیگر از امامت و خلافت افضل العارضین در پادای رای اولی نمود
و باعث تفراتن یا سیر در سبب شد من بعد بقول تامی میماند و ازین و مانند اینها و صفا کلام

رجوع نموده اختلاف سابق را با ایستادگی لایق رفع کردند چنانچه بنحویں و وجهی که
 قهوا و ایضاً لایستازم ما هو مطلوب الخالفت عجب دار هم از حضرت مدین شمع
 که رجوع این بزرگان را بجا سب خلفا و صرف کردن عمرادر خدمت حضرت اینها کما
 الشانی لم یقضی بجوی نمی شمارند و اعتراف مقبولین خود را بکاسه لیبی و رفاقت شان
 چنانچه در سجاده الانوار مجلسی سرود است بنا و دلیل و تسویل می سپارند و رجوع بعضی حضرت
 امیرالمومنین بعد حضرت ذی النورین با وجود نظری احتمال حرص و طمع چنانچه در باب
 طلحه و زبیر معتقد اند قابل اعتباری ندارند اما اینکه اگر خلوص جناب علوی نداشته
 چرا بنیامی معادیه مثل اولاد حضرت عباس همت نگماشتند و چگونه در رفقای رقتوی
 انسلک داشتند پس در غرابت و طرفگی کمر از ادله سابقه نیست چه محتمل است
 که در آن وقت رفتن ایشان بسوی امیر شام و پرداختن کس و کوی خود را از بدین
 رسول محال یاد میکرد یا بسوی ملایک و در دست متعذر باشد یا به بعضی از وجوه ^{نقطه} قطع
 توقع از معادیه متیقن باشد مع ذلک این تنگ نظران کنجک حوصله را
 امید اقد و جرنی اجمله بر فاق رقتوی هم باقی بود و شاید اینهم بخيال ایشان بعد
 از تجربه بار سوخ کرده باشد که هر که نقد قلیل را به نسیه کثیر از دست میدهند است که از
 مرد و طرف خائب و خاسر میکرد چنانچه مثل پند نیست گوی و نو جهان پند می نه حلوا
 ملانته ماندی الی غیر ذلک من الاحتمالات الکثیره و این سخن که بر زبان آمد نظر نظر احوال
 آنکه بود و الا کس نیکی بر اسرار واقف باشند و شب و روز ملازمت آنکه بر عزم رفته و رفته
 بر آنها کی مخفی خواهد بود که حضرات ای که خصوصاً جناب مرتضوی را تمامی سلطنت حضرت
 سلیمان حاصل است با تمامه اختیار رتق و فتق کارخانه خدائی که حضرت سلیمان و کوی
 از اینها و رسول او طوا العزم بخواب هم نمیده چنانچه از علل الشریع صدوق ^{بار} باره
 ازین بیان گذشت و باره دیگر را از روایات همین صدوق بعد ازین خواهی شنید
 ان شاء الله تعالی پس قعدا و تقسیم بزرگان در زمره مخلصین و رجوع ایشان بجناب
 امیرالمومنین از باب خلوص گردانیدن و استیواب صد کسر از زمره اصحاب که چهار

بودند که ما را با بقا و او ضحاک من گفتم نمودن و مدعی مضمرات قلوب گشتن
 که این بنده کان تخم عداوت بر تصویب بر زعم و الهامی گاشته و نسبت خلفای ثلثه
 که ورت و عداوت میداشته چنانچه در تنج و مجالس و مانند آن اتفاق افتاده بعد
 از عقل نیست فاعبر و ایما و اثر المومنین قوله و علوم را تباه **اقول** بخت
 ایزدی نماید از لی نزد اهل حق علوم را تباه ایشان فی نفس مسلم الثبوت است که کتابی
 خواهی یافت که جامع باشد و از مناقب و فضایل ایشان مملو و مشهور نباشد همچنین
 کتب کلامیه را به سرپرستی اصحاب عموما چه بود و مسلمان و غیرهما حق تعالی
 اهل حق را بر خودت و محبت اهل بیت ظاهرین و خلفای رشدین و تمامی این بزرگان
 دین را نسخ دم و ثابت قدم دارد بخلاف امامیه که این چند کس را هم بعد از تقریر آن
 مطاع و خلفای ثلثه دست دایم خیالیه خویش زایل و خوار کرده از دایره حیات ابدی
 یعنی اسلام و ایمان خارج و در رتبه مات سردی یعنی فسق و نفاق واحد است و دلیل
 کرده باشند **طیبت** شهیدان تو بیرون از حسابند و تو هم با خود حسابی کرده باشی
قوله از آن جمله **اقول** در خلف سعد بن عباد در وقت مذکور بنده را کلامی نیست
 حرف در نیست که بعد از خلف مذکور بمجوس صحابه برگردیده یا نه علم الهادی امامیه در
 نقل کرده که جماعتی را از اهل سنت بر جوع او اذیت و طایفه گویند که بر خلف وجود
 مصر بوده انتی و روایات نسخ سلیم دالت بر اول دارد زیرا که جای از آن در است
 میشود که خوشنودی کامل و هم که هرگز سعد بن عباد در آن نبود همه کس میت برضا کرده اند
 و کسی بر خلف مصر نبوده چنانچه اندک اندک مناصب تمام بعد از من مفضل علمی شود
 ان شاء الله یا لجهان اگر چشم عبرت بین کشای و زنگ تعلیم را از آینه قلب
 زدائی و در دعوی او اندک تامل نمائی خواهی دریافت که خلفه که اندکی است
 ما علیما زیرا که از آن قطعا و یقینا به ثبوت میرسد که جان ناموس این مردک که از
 خلف هم باز اثر نباده و اصرار بر برگرداند در خلافت صدیق میرض یافت نبود و علما
 همیشه فقط برای سخن سازی و کشیدن ابلهت علیه السلام بسوی خود و بفرش جور و خفا

بر این اهل صدق و صفات نسبت می دهند پسر محبت نماید که فقط کتاب استیجاب
 بر مناجات سعد بن عباد و شهادت نمیدهند بلکه کتب دیگر هم گزاه این مدعاست اگر
 اندک استیجاب نمایند ولیکن از مطالع جلد هشتم از جارجی عیان میگردد که او از
 خدیجه بن بن ذلک بود و مویده این معنی است روایات کتب سلیم که اکثر آنها در
 فی الجمله تصحیح روایات موضوعه شیعه و وقع شود بالیقین خواهی داشت که او
 بوی از ایمان نداشته زیرا که مدعی امامت خودش بوده چنانچه از روایات امام
 اعظم اول و ثانی یعنی ابو جعفر طوسی و شیخ حلی که بعضی از آن در بخاری و روایت
 می انجامد و هر که مدعی امامت خود غیر از ائمه اثنا عشره از بنی هاشم بلکه از بنی فاطمه باشد
 روایت کافی کلینی کافی است کفایت که ازین دو دمان عالیشان هم نباشد که لا غیر
 القصه اگر سعد بن عباد بخلاف صدیقی قایل شده که ما بدیل علیه اکثر روایات و
 اقوال العلماء و هو الاصح و الاصحیح علی ما فی الکتاب المعبره مثل الصواعق و التحفه فلا یجده
 فله فی سبب الخلافه اندک گزیده من باب التحف الذی یقیه المتخاطب در صورت اصرار
 ضرری باهل سنت نمیرساند بل بحدیث نفعی که اکثرنا و در کتب شیعه حال بریده اصلی
 نیز بر طبق حال سعد دیده شد و برین تقدیر زیاده ترجیح میگرد که در خلافت افضل
 الصدیقین توفیقی بمختلضین نمیکردند و جو و جفائی نمودند بلی اگر ثابت میشد
 که سعد بن عباد مدعی امامت حضرت امیر بود و بجانب ابو بکر صدیق رعیت نکرد و تحلف
 از وی نمود البته برای شیعیان تا عاقبت اندیشی نه الحال بخاری آمده و اثباته من
 جمله المحالات و بعضی از خوافات اکابر و اصاغوا میگوید که در باره این امام المذنبین
 ضد و ربافته در کتاب نهی وارد کرده ام من اشتاق فلیرجع الیه من بعد محقق
 نماید که در عبارتیکه از استیجاب نقل کرده بجای مناه بن مسم این تمیم و بجای هریم
 ندیم و در مقام این فضا من فضا باید می آمد طرفه آنکه در نقل اشعار اینهم خیال
 نه داشته که کدام یک از آن نوز و نست و کدام در میزان مستقیم نیست در مصرع اول
 لفظ کن است در کار است و محمد الزمانی لفظ کن است ایراد فرموده تا شش است اباء

سعدا و سکن است ناصر او در شعرات که خاتم ایات است بر دو صولع محرف
 افتاده در اول المطالب بحکم بلام شاید و در ثانی بجای روافد رفاقت مذکور
 بعد از قول او قال فقالوا هذا ان که برای منی فرار یافته نه این که فرد واحد است
 باید نوشت مقصود ازین تعرضات آنست که اهل علم بعبارت استیجاب شوش
 نشوند و صحیح را از سقیم امتیاز دهند **قوله** و از انجد زیرین عوام **اقول** بلکه
 مخاطب فهم در پی آنست که تخلف این اصحاب ابروایات اهل حق ثابت کند
 و از عبارت اربعین این مدعا که تخلف زیر نزد اهل سنت بجای خود راسخ است
 به ثبوت نمی رسد زیرا که تحمل بلکه متعین است کما بدل علیه تقریر الامام فی غیر موضع
 در تصانیف که این حکایت برای الزام شیعه ایراد فرموده تقریرش آنکه عقا
 خولیش ثابت شده که زیر با و صفت بودش از شجاعان عرب همچنین دیگر بزرگان
 همراه حضرت امیر بودند پس اگر خلافت مرتضوی چنان باشد که شیعه گمان میکنند
 ضرور بود که آنجناب بجنب و جدال و قتل و قتال پیش آمدی و چون این امور
 بر کمر از آنجناب منقول نیست بلکه خلافت آن از موافقت و حسن معاشرت و نصرت
 و اعانت خلفا قطعی است پس حقیقت خلافت صدیق ثبوت رسیده باقی مانده
 آنکه الزام شیعه وقتی تصور باشد که رفاقت زیر در کتب شیعه مروی باشد
 و هرگاه امامیه قائل بارتداد او هستند و او را بمقتضای مذہب خود معاذ الله کافر
 میدانند و در روایت درباره رفاقت و ملازمت او سخت بعید می نماید -
جوابش آنکه طی کردن این مرحله نزدیکه در مانده بنایت آنست اینکه
 احادیث اقدم و افضل کتب نزد محدثین که روایت ابان پیش ایشان باعتراف
 باقر مجلی سلم الثبوت و به نسخه سلیم لقب حاضر است دلالت بر آن دارد که
 در آن گمان اربعه که بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از سانحه ارتداد
 و مذاق سلیم بودند و رفاقت علوی بدل و جان نمودند زیرین عوام رخصه صیتی
 را از آن جهت حاصل بود و آنچه از وی رو بروی خلفا صدور یافت کسی بر آن قادر

نش و هرگاه جناب امیر ارسلن بکلو بته برای عیت کشیده او درین وقت
سره که قتال آراست و خواست که جوابشان بشمشیرهای ستان دهد فاروق برست
شمشیر از دستش بود و اعوان و انصار خلفا عرصه کار را بر او تنگ نمودند و
سیف او را بر سنگ زدند انگاه زیره کور سیف زبان را حرکت آورد و هیچ
از بی حمتی فاروق فرو نکذاشت و گفت ای ابن ضهاک سوخته بخدا اگر شمشیر
به دست من می بود بر حقیقت کار آگاه میکردم و اگر ترا این مردم اعانت نمیکردند
هرگز بسوی من متوجه نمیشدی عمر گفت ضهاک را هنوز باید میکنی زیر جواب داد
مرا هیچ مانعی نیست ایا حاش مخفی است و تو انکار از زبانی او توانی کرد مگر مردم نمیدانند
که او کبیر جد من یعنی عبدالمطلب بود و نقیص جد تو با وی در ساخت پس بدرت از و
بوجود آمد و آن کبیر اجد ازین بوی بخشیدند و پدر تو هم غلام جد من بود و بهم دل از زنا
چون ابو بکر دید که نوبت بدینجا رسید با صلاح این اسور درآمد تا آنکه ماره این فتنه
فرو نشست و نزاع بر خاست عبارت نسخه سلیم ملاحظه فرمایند که محصلش همین است
یا چیزی دیگر دهی بنده ثم ناوی علی قبل ان یباع و الجبل فی عنقه یا بن ام ان تقوم
استضعفونی و کادوا یقتلوننی ثم شاول ید الی بکر فباعوه و قبل لایر یباع فابی فوثب
عمر و خالد بن الولید و المغیره بن شعبه و انس معهم فانزعوا سیفه فضر بوابه الارض
اقوال الزبیر یا بن ضهاک اما و الله لو ان سیفی فی یدی لحدت عینی فوجوا عنقه حتی ترکوه
کاسلوه ثم اخذوا قبایع مکرثم یباع ابوذر و المقداد مکرهم و ما احد من الامه یباع
مکر غیر علی و اربعنا و لم یکن منا اشد قولا احد من الزبیر فانه لا یباع قال یا بن ضهاک
اما و الله لو لا مولاد الطعام الذی اعانوک لما کنت تقدم علی و سعی سیفی اخرت
من جنگ و لو تک و لکن حدت طعاما تقوی بهم و تصول فغضب عمر و قال انه کر
ضهاک فقال و ما یمنی و قد کانت ضهاک زانیه و تکذرف لکب اولیس کانت اینه
لجیدی عبدالمطلب فرنی بداجدک نقیل فولدت اباک الخطاب فو بهما عبدالمطلب
لجیدک بعد ما ولدت و انه لعبد جدی و ولد زنا فاصح ابو بکر بهما و گفت کلا احد بهما من صاحب

انشی بلفظ و از اینجا به لالت مطابق اینهم به ثبوت رسید که هر یک از ارکان اربع
 هم در حقیقت مصطفیایمان نبود و دخول درین زمره منافقانه تعداد و کفر نیست و هرگاه
 حال زیر که با اعتراض سلمان کسی از وی در عداوت خلفا زاید نبود چنین باشد که ارتداد
 و کفر او را در باید و ای بر حال دیگران قطعاً و یقیناً که باز شوای قلبی بدولت خلفا
 و ملای مجلسی در حق البقین از ابن ابی احمد که حال انصاف و عدالت و
 تشیع او قبل ازین در یافتی نقل میکند و چون و چرا نمیکوید الفاظش آنکه روایات
 در قصه حقیقه مختلف است و آنچه ششیه میگویند و جمیع کثیری از محدثین روایت
 کرده اند اینست که حضرت ابراهیم المومنین استماع نمود از بیعت و گفت بیعت نمیکنیم
 و گفت اندک زیر شمشیر کشید چون عمر آمد و کرد و همی از انصار و غیر ایشان با او
 گفت شمشیر زیر را بگیرد و بر سنگ زند شمشیر را گرفته و بر سنگ زدند و
 شکستند و همه را بجز آوردند نزد ابی بکر بیعت کردند و کسی بغیر از علی علیه السلام
 نماند و از رعایت حضرت فاطمه علیها السلام او را بیرون نیاوردند و بعضی گفته
 اند که بیرون آوردند اما ابوبکر بیعت کرد انشی مختصر او تصنیفات دلیلی نیز دلالت
 بر فاقیت زیر بن العوام دارد و چنانچه بر اهل نظر مخفی نیست **الغرض** اگر
 رفاقت در تقوی برای تقیولین شیعه در مبادی خلافت صدیق مسلم داشته باشد
 باینه بر حال نباید نه هر شیعه بخاک برابر میشود چه بر تقدیر اول حقیت خلافت
 صدیق بر نبی عیان میرسد که مرو بر تقدیر ثانی هرگاه اساس دین و ایمان ما به
 خود متزلزل است پس البتة خصوصیات مذہب ایشان ساخته و پرداخته اهل
 دین نخواهد بود و الحمد لله علی ذلک مخفی میباشد و که بعد از نوشتن این مقام کتاب
 مستطاب اربعین بهم رسید و خیال مذعن شد که احتمالیکه از عبارت امام برآورده
 ام منافی کلامش نیست اکنون مفاد تمامی عبارتش بشنو و انصاف کن که دلیل
 خلافت بلا فصل صدیق مثل آفتاب نیمروز روشن است باینه میفرماید که فصل
 رابع منعقد است در استدلال بر بیعتی که امام بعد نبی صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر

صدیق است و درین مسئله اعتماد مستکملین بر آنست که امت محمدی اتفاق بر آن کرده
 که امام بعد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر است یا علی یا عیسیٰ هرگاه این
 هر دو قول باطل باشد ضرور است که ما امامت صدیق قایل شویم بدانکه این دلیل موقوف
 است بر چند مقدمه **مقدمه اول** آنکه اتفاق امت بر آنست که امام ازین سه
 بزرگ است و پیدا است که انصار خلافت را طالب شد پذیرای خویش در حقیقه بنی
 ساعده و آخر کار گفتند که یکی از ما و یکی از قریش امام باشد بعد از مناسط صدیق
 از قول خود رجوع کردند و ثابت شد بطلان دو امام در وقت واحد با جماع است
 پس متفق شد که امام ازین اشخاص یکی خواهد بود مقدمه دوم آنکه علی رضی
 الله عنه بعد وفات بنی صلی الله علیه و آله و سلم باین مرتبه عاجز نبود که حق خود را طلب
 نمیکرد و ابوبکر آن مرتبه قوت نداشت که حق او غضب نمود بدلیل آنکه جناب امیر
 بشیاعت مفرط انصاف داشت و حضرت فاطمه با وصف علم و منصب و وجه
 او بود و حسین فرزندان او و عیسیٰ با وجود کمال منصب همراه او بود زیرا که در
 اخبار مرویت که فرمود ای علی دست خود را از کن یا سمیت کنم و مردم بگویند که شتم
 پیغمبر سمیت علی کرده و اختلاف دو کس هم در خلافت تو بدید نیاید و وزیر با وصف
 کمال شیاعت رفیق علی بود مرویت که او شمشیر از نیام کشید و گفت راضی
 نمیشوم بخلاف صدیق و ابوسفیان گفت ای بنی عبدمناف شمار ارضی میشود بخلوت
 بنی تیم خدا که پرسیدیم میدان از سوار و پیاده و گروه انصار طالب خلافت خویش
 گشته بودند و مخالفت صدیق کرده ابوبکر حدیث شریف الاتمه من قریش باید کرد و
 همه را الزام داد پس اگر رض بر خلافت علوی می بود البته انصار آنرا می در یافتند
 و با ابوبکر می گفتند که تو را باین دلیل از خلافت باز داشتی ما ترا منع میکنیم بجهت
 آنکه بر خلافت مرتضی رض واقع شده است پس خلافت را مستحق او میدانیم و پیر
 ظاهر است که خصم قوی هرگاه چنین دلیل باید لا محاله ترک کرش نمیکند پس ثابت شد
 که اگر رض در حق مرتضوی در دومی یافت قدرت حضرت علی بر اخذ خلافت زیاده

از حد بیان مینمود و لا محاله ظالم و غاصب خلافت امنع میکرد و حال ابو بکر خود
معلوم است که لشکر شوکت و کثرت مال داشت و نزد شیعه ضعیف تر و نارس بود
هرگاه چنین باشد محال خواهد بود که انجاس باوصف شوکت و قوت و درود نص قطعی
عاجز شود و بدست ضعیفی نامردی که گاهی از خانه خود برآمده و در مناظر حق و محاربتی با
کسی کرده و در مبارکت قتال درآمده واقع شود بجان احدی شیعۀ اثنا عشریه یا
وید که گاهی خاب امیر را در باب شجاعت بجزش برین میرسانند و گاهی عکس آن را از
حصین زمین میگردانند مقدمه سوم آنکه هرگاه اتفاق است بر آنکه امام بی
ازین کسی باشد پس بگوئیم که حضرت علی و عکس آنارک منازعت یافتیم با ابو بکر و
این ترک بسبب آنست که بنا بر مقدمه ثانیه پست ثابت شد که باوصف قدرت و
کثرت منازعت را ترک کرده بودند پس اگر خلافت حق امیر یا عباسی بود ترک
منازعت البته مصیبت گیر میشد که در خلافت خلفا تبدیل ثمریست غر او قیج یافته
و این موجب سلب امامت ازین هر دو خواهد بود پس امامت صدیق ثابت شد و اگر امامت
حق شان نبود واجب میشد که حق ابو بکر باشد تا حق از جمیع امت بیرون نرود و پست
شد که اعتراف با امامت صدیق باید کرد بد آنکه مخالف درین دلیل کلامی نمی تواند کرد
مگر آنکه حضرت امیر تقیه را کار بسته و این احتمال دین دلیل باطل گشته پس بران
خلافت صدیقی از اعتراضات شیعه بیستماندتهی ازین سیال بلاغت
نشان احتمال سابق که بچنان ذکر کرده بودم واضح شد و بر کس عیان گشت که امام
المستکملین را اسوق دلیل بعنوانی مطلوبست که جمیع مقدماتش نزد خصم مسلم الثبوت
باشد و اگر اولیای مستدل یعنی حضرت مجتهد گویند که مدعای امام است که مقدمات
دلیل باینست تقریر کرده شود که هیچکس از اهل حق و باطل سر خود از ان نتابد و راه دار
نیاید زیرا که در ذکر نامردی و بددلی صدیق نام شیعه بر زبان آورده تا معلوم شود
که این مقدمه بندهب ایشان مخصوص است و اهل سنت ابو بکر صدیق را بجان خود
وصف نمی کنند و اگر سلیف و اظهار عدم رضا مخصوص بر ادایات امامیه می بود و

بیست و نه در انجام تخصیص میکرد و میگفت که نزد شیعه مرویت گوئیم مختل است که تخصیص
 بران بهیست باشد که بابو بکر صدیق کندی نرسد و مخالف خوده بگوید که دلیل امام بر تقیض بر عا
 دلالت دارد یعنی ابو بکر صدیق لیاقت خلافت داشت زیرا که عبداللہ بن ابی بکر است
 که صورتی بیان بود در جمله شروط امامت شیاعت را قرار داده اند فیهتم بنیان ما هو الام
 بعد ده و در عدم تقیض بکلام سابق یعنی سل سلیف کندی بنده است اهل سنت نیز بعد و سلب
 امامت صدیق لازم نمی آید از جهت تقیض و طلاق مجمل آمده باشد بن بعد باید نیست که
 امام در خلافت دلیل فرموده و تصریح بر این معنی نموده که مخالف درین دلیل کلامی میشود اند که موی
 احتمال فقیر است که در اینجا الزام شیعه منطوق است پس ثبوت خلف زبیر بن العوام و عدم ضای او
 باین عنوان خاص که شمشیر از نیام بر کشید و هنگامه کارزار را بر اکرم کرد نزد اهل سنت ازین عبارت
 لازم نیاید هر گاه معلوم شد که استدلال مخالف بر صورتی که خود بکلام امام فخر المستحکمین که
 در کتاب اربعین است تمام اقتاده و تقریر دیالیش بصفت کمال انصاف یافته اکنون بر
 تقدیر تسلیم نمیشی که در خلف او احدی از اهل سنت کلام نیست و علمای شیعه مدعی آن باشند
 باین سخن میرود که اگر مراد از خلف زبیر بن عوام آنست که وقت انعقاد خلافت حاضر شده
 بلکه بطلب صدیق اکبر شرف بیعت در یافته بی آنکه قدحی در استحقاق او کرده باشد پس خارج
 از مابه التراع است و از مطلوب مخاطب بمراحل دور وقت و اگر مراد آنست که خلف او
 امتداد کشیده پس قطع نظر از آنکه منافی قید کلام گذشته و آینده اوست حیث قال و بعد ازین
 زبیر اگر بیعت یزید نکرد پدرش زبیر که از عشره مبشره بود در بدو خلافت بکره انکار بیعت
 نموده بود انتهی بروایات معتبره ثقات محدثین مثل بیهقی و ابن سعد و حاکم از ابی سعید خدری
 که مویده بقرآن و مستند برایت و ظاهر کتاب تطایب است مخالف خواهد بود و محصلش آنکه
 روز اول که قرعه خلافت بنام افضل الصدیقین زدند مردم بیعت او مشرف گشتند زبیر
 در مجلس نبود کسی نتواند تا او حاضر شد و دست بیعت صدیق دراز کرد و این همه بطیبت ظر
 وقوع یافت و کلامیکه فیما بین صدیق و زبیر بمیان آمد چند کلمه پیش از بیعت صدیق گفت که
 بسمع من رسیده که تو فعایل خود را شمار میکنی زبیر معذرت کرد و دست بیعت بکشاد

فصائل صدیقی اباید آورد و از اینجا معلوم میشود که حکایت سیف و شکار که از ار پیرا کرد
واقعی نفس الامر نیست و الا با اینکه صدیق و احمه سیف را ذکر میفرمود و آنچه از پیرا درین
روایات نقل میکنند محصولش بین عبارت میرسد که ناخستودندم مکر از انجمنه که در شوره خلافت
شریک نکردند سلسله که سیف هم اتفاق افتاده بود ولیکن محتمل است که برای افاده این
باشد که امیر المومنین با وصف شجاعت و شرکت زبیر بن عوام که جنگ آزموده و واقعه دیده بود
شمشیر را بر او بکوشید بلکه در استحقاق او بخل داشت قدحی نفرمود و اگر زبیر چنین میکرد بعضی را توهم
اینمندی بخاطر راه می یافت که چون امیر المومنین احدی را از مهاجرین مخوف از خلیفه اول نیافته
بنابر آن سکوت ورزیده و بیعت خلیفه اول کرده پس شمشیر از نیام بر کشید و در سبب خلافت
صدیقی و عدم رضای ایشان از او هر دو کلام برای امتحان از زبیر بن عوام که یار یار از اعوان و
انصار خلافت بودند بیدار شد و هیچ مانعی ازین احتمال نظر نظر نمی آید بلی بعد از آنکه که جناب
سید بعد از گردیدن بجای حسن انصار زبان سیاست مجموعی که امامیه دعوی میکند و در حق ائمه
هم بجای ایشان ثابت شده و نسخی مسلم مذکور بر آن گواهی داده با وجود ملاحظه تمام محبت از امیر
المومنین و آنکه اصحابی او نموده و از نصرت اغراض صریح کار بردند خود در جمیع اصحاب
نزد ابو بکر صدیق تشریف بردند و مشا رب قیم را در باره فدک نشانمایند و این همه حرکات بر
استحسان اتمام محبت محمول شود و در مناظره گفته آید که مقصود شریف اخذ فدک که بدست خلیسین
مفسوب گشت بود نبود چنانچه از حق یقین و طعن المومنان ظاهر میشود و این هم ازین کتب بکلام
قطعی ثابت است که اهل بیت خیر معصوم از بهانه های طعنند بخلاف سیف از حضرت زبیر که
بعضی انصاف داشت و علم ماکان و مایکون او را حاصل اگر برای امتحان بکار مکرار کرد
ناید و خواهد که اتمام محبت در بدو خلافت صدیقی بظهور رسد مستعد و مستعرب نخواهد بود بخلاف
جناب سیده که حضرت جبرئیل این وحی الهی بسوی آنجناب انعامی آورد و از تمامی واقعات
که تا قیامت در دین از آنکی می بخشید و جناب امیر کاتب وحی شان بودند و مصحف ناظمی را جمع نمودند
چنانچه در کجارا لا نوار و حق یقین مجلسی و کتب اولین و آخرین ایشان مبسوط است و انصاف
در باره **سیف** نقل است که خود خلفا بدعوان و انصار این طور امتحان آموخته

باشد تا محمل قلب تصدی که سکوت اختیار کرده بود کما فی روایات انگلیسی بی برند و دریا بسند
 که طالب خلافت است باینه الی غیر ذلک من **الخلافت قوله** و از آنجمله است حضرت عباس (ع)
اقول در این مقام نیز به دستور سابق آنجا بحث و نظر است و حاجتی برای خواص نیست که تبیین آن بر زبان
 بگویم بشرح این محمل عوام طلبه را خورسند بسیارم **نخستین** آنکه از عبارت شرح مقاصد لازم نمی آید
 ثبوت خلف حضرت عباس (ع) اینه نزد معاشرست و جماعت زیرا که تحمل بلکه متعین است که مقتضای
 علامه تقضای مثلی مقتضای امام فخر المکملین در کتاب بعین الزام شیعه باشد که پسند خویش قائل
 جمیل حضرت عباس میشود و در کتب ایشان این روایت موجود است غلط کفتم زیرا که سید مرتضی
 علم الهدی در تبصرة العوام این حدیث را از اجماعیات امامیه دهنده قذکره و بیاد فقیر چنان می آید
 که در کلام فاضل جالسی در عهد هم انجمنی می توان یافت که حضرت عباس جناب امیر را فرمود که دست
 خود را از کن تابعت کم و مردم این محبت را دلیل بر خلافت تو گردانند و کسی از منجی بخلف نوزد
 و حضرت امیر قبول نفرمود پس معلوم شد که حق مقتضای ابو بکر صدیق منصب نکرده و خلافت او
 مسلم الثبوت گردیده چنانچه امام رازی و سعد الدین تقضای تقریر نمودند و این بیان بر حسب
 کسانی است که حضرت عباس را از زبان مدح میکنند و اصولیه آنها را اینه خویش اعتقاد مینمایند
 اما حال جماعت دیگر که السنه آنها بر مثالب حارست پس بعد از این اشعار بان خواهم کرد ان شاء
 تعالی **و متوهم میاد** که قدای اهل حق هرگز روایتی را از احادیث الراعی خصم پیش نمیکردند زیرا که
 خود تصانیف ایشان مکتب این هم است آری مثل متاخرین معمول و مرسوم آنها نبود که غالب اوقات
 اکتفا بر دلائل الزامه نمایند **فرق دیگر** آنکه قدما غالباً نام کتب خصم را یاد نمیکردند و نمی گفتند که
 این روایت که بعضی استلال آوردیم در کافی است یا فقیه الی غیر ذلک چنانچه تصانیف حضرت امام
 رازی ضمیمه دمانده او کواه بر آنست بخلاف متاخرین خصوصاً بنده کمترین که بنا بر الزام شیعه دفع
 احتمال حمل روایت بر کذب و افتراء الزام ذکر استقامی شیعه می نمایم و سید رضی برادر علم الهدی
 نج البلاغت تمای حضرت عباس البصیر استعدای دیگران هم ابراد کرده که لا ینفخ و شایعین
 این کتاب انفعال حضرت مرتضوی البقضاء مثل شهور من حرب المحرب حلت به الله امه نیز نقل
 میکنند بر روایت فاضل مدائنی که او را البته انصاف می ستایند و جلالی رفقه هم بر کلام او

و او ستاد او فتح اسبیل فی نزد اگر فایکیم و اصل قصه را بروایت مذکور از تیشه
 کتاب مفتی کشوری که ایشان را نصرت نشان میدهم که حضرت علی علیه السلام و بعضی
 بنی هاشم تجوید غسل سینه پسر حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قبول بودند پس
 عباس ان علی گفت که دست خود را دراز کن تا با تو بیعت کنم تا مردان خواهند گفت که
 هم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیر عمر رسولی را بیعت کرد پس اختلاف بخوانند کرد
 بر تو دو کس حضرت علی علیه السلام در جواب گفت آیا طبع خواهد کرد ای عم درین امر
 طبع کنده بغیر من عباس گفت قریب است که خواهی دانست پس درنگ نشد که خبر دادند
 که انصار سجد بن عباد و رانسانیده اند که با او بیعت کنند و عمر آمد و دید ابو بکر بیعت کرد
 و سقیقت بر و بر انصار باین بیعت این ابی احمد بدیگوید پس علی نادم شد بر اینکه
 بیعت عباس انکرفت انتی بلفظه ازینجا صریح ثابت شد که حضرت امیر که سینه
 او مانند لوح محفوظ بود و معلوم لدنی اتصاف داشت قول حضرت عباس او را باره
 بیعت در تقوی از صمیم قلب میدانست و الا حصول ندانست معنی ندارد و الحمد لله
 المفضل النعام علی امام حجة العلامة و الامام تنها این ندانست و اتفاقا دوازده
 جناب امیر که کسی طامع خلافت نیست و صاحب بغیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم احد
 را غیر من خلیفه نخواهند کرد ازین قسم روایت ثابت گشته بلکه خطیب بکر هم دلالت
 برین دارد صاحب سفینه النجات بی ادراک و شعور چنانچه معمول اوست بعضی از ان
 خطبه را برای ابطال خلافت خلفای راشدین و اثبات امامت بلا فصل برزعم
 متشیعین از کتاب بیع البلاغه مدعوی تواتر نقل میکند و نمیداند که ذکرش برای امامیه
 و بال و کمال است **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَؤُلَاءِ فَسَيَمُنُوا بِكُمْ بِمَا بَدَّعُوا** و **مَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ** ه
 بالجمله فاضل بوالفضل در اصل یازدهم میگوید که جناب امیر در بعضی از خطب دیگر فرموده
 فلما مضى تنازع المسلمون الامر بعده یعنی چون در گذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله
 سلم مسلمانان در امر امامت بعد از آنحضرت تنازع کردند فواسد ما کان بلقی فی روعی
 فلهذا غطيت علی بانی ان العرب نزع هذا الامر من بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

بخوانیم که انداخته می شود در دلم و منظور میگوید در خال و لطم که عریان بیرون بریند این را
 بعد از این که خدا صلی الله علیه و آله و سلم از اهل تیش و دورکنده باشند خلافت را ازین
 اهلی الفاظ الخطیبه مع ترجمه این کلام عریج نخست است در سوره تیسیر و انقلاب تقدیر و دلائل
 دارد بریکه قدامی کشیده بر حجاب سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم روایات لا تعد و لا تحصی
 که در مداد و قوطاس کشیده بدینصحنون از طرف خویش ترشیدند که ای علی اصحاب من با تو
 غدر کنند و صفایان برین را از سینه برگزیده بود زوفات من ظاهر نمایند و بالیقین خلافت مرا
 از تو بگیرند و فکر اگر برای قوت شما می کرده ام از تصرف شما برآرند و رسن بکلوی تو بپزند
 و طایبیت شوند و در صد قتل تو باشند و آتش افروزند بلکه خانه زهرار اسبوزند و بر چوب
 او صدمه گذرانند و محسن اسقط گردانند و قرآن مجید را محرف سازند و اوراقش را محرق
 نمایند و دختر ترا بغضب و عداوت بخانه خویش بریند و پرده ناموس اکبر بپزند و بنی امیه را
 تسلط گردانند و مطرودین را از بلاد و در دست باغ از تمام بخوانند و مقبولین را از جوارش
 بسوی الغض فری پروان کنند و این همه امور لا ریشندی است و اجل بهم و تقدیر متختم بر آن
 و در علم ازلی همچنین گذشته چنانچه کافی کلینی و تصانیف ابو جعفر دوم و سوم از جامعین اصول
 اربعه و حیات القلوب و جلاء العیون و حق الیقین و کجاء الانوار مجلی و کتب دیگر از تالیفات
 ائمه امامیه پیش از حد و شمار بران گواید است تفصیل آن جز در کتب بجم صورت نمواند
 است و اینج که کفتم بی شائبه اغراق حرفی از ان کتابها و لفظی از ان خطایها و سنکی از سینه
 و قطره از حیوان و غرض ازین و کلی از گلشن است پس اگر این بخار محجوله واقعی باشد لازم
 آید که حباب انصوف بسبب اعتقاد خویش در حق اصحاب خلافت را از دست حق آن صرف بخوانند
 کرد و بیت بغیر من بخوانند مصدق مخبر صادق صلی الله علیه و آله و سلم باشند نمود نامه
 نزد کتب و ایضا از خطب و افادات حضرت عیوب المؤمنین اینهم تا باشد
 که صحیفه ملعونه را اصل نمود که وجوه مهاجرین بعد که شوری کردند و مواعیه و موافق
 مشید نموده و فقری مو که بقسم های غلط بپیرای خویش منجیل گردانیدند که خلافت
 را از خانه ان بنوی برآرند و مورد انصوف حلقه را ازین امر باز دارند و الا لازم می آید

که علمای امامیه عالم این امور باشند و صاحب علوم لدنیه و مصداق لو کشف الله

از دست یقینانی خبر از این حاشا و نیز این کلمات طلیات دلائل بر آن
که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از عداوت آنجناب و خسد مرتضوی پاک بوده اند
والا حضرت امیرالمومنین چگونه بضمیمه قسم شرعی میفرمود که به یلم در نمی آید و بخاطرم بر
سبیل احتمالی بهم ظور میکرد که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خلافت را عصب
کنند و امامت را بر طاق برند و بهم مستلزم این معنی است که همراه کردن صنادید مجربین
با ساسه بن زید برای اموری بود که اهل حق در کتب خویش ذکر میکنند و خرافات امامیه
که مقصود شریعت مصطفوی خالی شدین از فتنه کری مفسدان بود تا حق بحق دار رسد
و هر سفسه از شهر بر نشود باطل محض است و رنه چهل مرتضوی انبیاء باسد لازم خواهد
آمد که بجناب حضرت عباس فرزند کطامح خلافت کسی نیست اصحاب نبوی مرا خطیبه
خواهند کرد و از اینجا است که کمال اطمینان از جای خود نمیکنند و این قسم کلمات مرتضوی
بر لکثر طمانیت دارد در کتب فتنه پیش از پیش موجود است که خوفی از ان بایجاز تمام
نشان آدم سبحان الله جناب امیر که بهتر از انبیاء و رسل و منزه از خطا و ذلل
بودند از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که در سر غزوه آنجناب را بدست دشمنان و غنای
سپرده راه فرار می سپردند و برای رسیدن نادر شریعت دبا از کوه می انداختند و بجهت
غلبه بخل وقت نزول آیت نبوی به اذن در می راضی نمیشدند و زهر بلابل بطعام سرور
انام بکار بردند و انکار نموت و نسبت سحر بجناب خاتم رسالت اعتقادشان بود و هزاران
معجزات نبوی بقلوب آنها اثری نه نمود چنانچه از بکار و حیات القلوب محلیس بود است
چشم خلافت و امید امامت از اینها دارند و اعتقاد کنند که اینها انصوص امامت مرا
شنیده و معاملات سرور کائنات بار بار دیده اند جز من بزعامت دیگری راضی نخواهند
شد این بر حسن ظن مستلزم آنست که قطع نظر از حصول عصمت و علم بستی بدن بر اصول
روافض حد لهم سیر معلوم شد که عبد الله بن سبا و مقلدین او هر چه خواسته در باره اصحاب
گرام از پیش خود بافته و ساخته اند چنانچه ساخته که لفظی را از موضوعات و مفتریاتشان

است خالی از فتنه و آفات است و از این خبر از حضرت عباس نقل شد

بنو کثمت و هزاران مجولات اینها را بر دگاو و سامعین و ناظرین که چشم خود باه من مشهور
 و بسیاریم و قضاوت نیانهم **سرفه آنکه** علمای قوم چنانکه دانستی مذمت آنجناب
 را مطابقه و التزاماً در کتب دین و ایمان خویش می آرند و هرگاه در کتب الملحق اینقسم امور
 می بینند آنجناب امیر و عزل مساویه و خروج بسوی بصره اندک عجلت نموده و بر مشوره حسن
 مجتبی و عبداللہ بن عباس رضی اللہ عنہم اجماعین کوشش نمایند و آخر بعد از جنگ بصره
 و دیدن کثرت قتل مذمت برداشته و راهبانی خود را میگویند و آیت کریمه **لَيْسَ لَكَ**
مِثٌّ قَبْلَ هَذَا وَ كُنْتَ نَسِيًّا مِّنْهُمْ تلاوت میکردند طعن و لطمه را نسبت بابل حق
 از حنیض زمین باوج عرش برین میرسانند چنانچه بر ناظرین همقوات کستوری مخفی نیست
 اعادنا الله عن العصبية و العداوة الاصحاب الامجاد بحجة انکه قدامی رخصه کرد
 تمام منتجب و برگزیده بودند و علم ازلی باری تعالی را انکار می نمودند و قد مبارکش را بهفت
 شیر می سپردند و نصف بالار اصمت و نصف باین را محوت قرار میدادند نسبت
 تا عاقبت اندیشی و مذمت بسوی او تعالی **عَلَّمَا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عَلَيَّ كَيْفَ اَنَّمَا تَسْبِدُونَ**
 و این کوچک ابدال شان که در هر خزان و بهار لباسهای رنگارنگ می پوشیدند و برایش
 و خراش اصول و فروع میکوشیدند از نسبت این امور بسوی الله عجیب ظاهر ابر و ترش میکنند
 و چین بر چین می شوند **مصرع میراث** پدرخواهی علم پدر آموخت **دوم آنکه**
 بعد از تسلیم دالالت این قول بر تحلف حضرت عباس نزد اهل سنت چنانچه بجهت
 الزامی گمان دارد میتوان گفت که چون حضرت عباس بصیرتی نداشت و بر طبق روایات
 مجلسی در بحار و حیات القلوب نامینای محض بود و میل قلبی او بجا ب خلفا درین
 کتب یقینی و جناب مرتضوی از معاینه این حال سرگردانی و دستگی داشت و شکایت
 او و اولادش سیما اکبر فرزندانش هم کمال بلاغت ادائی نمودند بعضی ازین قسم
 اجاب و قبل ازین بقدر ضرورت بر زبان قلم رفته عجیب نیست که برای امتحان گفته
 باشد که ای علی من با تو بیعت میکنم تا از حال درونی آنجناب خبر گیرد و بخلفا اطلاع
 بخشد که علی مرتضی با شما مکر راست ندارد و خلافت خویش دارد بانه **سوم آنکه**

محفل است که خلف حضرت عباس (ع) چنین تعلیم کرده باشند و او درین امر که دست
 دراز کنی تابعیت نمی گزیند خلافا باشد و این احتمال در باره عباس (ع) هم قبول
 بر خیال ارباب فضول بعدی ندارد که از روایت ارشاد المؤمنین چنان واضح
 میشود که ناصربین خلفا حضرت عباس (ع) از خرافات دنیوی امیدوار کرده بودند
 و کمال مراعات بعمل آوردند و مثالب حضرت عباس (ع) المظهرین الادناسه
 محمد بن طائفه آنرا روایت میکنند و قد عرفت نموده ارکان این احتمال را
 میسر نمی نماید چه جای بعید بودنش علی (ع) است که محمد بن حنفیه یا
 امام زین العابدین خلوت نماید و انکار کند از آنکه امام حسین (ع) او را وصی و نائب
 خویش قرار داده باشد و فضایل خویش بیکان بیکان بر نمرد و او را مانند اطفال
 داند و منطوق کلامش غصب منصب امامت برای نفس خودش باشد من بعد
 طشت از بام افتد یعنی بانه شاهد حجر اسود انجامد که امر تفصیل و علمای امامیه
 آنرا امتحان و اتمام حجت بر مستضعفین و اظهار فضایل امام زین العابدین (ع)
 اعتقاد کنند و گویند که هرگز محمد بن حنفیه مخفی امام نبود که لا ینحی علی من طالع
 روایات الکلبینی و تاویلات علماء القوم فی نزاع فی انحلوآت و انحلوآت
ستر الماس نماید که از عبارت اربعین که حاصلش عبارت فارسی
 انقاد استی چنان سمیت و ضوح دارد که چنانچه امام المستکملین رفاقت زیر و کل
 سیف را در اثباتی دلیل تقریر کرده رفاقت حضرت عباس (ع) و قول آنجانب را نیز
 ذکر فرموده بلکه این امر را مقدم بر آن ابراد نموده و مخاطب درین مقام نام شریح
 مقاصد میگردد و نام اربعین ذکر نمیکند و این شعر باینست که حضرت مجتهد کتاب
 اربعین خود رجوع نموده بلکه مانند سگی تقلید کسی از زبان و بهین نموده و الا اینکه
 نام اربعین می نوشت که کلام امام درین فن زیاده از کلام علماء بقاء از آن معتبر
 است و بهتر از همه آن بود که بعد اربعین نام شرح مقاصد میگرفت و نایبک
 مثل خیر قول از جمله الی قول من علماء اسناد اقوال باید دانست که بعد از

وزیرت عظمیٰ یعنی داماد وفات سرور انبیا صلوات الله علیه و آله وسلم
 محمد از صاحب کبار را بخیری و غفلتی از دنیا بیات روداد مثلاً فاروق اعظم با عترت
 شعیبه در مطاعن شمشیر از نیام بر کشید و گفت که اگر کسی خواهد گفت که جناب قدس
 هم المرسلین و در دنیا جلالت فرموده او را زنده نخواهم گذاشت و سرش از دوش
 خواهم برداشت تا آنکه بتفہیم و تنبیه افضل الصدیقین که در نبات و قرار بقول جناب
 مرتضوی مانند کوه در نمکین و وفار بود که لایحه که الوصف و لاثر الیه القوصف در
 شان اوست بنا بر بعضی از وجوه کما لا یخفی علی من طالع مطولات الکلام محتاج شد
 و بجهاد که فاروق بزودی بعد از مواعظ صدیق موقت گشت و دانست که قاعد توفیق
 از لی دستگیری نمود و زود تر از غفلت بهوش باز گردانید عجب از بعضی مشتتین که
 رجحان الغیب برداشتن فاروق عبارت تمام افشانند که انکار موت آن سرور صلی الله
 علیه و آله وسلم از ان نموده بود تا مردم امیر المومنین را خلیفه نکر دانند و این قسم
 سخنان نامربوط که بجهل عواقب امور از علمای شیعه سری زنده خود بادم اساس
 مطاعن ایشان می باشد که در باب خلفا مرتب می سازند چه اگر این معنی را مسلم داریم
 باری آنچه قدامی و متاخرین این قوم ازین معنی بر فاروق اعظم اندیشیده اند یعنی
 ثبوت جمل او از آیات قرآنی و موت رسول بزدانی همه بر باب میرود زیرا که از قول
 این گروه چنان معلوم میشود که فاروق بموت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم یقین کرده
 بود مگر انکارش از آن جهت اتفاق افتاد تا صدیق از خانه خود مراجعت کند و درین
 موکه شریک شود و مردم امیر المومنین را خلیفه نکنند علما و چون تمامی اکابر
 از دہتای دراز در وقت صحیفه را نوشته در زمین کعبه دفون ساختند و مضمونش
 این بود که عهد موقوف میکنم و خدا را گواه میکنم بر این معنی که بعد آنحضرت صلی الله علیه
 و آله وسلم علی مرتضی را از حق او باز دارم و با ابوبکر و عمر داد رفعت و ملازمت
 دهم چنانکه قبل ازین ہم دانستی پس احتمال خلیفه کردن امیر المومنین از عجایب
 قہمات و بر سر کس عیانست که ذاتیات اہم از یکد کس که دعوی محبت مرتضوی

بر زبان در شده باشند سرانجام نمی باید عجبتر آنکه این گونه زیاریات را مستعبدین
روزی کار بنابر عاقبت اندیشی از اذنان خود می تراشند و از غایت عظمت
افتخار بران میکنند و اینکه شذیی حال فاروق و مدینه او بود یکد و حرف در
بار مر قنوی بر اصول و قرار داد شیعه کوش کن و آنچه منگی از یک اقبال در حاله
حدیث الحوض گفته و با مجلسی در بحار و حیات القلوب و دیگر علمای شیعه در کتب
دیگر دریای تحقیق گفته اند بعد از آنکه غور و امعان بشنو که تا مدت جد مبارک خاتم المرسلین
شیع المذنبین بے غسل و کفن افتاده بود که زبانم بسوزد و خاک بدینم باد حیان
گویم که در مثل آن مدت اجساد موتی متغیر میکرد و بعد غسل و کفن که بعد کلفت و
و غفلت از سایل این باب کما اشترنا سابقا روداد فتوی بران دادند که ده ده کس
از مردم که ماتد مورد ملح بودند در حجره داخل شوند و نماز جنازه چنانچه در حق یسحق
و جلاء الیون مرویست بگذارند از بیعت مدت سه شب و روز بر جنازه شریف
گذشت و هرگز خیال مر قنوی در نیاید که درین تجویز استنداد بسیار خواهد رفت
و منب بلکه محتمل که جنازه شریف را در میدانی وسیع نهند تا بزودی از نماز فرا
بایند تا نرم بر اعجاز ختم البنین که هزاران هزار مردم در گترین مدت چنانچه اشارتی
بدان رفت فارغ شدند و الا مقتضای فتوای حضرت خلیفه اول امامیه آن بود
که تا ده روز هم دهنه مردم باین عبادت مشغول بمانند این قدر هم خیال شان نگذشت
که صد حدیث درباره عجلت در چند باب وارد است که نماز جنازه و تجنیز و تکفین
میت از آن جمله است و خود لقمانیف مجلسی مذکور کما اشترنا الیه دلالت بران دارد
که جناب امیر را حضرت بشیر و نذر در باره سامان اخروی و غسل و کفن و صنها
فرموده بود و خلفا بجنازه شریف تحریری کردند و این همه استنداد از رای جناب
مر قنوی وقوع یافت پس مقام خوف و تقیه هم نبود باشد و اگر این امور را از
جمله وصایای جناب ختمی بکبارند و آنچه از استنداد مر قنوی سرزد مطابق
ارشاد مر قنوی دانند چنانکه که از کلامی امامیه نظر باین کسب درباره اصحاب

انکار عهده الرحمن بن ابی بکر و حضرت امام حسین و عهده عمر و عهده ابی سید و غیره
 در آن مذکور است و اینهم درین کتاب مرویست که آخر معاویه در مدینه رسید و گوشتن
 بسیار در آن حدیث نریزید نمود و فیصل نشد پس خواست که اربعه تن را بکشد آنرا خود
 طلبید و خبر رسانیدند که این همه بزرگان بهایست مجموعی بجایب حرم که روانه شده اند
 بعد چندی متعاقب ایشان داخل که شد و امام حسین را نزد خود خواند چون صحبت دست
 داد معاویه پیغام بعیت نریزد در میان نهاد حضرت سلطان کر بلا ایا نمود و مسکب
 بر سرش و بیهوشی عقل معاویه اعلام نمود چون نوبت خلوت بعید الرحمن بن ابی بکر
 رسید آنکه معاویه در تکلم آید گفت که هرگز باغواهی تو در رقبه بعیت نریزد در نخواهم
 آمد و بیست سال عام فریب تو نریز و نخواهم شد تا آنکه نوبت بعیت و خشونت رسید
 و عهده الرحمن بشمول ایزدی سالما و غانما باز کردید عهده ابن عمر هم بر نوبت نشستن
 مواظب ارجمند و فصیح بوش اقرار القا نمود و حامله خلفای رشتن که بر اولاد
 خود با وصف لیاقت رقم خلافت کشیدند و برای دیگران که الیق بودند کار خلافت
 را که اشتباه داد بایده رخصت شد چون نظر معاویه بر عهده ابنه زیر افتاد تویر لغت
 و تصریحات نسبت با و بجا آورد عهده ابنه زیر نیز دقیقه از مراتب زجر و توبیخ
 نامرعی نگذاشت و گفت باید که تو بپس میانی فتنه نباشی و خلافت را بشوری
 اندازی که جانشینی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم امری بس خطر است و آخر
 ترا در موقف استاده کشد و سوال نماید که چنین امر عظیم را بکه گذاشتی و برجا
 خود که را خلیفه ساختی آخر بعد زمانی این همه بزرگواران را مجموعاً نزد خود بخواند
 و از هر دری سخن راند تا نوبت بجای رسانید که نریزد و فقط بحسب ظاهر خلیفه
 شمامند و جفیف خود خلافت و فرمان رواهی نماید این زیر گفت که حسن
 شقوق است که احدی را خلافت نه نشانی و این امر خطر را برضا و اختیار
 اهل حل و عقد حواله کردانی چنانکه اکابر مهاجرین و انصار بعد آن سرور صلی الله علیه
 علیه و آله و سلم یکی را از شما دیدم قریش امام کردند همچنان بعد وفات تو و اگر قریش

دست بر خنجر نشاند و از بنی هاشم یابنی تیم و عدی غیر بنی عبد الشمس و بنی امیه
 بر گزیده کن و الا بشوری بگذار معاویه گفت سوای این هر سه چیز امر دیگر مهم است
 گفتند انگاه به بقیه فاطمین خطاب کرد و گفت که رضای شما چیست گفتند که منحصراً
 در همین شقوق نماند است پس مجلس تمام شد و صحبت منقضی گشت باز فرمان داد که تا
 اشراف و صفادید قریش و سایر مردم جمع شدند انگاه بر منبر برآمد و خطبه طویل خواند
 و در آخر یاد کرد که دی روز از مردم بگویم خرد که صفادید قریش و اکابر قبایل و سادات
 قوم یعنی این چهار کس به بیعت بپذیرد رضامند نبند و حالانکه این خیر خلاف نفس الامر
 است زیرا که این بزرگان بطبیعاً طریقت بزیاده اقرار کرده اند هر که شکسته
 باشد تحقیق نماید بحد استماع این کلام مردم شام بیشتر از یام کشیدند و گفتند
 که اگر این اصحاب در بوی علی و حسن الا شهادت کنند بیا و الا دردم خون ایشان
 می ریزم معاویه بیانک بند گفت که ای اهل شام ازین فتنه در گذرید و از کبریا و جلالت
 الهی خوار گشتید این بزرگان در پیش اقادند و دیگران دست به بیعت بپذیرد
 بر کشادند و جماعت متفرق شد و آخر نوبت بشکایت انجامید که بظاہر این
 بزرگان استماع از بیعت بپذیرد و باطن را حتی بآن بودند تا اگر این بزرگان
 ایمان غلاط بیاورند و بکشف این حیل پرداختند انتهی بعضی الکتاب است که در
 د ازین قسم عذر و حیل در کتب دیگر نیز ملاحظه است ازین عبارت است و معاویه
 دانشوران دقیقه رس دریافتند که معاویه و یزید و مردان و انصار و اعدا
 شان را از طرف همین چهار بزرگ اندیشه بود و خود هم با و از بلند سیادت
 و قدوة را به ذوات عالیات ایشان منوط میکردند بلکه منحصراً میداشتند و آن
 که و مدینه زاد بها امه شرفا و مکرمته درین امر مقتضی آثار ایشان عجا
 یب عمر با وصف استمال معاویه و الکاح او بیت بزیاد قبول نکرده و به
 و صلوات او را ستودن و بخلایف محمد بن حنفیه پس خلفت خلیفه اول امام
 جانشینان همچو یزید را و ابیهم بعد از قتل شهادت کرد بطریق طریقت قبول فرموده و

نیا رنش بهین امید ناد مشق رفته کما سبق مجلا و سبجی ان الله تعالی مقصود و بر معلوم
 شد که بیعت بعضی از اهل مکة محض بخیال مذکور یعنی اربعه تناسبه بیعت یزید بعد از اهل کربلا
 و اصرار معاویه بضرورت کرده اند واقع شده و اهل مدینه و یمن بیعت نکردند
 و خود اهل مکة بعد از استکشاف امر بیعت ازین اربعه تناسبه بیعت نکردند و ادله
 شمار نیاروده باینکه بیعت امام حسین ریحان رسول الثقلین بودند باظهار سوز و غم
 مذکور و دیگر سوز و غم اهل مکة بعد از وفات معاویه و جلوس یزید بر تخت خلافت
 باطله بقدم جابر سید الشهدا مسرود و خوشوقت گردیدند و هر صبح و شام
 نزد آنجناب حاضر شدند و در غنبت با آنجناب ایستادند و ترود خود را نزد عهده
 این یزید موقوف ساختند اکنون از اهل حل و عقد کیست که بیعت یزید را ان
 وقت یا قبل از خروج امام حسین در زمان یزید اختیار کرده باشد اما اثبات
 بیعت یزید باینکه از خلع خالین پس وقتی برای مستفتی بکار می آمد که تقدم ان یا با
 رساند و هنوز مستفتی چنانچه بر همه کس عیانست مانند دیگر یزید بر پیش خود در راه
 و بیچ و بیله نایت نکرد که خروج امام حسین متاخر و بیعت خالین قبل از ان
 بوده و برناظرین باعث کلامیه مخصوصا این کتاب عیانست که بعد ثبوت این
 عقد هم هنوز بر اهل دیکر مستفتی را طای باید کردن کما او مانا الیه سابقا و
 اثبات من الکتاب کلامیه قطعا با رضایا که بعد بایس از عهده بن عمر که
 بلا ریب یزید را فاسق میدانست و بیعتش بعد از ان امور هم نکرد و هم نا اید
 از خلع خالین محمد منشیعین بجانب خلف خلیفه او خویش مایل کرد و او را
 از اهل حل و عقد قرار داد بلکه این مرتبه را در دشتش منحصر اند که نظر بحکایت
 از یزید کما او مانا الیه اتفاقش رضامنداد که کسی را امام او یعنی یزید
 پدید خروج کند و فوج گشتی برود نماید چنانچه از تقریرات او نزد امام حسین عیانست
 و سوف تعرفانی آخر الکتاب ان الله تعالی لیکن در مصورت هم اثبات
 تقدم بیعت این خلف الصدق بر جواد امام حسین بر ذمه محمد ضرور خواهد بود

و معلوم است که جلیل القدر مجتهد مدیم المثال جاکرین است باینکه هر چند طی این مرحله
 نظر با قوال و افعال محمد بن حنفیه که با اتفاق بیعت امام حسین نکرده را حصول
 شیعه بنیاد است آسانست که عرفت و لیکن مشکل نیست که بقایده اهل سنت کار
 نمی افتد تا از کتب معتقد ایشان بطور مذکور با شتاب نرسانند که لا یجفی من بعد
 گذارش است که نمی طلب مدعی بیعت اکثری از صحابه کرام است و هنوز مدعی او باقی
 برهان برین دعوی مشغول است از مطالعیه بهترین سیر بلکه دیگر تواریخ نیز مید است
 که هیچکس از صحابه کرام چه خاص و چه عام معادیه را برین حرکت نه ستوده بلکه اشاره
 و صراحتی در شستی این فعل بیان نموده اند و آخر مال این انکار بهمان امر می کشد که نزدیک
 لا تواریخ است نمیدانند و الا می بایست که اصحاب جناب امیر که اعتراف اکابر
 شیعه مثل مرتضی علم الهدی سنی معتقد بحسن سیرت شیخین بودند نیز از نفس
 خلافت بر امام حسن یا عتقاد مجتهد شیعه انکار بر جناب مرتضوی می نمودند و او پس
 فلیس حکمت که اهل حل عقد بیعت نیز راضی بوده باشند و هرگاه از روایات معتبره
 این سنت و کلام علم الهدی تشیعین دیگر علمای ایشان واضح شده که نزدیک لایق خلافت نزد
 احدی از صحابه و تابعین نبود پس گفتن اینکه پس مستبعد است که مجتهدی که هم استحقاق نیز
 در درو و مدنا را نوقت بخیر از آن محض ناوه کوی و حلیه جوئی است بلی نظر بتعلیلات علمای
 قوم که در باب بیعت امام مهدی منتظر کمال اطاعت و تعظیم گفته اند و الوا و فضول
 او را علی غایت نوشته اند و حدیث جعفری که امام محمد ثن ایشان با جمعی در حق تعظیم
 و دیگران هم در سفار معتمد خود روایت مینمایند میتوان گفت که سبب این امر
 چه بهیبت گری و دامیه غلی است که ذوات مقدسه الهی که علم با کمال و بگون
 داشته و قلوب صافیه ایشان در رنگ لوح محفوظ حامل بر عیب و شهادت
 بود از علل غیبت مطلع نباشند **نظم** بی خودی چند ز خود بی خبر
 عیب پسند نه بر غم منور و در شوند از بد باغی رسند به باد شوند از چراغی رسند
 بروی و در علل غیبت صاحب الزمان واقف باشند فاعبروا یا اولی الابصار

چگونه روا خواهد بود گفت که **در همیشه** که در ابتدای دعوی قدک و رخن میجام
 اصحاب با سارت را بنی باشم و انجام آن بنگایت جناب بر تقوی پرداختن بلکه
 از سحر و جادو و ننگ داشتن جناب سبده الشار را بر اصول امامیه پیش آمد خود
 بشارت و ببطونیت و حال بعد بن عبادت اینست که با وصف ملا
 مناف صدیق اکبر و امیر المومنین حسب روی خلافت کشت و با مات خویش در قیقه
 خیال بست و بعضی از انصار منا امیر و مسکن امیر خطاب اکرام قریش گفتند و از حدیث
 وحدت امام و آنکه دو بادشاه در اقلیمی گنجه غافل شدند و لیکن بحمد الله که این تمهیل
 و قال آئی پیش نبود ایند کریم مجود و عطا صدیقی ایشانرا ازین مدینه واریا سید
 اگر خرمیه ذوالشهادتین و مانند او را نیز نیکه و ساعت یا یکدور و روز تقسیم زلات پیش
 آمده باشد هرگز بعید نخواهد بود بر اصول امامیه چنانچه از کتاب منتهی هوید است که این
 بزرگ بکوشش انصار من تلقا بنفس و مید که علی مرتضی خلافت را زینهار قبول نخواهد
 کرد پس با یمنی شما بدایت کنید انصار را بگفتن خرمیه تهو و جبارت بهر سید اگر تکلف
 نه کوریم نماید چندان بعدی ندارد **یا کجمله** چون ما مردم بدلائل کتاب دست
 و بر این یقینیه عقلیه و نقلیه ماموریم که بابل بیت نبوی و اصحاب مصطفی محبت
 و مودت داشته باشیم و برای زلات اینها محامل صحیح تجسس کرده دمار از روزگار
 خوارج و نواصب و روافض سودا سه و جهیم بر اریم بنابران افعال ایشان را
 که در قرب وفات سید انبیاء صد دریافت و ذکرش بعمل آمده بر منتهی فرو دادیم
 و الا مقتضای بشریت ازینهم پیش قدمی میکند و با فراتر می نهد نگاه کنی در حال چو اینها
 حضرت عیسی که بگوایی کتاب مجید و باره استه غای مایه چه کلمات بر زبان
 آوردند و حضرت عیسی و باره ایشان چه فرمود که یا نشر را دقتری باید طویل و
 کتابی پس در از بلکه آنچه از اصحاب رسالت آید در آن زمان صد دریافت و جناب
 مجتهد سحر من آن قصد کردند نسبت با آنچه از انبیاء بلکه مرسلین بلکه اولو الحرم من الرسل
 بر اصول امامیه صادر گشته نسبت قطره بدو یاد دارد و کردند آنی که جناب موسی کلیم احد

که با وجود کمال و بزرگویش به استفاده اسرار علوم لدنی از حضرت خضر بر طبقه خود

جهان به محدثین بر فتنه و منعم علی بن ابراهیم استاد کلینی در تفسیر

معلمش طفل را گشت هیچ از یحیی متقی فرو نگذاشته لکن حضرت خضر را بالا برده

بستر بر زمین زده و در گشتن او دقیقه نامرعی ندید بیرین عیان فی الحقیقه

نمیشد و بسبب غفلت بشری آوازه عدم رضایه بیت صدیقی بلند گشت

و اصحاب دیگر هم در آن وقت لغزش تابند و یکدو ساعت یا یکدو روز تخلفت

کنند باز برودی بدو آوردند هیچ نگرفته باشند اکنون روایت مذکور بنویسند

که بر فهم و دعوی فقیر دلائل قطعی دارد یا نه فلما فتحت السفینه فی البحر قام الخضر

الی جوان السفینه فکسرا و حشاها بالخرق و الطین فغضب موسی غضبا شديدا قال

للخضر اخرقها لتخرق اهلها لفت کجنت کینا امرا فقال له الخضر

الم اقل لك ان کستطيع معی صلیا قال موسی لا اقول اخذنی بما

کسیت ولا تهیئ من امری عسرا فخر جوان السفینه فطر الخضر الی

غلام یلبس بین الصبای حسن الوجه کانه قطعه قمر فی اذنیه و ران قنایه الخضر ثم

اغذاه فقتله فوثب موسی علی الخضر و جله به الارض فقال اقللت نفکسا

ذکیتة یقیم نفیس لفت کجنت کینا لکرا لک بعضی از مناظرین امامیه که پس

دلیلی دارند بحجاب همچو آن بعد تذکیر این روایت داد شوخی دادند و هرگز بر کربال

فکرت نبردند و گفتند که چون خود حضرت خضر حضرت موسی علیه السلام را معذور دارد

که الم اقل لك انک لست تطیع معی صیرا تذکر این قصه مناسب نمی نماید پس

امده است حال سخن فہمی علمای طایفه حروف درین میرفت که آدمی را بسبب

مقتضای بشری چهار پیش نمی آید حضرت موسی با وصف او لوالغری بر روایت شیعه

استاد خود را برترین زد و در گشتن او دقیقه فرو نگذاشت اصحاب رسول خدا صلی

اسمه علیه وآله وسلم بعد از اذامیه و فاشش اگر یکدو ساعت یا همچنین مدت قلیل از

بیت افضل الصدیقین یا بر بشریت و ندیم جمیع باو له انصلیت او غلفی نمایند

باد و استغراب خواهد بود پس مجرد گفتن اسمی که خود حضرت خضر موسی

را معذور داشت چه فایده برای محبت تواند داد علم حضرت خضر با عت بر منتهی

و غرض دیگر مشاهده موی تند و تیزی بود که با سببی در مقاله حالت منظره باقی

بایره این مردم که بعد از تسلیم لغزشی از ایشان کافه صدور

یافت در پی مواخذه شده و در صدر بیهرستی ایشان افتاده حاشا و کلا و این قدر محیب

ند که روزی یاد نمایند که هرگاه در قرآن مجید در باب مہاجرین و انصار عموما و خصوصاً فضیلت

الهی و عضو از جرایم کمال تا کجید و تحقیق ثابت باشد دیگر در صدر مطاعن و تحسین عیب

ایشان افتادن و در قرآن در آن سیاه کردن کمال بیو یانسی است باینه و اول می باید که

تقریر طعن بعنوانی گشته که نفوس قدسیه امه هدی و حضرات رسل و انبیا از آن سالم

مانند و بار مآ دیدی و آزمودی که اگر طعن شیعه را در باب اصحاب سلم داریم بسیار از

انبیا و امه آر منصب خود را پس بعید میشوند و از مرتبه نبوت و رسالت و امامت و خلافت

نامی باقی نمی ماند و شیعه را نقد ایمان از دست میرود و از اینجا گفته اند بلیت

چون خدا خواهد که برده کسی در \times میلش اندر طعن با کان برد قوله و سوا می شنایند که

بخ **اقول** حاشا که کسی از اصحاب در استحقاق صدیق قیل و قال کرده و خلعت

از بیعت آنجناب گردیده باشد چنانچه در هر مقام بعنوان شایسته داشتی انصاف

رو سقیفه در استحقاق صدیق گفتگو نکردند بلکه آرزوی شرکت نمودند اگر حوصله تقریر

و تحریر باشد درین باب کلام باید کرد تا دعوی مخاطب که در صدر تقریر گفته یعنی حال

خلافت نیز بد با وصف عدم بیعت ایشان مشابه است بحال خلافت حضرت صدیق

و عدم بیعت عظمای صحابه با و در اوایل زمان رو بر راه نبوت آر دهنده اگر آنها

قاصح استحقاق می بودند لا محاله بر عم حضرت مجتهد متصف تشیع خواهند بود درین

صورت صدور لعن بر ایشان از جناب مرتضوی بقل اصدی از اهل دانش نمی آید

تفصیل اجمال آنکه از کتاب سلیم چنان ظاهر میشود که حضرت امیر بعد از دفن حضرت

بشیر و نه بر صلی الله علیه و آله و سلم جناب سید را بر دراز گوش سواد فرمود و هرگز

کسی از چهارمین و انصار زفاقت آنجناب را قبول نکرد مگر چهل و چهار کس آخر اینها نیز
 کثرت بیت و تخلف از مواجیه و موافقت کردند و بدقت جهاد حاضر شدند و از آنجا
 اربعه تا آنکه کار از دست رفت و کار را بویگر محکم شد و حضرت امیر وقت تفضیل و تفصیل
 این مردم فرمود لعن الله قوما بایعونی ثم خذونی و اینهم ارشاد نمود که و الله لو ان اولئک
 الاربعین الذین بایعونی و قوالی بجا بدکم فی الله یعنی بجناب عمر گفت که اگر آن چهل کس
 که بیعت جهاد کرده بودند و فایده خویش می نمودند البته در راه خدا جهاد بشما میکردم پس معلوم
 شد که آنهمه مقبولین سانی مثل عمار یا سر و حذیفه و خرمیه و بربیده و مانند ایشان بر زبان
 جناب سید او صیاح نمودند و الله لو ان اولئک من ذریعتی حالت منتظره باقی نیست
 که اینها همه صدیق اکبر را امام خویش میدانستند و بیعت ایشان از راه تقیه و اتفاق زبانها
 نبوده و قیل ازین عبارت کتاب سلیم که در باب رفاقت زیرین عوام منقول شده
 برینهم دلالت دارد که غیر از امیر و ارکان اربعه همه با بویگر صدیق بی اگر اربعه بیعت
 کرده اند و از کتب امامیه چنانچه میدانی اینهم بطور سبب است که این ارکان اربعه را نیز قول
 در گرفت و بعد جنیدی اینها را یقین برده و کمال تقوی در باب خلافت بر سید دیکم از اینها زیر
 بن عوام است که کفر معین اختیار کرد و گفت که لا تکن من المنافقین و ازینجا است
 که امامیه در آخر مضطر شده این ترانه هم میرساند که جناب امیر جز اهل بیت خود کسی را همراه
 نداشت صاحب سفینه النجاه خطاب مرقصوی را ترجمه میکند یک دو حرف از ان
 کمال اختصار باید شنیده میگردد که در بعضی از خطب چنین فرموده فقطرت فاذا لیس
 لی معین الا اهل بیتی فصنت بهم عن المنیة پس نظر کردم دیدم که در ان حکام مرایه باری
 دهند و بودند باز دارند و دفع کنند کثیری و نه همراهی که تقویت من کند مگر اهل بیت
 پس باریزه اشتم ایشانرا از مرگ و کشته شدن در راه من و در بعضی از خطب
 چنین فرموده فقطرت فاذا لیس معین الا اهل بیتی فصنت بهم عن الموت انتهى
 بلفظ و خود این مجتهد نا عاقبت اندیش اینجاست رابعه ازین از پنج ابلاغت
 نقل خواهد کرد با مجله ازین اخبار و آثار هم صحیح می توان یافت که استنار سلمان

عید است یعنی در وقتی این بزرگان فسیق حضرت امیر بودند و آخرت

رداشته خباثت در پاره زیر داشتی و بخيال عقلا بعد از اطلاع بر حال

و سلمان که چند حرف از ان مبعوض بیان آمد در نمی آید که اینها نیز در اهل بیت

ان نخواهند بود مگر مورد آیت تطهیر خباثت غیر عظمیه

ست پس معلوم شد که در حقیقت کسی از اینها تخلف از صدیق نه نموده فلا تفصل

قوله و هرگاه اقول این دلیل هرگز صحیح نیست زیرا که جناب امیر اکرمیت فاسقی

بر تقدیر تسلیم محبت ظلم و ستم کرده باشند افحام و الزام امام حسین علیه السلام و

عدم اتمام محبت از جانب ایشان لازم می آید کما ذکر فی الرساله القدیمه و سبب بی

آخر بذل کتاب بعون الملک الوهاب معضلا و لیطهران ما قال المجتهد فی الجواب

او این من نسج العناکب قطعاً آدم بر ضرورت داعیه صیانت نفوس

پس میگویم که این وجه بیدار است عقلیه و اصول امامیه باطل است زیرا که افعال

تخلف سعد بن عباد و دعوی او و در پی تشدن اعوان و انصار صدیق بناموس

که روی علما بهم جناب بر قیاس اولویت بوضوح می انجامد که هرگز صحابه کبار

جور و جفانه نموده اند و در پی او نیفتاده پس حاجت بصیانت نفوس و حفظ ناموس

جناب مرتضوی را چه باشد بخلاف وقت خلافت یزید با لا اتفاق که هم جان مردم

و نفوس ایشان بر باد رفته و هم مال و ناموس و انصاف باید کرد که در مقدمات

تقلیه اقامت دلیل بعنو اینکه ترکیب آن از قضایای عقلیه صرف باشد چگونه میتواند

شد فلیتدبر مع ذلک معامله جناب مرتضوی یعنی بیعت او با یو بکر

صدیق اگر از راه تقیه و خوف باشد بر عکس حدیث متواتره امامیه خواهد بود کما

عرفه معضلا زیرا که بیعت آنجناب بعد از ساخته اسقاط محسن و سوختن خانه و زدن

تازیانه پرسیده نثار زمانه الی غیر ذلک من الکفریات جلوه ظهور گرفته نه بنا بر

صیانت نفوس و حفظ ناموس یا رخدا یا مکر مراد از نفوس و ناموس حفظ

جان و ابروی شیعیان خصوصاً بابا شجاع الدین ایشان یعنی فیروز مجوسی که اتمام

زانکه الوصف با ایشان تعلق داشت بوده باشد نه جناب است سید الشریح جان که خون ایشان
 و اولاد ایشان مثل ترک و در یلم بر اصول کالیسیان بود و مجلس محضر ایشان بود است
 حال اصول موضوعه که در هر مقام خلاف قرآن مجید و احادیث شریفه واقع میشود
 اند من ذلک برین تقدیر با آنچه برای جناب امیر بر اقوال در زانکه ایشان به لازم می آید بیشتر
 خارج از اندازة تقریر و تحریر تواند بود **قوله** اگر عبدالله اه **اقول** حاشا که حضرت
 عباس از سبیل ابو بکر صدیق کاره بوده باشند بلکه مقصود ایشان کما او مانا الیه بقا
 از لفظ اهل الخ نزدیک نظر امتحان و اعتبار بود و حدیث امیر المؤمنین در حق این بر
 خود بزرگ بعبادت عجل و ذیل بودن از دست نفس اماره که تفسیر اجماع و بکار و محاسن
 المؤمنین مرویست نیز برین معنی دلالت دارد زیرا که در صورت کرامت و نافذ شدن ابیت
 ایشان نخواهد بود مگر بطور تقیه که در آنوقت از جمله واجبات بود و برین تقدیری باید که این
 بر دو صغیر و کبر مورد مدح و ستایش امیر المؤمنین باشند نه مورد قدح و سرزنش کما لا
 یخفی معلوم شد که زبان ایشان بر تقدیر تسلیم نظر بمعنی اعتبار و امتحان بجا است
 امیر مؤمنان بود و قلب آنها بجا بخلیفای دامن لیس که ابیت و نافذ شدنی چه معنی داشته باشد
قوله بلکه بمجادراتیاه کاذبا غادر الخ **اقول** غلط محض است که سببی تحقیق مفصلا
 از آنکه الله تعالی آری جناب سید بر اصول مدعین مزید و لا حضرت امیر را مثل فائین و
 غادرین و مانند چنین و ذل ابیت سید المرسلین صلعم میدهند زیرا که ذلت مرتضوی که
 از نظر فاطمی یعنی خود را ذلیل کردی حاصل میشود البت مستلزم ذلت ابیت مصطفوی خواهد
 بود فان نفوسهم القدسیه کنفوس اعداء پس حیرانم که با وصف ذلیل ابیت و اختیار کذب
 و تقیه امارت الامر و حصول مشابهت تمامه بنادرین و فائین در تبصرت جناب مرتضوی
 کوناز کتر از منزلت عدالت اصحاب بود و هر چه منافق عدالت است منافق عصمت و لا تنکس
 در کجا ثابت خواهد شد و هرگاه عصمت متقی باشد امامت و خلافت بر اصول متشددین کجا
 بر آن خلافت و امامت علی الاطلاق تواند بود اما مست بلا فعل کجا و قیاس صلاست است
 بلا عقل از دست رفت مساوات با جناب سید المرسلین در هر چیز با غیر از مرتبه نبوت

که کمتر از هفت است چنانچه در منبع السداد است کجا چنینکه اینهم مستفیض است حصول مرتبه
 استاد و پیری نسبت بنجاب مصطفوی چنانچه بعد ازین مفصل خواهی دید در تالیفات
 علمای شیعه خواهی شنید کجا الی غیر ذلک من المقدمات و نعم ما قال الحافظ الشیرازی
 مصرح به بین تفاوت ره از کجا است تا کجا سدا الی غیر ذلک من المقدمات و دانستند ذکی
 بادی امعان تواند داشت که سبانه این هر دو روایت فرق زمین و آسمان است چه بر اصول
 امامیه جناب معصومه خود گوایی بر امور تنجیه قبیله دادند و جناب مرتضوی را نه از اہلبیت صراط
 و کتابت اعتقاد کردند بخلاف لفظ را تجماع اہل کلمتی نیست و لاسلم کلمتی مطابق نفس
 باشد کما سبھی تفصیل ان شاء الله تعالی و انهم بخیال متکلم حضرت امیر و حضرت عباس کما لا
 یخفی علی اوساط الکائنات طرفه آنکه در شهادت با وضعت ثلثه یا اربعه جناب سیدہ تنقرد
 بودند بلکه امام حسن و امام حسین گوشواره عرش و در میان رسول الثقلین نظر شواید صحیح و قرآن
 صریح کما سبقت الیه الاشاره نیز شریک جناب فاطمہ زہرا بودند نمود باسد من اصول دو تفصول
 من بعد مخفی ماند که مخاطب فہیم لفظ بگریہ یا بر معنی تعریض مییہ مند بہ در حق صدیق اکبر می گوید
 معلوم نیست که چون جناب مرتضوی بر اصول امامیه مثل خائنین باشند و مانند جنین در رحم پرده
 نشین شوند و نیز لیل ذات و الاصفات خویش و رسوا کردن اہلبیت علیہم السلام کوشند
 مخاطب و الا مقام در بارہ آنجناب چه تقول خواهد کرد معاذ الله من ذلک و انهم بخیال طحطا
 عیوم المثال بر نکرست بانه کلبی از مقتضایان و شویان امامیه که بصفت سبھی و ہنر سبھی
 مستصفی بودند کلمی دیگری هستند چنانچه کتاب رجال افشا رواند آن در نہ نیست شیعه برین
 امر دلیل است روشن فلیضضکوا قلیلا و لیبکوا کثیرا جزا بما کاوا یکسین
 قولہ اما عبد الله بن عمر **ما قول** از اینجا ماند سفیدہ صبح صادق روشن میشود که جناب
 مجتہد الزمانی بطلان عبارت علامہ دہلوی قدس سرہ بوجہ بصیرت نہ برداختہ ہر چند از قول
 سابق او کہ بنا بر لاف زنی در تعلیم این میچان وارد کرده و در آخر آن آیت کریمہ و کلا
 یبیک فلیضضکوا کثیرا را ضمیمہ ساخته بود و افصح میشود کہ قاضی عبارت مکتوب آنجناب ادبہ
 بخار و بجا در یافت میکرد کہ سچ ندیدم و آن زعم انہ فعل شاکن لم یفعل شایانہ

علامه و بلوی قدس سره العزیز لفظ هنوز در صدر عبارت منقول چنانکه میدانم آورده است
 حیث قال هنوز اهل مکرمه و بنه و اهل کوفه به تسلط یزید پلید را ضعیف شده بودند و مثل
 آدم حسین و عبد الله بن عباس و عبد الله بن زبیر و عبد الله بن عمر رضی الله عنهم اجمعین
 نکرده بودند مقصودش آنکه وقت خروج امام

بطحان این خروج متوهم شود باقی ماند آنکه احدی ازین بزرگان به رت
 کر بلا و ساختن نهادت نشان بیعت یزید کرده است یا نه این امر سکوت عنه و خارج
 از محل نزاع است و بعد از ثبوت نیز معترض را بکار نمی آید که سابق تفصیل پس عجیب که در
 علم و اجتهاد در ازین امور پیش پا افتاده اطلاعی و سر و کاری نمی باشد بالجمله آنچه برای
 دفع اعتراض معترض و اجابت سائل بکار آید در کلام علامه و بلوی سخن رفته و با عدم
 وجود بیعت که از بعضی بزرگان بر تقدیر تسلیم و فرض محال بعد از ساختن نهادت امام حسین
 صد دریافت روی سخن متوجه نیست که لا ینفی علی العقل قول و بعد تسلیم میگویم اه
اقول از سابق و لاحق عیان است که هر چند در کتب قدیم و جدید متبع بالغ رود
 جز آنکه بیعت یزید از عبد الله بن عمر خنیزی بر نمی آید الا لفظ یا این که حالش مفصلاً
 در منبع اول دانستی فلا تکن من الذاهلین و اما لا مرا لا ضرر جوابه البضا بآتم تفصیل
 و اکمل بیان فتدکر آن گشت من نوع الاتان **قوله** علاوه اه **اقول** جناب
 امیر با جماع اهل سنت صلاحیت خلافت را شده بنصوص نبوی صلی الله علیه و آله
 و سلم داشتند پس بیعت اهل حل و عقد یعنی کبار مهاجرین و انصار را امام بافضل
 شدند و برار یک خلافت حقه جلوس فرمودند و سابق ازین گذشت که تمامی
 مهاجرین و انصار به بیعت شریعت شان در آمدند و خود آنجناب باین دلیل
 با تمام مقدمات و افعیه و بروی معا و غیره تمسک فرمودند و بقیه کتابت آوردند
 که آورده الرضی فی نهج البلاغه اکنون اگر همه کس از افراد کس مثل معاویه و عمرو
 معاص از بیعت شمر خد امیر باز زنند و پهلوتی کنند در فعلیت خلافت را شده ایشان چه
 نقصان عجیب است که بجهت معتقد خلافت یزید بلیه تقلید مسکنی را که اقبال و مزار محمد در اصل

استفاد قریح میکند که اهل سنت بیعت یکس از اهل حل و عقد در فعلیت امامت شخص
کافی میدانند حالیا بعد ثبوت بیعت تمامی اهل حل و عقد این همه خرافات می نگارد و نسخ عتقا
را حصار آرمین و قطع سنگین می زندارد و آنچه در خطب و مکاتیب نهج البلاغت درین
باب وارد است که اجتماع همه کس ضرورتیست بهایرین و انصار هرگاه بر امامت شخص
گردد آیند امام میشود و هر که منحرف گردد قتال با او رواست بتحصیل معنی آن بیعت بنگارند
قوله نه خروج الخ **اقول** مجده الله که سخن حق برخلاف آنچه والد ماجدش در ذوالفقار
افاده نموده که امر فیما سبق بر ذبانش جاری شد هرگاه خارجیت که در یتقام کنایه از
دشمنی جناب امیر است نفوذ باشد که انقض علی ذلک صاحب اثبات الحق از اهل حق مشتق
باشد ناصیت که عبارت از دشمنی امیر المومنین و استحلال خون تمامی الهیت طاهرین و
تجویز لعن این بزرگان است علی افاده صدوق الطائفة و قد آورده المجتهد الجالی
فی اساسه بطریق اوسطه صلوب خواهد بود این فائده را باید که بدین خود محفوظ داری
زیرا که در نقض بعضی از مفوات مجتهد جالسی و مخاطب ذکی و مانند او که فقیر الی این
بناصبی بلکه اسوة النواصب تعبیر خواهد کرد بکار می آید و تناقض و نهافت کلام اینها
از آن ثابت میگردد و مخفی **من** اند که عبارت اساس الاصول روزی بعد
از تسوید و تبیین این مقام در اوراق برآمد و بغایت یزیدی چنان نمود که آنچه صدق
امیه فهمیده و در معنی ناصبی نوشته قطعا و یقینا مطابق واقع است و قول صاحب
قواید مدینه که ناصبی انکس است که عداوت بدین باب امامیه وارد و هر که فتوی یعنی اول
داده بصیرت در اخبار الهیت علیهم السلام مذکشته باطل محض است زیرا که لازم
می آید که صدوق امامیه مثنوی برخدا و قلیل البضاعت در احادیث ائمه پدید باشد
اکنون آن عبارت باید شنید لطیفه اخیری مناسب ذکر با قال محمد بن بابویه فی
الفضیة روی الحسن بن محبوب عن سلیمان الحمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یبغی
للرجل المسلم ان یتزوج الناصبة ولا یتزوج ائمة ناصبیا ولا یطرحا عنده قال یصنف
فی کتاب من یحب حبال محمد صلی الله علیه و آله و سلم فلا یحب کلام قلند الحرم بکامهم

وقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم صفان من امتي لا نصيب لهم في الاسلام انما نصيب
 لا يفتي جربا وغال في الدين مارق منه ومن استحل لعن امير المؤمنين والخروج على امير المؤمنين
 وقتلهم وحرمت مناجاة لان فيها الاتجار بالايدي الى التهلكة والجهال يتوهمون ان
 كل مخالفت ناصب وليس كذلك وقال صاحب الفوائد الهدية الثانية مشاجرة عظيمة
 من غير فصل بين المتأخرين من اصحابنا في تحقيق معنى الناصبي فزعم بعضهم ان المراد
 من نصيب العداوة لاهل البيت عليهم السلام وذهب بعضهم الى ان المراد به نصيب
 العداوة لذهب الامامية وفي الاحاديث نصريجات بالثاني ومن قال بالاول كان
 قليل البضاعة في احاديثنا الواردة في اصول الامامية فعلى زعم هذا القليل اخطا ابن
 بابويه في تفسير معنى الناصبي وكان قليل البضاعة في الاحاديث وكذب على الله
 وافرغى انتهى بلفظ الجاحلي واذا كان غورا معان درين عبارت صرف کرده شود
 باليقين عيان کرده که آنچه بعضی از اهل دعا و لا طائل خواسته اند که میان دو گروه
 مذکور که بقول صاحب نوایه مدینه مشاجره مشغول اند و هنوز مضارحات شان
 انفصال نیافته محاکمه نمایند و بتطبیق مختلفات در آیند دلالت بر قصور فهم و عدم
 استقرار ایشان دارد و حکم می نماید که این عبارات و مضامین را اندیشه بسیار
 می کنند نمودن باید منها قول و علی التمام اه اقول عبدالعزیز عمرادر ثار کینیت
 مرتضوی شمرون حال آنکه اسفار معتد به اهل سنت بخلاف آن مطلق است که عرفت
 سابقا از افادات عجیبت بلی بعضی از روایات و عبارات موهم این معنی است حتی
 که بعضی از علماء اعم یا عث عشرت شده که لا یخفی و تفرقه در میان این بهره و امر نزد
 بهره از عقل سرسکه دارد نیز رطاس است لکن برای حضرت مجتهد یا نشنا گزیری نیستیم
 و سکیم که در وقت یزید علیه السلام حقه که خدا دید به جبرین و انصار باقی نبود تمام حسین عبدالعزیز عبا
 و عبدالعزیز عمر و عبدالعزیز بریر اهل حل و عقد بودند بلکه انتمی مخصوص و ات عالیات ایشان
 و عمر و عاص و اهل شام که از اطاعت خلیفه برحق متخلف شده بافادت و زور و ستم از اهل
 حل و عقد باشند پس تفرقه واضح تر شد قول انما فرایند اقول این زبانت

نمیگویم که مراد از صحت امامت و عقیدت خلفای عباسیه نه آنست که ایشان بشروط
 خلافت متصف بودند و اجتهاد و سایر شرایط در هر یک از اینها یافته شده پس معنی عبارت
 اینست که مقصود من ذکر آن ملوک درین کتاب است که عقیده بمعیت شان صحیح باشد و خلفای
 عباسیه باین حصول مرتبه اسلام چنین بوده اند بخلاف خوارج و غیرهم و موصوفه این مضمون است
 آنچه حضرت شامه ولی اسد دهلوی نور الله مضجعه در کتاب مطاب از انحاء در بیان شروط
 خلافت فرموده اند که از آنجمله آنست که عدل باشد یعنی محتجب از کبار غیر مصر بر صغار و صاحب
 مروءت باشد نه هرزه کرد خلیع انداز زیرا که در شاید و قاضی در اوی حدیث هرگاه
 شرطست در ریاست عامه که زمام خلق بر سر او افتد اولی آنست بآنکه شرط باشد و قال
 تبارک و تعالی **مَنْ تَوَلَّاهُمْ فَأُولَئِكَ يَتْلُوا صُورَهُمْ** و در ضمنی بودن مفسرست بعدالت و مروءت
 و از آنجمله آنست که مجتهد باشد زیرا که خلافت مقتضی است تقصا و احیاء علوم دین و امر و نهی
 دینی منکر را و اینهمه بدون مجتهد صورت نگیرد و قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم **اقضوا**
لشئ واحد فی الجنة و اثنان فی النار فاما الذی فی الجنة فرجل عرفت الحق فحكم به فهو فی الجنة
 و رجل عرفت الحق فجاء فی الحكم فهو فی النار و رجل قضی للناس علی جمل فهو فی النار و
 ابو داود انتهی و بعد از بسیت و استخلاف و شوری که در خلفای راشدین یافته شده
 میفرماید طریق چهارم استیلاست چون خلیفه بمیرد شخصی مقصدی خلافت کرد بغير
 و استخلاف شوری و همه را بر خود جمع سازد باینکه باقی قلوب یا بقهر و نصب قتال
 خلیفه شود و لازم کرد بر مردمان اتباع فرمان او در آنچه موافق شرع باشد و این دو نوع
 است یکی آنکه مستول مستجمع شروط باشد و صرف منازعین کند بصلح و تدبیر از غیر
 از کتاب محرمی و انقسم جائز است و رخصت و انعقاد خلافت معا و بین ابی سفیان بعد
 از حضرت مرتضی کرم الله وجهه و بعد صلح امام حسن عسکری علیه السلام نوع بود دیگر آنکه مستجمع شروط
 نباشد و صرف منازعین کند بقبال و از کتاب محرم و آن جائز نیست و فاعل این کتاب
 از آنست که در این کتاب است محمول احکام او چون موافق شرع باشد و اگر مخالف او اخذ
 از رویه آنست که باید از او اجتناب نمود و چون آن او حکم نماید فاعله حکم او و در این

جهاد میتوان کرد و این انعقاد بنا بر ضرورت است زیرا که در غزل او انهای نفوس
 مسلمین و ظهور مرجع و مرجع شریعه لازم می آید و مقین معلوم نیست که این شده اید
 مفضی بصلاح شود یا نه بحتم که دیگری بدتر از آن غالب شود پس ارتکاب فتن که فتح
 او منقضی است چرا باید کرد برای مصلحتی که موهوم است و محتمل انعقاد خلافت عمید
 الملک بن مروان و اول خلفای بنی عباس همین نوع بود انشبه و از بنی عباس است
 سر اسرافات معلوم شد که حکومت سلاطین اموی و عباسیه از قبیل قهر و استیلا
 است و اینهم غالباً از نوع ثانی که غیر مستجمع شروط غالب شود و مردم بنا بر ضرورت
 مذکوره مطیع و متقاد او در آنچه مخالف شرع نباشد شوند نه از قبیل بیعت
 اهل حل و عقد که با اختیار خویش مستجمع شروط را بردارند و خلیفه سازند چنانچه
 بحیال مجتهد الزمانی گذشته و اینهم از جمله فتنات و مخالطات اوست زیرا که
 کلام در بیعت اهل حل و عقد میرود و سخن در صورت اختیار نیست نه حکومتی
 که غالباً اضطراب است فلا تنقل الغرض مراد جلال الدین سیوطی از وقت
 انعقاد خلافت اجتماع شروط امامت و انعقاد اجماعی که خلفای عباسیه
 مثلاً مجتهد و عادل بوده اند نیست بلکه مقصود آنست که بنا بر دفع حرج و علم مسلم
 بین العقلا اعتنی الضرورات تمیج المخطورات اینها را بسبب اسلام و ایمان از ملوک
 اسلام توان دانست و این همه خارج از ما نحن فیه است که لا یخفی پس آنچه در باب
 مجتهد الزمانی در آخر این قول افاده مینماید که فاضل مجیب را که مدعی عدالت خلفا
 است لازم که عدالت متوکل و دیگر خلفای عباسیه بدلیل مقبول ثابت نماید
 تا همان دلیل در ماده عدالت بزیادت بجز بر آید عقلی و جمعی یا توافقی و تجامع عظیم
 است که طرف دیگرش بدینست مع ذلک بحسب مصیبت مقلد حضرت
 ابو حنیفه معان بن ثابت است که بسوی ائمه اهل بیت منقطع بود و از خلافت عباسیه
 انکار شده داشت و همچنین از خلفای امویه اگر با ورت نیاید و روایات کثرت
 اهل حق معتبر نباشد اینک و آیات مجلی امام خویش را در تذکره الائمة و کشش کن

میگوید که ابوحنیفه در باب منصور و امثال او از خلقای بنی امیه و بنی عباس میگفت که
 اگر اینها مسیحی میبازند و امر کنند که اگر آنرا بشمارم هر یکینه بشمارم زیرا که ایشان فاسق اند
 و فاسق اهل امامت ندارد و عاقبت منصور او را ازین سخنان از نظر انداخته او را بر
 کردالی آخر اثباعت محیب مصیب کجی گفته و که اعتقاد داشته که جمیع خلقای بنی عباس
 مستحق شروط امامت بوده اند تا این تفریع و تعدی حکم از او سطر با صغر صحیح باشد
 زیاده برین نیست که او در رساله بصارة العین فی شهادة الحسین جابجا میگوید که اعتقاد
 امامت در ما نحن فیه بدون ادعان اثبتی که شروط امامت او را حاصل بود صورت
 نمیکرد و زید را کسی جامع این امور نمی پذیرد و شخصی که بدون اجتماع بزور شمشیر خود
 و ظلم و ستم غالب کرد اعتقاد و اطاعت او در آنچه موافق شریعت غر است
 پذیرفته و بناچار است که اعترف و این قدر مستلزم اعتقاد بحقیقت خلافتش
 نمی شود چنانچه این قول و قال بعد ازین در مقام خود بالاستیجاب خواهد آمد انشاء الله تعالی
 بر محیب مصیب این مخطئه که جناب مجتهد الزمانی بپیش کش کردند هرگز قویب نمیخورد
 زیرا که بنا بر دلائل نمی آید آنچه را بی ادراک و شعور لازم نموده اند بی اگر محیب میگفت
 که هر کس بروی اطلاق لفظ خلیفه گسسته ضرورت است که او عادل و مجتهد باشد البته
 کلام مجتهد بر جای خود می بود و این امر بر اهل از اعتقاد و تالیفاتش دور است
 مست خدا سر اغزو جل که نسخه تاریخ الخلفاء از دوستی بهر سید و بعد از رجوع
 اطمینان تام حاصل شد که حاجتی بمحو و اصلاح این مضامین که درین اوراق بزبان
 قلم سپردم باقی نیست و مجتهد الزمانی در باره اکتفا بر عبارت مذکور پیرس عوام را قصد
 کرد تفصیلش آنکه جلال الدین سیوطی بعد از حمد و ثناء در عنوان کتاب مذکور میفرماید
 که کتاب بعد اکانه در حال انبیا علیهم السلام تصنیف کرده ام بنین در حال صحابه و مجتهدین
 و خاندان غیرین و اصولین و او بیا تا آنکه از اعیان خیر جماعت خلقا که نفوس شریه پستان
 اخبار ایشان شوق وافر دارند زمره باقی نماند پس این کتاب را خاص برای این مردم
 تالیف کردم و ک نیکه خروج کردند و دعوی خدمت نمودند و امر خلافت برایشان نهادند

تمام نشد ذکر آنها درین کتاب دارد و نگردم مثل بسیاری از علویین و اندک از عباسیین
 و از خلفای عبید بن احده را یاد نه نمودم زیرا که امامت و حکومت شان بکمت چند امر
 صحتی نداشت نخستین آنکه آنها فریضی بودند و نسبت آنها با طایفین ناشی از محض جهل
 است و الا حدیث آنکه برستی بود قاضی عبد الجبار بصری گفته که نام جد خلفا مطهرین
 سعید بود و پدرش مذہب بود داشت و قاضی باقلانی میگوید که قدای جد عبید الله که
 مهدی نام خود کند اشت محوسی بود و این خلکان می نویسند که اکثر اهل علم مذہب مهدی را
 صحیح نمی پندارند و در معنی اشعار هم منقول است و غیر این معجز که از ایشان بود و جمعا
 اندک مکتوبی مشتمل بر بیجو و نیتاد او در جواب نوشت که تو ما را می شناسی پس بگو که
 و اگر ترا می شناسی غنیم البته جواب میدادم یعنی بسنی نداری و از قید معروفیستی خیز
 بیا و غنیمین شد و بر جواب قدرتی نیافت ذہبی گفته که اهل تحقیق اتفاق کرده اند
 که مهدی علوی نبود و چه خوش گفت صاحب قاهره که شمشیر خود را بقدر بصفت از
 غلاف برگشید و بجواب ابن طایطیا که از نسب او سوال کرده بود گفت نسب من نیست
 و بر حضار دینار و روزگار نمود و گفت حسب من اینست تمام شد و به اول و بنیان
 اکثریم زنادقه خارجون عن الاسلام و منهم من اهل البیاء و منهم من اهل
 الخمر و منهم من امر بالسجود له و اهل الجحیم را فضیلت لیم یا مر سبب الصواب و مثل
 هؤلاء لا یبقی لهم شیء و لا یصح لهم امامة ابوبکر باقلانی گفته که مهدی مذہب باطنیه
 داشت و تمام ممت خود بر ازاله ملت اسلام گذاشت علما و فقها را اینست و نابود کرد
 و براغوی خلافت ممکن گشت و اولاد او نیز داد باطنیت دادند و بر متوالش زندگانی
 کردند که رفض را در عالم شایع ساختند و خمر و فروج را مباح نمودند و ذہبی فرموده
 قائم پسر مهدی از پدر خود هم زاید بود و زندق و ملعون بخت انبیا علیهم السلام را
 بر ملا بدی گفت و سب ایشان می نمود و عبید بن خنیام اسلام نداشتند و از تتریم
 کوی سبق ربودند و ابوالحسن الفالسی نیز همین قسم فرموده و قاضی عیاض گفته
 و فدا ایشان نقل کرده و یوسف رعی میگوید که اجماع کردند علما در انحراف و انحراف

عجیبین حال مرتدین و زنداقه است و این خلکان گفته که با این همه زندقه و جور و ظلم
و عوی علم غیب هم میکردند و مردم اینها را بارها الزام میدادند و باز نمی آمدند البته
کلامه مختصراً فی الفارسیه و بعینه فی العربیه وجه سوم و چهارم آنست که مطلب
ذکی اطرا ایراد کرده و ازین مقام بر اهل بصیرت کاشمیس را اید اینها را منجلی شده
که عجبین راه از اجتهاد برگزیده اند که نسبی صحیح نداشته و از قریش نبودند که
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بنا بر روایت مجلسی در مجلسی عاشر از بخارا انوار فرمود
که قریش اند مردم اند ابرار را با برار را و فجار را با فجار را و نه اکثر آنها در حقیقت مسلمان
بودند و از اینجا وجه ذکر امثال خلفای عباسیه عیان شد که در شیت و بودن اکثر
آنها حقیقت در زمره اهل اسلام باعث بران گردیده نه آنکه مستجمع شروط است
از عدالت و اجتهاد بودند و بهت این اجتماع و قرار یافتن حکومت آنها را ذکر
کردند بلکه اگر عجبین نسب صحیح میباشند و از اعیان می بودند و بسبب زندقه و
الحاد اکثر آنها از حقیقت اسلام بدر نمی رفتند آنها را نیز ذکر میکردند چنانچه بنی اسبه
و عباسیه را درج کردند **باب الحمله** مناظر ذکر حصول قرشیت و حکومت و عدم
خروج از اسلام است خواه این امور در ضمن مستجمعین شروط بمرسد خواه غیر
اینها که جاز شروط نباشند عجبین را چون اول و ثالث حاصل نیست ذکر آنها
بطل نموده و اکثری از علوین و قلیله از عباسیین را که نسب صحیح داشتند از آن
جهت در خلافت منسلک نکردند از ذکر حکومت بر آنها کمال نیافته چون عباراتیکه بنده
از کتاب مذکور نقل کردم نص در مقصود فقیر بود و مراحه و تفصیلاً بعد عای مقصود
که تبیین خواهم است تا به آنکه مناظر ذکر خلفای عباسیه اجتماع شروط است
است حضرت شایه میرساند هر دو وجه را اسقاط کرده بذکر وجه دیگر مبادرت
نمود شکر و سپاس الهی بکدام زبان گفته آید که بشمولی عایشش مطلبی بدون جرأت
کتب گفته شود و فتمولش مطابق آن افتد و نویست مجود اصلاح نرسد و لفظ حسن
باقیل فی الباب طبعیت شکر کردن کی تو اتم در خور نهی تو شد شکر نهی تو چنانکه نهیهای تو

قوله پس متوکل اه اقول بسط تمام مذکور شد که مناط ذکر عباسیین و مانند شان
 در زمره خلفا وراثت و حکومت و بودن اکثر آنها محاط محیط داره اسلام در حقیقت
 است پس نصب متوکل چند آن منافی با مقصود تاریخ مذکور نیست بلی اگر مناط ذکر اجتماع
 مذکور می بود شاقصنه های صریح و تهاقهای قبیح در کلام او راه می یافت و این معنی هم بخاطر
 مجتهد الزمانی رسوخ در دیانده که اهل سنت اطلاق لفظ امام بر بادشاه نیز جایز داشته
 اند و لا مشاخته فی الاصطلاح چنانچه این معنی مبطاله تحفه اثنا عشریه واضح تواند شد
 و عبارات آن مقام قبل ازین گذشته و علمای شیعه نیز لفظ امام و ظل الله بر ملوک
 جاری ساخته اند چنانچه از تصانیف مجلسی در فارسی و عربی معلوم توان کرد و قبل
 ازین گذشته که خود اکابر علمای شیعه علمای خود را بلفظ امام اعظم یاد مینمایند
 که گاهی آنکه بی رضی الله عنهم را بآن لفظ یاد نموده اند من بعد گذارش است
 که از عبارات تاریخ الخلفاء که در ناصبیت متوکل آورده فائده عظیم بدست آمد و آن
 اینکه ناصبی اعلمای اهل سنت بحدی مردود و مطرود دانسته اند که متوکل را با وجود
 سلطنت و فرمان روائی همچو کردند بلکه بر در و دیوار بغداد که محل دولت و مستقر
 حکومت عباسیه بود کافی ایستادگان للفقیه الی اللیت قلع و فضاخ او نوشته اند
 و دادش میردادند و در نصرت و ذریت طاهره پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از جان هم دریغ
 نکردند بخلاف شیعه که از ایشان جز اهل نفاق گروهی دیگر که خلوص داشته باشند
 و طاهرشان بیاطن بکی باشند بر نیاید چنانچه از روایات کلینی و شیخ طوسی و شیخ طبری
 پر طاهرست بلکه اکابر و اعظم شان بکلمات تواب تکلم میشدند و داد ناصبیت
 باطنی و کمالیت ظاهری میدادند و نام تقیه بران گذاشته بر عم خویش راه دین دست
 را با قدم اهل بیت علیهم السلام می پیروند و متوسم نشود که این همه امور بر
 اهل حق بر روایات خودشان ثابت میشود و شیعه باین اعتقادند ازین امور
 خبر نمیدهند زیرا که در همین نزدیکی گذشت که حضرت ابو حنیفه وقت خضای عباسیه
 معایشان بر ملا می شمرد تا آنکه او را در حبس بنهید کردند و پدر باقر مجلسی هم باین امر

اعتراف دارد و اینها بمقتضای الکذب قد یصدق به شیخی هم تصریح میکنند که آنچه
در اعانت و سرپرستی اہلبیت از سنیان بطور انجاسیدہ از شیعیان عشر عشیر آن
بعل نبایدہ کہ لا تخفی علی المتصفین قولہ ازینجاست کہ محی الدین براءہ **اقول**
درین الزامہ جدیدہ حکم کل جدیدہ لذیذہ کمال احسان بجال شیخ محی الدین رحمۃ اللہ علیہ
فرمودن و یہا فقر او تاحصیت والدہ ماجدہ خود کوشش نمودست تفصیل انہما مقام و تشریح
انہما امکنہ مجتہد فانی در آخر حسام الاسلام خویش بعد از آنکہ دفاتر طوال را بکمال جوش
در مثالب صوفیہ سیاہ کردہ بتقصیح شیخ مذکور سعی یبلغ منہاید و مکیوید کہ بالجلہ نظر عقلی
وین دارد و علمای اسلام در باب حق و صدق بودن منی بطرف او دست و بطرف
ترتب آثار نہ امثال چنین مبالغہ پھودہ و تکرار و اصرار و دراز کار و معلوم است کہ این
اتباع صوفیان در کتب و مصنفات خود چہ کفر و زندقہ کہ ازین ادبیای اصطلاحی نقل کرد
اند و خود اینہا کہ ادبیای کہ انشی اند چہ پل پرہ نہیات پھودہ کہ نمی سرانید و چون تفصیل
انہما در کتاب شہاب ثاقب بوجہ حسن شدہ و انہما مقام کنجایش ذکر آن نہ در محلی از
اقوال و عقاید شیخ اکبر اکفر این مرید پید گوہر اکتفا منہاید پس از جملہ اہل شیطانیہ
او کہ با وجود آنکہ از حق تعالی بدون توسط ملک علوم حقہ فرامیکردانست کہ در باب
نات و سبعین از کتاب فتوحات مکیوید کہ از جملہ کسانیکہ ہم قطب بودہ اند و ہم غوث
و مقربان در گاہ صمدیت و سید الجماعت ابو بکرست و عمر و عثمان و علی و حسن و معاویہ
و یزید و عمر بن عبد العزیز و متوکل الحال این مرید شیخ اکبر کجاست کہ با وجود اینکہ خود شیخ
در شرح مسلم حکم نمودہ باینکہ یزید از اسلام پھر نہ داشت و محی منزل پر خود را بہ چند دباہ
با و از طینہ تاسیای شیخ اکبر خود بگوید ان یزید و متوکل کانا قطبین مقربین حق حقا حق
انہما بلطفہ این عبارت چنانکہ می بینی نقص است در قطبیت و غوثیت و مقربیت یزید
پسید در بار گاہ صمدیت برخلاف عقیدہ انست کہ او را کافرا فاسق دانستہ اند یا در
اسلام از تہافت نمودہ و بسیار از عوام طلب بلکہ متوسلین از جماعت شیخ بعد از دیدن
این عبارت کہ بطرف شیخ منسوبست بر خود می لرزیدند و در گرداب حیرت می افتادند کہ انگو

متقی بد کرده اند اجماع ارجح مذکور است و در باره او باین اعتقاد گردید که جبریت
 شیخ بر چیزی محمول تواند شد بعد الحجه که جناب مجتهد الزمانی عبارت فتوحات را باین
 نقل کردند که بر همه کس عیان شد که مجتهد فانی پیش از آنکه اقرار داده و بجای معاویه
 بن یزید معاویه و یزید نقل کرده و هرگاه خود رض بر این معنی نموده که شیخ موصوف بن یزید را
 قطب و مقرب قرار داده صد و احتمال غلط از کاتب و طابع در نقل عبارت ضرور
 باقی نماند الحجه علی ثبوت کذب المجتهد الفانی علی لسان ولده اجماع غلط نامه که بعد از
 سلام ضمیمه است نیز همین معنی را مقتضی طریقه آنکه جالبی و حرام چنانکه در کتاب ابرار
 این عبارت هم ذکر میکند و هیچ اندیشه نمی نماید و احسن باحال الحافظ الشیرازی رحمه الله
 علیه السلام چه دلا و راست دزدی که گفته چراغ دارد ۸ اینست احسان مجتهد الزمانی درباره
 شیخ و عوام طلب و متوسطین علماء اثبات مقتضی بودن جناب مجتهد فانی امام بیاض
 ناصبت مجتهد تنگ اختر و پاک گوهر که مولانا عبد العلی بحر العلوم اناراده بر آن نه را باید که بر
 یاد میکند پس بیانش بسبیل ارجح آنکه چون بجای خود ثابت شده که مر آنفا که شیخ
 در مقام مذکور بجهت معاویه بن یزید تصریح کرده نه معاویه و یزید و معاویه پس یزید بخیر
 اما بر یزیدین مرد تنگ بود و راه محبت و صداقت ابلت کما یبغی می پیوسته بلکه از بر گردان
 بابرگاه الهی معبود چنانکه بر آیات طرفین خواهی دانست انشاء الله تعالی پس یزید متقی
 را بجهت درین زمره کنج نیند و بر مقربیت او رض نمودن و معاویه بن یزید را که حاش
 بالاجمال دانستی اخراج نمودن نخواهد بود الا من تقار بنفس الاماره الناصبه التي
 تصلحها حایه و قد تقران کل اناء بترشح بما فيه فثبت انه ناصب عداوة اهل بیت
 الطاهرین بل یزید علی ابن زیاد و ذی الجوشن اللعین این همه و بالذیوت
 که بجهت دشنام و لعن شیخ محی الدین و مولوی عبد العلی رحمه الله علیهما که حق او ستاد
 آثار که امش بر ذمه همه کس از فضلاء این دیار محقق است و بنال جالسی گرفته که از دست
 لوزن ان خودش رسواست شیخ شیراز درین مقام چنینکه گفته و در شا بهو را اندر زبانه
 بلیت تو بجای بدرج کرده غیر پتا همان چشم داری از بستر ۴ فانی الهی

دایته من العقوبة في الدار الدنيا وهي ليست محلها واذاب الاخرة اشد وابعى
 باقی ما تدخلى وبرزكى معاوية بن يزيد از خانه صواعق شش این حجر کی عبارت
 فارسی که مترجم کتاب مذکور نوشته بایشیند که از جمله صلاحیکه از وی ظاهر شد آن بود
 که چون از الی ام خلافت شد بر منبر برآمد و گفت این امر خلافت عهدیت از جانب
 خدای تعالی و بیکرستی که جد من معاویه نیز از آن کرد درین امر با کسیکه اهل آن بود و باین امر
 احق و اولی بود از وی علی ابن ابیطالب رضی الله عنه و ترکیب امری چند شد که شما انرا
 میدانید تا وقتیکه وفات او در رسید و در قبر رهن ذنوب خود گشت باز پدر من متقلد
 این امر گشت و اطمینان آن نداشت و با پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 منازعت نمود پس عمر او بکوتاهی رسید و شل او منقطع شد و امر او در قبر بویالی
 و نکال کنایان خود گرفتار است بعد از آن گریه بسیار نمود و گفت از اعظم اسویر بر ما
 آفت که سو مصرع و قبایح اعمال ویرامید انم که قتل عترت رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم کرد و اباحت مدینه نمود و کعبه را خراب ساخت و حلاوت امارت و حکومت
 نه چشید پس متقلد ارادت این امر نمی شوم هر چه شما دانید علاج کار خود کنید و الله که اگر دنیا
 خیر است ما خط آنرا یا فیم و اگر شر است آنچه بدتریت ابو سفیان رسید ایشان را کافی
 است انگاه در منزل خود منزوی شد تا به چهل روز وفات یافت چنانچه گذشت
 رحمت خدا است که بر و باد که انصاف داد از پدر خود و مستحق خلافت را اهل آن
 دانست اما مدح او از گشت شیعه پس نقل کلام نور الله شوشتری که کتاب
 خود مجالس المؤمنین را بنده کر خیرش شوش می نماید کفایت میکند و هو بن معاویه بن یزید
 ملقب به راجع الی الله است بمقتضای کلام معجز نظام بخروج الحی من البیت نیکو است
 و دین دار و محب فائز ان سید ابرار بود سه ماه خلافت کرد و بعضی گویند که چهل
 روز چون مانند موسی آل فرعون با بهام ربانی و فطرت صحتیه المیانی دانسته بود که
 کار خلافت حق اطمینان است بعد انقضای مدت مذکوره روز جمعه بر منبر شد و پس
 از حمد الهی در دو حضرت رسالت پناهی گفت ای قوم ایند که من شخصی عاجز و کار

خلافت لایق من نیست و یا کار خلافت بر تنی آیم اگر حق بود و اگر باطل آن کار را
 بنی امیه کردند و در ذمه ایشان است و خبر میدهم شمار اگر کسیکه وارث با تحقیق
 خلافت است و احدی را در مجال طعن نیست علی بن الحسین است رضی الله عنهما
 بر وید و با او بصیرت کنید و اگر چه با یمنی قبول نخواهد کرد بعد از اتمام این خطبه از منبر
 فرود آمد و بمنزل خویش رفت و ابواب اختلاط مسدود کرد اندیشه از خانه بیرون
 نیاید و بعد چندی وفات یافت انتهی اینها که شنیدی علوشان و وفات مکان
 مجتهد جالسی زبانی فرزند بلندش بود الطفت از همه بمقتضای قول شیخ شیراز ع
 که خود سید و پرده خویشتن \times آنکه مجتهد مذکور بر راه مکتب خویش و تصدیق شیخ
 و ناصیت خود بحکم ان فلانا یکذب قلبه سانه رفته و باین امور در کتاب شهاب
 ثاقب که نامش در عبارت حسام یاد کرده خیال بسته زیرا که مجتهد الزمانی همان عبارت
 را که مجتهد فانی در شهاب ثاقب از فتوحات نقل برداشته درین رساله ذکر میکند
 و ازینجا سر معنی کلام نامون امام المستکین امامیه علی ما نقله صاحب شرح المقاصد
 و غیره و در مثل سایر عیان میشود که ان الرافضه اکذب الناس و ان الکذوبه
 لا حافظه له فقیر درین مقام از تطویل کلام برنهاریندیشیده بلکه بعضی از فواید
 در ذکر آن نموده محصلش بفارسی نقل میکند باز بخدمت گذاری او مصروف میشود
 تا همه کس از خواص و عوام بهره ازان بردارند و بخوش فیهی مجتهدین امامیه بجز بترین
 و جوه پی برند **بالحکم** مجتهد فانی بعد نقل عبارت مذکور که نام معاویه بن یزید
 در انت دهر کر نام معاویه و یزید در ان مطابق حسام مذکور است در شهاب ثاقب
 مسکویه که خطای شیخ محی الدین مجیدی عیانست که حاجتی به بیان ندارد کسی را در خلافت
 ظاهری خلفای ثلثه کلامی نیست و همچنین در نیعتی که آنها دعوی خلافت باطنی میکردند
 چه حاجی دعوی ائمه مرتبه عظیم از غوثیت و قطبیت و چگونه عقل سلیم آنرا با ورتواند
 کرد که این مرتبه برای شان حاصل باشد با وصف آنکه جناب امیر المومنین که اتفاق
 عنه المخالف و الموافق سید الاولیاست حضور صانند و صوفیه در جای بسیار

اینها را اندست نماید و مثالب و ذنایم شان بر شمارد که از انجمله خطبه شفشقیه است که
 بالضرورت از انجناب صدور یافته چنانچه ابن ابی احمد به مغزلی در شرح نهج السابغة این
 به نقل کرده و در بر کسی نموده که با لکاشش حبارت نموده هر که خواهد بد آن کتاب رجوع
 نماید زیرا که او صحت استناد خطبه مذکور را بعنوانی بیان کرده که قطشش لشکان
 رافع میکند و عرض بیمار از ادفع منیاید و از عبارات آن خطبه این عبارت است اما و الله
 لقد نقصها ابن ابی قحافة و انه ليعلم ان محلي منها محل القطب من الرحي بنجد رعي ايل
 ولا يرقى الى الطير فندست دونه ثوبا و طويت عنها كشي و طفت ارتامى بين أن اصول
 بيه جذار او اصبر على طمحة عيا يهرم فيها الكبر و يشيب فيها الصغير و يكبح فيها مومن
 حتى يلقى به فرايت ان الصبر على ما انا اجمي فصيرت ذني العين قدني ذني الحلق شجي
 اري شرابي نهيا حتى مضى الاول سيلة فاولى بها الى فلان بيده ثم مثل بقول الاكشي
 شتان ما يوفى على كوراء و لوحان احمي جابر فيا عجبا ما بسو يستقبلها في حيوة اف
 عقدة لا فوا بعد وفاته لشد ما تنظر اخر عنها فصرنا في حرة خشنا سعلط و عجن مسها
 و يكثر العشار فيها و الاعتذار منها نضا جها كراكب الصقبة ان اشق لها حزم و ان
 اسلس لها فم قمى نضا جها الكس لعمرا سة كخط و ساس و ملون و اعراض فصيرت سلك
 طول المدة و شدة المحنة حتى اذ همضني بسبيليه جعلها في جماعة زعم الى احد ثم فيها سة و
 للشورى سى اعرض الرب في مع الاول منهم حتى صرت اقرن الى هذه النظائر ككتي
 استفتت اذا استقوا و طرت اذا طار و افضى رجل منهم لضغفة و الى الاخر لصره
 بن و بن الى ان اقام ثالث القوم ناهي حفضيه بين ينيك و مختلفه و قام معه بنو ابيه
 بضمون مال الله تعالى حضم الابل بنه الربيع الى ان اسكت عليه قتله و اجمر عليه عملة اه
 اما شمر دن متوكل از کرده اقطاب ظاهره ليس اول و دلال بر است که شيخ
 محي الدين تاصبي بود و هرگز از مودت اهل بیت که حکیم قرآن مجید واجب است نفسی نداشت
 چه حاجی انکه از اولیا باشد با وصف مدعی بودن شیخ مرفس خود را خاتم الاولیا چگونه بد
 شخصی باز که متوکل از خواص بود و از معنی چند آن شهادت داشت که انساب بنم روز -

جلال الدین سیوطی با وجودیکه از اہل سنت است در تاریخ الخلفاء میگوید کہ سبیت
متوکل علی الله کہ نامش جعفر بود در ماه ذی الحجه در سال دویصد و سی و دو و بعد از او
واقع شد پس سنت را ظاہر نمود و اہل آنرا الضرت کرد و محنت و مشقت را بر طرف
کرد آیند و همین مضمون با فاق نوشت و این امر در سال سی و چهار ظاہر شد و محدثین را
بماہ اطلب کرد و انواع احسانات با ایشان نمود و لازم گردانید بر ایشان کہ احادیث
صفات و روایت را بیان کنند تا آنکہ جلال الدین سیوطی گفت کہ علما میانہ دزدانی
او کردند و عظیم او بجا آوردند تا آنکہ شخصی گفت کہ خلفا چند کس اند ابو بکر صدیق در
قتال اہل ردت نظیر خود ندارد و عمر عبدالعزیز در سرپرستی مظلومان و متوکل در زنده
کردن سنت و دینت و نابود کردن بدعت تا آنکہ سیوطی گفت کہ در سال سی و شش
امر کہ متوکل کہ فرج مخلص امام حسین را بھندم سازند و آنچه گرد آفت آنرا بجا
برابر کنند و در اینجا زراعت نمایند و مردم را از زیارت مانع شد و مدتی مثل صحرای بود
متوکل در ناصبت شہرت تمام داشت پس اہل اسلام را ملائے از اید بہر سید و اہل
عبدالہ دشنام اورا برد و دیوار نوشتند و شعر را آنوقت اورا بھج نمودند و دل
چمل و ہارم متوکل مذکور یعقوب بن سکیت را کہ امام عربیت بودہ کشت صورت
واقعہ آنکہ اورا برای تعلیم فرزندان خویش نگاہ گشتہ بود اتفاقاً روزی متوکل
بسوی فرزندان خود نگریت پس ابن سکیت را گفت کہ نزد تو این دو فرزند من محبوب
تر اند یا حسن و حسین او جواب داد کہ غلام امیرالمومنین کہ قبر نام داشت بہتر از
فرزند انست چہ جای امام حسن و امام حسین پس ترکانرا امر کرد تا شکم اورا جاک
کردند و باین عقوبت گشتند و بعضی گفتہ اند کہ زبانش بر آوردند پس بر دوش
را بسوی پیرش فرستاد و بود متوکل ناصبی من بعد از امامی شیخ ابو جعفر طوسی نام
و اقدہ را کہ تعلق بہ ہم قبر بجان رسول مقبول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دارد نقل
کرد و چون جابجا و اوراق و عبارات آن محدثش بود نوبت بیان محصل آن مفضلا
نیفتاد مگر مختصرش ہمین است کہ ابن متوکل در اندام مقبرہ شریفہ دقیقہ فرونگدا

چون روایات تمام شد باز مجتهد جالسی میگوید که باعث بریدن متوکل ناموسی شیخ
 محمد الدین را هیچ نبود مگر آنکه با وی در ناسبیت شرکت داشت انتهی مقاله —
قول و باید التوسیع بدنی میکند که فقیر را پند محله از شرح عبد الحمید ابن
 ابن ابی احمد به بعد اشتیاق و تلاش بوساطت اهل وفاق برای چند روز عاریه
 بهم رسید که بود بعد از متع و استقرا چنان ظاهر شد که شارح مذکور در اثبات
 صحت این خطبه بر عکس آنچه مجتهد کند و بمتفق صدوق گفته بعجز و زبونی بهدوش
 و بجناف و خوافت هم آغوشش بوده اکنون بر روایات و عباراتش که بر چند
 جزو انتخاب نموده نگاشته بودم رجوع کردم همان معنی دیرینه مدعین شد که
 اثبات صحت این خطبه خصوصاً بر قرار داد اهل حق پس کارست مشکل و هرگز معتزلی
 شیعی باین مقصود بر نیامده عبارتیکه در او راق ملقطه منظر آمد محصلش همین است
 که شارح میگوید که از ابو انجیر مصدق واسطی که شیخ من است بسماع من رسید
 در سنه ششصد و سه از هجرت شریف گفت که من این خطبه را بر شیخ ابو
 محمد معروف باین خطاب قرار دادم هرگاه رسیدم بر قول این عباس که در آخر
 خطبه محکی است یعنی افسوس که شخصی در انشای خطبه مکتوبی بشاه ولایت داد و او
 بطلان آن مشغول شد و آنچه مقصودش بود که کلام را اینهاست رساند در پرده
 کتمان ماند شیخ من گفت که اگر من بمشور این عباس میبودم میگفتم که از روی
 تو بر جای خود نیست که در کلام این عم تو آیا خیری درباره شکایت اولین و آخرین
 باقی مانده است تا ناسف را کنجایش باشد مصدق گفت که این خطاب مزاح
 و هزل را دوست میداشت با وی گفتم آیا مراد تو اینست که این خطبه مجعولست
 گفت بجز این نیست و من با یقین میدانم که کلام مرصع نیست چنانکه میدانم
 که تو مصدق گفتنش که بسیاری از مردم میگویند که این خطبه از کلام رضی است گفت
 رضی و غیر رضی قدری بران ندارد که باین اسلوب کلام را داد تو انده که در ما بر سائل
 رضی و طریقه و فن او در کلام مشور اطلاع تمام داریم باز گفت که این خطبه در کتبها

مذکور است که قبل از وجود رضی بقدر دصد سال تصنیف شده اند و یافته اند و یافته اند
 علما که طور کتابت شان را می شناسم قبل از آنکه نقیب ابواحمد بوز رضی پیدا شده باشد
 من بعد شارح میگوید بدستیکه من یافته بسیار ازین خطبه را در نقایص شیخ
 ابوالقاسم بلخی امام معتزله بغداد و او در زمان معتز بود قبل از بدایش رضی بک
 در از و نیز یافته کثیری را از ان خطبه در کتاب ابوجعفر بن قبه که یکی از مکتوبین امامیه
 از تلامذه بلخی مذکور بود و موثقی قبل از وجود رضی اتفاق افتاد و نام کتابش انصاف
 است اینت محصل عبارت کتاب آن کرده بودم و صاحب سنیة
 النجاة نیز ترجمه عبارت شارح را مثل فقیرلی تحریف و تغییر ایراد نموده و مو
 ارشاد المؤمنین یعنی عماد الدین یحیی بن ابراهیم اصل عبارتش را بعینه آورده
 باز بخمال فقیر بنا بر مرید احتیاط خطور کرد که شاید این الی الحمد به معتزلی در اثبات
 صحت این خطبه بعضی از امور دیگر هم ذکر کرده باشد که بقول مجتهد عالمی شکی ندارد
 سیراب می نماید و بیمار از اشفای کامل عطا میفراید پس بالضرورت محل آن
 را از بجا مجلسی که محل شک و شکایت در تصویب مثل خطبه ششصد است گذارم
 یقین سابق باطمینان انجامید و عیان گردید که سعی مبلغ عبد الحمید در ششصد ذکر
 غیر مشکور است و غایت افادتش همین قدر است که مسطور شد آری ذوق میان
 انتخاب فقیر و نقل ملا مجلسی تقدم و تاخود است عجب و اختصار است پس اینجا
 در اوراق بنده مقدم است آنرا موخر ساخته و بالعکس و فقیر قصد استغفار از آنجا
 کرده و اود وقت نقل نه و اید را حذف نموده و علی ای تقدیر اعتقاد مختص بهم
 که فلان عبارت بالیقین از فلان بزرگست و بنا بر ایراد شلش قادر نیستند
 و چنانچه از معارضه قرآن مجید عاجز بودند همقرین عجز و زبونی میشوند چیزی دیگر
 و اثبات آن بسند صحیح چیزی دیگر و هر که میانه این هر دو مضمون استیازه نماید
 قابل خطاب طلب علوم دینی نمی باشد پس معلوم شد که مجتهد عالمی نیز عاقل و سزاوار
 را درین معرکه در نمی یابد خوشحال ابو اسحق اطعمه که گفت به طبع

سیرانی سال بر شجاع شد تحقیق این معنی که بورانیت باد نجان و باد نجانست بوران
 خلاصه اینکه علمای رواقض چون در اثبات صحت خطبه مذکور سیر آمده اند دست
 بر امن اعجاز عیار تش زده اند و در توطیه و تمهید آن از بنهم بافراتر نهاده عبد المجید
 یعنی این طواوس که با طهارا حله علمای قوم سپید سید و در اکابر طائفه مقتدی و مستند
 و نابریشه مکید در کتاب بطرا لیت خود را بلباس زمیان و انموده بید جنب
 ورق از سادی آن میگوید که ومن اعجب حضائمه ان القرآن اختلف الناس في
 فصاحتها و بليت فصاحتها على بن ابي طالب الى انها تنطق عليها عند جاحه فصاحتها القرآن
 و غیر هم من سایر الناس انهی مقام الضرورة بعینه حیرت دیگر آکنه
 یعنی وقت خطوط اگر ائمت که از کلام نساخ تاریخی معلوم شد که پدر رضی در آن وقت
 پیدا نشده بود این قدر از اهل افترا دشواریت و از حركات ایشان دور نمی
 نهادند فقری هزار تدبیر میخواست که دعاوی خود را سر سبز گردانند و اگر مطلوب متکلم
 این است که خودش آن خطوط را می شناسد پس از همه لطیف تر خواهد بود که او
 در سال سوم بعد از ششصد از هجرت شریف موجود باشد و خطوط آن مردم
 شناسد که چند صد سال بروی مقدم بودند و نسیم با قیل طیت ولی از فقری
 نتوان برآمد که او از خود سخن می آفریند و هرگاه قبل ازین از کتب فریقین
 گذشته که اهل حق این قسم خطب را موضوع و محوت میدانند اکتفا برین امور که
 فلان معتزلی برادر بزرگ جالسی و فلان متکلم شیعی این خطبه را در کتاب خویش
 آورده زینهار برای اثبات صحت بکار نمی آید و ازینجاست که چون مجتهد جالسی
 دیده که از عهده اثبات صحت آن در طرق شیعه نیز بر نخواهد آمد چه او اعتقاد
 بفق و فخر نهایی رواه یعنی عبد الله بن عباس داشته و او را از خاندان و این حدیث
 بر تفسیر نبی داشته که ما اشتراکی المبحث الخامس والعشرون من المنهج الاول سابقا
 و بحی تفصیل انشا الله تعالی لا حقا تشبث نمود بکلام معتزلی که حالش در مباحث
 گذشته دانستی مطابق روایاتی که حکایتش در کتب طرفا منقول است و از اینجا که

جالسی مذکور میباشند که عبارت فاضل معتزلی مثبت صحت نیست باضرورت کلمه
 وحواله برداخت و دانست که شرح ابن ابی الحدید که مبسوط و کیاست کی نیست
 میرسد تا بکثرت تعلیقات کوشش نماید **باب** صحت این خطبه از کلام
 ابن ابی الحدید معتزلی شیعی هرگز برقرار داد اهل حق ثابت نمیشود و من ادعی علیه البیان
 بلکه صحت خطبه مذکور نزد علمای امامیه هم به ثبوت میرسد و مجرد روایت ابن عباس
 باعث حکم بصحت نمیکردد زیرا که هنوز اکابر علمای امامیه را در وثاقت و عدالت
 عبدالله بن عباس کلام است کما لا یخفی علی من طالع الکلبینی و الکشی و رجال الفاضل
 المجلسی فکیف که مومن جالسی در حق او نیز سوی اعتقاد داشته باشند بهیچ آنکه
 مکاتیب مرتضوی که در پنج ابلاغت است دلالت بر فسق و بی ادبی او نسبت باجناب
 دارد چنانکه دانستی **مسئله** که ابن عباس بر اصول امامیه معدل و منکر است
 ولیکن ازین مقدار صحت این خطبه فی حد ذاتها نزد شیعه بمعرض ثبوت در نمی آید
 زیرا که رضی جامع پنج ابلاغت را تا حضرت ابن عباس البته چند واسطه خواهند
 بود تا وقتی که همه ثقات و عدول نباشند صحت خطبه که صورت میگیرد و دونه خط
 القناد و ازینجاست که اگر بنزیه کشمیری که مستند و ماخذ کتب مطبوع جالسی است
 رجوع کنی خواهی یافت که او بعد از عبور بر اعتراضات صاحب تحفه که تعلق بخلف
 بخطیب و مکاتیب و مواعظ پنج ابلاغت دارد صحت جمیع مافی پنج ابلاغت را
 منع می نماید و رفع استناد از انا جناب امیر منکر است کما لا یخفی علی من راجع الی
 کلامه فی رد اباب الثالث من التحفه که عماد دیگر از علمای قوم مثل صاحب
 النجات و غیره و کما اشیرنا دعوی تواتر هم داشته باشند چنانچه صاحب صواعق
 و صاحب تحفه بلاخطآن تصریحات لفظ توانر را بر زبان قلم می سپارند مع
فلک بغایت ایزدی اهل حق دلیل منتهض می توانند که بگویند
 بهمانان را متیقن شود که انتساب این خطبه باین عباس رضی الله عنهما افتراء
 محض است و آن اینکه از کتب معتبره اهل حق و امامیه چنانچه در سابق و لاحق اشارت

بدان وقت بودی است که ابن عباس متعهد حسن سیرت شیخین و بجهت این بزرگواران
 بسیار بی حاشیه و مذمت حاضر بود و از جمله احوان و انصارشان معدود پس چگونه عقل سلیم
 باور کند که او فو مایم خلفای راشدین و حواری حضرت ختم المرسلین را بجان و دل صفا
 فرماید و چون و چنان نماید بلکه بران هم ترقی کند یعنی چون جناب امیر ساکت شود و او طول
 کلام و تفصیل مقام را در خواست نماید و جوش و خروش آنجناب است عا که کفایت
 که از انهم با فراتر نهد یعنی بگوید که من تا سفت نکردم گاهی چنانکه افسوس کردم بر آنکه
 جناب بر تنوی استیفای مطاعن خلفا و آنچه بدان تعلق داشت نفهمود چنانکه خاتمه
 خطبه مذکور نص قطعی در معنی است و من بنها قالوا ان الدرایه خیر من الروایه و ازینجا
 معلوم میگردد که خطبه ششگانه را ذکر نکرد بر همه کس روشن میشود که سباده
 این آیه را پیش کند و ناموسند و شیعیان بر باد رود و الحمد لله که عقلا و نفلا
 و انصاف را در مقام روایت این خطبه بجناب ابن عباس از باب اخلاق و اقر است
 حالیا عبارت خاتمه با ترجمه که علی بن حسن زواری نموده و نامش روضه الابرار
 نهاده باید شینه قالوا و قام الیه علیه السلام رحیل من اهل السواد عند بلوغه الی نهاده
 من خطبه فنادی کتا با فاقیل بنظر فیه فلما فرغ من قراءته قال لا این عباس رحمه الله
 یا امیر المؤمنین لو اطردت مقالک من حیث اقصیت فقال بهیات یا ابن عباس
 تلک شقیقه بدت ثم فرت قال ابن عباس فواسه ما سفت علی کلام قط کا سفی
 علی ذلک الکلام ان لا یکون امیر المؤمنین بلغ منه حیث اراد کونید راویان که بزحمت
 مردی از شهرهای عراق نزد رسیدن آنحضرت بایتموضع ازین خطبه که میفرمود پس داد
 او را نوشت پس روی آورد و نظر کرد در و پس چون واپرداخت از خواندن آن گفت
 مرا آنحضرت را مرا این عباس یا امیر المؤمنین کا کشت و همیشه مقاله تو از جای که گذاشتی
 گفت بهیات ای ابن عباس این شقیقه است که با و ازشت یافت آنکه سر شد
 و قرار بجات ابن عباس گفت واسه که اندو یکین نگشته ام بر هیچ کلام هرگز در جمیع ايام
 چون اندو یکین شدن من قلم سفت خوردن در بنیام که چرا امیر المؤمنین علیه السلام

نرسد از سخن بپایان و اگر عاقلی فقط درین خاتمه قطع نظر
از مضامین خطبه ششقیه که مشتمل بر تناقضات صریح است اندک امری که
بوجود دیگر یکم دلالت بر سفاکیت و اضغین دارد پی خواهد بود مثل اینکه تا
نذکور وقتی بر جای خود خواهد بود که ابن عباس که ای مضامین خطبه را نذر افرد
خاطر مقدس و انداختن ریمان خلافت و اختیار آنرا و مطاعن خلفا نشین
باشد پس معلوم شد که قبل ازین زمانه که از حجاب شریف مرتضوی چند روزی
پیش نبود کمایدل علیه ماتر تب علی مخالفه اهل الخرج که ای مطاعن خلفا و صنیعه
آن زبانی حجاب امیر المؤمنین کوشش رس نبود و هرگاه حال حجاب امیر و ملازمین
صحبت و اکابر اهل بیت چنین باشد علمای رد اقصی را بدون توسل عبید بن
سپاس مطاعن خلفا پیش از پیش از کجی بمرسد چه خوش گفت بر که گفت که مدعی است
و گواه چیست و الحمد لله علی ظهور الحجة و صریح البرهان علما و هیچ یکی از
دانشمندان تجویز تواند کرد که حضرت امیر بخطبه مشغول باشند و شخصی کلام را بر
آن حجاب قطع کند و مکتوب کسی بخدمت حضرت بکذرا ند و عبید بن عباس که چنین
مشتاق بود تعرضی با شاره هم نرساند و اگر گویند که دانسته بود که کلام شاه
ولایت تمام شده گوئیم برین تقدیر العیاذ بالله سفاکیت عبید بن عباس لازم
مآید که کلام را تمام دانست و تمنای استیجاب کرد و تاسف و تلهف زاید
الوصف خورد و قسم بران یاد کرد که گاهی مثل آن تاسفی نکرده باشد مسلمانی
که این خطبه بر اصول امامیه صحیح تواند شد لکن لا تقوم حجة علی مفسرانسته
و الجماعة بالقدر معلوم چون ذکر این خطبه درین رساله بر زبان مجتهد الزمانی بعد
ازین خواهد رفت آنچه بعضی از متعلقات این خطبه است در آنجا مفصلا پرايه
که ارزش خواهد پوشید لهذا بر دیگر مضافات مجتهد جالسی میگیرایم و تعلیمات او را
کشف می نمایم و میگویم که آنچه در باب متوکل از فاضل جالسی سر زده محاسن
تحقیقا و الزاما اما تحقیق پس بایش بسبیل اجمال است که چون از تاریخ خلفا

طاهر است که متوکل بعد از حصول خلافت صنوف احسانات بر محمد بن و دیگر اهل دین
 نمودن جای سنت و امانت بهت مشغول بوده و عالمی باست و آفرین دهنی
 بر او داشته پس اگر او را در اقطاب و مقبرین شمارند حوجی نیست آدم بر آنکه متوکل
 بعد از آنکه بجاوت ذریت طاهره حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم متوجه گشته
 و ناصبی گردیده جوایش آنکه در کتابی از کتب معتبره که نامش این وقت از فکر
 من افتاده دیده ام که بوفش با ثبات رسانیده که متوکل ناصبی نبود و جلال الدین
 سیوطی اگر این روایات را در تاریخ الخلفاء آورده چیست از آنکه پس از شیخ
 اکبر حال اولش که باقرار شیخ جلال الدین سیوطی سیرت نیکوست برقرار باشد
 چه محتمل است که این قسم روایات ساخته و پرداخته علمای شیعه باشد که در نسبت
 ناصبت با اهل حق که بر تمامی اهل بیت بجان و دل فدا هستند در بیغ ندارند نه عینی
 که صاحب تحفه قدس سره الغریرا که نواصب نزدیکترین کلمه کو بان می باشند
 همین جالسی خانه خراب بلکه دیگر برادرانش از ذوی الاثاب نیز ناصبی تفسیر میکنند و
 بر خلافت انچه از آنکه در تعریف ناصبی با ثورات و قد اعترف به الفاضل الجلی
 کما من قبل همه کس را از اهل سنت باین لقب یاد نمایند و اهل بیت یا تجا بل
 میدهند و هم تجسبون انهم یحسبون صنفاً پس احتمال خویش است که علمای شیعه
 چون متوکل را از زنده کنندگان سنت و کشته گان بدعت دیدند و دانستند که بدعت
 رفق و تشیع چنانکه در زمان دیگر عباسیه بود در زمان او رونق نمی گیرد و علمای فضا را
 بجا ابر و ابر نمی نوازند چنانچه خلیفه یونانی نواخت و تفصیل آن بزبان قاضی نوراله
 شوشتری در مجالس المؤمنین و دیگر علماء در غیر آن او آموخت و تمهید بر متوکل نهادند
 و در پرده تقیه که از ذاتیات مذہب ایشان است براه گول محمد بن اهل حق رفتند
 چنانچه از ابتدای ظهور همین قنہ انگیزی که اهل حق بلا حفظ آن دندان بر حکمی فشار
 و دست زار ناپهار و بروی مستقم حقیقه بر میدارند معمول و مرسوم ایشان بوده بعد که تمیز
 این قوم پس از آنکه بعضی از عرفا نور باطنی یافتند که فغانی اگر چه در زمره علمای اهل سنت

اعتبار تمام پیدا کرده و لیکن چون صورتش بشکل خنزیر نظری آید لامحالہ رافضی است او را از
 مجلس میرانند و این معنی باعث اناست او میشد و بعضی از علمای متقدمین بعد از استیلا
 صحبت و وقوع منکطات گوناگون فیما بینهم و قرآن و شواهد دیگر برای غائبین حاضرین
 را ادراک مینمودند چنانچه بر مینده کتب رجال مخفی نیست **و حاشا** که اینچنین در امور
 امامیه بر زبان قلم و صفحه قلماس رفت من تقار النفس باشد زیرا که شیخ اکبر خود هم بملاقات
 عارفین این حقایق و کاشفین این دقائق فایز شده و سپس انجیر کالمعانیه در باب التائبان
 و السبعون فی معرفه عمده ما یحصل من الاسرار عند المقایله و الاخراف و علی کم یخرف
 من المقایله از فتوحات بعد از پنج ورق میفرماید و منهم رضی الله عنهم الرجس و منهم
 لقای کل زمان لایزیدون و لا ینقصون و هم رجال عالم القیام بعطی الله و هم من
 الافراد و ارباب القول الثقیل من قولهم **اَنَا سَنَلْقَى حَکَمَكَ قَوْلًا ثَقِيلًا**
 و هم ارجسین لان حال هذا المقام لا یریدون انهم الا فی شرجب من اول استبلاله
 الی یوم القضاء ثم یفقدون ذلك الحال من انفسهم فلا یجدونه الی دخول رجب من
 السنه الآتیة و قلیل من یعرفهم من اهل هذه الطریقه و هم متفرقون فی البلاد و یعرف
 بعضهم بعضا منهم من یرایهم و یأثم و یأثم بکبر لقیته و احدا منهم بدین سر دایر
 بکبر ارایت منهم غیره و گشت بالاشواق الی رویتهم و منهم من یقی علیه سائر السنه
 امره ما کان یکاشف به فی حاله فی رجب و منهم من لایقی علیه شیء من ذلك و کان
 هذا الی یأثم قد التقی علیه کشف الروافض من اهل الشیعه سائر السنه فکان یراهم
 خذیر قیاتی الرجل المستور الذی لم یعرف منه هذا المذهب قط و هو فی نفسه یدین به
 رب فاذا مر علیه رآه فی صورته خنزیر فیسند علیه و یقول له تب الی الله تعالی فانک
 شبیهی رافضی فیسبقی الاخر متعجبا من ذلك فان تاب و صدق فی توبته رآه ان
 و ان قال له تب لمسانه و هو یضمیر فی ملائزال یراه خنزیرا فبقول که سب فی قولک
 تب و اذا صدق بقول له صدقت فیرف ذلك الرجل صدق و فی کشفه فیرجع
 عن مذهبه السبی و لقد جرى لهذا مثل هذا مع رجلین عاقلین من اهل العراق من الشیعه

هم معرفت آنها قطعی است و کما یونان من بیت الشیخ غیر آنها و ادایا الیه نظر ما و کانا
 معکون من عقلها حکیم نظر ذلک و احصا علیه بینها و بین اسمها کانا یعقدان السوء
 کانی بکر و عمر رضی الله عنهما و یقالون فی علی کرم الله وجهه فلما مرابه و دخل علیه امر
 با حرم چها من عنده فان الله کشف رعن بر اظنها فی صورة خازیر و هی العلامة الی
 جعل الله له فی اهل هذا المذهب و کانا قد علما من نفوسها ان احدا من اهل الارض ما
 اطلع علی حالها و کانا شاهدین عدلین مشهورین باینستة فقال له فی ذلک فقال اراکما
 ختیرین و هی علامتین و بین اسم فیمین کان مذہب هذا فاضل التوبة فی نفوسها فقال
 لهما انکما اسعدتہما عن ذلک المذهب فانی اراکما انین فعیما من ذلک
 و نا بالی اسم انتہی بلفظ یعنی **بعضی از عرفا را** رچیون میگویند و اینها چهل
 کس پاشند نه زیاده نه کم قیام بعظمت او سبحانه و تعالی و ملازمست قول نقیض که
 از جانب پروردگار بر ایشان القا میشود کار ایشانست و این نام از انجمنه بر ایشان
 تنها اطلاق میکنند که کشف حقایق بر ایشان از اول راه رجب می باشد تا آخر آن و این
 عرفا منفرق می باشند بعضی در زمین و بعضی در شام و بعضی در دیار بکر شیخ مفید
 که من شوق کامل پیدا رشان داشتم تا آنکه در موضعیکه بدینسانم دارد و یا یکی از ایشان
 بر خوردم و بزیارتش مشرف گشتم بعضی ازین او یامی باشند که خبری از انحال که راویان
 منکشف شده در تمام سال باقی میماند و بعضی را هیچ و این بزرگ که من با وی ملاقات
 کردم در تمام سال رفته را بصورت خاک میدید پس بعضی از رفته مستور الحال استی
 می آید و او میگوید که از مذہب رفض توبه کن که ترا بصورت خنجر می بینم پس اگر
 بصدق دل و خلوص خاطر توبه میکرد دردم او را بصورت انسان میدید و الا میفرمود
 که تو در اظهار توبه دروغ میگوئی و من ترا هنوز بصورت مذکور می بینم باز از مذہب
 خویش رجوع میکرد و ما جراحی عجیب **انکه** و کس از اهل عقل و عدل و
 تقوی که از جمله شافیه بودند و کسی گمان شیع بد آنها میکرد و نه از خاندان این
 مذہب بودند بلکه زیادت خود بعنوان شیعہ گشته بودند که جز خدای تعالی کسی آنها را

نمی شناخت و از جناب شیخین بیزار میباشند و در حق حضرت امیر غلو بیکر در حق
 مذہب شیعی است و در گروه شافعی ستواری بودند و روزی برین عارف که از مدتی
 متالی بوده را از صورت ایشان بر انداخت آن بزرگ فرمود بر طبق معمول کاینهارا از
 من دور کنید و بر اینچون این برد و میدهند که کسی بجز مذہب با مطلع نیست و ما را ایتام
 و خرد اهل سنت یقین میکنند گفتگو بسیار نمودند و شور و شغب پیش کردند و فرمودین
 شمارا بصورت خوکی می بینم و همین علامت برای ایشان حق تعالی مقرر فرموده انکار
 شما مقبول نیست انگاه آن برد و بجنور قلب تائب شد ندلی آنکه توبه را بر زبان آورده
 باشند فرمود که این جماعت شما از مذہب باطل خویش رجوع کردید که من شمارا بصورت
 انسان می بینم پس تعجب کردند و بچشم حق که مذہب اهل سنت است گردیدند و انتهی نمودند
 هر چند جناب مجتهد جالسی در شهاب ثاقب این قصه را قرینه الی الله بطور اجمال
 حکایت کرده ولیکن نقل از کتابش فضول المستم بحث از جالسی خود بکتاب
 فتوحات رجوع نفرموده غالباً اجمال و اجمال بر طبق کتابیکه در این قصه مذکور است
 بکار برده باشد پس فقیر تاملی روایت از اصل کتاب آوردم تا سعی مجتهد مسطور
 حقیقه بتفصیل خویش و سایر امامیه دقیقه فرو نمیکارد نامشکوره باشد و حقیقت حال حقیقت
 تمام معلوم شود و عبارت صحیح قصه مذکور بی بری و بدانی که کمتر کتابی خواهد بود که خود
 آن برای اعانت دین و اهانت محدثین متوجه نشده باشم باقی ما را در پیشگاه
 بوس غام راجحه دستهای عجیب و غریب گفته یعنی دیدن آن ولی شیعه را بصورت خنزیر
 بکلیت بریدست که پیر خود را بشکل مذکور دید و غریقی بجه نظر کردید بیکر گفت عجبت از
 زیرا که مرشد مثل آینه میباشد در اصل شکل توجهن بود که بظن آمد و توبه و انابت شیعیان
 که شیخ در فتوحات دعوی میکند مسموع و مقبول نیست و احتمال دیگر آنکه این تائین از
 رجوع آن ولی باشند چنانچه این کرد و نزد بر در صوفیه شایع و ذائع است و وجهی فای
 آنکه این احتمالات دور از کار که تقلید فرعون است که سحره خویش را بعد تصدیق حضرت موسی
 و ارون از مریدین و تلامذه آن جناب قرار داد که نطق را کتاب استطیع و آلفی

السَّخَرَةُ سَجِدْتُمْ قَالُوا مَتَابِ رَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَى هَارُونَ قَالَ فَرِحْتُ
بِأَن أَدْنَى لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرُومَةٌ فِي الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجُوا أَهْلَهَا
فَلْيُكَلِّمُوا كَلَامًا

وَقَدْ تَصَوَّرْتُ شَيْخًا وَدَيْكَرًا كَالْبَصُوفِ قَابِلٌ بِنَاسِ
أَكْثَرِ مَنْشَقَاتِ أَهْلِهَا مَوْجُودٌ وَكَهْمٌ شَبِيحٌ بَدُونِ إِيهَا سَيَكُنْ خَاطِبٌ غَضِيبٌ كَذَّابٌ
بَلْكَ إِنَّهُمْ فِي تَصْنِيفَاتِ إِيهَا ثَابِتٌ كَشَيْخٍ حَقِيقِي بَدُونِ تَصَوُّفٍ مَكْنُ ثَبِتٍ بِنِ حَقِيقَتِ سَبِ
أَمَّا سَبِ بَدَا زَيْنِ الْحَكَامِ وَاسْتِغْنَا فُشِدَ وَغَنَا وَخُذِرَ زِيَا بَعْدَ زَمَرٍ وَدُرٍّ وَهُوَ جَهْرَةٌ وَعَلَا
أَوَّ بَرْدَةٍ بَرَاءَدٍ وَاحِدٌ كَمَا مَوْسُونَةُ إِيْنِ أَعْمَالِ سَبِ بَرَاءِ شُوشْتَرِي وَبَعْضِي دَرِ عَالَمِ بَرَزَخٍ نَمُودَ ارشد
كَمَا عَرَفْتُ وَجْهَهُ وَهَمٌ بَرَاءِ حَضَرَتِ مَجْتَهِدِ جَالِسِي كِبَرِ إِيْنِ بَرَزْكَانِ بِيَا نِ دَلِّ قَدْ أَهْتَدُوْا وَإِيْهَارَا
بَلْكَ إِنَّا أَنْطِيقُ وَتَكْرِيْمُ نِ سَتَايَه وَبَحْيَالِ نَمِي آرَدُ كَدَرْدُ وَالْفَقَارُ كَقَفْتِهَامُ كَهْمُ نِي وَهَرُ كَمَا يَلِ تَصَوُّفٍ
أَوَّتِ خَوَاهِشِي خَوَاهِشِي سَبِ مَلْعُونِ أُنْذِرُ بَعْضِي أَيْ لَقْفَنُ وَبَرَاءِ نَفْسِي سَبِ بَرَسْتِي نَمُودَن دَرِ نِ
نَافُوسِ أَمَّا بَلِيَّتِ بَرَخِي وَاجْتِبَارِيَّتِ جَمْعِي دَنْظَرِ دَاشْتَنِ مَيْنِ بَوَالْفَضُولِي وَخُشْرَانِ اِتِ
بَلْ هُوَ حَسْبُ مَنِ عَمَلِ الشَّيْطَانِ **هَرُ كَاهِ إِيْنِ مَرَحَلَةٍ طَلِي شَدَ أَصْلُ أَخْبَارِ أَرَاكَ دَرِ حَالِ**
مُتَوَكِّلِ اسْتِ بِنَظَرِ أَرَمِ وَكُومِ كَمَا بَعْدَ تَسْلِيمِ أَقْبِيَّتِ إِيْنِ رَوَايَاتِ كَدَلَالَتِ بَرَقِبِ شُوكِلِ
مَيَكُنْجِي نَوَاكُفْتِ كَزِ تَتَبُّعِ تَارِيخِ سَيُوطِي سَبِ مَغْفَرَتِ أَوَّ دَرِ بَايْتِ مَشُودِ خَاطِبِ خَوَاهِشِي دَاشْتِ
اِتِ الشَّيْخِ لَسِ اِگَرِ اِدْرَادِ شَيْخِ سَيُوطِي اِتِ اسْتِ كَدَرِ بَعْضِي اَرَسْنِيْنِ اَفْعَالِ نَوَاهِشِي اَزْوَی
صَدُورِ اِفْتِ وَبَلْكَ كِنَا اِنِ اَوَّ اِخْتِمَالِ تَوْبِهِ وَانَا بَ بَرَلَالِ عَفْوَ مَحْشُودِ لَسِ مَنَافَاتِي بَاكُمَا
وَسَكَاتِ شَيْخِ نَدَارْدُ بَلْكَ اَزْ بِنَا مَعْلُومِ مَيَكُرْدُ كَا اِنْجِي مَوْلُفِ رَسَالَهِ حَدِيثِ الْخَوْضِ دَرِ
اَفَادَاتِ قَدِيمِ خَوَاشِ كَتَلَقُ بَسْتَقْفَايِ خَوَاشِ زَاوَارْدُ اَرْدُ كَرْدَه هَمِهْ كَشِ اِيْكَانِ اسْتِ
فَانَهْ لَمَّا اَجَارَ اَلْاِخْتِمَالِ بَطْلِ اَلْاِسْتِدْلَالِ وَآنِ عِبَارَتِ اِتِ اسْتِ كَهْ صَدَقَ اِيْنِ مَقُولَهْ حَالِ شُوكِلِ
عَلِي اَسَهْ عِبَاسِي سَبِ سَيُوطِي دَرِ اَعْوَاشِ مِي نَوَسِيْدُ دَنِي سَنَتِ وَتَلِشِنِ اَمْرِ بَدَمِ قَبْرِي
رَسْمِي اَمَهْ عَنَهْ وَبَدَمِ مَاحُولَهْ مَنِ الدُّوْرِ اِنِ لِيْعَلِ مَزَارِعِ وَشِعْ اَلْكَسْ مَنِ زَايَا تَهْ وَحَرِثِ
دَلِيقِي صَحْرَا زَوَكَانِ اَلْمُتَوَكِّلِ مَعْرُوفَا بَا لِنَصْبِ نَمِ ذَكَرِ قَوْلِ الْقَاِلِ فَلَقَدْ اَتَاهُ بِنَوَابِهْ مَبْشَرِ

هذا المبرک قبره بهد و ما و آنچه در ذکر کتب تواریخ معتبره حال عداوتش با جناب ولایت
 آید و وجه قتلش در صورت برناظرین مستتر نیست و هرگاه حال نصب آن عدو آل عبا
 تا پس حال مع و تنائیش هم از زبان فحول علمای اهل سنت و ثقات آنها بشنویم
 میگوید حتی قال قائلهم الخلفاء ثلثة ابو بکر فی قال اهل الردة و عمر بن الخطاب
 و لم و المتوکل فی احوال سنة و اخرج عن احمد بن حنبل قال سهرت بیده ثم
 منته فرایت فی نومی کان رجلا یخرج الی السمار و قائل یقول ملک یقاد الی ملک عادل
 متفضل بالحق و لیست بجائر ثم اصبح فی فی المتوکل و اخرج عن عمر بن شیبان الیهنشی ثم را
 المتوکل فی النوم بعد ان شرفقت با فضل الله بک فقال غفر لی بقلیل من سنة التي حیثما
 اکون محل غور است که خود اینهمه عناد و عداوت او با جناب سید الشهدا نقل میکنند
 و اقرارنا صیبت او می نمایند و باز قایل بعفرت و حسن خاتمه او میشوند حتی علی نقل
 بعض الثقات و العهدة علیه شیخ ابن عربی که اعرف العرفاست در فتوحات ذکر
 زمره که خلافت را با ولایت باطنی جمع داشته متوکل علی الله را قطب فرد نوشته
 آری هرگاه در عداوت آل رسول فرد باشد و نظیرش نباشد چگونه قطب فرد باشد
 اکنون از باب انصاف ارشاد کنند که بعد از این همه اقرار نصیب مع متوکل بجز عداوت
 اهل بیت مگر وجهی ذکر دارد انتهت بعینها متوکم نشود که از ملاحظه احتمال مذکور
 در افتادات شیخ جلال الدین سیوطی روح دامن قاضی شوشتری پاک شد بیان آنکه
 قول نجات مامون و مانند او از قاتلین آنکه چنانچه از عبارتش بدست و سببی انشاء
 تمام در فوت این معنی است که اینها توبه کرده پاک و صاف ازین جهان رفته و خلافت
 علیه زیرا که قبل ازین از منیج اول نصوص آمده بی متواتر و متصل در لعن و کفر مامون
 و آنکه امام رضا را بر هر خواست و خود یا نخل السافین خواهد شتافت بطرق متواتر
 معتبره و از کتب شیعه گذشته فلا یکنون هذا الاحتمال مجوز از اینجا دانسته شد که بعد
 قرارنا صیبت بلکه قتل امام رضا اقتضای بر شیعه مامون نمودن و او را از فرد ناحیه
 وی البصائر و الانصار و غیره در نجر عداوت اهل بیت طاہرین و وجهی دیگر ندارد الی غیره

من المضاهات التي يظهر بعد الامعان واكرهها واستغفرت متوكل است باوصف نصبت
و متقدي بودندش بریزید بیدایید و کلام که سیوطی نقل کرده متناقض خواهد بود خانه تهر
که بعد از آن کلام احدی من الفرق فی النار الا واحدة و دست اعتراض مغرضین نماید این
شیخ هم نخواهد رسید زیرا که صوفیه بر تقدیرند که خواهند گفت که حسن سیرت متوکل
را چیزی معارض نیست کما مر پس اگر او بدو بر وجه قطبیت رسد چنانچه بر شیخ مذکور شد
بحال استبعاد و اعتراض نباشد اینهمه که ششیدی تعلق بدعوی اول داشت که باصول
و قواعد اهل حق مرتبط است اما الزام پس یافتن نیز بطور اختصار آنکه از
کلام بآثر مجلسی در تذکره الائمة اشاع متوکل برمی آید و کلام ملا محمد تقی مجلسی و الله او
در لوا مع سیر نظر باجمعی دارد که کلماتی عجاسیه در باطن شیعه بوده اند متنی که در بعضی
از کتب رفته اینهم بطور نفوس موجود است که عداوتهای ایشان با ائمه اهل بیت از
اه تقییه بود که ستودن ایشان را محلا و کلام شوشتری بعد از فتح بغداد کما نقل
سندید پس دعوی مجتهد جالسی که نصب متوکل کاشمیر در رابعه النهار بود و هرگز کسی
توقی نبود بعد این همه امور سخافتی پیش نیست این همه را بر طاق بنه و یک سو گذار
و باید که اصحاب نظریه بین که هرگاه قتل ائمه و زهر دادن شان و انواع ظلم و جور در باره
شیعیان و سادات رازنده در زمین دفن کردن از مسطور و مامون و امثال آنها
بغض ظهور رسیده باعث یقیه تشیع بلکه سلب اثنا عشریت و ایجاد نصب نمکشد
چنانچه از مطالبه مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری که مجتهد جالسی او را مولانا و
تیسری نموده و بر کلام او می نازد و جای بجای سبسی او مشغول میشود عنقریب بوضوح
میکر آید هم مقبره منوره حضرت خامس آل عبا موجب نصب قطعا و یقینا و باعث
اشتباه نصب متوکل کاشمیر در رابعه النهار چگونه خواهد بود آیا این امر زیاده از قتل
ائمه و سادات و شیعیان ایشان بدین عقوبانست و مرتبه قبور ائمه بدی زیاده از ذوات
قادر است معلوم نیست که عقل مجتهدین و تکلمین شیعه وقت مناظره کجای باشد
محجب تر از آنکه جماعتی از اخباریه و اصولیه که شغل کلام داشتند چون این مضامین

در کتب اکابر خویش مثل وفیات الاعیان جدید و مجالس المؤمنین شوشتری دیدند
 و حقیقت الامر را فهمیدند که از کبر و داراجات اهل سنت جان سلامت نخواهند
 برد و این برای تلبیس عوام مفتوح ساخته و آن اینکه دعوی تشیع برای خلفای عباسیه
 فقط باین معنی است که آنها قایل خلافت خلفای ثلثه نبودند و جناب امیر علیه السلام
 فصل میداشتند آنکه از امامیه اثنا عشریه بودند بی خرابی این بود که خلفای عباسیه
 از فرق ناجیه می شمردند و اولیس فلس چنانچه از کلام فاضل اخباری مولوی حسین
 علی کمالی می آید و این عبارت فی جواب الایضاح که من بعد عرض رساست که میر
 نور الله شوشتری رفع الله درجاته که خلفای عباسیه را شیعیه گفته حقیقتش اینست
 که تشیع دو معنی دارد یکی آنکه بر شخصی حقیقت خلافت بلا فصل جناب امیر علیه
 السلام بعد از وفات سرور کائنات و بطلان خلافت خلفای ثلثه رشتن
 ثابت و حالی شود که مقتضای مصلحت آن را بر زبان نیاورد یا معامله و معاشرت
 با مردمان خلاف مقتضای آن کند دوم همین که بموجب عتد و محل نزاع بین علماء
 اهل السنه و الامامیه است یعنی مجموع اعتقادات امامیه که در کتب کلامیه است
 اند متعقد باشد و این مشابه آنست که لفظ سنی هم بنا بر عرف در دو معنی مستعمل
 است یکی همین محل نزاع که خلافت خلفای ثلثه را قبل از جناب امیر علیه السلام
 حق دانند و تفصیل شیخین و حب خستن قایل شود و افعال عباد را مخلوق ندانند
 و بر دیت جناب اقدس الهی در آخرت بحشم سزا عقاد کند و عذاب قبر
 و سوال منکر و نکیر را حق دانند و صفات واجب را از اید بر ذات یا لایعین و لا غیر
 گوید و فاسق را ناجی من الدار الی غیر ذلک من الاعتقادات مسطوره فی کتبهم
 دوم حضرت صدیق را بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خلیفه بر حق دانند و بعد از آن
 حضرت فاروق را همچنان با خستن هم عقیدت نیک داشته باشد و دیگر عقاید اهل سنت
 مذکور الصد نیز قایل باشد یا نباشد و باین معنی اکثری از فرق معتزله که خلافت را اختیار
 ثابت دانند نه بالضرر که صفات واجب را عین ذات و بعد از افعال بالاستقلال

بلا غایت قدرت الهی می‌دانند و رویت باری تعالی در عقیبتی نیز محال گویند در عباد
 اهل بیت منکک است و هرگاه این امر بر صفحه اذان متصیران متقش شد باید دانست
 که تفریق قاضی نورالله شوشتری خلفای عباسیه را از جمله شیعه یعنی اول یعنی
 بر وجهیست جناب امیر علیه السلام می‌فایده ظاهر شده باشد که بعد از آن بمقتضی

و طبع زخارف دنیا عداوتها هم نسبت بائمه اهل بیت علیهم السلام از و سرور باشد
 و قاضی انبار از امامیه و از فرقه ناجیه نوشته بلکه این مذهب معتقد به عالمی از امامیه
 نیست که جمیع فرق شیعه ناجی باشند چه اینها بعضی فرق شیعه را کلاب مخطوره گویند
 و نصیری و دیگر غلاة را کافرانند با وجود آنکه اطلاق شیعه بر همه می‌نمایند البته
 بعینه عجیب است ازین فاضل که در مقابل رشید المتکلمین بر و امامیه مضمحل خود را
 یکداز میدان مناظره میداند و جواب تمام ایضاح لطافه اقبال را قصه میکند و بنابر
 غلبه تقدیر آرزوی او بر نیاید و تعویضات بلکه تصریحات بآن می‌نماید که مجتهد الزمانی
 را در مناظره شیعه کوشی مدخلی نیست چنانکه میگوید که رشید المتکلمین جواب رساله
 مجتهد را چست نوشته و در مقابله کاست شده لیکن پژوهش بنابر چهل تا چهل خبریست
 که قاضی نورالله شوشتری خلفای عباسیه یعنی دوم که بقولش مبعوث عنه و امامیه از
 بین الفرقین است شیعه میداند افسوس که قطع نظر از عبارت دیگر دیباچه مجلس ششم را
 که در ذکر ملوک است هم نمی‌بیند غلط کفتم بر دو چشم می‌بیند لیکن دیده و دانسته از
 حق چشم پوشی می‌کند عبارتش خود قاطع و رافع مفعولات اخبار است فیکون بالقوة
 مالا یرضی به قائله اینک کتاب مجالس جمیع کن و در باب که قاضی در مجلس مذکور می‌نویسد
 که مجلس ششم در ذکر ملوک نامدار و سلاطین کامکار از فرقه ناجیه اولی البصائر و الاصل
 انتهی و چون بجای خود درین کتاب یعنی مجالس و جمیع کتب کلامیه در مذمه امامیه نرغم
 شان ثابت است که جز اثنا عشریه احدى از فرق شیعه ناجی نیست بانه از نزاع ثابت
 شد و قول اخباری که از حلیه صحت عاریست باطل محض گردیده و هذا هو المطلوب این
 بزرگ متبع مجالس غیر آن از کتب امامیه نموده است میداند که حکم احادیث مرغومی باطل است

رسانیده اند که تمامی افراد امامیه آنها عشریه بجهت خواهند رفت و هرگز لعناب جهنم منسوب
 نخواهند شد چنانچه در بعضی احادیث بسیار لایحه و لایحه ذکر میکنند زیاده از پانصد حدیث
 فقط در رساله تفسیری بن مسلم حین منقول است بر حوالی از ان اعلام منیام و بتجدید مشابه
 می دانند زیرا که عبارت بحال را در کتب دیگر آورده ام پس بدانکه در آنجا از این رساله
 حدیث روشنگاری عبارت طویل از ابو بصیر روایت که صادق فرمود یا اباجعه اعلیت
 ان الله یکریم شبابکم و یستحی من الکحول ان یکاسبهم قال قلت فداک هذا
 خاصه ام لا اهل التوحید فقال لا و الله لکم خاصه دون العالم انتمی موضع ایجاب اکنون معنی
 این کلام از ترجمه ملا خلیل قزوینی بشنوا ام گفت که کرامی میداد الله تعالی جوانان از شما
 از اینکه عذاب کند ایشان را و شرم میکند که خدا در دایره از اینکه محاسبه کند ایشان را چه عذاب
 ابو بصیر گفت که قربانت شوم آیا این برای شیعه امامیه است و پس برای جمیع گویندگان لا اله الا الله است
 ابو بصیر گفت پس امام فرمود که نیست برای کسی بخدا قسم مگر برای شما و پس برای کسی
 دیگر از جمله گویندگان که لا اله الا الله حال کلام ملا صاحب از شرح روضه بایشینید بعد
 از تحقیق لفظ کهول که در حدیث مذکور است میگوید و لما لم یکن فی کرمه تعالی و جابه نقض لزوم من
 عدم تعزیه اشباب عدم حسابم نکلا یخجلوا من حساب الکحول و عدم تعزیه بل عدم حساب
 الشیوخ و تعزیه بل طریق اولی فاذا نزل فی کل شیعه کلهم بلا تعزیه و بلا حساب فی الجنة
 و لا الجنة و لا و آخر او لما لم یکن قوله یکریم الشباب منکم اه دلالة علی المحصر الله قال
 فقال لا و الله لا لکم خاصه دون العالم امی لا یكون هذا و الله اول و الله لیس هذا
 الا لکم خاصه دون اهل العالم و انما لم یقل دون اهل التوحید كما قال ابو بصیر للبتیه علی ان
 غیر الشیعه لیسوا اهل التوحید لیسیم مشرکون مقصود ملا صاحب آنست که هرگاه از کلام معصوم
 دریافت شد که خدا شرم میکند از حساب کهول پس از شیوخ بطریق اولی شرم خواهد
 کرد و چون در کرم او نقصانی نیست لازم آمد که از جوانان نیز حساب نفرماید و الا اینها
 نادم خواهند شد پس معترض ثبوت رسید که هر یکی از شیعه جوان و متوسط و پیر فرقت
 بحساب و عذاب و پیر است برین دلیل خواهند شد من بعد ملای مذکور لطیفه دیگر را آورده

که امام غیر شیعه را از اهل توحید نه گفت تا معلوم شود که همه مشرکانند و از شما حکم
 می توان کرد که نزد شوشتی آقای فاضل جالسی این خلعای عباسیه یا اینهمه و حاکم
 اعمال که پاره ازان بقلم آمد و نزد فاضل اخباری بنابر طبع دنیا واقع شد چنانکه
 قاضی بقرصیت زکوة باشد و بنابر حجب زرا از ادای آن مقصر گردد همه پاک
 بهشت غیر شریعت داخل شوند **القصة** در خطبیه فاضل اخباری بر همین
 کرده و خطبات دیگرش را تعرض نه نموده باصل مدعا بگیریم که سبحان الله صلب
 عداوت اینهمه مهملات و ناصبیت اکابر خویش را مطمح نظر نداشته شمردن متوکل را
 در اقطاب باعث ناصبیت شیخ موصوف می شمارد و سر بکریان خجالت فرو نمی برد
 که بزرگان در مجلس و غیر آن پا و زبند می سرانید که این کشندگان ایمنه آنچه کردند
 بنابر حجب جاه کیده اند و مصلحت وقت و مقتضای زمانه را رعایت نموده اند و در اثنا
 مشری بودن شان حریفی نیست **مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَ**
أَصْحَلُ سَبِيلًا الْعَجِبُ وَمَا أَذْرَكَ الْعَجِبُ که این مقدار هم بحال
 مجتهد جالسی نگذشت که اگر شیخ ناصبی بودی و مدح دشمنان اهل بیت نبوت رضی الله عنهم
 اجمعین دیده و دانسته کردی شوشتی و بهاء و تقی مجلسی و دیگر بزرگان را از
 از مره شیعه چگونه می شمردندی و بکشف و ولایت او چرا قایل می شدندی و نصرت
 او را چرا بجان و دل می خریدندی و چگونه شب و روز مطالع کرده دعوی آن میکردندی
 که خاک بالین را تو بتیای چشم سازند و خویشتن را بروی قد اکستند و از خرمن فیض او
 خوشه ها بردارند پس در حق نواصب اینهمه حسن اعتقادات پهرسانیدن و رئیس ایشان را
 بیژم شد بر حق دانستن ایاد او ناصبیت با وجود ادعای تشیع دادست بانه و کتاب
 او را بطور مزبور نصب العین داشتن عین نصب است بانیست و خود انصاف باید
 کرد که هرگاه این اعظم اشناختریه باوصف ناصبیت شیخ را بولایت و کمال عرفان رساند
 اند که متوکل هم با وجود نصب زه این گروه از سلاطین عدل و قطب و غوث و ظل الله باشد
 که امام استبعاد خواهد بود اکنون از روح مطهر جناب مجتهد فانی کسی نمی پرسد که مولانا راست است

که محبت حضرت شاه ولایت و ذریت طایفه او با شیخ متبع الا جماع است یا با تنسج که
 در ذوالفقار غیر مطبوع دعوی سبکی و برابر بیضه کبک یا ماکیان یا شیخ در دلی کدام یک
 این دو جماعت بعضی نصب الیهست میباشند و الحاحی که چون به نخته شهاب ناقد خیر
 افتادند علم شد که حضرت مجتهد فانی ازین امور دم بخود مانده یا بجهت ساده دلیها صحنی
 ازین معانی خوانده **اکنون** بعضی از فقرات رساله فارسیه ملا محمد تقی مخلمی که خود مجتهد
 جالسی در شهاب مذکور اقرار نسبتش با وی نمایه شنبه است بعد از انباشت شیخ میگوید
 که اگر دانشمندی احوالت فقیهین کلام شیخ محی الدین بوده باشد میداند که فضیلت و
 جاه او در چه مرتبه است چنانچه مولانا جلال الدین دوانی در شرح زور اطناب در مدح او
 کرده هم چنین مولانا شمس الدین خفزی بلکه جمیع محققین و نقض خوشه صبر خرمین افضل
 او میدانند **وقاضی نور الدین** خوشتری در آغاز مدح و محبت برای فرقه سنی میگوید
 که مجلس ششم در ذکر جمعی از صوفیان صافی طوایف که نزد سالکان سالک طریقت و
 موسسان قواعد شریعت و حقیقت مقصود از ایجاد عالم و اختراع بنی آدم بعد از ایجاد آدم
 زوایا برانیا دانند هدی علیم صلوات الله علیه وجود فاضل الحور این طایفه کرام
 و اصغرای عظام کثریم الله بین الانام است که میبایست توفیق از ادنی مراتب خاک با علی
 مدایج اخلاک ترقی نموده اند و از خصیض حمل شیرت با وج قبول ملکیت تلقی فرموده اند
 که از پر تو صراج و باج و عکس شعلی هدی الله نوره من شیار با سالکان طایفه اعلی و
 شیزدبان عالم بالا در ملک نظام منخرط گشته و بر تیر رسیده که عواقب امور قبل از ظهور
 همشایده نموده اند و خوانیم کتب پیش از بروز وجود مطافه فرموده و عالم دین و دولت
 میبایست منعمان قایم و قوایم ملک و ملت و روابط و جوارش منظم با یکدیگر بازان ساط
 فی روی صدر نشینان صفه در دست جرحه ایشان نشسته جاگرد است افتخاران بی پاور شکستگان
 چو در سلامت منور یان کینج طاعت زنده پلان زنده پوش و زنده دلان صاب هو شر خرقه
 بر شان خاتمه قدس باده نوشان بر کشته است شایان بی کلاه و میران بی سپاه
 و پیرانست قومی ملک طبع که از روی سلطت اکوئی که احترام سلطانین کشور اند

شان از حق پوشش گاه حمایتی از یکدیگر نشان هم و قان فیضند برادر از نعیم جهان چشم
فردا خود از گرمی ببرد و سر نکند از مسکینم خوار درین بار سنگان نزد خود عزیز از دیده
آدم بخت دابد و کندم اگر فرو شد حقا که این گروه بیکدیگر نمی خردند قاضی نورالله مذکور بعد از
که باره از ان بهمت ذکر یافت وقت ترجمه شیخ موصوف میگوید که از خاندان فضل

تعلقات دقید با وج اطلاق و نهود صعود نموده و نسبت خرقه وی بیک اسطه خضر میرسد
و خضر بموجب نصیح مولانا قطب الدین انصاری صاحب کتابت خلیفه امام زین العابدین است
و شیخ ابوالفتح رازی در تفسیر این آیت که قَالَ فَإِنَّمَا تَحُمِلُهُ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً
یَذِیْقُونَهَا دَیْنِ روایت نموده که حضرت خضر با بعضی از نظریه فکدان درگاه گفته
که من از مولایان علی و از جمله موکلان بر شیعہ ایدیم و از بعضی درویشان سلسله نوربخشیه شنیده
شد که هر یک از مشایخ صوفیه که اظهار ملاقات خضر نماید یا خرقه خود را یا به منسوب سازد
فی الحقیقت اخبار از التزام بدشعبه نموده و اشعار بعقیده خود در باب امامت فرموده و کلام
شیخ در کتاب فتوحات بروجهی که سابقا مذکور شد در اعتقاد او امامت دو صحت آمده
اشنا عشر نسبت بدشیر علی علیه السلام صریح است الی آخر ما قال و از اینجا حال حضرت خضر
بر اصول امامیه نیز پشت از امام خواهد بود که بنایت قصوی از نصب رسیده اند معاذ الله من ذلک
طرفه تر آنکه از تحقیق مجتهد که در باره نوشتاری اشالش در کتاب شهاب ثابت نموده و
محصالش است که ایشان از قائلین بوحده وجود نبوده زیرا که بعضی از کلمات ایشان دلالت
بر خلاف تصوف دارد صریح میتوان یافت که بعضی از افادات این مردم بلکه اکثرش دلیل بر قول
بوحده وجود نیز است که تصحیح جالی هیچ کفر و زندقه بر آن نیست که نفس علی ذلک نه
هذه الکتاب و الکلب المطبوعه و غیر المطبوعه پس بر تقدیر تسلیم دلالت انکلام بر عدم تصوف
هر دو قول از بایه اعتبار ساقط خواهد بود فانه اذا تعارضتا ساقط الیسر علی ایشان تصوف
و صوفیه و حسن ظن نشان در باره این فرق و تاویلات کلمات ایشان نموده و بوجه کشف
تبعی فرودن الی غیر ذلک خود امر است که هیچ نفس بشر از فیض آن موهوم و تحیل نخواهد بود
لیکن معلوم نیست که حضرت مجتهد فانی باین همه ادانی از نوع بشر بود ندیا از جنس دیگر که هنوز ایشان

داره و این باب بیرون نمیکند آرد و بسج و هجی از وجوه بمقبرن اطمینان و یقین نمیشوند و در شبهه
 بیفرمایند کفنی ان شیخ بهار الحله و الدین الفیاحین الظن با مثال مولانا و کذا مولانا
 بقی رحمه الله لطیف تر آنکه بقاصد یک ورق میگویند اصل ان من تتبع کتب مولانا
 الشیخ شیری و شیخ بهار الحله و الدین کجاس المومنین و الایمنین و الکشکول تعظمن بان لهم
 حسن ظن بعض الصوفیه و الحال از لمین سده و از لفظ لظن می توان یافت که اهل تتبع را
 یقین خواهد بود یا نهی که اینها را بصوفیه حسن ظن حاصل بود زیرا که قطرات بمعنی فهم است و کسیکه شک
 و طمان میباشد و از آنکه گویند که بعد از تتبع کلمات فطانی فهمیده و اگر ظن جناب مجتهد را بر یقین
 حمل کنند باید که حضرت مجتهد بلعن بهائی و تقی و شوشتری نیز قوی در چنانچه درباره سید حمید علی
 آملی و صدای شیرازی و حسن کاشانی داده و گفته ملک الحیاة من علمنا علی نحوین احدی ما من فضل
 و فضل جث اخار القول بوجه الوجود علی طبق محی الدین الاعرابی و نظرائه و اما من هم بری بهم
 لیسوا من علمنا حقیقه و منهم السید جبر علی الائی و قد ذهب شطر من زندقه و منهم صدر الدین
 الشیرازی صاحب الاسفار الاراقیه و الشواهد الربوبیه فان من طالع ندین الکتابین یحرم حرمانه
 فضله الاعرابی و اطن ان المحسن کما شئ منهم و لیس نه اسر بعض الظن الی آخر ما قال زیرا که در دنیا
 ذو الفقار از احادیث اهل اظهار برعم خود شتابت کرده که صوفی و اهل تصوف و ماول کلمات و
 همه ملعون اند و خشتارها با زیاده و شمر و دیگر ظلمه و فجوه و در تمیقام از اصل احادیث قطع نظر کرده
 تراجم آن کار قلم تحقیق مجتهد موصوف چکیده متعرض می شوم میفرماید که از آنجمله آنکه شخصی از جناب
 صادق عرض نمود که قومی درین زمان بهم رسیده اند که اینها را صوفیه می نامند شما در باب اینها چه
 میفرمایید جناب صادق فرمودند که بدستیکه آنها دشمن ما اهل بیت اند پس یک غبت نمایم
 آنها از حیل آنهاست و او با آنها محشور خواهد شد و زود است که قومی بهم خواهند رسید که ادعا
 دوستی ما کنند و با وجود این غبت بطرف صوفیهها نمایند و در لباس و گفتار با آنها خود را تشبیه
 و خود را لقب طیب صوفیان کنند و اقوال آنها که عین کفر و زندقه است تاویل نمایند پس آنها
 از نیستند و ما از آنها بیزاریم و کسیکه آنها را انگار نماید و در بر آنها کند ثواب او مثل کسی است
 که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جهاد کرده باشد و از آنجمله آنکه تابع آنها نمی شود

قول خدا تعالی **إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**
 حکایت آن حدیث را ایشان از ارباب حدیث و جمیع کتب را و حسب
 آن سماع و تواتر از طولی اما پس ازین احوال ببرد شعور و اشعار فرساید بلکه شوشتری مذکور
 برین قدر صبر نموده بر کسی که عبارات شیخ را بر کرده اند تشنیه نموده چنانچه شهاب جلی
 هم گواه بر آن است و رساله **علامه محمد تقی مجلسی** در آنجا شوشتری جای گفته است
 بر آن دارد که صوفیه از ارباب در آن آمده اند و خدمت گزاری آنها از ثوابات
 اخروی می فهمند و زیارت قبول آنها را تقرب الی الله می بنمایند پس تراجم احادیث که
 عبارات جالبی بکوشش رسیده از آغاز تا انجام برین جماعت منطبق افتاد اکنون آنها
 تعظیم و توقیر نمودن و بمولانا و سیدنا تعبیر کردن و محبت و اخلاص با بنیاد داشتن و تقاضا
 ایشان را نصب العین ساختن موجب شر یا دشمنان ابلت نبوی مثل زید و شهر خواهد بود
 بانه انصاف باید کرد و اعتراف آید که اشت و از اینجا نباشد که مجتهد مجلسی
 در تصنیف کتاب شهاب ثاقب و طرف داری و سرپرستی این جماعت کو حکم ابدال
 صوفیه بمصبر خود رفته چه خوشتر گفت خواهد حافظ لسان العیب مصرع با در دل
 هر که در افتاد بر افتاد **سیحان الله بقتضای الکلام یخیر الی الکلام بحسب تقدیر**
 پیش آمد و سخن تا باین مقام رسید ازین امور نظر بغیر است و استطراد طی کش می نمایم
 و این بحث را بر مصلحت جواب ذوالفقار و رساله که در تحقیق این مقامات نوشته ام
 و راه فرار مجتهد مجلسی از بهانه است مسدود گردانیده ام حال میکنم و باز در آن دعوت
 مجتهد الزمانی کشان کشان متوجه میگردد **انتم قولہ سوم** آنکه **اقول** زید بیدیه
 در زمره خلفا مستلزم آن نیست که او را استیضاح شروط دانسته باشند چنانچه دانستی
 ظریف که خود این علما بنهایت ایندی تصریح کرده باشند که مراد از خلافت عام
 است که حق باشد یا باطل و از جمله ان خلفا زید باید است که کسی نمی انشاء الله تعالی
 عبارت بد لالت مطابق معلوم شد که زید صلاحیت خلافت نداشته و جلای الیه
 با وجود شمردن زید از جمله خلفا از لعین و تکفیر او هرگز درین نگزیده چنانچه عبارتش

دیده بانی می بنده و جوی بر سره ضیاع عتقه فی طریقه وضع بین بدی ابن زیاد
 قائمه و ابن زیاد صمد و نیزه ایضا و از اینجا بر عوام هم عیان شد که تعداد این قسم ظلمه و کفره
 بزرگه خلفا من حیث السلطنت و اجتماع ناموس موجب صحت و حقیقت خلافت بمعنی
 اجتماع شروط نیست مخاطب با وجود ادعای ریاست اجتهاد و غفلت و جهل میکنند
 و با طراف و جواب کلام بلکه مقدمات بدیهه را هم نمی بیند و این مرض را هیچ از الیه نمی
 توان کرد پس دعوی کذب علمای اهل حق که او را در خلفا ذکر کرده اند و بر بطلان خلافت
 و عدم لیاقتش نص فرموده چه معنی داشته باشد حقیقت همین است که **طیبت**
 کما از بسط جهان عقل مستعدم کرد بد بخود کمان نبرد هیچکس که نماند **قول** و ازین عبارت
 این **اقول** آنچه از عبارت شیخ ثابت میشود اجتماع مردم بریزید است و تاریخ را
 در آن ذکر کرده تا معلوم توان کرد که این اجتماع قبل از خروج امام حسین علیه السلام بود
 یا بعد از آن مفصل باید نوشت و اجمال و ابهام را باید که داشت با کمال غایت مافی الباب
 بر فرغوم مجتهد امینست که در شمردن نیزه بزرگه خلفا بعضی از اهلست خطا کرده باشند
 و بهیچس بجل النزاع بل النزاع فی ائمتهم اعتقد و بحسب سیره و حقیقه خلافت و هو باطل کما ذکرنا
 سابقا مع اکثر این طوائف و شیعه و افراخه و کثیرا من التراب السود فامولون بحسن مینه
 الامامون المردود و قد ورد النصوص القطعیة من النبی صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه الهدی
 مره بعد اخری فی لعنه بحفصوص اسم و انه سیقتل علی بن موسی الرضا علیه السلام باسم
 فافرقا بر تمامی ادائی و اقا صی بعد از شهادت این صفوات پیدا و هوید اگر دیده که حضرت
 مجتهد الزمان در برابر استقای خویش ورد جواب محیب عاقبت اندیش خسته با تشویش
 بمقرین است که هیچ عالمی را چنین خرافت و اختلال حواس اتفاق نیفتاده **قول**
 و ابو الیث اه **اقول** و یا الله التوفیق در تمیض مجتهد مقام کار بندگی و عیش و
 خیاشی عظیم در نقل رو داد داشته اند برای تفصیل اجمال محصل تمامی عبارت با قبل و عبارت
 یحوش عنہا یعنی تا آخر منقول میشود پس بد آنکه فقیه مذکور در آخر کتابستان مکتوب
 که بعد از اختلاف سیر رای همگیس از مهاجرین و انصار بر آن قرار یافت که ابو بکر صدیق

به شود پس تا دو سال خلافتش امتداد یافت و نام او عبدالله بود و نام پدرش عثمان
 و این نام برای او از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم عنایت شده و الا در جای
 نام او عبدالله الکعبه بود تمامی اصاغروا کابرا و را بلفظ خلیفه رسول الله یاد میکردند هرگاه چنانچه
 اجلاس بریز گشت و عمر فاروق خلیفه شد در زیادت لفظ خلیفه و تجدید اضافت آن در هر
 خلافت طول مسافت دانسته لفظ امیرالمومنین بمشوره اصحاب کبار برای خود قرار داد
 و خلافتش به سال کشید غلام مغیره بن شعبه که ابو لؤلؤ گشت او بود عمر فاروق را گشت
 ثم ولی عثمان بن عفان و کانت خلافت اثنی عشر سنه تقصده اهل الفتنه ثم ولی علی و کانت
 خلافته سبک سنین تقصده عبدالرحمن بن لمیم المرادی ثم ولی معاویه بن ابی سفیان و کانت
 ولایه عشرين سنه ثم یزید بن معاویه و کانت ولایه ثلث سنین فلما مات یزید بن
 معاویه وقعت الفتنه فاهل العراق بايعوا عبدالله بن الزبير و اهل الشام بايعوا مروان
 بن الحكم و کانت ولایه مروان مقدار ثلثه اشهر ثم ولی عبدالملک بن مروان فبعث
 عبدالملک بن مروان الحجاج بن يوسف الی عبدالله بن الزبير و کان کله فحاصره و اخذه
 و صلبه رحمه الله فصارت الولاية كلها لعبد الملک بن مروان و کانت ولایه عشرين
 و کانت غایه الفتوح فی ولایه الی فرغانه فی امیه ثم الولید بن عبدالملک ثم سلمان بن
 عبدالملک و یروی ثم یزید بن عبدالملک ثم عبدالصالح عمر بن عبدالعزیز بن مروان
 ثم هشام بن عبدالملک ثم یزید بن الولید ثم ابراهیم بن الولید ثم هشام بن عبدالملک
 ثم مروان بن محمد فبوالا کلهم من بنی امیه من وقت معاویه و کان متقابهم بالشام آنه
 بلفظه **سراهل خبرت** و ذکا بعد از مطالعه این عبارت هوید میشود که لفظ فاهل
 العراق بايعوا عبدالله بن الزبير و اهل الشام بايعوا مروان بن الحكم تفسیر لفظ فتنة
 واقع شده و معنی این عبارت چنانست که هرگاه یزید از یمنان در گذشت فتنة واقع
 شد یعنی اهل عراق بیعت عبدالله در آمدند و شامیان دست بیعت مروان دراز
 کردند و و بادشاه حکمران بعد از یزید بهر سید و بهر ج و مرج در نفس حکومت
 پیدا شد پس مراد از نفی فتنة که معنوم شد نفی این فتنة خاص است که لفظ فاهل العراق

الخ تفسیر آن واقع شده پس بهمین را ذکر کردن و تفسیر آنرا حذف نمودن را نمی
 آفت که عوام طلبه از دیدن این تمجید چشیدن کردند که جور و جفا و ظلم و ستم در خلافت
 یزید هرگز پیرایه وقوع نه پوشیده و آنچه بر جناب سید الشهدا و اهل بیت و اصحاب
 او گذشت که متغیر است عین انصاف و عدل بود و بود بلکه فتنه با جور و جفا بعد از
 یزید ظهور آمد و بعد ذکر تفسیر مذکور بر کرباها باقی نمی ماند و این معنی فاسد خیال کسی
 متطرق نمیشود بلکه همکس از اهل دانش و تیش میداند که فتنه بهمین بود و بر ظلم شمول
 و عموم داشت چون جمله فاعل العواقب الخ ضمیمه کردند معلوم شد که مقصود مصنف بیان
 از فتنی فتنه در حیات یزید که عبارتش مفهوم میشود است که فتنه اجتماع دو حاکم بعد از
 یزید وقوع یافته و در نفس حکومت این فتنه که در وقت واحد بیت دو کس کرده باشد
 و دو بادشاه فراهم آیند وقوع گرفته و آنچه قبل ازین اتفاق افتاده که کوفیان در عهد
 خلافت یزید بیت مسلم بن عقیل کردند اعتباری ندارد که امتداد زمانه بهم بر آن نکته است
 بلکه اهل کوفه در همان وقت متحرف گردیدند و راه فرار پیش گرفته بخلاف بیت و خلافت
 عبدالله بن زبیر که استغفر فی الله لا عیبار علیه و عیارتیکه مجتهد الزماتی از فتح
 الباری در قول سابق آورده و بعد ازینهم بقاصله جبهه و با اختلاف الفاظ نقل خواهد
 کرد و فقیر آن مجله حکام تحریر این عیال بهمین رسید تا مطابقت نقل اصل اتفاق
 میشد نیز تصویب این معنی که فقیر برای عبارت فقیه ابواللیث قرار داده نظر دارد
 زیرا که در آن این الفاظ واقع است ثم لما مات یزید اختلفوا ثم لما مات یزید وقع
 الاختلاف الی ان اجمعوا علی عبد الملک بن مروان بعد قتل ابن الزبیر ازین عبارت
 معلوم شد که آن اختلاف است که بعد یزید بهم رسید بعد قتل ابن زبیر با اجتماع مردم بر عبد الملک
 بن مروان بر طرف شده و آن اختلاف نبود مگر اجتماع دو بادشاه در زمان واحد
 که فقیه ابواللیث آنرا بلفظ فتنه تعبیر کرده فلا تعضل قوله از عبارت این فتنه ظاهر
 میشود الخ **اقول** معلوم نیست که وجه دلالت در مقام چیست مع ذلک اگر مراد
 ازین تشبیه آفت که عبارت فقیه مذکور دلالت بر آن نکته که چنانچه خلافت خلفای زبیر

از باب خلافت رانده و لایق هیچ کس نیست همچنان حکومت سعادیه و غیره
 حاشا که چنین باشد بلکه از عبارت این فقیه خلافت آن بخاطر اهل صفوت و صفای قضا
 و در کامتباد و مشور و زیر اگر دوباره اربعه متناصبه لفظ خلافت نوشته چنانکه دانستی و
 برای معاویه و بنو امیه و مانند ایشان از بنی امیه لفظ ولایت بمعنی حکومت اطلاق کرده
 و از میان این زمره برای عبدالعزیز لفظ صلاح زیاده کرده پس معلوم شد که حکومت
 معاویه و بنو امیه و از باب تقلب بود و از بنی امیه شخصی که مدوح و خلافتش محمود باشد
 عمر بن عبدالعزیز است و اگر مراد آنست که مدلول عبارتش چنین است که این همه
 کس از خلفای اربعه و بنی امیه و بنی امیه خوانده اند و در نفس حکومت برابر بوده اند
 و بعضی از انقیاد و ابرار و بعضی فاسق و فجار باشند فلا ریب فیہ و این معنی قطع نظر
 اند آنکه خارج از مایه النزاع است مستلزم هیچ قیاسی نیست زیرا که در افراد این مایه
 آخر مایه الاتراک ضروری است نه مبنی که در نفس قیاسیت صلاح و طالح بلکه انبیا و رسول
 علیهم السلام و سایر عباد نیز برابر اند و نظر بقیود از لوازم و عوارض حکم است نه کس جداست
 یا بجمعه نفس عبارتش یعنی استعمال لفظ خلافت برای خلفای اربعه متناصبه یا بحکم
 رائل بنی امیه را بلفظ ولایت تعبیر کردن آخر مبنی بر همین معنی خواهد بود که سمت ذکر
 یافته و اگر مقصود اول تشبیه اول بودی بایستی که لفظ سابق را بدل نمیکرد و نیز اگر مقصود
 بحقیقت خلافت معاویه بن ابی سفیان می بود البته تخصیص لفظ صلاح عمر بن عبدالعزیز را
 مخصوص نمیکرد صریح ازین تقریرات خاص همان مطلب برمی آید که بدین احقر انکس
 بطریق یافته و الحمد لله علی ذلک من **لعن** باید دانست که هر چند منصب فقیر دین
 مقام منصب موجد و مانع است و احتمالی که از عبارت فقیه مذکور بر آورده ام صحیح نظر
 نمیکرد عاویله بر تعیین این معنی از عبارت لسان ترمذی تو انکود بیا لش انک انچه فقیه
 مذکور در حال حضرت عثمان چنانکه دانستی گفته گشت خلافت اثنتی عشر سنه فقیه اهل
 الهقه نصرت در وقوع قتل در آخر زمان خلافت ذی النورین پس بعد از قتل علی **طالق**
 از مردن نیز در صورت نمی بندد لفظ فی نفس الامر می قتل که در نفس خلافت بهر سبب

و دو حاکم در یک وقت بر او یک خلافت نشستند واقع نشده مگر بعد از آنکه بر او خلافت
و مشورتی نمودند که این امر سهل بود بقتضای تغییرات و اگر در اینجا بعضی از ائمه و اقطان فن را
خارجان میشود زیرا که اجتماع دو کس از پادشاهان قسطنطین است بر اصول فریقین اما نزد
ای حق پس صحاح ایشان بر آن دلالت میکند که لا یخفی علی من طالع ردایا بها و قد مر بعضها
فی المصحح الاول و در از شیخین در کتاب علی شیخ المشایخ اینها تفریح و اقصی که اجتماع
دو حاکم در وقت و اصحابان است که شریک بی عز و جلیل پیدا شود و کارخانن زمین و آسمان
بر هم کرده معاذ الله من ذلک و این قسم امور بعد ازین درین کتاب است اما الله تعالی
قد کرد لا تکن من النافلین **قوله** و مصنف صواعق اهل **اقول** فی نظر لفظ و
اما لفظ پس از آنکه مسما این مالکی که استناد قول مذکور را نداشته در هیچ کتابی
از کتب فن رجال و تواریخ علما معلوم نمیشود و شخصی که این کلمه را علی سبیل تضعیف
و التردد با و منسوب است قاضی ابوبکر بن العربی المالکی است و از قاموس اللغة
و دیگر کتب معتبره این فن هویدا میگردد که ابن العربی محلی مخصوص بقاضی ابوبکر مالکی
است و بدون لایحاجت قوحت یعنی محمد بن عبدالله ماتی طای اخصاص دارد و علی
ای تقدیر این مالکی نام قاضی ابوبکر بنیت تا باین لفظ تغییر از وی نمایند و هر کسی که ادعای
مبارت در کتب لغت و رجال و اسامی علما داشته باشد میداند که لفظ المالکی در عبارت
قاموس و غیره صفت ابوبکر است نه صفت عربی و اگر این همه جعل و اختراع در اسامی
علما سمع جواز داشته باشد و فقط ملاحظه تقلید ایاستان بعضی از فقهای اهل
کافی باشد تا یکی را ابن الحنفی و دیگری را ابن اشافعی و سنی را ابن مالکی
و ابن الحنفی نامند باینکه این اسامی را وقت تمییز و تعیین بلفظ ابن امامی و ابن شعبی
و ابن اثنا عشری و ابن جاسی و تغییر ابادی و امثال آن تغییر نمایند و از اینجا است که در
رساله جدیده یعنی کاشف المصابی گفته ام که خصوصاً در وقت از وضع مسی خبر میدهم
یعنی موضوعی که منقول گردون لفظ ابن مالکی که بنابر مجتهد اتفاق افتاده مجتهد از آن است
که بوجه و بیان و تشریحی را ابن مالکی قرار داده اند و حال آنکه کسی از علمای اهل سنت

که قونین ذکر کرده باو منسوب کرده این مالکی نیست **اعجوبه از همه آنکه** در وقت
 رسیدن رساله ثمره الخلافه نزد بنده چون نظر بعضی از مستفیدین بر لفظ این مالکی که در
 رساله مذکوره مانند این رساله چند جا واقع است اتفاق و تحقیق این لفظ و معنی
 آن شروع کردند روزی در خلال این قیل و قال یکی از طائفه امامیه که لفظ صلیحا و زوار
 بر هر فردی از ایشان مثل حصا جر اطلاق کرده میشود شریف آوردند و کلام در تعبط
 مجتهد الزمانی و آنکه از علمای اهل سنت مسما این اسم کسی بنظر نرسیده بغور و نامل
 الصفا فرموده بهم برآمدند و گفتند که این نگذیب و انکار مثل آفتاب بصف النهار
 هویدا و آشکار می شود که شما هنوز دیباچه الفیه بخوهم خوانده اید هر چند بلحاظ این معنی
 که این بزرگ بعد اشتقاق تمام قدم رنج فرموده و فیما بین پس از مزید آرزو و محبت
 صوری اتفاق افتاده خود را ضبط کردم لیکن سبب غلبه حال بی ساخته بر زبان
 رفت که ازین جودت ذهن و سرعت انتقال حاصل میشود که مکر جناب دربار حضرت
 احدس الہی تقدست اسماؤه و جل سلطانه ہم اغفار نسبتش با ام مالک دارند و نفوذ
 او را مالکی می پندارند زیرا که در مصحح ثانی بیت اولی کتاب مذکور که اشارتی بدان
 نموده اند واقع است احمد بی اسد خیر مالک احباب از کثرت قافه پشت دو تا
 شده اند و موج مسطور از غایت رنج و طلال و ذرات و انفصال تغیر شد و گفت که
 بخدای کریم من این توجیه را از مستفیدان مجتهد الزمانی شنیده بودم و من تلفظ **لغیر**
 گفته ام چون لفظ این مالکی بر طبق رساله ثمره الخلافه درین رساله هم جایجا بر زبان
 قلم اجتهاد آید رفته غایب که آن زوار و صاحب روزگار در دفع گفته باشد و آنهم
 از افادات مجتهد عالی مقام است که فیض آن از گران تا بکران رسیده از اینجا
 بشعر فہمی عالم بالا معلوم شد **مناسب** این مقام حکایتی است که یکی از
 احباب قدیم بیان کرده بود که شخصی از دوستان روشنی علی نام با تسی چند از احباب
 کرام نشست بود و سخن از نظم او ستادان فارسی با اشعار متاخرین مثل خزین تریل
 بنارس میرفت تا آنکه سبب از ایشان مطلع نشد بعد از آن آورد و گفت بایران بپسندید

که شاعر چه بگوید گفته **بلیست** روشن شد از وصال تو شبهای تاریک صبح قیامت
 است چراغ هزار ماه روشن می مذکور از شنیدن آن که بر ابرو زده و چین را
 پریشان کرد یکی از اصحاب بر منتهی متفطن شد و تکرار این بیت شروع نمود تا مبرده
 لغایت بی مزه شد و گفت که قبل ازین کلام شما متعلق بشعر و شاعری بودن بنم فرما
 خورشید صله و استعداد خود از استماع آن منبسط بودم و خط و افریدی دیشتم اکنون
 که نیست بخوابی و رسوایی من کشیده آه از درونم برمی خیزد شمار ابا این جمله اخلاق
 و مودت که نسبت بمن دارد مدتی زبید که دوزبان فارسی خال به برای من زبید و نام نامی
 من با تو اهل و ایام بزدبان رانید گرفتم که من ازین کوچه تا بدم و کتب فارسی که بخانی
 نخواه ام مگر این قدم جا بل هم نیستیم که بیتی چیست خبری نداشته یا ششم یاران که این
 کلام شنیدند لغایت خندیدند و پرسیدند که ستم طریقی باهم اتفاق کرده که مطلع فرمودم
 را با او از بلند می سرانیده اند و مخاطب ایشان سنج و نهاده می شد آخر نوبت بهت تمام
 رساید یکی از اینها گفتش که اگر تکرار این شعر نظر بدار است شمس چنانچه در دنیا
 شمار سوخ یافته ماری بگویند که معنی آن چیست تا مبرده گفت که معنی شعر بر خط است
 این گفت و معنی آنرا در مثنوی بیان کردن گرفت که ترجمه آن بفارسی این است
 روشن شد از وصال یعنی ای روشنی بعلی تو بختی و اصل شادی و اندیشه که شستی
 شبهای تاریک یعنی شب هنگام مادر تو صبح قیامت است چراغ هزار ماه صبح قیامت
 چراغ بر فراز تو افروخته بگریه و نوحه شغول است یاران از شنیدن این معنی قاه قاه
 می خندیدند و مانند ماتی بی آب بر زمین می غلطیدند انتی طرفه ما چرا آنکه احقر الام
 را با روشنی بعلی مذکور می اندیدم مرفقی بود پنداشتم که شاید این حکایت محمول بر مبالغه باشد
 قصه را مشاء الله از شعر مشرق با گشت و بعد زمانی صحبتی بهم رسید که ناقل حکایت درو
 شلی مسطور بهم در آن زمره بودند ناقل قصه اشارتی کردم که اگر شما در بیان حکایت مذکور میالوید بفرمایید
 و قصه ای کم و کاست گفته اید بشمار اید بگویند که با بر دیگران است را اعاده نماید با جمله
 اشارت و شمس بر خشی را بپرسید و سابق اعاده کرد و آخرش اینهم گفت که اکنون خیال من می آید

این سخن علی شخصی دیگر بوده باشد که شاعر در قبح او این مصنون نظم کرده است مرا
 نمی باید که از استماع آن رنج شوم و سر که بر روالم و بر راه اندوه و غم روم آیا فقط من و دیگران
 در جهانم و کسی دیگر ستای این اسم نیست با کجمله نوجیه خباب مجتهد الزمانی برای تصحیح لفظ
 این مالکی به بیت الفقه در غایت و طرفی کمتر ازین حکایت نمی نماید بهر حال بدولت خدام والا
 متعاش عجایب و غرائب شنیده میشود من بود بیکدارم که حضرت مومن جالسی در صوادم از
 همین کتاب یعنی شرح قصیده همزیه عبارت مذکور را باین الفاظ نقل میکند و کابر العربی
 المالکی و نسخ دیگر که این عبارت در آن منقول است مثل بعضی از مجلدات بیاض ابراهیم بن
 بصری مدان خان معتدله شیعه و ترمذی ثنا عشریه و مانند آن نیز بر همین لفظ کابر گوایی
 میدید و برای همین امر مدسسه جدید مذکوره این عبارت نوشته ام که هر قدر که از نسخ عبارات
 این کتاب بنظر من رسیده لفظ کابر در آن دیده شد چه نسخ جمع نسخی است و نسخی منقول
 را میگویند و آنچه در قاسوس است و اضافت نسخ بسوی عبارات مانند لجن المال است
 القصیده نقل مومن جالسی که لفظ کابر را لکن المالکی است نیز خالی از ذکر است و نیز آنکه
 قاضی ابوبکر بن العربی را عربی مالکی کس نمیکوید و عنقریب از نقل عبارت اصل نسخ کتاب
 مذکور خواهی دریافت که پدر منی طلب لفظ این را از ابن العربی با قسط کرده و مدتی
 که نام آن بزرگ صفت نظر آن الولد المولد الشاهد و المشهود فی کل وادیهان
 و فی کل تیه نهان و از عجایب منقطه نام مومن جالسی را بنا بر تقلید باوصف
 دعوی اجتهاد پیش آید آنست که قصیده همزیه را بقاضی ابوبکر مالکی مذکور انتساب
 نموده حیث قال ابن حجر در شرح قصیده همزیه که از ابی بکر بن العربی است میگوید
 که کابر العربی المالکی او و هنوز او را وقت تصنیف صوادم اطلاعی دست نداد
 که آن قصیده از تالیفات شرف الدین بو صیر است نه از قصاید بن العربی المالکی و برین
 تقدیر بطاهر عبارت آن بود که شارح مکلف کابر لمصنف فیما نقل عنه حالیا ترجمه حسب
 قصیده همزیه از کلام شارح باید شنید و باید دریافت که او بو صیر است یا قاضی مالکی و
 نه عبارت نه فی ذلک الکتاب لاریب فیہ شیخ الامام العارف الکامل الهام المتضمن

البیاض شرف الدین ابو عبد الله محمد بن سعید بن حماد بن حسن عبد الله بن صنهاج بن
الصنهاجی کان احدا بویه بن بوسید النصیب الاخر من ولاء من ذکرت لسنه فقیل ابوالثنا
ثم اشتهر بالبوصیری قیل وعلیها لبدایه فقلت علیه ولسنه ثمان وستمائة واخذ عنه
الامام ابو جبار والامام السعری ابو الفتح بن سید الناس وحق عصره العربی جماعه وشم
وتوفی سنه اربع وستمین وستمائة علی ما قاله الفرری لکن صو شیخ الاسلام
ایسنه اربع وستمین والتوفی سنه احد وثمانین وستمائة انتهى بلفظه وارشحا
خطای صاحب صوارم رو کشن شد و کتاب مذکور موجود است ملاحظه نمایند و قلم نامه
را ببینند که هرگز این قسم الفاظ در آن مندرج نیست کاش به بیاض ابراهیمی رجوع میکرد
و از اینجا سدر راقت که صاحب قصیده شرف الدین بوصیریست نه ابو بکر بن العربی و نسخه قدیم و
صحیح نزهة کشمیری که بواسطه بعضی از اصدقا درین زمان بهم رسیده نیز حاضر است و خود کشمیری
مذکور در ظاهره رشید المتکلمین لفظه کابری نویسد چنانچه بر راجعین کتابت الراشدین و ذوالنورین
مخفی نتواند بود ایمنه که گفتیم متعلق به بحث و تدریس بود لفظا اما معنی پس اگر مدعی فحایط
از نقل عبارت شرح قصیده همزیست که امام حجة الاسلام ابو حامد غزالی رحیم الله تمام سبب نزد
حضرات ائمه پس بیزید نزد او خلیفه برحق و مستحق خلافت بوده باشد فیه باطل زیرا که مراد است
که غزالی بنا بر قول با حقایق از لعن او مخصوص اسم منع کرده و او را کافر ندانسته بلکه حکم
او نموده چنانچه از کتاب حیات العوام و مانند آن واضح است و ازین مقدار صحت خلافتش نزد
غزالی ممنوع است کلیف مجتهد الزمانی بعد ازین نقل خواهد کرد که نزد شافعی خلافت فاسق
برگزدرت نیست نه ابتدای و نه انتهای با جملة صحت خلافت و استحقاق و ابلست مطابق
این فصل برای بیزید چیزی دیگر است و منع از تکفیر و لعن او چیز دیگر و من مدعی استلزام
فهم مطالب بالبنیه و البرهان و اگر مقصود ائمت است که ابو بکر مالکی که از علمای
اهل سنت است امام حسین را سزا داد با غی دهنده پس ضرور است که بیزید را خلیفه حق
و امام مطلق اعتقاد کرده باشد که نیم بعد از تسلیم تحویل که ایراد لفظ نقل بصیغه مجهول
برای تضعیف و تمیز باشد و محاضراین احتمال است آنچه بعضی از علمای مغرب در افادات

از بعضی تصانیف قاضی ابوبکر بن العربی اما کلی که غایب البیان نام است محصلش نقل فرموده
و خلاصه آن در فارسی باین عبارت مودی میشود که قاضی مذکور در احوال یزید روایات مختلفه
آورده و کلمه قتل بسیف جده بر روایات و معانی متقنین که دلالت بر ثبوت خلافت یزید
و نبوات امام حسین معاذ الله دارد گفته من بعد رجوع امام حسین نقل کرده و فرموده که هرگاه حال
بر کشگی کوفیان و شهدا مسلم و مانی بر آنجناب متحقق شد خواست که بدین مشرفی بر کرد و ترک
قتال نماید شکر این ابن زیاد بر او هجوم کردند و از شداید ظلم و عناد از جا بر او آنجناب بختند
تا آنکه امام حسین اباتامی عشرت و ائلیت و رفقا لش با نواع بیداد و ستم شهید گردند و درین
آنجناب در شهید او قتلار فی سبیل الله داخل است پس معلوم شد که مذمب و نبوات
امام حسین نیست بلکه گفتگو بر روایات نموده یعنی شهادت امام حسین بر روایات ثانی
است نه بر مقالات متقنین که راه تعصب می بینند و **قریب است**
انچه بعضی از کما بر محدثین فرموده اند که شیخ ابوبکر مذکور قصه مسطوره را بر سبیل جزم و یقین
نه آورده و هرگاه بجای مذکور نباشد که شیخ از علمای ائمت بوده پس چگونه با خبری لشده خواهد
نمود که نزد تمامی اهل حق باطل و مجعول باشد و موطا هر چه اهل کادان یکوین من البیدیهات الا
بالحجله از نقل مذکور که در شرح قصیده همریه بصیغه مجهول وارد است ثبوت حقیقت خلافت امام
یزید و بطلان شهادت امام حسین نزد قاضی ابوبکر نیز با ثبات نمیرسد و بر فرض و تقدیر که فتم
کو یکی از علمای ائمت کثر هم الله تعالی فی الامه که اگر در هر طبقه بعد از ایشان قصد کنی از
جمع خواص و عوام فرق اسلامیه زیاده تر باشند در باب امام حسین رضی الله عنه چنین گفته باشند
با وجود شذوذ و مرد و بودن این قول طعن و تشنیع بملاحظه آن بعلمای کرام نمودن و از غایت
خوش فہمی این مذمب ابرا اصول اصلیه اهل حق بکمال تکلفات و تصنیفات منطبق فرمودن
در چه مرتبه خرافات است **من بعد که ارشاد است** که بر تقدیر بودن لفظ
کما بر چنانچه از نقل کشمیری و جانی و مانند ایشان هوید است صریح از عنوان کلام
توضیح بر قول مذکور که منسوب بوی قاضی مسطور است شروع کرده اند زیرا که مکایره
عبارت از انکار امر است که بدلیل و برهان به ثبوت رسد پس معلوم شد که مذمب است

شهادت امام حسین مجدی ثابت است که منکران کجابر و منکر بهیات اولیه است
 کما صرح به فی تبیه السفیه رد صوارم الجائسی بارشراح موصوفت برین قدر قناعت
 نور زیده لفظ ما یقتضونه الحلیو در ابدان صمیمه ساخته یعنی از قاضی نقل کرده باو
 بطلانش از شنیدن و نقل نمودنش موی بر تن می خیزد باز وقت بیهان معنی جمله
 منقول لفظ بحسب اعتقاده الباطل افزوده باز ازین تشبیحات راضی نشده و گفتفا
 بران نور زیده برو صریح تعاقب کلام قبیح نموده پس معلوم شد که بدفعات کلام متقول
 را مردود کرده اند و بر تقدیر لفظ کابن بجای کابر کرد نسخه حاضره رقوم است و
 ستعرفت عبارتها دو بار بر دو قیج آن متوجه گشته و علی ای حال شارح چندان
 بتعاقب این قول رفته که از پنج و بنیادش هم صراحت و هم اشاره و هم دلائل و هم
 عبارته مستاصل نموده حالا عبارت شارح که شرح خویش را المنع المکیه فی شرح
 الهزیه نامش نهاده در ذیل شرح این بیت سه من شمیمین شمیمین الطیف
 سحابها و لا کر بلا و با پیشینده فان یزید یبلغ من قیاح الفسق و الاخلال عن التقوی
 بملک لا یستکثر علیه صد و در تلک القیاح من قال احمد بن حنبل رضی الله عنه بکفره و
 اهلک و دعا و علما یقضون انه لم یقل ذلک الا اعتضایا وقت من صریحه و فی ذلک
 ثبت عنه و ان لم ثبت عنه غیره کالتوالی فانه اطال فی رد کثیر ما نسب الیه یقتل
 الحسین رضی الله عنه فقال لم ثبت من طریق صحیح انه قتل و لا ادر یقبله ثم بالغ فی
 تحريم سبه و لعنه و کابن العربی المالکی فانه نقل عنه ما یقتضونه الجله قال انه لم یقبل
 یزید الحسین الا بسیف جده ای بسبب اعتقاده الباطل انه الخلیفه و الحسین بالغ علیه
 و البیعه سبقت لیزید و کیفی فیها نظم اهل الحبل و العقد و بعینه که لک لان کثیرین اقدموا
 فخر من لها ند مع عدم النظر الی اختلاف البیعه اما مع النظر لک فاما شیخ طبرقی
 احمد بن اهل الحبل و العقد علی ذلک و یروون بان هذا ما هو یستقرار الا حکام و اعتقاد
 الاصحاب علی تحريم الخروج علی الامام الجار ما قبل ذلک فکان الامر منوطا بالاجتهاد و اجتهاد
 الحسین رضی الله عنه بقضی از وجود الخروج علی یزید مجبوره و بناهی التي یقیم عنها الاذان فهو معنی

احسین رضی الله عنه محی بالنسبه لما عفو ولا سیما رای احمد من کفره الی آخره بعد از
عبور برین عبارت و غور و فکر در معانی و قیود آن چنانکه دانستی مرتبه اطمینان قلب
بجصول انجامید و بر هر یک از خواص و عوام متیقن گردیدی که مقصود مخیط از استقامت
لفظ مایقت مرئنه الحله و حذف قید سبب اعتقاد ابطال در تفسیر کلام قاضی
منجور و عدم ایراد عبارتیکه متعلق بر کلام اوست فریب عوام است تا بداند که چنانچه
مذهب تکفیر و تنقیق یزید از محققین اهل سنت منقولست همچنین مذهب اثبات خلافت
یزید و ابطال شهادت امام حسین بلا کثیر و بام تفصیل و اکمل بسط دریافت شد
که این همه از باب ضرب و کول است که از جهت جالی مخدوم الفحول او را بر پشت
رسیده **قدم بر شکر** نشخو کار بر طبق نقل مذکور بر کدام توجیه موجود است و من حیث
المعنی صحیح تواند شد بانه جوابش آنکه بعضی از آنکه که دعوی صحت کابن و تخلیط
کابر میکنند و می پندارند که هیچ محلی برای درستی آن ممکن نیست شأن یکی نیست
که او را برای عطف است و عطف کابر بر ما قبل صحیح نمیشود و نه ابعده تسلیم ایضا کما
تری زیرا که دعین این شیخ و اقلین آن کی گفته اند که او را برای عطف است اما این
بزرگان گویند که عطف صحیح نیست بلکه محتمل است که او از نزد آنها برای استیانت و
اعتراض باشد گویا بعد از ذکر مذهب احمد که تکفیر یزید است و مذهب ابو حامد غزالی
که منع لعن یزید با وجود تنقیق اوست کسی می گفت که در اینجا همی دیگر است در رای
این دو که بناوات امام حسین معاذ الله و هیئت خلافت یزید است پس شارح با اختیار
جدید جواب داد که آن کابر محض و خلاف اهل سنت است که مذکور آن موی بر تن میخورد آن
مشوب با بوبکر مالکی است و محصلش نابین نسبت چنین و چنان است و از آغاز تا انجام
بر دو دست و **کمان دوم** آنکه اگر لفظ کاری بود یا سببیکه مفسرانش را نیز
ذکر میکردند و میگفتند که کابر الفلانی قلانا دایمهم مغلطه پیش رفت زیرا که اهل مناظره
و کلام که این لفظ در کلمات شان دایر است همین عنوان ذکر میکنند و فقر را بعد از
شیخ عبارات این بزرگان از قدما و متاخرین بیاد می آید که ایشان لفظ مذکور را بر

تقریر متوجیه ذکر کرده باشند نه بینی که ابوالقاسم ثنائیتی برادر رضی که نزد امام علیهم السلام
الهدی شهرت یافته در کتابش ثنائی که بحواب معنی نوشته در بحث آیت کریمه یا ایها
الذین آمنوا امنوا بربکم عین دلتی که صاحب معنی بحق حضرت صدیق آورده
میگوید فان قال دلیل علی انها فی الی بکرو اصحاب قول اهل التفسیر قبل او کل اهل
التفسیر قال ذلک فان قال نعم کابر انہی بلقطة شیخ رئیس یعنی حسین بن علی بن سبنا
که ریاست حکمت بسوی او منتهی میشود و کتابی در چند محله در تحقیق لغت و محاورات عرب
هم نوشته خواجه از تواریخ حکما توان یافت لفظ کابر را بهمان دتیره استعمال کرده که
خواجه از ثنائی سید مرتضی نقلش گذشته و عبارت شیخ رئیس مصنف شفا قبل
ازین در شیخ اول دیده حاجتی با عاده نیست **یا الحمله** چون منصب موجب منصب است
و منصب کسیکه دعوی تقلید نسخ ثنائیه میکند منصب استدلال است و قد تقرران المانع
بکیفیه الاحتمال و المستدل لا کیفیه الاحتمال لیس تعلیط بحیالات و او بام نه کار
علمای اعلام است **پس** بر مستطردان انشور و عقلای دین پرورد مختفی ننوازند بود
که این بنده پیچیدگان او در تحریر کلامیه و بحث و نظر در اقوال امامیه از حجاب ایامی لفظیه
من حیث همی گفتگو نمیشد فانه علی صرح به العلماء و موافقین او میاضین لیسند و اب ایست
و از حیاست که بعضی از متکلمین او صلوات الله علیهم از خطبه مومن جالسی و اظهار لیس شهابی
او که بنده در نقلش اعلام نمودم غرض بصر کرده و از خادعان نموده کن چون انتقام خالی
از حکایات عجیب و مرادیات غریبه نبوده بسیار از اغراض بخوبیه هم بآن تعلق داشت بناچار در
قصایف کلام اشارتی بدان نموده شد باریاد این تم تحطیه با عبارت نمودم **مصرع**
و العذر عند کرام الناس مقبول **قوله** اکابر اهل سنت ان **اقول** باید دانست
که احباب کرام که در وقت انبیا حریفی نیست اصل سال مجتهد را که منور منصفه ان تمام بود
و با بجا بخت خویش که بر جلی باشد تصحیح میفرمود نزد بنده میفرستاد و چون انتقام نوشت
قیح رسید دانسته شد که هنوز مجتهد الزمانی علامه در انی را در وجود و عدم و لا و فیم میباز
جامل نیست از برینا بریزد احتیاط بعد از انی این سانه از جای دیگر که در دنیا جاده اشارتی

بدان رفته تا ز طلبیدم و طلبه و علمای مشیخین هم نرفته فقیر اقرار این رساله درین وقت
 از رساله اشتند و گفتند که برین نقول ما را اعتماد کلی است الغرض قریب ده رساله جمع نموده هر یک
 را حجت کلام همین عبارت از رسایل بر آید که اکابر است اه چون شبه غلط کاتب و طغیان قلم
 در میان نیست اکنون میگویم در تفصیل این اجمال می یومیم که بنده بکنانه شرمند و سکر استحقاق یزید
 و مانع ثبوت حقیقت خلافت او هستم پس در دفع این انکار جناب مخاطب سر آید عظامی و در کمال
 عبارت علمای است را که برعم اول حقیقت خلافت یزید بود از تاریخ اختلاف و شرح قصیده
 منزیه و لیسان فقیه ابواللیث و مانند او نقل نموده اکنون فذلک کلام و نتیجه عبارات علمای
 اعلام برعم او باین پنج می باید که علمای است را استحقاق یزید معلوم شد و فاضل محیی الدین از انان
 نماید فی الجمله چون در تحریر رساله بصارت الحین عین بصارتش مفقود گردیده است درین امور
 ظاهره هم مغلط با او را در می بیند یا آنکه قادر توانا امثال این الفاظ بر زبانش جاری نمیدارد
 تا عقلا سنبه شوند و بدانند که هر چند این مجتهد برای اثبات عدالت و حقیقت خلافت یزید کوشش
 بلیغ نماید درین راه آسمان و زمین و خاک رفته و نایافته خود را برای امامت آن لعین بسوزد آخر همان
 عدم استحقاق که اهل سنت درباره او معتقد اند از زبانش بر می آید چون اصلاح کلام را دانستی -
 اکنون معنی عبارت مزبوره بر طبق تحریر مجتهد تحریر بشود که ای محیب این طرف تماشا است که
 ترا استحقاق یزید برای خلافت معلوم شد و اکابر علمای مذکور معلوم نباشد یعنی تو بخلالت
 به قایل باشی و علمای تو نباشند و بنده امن مزید انحراف که دادن بضحک علیه السکلی فضلا عن العلماء
 و العقلاء و عجب است که این مصنون در جا دیگر جابجاء می آید است بکار تمام خواهد گفت
 لا حول ولا قوه الا بالله قول خواجه بیت عبدالله بن عمراه اقول قبل ازین خود گفته
 که اقرار العقلاء علی نفهم مقبول پس با قرارش ثابت شد که آنچه در اصل استحقاق
 برده ی ثبوت خلافت یزید به بیت عبدالله بن عمر ثبوت نموده محض ایکان و بیکار است
 و زینها ز فایده بحال او نیرساند بلکه اگر است برسی حضرت شدید برای او دارد
 زیرا که دلالت بران میکند که مستحق را هنوز خبری نیست که بیت عبدالله بن عمر بطوریکه است
 شاعر است از نهادن امام حسین پس ثبوت بیت عبدالله بن عمر برای اوست یزید نموده و آنرا

مبطل شهادت آنجناب دانستن دلیل چهل و خواهد بود **باقی مانده آنکه بیعت جناب**

مطلوب علت تهدید با حراق بود و ازین بیعت فاده بحال نیست عاید نمیشود و البتة قبل
ازین تفصیل تمام گذشته فلا تکن من الغافلین **قوله** و این جواب بطریق نقلی

اقول ازین عبارت معلوم میشود که مفید بودن بیعت عید الله بن عمر برای حضرت مجتهد

الزمانی بر همین تقدیر تنزل است ولیکن عید الله مذکور خود فاضل و صاحب بیعت یزید در آن حال

آنکه هو شمنه ان خبر بلکه همه برنا و بهر نیک میدانند که بر هر تقدیر بیعت مذکور بیعت فاده

بحال او نتواند رسانید زیرا که اگر مثل شریک الیاری معاو الله اگر فرض کنیم که بیعت عید الله

بن عمر نظر باستحقاق و ائمت یزید بود یا زهم مفید برای استغنی نیست چه این بیعت نخواهد

بود مگر بعد از خروج امام حسین بر یزید چنانچه خودش در غرّه الخلافه اشعار کرده پس

بر زعم مجتهد الزمانی زاده برین نیست که خلافت یزید بعد شهادت امام حسین ثابت

باشد و برین تقدیر شهادت امام حسین را مفرت چیست هر چند این مضمون مکرر گفته میشود

جناب مجتهد الزمانی هنوز متنبه و هشیار و متنبه و بیدار نمیشوند آری کسیکه در پیرانه عشق

چو آنان بسردارد و شب و روز خود را بصحبت طائفه ناقصات عقل و دین بسربرد از وی

توقع انتباه باقی نیست شیخ شیراز چه بگوید **بیعت** است بیدار گردنیم شب

ست ساقی روز محشر بآید **قوله** حال آنکه تالیف پنجم **اقول** مدوشت

پنجمین و نخستین آنکه در وصایای معاویه و مقالات او که وقت اخیر گفته بود

و در باب تواریخ نقل میکنند اینهم روایت کرده اند که من برای تو مردم را بآزار گوشتش

و گوشتش مسخر گردانیدم مگر با یکس که عید الله بن عمر از جمله آنهاست برگزیده یا بیعت نخواهد

کرد و در بنیام بنده را حاجتی بدان باقی نمانده که این مدعا را از کتب دیگر اثبات نمایم

زیرا که آنچه از متهاج قبل ازین نقل کرده ام دلالت قطعی بران دارد که این ارجح است

باعتقاد معاویه زیرا بیعت نخواهند کرد و این روایت را رب مخالف خیال مجتهد

الزمانی است و اگر روایتی دیگر مطلوب باشد بتاریخ اعظم کوفی که بعضی علمای ائمت

و شهم العلان الله یوی نه بیعت میباید که صراحت از ان برمی آید که

معاذ بن ابی سفیان بزرگوار از تعرض سکنه حرمین زجر شد بد نموده بود و مورخ
 مذکور بدین معنی هم تصریح کرده که او خلافت وصیت پدر خود بجعل آورده فلما تفضل فرمود
 آنکه اگر این وصیت بمنطوقها دلیل باشد بر آنکه وقت مرگ او اجداد بن عمر رعیت
 و اطاعت بزرگوارند که پسین معنوها در مقام دلالت خاص مسکنه بر آنکه در وقت
 سلطه او اطاعت و رعیت نخواهد کرد و قبل ازین از کتب شیعه نوشته شد که بزرگوار چون
 بر سر حکومت سرای این بزرگان چهارگانه از حاکم مدینه طلب کرده بود تقدیر یک سر از بیت
 باز زنند و تن باطاعت درند بینه و قد نفرات از اوقات الشروفات المشرطه پسین باید
 که عدم رعیت عبداللہ بن عمر ازین وراثت کثرت و غنی اتقای عداست هجرت عبداللہ بن
 عمر بسوی مکہ مغلطه و آنرا او نماند در از در حرم بیت اللہ زاد اللہ مکرته و تعظیما
 سوم آنکه این همه از طنون و خیالات معاویه بوده چه ضروری که تماشای مطابق
 نفس الامر بر آید هرگاه یقین جناب امیر که جناب فاطمه زهرا رضی اللہ عنہا قسم دروغ
 بر آنکه خبری نخورده خلافت واقع بر آنکه کما مر تفصیله فاما طاعت لفظون معاویه و خیالات
 و در کتب فتنه مکرر و نیست که جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرموده که همیشه جبرئیل
 علیہ السلام در باب مساو و وصیت میکرد تا آنکه گمان بردم که اکنون حکم بوجوب آن
 همه و خواهد یافت یا ندانهای من خواهند ریخت و حال آنکه این فرمان زیور رضا
 نه پذیرفت و نسبت مساو بوجوب مبدل گشت و اینهم ارشاد شده که در باره حسن
 با مہدی چندان تاکید بوفایو ما میرفت که پیش آیم که اکنون حکم میراث بر او نازل
 اجلال خواهد کرد و از روایات متواتره بر هر کس رسد او بموید است که اینچنین اتفاق
 نیفتاده و اینهم بکتب امامیه بمطالعه فقیر در آمده که حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود
 که بپوسته روح الامین بر عایت زن تحریف مسکر چند آنکه بدین من و اسخ شد که طلاق
 دادن لایق نیست و در باره بندگان نیز تاکید با بعضی العایت میرسد حتی که مغلطون
 که شاید مجاد برای بندگی معین گردد که چون با نقض رسد خود بخود آزاد شوند و اگر کسی از
 امامیه متکلم این خواهد بود بگو که بکتب من لا یحضر صدق در سایل ابن محبوب و رجوع کن و اگر

مشکل افتد بحواب باب پنجم الهامات از تحفه اثنا عشریه که در از محمد شمیری نوشته است
 باید کرد و انقسم احادیث خارج از احصاست پس اگر ظن معنی یقین است چنانچه خواهد آن
 در قرآن مجید موجود اعتراض و بالا میشود و الا اصل مدعا فقیر که قلع تقریر مقرر است
 بجای خود حاصل چهارم آنکه معنی اطاعت است که مادامیکه امر مخاطب یعنی نیز ریشه
 با اقدام معصیت بر عباد بن عمر صادر نخواهد شد امثال خواهد کرد و ازین اطاعت حصول
 اعتقاد بحقیقت خلافت آن بلیه ممنوعه است و قدر آن حصول الاعتقاد با تحقیق زیاده است
 للخلافت مع الاعتقاد بعد بل فقه فطاطه امره که ما قال الشرف الثانی و هو علم الهمه عند
 و غیره من علماء الفرقین مصرین بنکیر عباد بن عمر بحث لا تصور المریه علیه اجتماع الضدین
 و اثبات النقصین فنذكر لا تکن من النافلین قوله این عبارت مصداق المعنی بطن
 از اشعار **اقول** چه خوش فرموده اند جناب مجتهد فانی که یکی از دانایان و یگانان قلیل بصیرت
 است و این افاده جدیده هم در رسم فردا یکی داخل است زیرا که با اینهمه طول است هنوز جناب
 مجتهد را در این باب هم نرسیده تا قسم عبارت را ثابت کند و حال آنکه مستحب قیل و قال مجتهد
 مدیم المثل با صوفی صفوت نباه موفت و طریقت دستگاه مولوی سلامه است که اکنون
 در شهر کاشان پور بر سرال مجتهد الزمان که بنام در از محمد فیض آبادی شهرت یافته مشغول می باشند
 همین عبارت واقع شده بر سید بودند که ترجمه این عبارت بطور ترکیب عربی بیان باید کرد
 صاحب نوشتند که بلد این کوچه نیم از محرر رساله باید بر سید از طرف مخاطب اب
 آنکه که سایل شخصی بگریست و من واسطه ارسال رفته اویم مگر من هم اشتیاق ترجمه آن دارم
 تقیه و خوف بر نگارند باز جناب صوفی بزبان خامه سپردند که بر تقدیر خلل در عبارت مذکور زبان
 با اعتراض بستی نشود و در باره صحت و عدم آن طلب شهادت از من چه ضرور پس مجتهد العصر در رقه
 خویش با معانی حرف زدند که غرض سایل از استفسار معنی آن عبارت بطور زبور آن بود که لفظ
 و اخلاق شهادت یافت کند من بعد مکاتب دیگر میانه ایشان دارند و سخن از اصطلاحات
 میزان بسیار آمد هرگز حضرت مجتهد قدرتی بران نیافتند که آنست اعتراض بر عبارت فقیر بنده چنانچه
 تفصیل این همه امور در دیباچه این کتاب بخوبی و جوهر گذشت فلا حاجه الی الاعاده

بالجمله یا وصف نگار و اصرار صوفی صاحب بر این معنی که چیزی از اعراض عقل یا نقل
 بر عبارت مذکور باید کرد هیچ اعتراض و اشکالی از مجتهد و اولیا و سراسر انجام نیت
 باز یا وصف امتداد زمانه در جواب رساله فقیرم تفصیل بعمل نباید پس بغایت
 ایزدی معلوم شد که بر عبارت مرقومه حکم بستم نمودن خلاف عقل زرین است
 و خود را نزد اصحاب دانش و نیش رسوا ساختن و دعوی به اهت که از لفظ
 ظاهر و یا هر یک است از عجایب افادانت ای معاشر شیعه اندک جای انصاف
 که آن شخص که او بنا بر سخن سازی خود را و اسطه فی الثبوت او فی العروض اثبات کرد
 مجتهد است زید مفروض که او را سائل قرار داد و برگردنش این بار عظیم نهاد بر تقدیر
 تسلیم فرزند اکبر قدوة المجتهدین است که نامش محمد باقر و حال استعدادش
 در علوم مخصوصا علم کلام بر هر خاص و عام ظاهر چنانچه از محران اسرار بعد تحقیق
 پشمارین رسیده که جناب مجتهد اگر جواب بصارت العین را تمام کرده باشد
 مشهور خواهند ساخت و بر فرض این توسط دستگیری پسر بر پدر خصوصا در وقت
 زبونی و بیچارگی ضرورت است یا نه و ضرورت هم تعلق بدین ذمب داشت
 از ضروریات دینی نبود که اهل دین و دانش در پایه اعتبارش نمی نهند
 ما ندانیم که اثبات ضرورت از کی میتواند شد جوابش آنکه بسیار سهل است
 و کلام مخاطب اول دلیل بر آنست تصویرش آنکه این افاده تازه دلالت بر آن
 میکند که عبارت معلوم مقیم است و بر یکا خود مقرر است که چون الفاظ معانی را
 نمیشود وضعت تا لیت و قوع می یابد فضلا در فهم آن عبارت متغیر میشوند و یک
 تشویش مخاطب مجلا به ثبوت رسید و فضلا بعد ازین خواهی دانست فقد ثبت
 بالضرورة بالضرورة و از اینجا اینهم مقیم میرسد که تاویل مخاطب که مقصود سائل
 انکشاف حقیقت انصاف و اخلاق شاه صاحب بود سراسر بی شائبه
 من بعد محتجب نماند که این همه اعتراضات را که در اینجا اشارتی کرده اند
 در رساله جدید از بهائیان عبید رد کرده بودم چنانچه بسیار از خاصه و عامه و

خویش و بیکانه میدانند که از دست طبع رساله جدید یعنی کاشف اللثام عن سبع
 المجهده العظمی در رساله قدیمه یعنی بصارة العین فارسیان را قلب و جگر شیعیان
 شکسته و سقمتی که در عبارت فلان یعنی بنده ناتوان گمان کرده اند متشای آن
 با تمام در رساله مذکوره متاصل گشته و لیکن مخاطب باران نیز از آن اطلاعی نیست
 این صفت را تمامی موافق و مخالف که مابین می دانسته انگشت تحریر نه ان میکنند
 لیکن چه کنند که غیر از صبر چاره نتوانند کرد **قوله** معلوم نیست که بحسب اکتاف هم صورت
 داعی شده که بر عبارت فارسیه اکتفا کرده اظهار مهارت خود در عبارت عربیه
 نموده **اقول** این تعریضات و تشیخات و قتی بحسب راجع شود که و هم و حین آن
 مخاطب که تعلق با تعریض بر عبارت مذکوره دارد بجای خویش باشد و تحقیر است
 بتفصیل تمام میکنم و با و که قطعیه نبوت میرسانم که این قسم ترا یک در قرآن مجید
 و فرقان حمید موجود است و توضیحاتیکه مفسرین در آن باب ذکر میکنند اکثر بطریق
 اولی در عبارت فقیر مخور است علاوه بطور جدل و الزام نمی توان گفت که ضرورتیکه
 فقیر را از فارسی بعربی پرده همان ضرورت است که او را مخاطب او تصدیق آید
 حق نماداعی شده که در بعضی از مقاماتش فارسی را اکتفا داشته بعربی تعلیم نموده اند
 و لقد حسن باقل طبعیت تو کار زین را انکوشانی که با آسمان نیز برداشته می
 چنانچه بختد اسفهان در مقام حیدریه و بعضی دیگر از سایل بتفصیل و اجمال متفصل
 باین این امور شده بلکه از مطالع کتاب مذکور و سایل مشا را الیها چنان بوضوح
 میگراید که از فن انشای فارسی هم نابلد محض بوده اند غلط کفتم برین قدر هم قدرتی
 نه داشته اند که آیت قرآنی و حدیث خاندانی را هم بلا تحریف و بی زیادت و نقصان
 ترجمه توانند کرد اعمود بامدادینم امر عظیم است نقل است و حدیث بعنوانی که هرگز
 کی و بیشی و تبدیلی و نه از اسقاط الفاظ اتفاق نیفتد از دست آن بزرگ انعام
 نیافته است و حدیثی نقل کرده اند که برده غلط شنیده است و در بعضی از آن
 ترقی فرموده و اگر غلط ترجمه را هم شنیده آن ذکر دانم در این فقط یا حدیثی تنها با

بمقتاد بمقتاد و هشتاد و هشتاد غلط بوقوع آمده بی اختیار از زبان سامعین و ناظرین
 این کتاب و مانند آن برمی آید و بآواز بلند سر میزند که خود غلط اما غلط است غلط
 این همه محلا حال گتایه بود که احیانا یکد و سطرش بعبارت عربی نوشته باشند از بی
 قیاس کن که در کتاب اساس الاصول چه خطای افتاده باشد و **الحمد لله** که
 خدمت این کتاب امیرزاده محمد اخباری که غالباً اصولیه او را در کاظمین گشته و اثبات
 او را با اکثری از رسائل مولف و تباراج بر دنده بجان دل نموده که اجاث تقطیع و
 در کتاب محاول العقول فی قلع اساس الاصول بهم دیدن دارد و هم شنیدن این
 اوراق را چنان نمی بینم که در هر مفاسد تفصیل ایرادات و اشکالات ذکر نمایم و
 هرگاه در رساله اساس الاصول که چند جزو پیش باشد این خرابیها پیش آمده حالیا مجله
 ضخیم عماد الاسلام را که در جواب امام رازی رضی الله عنه که امام فنون ادبیه و علوم
 نقلیه و عقلیه است و عبارتش در بلاغت و فصاحت بمشایقی واقع است که مطالب
 دقیقه غامضه را بعنوانی در سلک تقریر میکشد که طلبه شرح کافی بشرطه برین مسلم
 بلا تکلف می تواند فهمید برعم خود بعد از اختصار عبارتش جمع کرده اند خیال باید نمود
 که هر چه اغلاط شمل خواهد بود **والله** که خود قلوب محققین مجتهدانی
 بسیاری از علمای شیعیان از ادراک آن بر خورست و دید بای ایشان از ملاحظه
 مهملاتش شک چون اسمی جمیع آنها را نقل کردن درین اوراق مناسب نمی بینم
 و حاجتی هم نیکر بعضی آنها نیز بنا بر قیاس اولویت باقی مانده ولیکن تشریح باطلها را
 فردی از افراد مناسب می بینم پس بدینکه از جمله مذکورین که بعد از ملاحظه اغلاط لفظیه
 صاحب عماد الاسلام و نا بله بودش معلوم ادبیه و کلمات خود را در ردع مجوز بهیچ لبه
 اند و دستهای خویش را استون زنج کرده فاضل معاصر صاحب تفسیر منہج السواد
 اند که اجزای کتاب مسطور را از نسخه نواب احمد علیخان نزد بنده گاهی گاهی ابراهیم
 میدارند و در پرده شبنمی کشف مخطوطه ای او از دست فقیر اند یا زبیم حضرت مجتهد
 دعوای همه دانی در سر دارند و کسی را از علمای متقی که علامه دیوبند را برادر شالانده خود

بهم نمی تسماند و در ذوالفقار مصدق به دعوی عدم ربط عبارت مقتضی او گردان میکنند
 غلط گفتم نزد تمامی منشیان دهر خود را رسوا میکنند نه بانی ثقات مرویت و اولاً
 آن عقرب در عبارت مجتهد الزمانی در آغاز مجله ثانی می آید ان شاء الله تعالی که هرگاه تحفه
 ثنا عشریه را در بلاد مشرقیه بقالب طبع ریخته و با طراف عالم و اکناف مسکن نمی آدم
 فرستاده امامیه را از ملاحظه آن شورشها بهم رسیده تا آنکه رئیس ملک بنگال را بر آنجسته
 بحدی که این کتاب پیش علمای ایران با مبلغی نمایان فرستاده نوشته بود که حضرات را
 بدو چیز تحلیف میدهم یکی آنکه مطالب این کتاب را من المبتدا الی المنتهی اصولاً و فروعاً
 برهم زنند و اعتراضات و اشکالات مولفش را که بر عقاید اصولیه و فروع فقهیه
 امامیه نموده و درین کتاب درج کرده از پنج و بنیاد بکنند دوم آنکه در لغزشهای
 قلمی و غلطیات لسانی او هم حرفها زنند تا افتخار سنیان بر الفاظ و معانی آن هر دو
 از هم پاشد و کسی بعد ازین رود و قبح مجال گفتگو نباشد چون مقدمه دین و مذاهب است
 خدا را همه ما فراهم آیند و بعد از اتفاق کشش و کوشش نماینده علمای ایران و منشیان
 بلاغت نشان که دران زبان بازار افادات گرم و گشته آنچه در جوابش نوشته اند
 در بعضی از کتب وارد کرده ام مخصوصاً آنکه اجتماع مابین همه کتب که مصنف تحفه ثنا
 عشریه در رد عقاید و مایل فروعیه بدان تعرض نموده و بحثها که درباره مفومات و
 قصبات و تولا و تبرا ایراد کرده درین زمانه متعسر و متعذر است پس تطبیق نقوا
 باماخذ و اصول جابجه باید صورت نمی بندد و اگر اینهم اتفاق افتد کتب اهل سنت
 درین بلاد کجاست بعد از رولج مذہب اثنا عشریه درین دیار کتب سنیان؟
 آنحضرت عفا و الاقیل و قال و بحث و جدال در معانی و مطالب این کتاب کرده
 میشد اما امر ثانی پس یکدیگر در فن انشاهات داشته باشند و این قسم عبارت
 تواند نوشت مجال هر کس نیست که چنین عبارت سلیس بخواهد و درت قافی از
 تعقید قلمی نماید و از آغاز تا انجام ازین عهده بیک طور بر آید درین شهر مرزا علی
 اکبر شیرازی از به تمام مقیم است و مذہب شیعی دارد کاتب الحروف بلا و اسطیخ

عبارت بنو الامازنی او کوشش کرده بلکه مشهور است که در و آن بزرگ در هندوستان
 زیارت انتخاب بوده و تقدیر مساعدت نموده و این قصه بدان ماند که بزرگ طغای مرزا
 بیدل از ایران طی مراحل نمود قضا را خبرش دادند که مرزای مذکور طاعت فرمود و گویند که آن
 مشتاق بر سر تربش رسید و دیوانش بست گرفت بخیال این معنی که بریند که از آمدنش
 صاحب دیوان را و توفی هست باینه بر ورق همین مطلع بر آمد **فرد** چون جگر در لجه خورده شام
 تو بر گورانی و من مرده باشم **سده الفقه** چون مجتهد حلی عبارت تحفه اثنا عشریه را نامر بوط گوید
 اگر پس بمجوید بر مقتضای الوله کسرا بیه طریق و الله خود را جوید مقام شکوه و شکایت برگز
 نخواهد بود **علاوه** اگر تمیق نظر را کار فرمایند و راست پرسند مقام است که کلاه گوش
 این پیچیدان با قیاب عالم تاب رسد زیرا که در سقم و نامر بوطی عبارات و عدم انضباط احباب
 علامه دهلوی قدس سره نسبت نامه بهر ساندیم **قوله** در حقیقت تحریر چنین عبارت است
اقول مخاطب از کجا تا کجا میرسد و محبوب خانگی طایفه خود را نمی بیند چون بطلان
 هر دو اعتراض او که در باب سقم عبارت بنده بدان تشبیه نموده بچوال الله و توفیه بر دشواری
 عالم حالی است چنانچه عقرب خواهی است پس بر تقدیر انصاف باید گفتن که چنین عبارت
 خالی از تطویل و اطایب محب اولی الالباب است و یاد از عربیت علامه ثانی سدا الدین
 داماده او که درین فن مرتبه قصوی داشته میداد **اما طعنیک** بر عربیت نام
 هم ابو حنیفه نعمان بن ثابت نموده پس ظاهر السقوط است بچند وجه **اول** نسبت این
 جوزی گفته که ثقات را با نقل قول ابو حنیفه را و لوراه بابی قبیس بر طبق مذہب جمهور خا
 محرف یا نقل کرده اند نه بود و الف و خلاف این نقل بر حنیف محکی است لیکن قابل اعتبار
 نیست و بر تقدیر حاجت بخشیم تحریر جواب از طرف ابو حنیفه رحمتی افتد و باطل میشود آنچه حضرت
 ناظم در ضربت حیدریه دعوی شهرت و دار بود نش بر البته جمهور اهل سنت نموده اند
 بر آنکه تصریح فاضل مذکور خلاف نقل مخاطب از ثقات دریافت شد و معلوم گردید که خبر
 جانت این حکایت آورده اند که ابو حنیفه ابو قبیس یا ابابقیس الف و او از خود به پس
 ز ثقات جمهور این نقل اثبات میکند دعوی شهرت آن بر سنده جمهور و شیاع و ذیاع آن

هرگز مجتهدین امامیه نمی‌زیید و جواب علماء که قاضی ابن خلکان آورده گما سجدی اشاره
 بجمله احتمال دارد که بعد از تسلیم باشد و تسلیم که جمله لم یکن یجاب بشی اوست
 آن باشد که نزد جمهور بقلبت عربیت عیبی داشته باشند و دوم آنکه ناقلین
 خطای ابو حنیفه اختلاف دارند پس محمود غزالی معتزلی بتصحیح اکابر حنفیه ابو قیس را
 در منقول بواو نقل کرده و قاضی در و قیام الاعیان بalf حکایت نموده قضا
 نصارا لامر الی انقل الاول الذی آورده الثقات علی اعرفت اتفاق حال
 این نقل در اکثری از کتب مخصوصا کتاب علامه امام شیخ الاسلام رسل الفضل
 المحققین رئیس العماره الراحمین ابوالبقا بهار الدین است ذکر الامام الحنفی
 سبط ابن الجوزی از اقرا علی ابی حنیفه و انما انقول عنه بانی قیس کند اقاله
 الثقات من ارباب النقل انتهت بعینها و تحقیق نماید که مولانا بهار الدین مذکور
 کتاب حافظ فقیه ابوالموید خوارزمی رحمه الله علیه را مختصر کرده و پانزده مسند
 امام اعظم را نام برده و کمان مخالفت ابو حنیفه رحمه الله علیه را با احادیث شریف
 با و که قطعی و بر این یقینه بکمال سبط و تفصیل باطل ساخته و فضایل و کمالات
 او را پیش از پیش نقل فرموده و بر همه کس عیان گردانیده که در مجتهدین است
 مرحومه اینقدر خودت ذهن و استقاست عقل و بلکه استنباط کسی حاصل نیست
سوم آنکه از سه حال خالی نیست که امام ابو حنیفه لفظ مذکور را بواو فرموده
 یا بalf یا بیا و اعراض بر صورت اولی و ثانیه متوجه است و یکین میگویم که بقرین
 و او خطای ابو حنیفه ممنوع است و مسند منع امور بسیار از جمله آنکه بعضی از قاریان
 لفظ الی لهیب را در قیام ابولهیب بواو خوانده اند و بجای علی بن ابیطالب
 ابوطالب و در مقام مصوبه بن ابی سفیان ابوسفیان گفته اند چنانچه حضرت امام
 رازی رضی الله عنه در تفسیر کبیر و قاضی ناصر الدین بیضاوی در سهرار التاویل
 و انوار المنزل و جارا لمدح مشهوری در تفسیر کثافت آورده اند علی و ه
 از کتب عمده الطالعه سبب آل ابیطالب که و ثانی و اعتماد این کتاب

از کتاب السمار و العالم از بکار الانوار مجلسی دریافت میکرد و واضح شده که نزد
بعضی از علما ثابت گشته که حضرت امیر با وجودیکه افعح و ابلغ بوده اند در حالتی که
خود جمع و تالیف آن کوشیدند نوشته بودند که هذا ما کتبه علی بن ابی طالب کو بعضی
از دیگر علما انکار آن کرده باشند و بعضی دیگر باین نحو توجیه نموده که صورت کتاب
یا در خط کوفی بصورت و او است بهر حال از تفسیر مذکور آنچه ناقلین لفظ ابی طالب
می نویسند از آن بوضوح میگرداید که لفظ ابولهب و ابوطالب و ابوسفیان اگر چه گنیت
است ولیکن مانند علم برای این مردم شده و علم مما اکمن از تغییر و تبدل نزد عرب
محفوظ میماند و مخاطب نودعی در کتاب ضربت حیدریه شهرت ابو قیس را در حالت
رفع مسلم داشته لفظ ابو قیس که بلا ریب معنی گنیت در آن مطلوب نیست و حقیقت
و معنی آن هر دو درین ماده مفقود چرا علم نباشد و از صدمه تغییر و تبدل محفوظ نماند
که درین باب ضرب المثل است **حالی** باقی نماند مگر حالت نصب یعنی ایابا
بالت و جالبش آنکه بخوبی از اعراب اسما بسته علی با حقه شارح التبا اختلاف
است جمهور بر آنند که در رفع و او و در نصب الف و در جرایی باید و نزد بعضی
اعراب این اسما مثل لفظ عصا است در همه حال و این در نصب و اگر کتب دیگر نیز آورده
اند و ستعرف شاهه انشاء الله تعالی چهارم آنکه نقل جناب مخاطب شده
از حیات نیست زیرا که از اکتفا نمودن بر قدر مذکور از کلام قاضی این خلکان چنان
حالی میشود که قاضی مذکور این اعتراض را مسلم داشته و هرگز جوابی از آن متصل
نفرموده و حالا که چنین نیست اهل تتبع نیک میدانند که قاضی بعد از عبارت منقول
میفرماید و قد اعتذر و اعن ابی حنیفه بانه قال ذلک علی لغته من یقول ان الکلمات
السته المعربیه بالحروف و هی ابوه و اخوه و فوه و هوه و جموه و ذوال اعرابها
کیون فی الاحوال التلیث بالالف و انش و اعلی ذلک ان ابی و ایابا
قد بلغانی المجه غایتا و هی لغته الکو فین و ابو حنیفه من اهل الکوفه فنی لغته و الله اعلم
بیس این جواب آنکه نشستن و فقط بر امر اول اکتفا ساختن اگر خیانت نیست باری

که ام جبر است **چشم** آنکه ازین نقل همین قدر ثابت شد که وقتی ابوحنیفه را
 این اتفاق رود او ازین اتفاق قلت عربیت ایشان از کجا لازم می آید والا این
 قلت کس و لغزش زبانی مستلزم آن باشد که هیچ فصیحی و بلغی در عالم موجود نباشد
 بسا کس از بلغا و عرب عربا باشند که در انشاء عبارت و نظم اشعار با قدام تعقید لفظی
 و معنوی اقدام شان نخبیده مع هذا از مرتبه شان بسیج نگامیده انصاف فرماید
 که فرزوق شاعر که در شعرای عرب کلام او سلم الثبوت است درین بیت چه قدر
 تعقید را مصدر شده **فرد** و ما مثلک فی الناس لا عملک ابو اقبه حی ابو هلقار به
 که اگر کسی را از علما که حل معنی این بیت را در مطول و مختصر و مانند آن زیهار ندیده
 باشد پرسند که بعد از نحو من کجاست که معنی بیت حدیث غالبه برین تقدیر هم سخت مشکوک
 و متوجش گردد و از جمله بیان آن بر نیاید پس اگر ابوحنیفه را همچنین اتفاق رود بد
 چرا باعث قلت عربیت خواهد بود و این جواب وقتی است که لفظ مذکور را در صورت
 رفع و نصب برفلت حمل کنیم یا رخصه یا اگر چون ابوحنیفه بمقتضای عبارت
 مذکور عیبی ندانست این امر اتفاق را بطریق مبالغه در عیب او شمرند چنانچه مردی است
 که صاحب دلی بزرگ را از اهل خانقاه بخویش بر طریقت همراه گرفت گویند که
 چند سال بخند متش بود و ضرورتیات محاکش و محاد را در سفر میامیکرد و از کلاه
 کردن بنجایت مجتنب بود روزی پرسید که چون امروز بر گشتی سوار خواهی
 بشکول را همراه برم باینه بعد ازین به پیرو خود مکتوبی نوشت و در آن مکتوب یاد کرد
 که خادمی که بر فاقه من سپردی مردی معتقد و ذاکر و شاعر و صاحب نسبت است
 مگر آنکه قصول دارد **هو مو لا نا ابو البقای** مذکور در بعضی از جوایات چنین
 افاده میفرماید که اگر کسی را بخت و مهارت امام اعظم در نحو مستور افتد و آینه علم
 امام با آنکه دیگر ملحوظ گردد باید که بمبایل ایمان از کتاب جامع کبر که امام محمد بن
 موافق است رجوع کند آنوقت قطعا و یقینا بخت آنجناب در علم اعزای او در حصول
 خواهد انجامید و به بدست اولیه خواهد دانست که امام محمد ازین بحر خار ناپیدا انکار

چند قطره اغتراف کرده و برین سایل ایمان از کتاب مذکور که بدقیق علم نحو تعلق
دارد اما این فن مانند این جنی و قاضی ابوسعید السیرانی و ابوعلی الفارسی شریف و روح
نوشته اند و کافرا جمیعین به توفیق و تبحر ابو حنیفه در علم نحو و درجه علیا و نهایت قصوی
گواهی داده اند و ازینچایی توان برد که خطیب عراقی که این مطاعن امام اعظم از دست
زبهار سایل ایمان را خواججه بنکات علم اعراب تعلق دارد ندیده و بر چیزی از این
واقف نگشته زیرا که اگر مطلع میشد با وصف غلبه هوای نفس هم هرگز جرات
بر تقسیم اعتراضات نمیکرد که مکابره از شان عالم نیست بلی جابل بیب نادانی
جبارست می کند پس معلوم شد که خطیب گریه الصوت از جهت عدم اطلاع مرتکب
این بهفوات گردیده و چه خوشش کرد سلطان فاضل بادشاه سلیم عیسی بن ملک
عادل ابو بکر بن ایوب فرمان روای شام حدیث رسیده روحه که در کتابی مستقل
مطاعن خطیب را که تعلق با حنیفه داشت رد کرده و داد تحقیق داده جزاها
عن الاسلام خیرا البته محمول بعد از آنکه حاصل کلام مولانا ی مذکور
دانستی آنچه مجتهد در ضربت حیدریه بجواب این مقدمه یکد و سطر عبارت عربی نوشته
و کار فرمایکی بر خود بسته و اجمال محل بکار برده و با صل این بدعا رسیده قابل
نماند که کسی از اهل علم بر دآن التفالی گشت فکیف که از کتاب عقود الحجاب
سابق ابی حنیفه النعمان که علامه محمد بن یوسف الدمشقی الصالحی اشافعی
مصنف کتاب فنیجیم یعنی سبیل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد که در ترجمه او
نزل بر فوقیه نیز ثبت میکند جزاها استیجابا حسن اعماله هم تبحر ابو حنیفه در علوم
عربی و دیگر فنون نیز بطور می انجامد و حال کتاب ملک عادل عیسی بن ایوب
نیز بوضوح می یوندد و بناجیه عبارتش بعینها ملحوظ شود **قال بعض من صنف**
فی المناقب کان ابو حنیفه روح اخذ من العلوم با و فریضی اما علم الکلام فحقه
تقدم انه بلغ فیه مصغرات را لیه بالا صایع و ناسیک به از سلم الیه علم انظر
و العکس و اصابت الکراحتی فانوه فیه ابو حنیفه امام اهل الکرا و اما علم الادب

والخوف بفتح فيه الوابات والافتقار كما قال بعض اعدائه فقد ذكر المالك
المعظم عيسى بن ابي الربيع في الرواية عن المسائل الفقهية التي بنى ابو حنيفة اقواله
فيها على علوم العربية لو وقفت عليه لرأيت العجب العجيب من تمكنه في هذا العلم
وحسن استنباطه واما الشعر فقد روي عنه من نظم اشياء عظيمة قلت وسبغة
جمله منها في باب حكمه واما القراءات فقد اوردوا باليف قراءات القرويين اوردوا
عنه بالاسانيد وهي مذكورة مشهورة في كتب التفاسير وغيرها ومن اوردوا ابو القاسم
الزرقاني وغيره قلت وسياتي على ذلك في باب قناعاتي من زعم انه كان لا يحفظ
القرآن وقد روي عنه انه كان يحتم في شهر رمضان ستين ختمه قلت وقرا القرآن
في ركعة واحدة كما سياتي في باب ولابي المويذ الموفق بن احمد **اشعار**
ابي حنيفة ذي النعمان قراءته مشهورة سمعته غزارة غصت على القراء في ايامه
فقد سمعت من حسن القراءته ودراية حقيقته انه قد خضعت له القراء والفقه
فقد سمعت الصحابة كلهم في علمهم قضاة الجبال خلفاء سلطان من في الارض من فقهاء
وهم اذا اقواله اصدار وكان اصدار جميع صدايا القصر وهو الذي يجيبك مثل
صوتك في الجبال وغيرها اشارة الى ان الاصل منه تشار وعنه اخذ لانه كان
كامل الفقه روي عنهم لانهم عماله كما نص عليه الامام الشافعي رحمه الله عليه وعلى
الطحاوي ان خاله المزي كان يهيم النظر في كتب الامام ابي حنيفة وكان ذلك
سبب انتقال الطحاوي عن مذهب الامام الشافعي الى مذهب ابي حنيفة كما
روي ذلك ابو يعلى الخليلي في الارشاد واما الحديث فقد قال ابو يوسف
رح ما رأيت احدا اعلم بنفس الحديث من ابي حنيفة وقد علمت انه رأى خلافا
من الحديثين وقال ايضا كان ابو حنيفة ابر بالحدوث الصحيح مني واكثر ابن المبارك
على من قال انه ليس بعرف الحديث كما سيأتي بيان ذلك في محله وكان رح
بصيرا للعلل الاحاديث والتعديل والتجريح مقبول القول في ذلك وروي
ابو عيسى الترمذي في كتاب العلل من جامع عن الحسن بن علي قال سمعت ابا حنيفة يقول

ما رایت اکتب من جابر الجعفی ولا افضل من عطاء بن الی رباح وروی البرقی فی المثل
 عن عبد الحمید قال سمعت اباسعید القصانی سأل یقول الا قام ابو حنیفه ما تقول فی الاخذ
 عن الثوری قال اکتب عنه فانه ثقة ما خلا احادیث ابی اسحق عن جابر و احادیث جابر
 الجعفی وروی الخطیب عن سفیان بن عیینة قال اول من اکتب فی الحدیث ابو حنیفه ان
 هذا اعلم الناس بحديث عمر بن دینار و اجتمعوا علی فقه شتم فاما بک من یستأمن فی
 الحدیث الثوری و یجلس ابن عیینة سیاتی لهذا مزید بیان و انشد ابو الهیودج
 شعرا نعت قد نشره العلوم بکسرنا : علامته داری الاطوار : ثم انتهی
 منها الی الفقه الذی : قد راج فی الاغوار و الانجاد : ثم انتهی من عبده یعنی الثوری
 حقار عم سلس الحراد : لقد ارتقی فی فقهه فیه قلته : من لب بصاعده فاقوی کهاد
 فرق الفصل حد و الیهیم فنداهم و کل قوم : بعد ازین فموضوع قاطعه
 که از فقهای سحرین و ائمه محدثین در باره اعلیت ابو حنیفه و مزید انصاف او بعلوم
 دینیة منقول افتاد سیکس را برسی مانده که قاضین را بر جلیل و حدیثی دیگر باعث
 شده باشد خدا را که مراد خطیب نه کور حطر نبی ابو حنیفه و انتقاص او نباشد بقرینه
 آنکه در تاریخ خود بسیاری از جلال او صفات او را یاد کرده تا آنکه جمعی از علماء
 مناقب امام را ازین کتاب خوا گرفته اند بلکه مقصود او از کلمات قاضین
 این معنی باشد که ائمه مسلمین یا مخصوص امام عظم با اینهمه در جایت رفیقه از ائمه
 مساند و جمله نجات یافته اند و از نجات که آن امور بیشتر از مجولین و اهل
 حدیث نقل کرده پس چگونه حارثه مسلمانی باین کلمات بنحیفه متصور باشد
 فها طبعک یا امام ائمه المسلمین خباثه از کتاب خیر احسان فی سنن ابی
 حنیفه النعمان سمت ظهور دارد و اینهم ازین کتاب منجلی است که حافظ شمس
 الدین ذہبی و حافظ ابو الفضل عسقلانی بتصریح افاده کرده اند که این کلمات
 قاضی از جهت عداوت و حد که کمتر کسی از ان نجات می یابد بر روی کار آمده
 و حاشا که ابو حنیفه متصف بان باشد انتهی محض و امید از سامعین آنکه گمان

تطویل کلام و استیجاب مناقب امام را در تفصیل دخل ندهند که بر قطره از
 دریا و ذره از صحرا اکتفا کرده ام و در باره نشر ابوحنیفه ازین نقائص اگر کما
 میبختی متوجه شوم کتاب صد خبر و مرتب می توانم کرد کما لا یخفی علی من تتبع مناقبه
 التي کادت من اکثره ان لا تنالی **الکنون** بدفع هر دو اعتراض ایشان که
 اشارت به ان بجمال و اجمال نموده اند متوجه می شوم و بر تفصیل عبارت
 رساله جدید مشغول میگردم پس بدانکه شرح اعتراض اول نشان است که در بیان
 سبب او خبرش مطابقت در کلام عرب می باید یعنی اگر متبدا ذکر بود خبرش را نیز
 ذکر می آرند و اگر متبدا مونث باشد خبر را مونث وارد میکنند و این مطابقت
 در عبارت محجب مفقود است زیرا که لفظ الامات که مونث است متبدا واقع
 شده و لفظ سو قوت که مذکر است خبر است بجا و این اعتراض که زبانی بعضی
 از تقلیدین حضرت مجتهد بعد رسیدن رساله بصارت العین مخبر نشان شنیده ام
 در رساله بعد از کاشف الشام عن تلمع المجتهد المقام این عبارت ششم
 که معلوم شد که جناب مجتهد الزمان بنا بر جو دیکه در طبع دارند در فهم بعضی عبار
 رساله مذکوره اعنی مع ان الامامة الخ مستحیر شده و با وجود ظهور معنی عبارت
 و عدم وقوع تعقید لفظی و معنوی در آن و استعمال لغات اجنبیه در مطاوی
 آن صد تشویش پهرسانیده گاهی بعد از مطابقت متبدا با خبر لب اعتراض کنند
 و از رحمت الهی که قریب محسین است بمراحل بعیده با فراتر نهاده اند متبدا
 مقصود بنده چنانکه عیانت و حاجت بربیان برای اهل فضل و علم ندارد
 آنکه مثل این ترکیب که متبدا مونث بود یعنی ثا در آخرش باشد و خبرش مذکر و ا
 شود در کتاب آسمانی و خطاب نورانی که سکر صحتش منکر دین اسلام است
 موجود است **إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ** که پس جناب مجتهد که
 اعتراض عدم مطابقت می نمایند بر عبارت من اکثره اعتراض می نمایند در حق
 این اعتراض بر کلام کسی میکنند که فاشا ک امکان را در بارگاه لم یزلی او کتب

نیست و در واقع بعد این اعتراض بعد از رحمت الهی میشود افسوس و صد هزار افسوس
 که با وصف امتد از زمان هم معنی این عبارت لطیف و کلام سلیس الهی فهمند
 برگاه بر این امور اطلاع یافتی اکنون بعضی از وجوه اختیار ترکیب مذکور که مبتدا
 موصوف باشد و خبرش مذکور بر طبق مواجید سابق بشنو که علامه نظام الدین نیشابوری
 در تفسیر خویش و غیره از شیعیه و سنی در غیران و جوئی که در باره تذکر لفظ رحمت
 و تائید لفظ رحمت افاده فرموده اند اگر کش در توجیه عبارت بنده بر فهم آن
 بزرگان بطریق اولی جاریست یکی آنکه تائید لفظ رحمت لفظی است نه حقیقی
 پس در تذکر خبرش هیچ مضایقه نیست و جریان این توجیه در عبارت فقیر از اینجا
 اولی است که تائید امامت فقط لفظی است نه حقیقی و مفهوم تائید بر اسم
 مفهوم امامت که بحث در آن می رود منافست و از اینجا است که کسی با امامت زنی
 درین است قایل نشده الا شیعیه من الخوارج خدا بهم الله تعالی کما نص علی
 ذلک صاحب تبصرة العوام خابرن گفته دقیق لفظ موقوف که مذکور است در
 خبرش آوردیم و دوم آنکه رحمت بمعنی غفران و انعام و ترحم است و بعد بن جبر
 علی نقل البغوی فی المحالم فرموده که مراد از رحمت توائست پس جوع و صفت
 بسوی معنی است نه بجانب لفظ چنانچه حق تعالی در آیت دیگری فرماید وَاِذَا
 حَضَرَ الْقِسْمَةَ اُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ
 مِنْهُ و نه فرموده نه زیرا که مراد از قسمت میراث و مال است پس میگویم که مراد از
 امامت نیز وجوب اطاعت شخص و نقاد امر اوست نیابت از جناب پیغمبر صلی الله
 علیه و آله وسلم و این امر بلا ریب مجرد از تائید بلکه مخالف است سوم
 بر طبق تفسیر جلالین و تفسیر نخاعه کاست که مضاف از مضاف الیه ملفوظ
 باشد یا مثل ملفوظ تذکر را اکتساب میکند لفظ رحمت هر چند موصوف است لیکن
 از مجاورت لفظ اسم گویا مذکر شد پس میگویم که چون الف و لام الامامه عموماً
 مضاف الیه است و تقدیر عبارت اینست که ان امامه الرجل مبعوثه الواحد و الا این

موقوف لبه الفظ اماست بطریق اولی از لفظ رجل که مذکر حقیقی است اکتساب
 نمیکند و این بجای خود ثابت است که مقدر با وجود یکدیگر هیچ خیر اقام مقام
 نمیکنند مثل موقوفت پس اینقدر که الفظ و لام قایم تقاضی موجود چرا مثل موقوف در الحکم
 نخواهد بود این همه توجهات در صورتیست که قبول دارم که موقوف خبر میدهد است
 و الا امر میرسد که مانند بعضی از موهین آیت مرقومه بگویم که این صفت لفظ شی
 واقع شده یعنی رحمة الله شی ثریب پس میتوانم گفتن که موقوف بهم وصف شی است
 نه خبر میدهد و تقدیر کلام نیست که ان الامة بیعة الواحد او الاشئین شی موقوف
 اینست حال اعتراض اول که باین عبارت اشاره کرده که بحیث از مطابقت
 مبتدایا خبر خبری دارد اما حال اعتراض دوم یعنی نه از ذکر ما یلزم ذکره من
 المتعلقات در عبارتش اثری پس اول مطلب این عبارت باید فهمیده مقصودش
 آیت که لفظ مجرد در معنی بیعة الواحد متعلق لفظ موقوف نمی تواند شد زیرا که
 در صله لفظ و قف علی می باید نه حرف یا پس متعلق موقوف را ذکر نکرده و
 از بیعت عبارتش سقیم گشته جوابش در رساله جدیدیه باین عنوان گفته ام که تا
 صله لفظ موقوف را مقدم فهمیده با جماع عقلا در گرداب مغالطه تنهک کردید
 انج یعنی اینقدر ندانست که لفظ علی الاجماع مثلا بعد لفظ موقوف که از متعلقها
 بود از عبارت محذوفست و تقدیر ترکیب عبارت اینست که مع ان الامة بیعة
 الواحد او الاشئین موقوف علی الاجماع او عدم التکیر و درین جواب هم تخطیه حجاب
 مجتهد الزمانی است و هم اشارت بلفظی است که ازین عبارت حذف کرده چنانچه در
 جواب اول ذکر سند است و هم تعریف و مقصود آنست که اگر یکدیگر کس بیت سخنی
 خلاف کنند و باقی اهل حل و عقد الحاکمانش نمایند زینهار او خلیفه نتواند شد آری
 اگر قدا از روسای بیت کردند و دیگران همان روز یا بعد از آن الحاکمانش نمودند
 و بیعت برداشته او امام است پس امامت بیعت یکدیگر کس بمنزله امر موقوف
 باید فهمیده مثل مکان حدیث که در بعضی از صورت موقوف بر تجویز او بعد از بلوغ است

فقهنا در کتب فقهیه درین مسئله بیشتر لفظ موقوف را بدون صله ذکر میکنند و جامع
 المرجمین علی بن ابی بکر قرغانی در باب خیار اشهاد از کتاب البیع علیه یفرماید
 فلو قبضه المشتري وملك في يده في مدة الخيار ضمنه بالقيمة لان البيع مفسخ بالهلاك
 لانه كان موقوفا ولا نفاذ بدون المحل فبقى مقبوضا في يده على سوم المشتري وفيه القيمة
 انتهى و نیز بعد فاصله چند سطر افاده می نماید فان ملك في يده ملك بالتمن وكذا اذا
 دخل عيب بخلاف ما اذا كان الخيار للبائع ووجه الفرق انه اذا دخل عيب يمنع الرد
 والهلاك لا يعرض عن العقد فوجب فملك والعقد قد ابرم قبل زوال التمن بخلاف ما تقدم لان
 رد خول العيب لا يمنع الرد حكما لخيار البائع فملك والعقد موقوف ومن اشترى امراته
 على انه بالخيار ثلثة ايام لم يفسد النكاح انما يلفظ الى غير ذلك من عباراته التي لا تحصى
 كثرة **وصاحب فتح القدير** در شرح مسائلك قبل از خیار مذکور است میفرماید
 قال الفقيه ابو الميثم في شرح الجوامع وفي الزايدات ابيع موقوف فان علم قبل
 ان يقترقا عرضي به فابيع جائزا ودر شرح باب الخيار مزبور میگوید بخلاف ما اذا كان
 الخيار للبائع فملك في يده المشتري لان العيب قبل الهلاك لا يمنع الرد حكما لخيار البائع
 فلما لم يمنع الرد لا يمكن العقد مسرعا قبل الهلاك ثم لا ملك ملك وقد كان العقد موقوفا
 حينئذ فلكنه القيمة الى غير ذلك من عبارات **و در کتاب كنز الدقائق**
 در باب احكام شخصي كه بعد از سلام كفو را اختيار ساخته باشد اين عبارت واقعه
 و نزول ملك المتردد عن ماله زوالا موقوف و در وقایع الروایة و شرح آن كه از فقهیه
 عبید الله بن مسعود بن تاج الشیراز است در باب مذکور چنین مرقوم است و نزول
 ملكه عن ماله زوالا موقوف فان سلم عاده وان مات او قتل او حتی بدار الحرب و حكم
 به عتق بده و ام ولده و حل دين عليه **فان في حكم الميت** قاله بن الموصل
 يصير حالاً بموت امه يوت و عنه الشافعي روح يعق مالا موقوفا كما كان و بعد چند سطر
 میفرماید اعلم ان النكاح والزوج باطلان اتفاقا والطلاق والاستيلاء صحيحان
 اتفاقا و المفاضة موقوفه اتفاقا و الباقي موقوف عند أبي حنيفة روح فاقده عند ما انتهى

والکربان سهام بهای هرزه در این دوخته نشود تیری دیگر در کیش دارم
 و بسوی معاند کینه کیش را با میکشم و آن اینکه علمای امامیه بلکه استاد امام اعظم صلی
 در شرایع در کتاب تجارت گفته و کذا الوباع یا ملک و لا یا ملک مضی بیه فها ملک
 و کان فیها لا ملک موقوفه و قبل یفسط الثمن بان نقوا جمیعاً ثم یقوم احدیما و یرجع
 علی البائع بحقوقه من الثمن اذا لم یخبر بالملك و لو اراد المشتري اذا لم یخبر کان له ذلك
 انتهى الی غیر ذلك من العبارات التي لا تعد ولا تحصى پس بر طبق اعتراض جناب مجتهد
 میتوان گفت که این عبارات از ذکر مالیزم ذکره من المتعلقات خبری و نه در کلمات
 ایشان ازین امور ضروری اثری می باشد و بل هذا الاصل و الی الخ و العباد آله
 بر نیکی آنچه در رساله جدید گفته ام با این تقریر مرتبط نمی شود زیرا که خلاصه این تقریر
 آنجا رذکر متعلق لفظ موقوف است مطلقاً و جوابیکه در رساله مذکور قلمی شد از آن
 معلوم میشود که اعتراض و غلط فهمی مجتهد است که متعلق لفظ موقوف لفظ بیست
و قش آنکه از تحریر رساله جدید تا اتمام جواب رساله قدیمه یعنی بصارة لعین
 فی شهادة الحسین رضی الله عنه مدت دراز است و در این وقت آنچه از تقریر اعتراض
 مجتهد الزمانی نزد سیاح بیدای پیچید آتی بواسطه ثقات رسیده بود تعرض بدان
 نمودم مضمون بلکه متیقن است که بر طبق معمول و رسوم خود جناب مجتهد تقریر اعتراض را
 بدل کرده باشند نه آنی که او را خود سوال از ترجمه عبارت کردند باز خود را واسطه قرار
 دادند باز سابل را که مجتهد الزمانی واسطه سواش کردید نه از تحیر و تردش بزم غم خویش
 نیز مری کردند و چنان ظاهر نمودند که مقصود او از سوال مذکور در آنکه مبلغ انصاف
 شاه صاحب بود نه چیز دیگر حالیا مصله بند را مد نظر باید داشت که تا مقدر در طب
 و البس مجتهد الزمانی را با اقوال علمای نه پیش که بران اطلاع بهم میرسد باقی
 بنگذارم بخلاف مجتهد الزمانی علانیه دورانی که معمولش از جهت عدم مقدرت
 بر رد کلام بنده بیشتر تغافل و تجاہل است که معرفت مجتهد و ستعرفی فی موانع
 مفصلاً انتبأ الله تعالی اکنون دلیل بر حذف لفظ مذکور مثل علی

اما جماع و عدم الکبر و غیر آن بشنو که نزد اهل سنت و جماعت در باره خلافت
 و امامت شخص در صورت اختیار اتفاق اهل حل و عقد نمی باید چنانچه علامه جرجانی
 در شرح مواقف و غیر او تصریح کرده اند و دعوی اجماع برخلاف صدیقی نموده
 پس آنچه از قول این بزرگان دریافت میشود که نسبت یک کس هم کفایت میکند
 و شخص از ان امام بالفعل شود مرادشان آنست که در فلیت امامت انتظار
 باقی نیست اگر سائر اهل حل و عقد در استحقاق او قبح نکنند و الا بیعت آن شخص مفید
 نخواهد شد بلی سکوت مردم هم محقق برضا خواهد بود و ساکتین در زیره شان محدود
 و محسوب و این امر هر چند نزد منکی از یک اقبال بنا کسی علم الهی شیعہ در شافعی بنیید
 از دانش باشد ولیکن اگر ادنی غوری و امحانی بکار رود عین مقتضای عقل و نقل خواهد
 آنست زیرا که در قرآن مجید مصرح است که وقت اشهر البقاعه و مسلمات شرعی اهل اسلام
 را باید که ازین مجلس احترام نمایند و الا حال همه کس یکسان خواهد بود پس با وجود قدرت
 قیل و قال و ملاحظه این معنی که فلاست یگیری نمود و او را مضرتی نرسانیده اگر سکوت
 اختیار کنند البته در قبول و رضا محسوب خواهد شد چون در کتب کلامیه مثل بنایه العقول
 امام رازی و شرح مواقف و دیگر کتب این فن این همه امور را دیده و در پیستم
 که کلام با جناب مجتهد الزمانی است که دعوی مطالعه کتب فریقین میکند و بالزام
 اهل سنت با اصول مقررہ شان بزرعم خود مشغول می شود پس خطاب او مثل خطاب
 از کیا و علما خواهد بود از جهت ذکر لفظ مذکور را ضرورتی نداشته موقوف ساختن
 و اگر بر معنی و قوت هنوز و قوفش حاصل نمیشود اکنون کلام صاحب پینه بسفیه یعنی
 محیب صوارم باید شنیده میفرماید که آنچه در کتب کلامیه اهل سنت میگویند که امامت
 بیعت کس یا دو کس ثابت میشود معنیش این نیست که محض آن بیعت کفایت
 میکند چه طریق ثبوت امامت نزد ایشان منحصر است در نفس و اجماع بلکه معنیش آنست
 که در ابتدای اختیار امام من بین الانام بیعت یکد کس از اهل حل و عقد کفایت
 میکند لازم نیست که جمیع اهل حل و عقد امام را مجتمع شده اختیار نمایند چه این معنی

ممکن عادی نیست اری بعد از آنکه بگوید کس امام را اختیار نموده دیگران از اهل
 حل و عقد اجماع برو خواهند نمود اگر بایقت او نرزد آنها ثابت خواهد شد و الا در
 بایقت او قبح خواهند کرد پس اجماع برو نخواهد شد بالجمله این را فاضل چون کتب
 بر فن را از اساسانده معتبر گرفته درین قسم غلط فهمیها جایگاه افتد انتهی این
 که دانستی در صورت بیعت مردم است و اگر خلیف سابق لاحق را بر جای خود نشاند
 آن شخص هم خلیفه خواهد بود بر تقدیریکه دیگران در استحقاق او قاضی نشوند و فضیل
 و بزرگی او را مسلم دارند بالجمله در هر دو صورت وقوف بر اجماع و اتفاق
 از این جهت است که ذاتیات امامت صورت بند و امن از خطا حاصل گردد و
 این امر در دو صورت متحقق تواند شد یک آنکه معصومی تصویب این افعال نماید
 و چون از حضرت رسالت به ثبوت برسد که کسی را برای رعایت بگری نصیب
 فرموده باشند فردی از افراد است نزد اهل سنت معصوم نیست پس امن از
 خطا در صورت دوم یعنی اجماع محصور شد پس معنی وقف بلا تکلف ثابت
 شد و همین است حاصل دلیلی که در رساله نوشته ام جائیکه گفته ام و لیس عذرا
 غیر البنی صلی الله علیه و آله و سلم معصوما نه و امن از خطا و ضلال بر تقدیر اجماع
 از مسلمات بین الفریقین هست نصیر کات اهل حق درین باب چندان ظاهر
 بلکه متواتر است که حاجتی به بیان ندارد اما تصریح و تمضیص علمای امامیه پس
 از استقرار کتب شان قریب این معنی است در اینجا بر یک و حرف اکتفا می ورزم
 جیلانی امامیه که صاحب فتح السبل است در تبیین هشتم که بر علم خویش برای دفع
 استبعاد مخالفان نص از صحابه کبار عقد نموده کلام شیخ فاضل بدین شرح
 نهج البلاغه را که ابو جعفر کینت اوست و مشهور بنقیب است و در مکتب
 بمقتضای معتقدات خویش از عبد الله بن سبا کوی سبنی ر بوده نقل میکند
 و آنرا در باره هدایت مستتر نهی و انفی می بیند در ان کلمات بدست
 آیات اعتراف بحدیث حجت اجماع که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود

سالت بعد ان لا يجمع استی علی هذا فاعطائنا موجود است و برین قدر چه موقوف
 که اعتراض صحت این حدیث از کلام آمده می علیه السلام بر اصول شیعه مبایع امامیه
 عنقریب میرسانم ان شاء الله **قوله** و عجب از همایش نیست که لفظ موقوف را
 موافق محاوره ندیده استعمال کرده باشد **اقول** اگر بپندی بودن محیب و عدم
 بهارش در فن عربیت مقتضی این تشنیع است چرا که در عبارت علماء که لفظ
 موقوف بدون وصله مانده همین ترکیب استعمال یافته است چنانچه دانستی محی طبع
 چه خواهد گفت زیرا که آنها بلاد هند را در خواب هم ندیده باشند غالباً که آنها بطریق
 محاوره فارسیه که وظیفه فلانی موقوفست الی غیر ذلک استعمال کرده باشند
 پس تخصیص در تشنیع محیب بوی می نماید **قوله** و مع قطع النظر عن کت و کت الی
اقول من تأمل فی هذه العبارة یعلم قطعاً و جزمًا ان المخاطب جابر بن خطه
 و ارتکب لا یرکبه من العقلاء من احد و تحت با هو به قلبه من بهت ثم قصد قلبه و نفعه
 من حد فما تفوه به فهو دار علیه و تشنیع علینا فهو فی الحقیقه راجع الیه و تفصیل فی
 الاجمال موقوف علی شرح العبارة التي وقع النزاع فیها و هی مع ان الایاتیه
 الواحد او الاثنين موقوف الخ فحقن تبایده الله سبحانه جل سلطانه شوق الی
 شرحها و لا ثم نکشف القناع عن تلیعاته و نزع الایاتیه عن تلیعاته ثانیاً فنقول
 ان مقصودنا من اشارة العبارة المذكورة انه لا بد من عصمة عن الخطا و فی اختیار
 الشخص للرعاية الکبری و الخلافة العظمی و هی محصورة بین الامین لثالث لهما الاول
 نصر البنی صلی الله علیه و آله و سلم یعنی اختباره رجلا من الایاتیه بحیث لا یطرق
 الیه التاویل و لا مساع فیة لا قایل و یرتقی فی الوضوح الی اعلی درجات ظهور
 لما یقال لطف المصباح فقد طلع المصباح و هو لم یوجد عند اهل السنة محدثین او
 تکلمین فانه هذا الطريق للعصمة عن الخطا و لم یس احد بالخصوص بمصنوعه
 لایه و لا بعنوان الفرد و المتشبه لایات الایات و ترتیبها علی نظم الایات
 بحیث یستثنی فیہ فیض التالی فیتج ما هو المطلوب فانخصرنی الثانی و هو اجماع اهل

الحبل والسعد الذي قال عليه الصلوة والسلام في شأنه لا يجمع استحقاقا على الخطا وهذا الحديث
 قد تفرق الى الدرجة العليا من الصحة بمثابة لا يترى احد من المخالفين لو كانوا يعقلون شيئا
 ويستهون في صحة واعتباره لان علي بن موسى الرضا الامام الثامن من ائمة الهدى عليه السلام
 قد حكم بصحة كذا روى عنه وثق الطائفة في عبود الاخبار فثبت ان
 بالاجماع ولما كان حضور الجميع في مكان واحد وزمان واحد متقدرا مستعسرا فلا بد من جهة الواحد او
 الاثنين فصاعدا للحصول فعليه الامانة لكنه موقوف على الاجماع وعدم الكثرة او العلامات الواضحة
 وشايع المتأصدة العلامة التقارنا في من الاكتفاء ببيعة الواحد والاثنين ما قلته مودة الكلام
 الفاضل الثاني لانه لا يبقى بعد بيعة الواحد والاثنين حالة منتظرة من وجه حتى توجه عليه
 انه يلزم الامانة رجل قد يالعه واحد من الروسار والاشهار وخالفه سائر اهل المحل والحق
 بعده وهو مفسطه على اصول اهل الحق بل يصدق على الواحد المنة كوران اصر على بيعة وبقا
 الناس جميعا ان اتبع غير سبيل المؤمنين وكيف يصح هذا عنه هم وهم قاطبة ان
 الخلافة موقوفة على الضرورة في الارض كما صرح به صاحب التحفة قدس سره العزيز
 في اوائل بحث الامانة وقد سبق متى تفصيله ولا يخفى ان خلافة الشخص بعد بيعة الواحد
 ومخالفة سائر العلماء والروسار والعوام لا يتصور عنه احد من العقلاء العظام فان الشئ
 لا يبقى بعد ملك الذات عند ذوى الافهام وبالجملة ما خطر بالي من منن كفاية بيعة الواحد او
 الاثنين في خلافة الخلفاء فهو مود بتبصيرات جهابذة العلماء فان كنت في ريب مما قلنا
 عليك بعد فارجع الى مطالب الكتب كثيرة من هذا الفن فان هذه التفصيلات غير محدودة
 به القدر لا ترى الى تصانيف حجة الله على البرية والدة مصنف تحفة الاشئ عشرية فانها تارة
 با على نداء ان ما قلته عين التحقيق لا يسه شئ من التشكيك اذكر محصول ما قلنا في كتابنا
 المسى بازالة الخفا عن خلافة الخلفاء في الفارسية بالعبارة العربية اعلم ان لفظ
 الخلافة حقيقة شرعية اختلفوا في شروطها وادواتها اختلفوا في شأنها فاشهد بانها لا
 لا بد فيها حصول العتمة بالفعل وان يكون الامام انشيا الى غير ذلك من اشتراط التي كانت
 في زعمهم ولا شك ان احد من العقلاء لا يدعي بيزد الامور الثلاثة الخلفاء ونحن نأخذ في

الخلافة العاتية هم السلطة واجرار الاحكام على المسلمين وغيرهم وفي الخلافة للخلفاء
 الراشدين معها السوابق الاسلاميه ولا يدعى احد من العقلاء هذه الامور للائمة الا اثني عشر
 غير علي بن ابي طالب رضي الله عنهم اجمعين فانه خلاف البدايه ونخالف للاخبار المتواترة
 كما سبق فلهذا نرى يقين من الشعب فهو ليس في موضعه وقد نشأ من عدم شيء
 المرام حتى نفي الحق على الخاص والعام فنعى اخلاقه باعتبار اللغة نيابة شخص عن شخص حيث
 يقول ويفعل ما يقول ويقول مستخلف والمراد في الاطلاق الشريعة السلطنة والكونية لا قاتل
 الدين نيابة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم فان جلس رجل على مقامه ولم يقد امره ولم ينج
 المؤمنين لم يكن خليفة وان كان افضل من الائمة كلها ومفترض الطاعة وكان ما شئنا فطبعنا
 انتهى فاعلم من هذه التصريحات انه لا بد من تنقية الاحكام واجرار الحدود واقامة شعار الاسلام وجها
 الكفرة والمشركين الى غير ذلك من مراسم الدين وهذه الاشياء لا يتصور في رفاة شخص بغيره
 شخص شلا فاعلم ان الامة بيعة الواحد والاثني موقوف على الاجماع وعدم النكير حقيقة خلاصة
 الكلام وقد ذكر المرام انه لا بد من الاجماع في الامة حتى يحصل العصمة عن الخطا ايضا
 فمن قال يا ايها الكتاب فراره ما ذكرته انما هو ينطبق كلماتهم بعضها على بعض بلا كلفة ومشقة
 ليس قلته من تلقا نفسي بل هو يروي يقول المهره من الكلد كما عرفت انما ستعرفه موبد بالاشيا
 العلوية المنقولة من كتب الشيعة لاحقا هذا ما لا بد في شرح العبارة المسطورة ليفهم العوام
 وكابها مثل المقدمات والمبادئ لكشف غمليات المجتهدين ليس محال ان ننتزع
 في نقص كل من فقرات مجتهدين متشيعين نقول اما قوله قد اعزت بما قبل اخم فهو حكاية
 عما وقع في نفس الامر وهو من المجتهدين ليس بعيد كما يقول العرب في امثال هذا المقام
 ان الكلد قد يصدق اما قوله فحين نقول اذا اراد الخ فاقول في جوابه اني اردت من
 الواحد المطاع رجلا من اهل الحل والعقد وهو ليس محصوما لكنه قد اطبق العلماء والمروء
 لحسن ظنهم به انه اذا اختار من بينهم من يستحق للامة فهم يطيعونه جميعا ويسمونه اماما ويكون
 سر رضا وماردت من الانبياء احدا فلهي كيف تفوه بالا يمكن خطوره بالي في هذا
 الموضوع ولا يقبل احد من العقلاء الذين لهم ذهن سليم وطبع مستقيم فما جابه به المجتهدين

بعد ذلك من تشييعات فهو كله من الخيالات بل يكون دليلا على حق رآه وسخا فمقلده و
يتوجه اليه ما جاز في الكتاب المجيد من قول تعالى **أَتَعْبُدُونَ مَا تَخْتَرُونَ** وما شئ بعد هذا
ما والقرضي وقامع الاصل خلافة النبي و ثمان فان وان بالبح النار وق والامين
لا فضل الصديقين في مبد الامة لكن الصحابة رضوا عنهم اسمعيتهم جميعا على بيته
بعد ذلك ما يكون اليه من كل جانب واعطوه صفقه ايدهم وثمره افندتهم ولم يقبح
فيه رجل منهم وما يشعربك لك فهو محروم عن مواضعه وكنهه الاخلافة الثمانية فانها
ثبت ايضا في الحقيقة بالاجماع فان اهل الحل والعقد قد حسنوا الظن بلا خوف
بعد الرحمن بن عوف واعطوه الاختيار في باب الامة واقسموا باسهم جهدا منهم
ان يختاره امانا وان من باعه فليقتل فهو ايضا اجماع فكيف يتطرق الاندحام او القصور
الى هذه الاخلافة ذلك الاخلافة بعد ذلك الاتفاق من الجمهور اما قوله
مقدوح او لا يخفى **فمقول** ان هذا القول يدل على ان المخاطب ارادى شرح
العقائد العنصرية للمحقق الذي رح كما هو ديدنه في هذه الرسالة وغيرها من تاليفاته
فان اصل مقصوده وغاية ما مولا التدليس والتمويه والتبليس الذي يدل على ما قلنا
ان المحقق المذكور صرح في ذلك الكتاب او لا بان نقول العلماء فيما يصدر من
الانبياء عليهم السلام من الكبريه هو او على سبيل الخط متعارضة فنقل بعضهم يدل على انه
الاكثر ونقل بعضهم دال على خلاف ذلك وصرح ثانيا بان ما نقله العلامة التقطاراني
من عدم جواز الصغار عدا في شرح المقاصد يخالف ما نقله في شرح العقايد ثم صرح بعد
ذكر هذه العبارة التي في الكتاب الثاني من قول التقطاراني واما الصغار الى الخاتمة
بانه لا يخفى ما بين اوله وآخره من التناقض واختير في الوقت وشرحه انهم مصدرون عن الكبار مطلقا
اي هو اعدا و عن الصغار عدا اعدا والمحققون من المحدثين وسلف اصحاب على غصتهم عن
الصغار عدا و من الكبار مطلقا بعد البيت وما يشعربك بعد و لم يحصيه عنهم ثمول على ترك الادب في
حسن الاباريسية المقربين انتهى كلامه ويوده قال صاحب الطوالع وشارحه المراجع لا يخفى
عليهم الكبار عدا ولا هو اعدا واما الصغار فيجوز ان يدور عنهم هو او هو منهم اصحابنا جميع

الله تعالى انتخب فاشبه بينه والعبارة المنقولة بدون الاشعار بربود كلام المحقق له واما
 اختاره صواب الوقت والعلامة الجواب وقول ناصر الدين ايضا وى والا صنفاني مخالفت
 العلامة الاقاصي الادب فيصير المخاطب صبيحة فخطبوا لقوله تعالى انما امرؤ من الناس بالترو
 قد تنلوا الكتب افلا تعقلون والعجب ان المجتهد لا يرى قال
 النصيب المستر في مرصايه البصائر وعلى المخدم فيه نظرا با او لا فلان الكثرة بوجوب عصيته
 الانبياء بطاها كما يظهر من سياق كلامه فخالفت لاجماع المسلمين فان احد انهم لم ينكر عصمتهم
 عن صدور الذنب عمدا في زمان بعثته والخلقات فيما قبل البعثة وفي صدور البصائر دون
 الكبار مع ان ذلك الخلفاء يرجح لقيام البرهان على خلافه انتهى ثم اعلم ان المخاطب
 لكثرة اشتغال بالامور الدنيوية الدينية لم يتحقق علمنا في عصيته فبينا صلى الله عليه وآله وسلم سائر
 الانبياء عليهم السلام والا على كمال تقديسهم وشيخهم فخطبوا له بعد نظره الى عبارة شرح العقائد
 ان اعتقاد اهل السنة السنية محصورين في ذلك والدلائل على ابطالان خيالات كثيرة جدا ان
 يسع هذا المقام ذكرها لكن لا بد من ذكر شي مما رايته في الاسفار كانه قطرة من البحار فان لم
 يدل على الكثير قال ابن حجر الهيتمي السبكي في شرحه المسمى بالفتح المكي على القصيدة العنبرية ان
 نبينا صلى الله عليه وآله وسلم من سائر الازدواج صغيرا وكبيرا عموما وسويا قبل النبوة وبعد
 سائر كانه وسكانه وباطنه وظاهره سره وعلانيته جده ومرضاه وعصبة الخلفاء
 في ذلك لا يعمل عليه كيف قد اجمع الصحابة رضوا الله عنهم اجمعين على اتباعه صلى الله عليه وآله وسلم
 والناسي في كل ما يفعله من قليل وكثير صغير وكبير لم يكن عنه هم في ذلك الوقت حتى اجمعوا على
 عليه وآله وسلم في السرد والخلوة بحرصون على العلم بها وعلى اتباعها علم العلم اولم يعلم ومن لم يعلم
 مع استحي من الله كما قال الامام المجتهد السبكي ان يخطر له الشك في ان معصوم في كل ما ذكرناه
 فكذلك الانبياء عليهم السلام كلهم معصومون كما ذكره في عصمتهم قبل النبوة خلاف محله في غير الجبل البهية
 صفاته ما به المعصومون اجماعا بل لا يشاؤون الا على الكل الا احوال من الايمان بانه حقا وموقر كمال
 ينبغي وكل في عصمتهم من الصغار بعد النبوة خلاف ايضا وهو غاية في الضعف بل الزم قاله بحرق
 الاجماع وما لا يقول مسلم ومحمد في غير صفات كسيرة زعفران في غير ما يتعلق بطرق التبليغ اما

هذا فيهم مصلوون منه اجماعا انتهى وقد صرح العلما وواحد بعد واحد بعد الاعتقاد في تبارك
 وتعالى انهم كما لا يخفى على من طالع سنون الاحبار ورواها لفرق من هذا وما يحكي على سنة النبي
 من عصمة الانبياء بهوا ونداء من الصغار والكبار قبل السنة بعد ما وان كان قلوبهم لا يرضى بها
 كما ستعرف ان شاء الله تعالى ليس الا حكمهم باق الانبياء يحوز عليهم اطار الكفر في اوسية من انفسهم
 بغيره فبما من ذلك خلاف عما شأنا فانهم لا يحوزونه في حال من الاحوال ووقت من الاوقات اما
 الكلام في النجاسة في حاشيتهم عن ذلك فصار عما ثبت في كتبهم قطعا ولا يحوزهم قطعا لان قد ثبت ان
 والا قول يبلغ التواتر ان بعض النجس بحيث لا يشوب ثوب ولا تخش لا ترى انهم يفتنون في موضع
 خير مما يشاهد على ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يفتي من شجرة واخرها وكثيرا لا يبعد عنها اتفاق
 وهو صلى الله عليه وآله وسلم لا يكبر اخذ واستجسه عاذا بالله ولا يذكر في رواية الى سريره و
 ذراعه من امره النبي صلى الله عليه وآله وسلم ويشتر من ابيه وهو يقول لا اله الا الله بالجنة فحين ينادى نادا
 عن فصل سمع النداء فصر حتى سقط ابوهريرة على الغرار ثم اتى سيد الانبياء في اليوم من عمر
 فقال يا رسول الله لا تغرن بهذه البشارة لكنا من فاتها سوية سقط العادة وتغير حالهم
 وباعث لغير الشرايع والحاكم فقل النبي صلى الله عليه وآله وسلم وعلمهم يا ابا هريرة عاذا
 ثم لا يذكرون ما يفترون على نبينا صلى الله عليه وآله وسلم انه يخفي امر امامة امير المؤمنين خوفا
 من الشجين بن املازن وسود من حين الى حين حتى نزل الروح الامين بانواع العباد
 الشديدة من بابائين وكنت صلى الله عليه وآله وسلم يعلل بعد ذلك انما يستفيض مرة وبعث
 اخوى هذا الامر بالوصول الى المدينة كما لا يخفى على من تتبع اخبار المجملين والرواية المصيدة في هذا
 وحسب صراط النقيم بل هذا الاما انكروا الفاس من حيث لا يشعرون والعجب ان يطلب
 انه يذكر ما قال شارح العقاب في نفسه ويذلل عما قال الصادق ع ورواية الكاظم
 من المحمدين بل انه عما ذهبن في الكتب المتبردة التي اصح الكتب قبل كتابه
 على اصولهم يدل على صدور الكفر من الذين صاروا انبياء وبعثوا الى الامم ولم
 من سائر اهل البيت عليه السلام وسار وسار الى الوراء ما لم يكن روية اشد عقابا
 من سائر اهل البيت عليه السلام وسار وسار الى الوراء ما لم يكن روية اشد عقابا

الذي في تفسير علي بن ابراهيم القمي شيخ الكليني وغيره من كتب الائمة ان الله تعالى
عليهم حتى احرقوا بعد نزول الصاعقة وما تواني لاساعة ثم مضى ثم انما نقتلهم
قد اكفوا الكفر او اي كفر اعظم من كفر الجحود الذي هو الكفر بنبوته موسى عليه السلام وطلب
البرية التي هي الالهية من عندهم عقلا ونقلوا ويلزم منها جسمية وتجزئة في المكان وتقسده تعالى
باللون والكمثافة الى غير ذلك من عوارض الاحكام فضلا عن الروية بهرة وعلاية نظيرة
ان به الحديث يدل على انهم ليسوا موصوفين من الكفر بدون الخوف واليقين ايضا فانك
بالكتاب والصغار هو اوعدا **والعجب كل العجب** من حادي موحبان
الاشريعية كما ستعرف انما الله تعالى حملوا هذا الكفر الصريح والتجود الصريح على الصغيرة
فاغبروا ايا اول البعيرة ثم ان الله اخبايا جملة قد رويت من الائمة والى على ان الله
الذين ذكرت قصتهم في القرآن المجيد من اعتقد في الرب المصود ما يعتقد به الصغار
واليهود من انه تعالى اخذ ربنا وولدا كذبت تخشى من افواههم ان يقولون
الا كذبا وانا اذكر شيئا من مقالاتهم واكتفى على رواية من رواياتهم في حال
ملك لانياس من جملة من رواياتهم المعيرة التي ذكر ابلع من الطاق واليهام
تلازمة فضل الشاذان ياروي الكشي في كتابه المصنوع لتفقيدها حال عن محمد
بن مسعود قال حدثني عبد الله بن محمد بن خالد عن علي بن حسان عن بعض اصحابنا
رفعه الى عبد الله قال ذكر عنه جعفر بن واحد ونفر من صحابة الخطاب
فقال انه صار الى سرود وقال فيهم وهو الذي في السماء والى في الارض
الاله قال يوالام فقال ابو عبد الله لا والله لا باديي واية مصفت بيت
ابراهيم شمر من اليهود والنصارى والمجوس والذين اشركوا الله ما عظمهم
يصغرهم شي قط ان غريزا حال في صدره ما قالت اليهود لمحي الله اسمهم من النبوة
والله لو ان عيسى افرجا قالت النصارى لا ورثة الله صما الى يوم القيامة والله لو
اقررت ما لقول في اهل الكوفة لا خدتن الارض وانا انا لا عبد مملوك لا اقدر
على شيء صد ولا تقع الهبة بلفظة والمما حاشيت التي روى سندهم واما منهم ابو جعفر

الكلي في الكافي وغيره ممن يقوم مقامه في غيره انفس على ان الانبياء رسلهم فنفروا الى
 الامم بعين واحدة واصابهم مصيبة الامم بهذا السب فثبت هذا وذلك فنفذوا به من به
 المهالك ثم **قال** من الخطاب اذا اردت بقولك ان الانبياء معصية ما يقال في
 فان قال اريد انهم كذالك من ابدار الولادة فنقول ليس في
 بل جهادة علمهم مثل العقيد واتباعه يكرهون الكفار اشتد اكد كما فسد سابقا واورث
 في ذلك المقام كلام والده الخطاب المقام وان قال اريد انهم معصومون من وقت
 البلوغ الى غير ذلك من الاوقات فلا بد من التقييد في العبارات ولا يسوغ دعوى
 عصمتهم عليهم السلام على الاطلاق كما يجري على استتم فليس للخطاب ان يقول في
 خطابنا انه يلزمكم عدم عصمة الانبياء بعد صدور الاعتراض من العلماء بتجوز الكثرة
 والخطا لا نقول يلزم من قولكم ان الشيخ المعقود من مجرى مجراه من يزدون
 في حصول العصمة لهم من اول الامر ويكرهونه ليسوا بقاتلين بعصمتهم فكيف يحقق الاجماع
 كما ادى غير ذلك من تفنلنا عن ان يصح بعضهم ان اصول الامامية لا يحكم بعصمة
 الانبياء من اول الامر الى آخره عن السفاخر نعم هذه القاعدة مسئلة نبينا صلوا
 الله عليهم وسلم ولا تمتد من عقدة الطاهرين **والذي** يشهد عليه ما قاله الامام
 في كتاباته على عيون الانبياء ان الحديث الذي روى الصدوق عن الرضا
 عليه السلام في حق آدم ابي الابرار يدل على ان الصغار قبل البعثة قد صدرت
 من الانبياء وكذا اما قاض الامام ائمة كوريجيا عن سؤالات علي ابن ابي حمزة
 يدل على هذا المقصد وفما مثل ذلك من احاديث ائمة الاطهر لا يساعده ولا
 يوافق ما اشتهر من ذهب الامامية ان الانبياء معصومون قبل المبعث و
 بعده مطلقا ومن ثم استدلل المتكلمون من الشيعة على هذا المذهب بما لا دلالة العقلية
 لا بالبراهين النقلية وما يظهر من احاديث العرة عليهم السلام ثم اخبرني في هذا
 المقام وهو ان نبينا صلوا الله عليهم وسلم والائمة من بعده عصمتهم الله تعالى عن العصية
 والكبيرة من ابدار حياتهم الى وفاتهم واما غيرهم فلم يثبت هذه المنزلة لهم لكنهم معصومون

عن الكذب فقط من اول العمر الى انتهائه ولا شك انهم معصون من جميع الذنوب بعد
المبعث ويؤيده ما دوى الصدوق في كتاب الغيبة ان السبعين المختارين من اصحاب
بعثهم ابد بشرين وشدريين وعلهم من الانبياء والمسلمين بعد ما صدر منهم ما صدر
ما تواتر في الصدقات ايضا يؤيده ما استشهد من نبوة اخوة يوسف مع ما صدر منهم
في انقضاءهم وايدانه وارثا ب الكذب وغيره انتهى ما افادني التعليق لمطور وطى
ان هذا الاضطراب والاختلاف منهم انما هو لانهم اذا نظروا الى علوشان الانبياء عليهم
السلام قالوا لعلهم من الابرار واذا نظروا الى احاديث الائمة المتواتره في شاكلتهم
عما قالوا كما هو مقتضى عقايدهم وقالوا لحفظها ان الانبياء ليسوا كذلك ويحتمل ان يكون
الاختلاف لا خلاف طباعهم في الاصل بالخير من الخلق والخلاتى وعدمه كما
طعن القاضي صاحب الاحقاف بقى شىء وهو ان تجوزهم صدور المعاصى من الانبياء
على نحو من الانحار لا بسننهم صدور ما فى الواقع من احدثهم فضلا عن جميعهم حتى يلزم
الصدور من شرفهم واقتضاهم عند العقلاء كيف وقد اكدوه في المعجزات انكارا شديدا
والا بالابرار فان اردت التفصيل فارجع الى شروح الشفاء وامثاله التى تفيض بالليل
وحاشية التى تروى الغليل حتى تلبس عريكة المخاطب ونكسكيت عندك **ولما**
قد صرحوا بان محمدي عليه السلام الذى قال الله تبارك وتعالى فى شأنه لم يحصل له
من قبل سمي لم يحط بالارثا ب شىء من الزلات فى زمان من الازمنة فعلم ان
المراد افراد الانبياء فى الجملة لا كل واحد واحد منهم ثم اعلم ان مقصودنا من سلب
العصمة عن غير نبينا صلى الله عليه وسلم ان ليس فرد منتشر او مخصوص من هذه الائمة
المرجوة معصوما كما حقه الامام فخر المصنفين فان ارادنا معنى على ذلك اذ الكلام
سوقى فى نيابة نبينا صلى الله عليه وسلم دون غيره من الانبياء الكرام فالاذعان بان
النبي صلى الله عليه وسلم ليس عند اهل الحق بمعصوم وان عبارة شرح العقايد بالنسبة
يعل على صدور الكبار والخا ليس محل النزاع **فان قالوا** اننا انكم اوردتم
فى هذا الباب حديث الائمة الاطياب وهو لا يستلزم اعتقادنا به لولا انه قد ثبت

ما نتم في صدقها فانه ان الحديث الجعدي غيره عندنا اول ليس محمول قلنا
ان صدق المعاصي من الانبياء سيما حسدهم وعداوتهم ومحبهم بمناقبهم الهندي
بالاخبار التي تكرر معنا في افادت القطع واليقين كما بينا في ١٠٠
هذا من الاعتقاد من الرواية والما يلزم ان يكون نبارا اعتقادات
مجرد القياسات الوجيه والدلائل العقلية قد نطقت اخبارهم وشهدت اخيارهم بان
اصحاب الجعدي من يثبتون العقائد الاصولية كما يشنون اسباب الفروعية من حيث
المعتمدة المنسوبة فان قطعهم النظر عن تلك الروايات المتواترة التي رويت في مناقب
الائمة الطاهرة تدل على حسد الانبياء وانكارهم عن امامة الائمة فانهم يح باعتراف
الستكم عن دائرة التشيع خارجون وفي مكايه الاباسته وقياساتهم داخلون
للمحق كاريون **مع ان** المخاطب في المقام الآتي اثبت نقصان القرآن ^{المجد}
وتخرجه على رواياتنا وتوجه الى الزمان بمجرد روايته الاحاديث زعمانه انها تدل على
مداهه كما وجهه والحال ان هذه الروايات تضعفه الدلالة او موشوقه على ما نص عليه
علم الهدى الشامي في كافي مجمع البيان وغيره من كتبهم على ان الحقلي امامهم الاعظم يورد في
كتابه المسبب في كافي كثر من الاخبار الاحاطا ويطن على اهل الحق ويقول انهم ليسوا
بقائمين بعصمة الاخبار فبعد ذلك كيف يصح قولهم وقت القدر ان الروايات لا
يستلزم الاعتقادات **اما قوله** وثانيا ان آية اولى الامر الخ فاقول في جواب ان
اراد لزوم عصمة امته النبي صلى الله عليه واله وسلم من حيث الاتفاق والاجماع فذلك
مطابق لما يكون عبارة الامام الرازي في اسد غنة تائيد الما قلنا وهذا من غرائب تفسيره
تعالى وان اراد لزوم عصمة بعضهم بخصوصا وعلى مقتضى الفرد المفسر فهو باطل قطعا
كيف لا وقد صرح الامام قدوة المتكلمين بخلافه حيث قال لا جاز ان يكون بعض
الائمة الى اخره ومن ثم يحكم العقل بان المخاطب لا يفهم ما في الكتاب مع ذلك
يتصدي لتحرير الجواب فويل له مما كسب من الزلات والآثام وويل له مما اراد
من عبارات العلماء الاعلام **قوله** اما بنجب كفته الخ **اقول**

حال مقلد مجتهد فانی قبل ازین بر خواص غیایان گشته و لیکن برای افاده عوام با شرح
 آن میگویم و میگویم که مجتهد مذکور در صوارم تقلید بزرگان خود میگوید که این دعوی اجماع
 اعظم حیل و اکبر مکابله اهل سنت و جماعت است که چون از دلائل بابر و اقامت
 مجمع کاهره اثبات عشریه عاجز میشود متشبست میشود بدعوی اجماع و ازین اجماع میجوای
 مگر اینکه چند کس از علمای اهل سنت بنابر خوش آید سلاطین روزگار خود بر آنچه که نظام
 سلطنت و یا استحکام مذہب خود در آن می بیند اتفاق میکنند و آنرا اجماع می نامند
 تا باین لفظ عوام خلایق را بیدارند و حق را باین جلیه پوشند نمی بینی که چون شیعیان
 بآیات احادیث منقول علیها و دلائل عقلی در صدد اثبات امامت علی بن ابیطالب
 میشوند و اینها ازین امور مذکوره جزئی در دست ندارند که بآن برسبیل معارضه
 امامت ابی بکر را مثبت سازند بجا شده دست در دامن اجماع میزنند و میگویند
 که حجت خلافت ابی بکر اجماع است و اجماع بنابر قول النبی صلی الله علیه و سلم لا یجتمع
 امتی علی اشتغال حجت است و هرگاه علمای شیعه ایشان را مخنوق میبازند باید
 چگونه دعوی اجماع درین مقام صحیح باشد و حال اینکه جمیع بنی ہاشم و اکثر صحابہ
 کبار مثل حضرت سلمان و ابوذر و عمار و غیره از مهاجرین و سبعہ بن عبادہ و غیره
 از انصار و اهل این اجماع نبودند قایم فاسر گردیده دست از دامن اجماع
 کوتاه ساخته مثل روباہ انظر و آنطرف می خرنند و دقیقه از دقایق ربوبی
 بازی فرو گذاشت تمیز گاہی میگویند که امامت بیعت سد کس ثابت میشود
 و گاہی بدو گاہی میگویند که اگر یک کس از نشان بیعت نماید ہم امام واجب
 الطاعت می شود چنانچه بر متنع و متفحص کتب کلامیه تحقیق نیست انتہی ما قال
 ایجالی الناصبی علیہ السلام اکملون عبارت بعضی از پیشوایان برده مجتهد
 که بنابر مشهور والد و مولود و شاید و متهود باشند و از مجالس المؤمنین افتخار
 نمایند باید شنید و اذا ثبت حصول الامامۃ بالاقتدار و البقیۃ فاعلم ان ملک
 الحصول لا یفقر الی الاجماع من اهل الحل والعقد اذ لم یقم علیہ امی علی بن ابی طالب

دلیل من العقل والسمع بل الواحد الاثنان من اهل العمل والعقد كاف فی ثبوت الایامه
 ووجوب اتباع الامام علی اهل الاسلام علیما بان الصحابه مع صلواتهم فی الدین وحق فطنتهم
 علی فشریع كما هو حقها اتفقوا فی عقد الایامه بذلک المذكور من الواحد الاثنین کعقد عمر
 لابی بکر وعقد عبد الرحمن بن عوف لغمان ولم یشرطوا فی عقد اجتماع من فی المحدثه علی اهل
 الحبل والعقد فضلا عن اجتماع الایامه من علماء امصار الاسلام ویتهدی جمیع اقطارا بعد از جمیع
 این عبارت شوشتری در تناقض واضطراب اقوال علمای ما آنچه گفته است نیست که ای
 عزیز یک درین سخنان تامل نمایی که بخط بسیار دارد اول آنکه ایشان چنین مقرر میکنند
 و از آنچه سابقا در موافقت نیز نقل کردیم معلوم شد که دلیل بر امامت یا نقص است یا جامع
 نقص نیست و اجماع در غیر ابی بکر نیست پس امام ابی بکر باشد با جماع و از اینجا معلوم شد
 که ثبوت امامت یسیرت میشود و امامت ابی بکر تنها بهم رسیده نه با جماع و هیچ دلیل بر امامت
 از برای ثبوت امامت اجماع می باید از عقل و نقل نیست اینها همه تناقض و اضطراب است

استنبطه کلامه زید خزیه و علامه **و الحمد لله** که جواب

و ندان شکن و قانع اساس کردن این جهت دریده و من قبل ازین توضیح
 آید بعد از اینکه مجلس از عوام و خواص اشتباهی باقی مانده جایگز عبارت از آنکه الحقا و شبه
 السقیه نقل نموده ام پس اعراض این امور دلالت بر کمال سادگی مجتهد الزمانی دارد که
 فصاحت و شتایع پذیر خود را با نیزه می بیند و اعراض و اعراض ستانید ولیکن چون بچاره بدکار
 عبارت نصیر در ساله بصارت العین بی نمی برد عذری در اعراض پس قوی دارد و لغفم قال
 العالی انما فی بزیایه **فرد و هشتم** از خان صدک گفت از سخن قبلمان طلب بر من خواندن
 عاجزوم پس در تفهیم چوین **الغرض** برای تمییز و تادیب این پدر و پسر و در حق چند
 می نویسم و میگویم که درین مقام هم عنوان جدید بدین حق الامام از رعایت ایزدی در جواب
 فرارسید بفرموده ایشان باید دید و بگوشت جان و دل بایستند که جناب مجتهدین مقصد ایشان
 مثل قاضی شوشتری درین بیانات عین نصب العین که استند دست از
 سواد ذوی القربی برداشته و مانند شام بن سالم و شیطان الطاق علی مانی ای کلینی

والکشف مذمب رفض را خبر داد گفتند تفصیل اجمال نیست که جناب تقوی بروایت
برادر علم اهدی یعنی رضی در خطبه پنج البلاغت میفرماید و لغری لمن کانت الامامة
لا یعتقد حتی یحضرها عامتها انما سالی ذلک سبیل و لکن اهلها یحکمون علی من غاب عنها
ثم لیس للشاه ان یرجع ولا للعائب ان ینتجرا لاولی اقاتل عین رجلا ادعی لیس و آخر
منع الذی علیه ترجمه این عبارت بر زبان زواری نامیه که علی بن حسن نام اوست اینست
و قسم بزند که کسی من اگر امامت منع نشود تا آنکه حاضر شوند جمیع مردمان نمی باشد بانقطاع
امامت از پی در پیچ زمان این جواب انکار معاویه است و اهل شام اجماع را بر رجعت
آن امام علیه السلام بنابر آنکه اجماع محتاج است در انعقاد جمیع اهل اسلام و آنحضرت
اشارت فرمود باین کلام که اجماع برین وجه امکان ندارد و اگر ممکن باشد عاقل اورا در
غایت دشواری می شمارد بلکه معتبر در انعقاد اجماع اتفاق اهل حل و عقد است آن
است محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر امری از امور چنانچه اشاره فرمودید آن ولیکن اهل
امامت حکم میکنند بر کسی که غایب است از ان پس از ان نیست مر حاضر رضی را همچو
طلحه و زبیر که اوجیت رجوع نماید و نه غایب را همچو معاویه که اورا از برای خود پیش اختیار
سازد انچه بلفظه اهل ایمان را باید که زبان درازی بجهت فانی بخار بپای یغزوی
و نادانی را بچشم انصاف ببینند که از کجای کجی میرسد و حقیقت این یافه در آن و ضلال
و گمراهی برناصیت و خروج او و مقتدایان او دلالت دارد باینکه و البته مد که جناب
امیر برای ابطال مذمب این قوم بی پروا رجعت اجماع اهل حل و عقد و کفایت نیست
چندی از ایشان وقت انعقاد و ترتیب رضای الهی بر اتفاق مهاجرین و انصاف فقط
بر عبارت مسطور اکتفا ننموده اند بلکه جایجا اساس مذمب فتن را بر انداخته اند از آن
در بعضی از کتب میفرمایند که اند یا یعنی القوم الذین بايعوا ابابکر و عمر و عثمان علی
بابا یومعهم علیه فلم یکن للشاه ان ینتجرا ولا للعائب ان یردوا انما الشیء للبهادرین
والانصار فان جمعتوا علی رجل و سموه اما ما کان من رضی فان خرج من امرهم خارج
بطعن او بدعت و ردوه الی ما خرج منه فان ابی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین

و لایحه ماقولی زواری نه کور در ترجمه میگوید بدستیکه شان اینست که بیایست
 کردند با من گروه مسلمانان آنرا که بیایست کردند بانی بکرد عمر و عثمان بر آنچه بیایست کردند
 بایشان آنحضرت این را فرمود بر حسب مقتضای عقیده قوم از روی مدارا و تقریب
 از برای ایشان با جمیع و اتفاق با صادر شد این از آنحضرت بر طریق احتیاج بر قوم
 الزام بر ایشان را چون اعتقاد کرده بودند که بنای خلافت بر عقیده بیعت است و کردند آنست
 آنحضرت ثابت بود بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بلا فصل بنفس که مبارک شده
 بود از وی فرموده خدا اینست پس نیست حاضر اگر مختار باشد و نه غایب که باز کردند و
 اختیار نماید بدستی که مشورت کردن برای مهاجرین است و انصار پس اگر گردانند
 بر مردی از انام پس بنامند او را امام باشند آن برای خشوعی خدا است که در آن کار نظام
 پس اگر بیرون رود از امر ایشان بیرون رفته بطنی باید بعتی در آن کار باز کردند و اندیش
 به آنچه از آن رفت بناچار پس اگر سر باز زنند کارزار کنندش بر پیروی کردن او بغیر
 راه مومنان و بدید او را خدا است که جز آنچه برگشت از آن اینست بلفظه و ازین
 افادات شریف و احادیث شریفه کالتور فی الظلم و النار علی العلم هوید باشد که حضور
 جمیع مردم ضرور نیست و حکم اهل حل و عقد در بار امامت نافذ است و اتفاق ایشان
 همان روز باشد که اتفاق امامت اتفاق افتد یا در قریب آن چنانچه در امامت صدق
 که اصل خلافت در کن عظم تشبه در حقیقت است با اتفاق است بطور انجامیده که
 بعضی از اهل حل و عقد در سقیفه بیعت نمودند و بعضی بعد از آن فوراً و تدریجاً داخل
 میشدند و اگر اتفاق امامت مشروط بجنورت نامی افراد اهل حل و عقد بود همان نشانی
 کاسه زیرا که حکم مقدس رضوی اهل حل و عقد در آن وقت زمره مهاجرین و انصار
 بوده اند و اینها جمیع غیر بلکه هم غیر و حضور هزاران کس در وقتی از ادوات در غایت
 دشواری و تنگنای از امر کان عادی و اگر اعداد را از الوقت بآست دارند و بعضی دایره
 بتکلفات تمام که شنیدند باز هم علت مقصود بنیال شیعہ نمیکند ارد زیرا که حضور
 مردم بدون توبتهای سابق در وقتی خارج از نقطه همان مستبعد از عقلای زمان

کیفیت جمع کردن صدقه نفوس براینکه مصداق تاجشیم برهم زنی خانه سوخت بوده باشد
 چنانچه بعد وفات شریف در خلافت صدیق روداد که مرتدین و کافران بمحجوب علیه
 السلام در دیگر مطروودین خانه خراب دینه طیبیه را محصور و محاط گردانیدند و استیصال اسلام
 و انواع فتنه و فساد و خرابی قصد کردند پس کلام جناب امیر علیه السلام معلوم شد که حضور
 اهل حل و عقد وقت انعقاد فی الحکله در کار است و مشروط بعدی از قلیل بسیار
 نیست و در هر خلافتی بیعت اهل حل و عقد بدرج روداده و اجماع ایشان بهمین طور
 اتفاق افتاده و کتب فریقین بآن ناظر و مجرایست و تواریخ طرفین اینک حاضر
 الغرض بر خلافت عقیقه محدثه نواصب معلوم بدینی اولی عیان شد که امامت را
 باجماع ثابت می توان کرد و خود جناب نقشبند باب مرتضوی کرم الله وجهه بر امامت
 خود استدلال بیان نمودند و بعصمت و معجزات و نفوس قطعیات کاهی بسیار که
 نمکشوند و اینهم عیان گشت که انعقاد بیعت بعضی دون بعضی از اهل حل و عقد
 ابتداء صورت می بندد و بصفتی یکدیگر حاصل میگرد و بهمین است آنچه علما
 سنت و جماعت تقریر و تحریر کرده اند از اکابر متقدمین اهل کلام تا امام رازی
 و از امام رازی تا علامه تقی زانی و جرحاتی و از ایشان تا صاحب تحفه و مولف تفسیر
 السیفه یعنی فاضل تبریزی ملانی پس اجماع را از اعظم کیود و خیل دانستن و بر
 بیت بندگس تحقیق حالش دانستی زبان اعتراض کشادن و بدو قوع تناقض
 درین امور خیال بستن بر و کلمات مقدسه مرتضویه کردین و ملت شکستن است
 چنانچه شوشتری و جالسی و غیره بایب نفاق باطنی مصداق شده من بعد
 محضی نماید از کلام بلاغت نظام جناب امیر علیه السلام اینهم عیان گشته که بر
 خلافت راشدین اجماع اهل حل و عقد صورت بسته و نور رضوان الهی بران فتنه
 و هر یک که سر از اتباع برزده به بغاوت انصاف یافته بلکه بجهنم رفته اکنون از نهضت
 می پرسم که جناب امیر اگر همراه اصحاب یعنی مهاجرین و انصار بودند چنانچه بدب
 اهل حق است فتم المقصود و اگر نبودند آنچه لازم آمد تفصیلش بهیچ عبارت از آنجا

نشاندهد حاشا شام حاشا عکلا ه اگر خباب میر و سایر بنی باشند و بعضی دیگر از
مهاجرین انصار متخلف می بودند بایستی که حضرت امیر آنرا ذکر میفرمودند که ادا بر
مقصود بود یعنی ای معاویه یا ما است صدیق معتقد هستی یا وصف تخلف من و سایر
بنی هاشم و فلان فلان از مهاجرین انصار پس ما است راجع قبول نمیکنی و راجع
نمانی مردم سوگوت میدانی فلیند بر و بر اهل قره است محتجب نیست که برخلاف
تمام و خرافات رفته ایم لازم می آید ملزم و متوجه بودن خباب امیر تفصیلش آنکه
امیر شما را سرسید که بخواب امیر المؤمنین بگوید که خباب از بیعت تخلف کرده بودند
و بعد از خرابی بصره بیعت فلقا بنا خوشی و استکراه بعمل آوردند پس استحقاق امانت
حق و حکم من از خباب مسلوب شد خاتم من من امرهم بطعن او بدعت رده الی
ما خیر من ذل ان ابی قحطان که الی آخر المکتوب و چون استحقاق خلافت از دست
رفت امانت من از کلام حضرت به ثبوت پیوست زیرا که بانیان و خلفا هرگاه دو
کس مبارزه نمایند و یکی با عترت خودش المیتى و استحقاقی نداشته باشد و از راه
مومنین بر اجل دور افتد و بر خستند و خدای عزوجل دل ندهد بلکه عیوس قمر طبر کرد
معین خواهد بود و دوی دیگری تعیین المطلب و اگر حضرت این امور را که در مکتوب
ذکر فرمودند بیکان عبد الله بن سبا و اولاد صورتی و خونوی او و اقصی نمی بندارند و فقط
بای الزام من ترتیب میدهند این از دو وقتی صورت بند که من معتقد آن باشم
که شوره خلافت نیست مگر برای مهاجرین و انصار مع ذلک عویست
مهاجرین یکی نمی آید زیرا که آن بپارگان یا وصف ملازمت دائمی بذهب نمیکند
بی نبرده و گول و فریب خورده اند و اگر آنها بر مکنون ستمیر منیر مطلع شوند علی الفور انکار
از بیعت نمایند پس قصد الزام چه صورت داشته باشد و نزد من فارق میان خباب
و خلفا معتقد من بسیار از امور است از انچه تنفیذ احکام و اجرا قصاص و حدود
کرد و ذوات خلفا موجود و از مابقی النزاع سلوب فلینم انجام تم خلفا عیاد باشد
و اینهمه زیادیات و توسیلات اهل خرافات چنانکه دانی لازم آمده و اهل خود را حقین معلوم

کشم

گفته که آنها ساخته و پرداخته شیخ نجدی از تاج الحکما را بنیاسیه است و اگر
جناب امیر مفرمودند که بعد از تحلف من اجماع مهاجرین چه منعی دارد تا
 وعید لازم آید معاویه را میرسد که بگوید که مراد از خارج در مکتوب کوراکر عامست
 حاصل فانه اتبع غیر سبیل المؤمنین الی آخر المقدسات و اگر مراد از خارج غیر از همان
 و انصار است پس خون طلحه و زبیر که از مهاجرین بودند چرا نهند و اگر گویند
 که آنها بیعت را نکرده معاویه می تواند گفت که پس جناب از تحلف بیعت چرا باقی
 نشوند چه جای آنکه بر خلافت وصیت پیغمبر صلی الله علیه و سلم عمل نمایند و بشوق عصا
 مسلمین قصد فرمایند و جناب زهرا رضی الله عنها را ابر ابواب مهاجرین و انصار بر آ
 بر بزدن خلافت صدیق بگردانند و بعد بیعت خون فاروق را بدست فرو رنجوی
 بریزند و برای حمایت آتش پرستی یا عجاز و خرق عادت بر خیزند و طبع
 کام بخوسر داده اگر شتر عمر \times بنگر کر ابقل که دلش ادا کرده \times باز لوعه قلبی فرو ریزند
 و نایره رشک و حسد بخیر طبعی سر کشند تا آنکه جناب الایه پستین عثمان ذی النورین
 افتد و چنین حلیم و کریم را از دست بلوایان بکشند و چون تقبه دین و ایمان است
 قسمهای شرعی را چه اعتبار و لعن و طعن قلعه عثمان را چه روز بازار و مشو جم
 نشو و کاین تقریرات جائز نیست و سر اسر سواد است زیرا که این و هم دلیست
 بران بکنند که اهل و هم و خیال بکتب قدیم و جدید رجوع نکرده اند کاش بصوارم چای
 مقله مفری شوشتری که نام کتاب او را هم سرده کرده و آورند و دریابند که یون
 جالی در اول مسئله آیهات که وجوب معرفت ایزدی عقلی یا شرعی است بزم خود
 ثابت میکنند که بطور اهل سنت لازم می آید الزام انبیا علیهم السلام بلکه محجوبیت خاتمه
 ایام معاذ الله من ذلک پس متوهم را برین تقاریر که بر اصول رافضیه لازم آمده
 و بیانیش برای عبرت خلایق اتفاق افتاده نمی باید زبان طعن کشودن و تشیع
 نمودن که آخر تبه خدای از درجه خلافت و فرمانروائی بلند تر است پس این تقریر را
 بطریق اولی برای ابطال مذہب رافضیه جائز خواهد بود اینک عبارت صنوارم چون

که مولانا سیف الدینانی از آنجا که بهترین جوهر برهم زده اند بشنو که شایسته هرگاه
 هرگاه نبی باید و بگوید که آنها خدا می دارند که معرفت خود را بر شما واجب گردانیده و من
 رسول اویم که بر شما مبعوث گردیده ام عباد را می رسد که بگویند که ما هنوز معرفت بوجود
 خدا نداریم پس ترا رسول و بگویند انکاریم و هرگاه رسالت تو ثابت نباشد گفته تو که
 خدای شما بر شما معرفت خود را واجب گردانیده از معرفت اعتبار رسالت باشد پس
 در مصدقیت لابد که نبی مضمون شود و ساکت ماند و خایه و خاسر بر زرد و پشتر خدای خود
 از حقیقت حال خبر دهد و لابد که حق است چون این وقت حق بجانب بندگان خود پند
 خلافت را معذور دارد و خود هم از چنین بعثت و ارسال نادم و پشیمان گردد الی آخر
 اقال و کسی از عقلا بخیر تواند کرد که همچو شیر خدا در خلافت خود و وقت خروج نقیبه
 و مدار از دست ندهد و بنا بر مراعات نه پس ملازمین خود از متقدمین متقدمین و الزام
 مساوی این مقدمات را در خطب و مکاتیب مرتب نماید چه الزام و مدار او تقریب اهل
 دنیا همین قدر حاصل میشود که مهاجرین و انصار بیت بن مثل متقدمین کرده اند پس
 ای معاویه باید که سرتابی و برای انجسایل که انما الشوری للمهاجرین و الانصار فان اجتمعا
 علی رجل فسموه اما در الزام معاویه و تقریب مراعات کدام ضرورتی است فکیف اقرا
 بر خدا که کان مد رضا چه جای نفید و اصلا به جهنم و سارت مصیر که کمال الدین بخراش
 که حال تجریش کجای بنجم طوسی عنقریب آید هم در شرح نهج البلاغت ذکر میکند و نمک
 مقتضای اصول اهل حق حقیقت الزام اهل شام است و مقتضای اصول رفقته الزام
 حضرت امیر علیه السلام و بر بنده ایست که ای بنات بر مقدمات و افعیه و بنا جات
 مساوی معاویه بر بنده ایست که ای بنات بر مقدمات و افعیه و بنا جات
 احاط بهم سر او قبا و زینهار زینهار ای اهل ایمان خطور نمیکند که باین مقدمات
 تشبیه نمایند که بر لاف و کزاف تشبیه مانند نسج مناکب شد و عالمی بدیدنش گمراه شود
 و خون خلاتی بر زنده و مقدمات متواتره مضمون را بر زبان مقدم سازند و بگویند
 که قریب است پیغمبر صلی الله علیه و سلم در فلان وقت و فلان روز چنین و چنان فرموده

و بسیاری از آیات در خصوص آن ذکر شده ای معادیه گوشتی که دم و دو خلافت
 داری و حرف خلافت بر زبان آری ازین معادیه یعنی نصوص آنکه آشتن و دست
 یابن امور در از ساختن صریح می ترادد که خلافت بلا فصل را بر کز اصله نبود اما
 لنگ که بحرانی در شرح نهج البلاغت بیان کرده یعنی احتمال دارد وجود نص و لیکن
 بر زبان نیارند و در اجماع متک کردند زیرا که قوم آنرا در خلافت متقدمین قبول
 میداشتند و محتمل است که سکوت از ذکر نصوص از آن باشد که در مبادی خلافت
 بعد از حضرت رسالت آن نصوص اقبال التفات نداشتند درین وقت که قرون
 و دهو که گذشته از یاد مردم رفته که التفات مناسب خواهد بود انتهی محمد لایس
 پیش نیرود زیرا که خود این منجر و دیگران از قدامت و تاخیرین روافض در کتب کلامیه
 جاییکه بحث در فضایل صدیق میکنند میگویند که اگر حدیث فدا و خلعت و غیره صحیح بود
 صدیق در سقیفه ذکرش میکرد و چون بر زبان نراند معلوم شد که اصله نداشت چنانچه
 بر پنده این کتاب و بحار مجلسی و تصنیفات فاضل طبری محقق نیست و اکنون چنین
 میفرمایند فاعبروا یا اولی الابصار مع ذلک فیما بین این برد و امر فرقه ها
 از انجمله آنکه احادیث مذکوره نصوص نبود و بدست مرقنوی هزاران آیه است
 و احادیث لا تعدو لا تخصی مصداق و مانع سهم من آیه الا هی اکبر من
 اختتام موجود و از انجمله آنکه صدیق که طالب خلافت بود آری در مناظره انصار
 ایتقدر ثابت فرمود که خلافت بحدیث الائمه من قریش برای مهاجرین است و حضار
 او را برای خلافت ایتقد دانستند و سمیت کردند و اختلاف سابق باقی نماند بخلات
 مابیه النزاع که جناب امیر خاتمه خلافت خود را ثابت میفرمایند و مرحله ناطلی می نمایند
 و معرکه ای آرایند هر معجزه که بیارند و هر نصی که در خصوص ترتیب دهند بر اصول متخلین
 و نصوص کمتر خواهد بود و از خطب و مکاتیب حضرت مرقنوی ایتقدر مثل بدی اولی است
 که جناب امیر گاهی از معتقدات امامیه که در باب امامت خواصهای پشمار و حضار
 بسیار و نصوص قرآنی و احادیث پیوسته بر ائمه علیهم السلام مرتب و مذهب

کرده اند حقی بر زبان مقدس نیاورده اند حتی که در تمبر که با نیزه اصول مذکور
 یعنی اضمار قلبی را هم همین معنی مقتضی است فانطبق المثل المقتضی رضی المحضات
 ولم یمن القاضی طرفه آنکه چون آن دلائل با بهره و حجج قاهره در قریب زمانه
 نبوت و ظهور اهل نبوت قابل التفات نباشد چنانچه محصول کلام بحرانی است پس
 بعد اوقت ظهور دعوام دوران آن در خواص و علوم و ابرادان در کتب کلام چه مجمل داشته
 باشد و از اینجا اینهم بوضوح می آید که اموریکه اهل عل و عقد بران عمل نموده لایق احتجاج
 نمی باشند و آیاتی و احادیثیکه رفته اند از این است که لال کرده اند از بعد تسلیم دلالت
 صحت هم ازین باب است که لا یخفی علی اولی الالباب آری اهل حق را میرسد که امامیه را
 پیروان تنبیه در اصول ایشان باشد الزام دهند که خود کرده را در رانی نیست و بعد از
 آنکه خود در ذکر خصوص اندیشه که بود همین بود که میباید اصحاب که معتقد خلافت متقدمین
 از پیروان ایشان کنند دست از رفاقت بردارند ولیکن میرانم که مقتضای بلاغت کجا
 رفته بود از این خصوص بغاوت امیر شام و خلافت خود بعنوانی ثابت میکردند که غیر از
 منصب عدنان بسوی متقدمین منطبق نمیشد و این از بیغالی کلفت دست میداد که اکثرنا
 فلیت امام القضا و ابلاغ علما و هکت دینی امامیه از تصانیف کلینی امام اعظم طائفة
 و صدوق صاحب قه مزوره اینک حاضر اول دلیل بر آنست که آنجناب از فقادر کار نبوده
 چه تقریب بین میشود که خود جناب امیر تنها بقتال کردن کسان قوم عاد حله حیدری ایجاد
 نهاده و دادش بیعت بلدشان داده که هر یکی از آنها در قوت و تن و نوش برابر بزرگساز
 اهل شام بود و بعد از تسلیم اگر حاجت میکرد کس از رقا بود با اهل ایمان بود و اینها معتقد
 خلافت غین بودند و کوسلنا الزیادة فیکفی العشرون او الاربعون لامایة اهل
 یزدون پس معلوم شد که مذکور حضرت امیر تان بود که مهاجرین و انصار و نمایین
 اخبار از ملازمین آنجناب داشتند و کسین است شیخین مدغم بودند و بطبع شعبه اولی
 لقب کرده اند که استعرفه فی النجاة انشا الله تعالی و از نیابت که خود بحرانی چون باشند
 عمل بیایانی مغری نیافته در جای بسیاری یاظهار با هو الحق برداخته و نامه های مخصوص

تمام نقل کرده و در این و منها سخن ناگزیر برای ضبط و ربط کلمات مرغضوی و شرح آن را
 نموده که رئیس المحرفین یعنی یعنی برادر ثمانی یعنی علم الهدی از آنای عبارات متعبد
 حفظ آنرا موسس مذمیه اسقاط کرده و خلط و خط محرف مذکور ثابت نموده غریب
 تفسیر او را در مقامی مناسب که آخر این کتاب است وارد میکنم و واضح میگردد انچه که انچه
 مجتهد الزمانی و قاضی و دیگران از جامعین هو اسبقان نوشته اند که بر و کلام علامه طبرسی
 قدس سره العزیز برای دست آورده و رخنه بهر ساند همه اش خطا و غشوا و مذکور حکایات
 سخاست که لا یخفی قوله و انچه گفته ام اقول جوابش قبل ازین در یافتی که بحث
 برای حقیقت خلافت و قتی بکار می آید که مستجمع شرایط باشد زیرا که بیعت کاشف و
 منظر ایلست است چنانچه از نهانیه امام زکریا و شرح مقاصد علامه تقاضای و شرح مقاصد
 سید سید جرجانی و واضح است و شوشتری منقری با وجود جمود بن و حماقت در جمیع
 المؤمنین این یعنی را در یافته جایگاه ارشاد درین فصل یاد کردم که لا یخفی علی من راجع الیه
 و حاشا که اهل بدین و عبدالله عمر بن زید استحقاق امامت داشت باشند چنانچه بارگاه
 مقاله ثانیه از منبر دو و م متضمن بر نوزده بحث و در ضمن آن
 بسیاری از مباحث قال الفاضل المجتهد هدایه الله تعالی
 الی سبیل الرشاد قال المجیب البقیه المصیب اگر نظر استخلاف باشد بر تقدیر
 ثبوت چون استخلاف و عهد نرزد و بیضین خلافت عهد بوده بیعت شان از قبیل بنی قریظ
 بر خاسه خواهد بود و حال استخلاف از وثیقه حسن محسنه علیه السلام که رو برو کار و صاغر
 تا یکید تمام نوشته مهر و گواهی آنها منتفی گردانیده بودند بر ظاهر است و صورتی بده
 بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما صالح علیه حسن بن علی معاویه بن ابی سفیان صالح علیه
 السلام الیه ولایة المسلمین علی ان یعمل فیهم بکتاب الله و سنته رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم و سیره الخلفاء الراشدين المهديين و ليس لمعاوية بن ابی سفیان ان عهد
 الی احد من بعده عهد ابل کیون الامر من بعده شوری بین المسلمین و علی ان ان من

حیث كانوا من ارض اسد فی شایم و عراقهم و حجازهم و مینهم و علی ان اصحاب بانی
 و شیعه آمنون علی انفسهم و اموالهم و نساہم و اولادہم حیث كانوا و علی سوادین
 ابی سفیان بک جہلم و مینا و ان لایبغی للحسن علی و لالاخیه الحسین و لالا حدت
 اہلبیت رسول اسد غامطہ سر او لاجہرا و لایحیف احد انہم فی ائق من الافاق شہد علیہ
 فلان بانی و کفی بایہ شہید او این و شقہ ہم در بوائق و ہم در کتب دیگر مروی و منقول است
 و ابن ابویہ قمی و شیخ مفید و طبیب راونہ و ابن شہر آشوب و زحرانی و ابی یوسف بر تہذیب
 دارند و نزد بعضی اختلاف مشروط باین بود کہ مقرر حال امام حسین نشود نہند باین
 خلافت بعد الا اختلاف ایضا لا استقرار الشرط و قریب است بر روی شیخ صدوق قمی
 از امام زین العابدین علیہ السلام کہ مساویہ در بارہ امام حسین باینکہ کت اما امام حسین پس سید
 نسبت و قرابت او را بحضرت رسالت صلی اسد علیہ وآلہ وسلم و او پادہ آنحضرت است و از
 گوشت و پوست و خون آنحضرت پرورده شدہ الی ان قال نزلت او را با حضرت رسالت
 صلی اسد علیہ وآلہ وسلم یاد آورد و او را بگردانی او مواخذہ کن و درو بطیکہ من در نہت باوی
 محکم کردہ ام قطع کن و زینبار با و مکرہی و آسبی مریان و از متخی برایت اخصل الخوہ
 فوالقین در بربید و مساویہ فرق آسمان و زمین معلوم شد و امکان انعام لا یعقلون شیا و لا
 بہتدون پس مفید بودن اختلاف کہ نامی برای حقیت بزیہ لعین در خیر منع است اقوال
 اما قول او و اگر نظر اختلاف باشد پس بر تقدیر ثبوت چون اختلاف و عہد نزد بعضی
 خلاف عہد بودہ ہمیشہ ان از قبیل بنای فاسد بر فاسد خواہد بود موقوف است باینکہ تضعیف
 بحسب اختلاف ابقوال خود بر تقدیر ثبوت بعد تصریح سیوطی و ابن عبد البر و ابن حجر و غیر ہم و بوف
 اختلاف از درجہ اعتبار ساقط است اما قول او اختلاف خلاف عہد بودہ پس مقروح
 است بچند وجہ اول آنکہ این کلام مجمل است حل اشکال و دفع اعتدال از ان غیر ممکن است
 بفرمانندہ کہ این اختلاف کبیرہ و باعث ابطال خلافت مساویہ بودہ یا نہ بر تقدیر اول کما کہ
 بعد اختلاف اطاعت و انقیاد مساویہ و اقمہ اباوی نمودند فاسق بلکہ کافر خواہند
 و همچنین اہل شام و اہل مدینہ و مکر از صحابہ و تابعین کہ بہت بزیہ بعد از اختلاف نمودند

فاسق یا کافر خواهند شد و نیز بر بن تقدیر علمای اهل سنت مثل ابن حجر و ابواللیث و غیره
 که معاویه را بعد استخلاف خلیفه دهم اندک مایل علیه قوا هم کان خلیفه عیسی بن سینه
 کاذب خواهند بود و المظنون ان المجیب لایرضی بذا لک امکان الامر کذا لک و بر تقدیر
 ثانی استخلاف معاویه صحیح خواهد بود و از اینجا است که کسی از صحابه و تابعین در وقت استخلاف
 یحیی بن علف عهد استدلال نه نموده حتی ادرع صحابه عیسی بن عمر نیز در باب استخلاف معاویه
 تصریح بر صحت خود نیست دیگر مسلمین فرموده و اصلاً عهد نامه جناب امام حسن علیه السلام
 ننموده چنانچه جلال الدین در تاریخ الخلفاء فرموده و آنکه تخریفات ان اشق عصا المسلمین لم
 اکن لافعل انما انارجل من المسلمین فاذا اجتمعوا علی امر فانما انارجل بهم فقال یرحمک الله
 و یرطی هراست که اگر استخلاف معاویه بسبب خلفت عهد مخالف شرع می بود البت
 ادرع صحابه ترک می نموده مخالف عهد می نمود و راستی بر بیت یزید نمیکردند بالجمله چنانچه این
 عبارت مویه ما نحن فیه است همچنین دلالت بر شکستن بر بیت یزید از بدو امر دارد
 فالقول بالقیه او من عن شیخ العنکبوت و اسخفت من ورق التوت دوم آنکه معاویه
 نزد اهل سنت مجتهد مسلمین بود چنانچه ابن حجر در صواعق محرقه میفرماید و من اعتقاد اهل سنت
 و الجماعه ایضا ان معاویه لم یکن فی ایام علی کرم الله وجهه خلیفه و انما کان من الملوك
 و غایه اجتهاده ان کان له اجر واحد علی اجتهاده و اما علی فکان له اجران اجر علی جهاده
 و اجر علی اصابتة الخ لیسر کاه حصن حصین اجتهاد معاویه آنقدر مستحکم و مرصوص باشد
 که بسبب محاربت نفس رسول صلی الله علیه و آله و سلم و قتل حضرت عمار و چهل هزار کس از
 نهما جرین و انصار و تابعین کبار با وجود نص صریح با علی حربک حربی و حدیث متفق علیه
 عمار حله بن عینی و قتلک القنه الباغیه در بیان اجتهاد معاویه خلل راه نیاید بلکه باو
 آیت واقعی هدایت است انما یراه الدین یحادیثون الله و رسوله الا یر باعث اجر و ثواب
 باشد اگر مخالفت عهد جناب امام حسن برابر اجتهاد کرده و تا وی بران قرار داده باشد
 چگونه نخل اجتهاد و عدالت خلیفه پنجم خواهد شد و نیز میگویم که چون بنابر نه اقل اهل سنت
 امام حسن نیز مجتهدی پیش نبوده و اجتهاد نخطی و یحیی بسبب محتمل است که را بی آنحضرت در

رنگ استخلاف خطا باشد برای ذی‌نفه پنجم صواب و باعث دعای جود و ثواب کیفیت لا
 و معلوم است که جناب رسالت تأیید حق مساوی فرموده اللهم اجعلنا دایما عهد یا یقین است
 که نزد کسبستان آنحضرت مقبول الله عابا باشد پس البته استخلاف نیزید برای هدایت مسلمین
 خواهد بود و آنکان خلاف العهد سوم آنکه استخلاف مساوی بعد از وفات جناب امام حسن
 علیه السلام واقع شده چنانچه ابن عبد البر در استیجاب میفرماید و کان معاویة قد اشأ
 بالنسبة لیزید فی حیوة الحسن علیه السلام و عرض بها و لکن لم یشفقها و لا غرم علیها الا بعد
 موت الحسن علیه السلام و ظاهراست که بعد وفات جناب امام حسن معاویة خلیفه امام
 بحق بلا معارض و مزاحم بوده و خلافت او به سبب صحابه و تابعین و اجماع اهل حل
 و عقد ثابت بود پس در خیال استخلاف مساوی مخالفت عهد نخواهد بود و عجب نیست
 که نوقت مساوی در حیات جناب امام حسن علیه السلام با وجود قصد استخلاف که باید
 علیه عبارة ابن البرسبب ثابت همین عهد نامه بوده باشد پس دقتیکه بلا معارض و مزاحم
 خلیفه شد استخلاف نمود اما آنچه فاضل محیی در باب اتفاق این بابیه و شیخ مفید و دیگر
 علمای نوشته پس در مقام فائده بخراپا برتخترند و در زیر آن بنای استغفار و این
 بر اصول موضوعه است است قدر هو لا را اکر ام فی ذلک الاقام بعید عن ادلی
 الاقام قول و نیز بعضی استخلافات مشروط باین بود که متعرض حال امام حسین نشود
الحاق قول اولی الامر که استخلاف مساوی مشروط باین شرط بوده باشد و المدی
 مطالب بالنسبه عدم ذکر این شرط در عهد نامه کونای صلح بود اول دلیل است بر عدم
 اشتراط بشرط مذکور و لذلک لم یقرض بکره الشیخ السیوطی و اکثر الموضنین و ثانیاً
 بر تقدیر تسلیم میگویم که قول بعضی بهول الحال مفید برای نیب و مضر برای خصوم نیست
 زیرا که کلام در مقتضیات اصول موضوعه و قواعد مشهوره اهل سنت است پس رجب
 بقول بعضی غیر مشهور لایمین و لایمنی من جمیع ثانیاً میگویم که مراد از تعرض حال اگر
 طلب نیست است لاسم که مساوی منع ازان نموده لابد علیه من دلیل و اگر مراد ازان تعرض
 بقول جناب سید الشهداء فائده ای نصفاً زیرا که آنحضرت در هنگام صحت استخلاف او

عزم محاربه با و فرموده پس البته مخالف قوانین اهل سنت خواهد بود اما رواست که
از صدوق نقل کرده پس از آن پیشتر اطاعت خلاف باین شرط اصلا مستفاد نمیکرد
ایضا لا و اختلاف در بد و استقرا و تسلط معاویه بعد شهادت جناب امام حسن
در سنه خمسین و اشتهاده و این کلام در آخر عمر و قرب ارتحال او صادر گردیده است
این کلام منجمله و صایامی تواند شد و در صورت میگوئیم که اگر وصیت معاویه نزد
حضرات اهل سنت واجب القبول باشد لابد که اطاعت حکم او در باب این زیر نیز
واجب باشد فیکون یزید مشایبانی قلله البته و همچنین قتال اهل بدعت از دست سرت
که بنابر وصیت و امر معاویه واقع شد کما فی النص علیه صاحب جذب القلوب قابل توجه
یزید نخواهد بود لانه اطاع فی ذلک امام المومنین و مجتهد المسلمین و اگر اطاعت او
واجب نباشد مخالفت یزید در باب نهید کردن جناب امام حسین علیه السلام نهیست
شرع نخواهد بود علاوه آنکه بنابر عموم مجیب معاویه در باب اختلاف ارتکاب خلاف
عهد جناب امام حسن علیه السلام نموده پس اگر این مخالفت موجب زوال عدالت و
ابطال خلاف معاویه خواهد شد مخالفت یزید هم از وصیت پدرش مبطل خلافتش
خواهد گشت و الا فلا و از کجای که امر معاویه بنابر ایجاب نزع یزید بوده بحتم که برای استیجاب
باشد چنانچه امر بنوی در حدیث ابی ثوبی بنی و اوه و قرطاس با وصف ضمه لکن تفضلوا بعد
نزد فاروق محمود بر استیجاب بوده و لهذا مخالفت آنرا جانزداشتند و نسبت بهجرو
به میان بطرف سید انس جان نمودند و لو سلمنا کون الامر للوجوب فیزید لایزید علی
الفاروق با کماله هرگاه مخالفت وصیت جناب سید المرسلین و افضل الاولین
و الاخرین مصداق کتبت نبیا و آدم بین الابرار و الطین در آخر عمر آنحضرت در باب ایامی
روایت و قرطاس و تبحریش اسامه با وجود فقره لکن تفضلوا لعن الله من تخلف عنه عشت
خط مراتب خطا صحابه نشود مخالفت وصیت معاویه چگونه باعث خط مرتبه یزید خوا
شد قوله و از بنابر روایت آنحضرت انما من مخالفین در یزید و معاویه فرق آسمان
و زمین معلوم شد اقول اگر چه دعوی فضل معاویه در مقام برای ما مفید و برای او

حضرت لانه استخلف ابنه وقال في حق الاماريت من فضل ليس كاه مبارز عموم
 فاضل محب مساوية فضل باشد البته در باب اختلاف و مرجع يزيد فاسق و كاذب و نجس
 بود لكن سخافت افعال و خباثت اعمال مساوية در كتب اهل سنت نه آن قدر دارد است
 كه در حيطه تحرير توان آمد اما به تحرير نبدی از ان كه مشتی بنونه از خود اوست می پردازد
 و مخفی نماند كه اكثر علمای اهل سنت ذكر نموده اند كه مساوية و پدرش از مولفة القلوب بوده
 منهم اسيوطی فی تاریخ الخلفاء و ابن عبد البر في الاستيعاب للفظ للاخير قال ابو عمر مساوية
 و ابوه من المولفة قلوبهم ذكره في ذلك بعضهم و هو احد الذين كتب للرسول و ابن اثير
 و راجع الاصول در بیان احوال رجال صحاح سسته نوشته كه مساوية و پدر او از مولفة
 القلوب بودند و بعضی میگویند كه او كاتب احمی بوده و بعضی انكار آن معنی کرده اند و در
 آخر عمر میگفت ليتني كنت رجلا من قريش فمى طوى و لم آل من بنا الامر شيئا انتهى
 و علامه جارا الله زنتري در ربيع الاربار و ابن ابى الحديد و بهقي روايت کرده اند -
 رای رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم باسقيان قبله على حمار و معه مساوية بقوده و يزيد يسوقه
 فقال لعن الله الراكب و القاعد و السائق و ابن عبد البر در استيعاب نوشته عن ابن عباس
 رضی الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم بعث الى مساوية يكتب له فقبل انه ياكل
 فقال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ولا تشبع الله بطنه و طاهر است كه لعن و بعد ما آنحضرت
 در حق تسليمين غير ممكن است و كافي است در باب حسن اسلام و آنچه ابن اثير در جامع الاصول
 نقل کرده حيث قال باع مساوية او اذ ذب فقتله اكثر و منها فقال له ابو الهرداد سمعت
 رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يقول قال مساوية اما انما فلا ارايه بسا فقال ابو الهرداد
 من مازني من معارية اخبره عن الرسول صلى الله عليه و آله و سلم و هو يخبرني عن رايه
 لا استنكبا برض انت بهائم قدم ابو الهرداد على عمر بن الخطاب فذكر ذلك فكتف
 عمر بن الخطاب الى ابي لهبة لا تشبع ذلك الا تشكلا مثل و ذنبا بوزن اخبرني الموطي و اخبره
 ان في انتهي بر اهل انصاف طاهر است كه اين اجتهد دليل حسن اسلام مساوية است
 لكن يجب ان نشد و غلطت خليفة ثانی مصداق التولي علينا خطا علينا كذا و جود سماع

این خبر بجز حالت از هیچ جای دیگر برای معاویه تجویز نفرمودند و میبستی که از محدثین بشنود
 اهل سنت است در جزو کاس سنن خود در کتاب الحج در تلبیه روایت کرده عن سعید
 بن جبیر قال کان ابن عباس بعثه فقال یا سعید یا لی لا اسمع الناس لیون فقلت
 یخافون معاویه فخرج ابن عباس من قضاة فقال لبیک اللهم لبیک وان رغم الفت
 معاویه اللهم العنهم فقد ترکوا الله من بغض علی رضی الله عنه انتهی این روایت
 نیز دلالت دارد بر حسن اسلام معاویه دارد زیرا که لعن ابن عباس که بنا بر تصریح بعض
 است اعلم کس بوده سبب ترک سنت حضرت سید المرسلین بدون حسن اسلام معاویه
 صحیح نمی تواند شد و بنحو در تفسیر خود در ذیل تفسیر است لَوِ اطَّلَعْتُ عَلَیْهِمْ لَوَلَّيْتُ
 مِنْهُمْ فِرَارًا نوشته روی عن معاویه انه غزا الروم فرما بکلفت فقال کونث لنا
 عن هؤلاء فطرنا اللهم فقال له ابن عباس رضی الله عنه لیس لك ذلک قد منع الله تعالی
 من یؤخیر عنک فقال لَوِ اطَّلَعْتُ عَلَیْهِمْ لَوَلَّيْتُ مِنْهُمْ فِرَارًا الا انه فلم یسمع و بعث
 له اناسا فلما دخلوا جارت یریح فاحرقهم و قریب ین و تفسیر کشاف و بیضاوی و غیره
 واقع است و دلالت این روایت بر عدم رعایت حکم خدا و تهاون در امور دین و
 حسن اسلام معاویه کفایت عن البیان است و سیوطی در جمع الجوامع و متقی در کنز
 العمال روایت کرده عن عبد الرحمن بن مقاتل قال صلیت مع علی الخداه فقلت
 فقال فی قنوته اللهم علیک بمعویة و اشیاعه و عمرو بن العاص و اشیاعه و الی
 الاعور السلی و اشیاعه و عبد الله بن قیس اشیاعه انتهی بر عقلا و اصحاب ایمان ظاهر است
 که تقریر جناب امیر کل امیر در حق معاویه و عمرو بن عاص و غیره در قنوت نماز دلیل حسن اسلام
 معاویه و اجزای اوست و در شرح نهج البلاغت ابن ابی احمد ید مذکور است و روی
 احمد بن ابی طاهر فی کتاب اخبار الملوک ان معویة سمع المودن یقول انهم ان لا اله الا الله
 فقال انهم ان محمد رسول الله فقال له درک یابن عبد الله لقد كنت عالی البهمة ما رضیت
 لثقیف الا ان یقر ب اسمک باسم رب العالمین این مورد ادب که از زبان معاویه سزده
 کما به المبلغ من التصحیح در باب تکیه سید انبیاء و حسن اسلام معاویه است اما وصیت

سائیه او در باره اعانت حضرت بنی سید الشهدا علیه السلام با و در خطبته
 یعنی که در شهادت برادر بزرگوارش بجا برده و اظهار فرح و سرور بوفات آن نور
 رسول و سر دوستان قبول کرده قابل اصفا و لایق اعتنائت خاندان اسلام و آثار
 سانی او بشهادتین با و صنف محبیت او از مولفه القلوب کار آمدنی نه تفصیل این
 اجمال آنکه جارا سه زخم شری در بر سبب الار بر آورده چهل موی به جده بنت الاشعث
 الحسن بنیه الفت در هم حتی ستمه و کشت شهرین و از یرفع من تحت کذا اطمینان
 ام و کان یقول اسقیت اسم مرار اصابنی قها ما اصابنی هذه المرة لقد لفظت کبدی
 و یوید ما فی الاستیعاب قال ابو قتاده ابو بکر بن حفص سم الحسن بن علی رضی الله
 عنهما ستمه امر انه جده بنت الاشعث بن قیس الکندی و قالت طائفه کان ذکا
 منبایند سیمس معاویه الیها و ما بذل لبانی ذلک و کان یضار و الله اعلم انتهى و در تاریخ
 الحنفی مذکور است آخر الامرو مروان بن حکم را که طریقه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 بود و الی مدینه ساخت و مندی زهر آورد با و داد تا به جده بنت اشعث بن قیس
 که زن امام حسن علیه السلام بود و با و بگوید که تو بعد از مباشرت امام حسن باین بل
 مس کنی و عالم آخرت انتقال ناید معاویه پنجاه هزار در هم بتود و دتراد رساک
 ازواج نیزه علیه اللعنات تا ملک عالم باشی مروان بدینه آمد و جده را بفریفت
 تا عمل نکور بقدیم رسانید و حضرت امام حسن علیه السلام بفرودس جهان خراسان
 الخ و قریب باین در تاریخ روضه الصفا مذکور و قاضی محب الدین حنفی در کتاب
 روض المناظر فی علم الاول و الا و اخر و اسمعیل بن محمود بن محمد بن عمر بن شاه
 در کتاب مختصر اخبار کسرو غیر بمانر قریب باین روایت ذکر کرده قال المدبری
 الشافعی فی حوۃ الحیوان قال ابن خلکان انه لما مرض الحسن و کتب
 مروان بن الحکم الی معاویه بنک قلت الیه معاویه ان اقل المطی الی
 خیر الحسن فلما بلغ معاویه ستمه سبک من الغیر افکر اهل الشام لذلک
 التکبیر فقالت فاخته بنت قریظ لمعاویه اقراسد عنک ما لذلک کبرت لاجله

[illegible]

بر تقدیر ثبوت ممنوع است اکنون مخاطب اسلوکی از دو طریق می باید معنی یابست کند
 که این استخلاف خلاف عهده پیمان نبوده یا ثابت نماید که چنین استخلاف مخالف عهود
 مؤثقه و ایمان منقطه برای حقیقت خلافت شخص افاده میکند هنوز این دو مقدمه را تعرض
 نموده گفتن که این کلام مجمل است حل اشکال و دفع افعال از آن غیر ممکن آه یاوه گوید
 بماند جوئی است و این مرحله آخر است که استخلاف معاویه کبیره است یا صغیره بلکه بگوید
 تعالی و تقدیر اگر مخاطب در پی اثبات مقدمه ثانی شود بنده را میرسد که از وی استفسار کنم
 و گویم که اکنون بگو که این خلاف عهده کبیره بود مبطل خلافت یا صغیره بود غیر مبطل و بر هر
 این استخلاف چگونه مفید تواند شد و اتباع این استخلاف مردم دیگر را چه بفرود بگردانند
 یا وصف تفصیل که در هر باب درین کتاب نموده میشود مخصوصاً آنچه در منہج اول از
 کتب محدثین مبطل تمام و شرح مالا کلام فتنه نشینده و در کتب معتبره ندیده که اهل است
 انقیاد و تخف و سلطان در امور است که مخالفت شرع نباشد و از قبل کبیره و صغیره بود
 و ازین رو فرقی بریزید بر امور دلعن و شیع مجتهد شیعه خواهد شد و قبل ازین
 معلوم نگشت که دلیل بر فسق و کفر اقامت باید کرد هنوز بجهت الزام را پیش
 می رود ولی دلیل و برهان هر چه میخواهد خاطر خود را اندک ترش خورسند تمیاز
 می توان گفت که فسق آنها در صورتی خواهد بود که بر غزل معاویه قادر باشند
 مادی مطالب با بنده استند ابر تاریخ دان پوشیده نیست که جناب امیر کرم الله وجهه
 بر غزل معاویه بن ابی سقیان در وقتی که او ناظم ملک شام بود قدرت نیافتند و حال
 آنکه در یک خلافت و تحت امامت را زیر و زمین داده بودند و کفایت آنیکه
 امارت نه داشته باشند معاویه در آنوقت ثروت و جاه و اقتدار از اید الوصف
 پیدا کرده باشد و اختیار او از یکی هزار و از اندک به بسیار رسیده و چون
 سابق ازین از تقریحات علمای امامیه بدربافت رسیده که همه کس ندانند بعد از تحقیق
 ریزید بودند پس حیت شان بر تقدیر ثبوت استخلاف هم نخواهد بود مگر تا بر ضرورت
 و تا چاری و شاید ظلم و ستم بعد ازین اثبات تعد معاویه نیز بر عهده مخاطب است

موجود است پس بد که بگویم بختی که بسبب تقادم عهد معاویه را بهوی و نسیانی در باب استخلاف
 پیش آمده باشد و هرگاه خود حضرت معصومین را از امور مهمه غفلت رود و بدو و آنکه بدی
 و امثال شان را همیشه پیش آید و امور ضروری را با وصف ضرورت ننویسد و بزرگان
 بنارند چنانچه سابقا و لاحقا دانستی فاطمک معاویه و یثیمنا که معاویه عهد را در باب استخلاف
 مرتکب خلاف عهد شده لیکن معاذا الله این امر نسبت با فاطمک بر اصول امامیه از حضرت
 ابنیاصد و ریافته و امامیه آنرا ترک اولی قرار دادند که اسبق مظهرها بمنزله لاشی است
 و همچنین فعل مذکور از فعل حضرت آدم صغی الله بر تقریرات والد مجتهد الزمانی در حسام الاسلام
 و روایات عماد محمد بن شیعہ کمر است زیرا که با وجود نبوت و صفوت ارتکاب محمد
 عهد و تکذیب ملک الموت که بقول آن بزرگ از کذب و بهتان منزله است نقطه ای
 زنده گانی دنیای فانی بعمل آوردند و هرگز در صفوت و برکزیه کی شان نقضانی پیدا شده
 پس در خلافت و عدالت معاویه که هزاران مدایح کمتر از درجه مذکور است چراغ مستقیم
 قوری و قصوری راه باید و تفصیل این بحث بالا نرید علیه از بهان کتاب یثی اثبات
 الخرافه لصاحب فخره الخلافه یا بحث و المظنون ان المخاطب السیفه لایظهر الرضا مادام
 اللسان فی فیه و النحان الامر که کذب عذابی قوله و بر تقدیر ثانی آه اقول
 جواب این از قول گذشته برمی آید که لا یخفی علی اوساط الناس قضایا عن اولی النبی
 قوله و از بیجا است آه اقول حیرانم که در اینجا چگونه شهادت علی النقی ننمود
 مجتهد الزمان سموع و مقبول گردیده آیا بعد ازین در مقامات آیه جائیکه استفتا
 فقیر را جواب خواهد نوشت تصریح نخواهد کرد که شهادت علی النقی حقی از جواز ندارد
 کما در مجله فی المنهج الاول و شریف تفصیل ان الله تعالى مع ذلک امام حسین
 و عبد الله زبیر و عبد الرحمن و عبد الله عمر آنچه وقت انکار از سلطنت بزرگ و بزرگی
 معاویه بن ابی سفیان فرموده اند بالش غیر اذین نیست که جانشینی محمد مصطفی صلی الله
 علیه آله و سلم و حکومت بر اهل اسلام امری بس خطیر است و آخر در قیامت بحکم
 الهی ترا در موقف حساب استاده گشته و پرسند که این امر عظیم را بکه گذاشتی و بجای

خود که یا خلیفه سانی باید که برضا و اختیار اهل حل و عقد حواله نماید یا کسی از بنی هاشم
و مانند ایشان بگزیده کنی یا پیشوری بگذاری استی محمول بر نقل سابقا من دانسته
الاحباب و غیره آخر این همه تقاریر همین امر باز میگردد که بپذیرد الا این امر منتهایم و
مساویه بابت قصد استیعنی خلافت امر شرعی را امر کتب میشود و عهد سابقی را برهم میزند
مخالفت صحابه کبار که اولا در خویش با خلیفه کردند اختیار می نماید و او را باید که خلافت را بقتل
بزرگان دین برگرداند و درین تقریر بسبب جامعیت همه امور منتهی رج گشته کولفظ صلیح
صراحت مذکور شده باشد قوله حتی اوریح صحابه الخ اقول رضای اوریح صحابه
یعنی عبدالله بن عمر از عبارتیکه مخاطب آورده در غیر منع است مدعای آن بزرگوار است
که محمد بن قیسده اند بلکه مقصودش از اجتماع مسلمین اتفاق عطا در مسامی دین است
که همه مسلمین باشند و کسانیکه اهل حل و عقد و دعوای اسلام نباشند کلام در اینها نیست
و از آنجا که درین جناب امام حسین اند و حال آسانی آنجناب اشغال و اقران او قسمی که
بود بر ظاهر بود پس گویا جواب عبدالله بن عمر از قبیل تعلیق بمحال و از جنس است که می
لا تقهرکم ابواب السماء حتی یلیج الجبل فی مغم الحیاط است و با
می باشد که مستحکم را در خود را با اینی ادا میکند که مخاطب خلاف مرضی خود نداشته در روان
نوشش بیخ نمی نماید خصوصا وقتی که هیچ امری از امور در باب انکار چیزی که او در خوا
رده باشد حکام کلام باقی نگذاشته باشد پس در محتمل بودن اینست که در واقع کو باقی
مدعای مساویه بود و بنده برای کلام عبدالله بن عمر که ارشاد ام شک و در بنی نیست و این
بابی است از بافت که حکام مطاع خود را نزد مخالف خویش بعنوان شایسته ادا کند و او را از دل
دست نداند که قال ان شاء الله که هم هیچ بر جا بودیم که باب محمد احرانم که صدور
بیست و نهم برضا و خوشنودی از بنی هاشم بود که در وقت روداده زمانیکه معاویه بقیه حیات
بود و انواع چندان اقسام تدابیر برای اخذ بیعت از عبدالله بن کور و اسامش ترغیب و ترهیب
در خلوت و جلوت علی سحر به تمام الفریقین بعمل آورد و زمین را با آسمان دوخت و هیچ

از آن سودمند نگردد و وقتی که معاویه جان بخان افرین سپرد و یزید پدید حاکم مدینه را از آن اعلام نمود
 و بیعت از عبدالله عمر و امام حسین و غیره صادر خواست و تا یکدین بنوع نوشت که اگر بیعت نکنند سرش را
 نشان یزید فرستاد نویت بهجرت و تعلیق ابواب رسیده و هرگز عبدالله ندکوبت نکرد و چون امام یزید
 از مکه بسوی اقیانوس فرمود در آنوقت هم بیعت اتفاق نیفتاده چنانچه شرح این امور بخوبی ترین
 و جوه در بقیه دانستی هرگاه خبر جا بگذارد از بیعتش پرداز یعنی شهادت بشنیده که بلا منتحقق گشت عبدالله
 بر نقل شیخ حلی امامیه در پنج اتحی بسوی یزید خطی فرستاد و بخطاب آن ظالم پیکال امور حق را یاد
 کرد و شهادت امام حسین را مصیبت عظمی و دایمیه گیری نوشت و احداث و بیعت یزید شقی را
 بر ملا در آن مکتوب ظاهر نمود پس معلوم نمیشود که بیعت و رضا عبدالله عمر در کدام زمان است
 اکنون خبر آنکه بلفظ یا یعنی که در حدیث او واقع است مجتهدین امامیه تمسک نمایند چیزی درست
 ندارند و حاش در اوراق گذشته بعضی معلوم شده که حوصله مخاطب غالباً از احاطه آن
 کوتاهی کند تا بحجاب چهره رسد و اندک انصاف مرغی شود و ملاحظه رود که پنج عاقلی بخمال خیرش
 می تواند گذرانند که رضای عبدالله عمر در واقع حره بظهور پیوسته که قتل اصحاب بسوی زاری نشان
 و انواع امانت مسجد شریف نبوی چنانچه در احقاق اتحی نور الله شوشتر بیعت بقول آمد یا بعد از آن
 که آن شقی مجاهده میت الله شکر گشتی نمود لاجل و لا قوه الا بالله و این امور در کتب فریقین
 صریح است که در ظلم و عدوان یزید پدید بیان کرده اند و از عجایب قدرت الهی آنکه
 نور الله شوشتر در کتاب مذکور جای که بحث مکتوب عبدالله عمر مرقوم است آنچه گفته دلالت بر آن
 دارد که عبدالله عمر در آنوقت هم بیعت یزید نکرده تا برضا و شتودی چه گفته شود محصل کلامش آنکه
 چون یزید میخواست که بر دو کس از امام حسین و عبدالله عمر بکشد و آن روی و در باره یکی از این
 برآمد عبدالله بن عمر بعد از شهادت امام حسین یزید را تخویف کرد تا جراتی و جسارتی او را بعد از این
 برین امور باقی نماند و نوشتن مکتوب مذکور از محبت امام حسین نبود انتهی و وجه دلالت بعدی عیا
 که محلیح بیان نیست زیرا که بعد بیعت یزید و رنج در آن خوف و خشیت قتل نزد عقلا مسموع و
 مقبول نیست و از اینجا باطل شد آنچه دیگر علمای امامیه گویند که عبدالله بن عمر و یزید خلافتی نداشتند
 و عبدالله عمر از یزید سزاوارتر بود خلافت پس از او و یا معاویه و اتحاد او بر بیعت یزید

نمایه همانستای آن غیر از اعماض و چشم پوشی از اصول امری دیگر مقبول نمیشود ایاد کتب
 مبسوطه خویش ندیده اند که بعضی از مجتهدین امامیه با وجود بدعت بودن چیزی که کشش دخول
 در البوار است آن خبر را از مباحات بلکه مستحبات شرعی گردانیده اند از آنجمله است حکم نمودن
 بعضی از اکابر شیعه باینکه در اذان نماز صبح الصلوة غیر من النوم باید گفت و حی علی خیر العمل زیرا که
 باید کرد و بعضی بجمع قائل شده اند چنانچه از پدایمیه شفاه الله عاجلا و عفا عنه آجلا در رساله
 خویش ذکر فرموده با آنکه عماد تکلمین و محدثین و مجتهدین ایشان در بسیار از کتب معتده تصریح
 کرده اند که این جمله از جمله بدعات خلیفه ثانی است رضی الله عنه حتی که مخاطب نیز اعراض بر تنق
 عبارتش نموده و آنرا از بدعات فاروقیه گمان برده گماهیجی انشا الله تعالی هرگاه مجتهدان امامیه
 با وجود حکم بکتاب احداث محاذی من ذلک متوقع حصول اجر و ثواب اصفا فامضا عقده
 باشند غایت کار معاویه نیز همین امور خواهد گشت و اگر در قتل و قتال و جنگ جدال یا خلیفه بر حق
 سلوک را در بنیاد و اهلک مسلمین است فتوی بجواز و استحباب امور محدثه سیما احداث کسبه
 حاشش نزد امامیه ناگفته به است هلاک مثنوی جهان و جهانیان است یا نه چشم از حق نباید پوشیده
 و باطل محض نباید گردید و مستوهم مباد که این شب ایش متعرض گردیدند و نام نشانی
 از ایشان پیدا نیست چنانچه بعضی از فقهای امامیه تقریر میکنند و انجام کار را ندانند زیرا که
 این علما هنوز در بلاد ایران بلکه هندوستان هم موجود اند که جمله مذکور را ثور را با حی علی
 نیز العمل در میکنند در زمان سابق را اتم الحروف را تا چند ماه در مسجدی قریب ترکی محل
 بنا بر تفصیل بقیه بعضی از کتب و کسبه در خدمت بعضی از اکابر افاض الله علیهم انوار غفرانه
 و میکنند بنبوه جنبانه اتفاقا قامت افتاده بود پاسی از شب باقی مانده باشد شخصی
 یا تنگ ابل ایران بر غرقه بامی که محاذی مسجد مذکور بود در اذان صبح هر دو جمله را جمع
 کرد چون صبح روشن شد و از نمازش فقیر را با جمعی از احباب فراغت رود و این
 واقعه را و بروی شان بر زبان آوردیم گفتند که برای اطمینان قلب میخواهیم که اگر بار دیگر
 از این بشتوی ما را هم اعلام کنی و از خواب غفلت بیدار نمایی چون ساعتی از شب
 باقی ماند آن شخص بستر سابق بانگ نماز صبح یا و از بلند آغاز کرد جماعتی را که خفته

بجز آنکه مردم همه کس بگوشت خویش شنیدند و اطمینان نام بهر سید چون کتب امامیه نیاز
 ضرورت معلوم بمطالعه فقیر در آمد و انستم که این واقعه محل استبعاد و استغراب نبوده
 و اگر این قسم اجتهاد بایست امامیه در باره طهارت و نماز و صوم و ایواب زکوة و مناسک
 حج و زیارات و معاملات بر شمارم و منتهی المطلب و مختلف را از کتب ائمه عظام امامیه بنظر در آورم
 و فتری طویل و کتابی در ازمانند قواعد دینیه فاضل محمد امین استر بادی و مواصل بقول
 مرزا محمد اکبر آبادی می باید نگاشت احادیثی از احکامات از عجایب زرات
 و غرایب مهنات آنکه مخاطب رئیس الامعین در رساله تحلیل المتنوعه سی تصنیفیه که برای تقرب
 معتمد الدوله نوشته بر جمله الصلوة خیر من النوم که بشهادت کتب معتبره امامیه در احادیث
 ائمه امر شده ای آن وارد است و زینهار بر غایت السعی علمای ایشان که محل بر تفسیر باشد بحمول
 نتوانند که استغرف انشاء الله تعالی از راه مانع اقامت اندیشی زبان اعتراض میکشند
 و این جمله از جمله بدعات فاروقیه دانسته میفرماید طرفه ترا که زیادت فرمودن الصلوة
 خیر من النوم و اسقاط حی علی خیر العمل دلالت دارد بر اینکه قطع نظر از کمالات دیگر ذین
 و ذکای خلیفه ثانی بدرجه قصوی بوده و الا امری را که بهترین اشغال باشد از خواجرات
 وادون بعید از بیداری و هوشیارست انتهی بلفظ اقول فراوان حضرت
 که جناب مجتهد الزمانی برین لفظ و معنی حروف گیری میکند و آن را از محمد ثبات خلیفه ثانی
 می انگارد و حال آنکه در کتب استدلالية فقه امامیه مثل معصم الشیعه فی احکام الشریعه
 که غالباً بنظرش نظر بادعای اجتهاد در آمده باشد چنان بیاید فقیری آید که علمای ائمه
 عشریه که بانی مبانی اجتهاد بودند و بجانب ائمه تقرب زاید داشتند فتوی بران داده اند
 که در اذان نماز صبح الصلوة خیر من النوم باید گفت از جمله شان این حدیث و جعفی است
 و متوهم میباد که اینها در محکم قیاس المصلح نظر ساخته باشند زیرا که انشاء استی که قیاس
 مجتهد الزمانی مقتضی آن است که کسی از عقلا باین قسم کلام مستحکم نمی تواند شد بلکه احتیاج
 و احادیث ائمه را که مانور باظهار ما هو الحق بوده اند و الا دیدیمت خویش ساخته اند
 از جمله آن حدیث بزنطی است که در همان کتاب مذکور است از عبدالله بن سنان از

حضرت امام صادق علیه السلام که فرمود در اذان صبح بعد از تحی علی خیر العمل الصلوة
 خیر من النوم بگوید براسه اکبر لا اله الا الله ختم کن لیکن در اقامت الصلوة خیر من النوم
 نکو که این جمله فقط برای اذان فجر قرار یافته است نه موضع الحاجه من احدی شالمذکور
 آدم برینکه جناب شیخ المفضلین امام اعظم متشعین مجتهد المجتهدین مثل این روایت
 را در کتاب استنبصار بر تفسیر حمل سیف بر حدیث قال فاما رواه محمد بن علی بن محبوب
 عن احمد بن الحسن عن حماد بن عیسی عن شعیب بن یعقوب عن ابی بصیر عن
 ابی عبد الله علیه السلام قال السناد والتویب فی الاقامه من استه الحسین بن حید
 عن فضال عن العلاء عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر قال کان ابی یزید فی میتة
 بالصلوة خیر من النوم و لو رددت ذلك لم یکن یأس و اما شبه من انجبرن بما
 یقمن ذکر هذه الالفاظ فاما محموله علی البقیة لا جماع الطائفة علی ترک العمل
 بلغظة این کلام محل حیرت اهل خبرت است بحدود **اول** آنکه از احادیث کلینی
 و اخبار بیکه خود این شیخ در افادات خویش عنین از حضرات ائمہ هدی روایت
 میکنند چنان بوضوح می نماید که هر یک از ائمہ در ضعیف خویش یا مور یا مری و دیگر می
 بود حضرت امام باقر و صادق را این امر تا یکده تمام شریعت نزول یافته بود که با شریعت
 حق باید کوشید و از کسی نباید رسید و این حدیث در کلام مجتهد الزمانی نیز بر مقام
 خویش خواهد آمد ان شاء الله تعالی پس حمل احادیث این بزرگان بر تفسیر استیصال
 اصول موضوعه خویش نمودن است و اگر این حدیث و نزول صحف قابل اعتبار
 نیست پس در وقت تاویل از جانب ائمہ هدی درباره تطبیق اقوال مختلفه و افعال
 متفاده شان این حدیث و کتاب مختوم را ذکر کردن دادستیافت دادست
 و دوم آنکه آنچه در کتاب بنظر بنظر بر وایت عبدالله بن سنان بروایت دلالت
 بر آن دارد که حی علی خیر العمل یا با جملة الصلوة خیر من النوم ضمیمه باید کردن پس تفسیر
 و اظهار درود درین یک حرف متعارف شده و ذلک اجتماع النقیضین تفسیر میشود بر فرض
 و تقدیر در قی صورت می نیست که فقهای اهل بیت که ائمہ هدی در بلاد ایشان اقامت

افتاست می نمودند قابل بآن میبودند و حال آنکه ندای می علی خیر العمل از حضایع شیعه
 است خواجه صاحب معتبریم بر معنی تصریح کرده و تاویل تفسیر را که شیخ بارتکابش مضحک
 از باب عقل و نقل گشته و قد عرفت آنجا بجوی نخریده و لفظ الصلوة خیر من النوم را بدون تفسیر
 از جناب امجدی مانور دانسته سوم آنکه دعوی اجماع قابل اصغاریست شیخ المفسرین خیا
 میدالی بنور از مذہب قدای خویش که اسامی بعضی از ائمه اند که رشد بخیری گرفته یادیده و دانسته
 براه عناد و عصیت رفته باجمله معلوم شد که مجتهد الزمانی را در پیس محبت ائمت دادناست
 دانست و اعتراض بر حضرت امام زین العابدین که ندای الصلوة خیر من النوم از معمولات آن
 جناب بود و هم بر حضرت صادق که این کلام را از فضول الزان صبیح اعتقاد می نمود و در رد کردن
 استغفر الله در حقیقت این اعتراضات بجناب سید کائنات بلکه خالق ارض و سموات می کشد
 زیرا که امجدی درین امور ضعیف بود و آنچه برالسنه این بزرگان رفته بلا ریب و حی منزل گمانی الکلی
 و غیره لهذا در مقام بر احادیث ائمت اتفاق نمود و مایه النزاع را از کتب معتبره امامیه بابت
 رسانیدیم حاجتی بدان نیست که سنن الصلوة خیر من النوم را از قرآن مجید که در حقیقت نزد مجتهد
 الزمانی بایض عثمانی پیش نیست ثابت کنم جناب مخاطب باین علم و دانش دعوی اجتهاد و در سردار
 نفوذ باطن بلیست انفس و هواجها باز باصل مطلب میروم و میگوم قطع نظر ازین امور
 در اصل استغنا خود به بیند که مخاطب دعوی اجتهاد استخلاف ائم دعوی میکند و میگوید که
 دلیل دیگر بر نبوت و صحت خلافت و امامت نیز صحت استخلاف معاویه است و در مقام آنچه
 فرموده است خلاصه اش غیر ازین نیست که او مجتهد بوده شاید که تاویلی بکار برده باشد دعوی استخلاف
 را این احتمال چگونه کفایت خواهد کرد این ابدیلی ثابت نماید که معاویه جواز استخلاف را بطلان
 دلیل ثابت کرده بود آیا در کتب مناظره ندیده یا بگوشتش نرسیده که دعوی امری با احتمال کافی
 نمی تواند شد علی سوجه را احتمال کفایت میکند سلمنا که معاویه دوباره استخلاف تاویلی اندیشه
 باشد و لیکن فائده بخیاال مخاطب نمی تواند بخشید زیرا که در صورت لائسم که حقیقت خلافت
 برای نیزه نزد اهل سنت لازم آید و المده عاید ادون ذلک و المدهی مطالب
 باینه زیرا که سخن درین بود که از استخلاف که ائمت خلافت نیزه معنی مایه النزاع لازم می آید

اما احتمال خطای حسن مجتبی پس فوج است باینکه معلوم نیست که جناب مخاطب این احتمال را
 بر کدام مذہب از فریقین مبتنی ساخته اند لفظ مذاق نیست نص در بعضی است که بنیاد بر احتمال بر
 اصول مقررہ اہل حق واقع شدہ ولیکن از دعوی اجہاد و ہمدانی دادعای مطالوکت نیست
 سخت بعید می نماید کہ احتمال خطاب بجناب حسن مجتبی را یا بدینک جامع بخاری و دیگر گشت شد
 کہ الزام صحت در آن نموده اند حاضر است در مناقب آنجناب از حضرت سید المرسلین ع
 این صلح بروایت مستفیضہ صحیح رجای خود ثابت است مدین مزید ولای اہلست را
 کہ نواصب از مگایدشان متغافل و خجل باشند بجالی نیست کہ وثیقہ صلح را بر خطا حمل کنند
 و رای مساویہ ابو سفیان ابر خلافت آنچه در علیہ این صلح بود صواب قرار دہند و لفظ اللہ ^{جمله}
 یاد اہمہ بار اور حق مساویہ نصب العین دارند و از مناقب بجان رسول اشقلین چشم نداشت
 بین پیوستہ و آئندہ امکان لم یکن پذیرند و لفظ ہمت بر مکر جان بر بندہ تا خلافت نیز
 را ثبات رسانند لک ہوا بخیر ان المبین و ازین مقام صریح ہویدہ شد کہ لفظ ہمدانی نیست
 برگزرجای خویش نیست و اگر اساس این اعتراض بر اصول و روایات شیعہ است چنانکہ
 صاحب کشف الغمہ کہ مخاطب اجہاد مابہ بحث او بعد ازین مشغول خواہد شد و در حق او
 لفظ اعظم خواہد نوشت و اعتراض او را در بابہ استناد امام اعظم اول و تائید او قبول
 خواہد کرد آنرا بطریق روایت کردہ و دلالت بر آن دارد کہ حضرت شہید کہ بلا خود این
 صلح و صلحنامہ را حظای محض دانستند بلکہ در تخطیہ ان جناب از ہنم ترقی کردند و دیگر
 محدثین امامیہ نیز این را مفضل نوشتند پس رجای خویش است نہ مقام افتخار قوم بدانہ نیز
 زیرا کہ الزام اہلست بروایت مذہب خود خلافت عہد است کہ والد بزرگوار مخاطب در
 صوارم و غیرہ نمودہ اند ^{الذی} ^{مفسر} ^{این} ^{قد} ^{مطمح} ^{نظر} ^{باشد} ^{کہ} ^{عین} ^{صلح} ^{حسنی} ^{از} ^{ان} ^{ان}
 الانبیاء علیہ السلام ^{نزد} ^{ما} ^{ثابت} ^{است} ^{چنانچہ} ^{تصحیح} ^{آن} ^{نزد} ^{رفعتہ} ^{از} ^{موصوم} ^{یعنی}
 خاسر اصحاب و ازین اصول و روایات دانند آن کہ سابق نموجہ و بعضی شطر ہما
 ان را بہ تعالی عیان میشود کہ ثاب بنوم را کہ برای حسن مجتبی ہم نازل شدہ بود اصطلحی بنا
 و الا لایم آید کہ جناب امام حسین علیہ السلام ہمدانی و حصول علم ماکان و مابکون آنرا

یاد نمایند و علماءی کشیده با وصف مرور احتیاط آنرا کماهی فراموش سازند و لازم ذاتی
 نهیب امامیه همین است که معرفت سابقا و لاحقا ان بذالشی عجاب و متوهم نشود که
 میرا بودن از سهو و حصول علوم له فی بعد از امامت می باشد چه این و هم خلافت اصول موضوعه
 حسن صفار کلینی اعور و روایت اعمی و احول کما لا یخفی است اما آنچه ذکر دعای نبوی
 صلی الله علیه و آله و سلم در حق معاویه کرده پس بر دعای او که اصحابت رای معاویه در
 باره اختلاف یزید است دلیل تواند شد زیرا که نزد فریقین هر بادی را که در هدایت
 او انتظاری باقی نیست ضروری باشد که جمیع اقوال و افعال او بر حق و صواب موجب
 حصول ثواب باشد نه بینی که صدوق شیعیه در عیون اخبار از امام رضا رضی الله عنه حدیثی
 روایت کرده که مضمونش اینست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که رعایت
 حق من در باره اصحاب لازم گیرد و بایشان تعرضی نرسانید و اصحاب من مانند ستارگانند
 پیر که پیروی خواهید کرد راه دین خواهید یافت امام رضا فرمود که جز اهل بغیر و تبذیل کسی
 از حکم مستثنی نیست نامی اصحاب که بر طریق رسالت امام صلی الله علیه و آله و سلم رسوخ
 داشتند همین حکم دارند که در افتدای آنها راه نجات نیست می آید پس با عترت افسانی
 شیعیان سلمان و ابوذر و عمار و ابن مسعود می باید که بسبب بادی بودن شان
 که در لول حدیث مذکور است مأمول از خطا باشند و حالانکه بالاتفاق حضرت ابوذر
 در سبیل زکوة و عید الله بن مسعود در قول بعدم خبر نیست معوذتین لبیت بقرآن مجید کما
 روی استناد کلینی فی تفسیر و عمار بن یاسر در حصول شک تردد و حیص و حص در باره
 امامت مرتضوی بلکه وقوع دیگران نیز درین امور یعنی شک تردد مذکور در کشم و مجار
 و غیرها بطریق متسویه براه خطا رفته روایت پس معاویه چه گمان توانی کرد که غیر از
 جمله دعا در حق او چیزی در بخدیش وارد نیست و بر همین قدر اکتفاست که خدا یا او را
 اادی و مهدی گردان بخلاف ابوذر که او بر طبق روایاتیکه امامیه بدان اعتراف دارند
 و مجلسی در حیات القلوب و غیران اخراج کرده صدیق است بوده بلکه در حق او عید
 مسعود اینهم روایت که این نزد معتقدای اصحاب اند علی الاطلاق و باید پیروی از

بکنه چنانچه کتاب ارشاد معوری هم علی ما نقل عنه بران ادل دلیل است و برای عبد الله
 بن مسعود اینهمه درین کتاب از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ثناء نیست
 لاشی ماضی بها این ام عبد و کریم است لهما ما کریمه این ام عبد و کریمه این کتاب بر طبق
 اظهار عاید طایفه خویش اسحق بودن ابو ذر و این منقبت خاص این مسعود را از
 قطعیات شمرده و باعث یقین و اطمینان دانسته و حال عمار خود عیانست که جمله
 بین عینی در حق او با اظهار مخاطب در همین مقام صحیح شده و برناظرین کتب حدیث
 پوشیده نخواهد بود که مناقب این بزرگان درین قدر قلیل محصور نیست علما در باب
 فضایل اینها رسائل براسها پرداخته اند هرگاه حال بر نمیتوان باشد بیچاره معاویه
 بن ابی سفیان که در حق او این مصراع بی کلفت صادق می آید مع جلالت خاک را
 با عالم پاک با که می پرسد و برای ازاله خطائی او در باره اختلاف بر تقدیرند کور
 برگزین عارفی سلیبی مفید نمی افتد و آنچه گفته که یقین است که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم نزد مسلمانان مقبول است و عا باشد **جو البش** ای که بی نزد اوست همچنین قرار
 افتد که آنحضرت مقبول است و ابو ذر یکی از جمله دعای انتخاب است که فاروق اعظم
 اسلام آورد و آثار اجابت دعای شریعت که خدا یا غالب کن اسلام را بعمر یا
 یا اهل چندان بمرتبه ظهور رسید که جز فرق انصاف دشمن کسی از اهل اسلام تا
 این وقت با کفار ان حرفی نزده و لب ننگشده همچنین دعای دیگری که شرح آنرا
 طوایر طوایلی باید تعجب دارم از عقل و سیاست متکی اریکه اقبال که در مقام معنی
 دعای حصول عزت اسلام با بیان فاروق چه بیخ و تابها که نخورده و چه اقوال که یک
 که برسان قلم نه سپرده باز بطور استغاثه رو بروی عقلا از دست اهل حق نمی آید
 و بر حسن تقریر خویش بر خود می بالد با کجمله او را درین باب انکار شدید است و عقلا
 و نقل این عبارت از موضوعات شمرده چون مقام تطفلی است مناسب نمی نماید
 که تمامی عبارت او را نقل کنیم و زیر و زیر بنایم از ان شاء الله تعالی بشرحی و تفصیلی که فرستی
 بیان در تصور هیچ فردی از افراد ایشان نگذرد جواب رساله او که در ان این بحث

بگویند که این
 کتاب است

واقع شده می نویسم چنانچه بعضی از اجزای آن پراپه تسوید پوشیده امیدواری از عیاش
 انجام بیاورم با تم تفصیل نقیض انتقام پذیرد و صورت تمیض و تمییز
 بعنوان مقبول بر دین اسلام با مجاز و اجمال اشاره میکنم بدانکه تمیض عبارت است که
 فاروق اعظم غرق در عزت داشته پس این حادث را علمای سنیان از پیش خود بر تافته اند
 و حاشا که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این عا که مخالف عقل و نقل است بر زبان مبارک آورده
 باشند انتهای افسوس که این اعیان حکما را هنوز خبری نیست که این عا چنانچه در ادعیه نوی
 صلی الله علیه و آله و سلم در کتب ائمه مروت مجتبی در کتب اصول معتبره امامیه و اما لا اختصار
 طریق این حدیث را از رسایل فصل بن شاذان و تصانیف شیخ طبرسی و طوسی و علم الهدی و شیخ
 متبع کرده بروایت مسعودی عیاشی و نقل ملا مجلسی در بحار الانوار یعنی مجله چهاردهم آن که از ا طول
 مجلدات توان گفت و کتاب السمار و العالم نام است اکتفای و در زم ملای مذکور میگوید که
 روی العیاش عن ابی القریه علیه السلام ان سول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال اعز الاسلام بعین الخطا
 او بابی جمل بن شام آری فرق نیست که دخالت انچه در انهم مروت که بعد ازین عا که حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نمودند این آیت کریمه و مَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلَّاتِ عَصَةً ابراهیم
 پوشیده ضم این ضمیمه نزد خود خرده بین بران دادار جهان افرینست که اهل اخلاق را بنقرت
 شان مقتضی میفراید چه ازین ضمیمه اصل مدعای ائمه بدلات و اضحی و مینه قاطعه ثابت میگردد
 تفصیل این اجمال آنکه اگر فاروق اعظم و ابو جهل غرت در قبایل قریش نمیداشتند
 تخصیص عامی نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در اسلام ایشان بقطر مذکور که خدا غرت بد اسلام را
 بعیر ابو جهل که اکنون بلا ریب و تردیقین در کتب معتبره ثابت لغوی افتد بلکه از تقدم نام
 فاروق مزید غرت و غرت او هم ثابت میتوان کرد و الا می ثابت که نام ابو جهل را مقدم
 می نمودند حالیا که خاتمه مذکور حدیث حضرت امام باقر که در حقیقت ممنوع و لیکن امامیه در اجزای
 تاویل و تسویل در کلمات هدایت آیات ایشان دین ندارند ضمیمه شده علمای امامیه را جای این
 قیل و قال و مقام بحث و جدال هم باقی نماند زیرا که بجملة اعمی که مشتمل بر مذمت فاروق
 است و بنیاد این تاویل را یکبار که حمل کردن این حدیث بر تعقیب باشد میکند و اصل مدعای ائمه را

بر جای خود نایب می کند و الحمد لله افضل المسامح علی امام ائمه علی الله انضمام چون فایده فایده که در
 مقتضای مثل مشهوری عدد شود سبب غیر کرده خواهد بود استیحال بعضی از قرآن بلکه دلائل
 بر وضع و افرا و ضم ضمیمه بشود که این جمله خاتمه آتی است که در سوره کهف آیه است قال الله ان
 توما واذ قلنا للملئکه اسجدوا لادام فسیجدوا و الا ابلیس کان من الجن ففسق عن
 امر ربّه اقمت حد و ذریه اولیاء من ذوقنی و منهم لکم عدو بئس للظالمین بدلا
 ما اشدّ لهم خلق السموات و الارض و لا خلق انفسهم و ما کنت متخذ المرسلین
 عضدا الا پس بقدر که قرآن مجید را معاد است باریچه اطفال ساقین و نظم سابق و لاحق را
 برهم کردند و خود عدد و امامیه و علم الهی و امین الدین و مانند ایشان تصریح می کند که ترتیب
 قرآن مجید هم حجت است کافی مجمع البیان و غیره قطع نظر ازین اگر شان نزول ایهان قرار دهند که در
 عیاشی گفته پس استقامی آیات سوره کهف را چه جواب خواهد بود مع ذلک اگر اندک غرض
 و اسما و منشی است معلوم نمایند بطلان ضم ضمیمه عیان شود محصلش همین است که اهل ضلال و تبسیر
 اعدان و انصار خویش نگردانند و در قرآن مجید در مخالفت آن سوره صلی الله علیه و آله و سلم جایجا
 دارد است که ای نبی طاعت کفار و اتباع منافقین زنها کن و جهاد لسانی و قتال سیفی و شمشیر
 را با ایشان رنج دار و ایشان نمی دهند راه ده پس می باید که جناب خاتم النبیین عمر فاروق را
 مقرب لازم صحبت و مشیر و معین خویش میفرمود و از آنجا که در احادیث کثیره و احادیث کثیره و احادیث کثیره
 روایات و احادیث متواتره اللفظ و المعنی و دلیل برین خصوصیات است و احادیث از علما کما
 انکار آن نمی تواند کرد اقدم و افضل کتب ایشان که نسخه سلیم بن قیس بلالی است که فی الجار
 للمجلسی دلالت بر آن دارد که اصحاب ثلثه و اعدان و انصار ایشان همه مقرب پیغمبر صلی الله علیه
 و آله و سلم بودند و شیخین ادرین باب بقدر اولی و مرتبه قصوی حاصل بود و جناب از حدیث
 جامع الاخبار خود پیدا و هوید است که این هر دو بزرگ در بارگاه رسالت احاطه تامه داشته
 اند و تحریکات دلیلی و محاسنی بنده می بیند که این دو بجهت مستولی بوده اند که حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رتق و فتق بسیار از امور را بر صوابید ایشان که آشته بود
 و احادیث ایشان را قیام بدیشان داشتند و باحسانات اینها شکر گزار بودند در مقام

بنا بر اختصار بعضی از منقولات محقق جیلانی که صاحب فتح اسبل است و قبل ازین و زنیادی
 میقات اولی از منہج ثانی در رد و تخلف مقبولین سانی از نسبت صدیقی عبارتش نقل کرده ام
 در کرمیکم باید دانست که جیلانی مذکور تپنه هشتم از کتاب مسطور در باره ردت اصحاب
 قرار داده و کلام شیخ فاضل مدائنی را در منہج در حق طویل و عریض نقل کرده و تصریح بر آن
 نموده که این کلام از آغاز تا انجام برای هدایت و نجات اهل توفیق کافی است و
 این شیخ و استاد مدائنی که نقیب ابو جعفر نام اوست در یکصدت از شیخ نجفی در گذشته
 در و ابایت و تالیفاتش دلالت تمام بر فضیلت او داشته آن کلام دلیل بر آنست که حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عمر فاروق را در باب مشوره بهیات امور که تعلق با نظام ملک
 داشت و سیاست مدن بدان متعلق بود بر جمیع اصحاب تفوق و سرکردگی بخشیده بود
 و او را در انکار و عدول جبارتی و جراتی تمام بهر سیده و گفتگوی او را آنحضرت صلی
 الله علیه و آله و سلم تقبیح و تشنیع میفرمود بلکه در بسیاری از بهیات رجوع برای او
 می نمود و صلاح او را در مشورت های بی شمار می پسندید و قرآن مجید نیز بموافقت قول او
 نازل میشد از جمله آن امور منع کردن اوست پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم که نماز
 بر عبد الله بن ابی منافق بکشد و انکار کردن فدای اسارتش بر راست و انکار کردن
 تبرج زنان پیغمبر است و انکار قصه حدیقه است و انکار امان عباس است برای
 ابوسفیان و انکار واقعه ابو حذیفه بن عتبیه است و انکار امر پیغمبر است بنده
 من قال لا آله الا الله دخل الجنة و انکار امر آنحضرت بنج نواضح و غیر ذلک از
 امور بسیار که کتب حدیث مشتمل است بر آنها و در واقعه قوطاس هم اینجی صلاح
 دید او بود آنرا عرض نموده بعضی گفتند قول قول رسول الله است و بعضی گفتند
 قول قول عمر است چون فریاد یا بلند شد و گفتگو و شورش بانتهای آنجا آمد حضرت
 فرمود قوموا عنی فما یمنی یعنی ای کیون عمنه هذا التنازع و در بنوقت هم احدی عمر
 طغنی و انکاری نکرده نه پیغمبر و نه سایر صحابه انتهی موضع الحاحه بلفظه و ملحظه بعد
 از استماع این کلام که با اعتراض محقق جیلانی ربهای گم گشتگان با دیده ضلالت است

مقبول است که عا باشد تا اصول موضوعه خویش را مراعات نماید **قول سوم** اگر آیه **اول**
 مستند است به معتقدین خلافت معاویه بر حق باشد لیکن از آن لازم نمی آید که این
 استخلاف صحیح باشد زیرا که عدم تکلیف امام و خلیع الذار و مطلق العنان بودنش
 یعنی هر چه خواهد کرده باشد غریب بعضی از شیعیانست نه مذہب الحق بهجتین فرض
 بودن اطاعت و انقیاد امام در برابر امر از امور اگر چه مخالف شریعت غریب باشد و خلافت
 عهده و مضاد موثیق بود مذہب اهل سنت نیست تا حضرات امامیه گویند که چون
 او بر خلافت خود استقراریافته اگر چنین و چنان کرده باشد هم صحیح خواهد بود و
 از اینجاست که در کتب ایشان تصریح واقع است که اطاعت و انقیاد خلیفه وقت
 در امور است که خلافت شرع نباشد کما مر فی المنہج الاول مفضلاً و این را از قرآن مجید
 دریافته اند چنانکه حق تعالی شانزداد اطاعت را در کلام خود ثابت نموده که **أَطِيعُوا**
اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ و چون نوبت باطاعت اولی الامر رسید لفظ اطاعت را
 از اینجا حذف کرده بود و اعطفت گفته فرموده و این مضمون را خصیمه آیت کریمه گردانیده
 که هر گاه اختلافی در میان شما ای اهل اسلام پیدا یاید باید که کتاب خدا و ذات پیغمبر
 مادامیکه در میان شما موجود است و بعد از او با حدیث او رجوع آرید اگر ایمان بخدا
 و قیامت دارید تا بدانی که این اطاعت بالاستقلال نیست اطاعت اولی الامر
 منحصر باطاعت خدا و رسول اوست و بس چنانچه در اصل رساله بصائر العین
 اشارتی بدان رفته است و قدمای ما به چون این مقدمات را دیده و بمنزله عقل
 خویش سنجیده و دانستند که قصارامت نظیر این آیت کریمه و مانند آن تنزل شد
 قائل خبریت این آیت شد چنانچه بر ناظرین تفاسیر قد ما و کتب حدیث اینها مخفی
 نیست جویر از جمله اصحاب ائمه علی و ابی طالب و شیخ النکینی فی تفسیر الایات علیهم السلام بر خباب
 امام صادق مصدق اقرار کرده و گفته قد نزل فان تنازعتم فی شئی فارجموه الی الله و الی
 الرسول و الی اولی الامر منکم انتهى لفظه یعنی در کتاب مجید در آخر آیت اولی الامر چنین نازل
 شده که اگر اختلاف واقع شود بخدا و رسول و امام آنرا گردانید و محقق گمانند

که مسئله است در قرآن مجید همین طور واقع است و اگر تصحیح کرده شود معتدل است
 بطور شیعه بر گریه نبوت منسبه بلکه خلاف آن که اکتفا بر ایمان بسید اجماع و علی بن ابی طالب
 اجماع باشد جایگاه کور و شیعه محال ندارند که بگویند که در قرآن مجید فقط بر ذکر ایمان توجه و محبت
 بهم اکتفا فرموده اند پس باید که اعتقاد نبوت از اصول عقاید نباشد ایمان بالامامت بخیر از
 باید ضمیمه گوئیم قیاس غیر صحیح است زیرا که ایمان به نبوت انبیا علیهم السلام نیز واجب است
 قرآن مجید مفصل است اگر کسی را عاجل باشد چه ضمیمه و ضرر بخلاف مسئله است که بطور شیعه
 نه مجمل نه مفصل و حال اما دیشتر یقین هم ظاهر که برخلاف دعای شیعه اول دلیل آری
 محدثین بسیار از کمونات ضما خود را بپاس احادیث روایت کردند و بر اساس آن است
 علیهم السلام بسته و لیکن بمقتضای دروغ گو را حافظه فریاد شده و بر مقام پیش از این
 در سوامی شود چنانچه درین کتاب استی و نیز بعد ازین بخوبی خواهی دانست ان شاء الله تعالی
 مع ذلک در وثیقه این لفظ در شروط موجود است که پس از موت بن ابی سفیان ان بعد
 الی احد من بعده عهد اهل کون الامر من بعده شوری بن المسلمین الخ و از مقام صریح معلوم
 شد بدلالة واضح که معاویه را ناذنگی خویش این امر درست نیست و بعد از وفاتش
 اهل حل و عقد هر که اصالح خلافت دانسته خلیفه گردانند پس حیات شریف امام حسن رضی الله
 عنه را که ام و حل است اکنون گفتن اینکه استخلاف معاویه مخالف عهد معاویه بود چنانکه
 یا تجاہل اگر در وثیقه میفرمودند که پس از موت بن ابی سفیان یا بعد ازین بیات الحسن این تقریر صحیح
 میشد و از پس قیاس قول فائده خبر بخبر دارد **قول** برز مجیب الظهار خبر
 خود در تتبع کتب امامیه و تصحیح اصول و فروع ایشان در ایفایات منظور نمی باشد بلکه او
 خود را با مقدار اکابر دین و پیروی ائیت و اصحاب سید المرسلین با بیجا پیغمبر و
 پیغمبر نمی دانست می کند و از آنچه باط خویش در مباحث کلامیه نگاه میدارد بر اقل قلیل که
 انما الله و اولو العزت انتهای آن باشد کتفی میشود چنانچه این کتاب اول دلیل بر آنست
 و کرد کم و خود را در این میان کم بفصاحت مانند فلان و پهاست برداشتن
 نمی شنید معذرت از این عبارت نگردد و فائده جلیل است سختین آنکه

مجیب میگویی که تقریر دستور را بعنوانی آوردم که اکابر اثناعشریه هم بر آن اجماع دارند و سرباز
 چشم پوشش نمیکند و هرگاه امری متفق علیه اکابر و یقین باشد امامیه را باید که آنرا
 در اعلاای مراتب قوت اعتبار کنند زیرا که بسیار از دلائل ایشان در محبت امامت
 بلا فصل جناب ولایت و مطاعن خلفای راشدین قائم البینین صلی الله علیه و آله و سلم
 بر عموم امامیه بر همین مقدمه مبتنی است که لا یخفی علی المتبحرین و المتصفین و دوم
 آنکه محب مصیب در ایراد و از دایه مقدمه اشاره میکند به ثبوت خلافت راشد
 بر اشیخین و ذی النورین رضی الله عنهم اجمعین از طایفه عبارت ذئبقه که تخلص و تفسیر
 را در آن مدخلی نیست زیرا که حسن محبتی علیه التحیه و الثنا که امام زمان و خلیفه وقت خویش بود
 معاویه را به پیروی سیر خلفا علی رؤس الاشهاد بلکه بحدود دولت عظیم که از مودع
 بیش بودند در وثیقه خود امر فرمود پس حقیقت خلفای ثلثه معلوم شد و این هم بوضوح انجامید
 که پیروی ایشان موجب فلاح و رستگاری و موقوف علیه این صلح است که بلا شبهه بود
 تحسین و مستوجب مدح و ستایش بود که فی الجاری و تألیفات این المهور کنوا الی الله
 و محل صیغ جمع فقط بر ذات مقدس مرقضوی کرم الله وجهه یا بر انتخاب حسن محبتی قطع
 نظر از آنکه مخالف اصول و مفاد طایفه حقیقت و عبارت است معقول نمیشود زیرا که کتمان
 باطل امامیه جناب امیر دشمنی با خلفا داشت بلکه عداوت و تبری ایشان را معاذ الله خوف
 ایمان می پنداشت و مطاعن ایشان بیان میفرمود و حال محبت معاویه با خلفای ثلثه بر دلالت
 و اظهار یقین از نوع بی هیات اولیه تو انکف و حال اصحاب کرام و معظم تابعین آنوقت
 درباره متقدمین همچنین گما عرفت سابقا و لاحقا پس وی سیرت و عقیدت جناب امیر را
 در نحو استن باجای عجب و طرف خواهد بود فتعین الخلفاء الثلثه و ثبت حقیقه خلافتهم و الا
 یلزم ان یكون معاویه مأمورا بايصال المکاره الشدیدة الی اهل البیت الطاهرين و ایضا یلزم
 التناقض و التهاوت فی کلام الحسن المجتبی فانه فی صدور رفع البغی و الفساد و حصول الامن
 و الصلاح للعباد و الكل باطل عند النفرین فالمراد من قوله کاشن امامیه بگویند که
 هم متقدمین مراد اند و هم امیر المؤمنین و سیرت انتخاب عین سیرت متقدمین بود فالمراد علی ثبوت

المقصود من کل وجه مسلم که بنیاد صلاح بر ضرورت بود لکن عمل بر کتاب خدا و سنت
 سید سید استیلا انبیا چه کسی داشت تا سیرت خلفای ارشدین را در دل دینت این مضمون شد
 حسن سیرت خلفا و اقتضای علمای شیعه در باب اینها و اخرا بنهم از قواعد شرعی است
 باینکه که باینکه بحسب الضرورة بتقدیر بقدر **علاوه** معادیه کی از زیادت
 شروط را ضعیف بود بلکه تفصیل شروط درین مقام عین مدعای او زیرا که چون مشارالیه
 نزد اکابر علمای فقیهین کما صرح به الفاضل الاخباری منتهی جوابه و رده علی الاضاح
 بر سیرت خلفا نبود و نمی توانست که بر طور این بزرگان خصوصاً شیخین زنده گشته
 کن پس تفصیل بشروط و عدم اشتراط اتباع خلفای ارشدین موجب خنکی
 چشم امیر شام خواهد بود که با اشتراط عمایه شیعه مثل سید مرتضی کمالیج من
 کتابه الحسی بالمشافی و تلخیصه و تقریرات ابو جعفر النقیب کمال دار استیلا و زیاده
 به کردند و نفوس خود را از اموال باز داشتند و شیوه زهد و بی رغبتی از
 دنیا پرش گرفتند و بنیت با انواع عبادات نمودند و قناعت بقلیل و لباس
 کرم پس مسلک خود ساختند در حالتی که اموال برای ایشان حاصل و دنیا بطرف
 اینها متوجیه بود آنرا در میان قوم قسمت میکردند و خود را اصلا بان نمی آلودند حتی
 که اهل آن زمان را از طرفت امیر المومنین و قعی نماد اینها را افضل دانستند و انتخاب
 را مقصود قرار دادند بنا بر این ادعای بده عظیم محیب محیب تعرض عبارت مذکور
 نمود و آن چند فقره را در کلام خود افزود و ان شاء تعالی فائده دیگر که ازین زیادت
 حاصل شده بعد ازین خواهی دانست جایکه لفظ شیعه اولی در کلام مجتهد
 خواهد آمد و زینها بحسب اظهار تجر خود شش منظومیت تعجب که ذهن مخاطب
 باوصفت دعوی همه دانی باین دقایق میرسد **گرم** که بنای استقفا
 بر زعم مجتهد الزمان بر اصول را خود فروغ شایسته اهل سنت است و جواب آن
 بر روایات ایشان کافی و لیکن چنانچه فاضل اخباری در جواب ایضاح جایکه
 رسید الحکامین روح نمایت فرموده که علمای امامیه در صحبت کلام در بسیاری از

مقامات دست بر افادات صوفیه می زنند و با قوال و افعال آنها نشست می نمایند گفته
است که تا ضمیر نورانی شوشتری بنیاد حجت خود را بر کلام اهل تصوف نگذاشته چنین
در کلام مجیب مصیب باید فهمید بلی اگر اکتفا بر کلمات شیعه میکرد اعتراض مخاطب
بر مقام خویش بود که بنیاد استغفار بر اصول است اساسی است بر افادات علمای
ماجرای نبوی و خلافت مقام چرا تقریر می کنی ولیکن بعد ازین آنچه بر علمای امامیه با تقریر
این مجتهد لازم می آید حاجتی به بیان ندارد و العاقل کیفه الاشارة و دلیل که مخاطب بر
دعوی خود که مجیب در عبارت مذکور بجز تخریج منطوق ندارد آورده در حقیقت اعتراض
بر عمایه مذہب حتی که والد ماجد خویش است **تفصیل** این مجمل آنکه تصانیف
والد او از مطبوع و غیر مطبوع و صغیر و کبیر ماخوذ از کلمات فاضل مد اینی شارح پنج
البلاغت و نقیب ابو جعفر استاد اوست و حال آنکه هر دو بر مذہب اهل حق
نیستند و ابو جعفر مذکور خود شیعی متعصب است و در میسلان تمییز او به شیعیان
کسی را ریبی و شک نیست بلکه ملامه دی استر ابادی را اعتقاد همین است که او دین
لباس که در بردارد مذہب اهلست را شکست میدهد و در محبت خلفا کار می میکند
که از شیعه صدور نشانیست و اندک غلط کفتم فقط ملامه دی را این اعتقاد نیست بلکه
بدر باقر مجلسی علیه با علی نیز در کتاب روضه المتقین همین جاده می پاید و از اینجا
معلوم شد که بنیاد مناظره شیعه بر جعل و تبیس که از ذاتیات مذہب ایشان است
می باشد یعنی بعضی از شیعیان را از اعظم ستیان قرار دادن چنانچه باقر مجلسی در
بابه ابن ابی الحدید در حق البیقین و غیره تصریح می نماید و بعضی را برای اثبات قدم
مذہب شیعه شیعه و انمودن چنانچه شوشتری را اتفاق افتاد نمود بانه من التلبیس
و مساوئ التلبیس پس بنیاد اوله الزامیه بر کلمات این مردم نهادن خلافت
عبدیست که مجتهد فانی از طرف خود و علمای مذہب خود بایمان غلط در تالیفات
خویش یاد کرده اند که دست امامیه بریده باد اگر خطا عن خلفاء را جزیه مسلمات
نموده باشند و کتب متقدین و متأخرین مثل کامل بهائی و بکار مجلسی و غیره

موجود است که مطاعین و خلفا را در بسیاری از مقامات بر اصول خویش ثابت کرده اند از
 جمله مطاعین درین کتابهاست که معاذ الله ابو بکر صدیق فرمود تا جناب فاطمه را نزد خود حکم
 کرد تا خانه برایت گشاده را بسوزند و به نهمی که تفصیلش بر زبان میجی از اهل اسلام
 نتوان آید نهم کردند چون که مطاعین بر اصول الهیست است کما اشرنا الیه و اعترفوا بیس
 بر اصول ایشان ثابت کنند که این امور کی ظهور گرفت معاذ الله من ذلک فذكره الخ
 الموضوعه التي یکدها روایات الفرقین فی ذلک المقام بعید عن دعا و علماء الطائفة
 کما لا یخفی علی ذوی الاقیام **قوله** اولاً لا یسلم اه **اقول** درین قول جمل را
 با سوء فهم جمع کرده اما جهل مخاطب پس کتاب مهتاج موجود است انرا ملاحظه کنند
 و بهینه که این شرط دران مندرج است یانه و مراد ازین مهتاج آن کتاب است
 که واقعه که بلا از آغاز تا انجام دران مبسوط است و احوال احمد اهل بیت رضی الله
 عنهم اجمعین به ترقیب زمانی دران کتاب مفصل و مشروح است و اما سوء فهم
 پس به آخرتیه رسیده که عرض و طول آنرا مانند هر دو ساق مثلث که در برابر
 سلی برآنت پایانی به پدیدت بیانش بر سبیل اختصار آنکه از فید اکثر مومنین
 بر ناظرین و سامعین هوید میشود که با اعتراض مخاطب بعضی ازینها این شرط
 را هم ذکر کرده اند و حاصلش چنانکه دانستی بر فهم مجتهد زمانی است که در وثیقه
 امام حسن اینهم اندراج یافته بود که معاویه بن ابی سفیان و قتیله اختلاف نیزه
 نمود اینهم گفت که ترا باین شرط خلیفه و جانشین خود میکنم که حسین بن علی رضی الله
 عنهما تعرضی ز سانی و همانا این علم غیب اخبار است از شی قبل از وجودان و خل
 این امر در شرط مذکوره کی ممکن بود تا جناب مجتهد ارشاد نمایند و لایم تعرض
 به کرده اشخ السیوطی و اکثر المومنین بالجمله مناظره حضرت مخاطب از عجایب
 مضحکات است که هر زیات سوزنی و انوری هم در جنب آن حقیقتی ندارد
و مخفی نماند که جایا بر ذمه مخاطب از مستحکات که با ثبات رساند
 که آن بعضی مومنین که این شرط را بطور مذکور نوشته اند کیستند و محرکه ام کتاب

بر این توضیح واقعه و اثبات این معنی که این اخبار بالغیب در شروط تفویض خلافت داخل تواند شد و لیاقت شرطیت دارد نیز عهده مجتهد اشیعه است که لا یمکنی بالجملة سخن درین بود که نزد بعضی از علما مساویه نیز بر این شرط خلیفه گردانید که امام حسین ازین نرساند و با جنابشان تعرضی نمیکند چون تعرض و ایذائی ظهور رسیده در صحت خروج بران شقی کلامی مانده چنانچه از کتاب مهناج دریافت رسید مجتهد الزمانی در جوابش ارشاد میفرماید که این شرط در صلیحانه مذکور نبود پس معلوم شد که این شرط واقع نشده اکنون دانشوران دقیق در رس ملاحظه فرمایند که از طلب علوم این کلام صحت و رتواند یافت چه جای مدعیان اجتهاد و سبحان الله هنوز جناب مجتهد درین اشتباه گرفتار اند که عهده نامه مذکور در وقت بزرگ بود یا از مساویه بعد گرفتن متناقض بر این معنی که کسی را ولی عهد خویش گردانند بلکه اهل اسلام از اهل حل و عقد بعد از مردن مساویه اختیار دارند هرگز لایق خلافت دانند بر اریکه سلطنت نشانند این عهد موثق بهم گرفته بودند که در وقت استخلاف پسر خود چنین باید گفت که حسین بن علی رضی الله عنهما ازین نرسانی و ترا بر این شرط خلیفه میکنم دانشمندان عالم بپا شدند برای خدا سیاه بنده و این مجتهد الزمانی میگوید که خداوند جل و ارحم و ناظر دانسته اند که انصاف نمایند و بگویند آن کلام منبذ و انحراف و استخفاف و وصل الی الله المجتهد شیراز من بالله و حیث گفته مرض الجنون و اختلال الخویس بهستانی آخر عمره خشی باشد خرج بسلامت سکنه عاجلا الی التوفیق را جلایادی با علی صوته طر فوا طر فوا ما کم کما کام افریقوا و بکنی بالویل و التبور کن یسیحی الملائکه الغلاظ الله ادبهم انشورین شیعه مع اولاده خلفه بعضون علی ایتم و یلقون خد و دیم و یبقون جنونهم من شای این همه غلاط و سفاست آنکه لفظ استخلاف را که در کلام بنده واقع است و مخاطب در همین مقام نقلش از رساله بصارة العین کرده چنانکه دانش بر معنی صلح امام حسن و تفویض خلافت بموجب فرود آورده نه بر معنی جانشین کردن مساویه زیرا که سخن در این بار است و انچه به روزگار و اختراع هر دایر آنکه

ایمان، امید، محبت و شکر

از مقامیکه این بحث شروع شده لفظ استخلاف را بر همین مقصود حمل کرده و هرگاه
نوبت باینجا رسید لفظ مذکور را صلاح امام حسن و تقویض خلافت قرار داده اعتراضات
نماید نهاده و همین است حال مجتهد الزمانی بتقلید مجتهد خانی درین کتاب از آغاز تا
انجام و این مرض فرمن را علاجی نیست غرض که در جواب رساله بصیارة العین عین
بشارتش نمایان شده چون این مطالب سهل را در نمی باید بدقایق امور که در استوار
بشارتش هنوز مخفی و مستورست چه تواند رسید مقصود فقیر از ترتیب عبارت مذکور
این بود که عقلای جهان دریابند که درباره استخلاف چند صورت است اول آنکه بعضی
انکار میکنند و میگویند که استخلاف واقع نشده ازین جهت تضعیف آن کرده بحدی
شانان شده نموده لفظ بر تقدیر ثبوت افزودم دوم بر تقدیر وقوع وجود و عدم
برابر است لکن خلافت العهد و الميثاق سوم آنکه استخلاف مذکور مشروط بعدم
تعرض بود چنانچه بعضی بدان رفته اند و اذافات الشرط فاما المشروط پس قول
مجتهد که این امر ثابت مفید برای محیب و مضر برای خصوم نیست رنگ یک محض است
تیرا که منظور ازین تقریر عدم استیجابند او ایاست و هم رد تقریر مجتهد که از
قبیل بقول است قوله ثانیاً الخ اقول جناب مجتهد را بایستی گفتن که برین
تقدیر ثبوت قض در وثیقه لازم نمی آید و لاینگار شل جمیع سیر عمر این بهیچان درین
آرزو سیر میشود و الا آن یومایوما این اشتیاق در تیراید است که از مقتضای
اصول و قواعد اهل سنت احدی از امامیه و عا و خویش را با ثبات رسانده و حال آنکه
بر اصول اهل سنت از قبیل حالات ثانیاً که خلیفه بر حق شخصی را از جمله ملوک تقویض خلا
برین شرط فرماید که او اخذ می را خلیفه بکلیه ولی عهد مکنه و خلافت بعد از و شوری بمن
المسلمین باشد یعنی بعد از غور و نظر هر که را لایق این کار به بیند برگزیند من بعد و پس
خود را که نزد احدی از اهل حل و عقد قابل خلافت نباشد خلیفه کند این سیر استخلاف
به خلیفه بر حق نشسته و کسی که برون خروج نماید کو قطعی جنبی و سرآمد صلحا و اتقیا و شوقی
میتواند من بلکه گوشه زده غرض برین باشد که باغی و خارجی است پس گفتن اینها سخن

بمقتضیات اصول اهل حق است کیده تی و تلبیسی پیش نیست که عبد الله بن سبا و اتباع و
 اتباع او را گرفته اند **قوله** و **مثال** **اقول** آنچه می بود وقت اختلاف نزد
 اشراط کرده و در باره امام حسین گفته که متعرض حال او شو ظاهر بر جمیع افراد خود بجموعه نشست
 پس معنی کلام امیر شام معلوم شد که او طلب سعیت هم نرید را منع کرده و این مقصود در نظر داشته
 که امام حسین فایز ازین کلفها باشد و نرید از انجذاب سعیت را طلب نکند و اول دلیل برین تعلیم کلام
 امیر شام است که کلامی مجلسی بر اویت شیخ صدوق این باب و بقی در جلاء العیون آورده و آن کلام
 چنانکه استی در باره سفارش امام حسین صدور یافته و خصوصیت انجذاب نسبت به دیگران مقتضی
 است و متضمن است بر صیغه های نهی یکی آنکه او را بگردای او مواخذه کن یعنی هر چه از اعمال در
 مخالفت با از وی صدور یافته بروی مواخذه نیست توان افعال را با دکن و در پی انتقام مشغول
 که او از خویشت گویا حکم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دارد و کینه و عداوت را نسبت با و در خاطر
 خود راه ده و م **آنکه** روایط را که درین مدت با وی محکم کرده ام قطع کن یعنی مراعات
 آن بزد نه تو در باره امام حسین بر ضرورت سووم **آنکه** زینهار با انجذاب مگردی و آسبی
 مرسا اگر معنی این کلام چنین باشد که هر چند امام حسین انقیاد و اطاعت و محبت بجا آورد تو با و
 هیچ کرده مرسا هرگز اهل قتل را نمی خواهی شد زیرا که ایصال کرده و در کتاب آسیب بر تقدیر
 مخالفت و گردن کشی متصور است نه بر تقدیر موافقت و خلوص پس تعلیم در کلام امیر شام
 بجناب نرید سر آمد لایام متعین شد و ثابت گردید که معاویه نرید را از تعرض و تحلیف دادن
 بیت که امام حسین قبول نمیکرد منع کرده و از ایصال کرده و آسیب او را تخمین نموده و قتل
 اسروهنب و امثالش بطریق اولی نهی عنه خواهد بود چنانچه در آیت کریمه **وَلَا تَقْلُ لَهُمَا**
اُفٍّ در کتب اصولیه تقریر میکنند و وجه اطاعت در سفارش امام حسین آنکه معاویه میداند
 که اطاعت و انقیاد امام حسین در محبت نرید ممکن نیست چون در محبت من استادگی فرمایند
 در محبت نرید چگونه در آیند در وقتی که جناب امام حسین رو بروی من با و صیف مراعات محبت
 و قایم و استمال قلوب اقدام احسانات سر بر آورند و کاره از خلافت نرید باشند
 بعد ازین چگونه نسبت به نرید راه موافقت سپارند و اینهم بالیقین بر و بتوید ابود که اول

و بعد نزاع در باره بیعت می باشد پس یکی سبیل انتحیم سیغیه نبی را ایراد کرده تا زیاده در پی
 امام حسین نشود و در حد بیعت که ماده مخالفت با امام حسین است گذاردیم و قسید
 عدم رضای جناب سید الشهدا معاویه را بعلم قطعی و تفصیلی معلوم باشد چنانچه قبل ازین در
 معرض بیان آمده که معاویه در مقدمه استخلاف و نشانیدن نرید بر سید حکومت و استخلاف
 او به تناسبه دقیقه امری نگذاشته و تدبیری در بهان باقی نگذاشته لیکن امام حسین
 و دیگر اصحاب را با آنجا که صلی الله علیه و آله وسلم راضی نگذاشته اند ملاحظه و اعظم که صاحب
 لواحق و دشمنی شیعیان او میکنند نیز در روضه الشهدا میگوید که معاویه در مدینه پیش رفت
 امام حسین و عبده عمر و غیره با بجرم رفتند او هم متعاقب رفت و در اینجا هم قبول بیعت
 نکرد و تمام یک کلامی که مخاطب لاثانی در علاوه میفرماید چون عبارتش بسبب بیعت مطلق گشته
 چه لفظ مذکور علی الاطلاق یعنی تنهستی استعمال میشود و تنهستی و بیماری را در در محاربه جناب
 امام حسین مانع هیچ باب مذکوری نیست و لفظ استخلاف هر چند بمعنی خلع امام حسن و نجبا
 محمول نتواند شد مگر مخاطب با وصف استخوان در مقام معلوم بیان معنی میفهمد لهذا استوفی جابر
 نمیشوم و اینهم بعد اصلاح عبارت و اظهار بکسوت خاطر خود بیان باید کرد که آن اکثر تحقیقین
 و الفاظ آنها چنانست **قوله** وایا تکمال الخ **اقول** در اینجا هم مطلب فقیر بنا بر جهل یا
 تجاہل بر مخاطب شنبه گشته فہمیده است که مقصود محیب محیب از ذکر این روایت
 و عبارت اثبات اشراط است یعنی معاویه بن ابی سفیان و تنبیه بر ابائش خود قرار
 این امر را شرط کرده پس کند بلکه مقصود او در مقام اظهار خطای کار بر امامیه است که پدر
 پیوسته در او در یک مره شمرده و در حد اوت ابلت علیهم السلام در سلک مساوات کشیده اند
 و حال آنکه معاویه با عترت عایه اثنا عشریه سفارشش امام حسین رضی الله عنه بکمال اطباء و
 استیجاب و اگر چه بعد از عقد قرین عبارت مذکور ایراد نموده گفته ام که تحریفی نمیشود
 روایت شیعیان صدوق قمی از امام زین العابدین علیه السلام چنانچه سابق ازین دانستی و این
 لفظ خود دلیل بر آنست که نفس استخلاف معاویه است و الا عین شی را قریب آن توانی
 گفت مگر با استیجاب چنانچه در اینجا مذکور قول خویش که بعضی بطاعن معاویه بن ابی سفیان خوانده

باد صفت عینیت یکی را برای دیگری قریب گفته چنانچه خوانی دانست انشاء الله تعالی
 و تفریع هم برین امر نموده ام چنانکه در همین عبارت گفته ام که از اینجا بروایت اخضر الخواصر
 مخالفین در یزید و معاویه فرق آسمان و زمین معلوم شده و امکان انعام لای عقلون کشید و لا
 یستندون لیس خطیة اکابر امامیه که مقصود اصلی بود بکمال خوبی صورت بست و بعنوان شایسته
 بطور پرست عبارت سلیس انفعیدن باز در پی جوابش گردیدن کار همین مدعی تکلم و
 اجتهاد است و غیره من المجتهدين **قوله** كيف لا **اقول** فقیر در اینجا هم بدستور سابق
 تیشه بر سر میزنم و مثل فراد کو بکنی میکنم باز هم برگزیده منصفی صحیح که اهل انشاء بود را که
 آن شیرین کام شوند برای این عبارت پیدا نمیشود چه اگر مراد از استخلاف خلیفه کردن یزید
 بنزید راست گویا به الشراء این فصل واقع شده و سخن دران میرود پس نشان این عبارت
 خواسته شد که اشتراط خلیفه کردن یزید باین امور که مستقر من حال امام حسین نشود و بکردارهای
 انتخاب مواخذه نگذرد نمی تواند شد زیرا که زمانه اشتراط و استخلاف باید که متحد باشد و حال آنکه
 خلیفه کردن یزید وقتی بود که معاویه هنوز بر بلاد مسلط نشده بود بلکه فقط استقرار بر خلافت
 داشت انتهی و این معنی خود باظهار موضحین و محدثین بهیسی ابطالان است و در اینجا بنده را حاجت
 تجسم استدلال بر بطلان شریعت یزید را که خود جناب مخاطب قدوة الاذکیاء در اوراق
 سابق آنچه ارشاد نموده اند درین باب کافی و شافی است و آن اینست که استخلاف مجایز
 بعد وفات امام حسن واقع شده چنانچه ابن عبد البر در کتاب استیجاب میفرماید و کان حادثة
 قد انشأ بالبيعة ليزيد في حيوة الحسن عليه السلام و عمن بها و لكنها لم تكشفها ولا عزم
 عليها الا بعد موت الحسن و طاهر است که بعد وفات جناب امام حسن علیه السلام معاویه امام
 و خلیفه بر حق بلا معارض و مزاحم بوده و خلافت او بهیبت صحابه و تابعین و اجماع
 اهل حل و عقد ثابت بود پس درین حال استخلاف معاویه بخلاف عهد نموده بود و عجب است
 که توقف معاویه در حیات جناب امام حسن با وجود قصد استخلاف که بایده علیها عبارة
 ابن عبد البر بسب رعایت همین عهد نامه بوده باشد پس وقتیکه بلا معارض و معاودة خلیفه
 شده استخلاف نمود انتهی بلفظ و اگر استخلاف بر معنی مجعول و موضوع جناب مجتهد الزماني

علامه دورانی که تفصیلش در سابق گفته شد معمول شود و بر خلع بناب امام حسن و تقوی
 خلافت بجای و در ایام مقام است که تمامی اهل تشیع از هر قلم بهیات اجتماع فراهم
 آمده کرسی کلام بحث و اجتهاد در اشل امام اعظم طوسی که مجتهد مستقل بعد از و پیدا شده
 بجوای هر دو ایت برای او رصع سازند و بعد از تلاوت آیت الکرسی و سوره اخلاص
 دست دعا بکمال تضرع و زاری بدرگاه حضرت یزیدی بردارند که خدا یا این تخت و تخت
 را برین مبنی مبارک گردان چنان نشود که مانند امام اعظم اول اهل خلافت او را در یابند
 و در شکنج اجابت و کبر و در اعتراضات او را مخوق سازند و تخت و کرسی را بر باد بدهند
 تمام که او باصل وطن شیعه باز گردید و بکوفیان با وفا پیوست و یاد روزنگ امام اعظم
 دیگر که شیخ حلی شهریه دارد و مجتهد اجابت ادعیه اخبارین زوال دولت رود و در حور بعد از
 کور بطنوزیه چنانکه گفته اند که حلی بجله باز گشت **سلما** که درین وصیت خواه سفارش
 که معاویه وقت حلت نمود و سیانه اشترط بالمعنی الصبیح که اول بر سفارشش بود و بعد
 زمانی هم نزد بعضی وقوع یافته باشد لیکن این مرد و قریب بیکدیگر واقع شده اند و بر
 ظاهر است که قریب و چیز در معنی واحد حیلولت زمانه ساقی نمی باشد هرگاه حال معاویه
 در سرپرستی امانیت و مراعات حقوق و پاسداری در آنوقت چنین باشد پس حلی باید
 که او را از زمره تابعین یا لاحقین بطایفه نادین تصور فرمایند بخلاف یزید نسیم که بر
 مذہب مخاطب کاتبی انابت کرده و با وصف ارتحاب انواع ظلم و شداید نسیم
 بر اکابر امانیت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم منقل و نادیم گشت که بعد از ساجده
 که بلا و آسودن اهل بیت در بیوت مقدسه تجزیه بین طایفه کوشیده و هیچ امری
 شنیع باقی نماند که مرتکب آن شده که با یوح من شرح المذنبی علی بیج البلاغه باز تجزیه
 زاده الله شرفا و مکره مقصد کرده و زنا با محرمات بعمل آورده و شب و روز ام و بخت را با او
 استخوانش خورده که قال اکابر الامامیه پس معاویه و یزید هر دو را در یک سبک منسلک ساختن
 خطای فاحش است و هیچ مخالفتی محسوسین زیرا که در احادیث متیره ایشان پیش از پیش
 مدیم النطیر بیزید و باره شقاوت دارد است انا جله المذنبات موسی علیه السلام

از وفات حضرت هارون دعا کرد که خدا یا برادر من هارون از جهان درگذشت
گناهان او را بر حمت خویش ببخش حکم آمد که ای موسی اگر در باره اولین و آخرین مغفرت
کنایان بخواستی ترا اجابت میگردم مگر قاتل حسین بن علی علیهما السلام که بلا ریبی
انتقام خواهیم گرفت و این حدیث در مجلد عاشر از بحار مرویست و دیگران هم در کتب
دیگر آورده اند و در بعضی از طرق خود نام یزید مرویست پس یزید بلا شبهه سرآمد مقتدر
و متکبرین و معاویه مانند ناپسند و بینا فرق بین و اگر این سفارش و وصیت را بچوی
تخرید فتوری پس عظیم پیدا میشود زیرا که علمای شیعه غاصبین حقوق ائمه است و اگر در
احراق بیت نبوت و امثال این ظلم و سب و ادراغ و انضارشان بودند بجهت بیعت
با ائمه المؤمنین وقت یافتن خلافت بخود صد و در بعضی از کلمات مذکور است تشیع آنها
و توبه از جریمه سابقه ثابت می نمایند و احتمالات دیگر را که بر امکان زیاد و سعه مشلا
قائم تواند شد که امرت مجتهدان نظر ندارند و بخیال نمی آید که هرگاه توبه مشرکین صحیح باشد
و تمامی گناهان سابق را بر طرف سازد توبه معاویه و زنده آتش چرا پاک صاف کند
مگر از روایت علی بن ابراهیم قمی چنان سمت و ضوح می یابد که جناب پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم را زینهار مسئله الايمان محب اقبله یا دنبود بعد از تذکیر جناب ام المؤمنین
ام سلمه رضی الله عنها بآیه عبارت تفسیر او باید دید و می بیند قوله تعالى و قالوا
لن نؤمنن لك حتى تفرج لنا من الارض ينقو عا قاهنا نزلت فی عبدالله
بن امیه اخ ام سلمه رحمه الله عليها و ذلک انه قال انه الرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بکه
قبل الهجرة فلما خرج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الى فتح مکة استقبله عبدالله بن امیه
فسلم علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فلم یرد علیا سلام و اعرض عنه ولم یجبه شی
و کان فی اخته ام سلمه مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قد دخل اليها فقال يا اختی
ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قد قبل اسلام الناس کلهم و رد علی اسلامی فلیس
بقبلنی كما قبل عن غیری فلما دخل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی ام سلمه قالت
یا بنی انت و امی یا رسول الله سعد بک جمیع الناس الا اخی من بین قوریش و العرب

روایت اسلام و قبلت اسلام الکس کلهم فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يا اهل
 ارض انا انما انا من الله الذي قال لمن يؤمن لك حتى تفجر لنا
 من الارض ينبوعا الى قوله كتابا نقره قالت بالانت وامي يا رسول الله لم تقل ان الاسلام
 كان بحيث قال نعم فقيل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اسلامه انتهى **يعني ايت**
 كرمه و قالوا الى آخره نازل شد در شان عباد که پسر و برادر ام المؤمنين ام سلمه
 بود و حضرت پسر پسر اسلام قبل هجرت گفته بود که ايمان رسالت تو هرگز نخواهم
 تا چشمه برای ما از زمین جاری کنی هرگاه آنجناب بیرون برآمد او استقبال کرد و تسليم بجا
 آورد سلام او را رد فرمود و در هم کشید و چیزی باو نگفت نکایت بخواب فرمود که اسلام
 همه بدو قبول رسید مگر اسلام من ام سلمه قراین نکایت پیش حضرت باز نمود فرمود
 که مکذیب او از همه زیاده تر بود عرض کرد که آیا جناب فرموده بودند که اسلام جمیع کما
 را نابود میکرد اند فرمود بے گفته بودم و اسلام او را قبول نمود انصاف دشمنی و چنانکه
 اکابر امامیه از عقل و دانش باید دید که در قصه ابتداء نزول وحی که جناب پسر خدا
 صلی الله علیه و آله وسلم را حیرت و رعبی فرا گرفت و بمقتضای شریعت لرزه بر اندام
 مبارکش افتاد تا اینکه بعد از قدم در خانه هدایت کاشانه فرمود کلیم بر من افکنید
 و قصه را با ام المؤمنين خدیجه کبری بیان فرمود و آنجناب است که شریف متوجه شد و حضرت
 را نزد بعضی از اقربای خود که کتب سماوی از بر می خواند و قصه های انبیاء یاد
 داشت همراه برد طعن میکنند و بر محال جناب خدیجه کبری رضی الله عنها نام اتالیقی
 میکند از نه دشمنی می نمایند غافل از اینکه محمد ثنین ایشان نیز این قسم قصه با در کتب
 خویش نوشته اند و جناب بر ناظرین روضه النبی که در سیر و تاریخ کتابی معتمده علیه و بسیار
 کلان است مخفی نیست **بیت** چشم بدانه اش که بر کند باد x غیب ناید هنر شد نظر
 و حال آنکه در به دو قصه فرق بین است زیرا که بالبداهه حال ابتدای نبوت و آنها
 آن عیان نیست پس اتالیقی بعد از فتح موجب حیرت خواهد بود کما لا يخفى **قوله**
 آری **اقول** سلما که از ناب و صیغت است لکن دلالت بر سفارش

و وجوب مراعات امام حسین دارد پس ثابت شد که معاویه را محبت امام حسین
 حاصل بوده و پاسداری شریعت خرا و تعظیم و توقیر اهل بیت سید ائمه نظر داشت
 بخلاف یزید که با او معاویه را مستر قیاسی مخاطب آنچه در اینجا جاویده گفته است
 ربیطی با معاویه فقیر که تحطیه علمای امامیه بر اصول شایسته ندارد و همچنین ذکر
 قتال اهل مدینه با محمد سیل جواب برای کلام بنده است که بر اصول خود شن
 با ثبات رساند که معاویه و پسرش هر دو مساوی الاقدام اند و چگونه است او را
 با ثبات خواهند رساند که محب ایضاً ثابت نموده که معاویه مثل یزید نبود لهذا امام
 حسین بر او خروج نفرمود و اگر مثل یزید بودی یا یقین بر او خروج گشتی نمودی
 عبارت فاضله کور دیده شود که آیا مطلبش همین است یا چیزی دیگر و آن
 عبارت اینست که معاویه در خلافت خود با وجود ظهور و اشتها رعداوت
 با امیر المؤمنین و بنای سب و تبرای آنحضرت و اشتراک در سهم نمودن امام
 حسن و دیگر خاندانی او با خاندان رسالت که مانند آفتاب بصفت آنها حیات
 اظهار ندارد باز حیائی در چشم می داشت که اعلان بشرب خمر و زنا و محرمات و
 تنک حرمت که و مدینه نکرده بود لکنه الدواعی امام حسن بر خلافت آنها
 صبر و اطاعت بقیه کردند اما در امارت یزید که طشت از بام افتاد و دین محمدی
 علانیه مخدول شد که با محرمات زنا و شرب خمر با استحلال آن بعمل آورد و صبر غیر
 ممکن بود و اگر حال سایر خلفا مثل یزیدی بود همه آنکه اظهار با هر خلیفه عصری
 میکردند که امام حسین با یزید کردند انتہی مختصر اعجاب است که مخاطب تحطیه بنده
 را درباره علمای خویش بخیال نمی آرد تا بنویشتن جواب چه رسد که بدون فهم
 عبارت فقیر ممکن نیست قوله و در بی صورت میگویم اه اقول نظر فادر
 مضحکات آورده اند که یادشاهی اهل توکل را بدل و جان دوست داشتی
 و زاهدان را بکمال تعظیم و توقیر خواستی و بر کس که از دین با بفر رفتی یا او گفتی که
 اگر کسی از عرفای بنی حال او بمن بگو تا بر بارش بوم و سعادت جانی حاصل

کتم اتفاقا و را خبر که دند که بزرگه بدامن نشسته و در بروی مردم بسته از کتف
 و عرفان بهره وافر دارد بادشاه از غایت اشتیاق بیتاب شد و قصد
 زیارت نمود و وزیر گفت مصلحت آن می بینم که اول مرا بخدمتش بایر حقن و به
 حال او را عرض دشن که سخن عامه اعتبار را نشاید بادشاه فرمود تا وزیر نزد
 آن بزرگ حاضر شد گویند که آن روز یوم عاشورا بود فقیر بعد از در بر سر از حجب
 مراقبه بر آورد و گفت ای وزیر سختی از تو می پرسم که میان ذوالقرنین و امام حسین
 باعث محاربه چه بود وزیر زمین خدمت بوسید و رخصت شد و بادشاه را از
 حقیقت حال خبر داد و گفت ای خداوند قطع نظر از کتف و عرفان فقیر را در
 علم تاریخ هم دستگاہی کامل است اینک شنیدی مختل صدق و کذب است
 و بعضی از وجود دلالت بر کمال و ارزشی فقیر از علایق دنیوی دارد اکنون بصدق
 ظاهر این حکایت عظیم بنشین و بدانکه ازین مقام انکشاف تمام می باید که حضرت
 مخاطب قطع نظر از اجتهاد و تکلم در فن تاریخ مدخلی تمام است تفصیل این بحال آنکه از قول
 مخاطب الامرات فیکون یزید مثانی قلده البتجان معلوم میشود که یزید پسر عبد الله بن
 زکریا و ازین عمل هم قرین ثواب گشته و حال آنکه از کتب تواریخ معلوم میشود که قاتل
 ابن زبیر عبد الملک بن مروان است و حجاج را بناشکر عظیم برای این هم می بگویند که فرستاده
 در مقام از تاریخ اخلاص که کور و کور را بطلان آن پرداخته چنانکه میباید الی مکتوب و السلام
 و اول یزید مقصود است تمام حاجت از کتاب نه گویند است قال الله بی و لما فعل یزید
 اهل المذنبه ما فعل مع شره الخ و ابانه امثارات استعد علیه الناس فخرج علیه غیر
 احد و لم یارک احد فی عمره و سایریش الحجة الی مکه لقتال ابن زبیر فقاتل امیر
 فی البقیع و استخاف علیهم امیرا و اتوا مکه فحاصروا ابن الزبیر و قاتلوه و روه بقتل
 و ذلک فی الصیف سنة اربع و ستین و ملک اسیر یزید فی نضت ریح الاول
 من ذوالحججه فجار الخبر لو فاته و القاتل ستم قادی ابن الزبیر یا اهل الشام
 ان فی انفسکم قد ملک ذلک فاقبوا و ذلوا و یظفهم الناس و عی ابن الزبیر الی بیته

نفسه بسی بالخلافه و اما اهل اشام قبا یحوا مساوتین بزید و کان مده خلافته اربعین
بوما و قیل شهرین و قیل ثلثه اشهر و مات در آخه و عشر و ن سته و اما ابن الزبیر فانه
استبرکه خلیفه الی ان تملک عبد الملک فمجر لقتال الحجاج فی اربعین الفان حصر بمکه
اشهر ادرمی علیه المنجیق و طعنه بم قله و صلیه و ذلک یوم اثنا عشر و عشره غلبت
من جمادی الاول و قیل الاخره سته ثلث و سبعین انتهی مختصر ازین عبارت
صریح بدریافت رسید که لشکر بزید پلید بعد از تاراج مدینه رسول مختار صلی الله علیه و آله و سلم
که واقعه حربه عبارت از است بسوی مکه متوجه شد و امیر آن لشکر در انمای راه حرم عقیقنا
مصرع گروهی بالش بر دراب نعل به چنگ رفت و شخصی دیگر بجای او اقامت نموده
این زبیر را محاصره کرد و در راه صفر سته نصبت و چار از هجرت شریف متعلق نموده
و منجیق زد و حق تعالی بزید شفی را در شصت ماه و بیع الاول باز سال مذکور به دار السلام
رسانید چون این خبر بعد از زبیر رسید بر بلندی برآمد و با اهل اشام گفت که طاعنی شما
بلاک شده بخبر استماع این خبر اشتیا مستغرق گشته و بکمال ذلت و خضعت رجوع کردند
عبد الله زبیر مردم را بسوی خود دعوت نمود تا آنکه خلافتش قرار گرفت و شامیان
مساویه سپر زبیر را برار یک خلافت نشانیدند بدتش بچهل روز کشید و بعضی گویند
تا دو ماه و بعضی تا سه ماه هم گفته اند عمرش سبت و یکسال بود و بعضی بیت مال
میگویند و این زبیر در مکه خلیفه ماند خلافتش استمرار کشید تا آنکه عبد الملک منقلب شد
و چهل هزار کس را بکشد که حجاج بسوی مکه فرستاد اینها بقتال مصروف شدند
و داد بی ادبی و بی اندها دادند پس حجاج بر این زبیر نظر یافت و او را قتل کرد و بفر
کشید و این واقعه روز شنبه بیستم جمادی الاولی یا آخری سال بنقباد و سوم
از هجرت و قوی یافت طرفه آنکه در منتخب کتاب کامل بهای از کتب شیعه
جائیکه خلقای بنی امیه مذکور اند در ذکر عبد الله بن زبیر این عبارت است و ان وقع است
در زمان عبد الملک او را کشته و کشت او ابو بکر بود انتهی قولی دیگر میگویند
فی قتل ابن الزبیر اقول قد مرا اظان بزید لم یظفر بعبد الله بن الزبیر فمات

و سایر الی غیر این بل و نه عید الکلب بن مردان حین جبر الحجاج لهما که مارکب الظلم و العدم
 و قد سبق ان معاویه بن ابی سفیان او صی ابته یزید با یصال الاحسان الی ساکنی مکه
 و مدینه سید الانس و الجن و ما و صی ابته یقال ابن الزبیر کیف اکان محصول الثواب
 و رضای الرحمن فی قایلهم بحیث یفرض الی ملک الکبار التي رواها الفرقان ممنوع لا علیه
 من اقامه البرهان **قوله** یجئین قتل الی مدینه الخ **اقول** جوابش قبل ازین با وضوح
 و اتم بیان میتوانی گذشته که غالباً بعد از آنکه شهاب بجهت الزامی محنت با تشویش
 حیرانی دست و پهل یاشته و با تامل حواس بعد از آن بهترین شود مگر امری تازه است
 که از کتب فقهیه امامیه اجماع فقهای ائمه یعنی معلوم میشود که وصیت بگرام هرگز جایز نیست
 بلکه وصیت بمعصیت عین معصیت است و از کتب الحق خلاف کس درین امر یاد فخر
 نمی آید پس انفاذ آن چه معنی دارد بتردید مذکور نمی افتد مگر آنکه نزد اهل سنت است
 باشد که اگر خلیفه وصیت بظلم و معصیت کند بجا آوردنش جایز و جوی باشد
 آنچه معاویه درباره اسان با بیست و عدم ایصال کرده با امام حسین گفته بجا آورد
 از سمات که این احسان و عدم اسات خود هم واجب است بحکم حدیث و قرآن پس
 ثواب یزید در او ای و عدم مخالفتش با شرع و زمانی بر اصول هر دو منسب منفی است
قوله علاوه **اقول** این تقریر متنی بر آنست که اولاً حقیقت یزید با ثبات
 رسانیده باشند و هوکاتری چه اگر تحقیقش نظریه سمیت است فجوابه قدر سابقاً
 و اگر نظر استخلاف باشد فقد علم حال انفاذ حال قهر و استیلا بشرط امامت ابتداء
 و بقا بعد ازین بر مقام خود بیاید است و نه تنالی فانتظر سیر الس قیاس ایشان در
 باب خلافت یزید که از اس از اهل حق حقیقت و صحت آن قایل نیست برخلاف معاویه
 که بعضی بآن گردیده اند و شیو است آن در بعضی از احیان بعضی نموده کمتر از قیاس اول
 من قاس بازا بعضی القطع نخواهد بود **قوله** و از کجا که امر معاویه بنابر اسباب
 بر علم یزید و بختل که برای استیجاب باشد **اقول** قبل ازین بصراحت و تفصیل
 در یاد شده باشد که مقصود از نقل روایت صدوق امامیه خطبه الکابر است غیر

که معادیه بر تریه هر دو را مساوی الاقدام داشته اند پس این احتمال دلالت
 بر این میکند که مطلب رساله هنوز بدین مخاطب رئیس المشیین در نیامده قوله چنانچه
 ابن نبوی در حدیث اینونی بدو اة و قرطاس الخ اقول حال حضرت محمد تماش
 کردنی است که از امور همه و آنچه مطلب اصل رساله فقیر تعلق دارد غفلت کلی اختیار
 ساخته باز بدو که امور یک درین مباحث باب التزاع نیست بار بار پرداخته بدانکه
 فقیر ابعاد تنوع کتب قدای این فرق و تصفح مضمرات و مکنونات ایشان که در التفات
 خویش مقتضای حدیث بر تفسوی ما اخبر احد شیا الا و قد ظهر فی فلتات سانه گاه گاه
 از آن خبر میدهند چنانکه عن شد که این حدیث مثل حدیث ردت جمیع اصحاب الا شادی
 لا یعبأ به از خصایص تدبیر امامیه بوده و اکابر این مسلک باین اسرار و وقایع آگاهی
 داشته اند و این قصه را علوق نفس کمان می بردند و بگمانش بود که و صایامی نمودند
 من بعد ابل کیدت و بد اصلحت در آن دیدند که در لباس سنن این روایت را
 که منتهای آرزوی شان بقول مجلسی در بحار و حیات القلوب است در در رسیده
 پیش متقدین خویش از زمره اهل حق روایت نمودند تا آنکه رفته رفته در کتب
 محدثین حتی قلمزین صحت مندرج شد و بر ظاهر است که اگر این حدیث در صدر
 اول و طبقه تابعین ثابت و مشهور می بود کتمان و اختفا و اینهم به بن تاکیدات آنها
 که پاره از آن بگوشت رساندم صورتی نمیداشت و هر یک از دیگران عهد و و
 موافق چرا میکرفت و کی میکفت که بس خبردار باید بود چنان نشود که اهل فلتات
 که نموده سخن خود را اندام میکنند بر معنی مطلع شوند چنانچه شیخ سلیم بن قیس
 که احدم و افضل از جمیع کتب احادیث امامیه تو انکفت که اعرف المحاسنی فی مجلد
 الفتن من البحار بر امور قوم الصدور دلالت میکند و اینهم از اشارات و عبارات
 پیداست که بعضی از اسرار این حدیث را مثل نام فاروق از شیعیان هم دریغ
 میدادند و کتب رجال و رسائل تحقیق اسامی رواه برین مکان اهل دل و دلایل است که
 و اینها از اختفا و استتار همین بود که آینه علمای است و بر خورده به نام

بر نشانه نشیند و برای مسافره خصوصاً متاخرین ایجا را آید و در صورت ظهور این کید پیش
 نخواهد رفت و تمهید محمد بن سنان خواهند گفت که این روایت از حضرات شیعه
 است و مؤید این مدعا که در اینجا یاد کردم آنست که بعضی از علمای نابین مکانیه
 بی بردند و حقیقت امر را دانستند چنانچه ناقصین موقوفات مشهوری از ابدی نقل میکنند
 و میگویند که او در سند خویش میفرماید که قصد اینونی بقراطس بی ثبوت دلی است
 و از شیوخ محدثین نقل مینمایند که بعد از تصحیح بطهوری انجا که در صحیحین دود و ده
 حدیث ضعیف است تفرد بخاری بهشتاد و نقره مسلم یکصد میرسد و در سنی روایت
 بزرگ شریک شده اند انتهى پس حال حدیث قوطاس نزد احق الزمان در رنگ حدیث
 فک بنیادیکه شیخ مبارک بخدی ابو السعادت در تصحیح خویش آورده و گفته که بعضی از
 اهل اختلاف بعد از آنکه اقرا بجهل و اقرا کردند گفتند که ما قصد فک اموضوع ساخته بر
 محدثین از اعرابش کردیم و نزد اینها مفسر روایت نمودیم پس تمامی جماعت مذکور قبول کردند
 و بدام دریب افتادند مگر این شیب علوی که بوضع و اخلاق بی برد و دانست که
 حدیث از موضوعات و انشاء الله تعالی عذارت جزری بعد از این خواهد آمد با کمال
 و قانیه اهل دعا جان سلامت بدون سخت دشوار است **سبع** این مگر لطیف حدیثیست
 گامی چند به مطالب این فصل بسیار و وقت در کمال اقتار بلند این بین مقدار اکتفا
 لیکن چنانکه فی المطلب این قصد را اتمام خواهد کرد جوابی از ثمرات اولیه از تسلیم این روایت
 بعنوان تحدیثی بقیه داد و قوطاس خواهیم آورد انشاء الله تعالی چه خوش میشد که موفقت این
 مطاعن را یکی مفصل نقل میکرد تا در همان مقام یکشباع کلام می برد ختم و خاتمه **کبار**
 فارغ میختم و جواب طعن پنجمیش اساس بن زید رضی الله عنهما نیز بحول الله و قوته بلند
 در مقامی که عبارت ملل و محل شارک است را جناب مجتهد الزمانی نقل خواهد فرمود
 بمنوانی سمت که در خواهد یافت که بگویش ساسمین بان طور رسیده و بهیات
 بگویش آن چهار مرتبه باشد تا ظهیرین فائز گردیده باشد **قوله** اگر چه دعوی فضل الخ
اقول این بر حیاهات ناشی از است که بخاط حقیقت کلام فقیر را در حق باید بگوید

مصیب هرگز بر اصول خود این کلام نگفته بلکه در او شش تخطئه منتهین است بر اصول معتبره
 ایشان که معرفت مرار فاین المدعای من الی لیل حتی یقیوه الخاطب الجلیل تنبک البقوات
 والا باطلی قولی سخاقت افعال و جباشت اعمال معاویه الخ اقول علت این تخطئه
 لا طایل و تقریر بجای اصل نه است که مایه النزاع را در نمی باید و پی باصل مقصود نمی
 یادیده و در است نه تجاہل و تغافل از ان می نماید تا عوام بدانند که تحریر اوراق بخدا را بطور
 اتفاق افتاده و جباست شیعه مجتهد داد توغل و بتجر در جواب ساله قد می داده ذمام
 خلیفه شام و اصرار برش بر عداوت اهل بیت حضرت خیر الانام و مساوات نیزه
 رئیس الایام از اصول و روایات خویش ثابت میباید کرده از روایات معتبره
 و اهل حق پس سرد این اخبار باین دل کریمها بعید از اولی الا سلام و العجب که قبل
 ازین بر بنده حرف گرفته بود که گفتگو بر اصول نیست بود نمی باید ذکر روایات
 اهل تشیع کردن بکارها رنجر خود منظور است و در اینجا خود مورد اعتراض مذکور کرده
 قولی مخفی نماید الخ اقول چون جناب مجتهد الزمانی در اینجا تعلیه سگی را بیکه قال
 خویش می نماید و از کلام شان این آثار و روایات را انحال میفرماید و خدام شان
 باستفاده و انتحال محلات بیاصل مشغول بودند که جامع آن ابراهیم علیخان سپه
 علی مردانخان بود و قبل ازین تعلیق بر کلام شان و برادر شان جانجا که در جواب
 رشید العلماء مرتب ساخته بودند بقدر استطاعت و مساعدت وقت نوشته بودیم
 از همان تعلیقات چیزی بعد از اندک نحو و اثبات و تقدیم و تاخیر خواهم نگذاشت انشاء الله
 پس آنکه در مقام دوم و مرحله واقع است مرصد اولی ذکر ماخذ افادات مخاطب و مرصد
 دوم حصه از ابجاث و ثبانی بعضی از علما که بصحت خلافت معاویه معنی معلوم در بعضی
 از احیان قابل شده اند تا بایه ادراک و قوت حدسید که مجتهدان امامیه را حاصل میسازد
 چنانکه بعد ازین در کلام او خواهد آمد بر هر یکی عیان کرد اکنون سروضات کمترین را
 بکوشش احتیاج آورده اند که مستکنی مذکور در خطاب رشید المستکین مرحوم فقیر اهل انعام
 بکار برده فقیر باخصاصه انتخاب در آن می نمایم که معاخذ نیست آنچه از خوشی در شرح الکتاب

در باب ثانی و تسخیر روایت نموده ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را می باسفیان
 علی حمار و معاویه یقوده و نیزه ای به یسوقه فقال لمن الله الراكب القاه و الناق و صاب
 حیوة الحیوان در رفت او و معنی بط و مرعاً گفته قال ابن حنکانه لما رضى الحسن و كرت
 بن الحكم الى معاوية بذلك فكتب اليه معاوية ان اقبل المظلي الى بخير الحسن فباع معاوية
 مائة تكبير من الحضرة فكبر ابل الشام لذلك التكبیر فقالت فاخته بنت قرفة لمعاوية قرأ
 عنك النبی كبرت لاجله فقال انت احسن فقالت اعلى موت ابن فاطمة تكبر فقال ما كبرت
 شامة بموته ولكن استراح قلبي قد دخل عليه ابن عباس فقال ليا بن عباس هل تدري ما حدث
 فی ابن سبک قال لا ادری ما حدث الا انی اراک مستبشرة او قد بلغت تكبرك فقالت الحسن
 فقال ابن عباس برحم الله ابا محمد ثلثا و الله يا معاوية لاس حضرتك حضرتك ولا يزيد عمر
 فی عمرک ولن کنافدا صبا بام المتقين و خاتم النبیین فخر الله تلك الضمة و سكن تلك
 العبرة و كان الله الخلف علينا بعد انتهی و بهتقی که از محمد ثمن شهرین اهل سنت است
 جزو خاکسرخن خود در کتاب الحج در تبییه روایت کرده عن السعید بن جبیر قال کان ابن
 عباس لعرفه فقال يا سعید لی لا اسمع الناس یلیون فقلت تخافون معاوية فخرج ابن عباس
 من فسطاطه فقال لبیک اللهم لبیک و ان رغبتم معاوية اللهم العنهم فقد ترکوا سنة
 من بغض علی انتهی محج تراکه صاحب شجای خود معاویه را از مولفه القلوب
 سگوید و در صدر ترجمه او می نویسد قال ابو عمر معاویه و ابوه من المولفة فلو بهم ذکره فی ذلك
 بعضهم و هو انه الذین كتبوا للرسول صلی الله علیه و آله وسلم و سبوا فی در جمع الجوامع در کتاب
 الصلوة بقیام ترجمه قنوت روایت میکند و متقی در کتبه العمال حکایت میکند عن عبد الرحمن
 بن مقاتل قال صلیت مع علی النداه فقلت فقال فی قنوته اللهم علیک بمعاوية و
 محمد بن العاص و اشباعه و ابی اعمور سلمی و اشباعه و عبد الله بن قیس و اشباعه
 است که شان امیر المؤمنین از رخ از است که بر مومن سک مال اگر چه فاسق فی
 الحال باشد تا در خصوص قنوت نماز فرماید و این وجهی ندارد جز اینکه چنین کس را
 منافق بنسبند و در کتاب البیع از جامع الاصول نقل کرده حثت قال باع معاوية الا

ذنب و فضله اکثر من و زبانهما فقال له ابو الدرداء سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 اني عن ذلك فقال معاوية اما انما فلا اري به باسا فقال ابو الدرداء من عذري من معاوية
 اخبره عن الرسول صلى الله عليه وآله وسلم وهو يجزني عن ربه لا اسكنك بارض انت بهائم
 قدم ابو الدرداء على عمر بن الخطاب فذكر ذلك فكتب عمر بن الخطاب الى معاوية لا تبغ
 ذلك الا مثلاً بثل ووزناً بوزن اخراج الموطى و اخراج الشاي انتهى برای اثبات کفرش
 همین قدر بس است چه مجمع علیه اسلام و ظاهر بر هر خاص و عام که کافر است محرم حلال
 و مستحل حرام و با این همه ایمان معاویه همچنان سالم از آفات مانده که حضرت فاروق
 او را بر تنه خوانده بایست که زجر و توبخ میفرمودند و امر بتوبه از ارتداد می نمودند
 اینکه منع کردن از سر نه کور فرمایند و از کفر و ذنوب اغاض نمایند و قاضی بضاوئی
 تفسیر آیت لو اظلمت علیهم لولیت منهم فراراً الا انما که حکایت است از
 اصحاب کهف در قیم و بنوی نبرد تفسیر این آیت روی عن معاویه انه غزا الروم
 فمر بالکعبه فقال لو کنت عن هؤلاء فطرنا لیهم فقال ابن عباس لیسرک ذلك قد
 منع الله تعالى من هو خیر منك فقال لو طلعت علیهم لولیت منهم فراراً الا انما فلم یکن
 و بعث له اناساً فلما دخلوا جارت یرح فاحرقتم و در کشف هم آمده فقال معاویه
 انتهی حتی اعلم علیهم فبعث باسا و قال لهم اذ هو اقل نظروا فلما دخلوا الکعبه بعث
 الله رجلاً فاحرقتم ازین و ایتها عدم قبول معاویه نص قرآن را و تهاون و استخفاف
 او با برادر و منان نمایان و عیان را چه بیان و عید الحمید ابن ابی الحدید در شرح
 نوح البلاغه گفته است و روی احمد بن ابی طاهر فی کتاب اخبار الملوک ان معاویه
 سار لملوذن یقول انشدان لا اله الا الله فقال با فقال انشدان محمد رسول الله فقال
 له درک یابن عبد الله لقد کنت عالی الهیة ما رفیت لنفک الا ان تقرب اسک
 بسم رب العالمین و ازین کلام کنایه که نزد صاحب فهم زیاده از تصریح است
 که بیهاب سالت صلوات الله علیه و آله و سلم صریحاً بحدیثی که در حدیث اول بکمال
 محکمیت نوردیده شد و بجهت ضیق وقت بعد از ورق گردانی ان اخبر او این حدیث

نوشته ام و مطمئن بلکه متیقن است که حکایت زهر دادن معاویه بحضرت امام حسن
 و جلاله اشبع نطفه نیز درین اخبار موجود است **باقی** یا بعد مرصده دوم بیانش
 آنکه قبل ازین اشاری یا بمعنی رفته که مخاطب در ذکر کار این روایات غالباً
 وسواس نفسانی را مطرح نظر داشته و بر مقصود فقیر اطلاعی او را دست نداده و از
 جوابش انتساب می نموده و لیکن این اعتراض و انحصار نزد عامه دلالت بر آن میکند
 که معتقدین صحت خلافت معاویه را به بعضی از اوقات در دلالت این روایات
 بر مقصود حضرت مجتهد قلیل و قال میسر نیست بنا بر آن به بعضی از وجوه و اجابت بر
 این آن جماعت اشاره میکنم و بر قانون مناظره گذرین اخبار لم ولا نسلم می اندازم
تحت سیمین آنکه در معنی موافقه القلوب نظر با قول علمای سنن و جماعت دهم
 باین روایت حکایت اهل بدعت اختلاف واقع است بجهت را در بیانش حاجتی نباشد
 به بیان نیست از صاعقه حساسه که قبل ازین جواب ضربت میدریه بر پای نشود و بر برگشته
 چیزی درین باب نقل میکنم قال فی المناهج والموقفه من السلم و نیت ضعیفه اوله
 شریف یوقع باعطائه اسلام غیره و صاحب قواعد از آنها هشتم میگویی که الموقوفه
 دهم قسماً کفار یستأمنون الی الجهاد و الی الاسلام و مسلمون اما من ساد انهم
 لهم نظار من المشرکین اذا اعطوا رعب النظر ان فی الاسلام و اما من سادات
 سلطان یوحی لعطائهم قوه ایا تم و مساعده قویم فی الجهاد الی اخرها قال دهم
 در کتاب بیان می نویسد و را بعها الموقوفه قلوبهم و هم کفار یستأمنون الی الجهاد
 بالاسهم و قال ابن الجندی هم المنافقون لیجادوا و قال المفید یحجزونهم مسلمین و به
 قال ابن ادریس الفاضلان و المسلمون اربعه قوم لهم نظار من المشرکین اذا اعطوا
 نظارهم و قوم فی نیاتهم ضعف فتقوی نیاتهم و قوم بازاهم اخرون من اصحاب الصدقات
 اذا اعطوا المجهول و اعمو الامام عن عامل و قوم من الاحواب اطراف بلاد الاسلام
 اذا اعطوا المسلمون الکفار من الدخول او رغبوا فی الاسلام الخ لفظه پس میتوان گفت که
 در جواب معاویه در زمره آن موافقه القلوب بود که اسلام غیرشان باعطای مال مشوق بود و آنها

در عرب سیادت و وجاهتی داشتند و سود این امر است آنچه صاحب قاموس المحیط و
 و مختصر آنست که معاویه بن ابی سفیان در آن مردم داخل است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
 و آله وسلم مامور شده بود بتالیف شان و آنها از سادات عرب بوده اند تا در یگان از در
 آنها با سلام رعیت نمایند پس شبهه ضعیف نیست معاویه در اسلام ضعیف میباشد پس
 که نیست او در ائمه اسلام ضعیف بود و لیکن مدعی مخاطب لازم نمی آید زیرا که فحش است
 که قوت اسلام بعد چندی در صحبت آنست و صلی الله علیه و آله وسلم که گیمای سعادت ابدی احیاء علوم
 سرمدی منهاج العابدین معراج المؤمنین بود او را حاصل شده باشد و قول ضعیف است و تزیین الاسماء
 و اللغات یعنی امام نووی نیز در تائید این امر بینه است حیث قال و کان معاویه یقول انه اسلم یوم یحضر
 و کتم اسلام من اینه و امه و شهید مع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم خیار و اعطاء من غنایم یوم
 یاتیه بعیر و اربعین و فیه و کان هو و ابوه من المولفه فلو بهم ثم حسن اسلامهما و کان احد الکتاب
 لرسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و هر چند در تائید احتمال مذکور قول ابو زکریای نووی فی نفقه کافی
 باشد و لیکن از طرف جماعت معتقدین معاویه بن ابی سفیان برین قدر بینه موقوفه و تزیین
 جلال الدین سیوطی ضعیف میگردد و آنجا نیکه در تاریخ الخلفاء که مخاطب مدعی استقرای آن نیست
 سبک سری و سردار و فرموده معاویه بن ابی سفیان صخر بن حرب بن امیه بن عبد شمس بن
 عبد مناف این قصی الاموی ابو عبد الرحمن اسلم بود ابوه یوم فتح مکه و شهید حسین و کان
 من المولفه فلو بهم ثم حسن اسلامه و کان احد الکتاب لرسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آهتی
 و ازین عبارت هم بصرحت معلوم شد که اگر چه معاویه در ائمه از طایفه مولفه
 القلوب بود مگر بدو نیست حسن اسلام رسید و در زمره کاتبین آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 محسوب میگردد و از اینجا وجه عدل مخاطب از ذکر عبارت این کتاب یعنی تاریخ الخلفاء که در مطالبه
 او بود بسوی عبارت ابو عمر صاحب استیعاب بر اهل ذکا زاده از نو ذکا که او را نشر و در عبارت
 استیعاب چنانکه در کتب لفظ بعض مذکور است و دلالت بر آن میکند که اکثری با جمعی
 او را در مولفه القلوب شمرده اند و اتفاقاً دریافت رسید که آنکه معاویه را در مولفه
 القلوب بشمارند بحسن اسلام او معتقد اند علما و هر گاه ایمان برکن ثانی القامیه اند

ارکان اربعه یعنی ابوذر صدیق اثنا عشریه نامدهای دراز با عتراف خاتم المحدثین شیعه
 اعنی بکایا و مجلسی در تزلزل باشد و بعد از آن بقوی رسد که بنیاد هرمان رو بر او آن پس
 ضعیف نماید چنانچه کتاب بحار الانوار و حیات القلوب کما قبل این امور و تفصیل این
 ماجرا مع ما يتعلق به در کتاب منتهی الکلام بکمال شرح و بسط وارد گردوام معاویه بن ابی
 سفیان را که می پرسد و از ین مقام منتهای شیعه در باره دیگر بزرگان با عتراف خودشان
 از ین می باشد که لا یخفی علی المستعین افسوس امامیه را هرگز بهره از انصاف حاصل نیست
 کما مرته صد بقیه ابوذر و کجا مرته خلافت معاویه طیت ای که محال عیب خویشتر است
 طعن بر نفس دیگران چه زنیه و دوم آنکه این قسم کلمات که از معاویه در آخر عمرش
 صد دریافت بکایا زاده بران که دلالت بر حق تعالی و کافر نفسی در حق است بنامی صلی
 علیه و آله وسلم در رد از مقبولین اسانی در تصانیف مجلسی مثل بحار و از شاد دینی مروی
 و دیگر است و خود این بزرگان مقتضای قول او کما بل لا انسان علی نفسه بصیرة
 زوالی القی معاذ یوقه اقرار بکوری و کوری سیکار و چنانچه قبل از ین در هیچ گذشته
 ثانی نقیله اولی این کلمات را در فتوی و اکثر معاویه شمردن استیصال نهی خویش
 نمودن و بر اهل فطرت سلیمه مخفی نیست که خود مذنب و ابوذر و سلمان و اشمال شان
 در آخر عمر خود با حسرت بران هم میکردند که کاشش کرد قضای دمشق و تولیت کوفه میکردیم
 و هم در حسرت شریک جناب مرتضوی می شدیم چنانچه رسائل فضل و غیره بران دلالت
 دارد سوم آنکه استدلال از کجاست کرده که لعن یکس و قاصد و سائق بعد از
 اسلام بود محتمل است که قبل از ان باشد و هر چند بر اصول امامیه قاعده مقرره الاسلام
 بحسب قبله رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم یاد نمود و حاجت در تذکر
 امامی جناب ام المومنین ام سلمه افتاد که سابق فی بنده الا وراق لیکن در مروت
 و تقریر ان بعد از تقریر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چنانچه دانستی ریمی و شکایت
 معذکر و بی تمیم برانچه اکتفم بفرع قائم است بیانش آنکه در قاموس و غیره مرقوم است
 کما مر آنکه حضرت خاتم النبیین شیخ اندنین از حضرت کبریای الهی مامور بتأله

این مردم بود پس لعن اینها حلوة و حلوة خلاف امر الهی شد معاذ الله من ذلك فقیهین صدور
 القن قبل الاسلام و هو المطلوب و مستتر نماید که دلیل الزامی هم در اینجا ترتیبی نمی تواند کرد
 بیان شد که مخاطب مجتهد قبل ازین از کمان معاویه بن ابوسفیان در باره عیسی بن عمر که بر تقدیر طار
 علیه مذکور اطاعت نکرده خواهد کرد استدلال برضا او و حریت نکرده و قتل معاویه را بر
 طبق واقع دانسته و از حاشیه کتابی که شیخ شهید اول بیان نامش که آئینه جهان دریافت می شود
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را حسنیت و قوت اسلام ابوسفیان که رهبر رئیس اعراب
 بود متوقع بود لهذا صد شتر بجهت او عطا فرمودند پس ظاهر این است که آنچه رجای سیدانیا
 بود بطور رسیده باشد و باید نمی آید که کسی قابل شده باشد که اسلام ابوسفیان مرتبه قوت رسیده
 و اسلام معاویه بدان درجه برسد فقیهین المطلوب بطریق الاولی که ایشان من بعد معلوم است
 که مخاطب به حق در این روایت از کجای شریک خود و شاید مقصود او تلبیس عوام خواهد بود چنانکه در
 سایر این رساله مطمح نظر دارد و دیگر آنکه این روایت با ظاهر قاضی ندرسه در احقاق الحقی
 که استعرفه انشاء الله تعالی همان روایت است که امام اعظم امامیه یعنی شیخ حلی در نهج الحقی باریارش
 دو نقطه و تکلم داده و شیخ صدر الدین روزبهان تجمیل و تحقیق او در کتاب ابطال المبال
 ارشاد فرموده که یزید بن معاویه در زمان سعادت توانان حضرت ختمی تاب بالیقین متولد
 نشده بلکه بعد از عمر خود یزید بن ابی سفیان که در زمان فاروق در طاعون مرده بوجود
 آمده پس ازین روایت استدلال بر مدعا خود نمودن دلیل بر حصول قوت قدسیه
 برای مجتهدین امامیه است آدم بر مقالات ندرسه نوشته می که لاف و گراف
 نموده دیرینه است محصلش آنکه باعث بغض و عداوت یزید با امام حسین شهیدان
 راده تزوج با زنی داشت و امام نیز عهده او را میخواست آخر آن نیکند
 در خانه حضرت سلطان که بلا شرف سکونت یافت پس معلوم شد که یزید هم عمر
 انجذاب بود و بدین یافت رسید که آتشقی در عهد سعادت مهد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 مثل امام حسین بود پس انکار از تو که او در وقت مسطور یعنی محض است و
 جاد نمی توان کرد که عمر یزید بقیه حیات باشد و او نباشد مسمی گردونه یعنی

که بعضی در نزدگی خویش فرزند خود را بنام خود موسوم میکنند و بعضی میباشند که در باره او
 بایسک یکم برسانند البته ابرار و دلا در برادران خود نام خویش میکنند تا ذکرشان باقی ماند چون
 یزید بن ابی سفیان عقیبی گفته است این احتمال در باره او بجای خویش خواهد بود و بعد از سلیم
 جمیع آنچه صاحب ابطال در مقام آورده میگویم که این روایت که امام اعظم نوشته در کتاب
 ریخ الامیر از فخری مذکور است امام شیعیه هر چند معتقد صحت آن نباشند لیکن برای احتیاج و لزوم
 اقامت بکار می آید چنانچه بارها گفته شد باز اگر بی ثبوت رسد که یزید در آن زمان پیداشته باشد
 این روایت باین طور ممکن است که در اصل لفظ فاخذ معاویه را نمیدانست بجای آنکه لفظ این نوشته است
 بن معاویه را میدانست و یزید برادر معاویه را نمیدانست بجای آنکه لفظ این نوشته است
اقول معلوم نیست که عقل قاضی مثل امام اعظم حلی که با او دصیان بسیار بود و یزید را
 متعجبی نماید که اگر کسی که علمای امامیه هرگز از خیره سری و پیری و نه بالغی باز نگذاشته اند و انصاف
 کرد که هرگاه دو کس اراده تزوج با یکی از آنها داشته باشند چه ضروری که در عمر مفارقت یکدیگر باشند
 بظاهر است که هرگاه شخص بالغ میشود حاجت نکاح او را می افتد پس فلان است بلکه بارها
 مشاهده و ساین شده که یکی از آنها دو کس عمر است سال داشته باشد و دیگری چهل ساله
 باشد بلکه حاجت به تزوج در ریحان شباب نسبت یکدیگر عمرشان را بعین رسد
 بنابر مثل مشهور که در سنن ابی حنیفه و ابی یوسف است که کسی که با یکدیگر است که اسباب
 شادی اند و ابواب بی غمی گشاده کرده که از مزید حرص نوبت بجای میرسد که اگر
 آنگاه با اعتبار صورت بر زوج خود قدرت نیابد هر روز بیاری و بر شرب بکنار رسد
 می باشد چنانچه مال نموده زمانی زبان زحلی است چه جای سلطنت و حکم رانی
 که بزرگواران و بزرگان شیعیه را غیب گشت بسبب عجب است که قاضی با این
 سخن سازش در باره اسعید بن یزید پس نیز در وقت حضرت بشیر فزیری
 در مجلس مذکور شب فرامید و از ابرار و اعیان اهل شیعیه و اعتزال هم در مجلس
 نه مناسبه اهل دلیل و ابرار و اعیان اهل شیعیه در زمان بنوی صلی الله علیه و آله و
 سلم بر کینای خیال خود بخاطر نیرد بیا نشاند که نام آن عقیبه

صالحی که خطبه یزید بن ابی امیاس حسین بن علی داشت بر تصریح کنشوری در ایام هجری
 که تغلب المکایه نامش نهاد زینب است و مختصر این قصه نقل شخص مذکور که وضع و
 اختلاقی از عادات اکابر است بلکه معاویه در آخر عمر مدینه آمد و بر سر جمعی از اشرف
 و خواص بصره این عاص گفت اکنون آرزوی من همین است که زنی از اشرف قبایل حبش
 حسن جمال برای یزید بهر سه عمر و گفت که آن زوج عبدالله زبیر دختر جعفر طیار است
 پس معاویه ابوهریره را اشارت کرد تا عبدالله را حاضر گردانید معاویه بعد از مناسبات و
 در خلوت گفت میخواهم که دختر خود را بتو تزویج کنم او مغرور و مسرور گردید و روز دیگر باز
 نزد اطمینان و حیل دیگر پیش آورد که دختر من گفت اگر عبدالله زوج خویش را طلاق دهد
 و الا فلا طبعی بای دید و او را دخت و با عتد طلاق شد معاویه بعد از این گفتش که او بگوید
 که عبدالله بر فراق زن صاحب جمال بطبع مال را ضعیف گشته چون ملک و دولت باقی نماند مرا
 خواهد گزشت عبدالله بکمال تخیر باز گردید معاویه او را طاعت و محل که دختر خود را ابرار
 امر و زبیر را از ارضی میکنم فرستاد تا آنکه عدت بپایان رسید پس موسی اشعری را
 بر خطبه حسین و قاسم بن عباس در آشنای راه ملاقاتی شدند و بپایان دادند ابو موسی
 پیام هر کس را تبلیغ نمود و گفت من چهارم ام و دیانت خود را بهم ذکر نمود **العقده**
 زینب ابی امیاس حسین را اختیار کرد و انتهی و از کتت رجال بوضوح می انجامد که ابو موسی بعد
 از جوانی در مکه اسلام آورده و زمره قدهای مسلمین محو گشته و از حسن و تفاهات موسی
 حبشه رفته بود و قدم او نزد حضرت خاتم الانبیا ثانیاً همراه جعفر طیار و قوع یافت
 پس یزید بن ابی مرقوم این منعصب عنید که خطبه زنی را گزید کسی در یک زمان صد و زیاده
 دلالت دارد که آنها هم عمر باشند مساوی موسی اشعری خواهد بود فیت ان یزید
 اشقی علی تحمل التسنی کان من اکابر الصحابه و بلغ اشده سبته فی زمان
 النبوی صلی الله علیه و آله و سلم و ذلک هو المقصود عند العقل و اربابیه زیرا که
 سوق حمار ابو سفیان نه کار طفل اجد خواست **خطبه** گفت **عنه** یزید بن محمد
 بن ابی کبریا و جودیکه اجماعاً سیالیه هم نمود بنابر روایت سلیم بن قیس یلمی

که بعضی ملا باقر مجلسی در محله فتن از بخارا لایقوار اقدیم و افضل از جمیع محدثین شیعه
است میباید پدر بزرگوار خویش و حضرت امیر وکیل شد و در سیر اخلاک و سبط
زمین بمقتضای حدیث بساط شریک جناب مقتضای بود علی ماسجی من مرویات
الصدوق ان شاء الله تعالی و سابق بودن یزید چهار نزد علمای روافض جاعلین استقامت
عجیبی نخواهد بود و این قصه توکیل در کتاب منتهی به سبط و تفصیل مذکور است من شافیه
الیه و در منتهی هم بر اصول قاضی شوشتری چند ان بعد غیبت که یزید علیه در وقت
مطوره هم از اقزان ابو موسی باشد و هم از اقزان امام حسین ندانی که پیران نایاب
بعضی از انکا بر مخصوص خود را که صاحب العصر و الزمان لقب شایسته است به از جا

رسانیده اند چنانچه بر بنده کان بخار و حق المیقین و خاتمه جلال را بعون
سبحان الله حال ضبط و اتقان رواة این قرض که بر آنها می باشد و در کتب
کلامیه بنا بر ربا و سمع و زب عوام از دست رواة اهل سنت می آید باید دید که قصه
خطبه بود و اینها از کجای یکی رسانیده اند نام آن زن که معاویه بن ابی سفیان برای یزید
خواستگاری کرد بنا بر تصریح جهانیه علماء و متهم العلماء الله بوی فی تحقیق و غیره فی غیره هم
خالد بود که حسن و جمال او در دیار عرب شهرت تمام داشت و عیبه الله نیز و عیبه الله
جعفر و عیبه الله مطیع نیز خطبه نمودند و سفیر از طرف معاویه و این بر سر سبز که ابو هریره
بودند ابو موسی اشعری و کتب جمال هم مساعدت باین امر دارند و یا بنجه از ابرام مکارم
شیعه منقول است که لا یخفی پسند که ابو موسی بجای ابو هریره مثل خر عیسی صفات
طرفه آنگه قاضی شوشتری بعضی بصر از ان روایات نموده که قبل ازین

معتد از یقین منقول گشته و دلالت بر آن میکند که یزید را عداوت امام حسین
بود که آنجناب امارت شریک را کرده میدانست و بر احوال و اقراح پدر او درین امر گوش
نداده و بعد از جلوس شوشریعت سلطنت نیز از بیعتش انواض فرمود و این چه در باره عیبه الله
عمر که قاضی بر تقدیر استماع از بیعت در حواشیه چنانچه گذشت میر جابری بخلاف قصه تزویج از
فرق نیست که او را داده خلافت گذشت بخلاف امام حسین مع ذلک در باره آنجناب

واقعه تزویج هم صمیمه عدوت یزید خواهد بود نه مستقل و اگر عدم اصرار یزید بر عدوت
 یعنی اراده قتل و مانند آن دلیل محبت دینی باشد پس قایل باید شد که هرگز از دستش جان
 سلامت برده او از بحین یزید بوده قاتل حتی با یک الیقین آنجب و غریب از همه آنکه قاضی بر
 مقالات رکبکه و افادات سیخه که جانش دینی دست میزند و تواریخ که نام آن در کتاب احقاق
 الحق جایجا مذکور میآید در جوع نمیکند حاشا که از تواریخ قاتل باشد مگر در اینجا خود را دیده و دانسته
 مثل جابلان و اموده تا تصویب نماید قول امام عظیم چلی درین لباس نماید و بیس و بیس بکار
 حال االدین سیوطی در تاریخ الخلفاء و قول زبید که در باره ولادت آن پیدای نویسه و مگو
 ابو خالد الاسود که سنه خمس و سته و عشرين یعنی یزید در سال بیست و پنج از حجت
 شریف بیست و شش سال گفته اند هرگاه ده سال را که مدت هجرت و اقامت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه است ازین بیست و پنج سال جدا کنیم باز نه باقی میماند پس معلوم
 شد که یزید بدینا و نه در زمان حضرت رسول الثقلین صلی الله علیه و آله و سلم پیدا شده و نه
 در اوقات خلافت شجین بلکه از خلافت ذی النورین چون چند سال گذشت از کیم عدم
 وجود رسیده پس بودن انشقی در وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و انهم بعنوانیکه در کلام
 چلی و دیگر برادرش مذکور است در واقع چگونه ممکن باشد قاضی امامیه تمامی بیت بران گذاشته
 که نفقات شیخ چلی را که حقیقه امام اسفها و محفقات درست نماید و آوال شیخ صده الدین روز
 بهان اگر چه مجمع علیها باطل سازد و داد سخن سازی و بد عبارت کتاب تاریخ الخلفاء
 موقوف خطبه معاویه بن یزید که قبل ازین در دمشق یزید گذشته که عمرش بکوتاهی رسید
 نسلش منقطع شد نیز دلیل بر بهانست که از تاریخ مذکور قلمی گشته چرا که اگر یزید از قرآن امام
 حسین علیه السلام بودی عمو و قریب شخصت سال رسید این کلام که علی رسول الاعلام
 از پیشش صد دریافت همان وقت حقیقه راست خواهد بود که یزید شقی در جوانی مرده شد
 و انفا از تاریخ الخلفاء بگوشت رسانیدم که آن بد بخت در زمان حضرت عثمان پیدا
 شده و قبل ازین در تحقیق خلافت ابن الزبیر و سانحه قتل او از همین کتاب
 واضح گشته که یزید شقی در سبای سال شخصت و جار بچشم رسیده بر غالب است

که عمر و ناهجیل سال کامل هم نمیرسد و الحکم بعد از آنکه بزرگان فاضله فقیرت در کتب معتبره
بعینه موجود است از آنجمله تقریب است که در تریبها شصت و نه فصل کشمیری عبارتش نقل کرده و بیست و نه
یزید بن ابی سفیان ابو خاله و ابی الحکامه سید بن ابی سنان و سید ابریم و لم یکیل الا بعین انتی
موضع الحاکم جعفری یزید بن ابی سفیان که کنش ابو خاله است در سال شصتم خلافت
یافت و در سال چهارم بمرد و هجیل سال کامل نرسیده بود و اگر روح قاضی خوشتری را هنوز
در کلام صدر الدین روایتان تردی باشد اکنون او یاباید که کتب غرضش که برای تحصیل او
کریمه تصنیف شده به جمع آرند اسی صاحبان صفات و صفات کتاب خدای عزوجل بر
سر مینید و سر بگزینی نداشت خود بریده ابر و در ترشش کرده لحنی و با و موضوعات و
بر سید که در تعیین عمر یزید و تولد آن علیه بر طبق دایب علی رجوع بحساب و تواریخ و
باز تریب این قیاسات می نماید که قاضی خوشتر می زند که آن یزید از مردم از چهاره خوشتر
کشیده و در تادیل و تسویل مورد رشت و انشور آن گردیده بلکه هر کس سخن سازی او
میرسد که یابانش بدست بیوان حواله میشود آریست که می ختم حقیقی و جعل علی بصیرة
کوفی برای او شرف نزول یافته این همه بعد از تقریر حسن تحقیق بود اکنون جواب
وجه متممی را که قاضی از شداد نموده بطور اختصار بیاورد شایسته که مقصود اصلی حساب
العیال الباطل است که یزید هرگز در زمان حضرت سید ابرار پیدا نگشته بلکه بعد از
عم خود که در زمان فاروق بر او عدم رفته نتواند گشته پس در وجوده متبیه و توجیهات
در یک دست و قلم را رنج کرده از تطویل است خالی از تحصیل این همه و وجه و قتی تمت
جواز دارد که بر او محایه وقت تواند یزید پسید موجود باشد بحد آمد که بر دیات
معتقده با ثبات رسانند که یزید نیم در خلافت فی النورین متولد شده پس این
خرافات را اگر قاضی از شرح حلی و مبنی آموخته اگر چنین سخاقتها از قاضی
شوشتری بعد از این رسیده کتاب او چگونه بعد جزو میرسد آدم
بر خاتمه توجیهات مرغومی او که بعد از نشان دادن روایت مذکور کتاب بیع
الارکان داده نموده پس با آنکه در این کتاب فقه الحنفیه را در جمله مذکور که در کلام

قاضی قبل ازین دلتی بنظر احقر رسیده مع ذلک ترجمه نریزید ابوسفیان در کتب رجال
 بعنوان مدح و ستایش مضبوط است یاد دارم که صاحب استیعاب نیز او را مستحیل اورا
 ذکر نموده و با خلاق حمید ستوده و موت او نیز موافق تحریر شیخ صدق الدین و زبیران آرکت
 این فریق می آید احتمال این معنی نیست که او مثل برادر خویش را در جنات و محاربه جناب تصوی میموده باشد
 پس در لعن برین بکنانه از حضرت رسالت نباه اسکاکی ندارد و لکن عابد الرهیل طول عمره و ما
 از کتب شیخان من المناکر فقین نریزید اکیر ما رخدا یا مگر بعضی از وجه کما مرث الیه الاشاره
 رجوع نمایند لکن بعضی هم قطعاً و یحیی نقیاً و اگر گویند که او بالیقین حسن است ششخین بود و جنگو
 شایسته است نام داشت پس طعن و لعن او بجای خود است لا استیفاء فیہ گوئیم که اکنون بقولین
 سانی خویش را بتابع سر و عالم صلوات الله علیه و آله و سلم معاذ الله بدم و لعن تا دل یابد نمود که آنها را
 معقه حسن شیرشان بودند و حکومتها از پنجاه خلافت یافتند و دتهای طویل برین پایه گذشت
 که بود که حسن اعتقاد بجایشان نداشت و از خوان کرم اینها نصیبی نیافت و خود روایات فرغوی
 شیعه حکم با نمغنی میکند که ایت نبوی صلوات الله علیه و آله و سلم از اینها شکی بودند چنانچه نموده آن درین
 اوراق بخیر تحریر کرده و غایب از اینهاست جناب قاضی بعد ازین احتمال لفظ یکن آورده و بدین
 عنوان تعبیرش کرده پس صد و مغلطه از شیخ حلی امام اعظم شیعه بر طبق تصریح شیخ صدق الدین و کما
 است و تکمیل و تحقیق او هم بر جای خود است نه موجب سرگردانی بعد ازین دل نمینخواهد که بدیگر
 موقوفات قاضی که در مقامات دیگر آورده رجوع کنیم و خود را بر او بهلا تشطبیط خاطر متوجه
 گردانم که غایب است او با ابطال حق و احقاق باطل معروفست و عوق بریزی درین باب
 بجای می برد و خشک اما عینها از وسوسه میزند و هرگز تر نمی شود چارم آنکه
 اگر مقصود از استیعاب روایت استعیاب درباره اشباع مطاعن معاویه اثبات
 گفته است فلا نسلم دلالت علیه و اگر مراد فنی است پس با قطع نظر ازین منع مفیده
 مخاطب اسوة الاما کیانخواهد بود زیرا که او بر عم خود در صدد است که میان معاویه
 و برید مساوات را ثابت کند و غایب مافی الباب بعد فرض تسلیم آنست که معاویه فائق
 باشد بخلاف نریزید که تقریر او بر وجه مختلف نیست لیکن نفیق او را در قطع جمع علیه فایده است

و بیکر آنکه اگر معنی قول شما که لعن بر دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حق مسلمین غیر ممکن است
 اینست که هر که نظر شما در تین باشد در حق او دعای امانی ندارد پس لازم آمد که شما در تیری و لعن
 اصحاب کتاب که بر طبق تصریح و الیه شما در کتب مطبوع و مکتوب شامل توحید و نبوت و معاد بود
 بلکه با تفرقه است عمده قوم که سبقت نمودند با این در زید و قناعت هم مرتبه قصوی داشته اند عذاب و فرخ
 را برای خود همیامین سازید زیرا که اصرار بر مخالفت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم موصل به بدکات جهنم است
 فاذ خلوا فی الدین و لبس مشوی العاذین و اگر مراد از اسلام مذکور ایمان است پس معلوم شد که شما
 و زاره و شیطان الطاق که الله همی در باره شان دعای بد میکردند و در کلیتی و توحید قبی و کت دیگر
 بطریق متوجه و دست و هفتش نیز بتفصیل تمام هم محکی و محملات بخار و دکان

و الله همی در باره شان سفارش اکابر اصحاب خود را هم گوش نفع نمودند و بر سر جوش
 از جملات و دارند چنانچه اشارتی درین باره نیاید رفته مؤمن بوده اند آنها را بزرگان شما
 بجهت محبت است معنوی محترمت ظاهره نبوی صلی الله علیه و آله وسلم نبی و انبیا و اولاد و اولاد و اولاد
 و این است شان سپرده اند چنانچه از حق الیقین لا باقر چنانچه نیز بدلات ملائقی
 می باشد و بعد از کلام صاحب تبصرة العوام مقرب بعلم الهی سید مرتضای
 رازی که فی ذلک است کثانی فاضل شامی است و دیدار میشود که این همه پیشوایان
 امامیه و فاضله اند و سرور اسلام داشته اند زیرا که خیال روز سیاه نموده و در لاکه
 که امام لعن نموده اند که معصوم باشد اگر کثورت معلوم شد که آنچه در اینجا گفته اند که لعن
 و بد دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حق مسلمین ممکن نیست جناب مجتهد معتقد
 یان امر نمی باشند و او دعای بآن نمی دارند و حال آنکه مصنفات کراچکی و مولفات
 مجلسی اگر اندک استقرا نمایند این همه روایات را که برای مثال است و بین ابی صفیان
 ایراد کرده با تفسیر این تقریبات بطریق متوجه و استاد حقیر در غریب خویش چنانچه خوانند
 اینست خوشحال و وزلی ایند همی که هر قدر که دعای بد و لعن و طرد الله بدی در حق زکات
 اینر طائفه فاحشه زیاده تر منقول است رتبه آنها از همه زیاده تر شده اند چنانچه
 در شیعیان و استر ابادی هم محبت برود دارد الی غیر ذلک من کتب الرجال و الاخبار

الاضافه است که اگر انقسم عنذیات و جهلات را اساس نه نهند و این نوع بهفوات را
 مصدر نشوند هیچ تردید شک ایندهیب باقی نمی ماند **بخشم** آنکه محتمل است که ایشان
 بنی حضرت خیر الانام را بر کراهیت حمل کرده باشند چه لازم نیست که بر بنی مستلزم است
 باشد چنانچه جای کتاب مجمع الفوائد و البرهان فی شرح ارشاد الاذیان و غیر آن دلالت دارد
 و از کتب اهل حق نیز همین معلوم شود گویا تخلف بر تصحیح ائمہ عظام شیعه و اهل برص و حرام و خطا
 افضل الصیدیقین باشد و موید این توجیه است لفظ لاری به باسا که از معاویه در مخاطبه ابو
 الدرداء رضی الله عنه صادر یافته مگر کلام فقیر اجاب مخاطب و سکی که صراحت ازین روایت
 ادعی شده اندگی گوشش میکنند تا که سست از جواب ایضاح که سبی برادر بزرگ
 ن فرایم آمده مسموع نشود و آن عبارت است مسند ایها انیس که باز
 آدم بر سر مطلب که لفظ یاس فقها اینجا استعمال کنند که حرام باشد یا مکروه چه هیچ فقهایی
 یعنی این کلام نخواهد گفت که لا یاس یا صلوة فی ثوب اصابعه بار المطر او بار البحر او
 بار المور و انهی بلفظه **سبحان الله** یحب مجتهدین خویش نظری نمیکند که به قاع
 را در سایل شرعیہ داخل کردند حتی که در فصول اذان شمرند تکلیف بدعتیکه بانی میانی آن
 نزد شیعه حضرت فاروق باشد و اینهم بعنوانیکه هم انشاء غلط باشد و هم املا غلط که اگر از
 تعبیر کفر هم از غایت غیظ و غضب کنند کمتر خواهد بود و لا اقل که حرام باشد و خود
 معروف اند که استعمال حرام البتہ کفر است پس حیرانم که باوصف صدور لا یاس
 که دلالت بر کراهیت دارد و مکروه شده بدیم کی از افراد اوست لزوم کفر معاویه
 یعنی چه از نجاست که حضرت فاروق فقط بیان مسئله قناعت کرد و اشاره به این نمود
 که سخن همانست که ابوالدرداء گفت درین باب چون عجز انبایه نمود و از سرزنش معاویه
 چنانچه مخاطب و سکی دعوی کردند پهلوتی فرمود که آدم بر سر کرانی و جهالی ابوالدرداء
 پس باید دانست که انفعنی دلیل فسق معاویه بهم نتواند شد چه جای کفر و رد است او درین
 که مخالفین کلیه از امضات بیکانه شدند و نه آنستند که گفتگوی خلفای راشدین در سایل
 شرعیہ بآن حد میکشید که اغیار لکمان میکردند که شاید بار دیگر ملاقات نخواهند کرد چنانچه

محدثین اهل حق و یقین این قصص و حکایات را ذکر کرده اند و مولانا رشید المتکلمین از ائمه
 برزانه الی یوم الدین در سال ۱۰۰۰ زده متوجه نقل فرموده و از حضرت ابلیس با عقاد امامیه در اصل کتاب
 آنچه بعد گرامر شده چگونه زیاده ازین خواهد بود چنانچه شش نموده از خود راست گذار یافته و
 آنچه بجهتین امامیه قیامین از تحجین و شیع بنمایند آیا بر کسی که ناظر بقصایف قبی و ثمانینی و
 امثالش باشد مخفی تواند بود و اصولیه و اخباریه آنچه از جنگ جدال و قتل و قتل یا خود را گرد
 اند و میکند عیانست که حاجت به بیان ندارد و بعضی از اکابر علمای خود را با وصف از خود
 کاظمین و دیگر عتبات عالیات به تیغ بیدار کشند و ثبات شان را چنان تاراج کردند که گران
 خوان بیمار ابا تر گاه از علمای امامیه که دعوی انصاف و صلاح و تقوی دارند سوال میرود
 که این مقامات و مشاجرات آخر موجب کفر کی از یقین خواهد بود و ثبات کلام
 بالضرورت حکم بفسق اهل الجانین خواهد نمود چنانچه شما در مشال و مطالعین اصحاب
 رسالت امام علی علیه السلام مرتب میسازید زیرا بهر تخیل نمیشوند و از انصاف و عقل
 بیگانه ای اختیار کرده میگویند که هر یکی تا دلیلی و حجتی داشته اگر با جور خواهد بود در معذور
 بودنش مرنیت **سبحان الله** کی که از راه ادب آیت کریم یا حدیث
 شریف را بگوشتن انصاف شنید و داد و بھیش فتنه داد و علم و شجر خود را بهیج نشد
 او را بهیج و نادانی بچرخ میکند و شخصی که تا ویث بکار برد و قیل و قال نمود او را کفار
 می شمارند با کمال اثبات فسق معاویه هم ازین روایت علمای امامیه را مشکل افتاده
 چه جای کفار و که در بی آن شده اند و عجیب نیست که چون مخاطب بضعف دلالت
 این روایات بی برده لفظ مسلمان بطور ظرافت می آرد تا او را بجای فراریاتی
 مانده و مثل مسکی بگیرد و از اباحت اهل حق گرفتار نشود **باقی** مانند طعن و طشت
 فاروق جوابش آنکه چنانچه حضرت انبیا علیهم السلام در باب رفت و نظافت
 مختلف بوده اند و بدلالت احادیث بخار و حیات القلوب که در قصص انبیا مورد
 است مزاج حضرت موسی از قسم اول بوده و مزاج حضرت هارون از قسم ثانی
 و جناب خلیل آتانی حاصل بود و حضرت یونس از اجالت همچنین از جناب ابلیس نبوی

اختلاف است آیا آنهم بر جناب مجتهد مستور و مخفی است که حدیث علی صدوق دلالت بر آن
 دارد که جناب امیر بزرگوارانکی شجین وقتی که بار بار برای معذرت فک می آمدند و قسم خوردند
 که بی استرغای فاطمی زیر سایه نخواهند نشست و یکروز بهین عنوان بسر کردند و رحم آورد و
 حامی شان و نزد جناب فاطمه زهرا سفارش آنها نمود و آنجناب هرگز رحمی بجالا زارشان
 نفرمود و چگونه بر اصول امامیه تصدیق بلکه تصور کرده شود که جناب سیده از غضب فک بیلول
 بود و هیچ و کدورت بسیار داشت و جناب امیر سرریایی غبار عملا و ه در کتب ایجاد
 و تفاسیر امامیه مثل کثر العرفان خود روشن است که فطانت فاروق مورد ستایش جناب سرور
 عالم است و لاشک که هر شخص را که فطانت و خستونت داشته باشد فرموده باشند که بخت
 خود بد رفت تا دوباره حضرت عباس علی و مانند ایشان لازم آید آنچه لازم آید و قس علی
 هذا بسیار از معصومین بزرگان دین که لا ینفی علی المتبعین پس معلوم شد که نورانی حقان این بزرگان
 محبوب در امور است که استخوان آن از قرآن مجید و حدیث شریف ثابت است پس در این
 جایجا برای خلیفه ثانی ذکر کردن دلیل قیاسی که لا ینفی ششم آنکه روایت است
 از ابن عباس بر تقدیر صحت و نیت احتجاج نجات حکم جناب امیر است در باره امیر شام و دمشق
 و تیکه لشکریان حضرت امیر المومنین در ایام جنگ صفین ایشانرا بدی گفته علمای امامیه
 خود در نهج البلاغه و مانند آن و علمای مادر شرح کتب احادیث آورده اند که حضرت
 مرتضوی از سب و بدگفتن منع نمود و فرمود که از خدا درخواست کنید که خون بر دوشک
 را حفظ فرماید و اهل خلاف ابوی امر حق به ایت نماید مگر بحث متاخرین امامیه
 که هم عصر فقیر اند بتقلید اهل اعتزال و تشیع که لا ینفی علی مرتضی طالع شرح الهدای
 علی نهج البلاغه و نهقات الکستوری است که جناب امیر رضی الله عنه از سب و دشنام
 منع کرده بودند چنانچه روایت کتاب مذکور بر آن گواهی است و گفتگو در لعن و انش
 لعن چند دیگر است و سب و دشنام مادر و خواهر و طعن در سب شخص کردن امری آخر
 پس تقریب یعنی سوزن دلیل بر بد عاتمانیت کمترین امام گفت اولی باید که بسوی عباد
 فاضل مجلسی در تذکره الامه که در فضایل آنجناب آورده نظر کنید که هم از سب منع فرمود

و هم از لعن معادیه بده عیاره ذلک الکتاب اہل کوفہ شکیان العت کرند و میا
 را دشنام میدادند منع فرمود آن لعنت کردن و دشنام دادن را اہت و کتب دیگر
 نیز دلائل یرین تعلیم دارد و هیچ کس از دشوران خیالی نمیتواند کرد که منع شده
 لشکرانی حضرت امیر از لعن شامیان و سب معادیه و اگر معادیه را لعن میکردند و شامیان را
 دشنام میدادند باکی نبود و بجنین تخصیص معادیه هم قابل انتفات نیست و الا لازم آید که
 دشنام مادر و خواهر دادن بروانی و دیگر بنی امید جایز بود شامیان باید که با فادہ فخر الیت
 بخفی رجوع آرند چنانکہ در مجمع البحرین تحقیق لفظ سب و شتم میگوید سب شتم و شتم
 السب بان نقص انشی یا هو از راء و نقص انشی بلفظ و معنی آنکہ جناب الی
 فرمود و لا تستیثوا الذین یدعون من دون الله فلیستیثوا الله

عظیم و مراد از آن همین است کہ بنویسد اصنام را کہ اہل کفر از خدا جدا و فرخوارند
 به خوانند گفت و بد گفتن هم در ضمن لعن متحقق میشود و ہم بطور دشنام و هیچ عاقلی باور
 تواند کرد کہ در صورت دشنام مادر و خواہر کفار مقابل اہل اسلام خوانند کرد و روی
 دنیا و آخرت بسبب دشنام خدا و رسول برای خویش میخوانند خود و بر تقدیر لعن اصنام
 ترکیب ادبی ولی اندامی نخواهند شد و ایضا تأیید این به عامیہ کہ از پنج شیخ صدوق
 در سالہ اعتقاد یہ خویش آورده و شارحین بتفصیل تمام ذکر میکنند کہ محض آن است
 کہ شخصی دشمنان اہلبیت را نام بنام لعن میکرد حالش بجناب امام صادق رسانیدند
 فرمود کہ خدا اور العت کند کہ مستعرض باشد و حالانکہ حق تعالی خود فرمود و لا تستیثوا
 الذین الا یہ و مراد از است کہ شما بگوئید و الا شمارا بد خوانند گفت در رفتہ رفتہ بابت
 بخدا خواهد رسید چنانچہ در حدیث آمده کہ ہر کہ شمارا بد گوید مرا بد گفته است و ہر کہ را
 بد گفت بدست خدا را بد گفت و وجہ تا سید پر طاہر است زیرا کہ بر تقدیر تخصیص
 لفظ سب یا عت یا لعن معادین معادہ بخود قول امام ترمذی بنام امام صادق و معنی ہر
 نبوی شکر شود کہ تا بختم در اسامی است اما در عیار و ستورہ ایما بنام امام صادق
 سجود است و کلام اولی آنکہ و آخر امر بدیکی است بر سر کتابی کہ ایما بنام امام صادق

معلوم شد که جناب امیر هم از لعن منع فرموده و هم از دشنام و هتک عا کونزد مخالفت
 این منع بجهت آنکه طریق لعن اولیا و انبیاء و جناب اهل تسبیح و تعالی باشد فانه لیس بخل
 النزاع و بعضی از معاصرين که بیکرکت تحصیل توغل تمام دارند و وقتها فی فلسفه و مباحث
 ایشانرا با تسبیح تمام فر گرفته چنان افاده نمودند که حضرت امیر فرموده اند که رازش می نماید که
 شما سبب باشید و سبب سببانه است در پس معلوم شد که از عادت گرفتن و خوگرفته و این
 امر منع کرده اند پس اینست در شتی بدین قید تعلق دارند نفس کوی گفتیم حقیقت
 که فطانت و دکای سامی از حد و گذشت و لیکن اگر کسی بگوید که در آیت کریمه و مَا آتَا بِطَلَامٍ
 ۹۴ - نه نفی قید است و اصل کلام شست تا عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عَلُوًّا کَبِيرًا احقر
 که چه خواهد بود همچنین در حدیثیکه امامیه در مناقب امیر المومنین نقل میکنند که حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در خیر فرمودند لا عظیم الرأیه عدا جلا یحب الله و رسوله و محبه الله و
 رسوله که اگر از غیر فرار نفی مبالغه فرار است و اصل فرار بر قرار است زیرا بر خیال نبی آنکه
 امامیه در جوابش چه تقریر خواهند کرد پس صحبت منقضه شد و مطارحه پایان رسید و الحمد لله
 مخفی شاند که قاضی نور الله شوشتری در حواشی منیه که جای بار حاشیه کتاب خود
 که بر تفسیر قاضی ناصر الدین بیضاوی نوشته تقریر فاضل لاری را در بعضی از آیات که به
 نقل نموده و از آن تقریر جهان مستفاد شود که در آیت کریمه مذکوره رجوع مبالغه نفی
 است باین عنوان که اولاً نفی ظلم را اعتبار کردند باز ملاحظه مبالغه در آن نمودند پس
 مال معنی آیت مذکوره باین عبارت میرسد که حق تعالی زیهار ظلم کننده بر بندگان نیست
 پس متوهم نشود که ذکر آیت مسطور در مناطین حاضر که از بنده وقوع یافت بجای خود
 نبوده زیرا که این توجیه در کلام حضرت امیر نیز نی کلفت جاری است که زشتی
 و کبر است سید اولاً اعتبار نمودند باز ملاحظه مبالغه در آن فرمودند پس
 حدیث علوی اینست که مرا بسیار زشت می نماید بسیار در باره معاویه
 و شکریان او و این معنی بوجهی که تقریرش میل آمد و کتاب سعدی بران دلالت دارد
 بسیار بسیار است قاتل حتی یا نیکای یقین محقق است که عداوتی علیه السلام

صاحب تحقیق الاخبار و مانند او برای اثبات خلافت بلا فصل مرتضوی و معنی اجمعی دارند که با
 قرینین بجای خویش ثابت شده که جناب مرتضوی و دیگر اجداد اصحاب مشعل خلفانی ثلثه بامر
 نبوی برای زیارت اصحاب کهف در قیم رفته اند و برویت شان مشرف گشته فرق
 که اصحاب کهف سلام اصحاب راجو ابی نداند و چون حضرت امیر از طرف آنها شکایت
 فرمود گفتند که از عبادات ماست که خبر نبی و وصی نبی راجو ابی ننیدیم در وایت کاشانه
 هم در خلاصه المنهج دلیل بر آنست که اصحاب کهف کو خبر جناب مرتضوی انتفائی نگردانند
 مگر اصحاب سالک آب زیارت اصحاب کهف رسیدند پس اگر معاویه بن ابی سفیان و
 مانند او مشایق تعالی شان شوند و از مزید شوق برگشته این عباس عمل کنند که ام کفر لازم
 می آید و محتمل است که خود این عباس درین امر که حق تعالی جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم را از رویت شان منع فرموده راه خطا پیورده باشد چنانکه از تفسیر کاشانی برینجا
 جایگرفته که هر چند خطاب کو اطلعت علیکم لو لیت منکم قورا اقل الملائکة منهم
 از جناب پیغمبر و کائنات باشد مگر مراد غیر آن حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم پس معلوم
 شد که این الفاظ خاص برای منع حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله و سلم قرار داد و این مقام
 خود نیست و نیز بر تقدیر تسلیم محتمل است که معاویه داشته باشد که چون خطاب خاص
 است بجناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چه عجب که خصوصیتی داشته باشد زیرا که جمعی از
 اصحاب در غایت رفته اند و برویت و استماع کلام شان خط و اقرار برداشته و هرگز از راه
 نفوت پشت نگردانیده اند که از انقباض عجب نیست که ما هم این نعمت فراز آید و از
 تفسیر کاشانی چنان صحت و ضوح دارد که خود رسول مقبول را خواستش بدارشان نبابت
 قصوی بود ولیکن دی آه که توایش از ادب دنیا خوابی دیده و از اینجا معلوم تو انکرده که
 قیاس اولویت این عباس نیز بر جای خود نبود زیرا که دیگران دیده و هرگز کسی از
 امامیه فرایشان نقل نمی کند اگر چه قصه های فرار برای شان در دیگر جای بجهت نفاق و
 دشمنی روایت می نمایند خطای دیگر که از این عباس درین امر صدور یافت آنکه
 حضرت شورو کائنات مخفی نامی موجودات را از معاویه بن ابی سفیان که برای اثبات کفر

مخاطب مجتهد نطق بهت بر میان جان بسته تفضیل داد و گفت ای معاویه کو نتوانی دید که
رسول خدا را که بهتر از تست منع کرده اند و هرگاه از افادات الله عظام بلکه امام اعظم
امامیه بجای خود کما و مانا الیه فی المنتهی ثابت باشد که وجه کلام جناب امیر که مرا از تخفین
افضل خواهد گفت بشمار تا زیاده بر او خواهیم زد آن بود که شان مرتضوی از علو بسفل نکراید
بکسی که جناب خاتم النبیین را از هر چه ملحدی کا فوی برزعم امامیه افضل دانسته باشد حاشا نزد
امیرالمومنین چه خواهد بود این دایت یعنی قصد معاویه در تفاسیر امامیه مثل خلافت الله المنج هم مروت
قد بر و این قسم خطیبت کشیده دیرینه ابن عباس بر اصول امامیه است چه بعد ازین خواهد
آید که حضرت امیر را شریفین را جمع خواهند داد ولیکن در اینجا قیامت کردند که معاویه جناب
المسلمین را بر جمع داده اند شاید که قایل فضیلت مرتضوی بر جناب نبوی هم باشند که آخر
شخفین بهر مرتبه بهتر از معاویه بودند چنانچه از جواب ایضاح قبل ازین دانستی و بعد ازین
از کلام مخاطب نیز این امر ثابت میشود چنانکه خواهد گفت که لفظ طلیل العیب در باره عمر
اضافی است نسبت بشمار غیر او نیست حالی عمر فاروق که او را بکمال غیظ و غضب
یاد میکنند تا بصدیق اکبر که بلا ریب نیست فراجی و نرمی هم داشت چه رسد این همه بعد
از آن است که معاویه با بسفیان بن اظفر بطاهر قول او فظننا ایهم شقاق رویت اصحاب
که گفت قرار دیم و الا معتقدین خلافتش را میرسد که بگویند که آن مردم که آنها را بسوی
روان کردند و برین کار برگماشتند با وصف استماع کلام ابن عباس شغفی و ولایی زاید
الوصف داشتند برای آنها معاویه بن ابوسفیان آرزو کرده و صیغه مستکلم مع الغیر که
معبر از حال شان تواند شد گفته و از اینجا است که یلای اختراقی گرفتار شدند و چگونه
تجهیز توان کردند که مزید کناه از معاویه باشد و دیگران در پاداش آن در عقوبت مبتلا
شوند و این احتمال بر اصول شیعہ چندان مستبعد نیست نه مبنی که اگر امامیه همین تقریر
میکنند که هر چند حضرت موسی خود میداشت که طلب رویت خداستالی که میرا از مقابل
و محاذات و کثافت جسم و مانند آنست که هر محض است مگر بنابر الحاح هم را آن که بعد
از افادون صانع هم حیات یافتند و هم بدینوت بعد از صعد و این قسم کفریات میخوان

کردید چنانچه تفسیر اعلی است و مانند آن مرقوم است و قد عرفتم فی المباحث السابقة -
 بناچار غیظیست که در دو کالاه مصدر کفر گردید و گفت رب انی بخلاف مساویه که طلبیدیدار
 اصحاب که گفت برای این دم نمود و زیارت اصحاب که گفت هم ممکن و هم واقع کار و اگر در واقع
 مشتاق دیدار اصحاب که گفت بود پس تیکه بلای صرصر معاویه هم میرسد و سر نیز یک شت چنانچه
 حضرت موسی از طور بر زمین افتاد و واقع شد آنچه واقع شد حتی که بعضی از علما بموسى حضرت
 موسی قایل شده اند چنانچه فاضل معاصر هم در تفسیر منیع السداد اشارتی به آن کرده که مستحق
 انتقاد است و حال صاعقه خود معلوم است که تاثیرش در مواد مختلفه مثل تاثیر آفتاب که گذار
 سیاه و پارچه را در همان وقت سفید میکند مختلف است چنانچه از شرح هدایه که صدر
 نوشته هم بوضوح می انجامد و تجرید هم بدان شاهد است که بسیار باشد که جسمی را بعد از نزاع و کسب
 کند و کما ای بر کسی افتد که اشخاص جز تسلیم جان بجان آفرین در هیچ بکار ظاهری مبتلا نمی باید
 و شاید که این امور تابع قوت و ضعف شخص باشد قوت انبیا خصوصاً حضرت موسی از کتب
 فریقین بلکه بعض قرآنی فوکه موسی ففقتی علیه خود ظاهر است پس اگر بر آن موسی اعلی است
 افتاد و صاعقه مرده باشد و حضرت موسی بر زمین افتاده تا چند روز بهوش گردیده قرین قاف
 شده باشد در نتیجه چه استجاد نماید بود که گفته اند طبیعت تا شود جسم فریبی لاغری لاغری
 مرده باشد از سختی تعلیم من بعد باید دانست که قول نموده از زمانی و قریب باین در تفسیر کلمات
 و بیضا واه دلالت بر آن میکنند که حضرت بهتدنه خود تفسیر بیضادی را ازین مقام دیده اند
 معنی عبارت سنگی - اگر قبل ازین گذشته و ماخذ افادات مخاطب است فیه زیرا که قول او و
 قریب باین دل بر آنست که آنچه در بیضا و است عین عبارت و الفاظ بغوی نیست و حال آنکه
 از لفظ عن مساویه تا فاحر قلم که از آغاز و انجام است در هیچ لفظی اختلاف رونداه و هر دو
 عبارت عین یکدیگر افتاده و سنگی در وقت بیان این مطلب یک جنر برای دوستی اذکر کرده و قدر
 عبارت کشف را که تغیری داشت خود بیان کرده حیت قال و قاضی بیضا و
 به تفسیر آیت لَوَاطَاوَرَّتْ عَلَیْهِمْ لَوَکِیْتُ مِنْهُمْ فِرَادًا اَلَا یَکُ حِکْمًا یَکُ
 اصحاب که گفت در قیم است و بغوی نیز در تفسیر این آیت ردی عن مساویه اه و در

گفتیم آمد و تعالی معاویه انتهی حتی اعلم انه یستقیم آنکه در اسلام دلالت حدیث
 قنوت بر این معاویه داشته او گفته میشود که اگر این قنوت را بخوانی از شیطان و لعن رب معاویه
 و اهل شام لازم آید آنچه در قرآن مجید ارشاد نموده که **أَلَا مَرُوءَ النَّاسِ بِالْبِرِّ وَتَكْسُونَ**
أَنفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ **الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ** و اگر قنوت بمقدم باشد فقد
 ثبت الرجوع و این بعد از ثبوت و اعتبار صحت این روایت است و الای توان گفت که خود
 جامعین این کتب اقرار باین دارند که روایات صفات هم درین کتب آورده ایم فعلی این تقدیر
 لا تقوم حجة ولا ینتھض دلیل **استیم** آنکه نزاعیکه میان اهل حق و معتزله واقع است خود
 باین مثل شرح مقاصد و شرح عقاید و تصانیف دیگر علما موجود از مطالب آن چنانکه
 به سبوت میرسد که این نزاع زیاده تر بر نزاعی است که در اهل حق و دیگر فرق وقوع یافته فکیف
 که این اهل الحق باین اعتراض را به شیخ جمع سازد مخصوصا وقتی که حال احمد بن ابی طاهر هم معلوم
 نباشد که آیا فقط معتزلیست یا در زمره شیعه محسوب است پس ازین روایت کفر معویه
 ثابت کردن و الزام نیست از آن درخواستن از عجایب افادات خواهد بود
 و بعد از آن بلم محارض بروایات و اقوال علماست که تصریح بحسن اسلام معاویه نموده
 آنرا چنانچه قبل ازین گذشت و تازه اینکه صاحب اسد الغایه می نویسد و شهید مع
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حینما اعطاه من غنائم هوازن مائة بعیر و اربعین
 اوقیة و کان ہو و ابوہ من المولقة فلو ہم و حسن اسلامها و کتب رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم پس چگونه احتجاج بآن می توان کرد و حاشا که معتقدین خلافت معویه
 بن ابی سفیان یا وجود قبول و اقرار این روایات این اعتقاد بمعویه بهرسانیده باشند
 مگر اندک انصاف باید نمود و خدا را حاضر و ناظر دانسته حکم باید شد که بعضی از
 اصحاب در حق بعضی از ائمہ انجاد چه گفته اند و از کتایب ابلغ من الصراحة آنچه تقریر
 کردند هیچ مسلمانی را نمیرسد که تفصیلش نماید الا باشد ضرورت فقیر درین امر خدین
 شاید و نظیر خاطر خود نگاه میدارد در مقام یکی را از آن و اینهم باجمال ایراد میکند بکوشش
 انصاف باید کشند که روزی حضرت امام صادق علیه السلام بن اعمین شیبانی که او را

علمای طائفه باستقامت و کمال شیخ موصوف و مروج میکند چنانچه از کتاب تلخیص و محاسن
 و غیره مایه است ارشاد نمود که ای عبد الملک چگونه پسر خود را خبر این نام گداشتی آن شقی گفت
 چگونه پدر تو را جعفر نام گذاشت امام صادق جواب داد که جعفر نام نه نیست و بیشتر و خیر
 نام شیطان و در قول او آنچه بی ادبیت خود علمای متجربین امامیه که اعرف باستعمال لفظ
 جعفر در محاورات عرب اند چنانچه در امثال سارامه رایت جعفر علی جعفر فی جعفر یک کل
 جعفر اعتراف بان دارند باز برای سرپرستی او تا ویلات دوران کار که خود برکت آن
 اقوام میکنند در کتب رجال می آورند و راه غضب عداوت ایلست می سپارند و دست از
 روایات و حسن عقیدت با شخص می نمی دارند و مخفی نمی سازند که در تفاسیر
 علمای امامیه از آنکه نقل میکنند موجود است که مراد از قشایق و قشایق و عدایه ها
 و بصدای جناب امیر رسیده و حسنین ایلش مثل نجرند و در تفسیر جعفری موجب
 بی ادبی عبد الملک نباشد که علمای امامیه دعوی بد است در آن باب میکنند و میگویند
 فی قوله من سوء الادب مالا یخفی فمعین المعنی الفاسد **طرقه** آنکه علمای طائفه
 که دل داده این محدثین اند این همه سوء ادب و بی اندامی را بدین دو حرف راجع میازند
 که شاید سیاه امام صادق و عبد الملک بن اعین مزاج و مطایبات معمول و مرسوم
 بود و در اینجا مثل مشهور صادق آنکه که بارش با یا هم بازی و اگر کسی این قصه را منکر شود
 بگو که کتاب خداوردی بن قاسم افشار که در رجال امامیه نوشته و کتاب خود را بر
 امامی مقبولین قصه کرده رجوع کند و کتب قدما مثل رجال کشی و غیره تلخیص نماید
و برین قدر چه موقوف زار و بن اعین شقی که او را در تهاجمی اصحاب
 برگزیده اند و سنگ زده برادر شغال است از جناب صادق مصدوق نقل نموده و ایات
 اکابر علمای قوم که صاحب سنج المقال از جمله شان بود تبرا کرده و صیح آن لفظ
 گفته که هیچ کسی از خوارج و تواصب و رقی انجناب نتواند گفت اگر اهل
 مملکت دیده و مخصوص این امور کتابی می نویسم که یادگار باشد سروده دیده اولی
 الا بصار گردد و انشاء الله تعالی یا بحکم معلوم شد که امامیه دیده و دانسته این محدثین

را بجهت عداوت ائمه الهیبت ولی اند ایستادگان نجاشان بذروه قبول رسیده اند و
شیخ دقیقه را از سر برستی این زمانه باقی نگذاشته باز پیوستن الحق افتاده اند و بعضی
از اعدا منصفین حق رجال نیست که امام صادق علیه السلام برای عید الملک بکمال تصریح فراروی عا
فرموده و رحمت فرستاده و وقتی که خبر وفاتش بگوشش آن امام برحق رسید فرمود که خدایا
ابو نصر پس را بهترین خلق اعتقاد میکرد پس او را روز قیامت همراه آل پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم محشور کن بعد از آن گفت که هنوز مثل ابو نصر پس در جهان نیامده است و نیز از
جملا عذر قوم است که امام صادق علیه السلام قبر او را همراه اصحاب بارت فرموده و حال آنکه این
عذر با همه کیک مهمل است زیرا که این امور را برای پدر شیطان برادر او زراره مصداق مثل
مستحق است میگذرد و حال حکمت و نفاق آن پندین و در همین ورق معلوم بکنان گذشته که در
منافقین نظیر خودند آشته سبحان الله علمای طایفه را شرم نمی آید که در مناقب صدیق چایگاه بیشتر
از جناب صدیق باشد میگویند که دختر برای پدر هر چه گوید کی لایق اعتبار است و ندانند که قرآن مجید
برایمان در حالت و تطهیر و ناطق است و آنچه در مقدمه حدک علمای فقه در باره جناب سید گفته
اند صادق و ایمان عید الملک خود محل نزاع است و چگونه یاد تو انکرده که صادق علیه السلام
با وصف شنیدن لفظ معلوم از زبان عید الملک ارشاد انفعی که زراره و برادرش دشمن
الهیبت و بدتر از یهود و مجوس سایر کفار اند چنانچه در رجال کشی و مانند آن مسرود است و انقیام
گنجایش آن ندارد چنین دعا فرماید و بنقیض آن یکشاید که خدا یا بدستیک ابو نصر پس چنین
اعتقاد داشته که با بهترین خلق پیغمبر پس در باره معاویه و عید الملک بن اعین و بعضی
از اهل حق و جمهور یا مسیوق واضح شد و الحمد لله علی ذلک و مناقصی که درین حدیث و مرثیه زراره
که مثل او کسی نزد فتنه موجود نگشته واقع است این من الالاس **و هم آنگاه**
آنچه در باره نسبت ستم امام حسن معاویه بن ابی سفیان در از نفسی کار بروده اند
و نادر و امایات باب اعتراف و بعضی اند و تاریخ بتقلید بعضی ثابت کرده معاصره
آن روایات نتواند کرد که علما حدیث را این نسبت آورده اند و رسائل مفوده درین
باب تصنیف کرده باقی ماند روایت صاحب استیجاب بن لالت بر مطلق

ندارد و پنج بیضی از اکابر مستکین فرموده اند که محتمل است که مراد از این طائفه همین
طائفه باشد که در عرف عام امام اعظم شان را شیخ الطائفة گویند فلایدل علی المدعا
ولا یؤیده بنحو من الاخبار و روایتیکه از زحمتی در باره ادای سجدات شکر بعد از وصول
خبر شهادت امام حسن نقل کرده بعضی از امامیه بطور خویش نیز نقل میکنند و بران
باره تشیع این عباس می نازند و حوائجی که کسیکه با جناب امیر المومنین رضی الله عنه بر
اصول شیعه انگند که قبیل ازین دانستی و وقت خروج امام حسین از مکه باشد
چنانکه بعد ازین خواهی دانست انشاء الله تعالی ناز و افتخار بر وجهه معنی داشته باشد
غایط گفت بر اصول رفته صد و این یکد و حرف اند این عباس لایق آن بود
که علم و تقاره برای آن نهند و پنج نوبت داد نوبت نوازی و هفت که بر خیمه شان
کمال بر پرستی ایلست بود که از عهد اسد بن عباس صد و ریافت و شاید که علمای پیشین
این روایت را مانع روایات مختلف دانسته آن بصورت خیالیه خود قرار داده باشند
فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلَكِنَّ الْكَثِيرَ اجْزَاءُ يَمَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ
ایست بعضی از اجاث از طرف بعضی از علما که درین اوراق فی کلفت ضبط کرده
و همنه اگر امسانی و غوری بکار بری اجاث دیگریم درین روایات پیداست لهذا
نتیجه که جناب مجتهد الزمانی بعد از ختم این روایات بزبان عام تفویض کرده گفته
اند پس فرق آسمان و زمین در میان مساوی و بنیاد قرار دادن زمین را از آسمان
شناختن است در حقیقت سخن از آسمان و خواب از زمین است

المقالة الثالثة قال الفاضل المجتهد اهد الله تعالى الى

سبيل الرشاد قال اجيب الغير السبب باقامة قدر و استیلا و هو ايضا ممنوع فلا یستعمل ولا یفنی
ترجمه بلکه بر بطلانش اقامت بیدان می توان کرد اما نقلا فاما نقلا و اما عقلا پس از سبب بیان
تقدیرش یا نیست که اصل کوفه که بشواریت کتب متده امامیه قابل بولایت جمع است بود زیرا که
وقت عرض لایست بر سبب تمامی بایان غیر از اصل کوفه دیگران اختیار کرده اند و از بابی شده
شده و تقییمی نمودند و برای از جهت یزید نمیکردند و پنج بیضی بعد از خوف از لشکر یزید نهادند

آمدن ریح بن خاشام علیه السلام بن زیاد و تدبیرات و تهوریات بی بنیاد ایشان از کوه
 ندانی که وقت شکره لحوق ضرر و خوف ملا که تقیه و استتار واجب میشود چه جای حربه
 یقین که استغفر الله تعالی این همه جوهر محبت که بنابر تشیع آنها متواتر بر روی
 کار آمده و متبوعی بران بود که هنوز مغلوب نشده بودند و هجوم ایشان کمتر از زاع و غن نبود
 و رند از شجاعتیکه برای این فرق و عنایت شده و هم مذنب ایشان که وجوب تقیه است
 سخت بعید می نماید که با وجود قهر و غلبه آن بلیه منخرت گردیده در طلب امام حسین علیه السلام
 دو دهنده هزار نامه ارسال دارند که سینه را روئیده و ثمره فرار رسیده و اسباب جنگ
 همه همیا گردیده زود تر بقدم خود این بلاد را نورانی کن **فقط** ز تو را است تسبیح افراختن
 ز ما که بیکران ساختن * سپاهی جو آشفته پیلان است * همایزه و گرز و خنجریت
 چو بایغ آهنگ خون آورد * ز شنگ آتش برون آورد * چو تیر از گمان و بکین آورد
 سر آسمان بر زمین آورد * و انکار و صفت عنوانی آنها بجهت اختیار پیو فائی و تقاعد
 از شرف اعانت آنحضرت که ظاهر ابر و طور شیکه چو تواند بود کما سپاس بعد ذلک
 از شاه الله تعالی با وصف مقتدا استن بدترین از اینها حیرت بر حیرت افزاید
 خانه من قبیل انصار من المطر و الوقوف تحت المیزاب و دعوی فحاق شان
 با و جو یک علمای امامیه گفته اند که کوفی بودن شخص دلیل تشیع است اگر چه ابو حنیفه
 کوفی باشد عین مدعی ماست فانهم یُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا
 وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ **و انتهی قول**
 مراد از قهر و استیلا تسلط بر جمیع اقطار بلاد و ممالک اقالیم سبعیت لانداد
 و انداد کامله و تمکین یافتن به الامت بلکه مراد قسطنطینی است که برای حضرات خلفا
 و اکثر ملوک حاصل بوده و سربازی اهل کوفه از بیت زید چون نانی سربازی قوم نبی
 حنیفه و قبیله مالک بن نویره از حضرت صدیق است قاضی در امامت زیدیه نمی
 تواند شد که لا یفوح ذلک فی الخلافه ابکریه و بهم برین قیاس است حال سربازی اهل مصر
 از طاعت جامع قرآن حضرت عثمان بن عفان و گرد آمدن آن زمره شیعه اولی بر شمع آویخته

و جیس آن خلیفه و امام انام و دست بردار نشدن آن زمره اشرا را از آن بزرگوار با وصف علو
 نه بستن و محبت خلفای اخیر عجب از اهل بدینه که صحابه کبار و مهاجرین و انصار و اکثر آنها اهل
 بیت رضوان و عباد و قرار قرآن بودند و جمیع آنها شیعه اولی و اهل سنت و جماعت بعضی از آنها
 بیشتر بدخول حیت که با وصف طر شجاعت و کمال جلالت و بطالت اعانت امام محی و خلیفه مطلق
 نه بودند و آن بچاره را بی یار و یاور نود و مقتول ساختند بیات بهشت شیعه اولی چار دست از اعانت
 خلیفه خود برداشتند و صحابه کبار مثل عبد بن عمر و طلحه و زبیر چگونه خونریزی اورا سهل انگار شدند
 ظاهر این همه خوش محبت نسبت بخلیفه مظلوم که بنا بر تسنن آنها در اکثر مقدمات بر رو کار آمده
 مبنی بر آن بود که هنوز مخلو نگشته بودند و هجوم آنها کمتر از زانغ و زرخ نبود و در نه از شجاعتی که با این
 فرق عنایت شده و در جنگ احد و حنین و خیبر خیریه رسیده و هم از پیشانی اند که عدم جواز تفسیر است
 بعد از آنکه خلیفه ابوبکر تسنن دهند و امام مظلوم خود نفرمایند و آب و طعام بآن خلیفه و امام
 رسانند بلکه تیغ زبان احم برکت نه آرد بهمین عدم اعانت شیعه اولی و بیکت نفرین امام علیه
 حدیقه کبری زد و جعبه به زانو خندانویت باینجا رسید که یکی ریش مبارک نقشی کشیده و یکی بزخم
 گزد جانستان خوش بزمین جاری گردانیده و مد درین حال **نظم** زکا غلامان جمع رفتند

سوی ند او ندشان یافتند	محمد بی رفت پیش از بر	که بودش بیل کینه پیش از بر
یکی بسته بر و جنگ داشت	که از اناس کسان او ننگ داشت	چو چشمش بر روی خلیفه قنار داشت
قدم نه برداشت مانند باد	رسانند خود را با بولی زنگ داشت	برایش مبارک بازید جنگ داشت
به آفت کانی نقش نامیکار	چو بسیار مانده تیغ در درنگ داشت	نه بدعت چهار نامودی خراب داشت
فکندی بین بنی انقلاب	همه کجا تو زشت و فعال داشت	کنی از خیانتین لطیف الم داشت
نیایی رمای کتون از اهل	بیایی مینم سنرای عمل داشت	بگفت این و بار ریش کش داشت
خلیفه شد آنم ز خود ناتید	بزارای و گفت کانی خوب داشت	نه از آنی که ستم امام زمان داشت
مباش آن قدر در بلا کم دلیر	که قیام بود لب برین ه کیر داشت	کم کم عهد دیگر که هرگز عدول داشت
نورزم ترسم خداه رسول	نمود چو لبش از و این خطاب داشت	ز دینداری خویشتن در جواب داشت
بمان آیت او ابکو شمشیر	که جبریل و زکریا قرعوان داشت	بس آن دستانه تبر بیکان چار داشت

نزد از غضب برخ آنجا که آنی در وقت پیکان برآمدگی آن از جان و زان پیشانی نامی رسیده
 که بودش نمودی بکشت از حدید زده آن گزرا بر سرش و آن که از حدید او در آمد جز مقدار آن تنج الکسظم
 بر زد یکی مرد جوان بنام یسکان لاشه را جدا گشته و آن گرفته از چار سو درینا بفرستیم بخروج نیز
 نمودند اندام او ریزه ریزه خلیفه بعلطی بر رو خاک پنج باره باره تنج کجا بخوار گشته اند خفته
 و زان پس بغیری نبرد خفته که گردید حاصل قتلش شد درخت شمشیر از پا افتاد زشادی همه حاضران تنج
 بخون پاشش نمودند تنج بر خفته باز و قتل خنده ریز شد فایع از نیم ظلم و دگر نام داران دین آوردند
 که حاضر نمودند در آن زمان چو گشته آگاه را انجام کار که آمد درخت تنج بار بر افتاد ظالم زد و می بین
 جهان کشت خرم ز خلدین دویدند خوشوقت از چار سو زیانها شده بارک الله گو بداحالی از دیر رو
 که در کشتن بود شادی یکبار و معلوم است که از دیر فرقه شیعیان خالص مقتدا و دوتن در رکاب
 سادات استجاب شد و خامس آل عبا بدرجه شهادت فائز گردیدند و مصداق آیت
 وَاقْبَلْ هَٰذَا آيَاتُ الْوَارِثِينَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ شَدِيدَاتِنِ
 کست سهم فافوز فوزا عظیم و همراه خلیفه مظلوم تنج یکس از اصحاب کبار مقتول نگردد
 مندانم که حضرات ائمت و شیعه او در روز باز پرس و یوم جزا و پرووی آن خلیفه
 با حیا و مقتول جو رو جفا که ام جواب با صواب که باعث اجر و ثواب پس حضرت رب
 الارباب باشد بیان خواهند نمود و انکار و صفت عنوانی آنها بجهت اختیار سیوفای
 از جامع قرآن و تقاعد از شرف اعانت آن خلیفه زمان که ظاهرا بر طور این عمر
 موجب تواند بود کما عرف سابقا با وصف مقتدا دانستن او حیرت بر حیرت
 می افزاید فانه من قبیل الفار من المطر و الوقوت تحت المیزاب و دعوی تفاق
 ایشان و عذر اهل بدر و رضوان عین مدعی است فانهم یُحْدِثُونَ اللَّهَ وَ
 الَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْتَصِمُونَ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ وَمَا يَسْتَعْرِضُونَ
 و قول تشیع ابو خنیفه بنایر قوا عدا تبیین ملت خفیصه صورتی ندارد اما بنایر قول
 یزیدی بودن ایشان کما صرح به الشریع و اشارت الیه الغزالی و بلوی صوتی
 دارد و لاینک مثل غیر اقول و افوض امری الی الله ان الله بصیر

یا لعین بدان تفاکک الله تعالی الی محاسن الکمال که عبارتست کثیرین ایام نزد سید
مبارک کلامیه خصوصاً آنچه از زمان اشتهار تحفه اثنا عشریه الی یونینها در مذمت اهل سنت
و امامیه بقلب تالیف در آمده بدیده بصیرت دیده اند غرضی ندارد و مگر جناب محمد
الزمانی علامه دورانی بنابر غیبت عداوت بمضمونش رسیده بقلب ان سوی احقر
الانام متوجه گردیده اند چنانچه در ابجاث خواهی دانست ان شاء الله تعالی بنا بر علی ذلک
بشرح عبارت اولایم بردارم ثانیاً بر و خیالاش خود را متوجه میارم باید دانست که
درین مقام آقا است اولاً از باب تبیع است و الا منع مجردهم مانعین را کافی است کلاً
یعنی علی المناظرین و مراد از برهان نقلی که آنرا بر ماقبل حواله کرده گفته ام اما نقلاً فلما
انفا قول علامه دهلویست که بیشتر ازین بحیر نقل در آمده اعنی قوله قد کسر سره العزیز
هنوز اهل مکرمه مدینه اخ و درین باب بعضی از علما را حیرت بود که بریان اهل کلام بران
است که در سابق ایراد نموده و اصناف لفظ جمیع بعد از لفظ قائل بولایت که مشعر
بآنست که آنمردم که جناب امام حسین را بسوی وطن خود طلبیدند و جانب برید کردند
و به شمنان ابلت آمیختند و دست با ذیال بنی امیه آویختند مومن پاک یعنی شیعه
اثنا عشریه بودند نه از فرق دیگر بدانجهت که مبادا مانده فاضل اخباری در باب دعوی
قاضی نورالله شوشتری در تشیع خلفای عباسیه چون و چرا و کلمات بیجا ترتیب دهند
و گویند که نفس تشیع حبشی است که بخش بسیاری از انواع مندرج است مثل کیمیا نه
و افضح الی غیر ذلک **آدم** بر اثبات این دعوی از اصول امامیه مفصلاً بایشان
انکه قاضی در مجالس المؤمنین از اهل امام اعظم اول بکسنادش از عبد الله بن ولید
نقل میکند که گفت در زمان بنی مروان بنجدت امام جعفر صادق علیه السلام رفتم آنحضرت
ازین و رفیقان من پرسیدند که شما چه گفتم از اهل کوفه ایم آنحضرت فرمودند
در هیچ یک از بلادین قدرت نداریم که در کوفه بعد از ان فرمودند که اینها اهل
ان اسم به اکم لا مرجع الی الناس فایتمونا و البغض الی الناس و یا یعتنونا و خالفنا الناس
و و انعتنونا و کذبنا الناس و صدقتمونا فاحیاکم الله محیا و اما کتم ماتنا فاشهد علی

... بایست که ما باین حدیث و بین آن که ما بقرینه این حدیث و لفظ الا ان بلغ نقیض بکذا و
 این کوفه الی خلقه و قد قال الله تعالی فی کتابه وَلَقَدْ ارْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ
 وَجَعَلْنَا لِكُلِّ رَءِیْسٍ ذُرِیَّةً فَخَنَ ذُرِیَّةَ الرَّسُولِ عَلَیهِ السَّلَامُ بِالْحَمْدِ شَمِ
 اهل کوفه حاجت باقامت دلیل ندارد آنچ بلفظ این حدیث دلیل بر آنست که اهل کوفه
 محبت اهل بیت و اهل بیت محبت ایشان بودند و فرق دیگر از شیعه خود کافرو فاجرو و منکر اکثری
 از ائمه هستند پس محبت اهل بیت در واقع نداشتند باشند و نه اهل بیت محبت و ادراج ایشان
 خواهند بود فقیهین المقصود **و ایضا** ازین حدیث بمعرض ثبوت رسید که حضرت
 حق تعالی اهل کوفه را پاره ولایت و محبت و متابعت ائمه هدای علیهم السلام همته
 فرموده بعنوانیکه زندگانی آنها مثل زندگانی اهل بیت سید انبیاء و معاتشان مثل معات
 این بزرگان خواهد بود و بهم شبه تصدیق افادات عجیبیست اینحضرات که حاصل و معتقد
 آن اسرار خود انبیا علیهم السلام نتوانند بود حق تعالی باین گروه شیعه عنایت
 نموده چنانچه در کتب معتبره امامیه بر مقام خویش ثابت گشته و بطریق نمونه چند روش
 در اینجا مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و این اوصاف مثل او صفت سابق بر غم
 اثنا عشریه از فرق دیگر بالیقین سلوب فقد تم الدست و حصل المطلوب
اکون دوسه روایت بردعوی مذکور بشنود از ورق چهارم از نسخ سلیم بن
 قیس بلالی که اندک اکیار محدثین این فرقه و از جمله او بیا در اصحاب مرتضوی محسوب
 و بر اصول امامیه بهتر از آن کتابی نیست چنانچه از کلام مجلسی در مجلد فتن از بحار الانوار
 برمی آید حدیث مرتضوی یعنی ان امرنا صعب مستصعب لا یعرفه ولا یقر به الا
 ملک مقرب او نبی مرسل او عبید مومن امثله الله قلبه للایمان بخلاف الی الخ فیل
 موجود است و علمای امامیه در باره تفسیر نبی مرسل لفظ الی الخ الغم آورده اند و
 شیخ ابن بابویه صدوق امامیه در کتاب معانی الاخبار یا سند خودش از سر بزرگ
 حضرت امام صادق در معنی حدیث مذکور روایت کرده که بعضی از ملائکه باشند که
 تقرب زاید الوصف دارند و بعضی باین مرتبه نرسیده اند چنانکه بعضی از انبیای

حاصل اند و بعضی غیر از جمعی از مؤمنین با امتحان رسیده اند و برخی غیر متحقق پس از آن
 را اول بر ملائکه عرض کردند کسی از اینها اقرار نکند مگر مقربین و هرگاه بر اینها موضوع شد
 غیر از مسلمانان کافران کسی مقرر شد و وقت عرض بر مؤمنین اهل امتحان نقطه قبول کردن
 و صفاء در کتاب بصائر الدریجات با سند خودش از همین امام انا هم روایت میکند
 که فرمود امرنا صفت مستصحب لا یکتد الا من کتب استقامت قلبه الا یان یعنی امرائمه
 چندان مشکل است که تحمل آن کسی نتواند کرد مگر شخصی که خدا آنگاه دلش را بنور ایمان
 کرده و نیز درین کتاب این روایت از حضرت ابو جعفر مروست که اقرار این امر بر
 کافر مشکل است جز نبی مرسل و فرشته مقرب و مؤمن متحق کسی اقرار نتواند کرد الی
 غیر ذلک من الاحادیث باقی ماند آنکه وقت عرض ولایت غیر از اهل کوفه
 دیگران ولایت انداخته اند از کوفه پس بداند که کتب قدما می امامیه باین مضمون مملو و
 مشحون است در این احادیث اندیشا از پیش خواهی یافت مگر بروم اختصار
 بطور نمونه که در حدیثی که گارم و نیکویم که مصنفونیکه در نجاشیه کرده ام خود بعینه در کتاب
 شریفه الزبیری علی باب احادیث معتبره مروست میگوید که در حدیث دیگر از حضرت
 امام صادق منقولست که حق تعالی عرض کرد ولایت را بر اهل هر شهر پس قبول کردند
 مگر اهل کوفه انتهی لفظه و بدیهی است که این حدیث در مقام ستایش اهل کوفه صدور
 یافته و ستایش کفار و اهل نارا و آهنگم بین عنوان محالست از آنجا اظهار پس معلوم شد که
 اهل کوفه اثنا عشری بودند بلکه اگر ازین احادیث که درین فصل یاد کردم استدلالت باین
 کوفیه بر حضرات انبیاء و تبعید از عقل زرین و خرد خنده بین نخواهد بود زیرا که از احادیث
 معالی الاخبار و بصائر الدریجات بوضوح انجاسید که از گروه انبیاء احدی اعتقاد با سراسر
 امامت و غیبت است و ولایت نداشت غیر از کسانی که بر سالت رسیده اند و بدیهی است
 که مدار ایمان و قوریه بر بات عالیه بنیان اعتقاد باین سراسر است پس معلوم شد که اهل
 کوفه از هزاران هزار انبیاء که بر سوا نبوده اند بهتر و افضل اند بلکه عدم ایمان انبیاء
 بر احوال امامیه نیز واضح شد و ضوابط ما را که حدیث بصائر نفس در نیست که تحمل

این اسرار و امور کسی تواند کرد که حق تعالی در دلش اینها را نوشته باشد پس معلوم شد که
 ان انبیا که تحمل کرده اند در دلهای ایشان ایمان را کتابت نموده بودند و این بحث -
 بعین آنکه مزیدی بران بخاطر کسی خطور نکند بعد ازین خواهد بود ان شاء الله تعالی نفوذ بامه از
 مذمبی حال انبیا در کتب معتبره شان چنین باشد باز مجتهدین این فریب اهل سنت در
 مباحث نبوت و غیره با مقابله میکنند چنانچه قبیل ازین معلوم کردی از اینجا ثابت میشود
 که امامیه قطع نظر از نور ایمان از حیا هم خط و افترا در چون حال کوفیه ازین گذشته و حدیث
 دریافت رسیده علمای فرق مثل مجلسی در تحفه الزائر از حسن محبتی و در کتب دیگر از
 امام زین العابدین روایت میکنند که بعد از حجابی پادشاه کوفه نزد من بهتر است از خانه که
 مدینه داشته باشم و لقا الحسن العارف الشیرازی طهرت ابی در زنجیر پیش دوستی
 به که با یحییگان در بوستان و بخاطر کسی خطور تواند کرد که این همه فضایل کوفه زیارت
 امیرالمومنین باشد آيا زیارت جناب سید انبیا و جدا جدا امام زین العابدین و حضرت
 امام حسن رقی نعمتی در مدینه نبود بآر خدا یا مکر زیارت چنین هم در انجاست و نعم
 با قبل طهرت واجب است از هزار دوست برید تا پنج دشمنان سباید دید
 از غیثم اخبار که افضلیت کوفیه را از انبیا علیهم السلام می یابد و عدم ایمان آن
 بزرگان محاذ است لازم آید بلکه بر عدم طهرت لادستیشان نفوذ نماید دلالت نماید
 خارج احصاء داد و قوطاس بر اصول امامیه است این بحث را بنا بر باشد
 ضرورت در کتب مشتمی الکلام بطور موزج وارد کرده ام فان ما يجوز للضرورة
 یقدر بقدرها لهذا این اباحت را درین مقام وارد کرده باصل دعا که شرح
 بعضی از فقرات عبارت خودم مطمح نظر است رجوع می نمایم و میگویم که مخفی نگذاشته
 که قول فقیر و انکار و صفت عنوان آن دفع دخل مقدس است تقریر اعتراض از جانب
 امامیه بعین آنکه از ترس به فاضل کشمیری استنباط می توان کرد و تعلق با تمقام دارد
 اگر شیخ اهل کوفه واقفی است و اینهم مسلم المشهور است که آنها بطلب امام حسین تقاضا
 کردند و حکایت پیش از حد و شمار نوشتند و قاصدان بتواتر و اتصال فرستادند

و لیکن چون نزد خدا و غل یا خفته و در آمد و اعانت شهید که بلا دست برداشته
 و از هر دریات نه هیچ و پهلوتی ساخته با ضرورت بر آنرا در آمد و غل شد و از
 شیع خایج گشته اطلاق لفظ شیعه بر آنها نمی توان کرد بسیار از اهل اسلام راه
 ابراهیم اختیار کرده اند و این جهت اهل اسلام مورد شیع نمی توانند شد پس شنیات
 بر آنمای نظر بانچه از کوفیه صد و ریافته پیوسته باشد **تفسیر بر جواب** فقیرانکه از اهل
 کوفه آنچه صد و ریافته همین قدرت است که یوفائی و بد عیدی و آنهم بعد از آمدن عبید الله
 و بعد از یارت در تقی و فقی او کردند و بخوف استیصال جان و ناموس که بطور شیعه
 در تقیه محسوب تواند شد رفاقت مسلم بن عقیل را ترک نمودند بخلاف محمد بن حنفیه و نه
 او که هرگز تن به بیعت امام حسین نیندازد و هم خلفت صریح از انجیاب اختیار نمودند
 و بر کسوت شریف او که از آثار راه قسطنطین گذشت نهادند و حال آنکه در کتب
 معتبره مثل تحفه الزار و غیره در ضمن فرائد اعمیه ما توره اینهم روایت لعن الله
 ذلک و لعن الله من تبعه و ائمتک فلم یحک و لم یحک انتهى بلفظه خایج از کتب معتبره
 بعد از این خواهی دانست و انشاء الله تعالی با اوله قاطعه و برای من ساطعه معلوم خواهد شد
 که غایب السعی امام اعظم علی در جواب عده مقتیان امامیه یعنی سید بن طاووس که از خلف محمد بن
 حنفیه و غیر او سوال کرده بودند و فانیکنند و هر چه مانند غریب بلج بکار دست و پا میزنند
 و لیکن دست او تا بدامن مدعا میرسد و محمد بن حنفیه از اینهم با فراتر نهادند و حق اخوت
 امام حسین را کما یسعی بجای آوردند که بعد از ساخته کرد بلا زیارت یزید رفتند و حقیقه پیشتش
 در آمدند و او را بلفظ امیر المؤمنین که خاص بر آنجانب مرقنوی موضوع است و بر اینهم
 هم اطلاق نشود آنکه دکانی البجار و غیره یاد میکردند و شب و روز اطمینان کونا گوشت و غذای
 بوقلمون خوردند و سرخ و سپید پخته اند بستر خزانه بی شمار داشتند تقییل از وی گرفت
 به نفس شدند و قسمهای شرعی یاد کردند که جز شرب خمر عیسوی ندر در دکانها نشو و نشانی
 و سوف تفرقه فصل الله ان شاء الله تعالی باز با حضرت زین العابدین آنچه کردند بر
 الله می بخشد خود که پیا رسول بیان ناظر است که هم در خلوت و هم در جلوت

اوله امامت خویش و عدم استحقاق امامت حضرت امام زین العابدین ترتیب میدادند
 و از قضا طاعت و عظمت قلبی ایشان که باشد قسوه معاذ الله عبارت از دست نوبت
 با شهادت حجر اسود رسید الحیا ذی الله اظهار تقلید ایشان است که گواهی حجر اسود
 بر طبق دعوی محمد بن حنفیه افتاد و امام زین العابدین بی میل مطلب باز گردید و ملاقات
 مردم ترک نمود چنانچه از کتب امامیه مثل اثبات الحق بهم هویدا میشود که آنجناب کسی را
 پسوی خود در راه نمیداد و در بروی مردم بست مع هذا کوفیه بکانه بودند و اینها برادران
 و بکانه و اکثر کوفیه جا بجا بودند و ایشان بقول خود چنانچه خواهی داشت اثبات الله
 از سر آمد علماء و حق تعالی در قرآن مجید فرموده وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَا فِرِیْهِ وَلَا
 تَشْرَوْا بِأَيِّیْ تَمَنَّا قَلِیْلًا وَآيَایْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ
 بِالْبَاطِلِ إِلَى قَوْلِهِ غَوَّیْلَ أَنَا مَرُوءٌ النَّاسِ بِالْبِرِّ وَتَنسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ
 وَأَنْتُمْ تَكْفُرُونَ الْكِتَابُ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝ عَمَلًا و ه ایچ از کوفیه صد و بیست
 بعد از تحلف این بزرگاست پس فرید و بال این تحلف و شقاق موافق اصول امامیه
 بر محمد بن حنفیه و مانند اوست چنانچه فرید عذاب و نکال مخالفت نبی آخر الزمان صلی الله
 و آله وسلم بر اهل کتابست که بطلب دنیا و طمیس عوام مشغول شدند و عهد و موافقت تورات و
 انجیل را بپشت انداختند و کتب رجال ذمیه شیعه مثل خلاصه و تلخیص و نهج دهم افتاد
 نورانه شوشتری که اکثر ناسا بقایران گواهیست که محمد بن حنفیه را از مقتدیان امامیه و شیوایان
 اثنا عشریه میدانند پس کوفیه را که گناه شان بدو ارج از کبار این بزرگان کثرت از
 دانه شیعه بدو گردان و از وصف عنوانی شان که املاک و در بره اثنا عشریه است بجهت
 عدم نصرت و تقاعد از اعانت امام حسین که وجوه آنرا دستی الحار نمودن و بیرون گرفتن
 که اکنون اینها را شیعه نمی توان گفت حیرت بر حیرت می افزاید و از ان قبیل میباشد
 که کسی از قطرات باران فرار کند و زیر نادره قوا بر گردد و این تقریر بر محصور
 درین مردم مثل محمد بن حنفیه و غیر او که از تابعین بودند نیست این قسم بزرگان که
 بوجود آنها امامیه را اقتضای تمام است و بلا ریب برتر از ایشان که نخواهند بود بسیار

و اینها از کتب معتبره است که در دسترس است و اینها را از کتب معتبره است که در دسترس است

فاضل کشمیری که از جهت بیوفای انکار تشیع اهل کوفه می نماید مگر کلام مجلسی اول
 در لواحق و عبارات مجلسی دیگر در تذکره الامم و افادات قاضی نور الله شوشتری
 در رجال المومنین مذکور که مامون را با وصف مسموم کردن امام رضا بکمال طیب خاطر تشیع
 می نامند و عبارت کتاب اخیر خود نقص قطعی در نبات اوست چنانچه گذشت غلط گفتیم
 از عبارت را حدیث یعنی از کتب امامیه که موافقش یعنی مرتضی بن مسلم حسینی باشد
 حدیث مذکور را در آن و در حقیقت بودن شیعه و اینکه احدی از ایشان در دوزخ نخواهد رفت
 ذکر کرده بودیم که او قطعاً جنتی است اینست شرح اعتراض فاضل کشمیری و جواب
 این تقریر باقی ماند شرح خاتمه یعنی دعوی نفاق شان با وجودیکه آنج رسیده اند
 این نور الله در قطع مقدم است تقریر اعتراض بطریق عبارات و افادات طایفه اهل
 کوفه و در کتب کثیره است و تمامی اهل کوفه منافق بوده اند و با ائمه نبوی و بنی امیه
 عداوت ظلم داشتند و دعوی تشیع میکردند و مقتضای ایشان اعدای اعدایان بودند که بنی امیه
 و اهل بیت را کفر می خواندند هر کس که تشیع می نمود ایشانشان است آفریده اند و خداوند بسیار
 را از ائمه معینان الهیه بداند که قرابت با ائمه داشته باشند با ما نیست بگردیدند چون نوبت بمقام
 فاضلین رسید و کار از پیش آمد و بقرار نهادند یا حضرت زید شهید که چندی از
 احادیث در آخر این رساله نیز از کتب معتده امامیه در مدح او منقول خواهد شد انشاء
 الله تعالی با وصفت ایمان غلاط و عمود و مواثیق و کوفه تشیع نزد اهل کوفه می دانند
 تا آنکه او را بردار کشیدند و جبهه مبارکش را سه خنجر و خاکستریش را بر باد دادند
 باز با یحیی پسرش همان کردند که بازید کرده بودند باز با محمد و بر ائیم همین مجاز
 نمودند مصرع یک سال نیز کرد اینها هر سال در پیش شیعه است بر امامیه نظر اینچنین
 از کرد اهل نفاق سرزدی خواهد بود تفصیل جواب این بنده ذیل آنکه بیشتر از کتب معتده امامیه
 به ثبوت سید اهل کوفه حاکمین اسرار است الله الله و وقت عرض و لایست خور کوفه زنده اهل کوفه
 اعتقاد بحجت و اتباع الله نموده بودند و از غیر ایشان ایمان باین امور نیاورد و اگر احسانا کفر
 غیر از کوفه قرار هم کرده باشد بر تبه کوفه نمیرسد و اینهم بجای خود ثابت گشته که کوفی

بودن دلیل تشیع است که سبجی انشاء الله تعالی پس اهل کوفه را منافق گفتن عین
 عاصی است یعنی از تحریر این رسائل و مناظرات و مطارحات با علما و امامیه مقصود همین بود
 که ثابت کنیم که این مذہب مستحدث جذبی از اهل فتنه و کید است و اهل این مذہب غلو صی
 بجانب ائمه داشتند بلکه در حقیقت اعداء اہلبیت طاہرین اند و با ایشان این محامله
 کرده اند که شیطان بهم بانی آدم غالباً نتواند کردن گوید عوی تشیع لاف و گزاف است
 نمایند و این مقصود که سر ہم مطالب صمیمی و آرب قدیمی تواند بود زبانی خاتمه المحدثین
 و المتکلمین باقر مجلسی بچون چرا برون تخشم استلال و احتجاج نزد همه کس از اهل دانش
 ثابت شد و عیاناً بر تہ ظهور رسید که آنچه حق تعالی در شان منافقین فرموده که یجادعون
 الله و الذین آمنوا بما یخفون الا انفسهم و ما یعفرون یعنی کوفه زبیب میکنند با خدا
 و مؤمنین و در حقیقت و بابل کوفه نفوس شان بر جگر دود آهناپی به ان نمی برند در حق اکابر
 شیعه نازل گشته و الحمد لله علی ذلک اینها که شنیدی شرح عبارت کثرین انیام بود
 حالیا بگوشت دل حال افادات جناب مجتهد شریف قولہ مراد از قدر و استیلا الخ
 اقول بنده اقل الخلیفه کی گفته ام که در خلافت شخص تسلط بر جمیع اقطار و استیلا
 بر ممالک قائم سبب ضرورت تا مخاطب این امور را که مایه التزعزع نیست دخل هم
 و لقد صدق ما قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من حسن عقل المرء ترک ما لا یصلحه
 بلکه استیلا یزید بر اہل کوفه و مکہ و مدینہ منع کرده ام پس اہل مدینہ باید که از
 روی تواریخ معتبره تسلط یزید بر سکنه این دنیا در دان وقت که امام حسین رضی الله
 عنه خروج فرمودند ثابت نماید بعد ازین بگوید که یزید بجهت قدر و استیلا امام شده
 بود خروج امام حسین رضی الله عنه بروی درست نبود ازین باده کوهها گره اعتراض
 و اشکال نمی کشاید و او را اثبات مقدمه ممنوعه باید که لا یخفی علی المناظرین و چگونه
 مقدمه ممنوعه را ثابت تواند کرد که بعد ازین در خاتمه این کتاب خود اقرار کرده و آنچه
 بنده در اینجا گفته ام حقیقتہً همان گفته که اوایل سلطنت یزید ملعون بود و سلطنتش
 استحکام نیافته بود و زیاده از دوازده ہزار کس بیت انحضرت بردست مسلم

بن تفصیل نموده بودند آنجناب را محمل تقیّه نداشتند و انتهی لمبطله چنانچه خواهی
 داشت انشاء الله تعالی بعد ازین اهل دانش متخیر اند که درین فصل بحث امریست
 یعنی قهر و استیلاست چنانکه قبل ازین بحث اختلاف و سمیت اهل حل و عقد بودند چون
 خلافت صدیق رضی الله عنه بقهر و استیلا نبود چنانکه قبل ازین در مقاله اولی از منبج نامی
 در فضل دانشی معلوم نیست که مجتهد ذکی سرتابی قبیل مالک بن نویره و مانند او از قبایل
 ذکر میکنید بلکه بعد از عوز و اسحاق می توان گفت که اگر بر فرض محال ثبوت خلافت صدیق
 و استیلا شود باز هم ذکر سرتابی قبایل مذکور گنجایشی نداشت زیرا که آنها از دین زکوة
 سر باز زدند و قیل و قالی در استحقاق صدیق نهشتند چنانچه تفسیر امام رازی و هم تفاسیر
 دیگر و شرح احادیث موجود است کسی از اینها نگفت که صدیق بی اقت خلافت ندارد
 زکوة بخوانیم داد و اگر حضرت مرتضی یا حضرت عباس خلیفه میشدند از لای زکوة
 انحراف نمیدادیم اینها در چه حساب کسی از اهل حل و عقد در استحقاق فضل صدیق
 گفتگو نکرد و دیگری ننموده بعد ازین از سرتابی کسی چه شنید و در بحث آخر از آنجا که
 بتفصیل تمام گذشته و بعد ازین در مقاله سادس و غیر اینها خواهد آید انشاء الله تعالی
 اتفاق عظمای و علمای باید و سخنان عامه اعتبار را نشاید چنانچه در کتب فریقین از جناب
 مرتضوی مروی ثابت بخلاف یزید که زرد بن کس از شروط خلافت عاری و اهل کرب و بدین
 و کوفه ارجحیت او کاره و مستکلف بودند و اهل حل و عقد حساب او نیز می شمردند و هنوز
 ایشان بر تسلط و قهر یزید در نیامدند و سلطنت او توان گرفته و امارت او با عترت کوی
 است حکام نیافته که عترت انفا خروج امام حسین زینهار مورد اعتراض مجتهد رئیس المصنوع
 نمی تواند شد و اگر ادعای مشابهت سرتابی اهل کوفه و مانند آن با سرتابی مانعین زکوة
 بر اصول امامیه پیش نهاد خاطر مجتهد است پس قطع نظر از آنکه خلافت تصحیح و تفصیل است
 که باید بجا گفته که مقصد و الزام اهل سنت بر اصول شاست هم معقول نمیشود زیرا که از
 منبج الصادقین و مانند آن و تالیفات ابن طاووس و تصانیف شیخ ابو جعفر طوسی اند
 قبایل بطور توان یافت اگر حکم مذکور و اطلاق بدت بر ایشان نظر بمنع زکوة است

چنانکه ذاتی فدا لک عین المطلوب اگر نظر بر تابی از خلافت صدیق است بر اساس شریع
 و آنچه بر این تفریع کرده بودند همه منهدم شد و ازین مقام بعنایت ایزدی ثابت گشت که آنچه اهل
 حق در باره این قبایل تحقیق کرده اند شایسته تشکیک ندارد و بعضی از اهل خرافت و اقرا-
 بهو بها چنانچه یهود با گفته باشند و **العجب** من بعد المجتهد الجلیل کفایت پیغمبر بپند
 الایاطیل و اکابر پیغمبر **الاول** و انشا فی اعنی استاد الفاضل الهدایه و انما شتی
 ینادون و یصرحون بکمال زهد الصدیق و الفاروق و اعراضها عن الدنیا و زبر جهات
 اینها قد سبقا امیر المومنین ذلک الزمان عند صحابه سید الانس و الجن و القایعین لهم بکمال
 کمال لا یخفی علی من رای امواج فتن البیاد و غیره من الاسفار قوله و هم یزین قیاس است
 اه **اقول** بر کاف خاصه و عامه یهود است که این بلوی بیازد و از ده سال تقریباً و نوع
 یافته و تسلط ذی النورین و اعدوان و انصارش تا این مدت در از کسی تحمل خوار نشسته
 مع ذلک ناسره این فتنه لبیب ملکیت و اتفاق یهودیان عداوت پیشه که سر غده آنها
 عبدالسیدین بسیار بودند شد کما ستعرف انشا الله تعالی و از انغوی او اهل کوفه و مصر حقوق
 جوق فرایم آمدند و از انکاف و آفاق ریختند پس این بلوی قابل ذکر باشد بخلاف
 خروج امام حسین و انکار عبدالسیدین زیر و امثال شان از اهل حل و عقد و اینهمه در زمان
 حکومت آن سرگروه شور و خجنان بلکه قبل از آن نیز همین انکار و انحراف حاصل بود و انواع
 تقاریر و بر و معاوید بن ابی سفیان انکار و اعراض از خلافت و بعیت یزید بر تبه
 قصوی رسید علما و ه گفتگو درین بود که خلافت یزید بقره و استیلا وقت خروج امام
 حسین صحیح بود یا که بخلاف حصول امامت و فعلیت خلافت ذی النورین که نظر بشوری
 گردید و اجماع اهل حل و عقد یعنی روسای مسلمین و عظمای مومنین و مجتهدین بر آن منعقد
 باجماع چون کلام بر اصول اصلیه است که مسلم الثبوت است این قسم اعتراضات بارها
 عکسیت فکیف که آنچه میگویم با اتفاق فریقین بر جای خود باشد که اهل اتفاق بنیاد
 نه بر خجند بر دروئی و یهوده گوی نهند و داد انصاف دشمنی درینند قوله شیخ اولی
اقول در اینجا هم حکایت ماضی در حق مجتهد حال صادق است که قطع نظر از کشت و عرفان

حضرت زاهد تایید هم دخی تمام است بنور جناب محمد الزمان ما از مفهوم شیعه اولی خبری نیست
 مستفیدین متقدمین این بسیار که طوق تعلیم استاد خویش بکنند انداخته و همت بر نقل
 ذی النورین بر کشته جنبه از رجال کثی و مجمع البحرین بخرید بر می آید از زمره قاضیه شیعه اولی
 بنده آشتن از عجایب خرافات است و غرایب تورات خواسته بودم که عبارت علامه دهلوی
 از جنبه اثنا عشریه و عبارات دیگر علما از کتب دیگر در حل این تلمیح نقل کنیم و اصل این و هم را
 برکنیم لیکن باید آمد که مرزا محمد کشمیری و اتباع و شیعیان او مثل فاضل اخباری از قصودش
 مدعی و قوی تناقض در آن کلام اند و دیگر مصوات را هم بصورت خیالیه خود ترتیب داده اند
 که عوام بدان قریب ایشان گرفتار میشوند پس استیصال این ترغیفات و عرض و طول تقریر را
 میخواهد لهذا مناسب نمود که این بحث را هم در خانه این اوراق ایراد کنیم و ساخته و
 پرداخته این اکابر را میسر باشد امثال افادات مامون از آغاز تا انجام برهم زخم و اسد ولی
 اقبوسیس و بیده از ته تحقیق مگر مقدار یک بار انتظار را از دوش سامعین سبک گرداند
 و به مقام بچند سطر میگویم که علمای رفته از معاصرین کترین در معنی که لقب شیعه برآ
 قه ما و مقته ایان است بود خیلی استعجاب میکنند و از قیل محالات میدانند و اگر کسی از
 اهل حق آنرا بر زبان می آورد او را از اهل لاف و گرفتاری پندارند و بنده درین مقام
 دلیلی نمی آرم **بیانش با سبب و اجمال** آنکه قبل ازین در عبارت وثیقه حسن مجتبی که
 اکابر فاضلین بر آن اتفاق انداخته اند که از جمله اموریکه مصاحبه بر آن قرار گرفته و بشهادت فاضلین
 رسوخ یافته این بود که شیعه امیر المؤمنین و اموال و ثلث او را با ایشان بامان باشند و مساوی بر
 ایشان ظلمی روا ندارد اکنون از رفته باید پرسید که مراد از شیعه مهاجرین و انصار و تابعین
 اخبار و ندانندگان که حقیقت را در یافت مرقضوی دادند و معتقد حسنیت متقدمین و مصداق
 سابق و مراجع قرآنی و رسول ربانی بودند هستند یا کسانی که عداوت با ایشان نمودند و در فرق سبیه
 مستکبند و چون ثانی باطل است متعین شد اول بهو المطلب و وجه بطلانش آنکه جناب امیر در
 خلافت خود قدرت نه داشته که عداوت خود با صاحب کرام اظهار کند و بر روشنی است با عرافان امیر
 میگردید و حسنیت شان را بر بیان نمینمودند چنانچه بار بار داشتی و حسن مجتبی در کتاب ختم و مکتوم بدان

و تفتیه نمودند پس چگونه تجویز تو نکرد که حسن مجتبی برای اهل تبر از یحیی بن سرپرستی علی زد
 و الا شهادت بعل آرد و معاویه را امر کند که بر ذوق سبیه ظلمی نگیرد مع ذلک معاویه کی آنرا قبول
 نمیکرد و محضار که مهاجرین و انصار و تابعین اختیار عقیدن خلفا بودند چگونه بران وثیقه هر خود
 می زدند و گواه میشدند پس معین شد که هر اود از شیعه معتقد این استند اند و اینهم کی از
 فواید عبارت مذکور است که بعد نقل عبارت وثیقه کفتم و این الفاظ افزودم که این مایه
 نمی و شیخ مفید و قطب راوندی و ابن شهر آشوب از تدرانی با اهل حق برین مقدار
 اتفاق دارند استی و مدح الحجة البالغة قوله که با وصف غلو در مذمت شیخ الخ
 اقول کتب معتبره حاضر است استناد این بلو آنا که محاصره مکانات ذی النورین
 نموده و آخر بعد از نخله اید نوبت به شهادت او انجامید بگوشتش و کشتن عبد الله بن سبا و
 تلمیذان او و وقوع یافته اینها را کسی دانستن کار مجتهد الزمانی است اینک تحفه آشنا غیبه
 که در مشارق و معارب مشهور است برین مدعا اولی دلیل است آیا کسیکه در محبت
 فریقین گفتگو کند هنوز دیباچه کتاب مذکور از نظرش نگذشته باشد یا بحکم علامه مذکور
 قدس سره الغریز میفرماید و لبم اسد کتاب او همین است که چون در زمان خلفا شیعه
 رضی الله عنهم فتح بلاد کفار از یهود و نصاری مجوس و بن پرستان بغایت ایزدی
 بدست صحابه کرام و تابعان عظام واقع شد و قتل و اسیر و هت و در کفار رنگینار
 اتفاق افتاد و کمال ذلت و عار با آنها لاحق حال گردید بحدی که زمان و دشمنه آنها
 فراش ادانی اهل اسلام شدند و اطفال آنها کنیزک و غلام اجلاف عرب گردیدند
 و اخذ جزیه بکمال جوان و ذلت از بقیه آنها مرسوم و معمول گشت در عهد خلیفین
 اولین بجهت غلبه حمیت و شدت همت دست و پا زدند و بقتال و جدال برخاستند
 چون نصرت آلتی پی در پی مددگار طائفة اسلام بود غیر از ضیعت و خسران و
 نکت و خذلان بدست نیاموردند تا چار در عهد خلیفه ثالث حیل دیگر انگینند و بحیل
 متین مکر و خنیت پس جماعت کثیر از آنها بیک اسلام گویا شد خود را در شمار مسلمین داخل کردند
 و در پی اطعای نور اسلام و ایتقان فتنه و فساد و بغض و عناد در فرقه مجملین شدند و بدین حیل

برای این کار چستند ناگاه به تقدیر ربانی چون انقضای ایام خلافت نزدیک شد جماعتی از
 مردم مصر خلیفه ثالث یعنی ورزیدند و خلعت خروج پوشیدند آن جماعت از همه بیشتر و بیشتر
 در افروختن این آتش ساعی گشتند و این فرصت را غنیمت شمردند و از اطراف و جوانب
 مخصوصا کوفه و نواحی عراق خود را بجهت منوره علی فضل ساینه التوحید و السلام رسانیدند و
 تقریر قتل آنکه که از سالها همیا کرده بودند و بجهت ترس از صولت اهل اسلام بر زبان
 نمی آوردند و بلا آغاز نهادند و هرگاه شهادت آن خلیفه بر حق و خلافت خاتم الخلفاء
 امیرالمومنین رضی الله عنهم صورت گرفت خود را در عداد مجبین و مخلصین آنجناب دانستند
 و خوشتر از این بود علی بن ابی طالب گفتند و باین درآمد کمال فرحت و شادی نصیبشان شد و
 خود هستند که مکتوبات نمایانیت و تبار خود را بید غده در پای اظهار دارند و این فتنه را
 که قمری با آن نامیده اند اما اتفاقا بعد در روز و پناه آورند نمایندگان ترین این گروه عبد الله بن عباس
 یهودی صفحانی بود که سالها در یهودیت تمام تکبیر و انشغال افراخته و نزد خدا و فعل
 یا خسته سرد و گرم فتنه الهی می پوشیده و نشیب و فراز این صحرای خورده و خلی را بر کار بر آورده
 بود هر کسی را از اهل فتنه بطوری فریب دادن آغاز نهاد و فراخور استعداد هر یک
 تنوع و تنوع کما شستن بیاد کردالی از اخبار السباع المحذرات بنیم و مشتمل بر حرم تاریخ
 محمد و کتب شیعی که تاریخ طبری را بطور خود ساخته گماید و علیه تقریرات کما بر الا
 مثل النجاشی فی تعقید الرجال و غیره بگوید پدید آمدن خیم بیت و بعد از فتنه
 بر عثمان عبد الله بسیار بدعت آورد و او مردی بود یهودی و از اشراف صدر الکتاب
 در زمین کتابهای پیشین بسیار خوانده بود باید و گفت من بدست عثمان مسلمان
 جهان پذیرا شدم که چون سلمان شور عثمان او را نیکو دارد و پس چون مسلمان شد
 روزی اندیشید او هر گنجی که استیسی عیب عثمان گفتی و خبر عثمان شد گفت باری
 دین خود دیکست بفرمود تا او را از شهر بیرون کردند و او بصره شد و خلقی بسیار
 بر او گرد آمدند و او را بزرگ داشتند از بهر علم چون دانست که سخن دی می شنود
 بنیاد این خیم بنیام و گفت بر سایان چنین گویند که عیسی باین جهان آمده مسلمانان

احق تر از آنکه گویند محمد صلی الله علیه و آله وسلم باز آید چنانکه خدای عز و جل گفت اِنَّ الَّذِي قَرَضَ
 عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ اِلَيَّ مَعَادٍ از مردمان گروهی پذیرفتند و چون این کار محکم شد انگاه
 خدارا بر زمین صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بود و هر پیغمبر را وزیری بود و وزیر و نایب محلی علیه
 الصلوٰه و السلام علی رضی الله عنه چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم گفته است انت منی بمنزله لارون
 من موسی بن عمران و حق خلافت او راست و عثمان بن کار بحد گرفته است که چون اینکار را در میان
 خطاب بشوری افکنند همه خلق اتفاق کردند و عبید الرحمن بن عوف است بگرفت که یاهوی سبیت که در
 بن و در انبیرعت تادست او را گرفت و سبیت بثمان گم دانید و عثمان اینکار را اتفاق گرفته است
 و بدین خلقی او را متابع شده چون اینکار بر دل مسلمانان پیش رفت انگاه گفت امر موقوف کردن فرموده
 است چون باز در روز و خدای عز و جل بقرآن یاد کرده است و گفته گُنْتُمْ خَيْرَ امَّةٍ اُخْرِجَتْ
 لِلنَّاسِ تَامِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و ما چیزی اکنون بثمان ننواستیم کردن که
 اگر زمان ی بریم و فرمان کارداران ی بکنیم و جواریشان از خویش بازداریم و این عبد الله بن سبا
 خواست که مردمان ابراهام عثمان انگاه کند و دیگر داند و مردمان را ایند سبب خوش آمد و پیغمبر
 صلی الله علیه و آله وسلم مقرر اند و عثمان را کافر خواندند و این مقالات پنهان داشتند و بظاهر
 معروف می کردند از ترجمه این مترجم نیز که شیعه است که اثر ناسبقا دعای فقیر که اهل فتنه
 که خلعت خروج و بغاوت در بر کرده از حضرت ذی النورین اخواف و زیدند اهل سنت و جماعت
 بوده اند و جای خویش است بین بعد کتاب مجمع البحرین و مطلع النیرین از تالیفات فخر الدین نجفی
 و ابوالابو عمر و کشتی که در فتنه است شیخ ابو جعفر طوسی موجود است از مجموع این کتب بعد از استقرار
 بی چند مقدمه صاه که بدست آید یکی آنکه عبد الله بن سبا محدث تشیع خاص است دوم آنکه این
 سبب که کور و اتباع او شیعه بودند و او غلو در پیغمبر میدادند سوم آنکه یانی مباتی این بلوی
 که بر ذی النورین اتفاق افتاد این شقی خانه خراب و تلمیذ ان آن خبیث ناباک اند پس دعوی
 شنن برای اینها بر روایات و یقین موجب نریه چیزانی است چه جای دعوی غلو در پیغمبر
 شنن که لا یخفی قوله عجب از اهل بدینة الحق قول درین عبارت جناب
 مجتهدان زمانی بجهت جودتی که دارند بقلب عبارت فقیر و معارضه بالمثل متوجه گشته اند

و آن بجهت وجوب اصول مشاطره انطباق نمی باید و خلافت نصیرات علمای الهست است
 غلط گفتیم در غالب مقدمات کا بر شیعیه هم با اهل حق شریک اند **بیم**
 خیا قاتی انسان که براه تو میروند * زراع اند و زراع را روش یک آرزوست نخستین
 آنکه این افادات ولایت بران دارد که جمیع شیعه اولی و اهل سنت از اهل مدینه حضرت
 ذی النورین را ایشاید تمام و مصایب مالا کلام گشته و گندیب این مقدس از کتب نفیض
 اتفاق گشت که اهل فتنه و مردم بلوی سکنه مصر و دیگر بلاد و تلامذ این سببا سر آمد
 انقیاد بودند که بجزب زبانی و یکیدت شیطان فریب خوردند و اتباع او را نصب
 العین ساختند و اگر متوجهی را احتیاج قلب رود به و خلیجانی بهر سده که با وجود هزاران
 کس از اصحاب با و زمره مهاجرین و انصار قتل شدن حضرت عثمان ذی النورین
 چگونه می تواند بود **گوئیم** این استبعاد خود استبعاد است از جناب امیر در تحفه
 اثنا عشریه و غیره موجود است که در بلوی تیرات مردم پیشتر میروند و کسیکه اندک
 تجربه نموده و حال تبدل و تحول زمانه و تغیر سلاطین و برهم شدن دول دیده یا از باب
 ثقات شنیده در دلش استبعادی متفرق نمیشود مردم بلوی را دفع کردن و مدارک
 شریف ایشان را حکامین یعنی نمودن سخت دشوار است ندانی که قدم مضارری که ملک
 بنده و ستانرا با وصف دست و فحمت در تسلط خویش آورده و سلطنتی و
 ریاستی پیدا کرده که بسیاری از سلاطین را بنحو اب هم میسر نباشد هنوز با و صف
 رتق و فتق جزئیات و کلیات باز این گروه ترس اگر می خواهند از بلوی می گزند
 و منتشای این خوف را خود بیان میکنند که چون ناگاه مردم از هر طرف گروه
 می آیند و اتفاق بر زوال نعمتی و سلطنتی بخاطرشان مجموعا قرار می باید بهلست تیر
 کمتر دست میزد و بیشتر اقتلال خویش روی نماید پس دفع اهل مصر و کوفه و
 غیره ها که از مورو ملجئ میباشند و استاد کاملی همچو این سبای نخل ابیسن و غیر
 و جالبی جیا که باره اوجهات او از زبان خاصه علامه دبلوی چکیده همراه داشته
 خارج از بقعه اسکان خود برینندگان تواریخ معتبره مخفی نیست که هرگاه بحسن سعی

مقدمات متنازع چهار و بصلاح می آورد باز گفته و فساد از سر بنیاد می بنادند و
 داد گنبدت و اتفاق و عقاید جنیده که از ساهای دراز بخت خبث باطنی آن شقی در خاطر
 نشان اسخج بود میدادند و هر چند اصحاب کبار در رسانیدن آب و طعام چه کوششها که
 نه نموده مگر در آخر که آتش فتنه بخت افشاء معصومین بحیز طبیعی سر کشیده هیچ تدبیر
 نه بخشید و شورش آنها مستفی نگردید حال خلافت حضرت امیر المومنین در زمانی که
 حرب صفین پیش آمد و حالانکه مثل این بلوی نبود از دهن توهم شاید بر رفته که
 بر جبهه خود حضرت امیر و رفقای ایشان مساعی جمیله بتقدیم میرسانیدند تا آنکه در لیل
 الهی برگردان اهل شام تن به جرد دادند و دل بر قرار نهادند و در شش و طهر جناب
 مرتضوی حالت منظمه باقی نماند چنانچه بجهت فانی در مواعد حسنه هم اشتغال به آن
 کرده اند بیک حیل عمر دین عاص یعنی بستن محلات و آن شریف بر نیز اجلا
 و شجاعت و علم ماکان و مایکون و اختیار زمین و گردون چنانچه در کتب شیعه مجوعا
 مصحح است پیش رفت و تدبیری سودمند نگردید و در آخر قصه تحکیم که عقول اذکیا
 بعد از آنکه حقیقتش متجرب میشود رونود پس استبعاد اگر است درین است که در هیچ
 بلوی نماند در از جان و ناموس حضرت عثمان چگونه باقی ماند و حاشا که اهل
 خرد را در شهادت حضرت ذی النورین استیفاء باشد و هم آنکه جمیع اهل
 مدینه را از صحابه کرام شیعه اولی قرار دادن نه بر اصطلاح امامیه است می آید و نه
 بر نقل علامه دهلوی که اصطلاح سابق را در تحفه اثناعشریه بیان فرموده و
 فیودیکه درین لقب مصطلح قدماست در خانه این اوراق بعنایت ایزدی مسین
 خواهد شد و از آن واضح خواهد گردید که ضرورت است که هر کس از اهل مدینه باین
 لقب موسوم باشد و این جواب امامیه را در بعضی از القاب مفید نمی تواند شد
 و المقام مع وضوح دقیق و بالتامل حقیق سوم آنکه قول او و جمیع آنها
 شیعه اولی و اهل سنت بودند دلیل بر آنست که هر دو مضمون بتقلید فاضل اخبار
 و مانند او مساوات دانسته و افتاء نه تعالی بر طبق آورده حتی در خانه این رساله

باشد چنانکه شاید که اهل انشهر کافریه فاسق یا رافضی باشند پس باید که شیعه بر حق باشند
انکه سالدی بدانان بلفظ آمده کورد و آخر جاسم فلفظ الضلالة الی التور و من لم یجعل الله له نور افکار
من نور اتقین لم یقظ و برناطین کتب مخفی نیست که باعتبار زمانه قاضی مفتری و قاضی مجله کجاست
شیرین را از بلاد ایلست دانسته قریب سهصد گز بوده اند باید که ازین فاء عظیمه غافل نشوی
که در بعضی از اقوال آیه مخالفت بکار خواهد آمد از آنکه **چشم** آنکه فوط شیعت
و کمال جلالت اصحاب نزد اهل الصاف مسلم است ولیکن آنچه در نسبت قتل ذی النورین و
به تبار گردیدن در بخاری و مصایبش به یسوی ایشان دست و قلم را بجهت آنکه ممنوع است حاشا
که اصحاب کبار آنجناب اکثرا باشند یا در حساب قتل او سعی ننوده بلکه ایشان چند بار توبت نبوت
خواستند که قبضه شمشیر دست گیرند و با ارباب قتل قتال نمایند مگر حضرت ذی النورین برای ایشان
خود اینهمه این کشاکش را بخیر نقرمود و فضلا عن اصحاب چنانچه خواهی دانست ایشان از آن
طرفه آنکه نهجه الزمانی در جمیع قرون از بخاریان را می توانیست که سنیان میگویند که سولیان قتل او
و مباشران کشتن او چند نفر از اهل بیت بودند و با اهل بیت از او یا شمشیر یا زهر یا دهنده قتل او
و اگر است از جماعت داشتند مستقیم میگویند شده بودند و اگر بر سنیان و اعیان صحابه و مهاجرین
که اکثر اهل بیت بودند و در امور ایشان بودند و تمام اهل بیت و معتقد در حق و فتنه مهات خلافت
بهست شان بود از قتل او کاره و بر جماعت که اراده قتل او داشتند منکر بودند انتی بلفظ و کج
الصعد ابیات متقوله هم دلالت بر آن دارد که قاتلان ذی النورین دیگران اند مانند کسان و
تران نه اصحاب کرام و از بخاری حکمی توان کرد که بنابر نهجه الزمانی بمضنون ایشان شهادت نمیده نقل
آن نهجهت برداشته که عوام میگویند که جناب نهجهت شراب نشو و نظم را بنظم جواب داده اند و اگر پنج
شعر در رساله بصارة العین بود خدام نهجهت پنجاه شعر در جواب ثبت کرده اند و اینها مانند
حکایت شخصی از سادات باراست که چند نعم بر روی خود داشت و بپلاست بادشاهی
حاضر شد بادشاه بر سر پای سید این ترنما گویانده بودی سینه کور از لفظ بودی کمال
است و او مع دل زنی را گویید که هر ادنی خوست از بخاری و بر آشت و گفت که در فطن قلم
بگفت کرده بود نه فانی نعم نموده بودی چنانچه رفته اند و گفته اند که ای سید چون محاوره فارسی

نهانی

بنیادی چرا کلام در محاوره خویش نمیکشی سید بنایت گرم شد و گفت باد شاه مرا کنار
 گفته من او را دوبار بود گفتم و انتقام و ارجی گرفتم عجب است آنکه حضرت بجهت دعوی
 بایستی بنیاد که عبدالمعز و طلحه وزیر رضی الله عنهم اجمعین خونریزی عثمان را سهل انگار شده
 و بقتل او پرداختند این همه تنه های عبدالمعز و طلحه دست چنانچه از کت و طبعی داشتند
 یافت تا خود را ازین قسسه برانمایند و دامن دیگر بزرگان باین الواث آلوده کنند آری
 محمود و مسعود همین است که اهل مکایند در دامن قلع الطریق وقت دار و گیر پیشه خود را
 به بیکران نسبت میکنند اما میوه درین نسبت قلعیدان باطلست لکن نظر دارند که بطاهر و شان را باند
 و طعن تراول میکنند و این محمود در یاد ما و حدیث از حضایل و شایع این طایفه است خود با مینه
 شرو و النفس نه اتمایا یکت در کتب معتبره کلامیه موجود است که عبدالمعز و عمر رضی الله عنهم با قضا
 نمود حاضر شده و اصرار بر اراده قتال کرد عثمان ذی النورین هرگز تجویز نفرمود که میان ما با اهل اسلام
 شک و وقوع یابد باری عبدالمعز و عمر ازین اراده در گذشت و همراه حسنین و دیگر اصحاب
 و ائمه اهل قسسه را همراهمان دفع میکرد و درین یافت امام حسن و محمد بن طلحه و قسریه و تنه ها
 و دیگر بایر شدند و اهل بوی تاب نیاوردند که از دروازه نزدی القوسین در آیدند آنکه در
 او قتل یافتند و قسریه و تنه ها در حضرت عثمان را تهدید کردند قال شایع المقاصد و آیت
 خدا لا یصلحوا ابایاه و ترکم و قسسه من غیره و قسسه کان قد حافضهم لایقید و تحت لائیل با جمیع
 و الاضمار و ابی بن ابیطالب رضی الله عنهم خصوصاً ان یضوا بقضل مظلوم فی دایم و ترک
 دفع میت فی جوبهم بیامین هو قاتل انما را لیل ساجد اقامه عاکت طول انها زکرا و صا
 خیر قد رسول الله علیه و سلم بافتیه و بشیر یا نجته و انشی علیه و کیف یخف لونه و قد کان من هم
 و درهم و طولی العمر فی نصرتم و علموا بقیته فی الاسلام و خاتمه الی دار السلام گفته لم یاذن لهم
 فی الحواریه و لم یرض بما حو له من الملافه تخامیة عن اراقة الدماء و ارباب بقی اقصاء
 و مع ذلک لم یبع الحسن الحسین رضی الله عنهما فی دفع عنه مقدور او کان امر الله قد رآه و را
 و حال طلحه و زبیر خود معلوم است که برای قصاص قتل عثمان چه قدر که گوش فرمودند و در روایت
 اهل قسسه و کسی با نام شان گفته باشد که شما فلان در خون عثمان را حلالی

دستید و اکنون بر کرب این رام نشوید و متوجهم سراز که اگر ای ازین امور است اینست
فلاک است مقام زیرا که غایب با لرام متوجه است پس ذکر روایات اهل حق خلاف منظر است
تقدیر لاکن ملایک فلین علما و ه از کت معقه اما سیه که نزد محدثین بهتر از ان کتابی باشد
نشان میدهد که هزاران هزار از اصحاب موالی حضرت عثمان حاضر بودند و قصه کارزار و کشته
او ایشان را ازین اراده یاز داشت و در مقامش نمود **قول ظاهر این اقول در مقام**
جناب مجتهد مقام بقل سارت کمتر بن اتمام موقوف شده اند و آن هیچ وجهی از صحت
ندارد چه مراد از انقط جوش محبت و مانند آن اگر حقیقت است یعنی احتمال در معنی موقوف که
نمود بدین ابطال است زیرا که مقتضای جوش محبت آن بود که ذی النوریت را بکشته و برای بار
یا و فیکر کند و حضرت را و بکار و دل میگردیدند و آن علما هم تشریف بردند و غایب از مقام
این امور را تصحیح کرده چنانچه دانستی و اگر طریق مجاز و ستم طریق ملوک است اینم صورت نمیداد
زیرا که خلوتش ایشان از دست اهل قسطنطنیه و بنیاد این عداوت نمود تا جناب مجتهد فرایند
هم این به جوشش به بخلقه نظام که باریت بن آنها در اکثر مقامات به روی کار آمده و چنانچه
برای بود که هنوز خطا نوشته بودند و هجوم آنها را بکلیه مبنای داهی این عم طائفه محاذ است
محمولات حضرت عثمان بود چنانچه در کتب ایشان بار و آیات دیگر که ایشان را ایها سابقا مصیحا
من بعد منی فقهه دیگر یعنی در نه از شجاعتیکه باین فرقه غایب شده و آنهم فارسیه نماید زیرا که صین
ظاهر دی که تعریف جنگ احد و حنین و خیبر ال برکت با منسلک و قلت که از نفس شرط یعنی
اندوخته است فدا شده با وصف عدم چه از تقیید عت استخوان نیست که خلیفه خود را آن
دست و دست و نما که چنانچه بارند و اجابت کنند بلکه برین تقدیر استجاد و استخوان خود میدهد
و مخالفی که هنوز یا ثبات رسانیده تا که بلوی از جهت عداوت اصحاب کبار وقوع یافته و کشنده
ذی النورین محاذ است هم ایشان بوده اند بلکه شرمهده عادل یعنی قول او همچنین سربا اهل
نخ و نظم شاعر با دل دال بر خلافت است که امر خلافت عمارت سیکه در باره اثبات عدم است
نیزه بر ایل لوفه نوشته بودند چنانکه محقق نیست چه همه نبود آن خبر لفظ شیعه است بر حقیقت
محمول است زیرا که پیش از آنست که کوفه شیهه شاعریه و بر تقدیر معلولی محققه بوجوب

بودند پس خوش محبت و ارسال دوازده هزار نامه و طلب نام حسین و وصف چمن و نامری
خوشتر چمنی بیان بود که مغلوب این دست نیریدایان نبودند و بکثرت تمام انصاف و شسته و اینها
خاکش منتهی عبارت دوازین است که مخاطب بابا و صف و پد عداوت کلامی درین امور نگردد
درین سخن بر نیامده و قلب عبارت را بنابر ابله فریبی از غایت قلب و فعل شروع نمود
و درین قلب مانند قلب دیگر عبارت پنجاه جوایش خواهد آمدات الله که بجهت اختیار
تقلید و خوشتر را هم فراموش کرده و معلوم نیست که او یکا شاعر که در نظم خانه ابیات در باره
غنیه جاعقا دارد بعد از شهادت آنجناب و داینهای و روان بجا آورده
و در پی آن بودند که قبضه سارکش را هم برکنند و بخش طاهر بی اندامها بجا آرند لاجرم قبر آنجناب
بر طبق و رسمیت شریعت مخفی ساخته و پنجاه از کتاب و ضمه الو غطین بهمیمت و صبح دارد
و در بعضی این قصه را تفصیل تمام می نویسند پس معلوم شاعر مطور نزد اهل انصاف سخیف و
بهمی و بعضی آن که از افست نصرا سه فاه و جل جهم منواه یا قیامه تعریض جنگ احد و حنین
و غیر و جوایش علی العموم بعد از آنی در سال جدید قلمی شده که اکنون بجای نام قدس یعنی کاشف
الاشیاء کاسر الاستان باید نهاد فلحا حقه الموثه الجدیة قوله و ببرکت نفرین المومنین
صدقه بکری زوجه محبوبه آه **اقول** این دعوی اهم بروایات کتب اهل حق یا ثبات باید
رسانیده و اگر کتب اهل سنت را از شرق تا غرب غریب ال کتب هرگز این لغت و نفرین اگر محل
اعتبار باشد نخواهند یافت و از نیجاست که علما در باره انکار آن چها قصص حیات که نگردانند
اما این امامیه از زبان صدق و توحید حضرت معصومه خاتمه السابروایت می نمایند
تبعین ایمان خویش می آورند و در استخار معتدله کلامیه خود روایت می نمایند و لکات
ایران ارد که آنجناب باره حضرت امیر المومنین آنچه فرموده هیچ مستطاب بر بیانش بلا ضرورت
داعیه توجه نخواهد شد تا فرق **قوله** و معلوم است **اقول** اگر مراد
از شیعیان خالص آنست که این بزرگان از شیعه نباشند بودند فلا به علیه من لیل
حسین یکلام علیه نه الا بعد از لیل و چگونه برین عوای کاذب کسی از اهل خود برانی و دلیلی تواند
آورد و حالا که جناب امام حسین رفقای مادالبته بر نهایی تصویبی که عبارت است از وفات و شهن

که خواج ۳

شده کلام ۳

قدی المورث و شیه ثاقب و محابه این بزرگان و مراعات و پاسداری برباط اینست بوده
نه بر خلاف آن کیفیت که خود حضرت تهنید کرکاء و اسطه از جناب خیر صادق صلی الله علیه و آله وسلم و ابرار
و مناقب خلفای اشدین رضی الله عنهم اجمعین شنیده بلکه تحقیق بهم فرموده باشد که این همه منزلت
عزیزترین اصحاب نزد جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم بوده اند چنانچه تفصیلش از کتاب شیعه
بعد ازین می آید الله تعالی و این را خود علمای فریقین در کتب خویش بیان میکنند بلکه از اهل
امامیه در باره این اصحاب هم این امر هویداست که ایشان مرتبه علی و کمال تقرب نزد جناب
سید انبیا صلی الله علیه و آله وسلم داشتند کما بینما فی المتنبی فضلائه ان الله تبارک و تعالی
دلیل بر عدم تشیع جناب امام حسین است که تفسیر از بنی امیه نکردن و تنبیحیت بیزید
نمودن و برگزیده شدن با امامیه کار نیست چنانچه بتفصیل هر چه تا مابعد ازین خواهی داشت
از کتاب الله تعالی و اعیان برگاه صدق و صلاح و آراستگی بزور علم و عمل و جهاد
فی سبیل الله و شهادتیکه مانند شهادت ایوب المرزین علی بن اخیلا الباشا برای زید
بن علی بن الحسین در کتب امامیه هم ثابت باشد چنانچه کتاب روضه الواعظین و بحیره
المعظین و عیون الاخبار و ارشاد مفید تلخیص شیخ صدوق و جواهر المؤمنین بر آن
گواه است و اینهم از کتب معتبره فریقین مثل قاموس اللغت و مجمع البحرین که از فضل بعضی
است محتاج میگردد که اجتنابش بکریان خود را از تبرکی شیخین منع فرماید و برین قدر گفته
تقدیر داده کرده که شیعه از قدمای معاصرین بلبق ناقص نماید که نزد اینها هم برابر برادران
بلکه زیاد از آن باشد عقل سلیم چگونه معتقد باین معنی خواهد شد که جدا بجد زید بن علی
یعنی امام حسین رضی الله عنهم اجمعین و اندام ماد عدی الکتاب البسین من الروح من الریح
و جنات الانیم دشمن خلفای راستان بوده و از کتب طن الفاسرین **معهذا**
مخاطب فویم قبل ازین جمیع اهل بیت را اینست و از آن جهت که ائمه اثنان هم این
مضمون بر خلاف است و قواست که تفسیری نماید از اینیهات جوته بین متعین شده که جناب امام
سید و رفقای او که در جهان تاریخی حق گذاری داشته اند و مکرر شنیده از زبان اصحاب
و قدای اهل حق که شایسته این برادران است که از کتاب نمایند بر افرخ خویش است

نه جای افتخار احدی از حقانین بدانند لیس بالیقین گشت مهم قافوز و ز اعطیما در باره تلاوت
 این آیت که از جناب مجتهد طبعی اتفاق افتاد بی اختیار بطبقه سید سید جرجانی رحمه الله
 بیاد آمد که از بقول الکافری باید خواند و مطابقت این هر دو تنها نظر باینکه در قرآن مجید
 تنهای اول از کرده منافقین منقول است و قد تقرانهم من اخوان الکافرین از جناب
 اتفاقات و الحمد لله علی ذلک و معلوم نیست که جناب مجتهد در آیت اولی مثل قد یا
 خوش در آیت ثانیه چه تصرف خواهند کرد از افادات محدثین امامیه چنان جلوه
 ظهور داده که در اصل یا لیتنی گشت یا ترا یا بود وقت نسبت لفظ یا با فاشد و خوب
 چنانچه تنبیه بای نسبت میگویند و اول نسبت بهم میگردد پس معنی آیت که یا لیتنی گشت
 علویا یعنی کاشش من ششیمی می بودم سبحان الله این بهارات را نتایج افادات
 ائمه اطهار و اراده اند چنانچه بر تائید شروح و حواشی علل شیخ صدر و مفسرین
 نیست و ازین قسم در کتب دین و ایمان ایشان که ائمه ای نسبت میدهند خود را
 موجود است بر خیزان برای عمر یک امر و از نظر اتفاق افتاد فلان نقل قول کرده
 و همراه خلیفه مظلوم محکم از صحابه که مقتول نگردد یا قول این همه استعدادت
 از تنگی کلمات همان زمین زمین است که بار بار اشارت میدان رفته و اما اگر
 عقل سرگردان داشته و حواس او اختلال پذیرفته باشد یقین میداند که میباید این
 دو امر فرق زمین و آسمان است هرگز قال رفقای تمیید کر بلا بابت که زیاده و
 به هم قال صحابه یا اهل بلوی مقام استعجاب و استعداد نیست بایش بر سبیل اجمال
 است که جناب امام حسین بقتضای روایات اسبیه که استعجابها مفصله است
 است تعالی مردم را دعوت نموده بود و یا و از بلند بگویند شهادت فرمود که هر که
 طالب شهادت و فوز فلاح باشد بر فاق من بجا شهادت عراق را می شود بلکه انهم
 از آشنای راه نوشته بود که بر تقدیر عدم رفاقت من هرگز بصلاح و رستگاری
 نخواهد رسید کما سیحی مفضل است اما بعد و آنچه نزد اهل حق بر او ایات مستیره
 ثابت میشود و قدر مشترک در دو باب بسیار و غنا می تواند بود است که هرگز از طریق خاطر

بسیار از ایشان به پیشداری از امر خود بیکر دست و حمایت نهج و الادیه بهمت علیانو
پس قال امام حسین بالشکر نه یلعین که امام حسین در بیفتاش را محاصره کردند بر
موقع خویش است بخلاف ذی النورین که او بر کسی خروج نکرده بود بلکه او یا شهبانم
اتفاق کرده در مهینت منوره داخل شدند و اصحاب کبار چنانکه بمجملادانستی انواع
مساعی بقدیم رسانیدند و تنه و یک بود که بصلح و سفا انجامه مگر تقدیر مساعدت بر تقدیر
و اصحاب کرام بار بارین بلوی کاسته او تمام کشید قصد قتال نمودند لیکن در راه
قبول نمودند که اینها قتال اهل قسند پر دارند و نقود و جانهای شیرین در با
علمان خود را بجهاد هم بخوبی نکرده اگر مجرد قول فقیرا کوشش کنند ایست و امانت خویش
اهل سنت باشند روی البهقی عن الی سبله ولی عثمان قاتل جعل النبی صلی الله علیه و
آله وسلم علیه السلام عثمان را چون عثمان تفسیر فلما کان یوم الدار قنا الا لقتال قاتل الان
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عهد الی امر او انما صابر نفسی علیہ و همچنین در روایات
محدثین دیگر پیش از این منقول است چنانچه بر ناظرین کتب اهل حق محقق نیست و اگر تصدیق
شعیدورین بار به بخوانی اینهم بشنوی و به آنکه خود روایت ابان از ثقات و عمایه
در باقر فرشت درین نام حسب نظیر خود داشته در نسخه سلیم موجود است و در هر یک بران
دارد که حضرت امیر رضی الله عنه بنا کنید که فریادی بران مقصور نباشد بخاطره اشفت بن
قیس که عثمان را فلولم پیدا است و میگفت که مردم یاری او نکردند فرمود که کان من
عثمان من اهل بیت و موالیه و اصحابه اکثر من اربته العت و لو شار ان یسع لهم لقتل فلم
نہایم عن قتل و لو کنت و کنت یوم یوم ابو بکر اربعین مطیعین لیا به بهم یعنی اهل بیت
و موالی و اصحاب عثمان بیشتر از جابر بنار کس بودند و می خواستند که قتال یا اهل بلوکا
کنند و اگر عثمان می خواست امتناع را ابته او را حاصل میشد پس چرا اینی کرد اصحاب
و موالی را از حضرت خود قتال یا اهل قسند و من اگر چهل کس می یافتم که اطاعت من میکرد
یا ابو بکر و اعوان و انصارش قتال میکردم و غصب خلافت من صورت نمی بست و
از تخیل بطیبتی اشاره سابقه ظاهر شد که حضرت ذی النورین کافی را که در قتل

پس سخن مجتبی منع نمود تا بدعوت بهاجرت و انصار بمقابل اهل بلوی بگریز
 اکنون ملاحظه رود که اعتراض این معترض بوجهی بی معنی است باینکه آدمی پیشکه
 چون محافظت جان هم ضروریست حضرت ذی النورین چرا بکفایت و حراست آن نگوشید
 به اهل مدینه را بقتال با عیان تحریض نفرمود **وجوابش آنکه** این همه ناشی
 است تبع با عدم فهم است زیرا که محافظت جان و ناموس چنانکه باید بعمل آید در راه
 اراوه جمع مردم برای دفع بلوی نمودن چون قشته او با شش از عدد زیاد شد در خانه
 نخواستن ابراهه را نشانید چنانکه نظم مذکور که بخاطر ما
 نقل فرموده هم دال بر آن است و خونریزی اصحاب کبار از اهل مدینه و تابعین احیای
 نکرد **فَلَمَّا دَرَاهُ مَا أَوَّلَى نَظَرَهُ** که هم محافظت جان علی قدر الامکان بطور آدم هم ثواب
 حقن دمار با وجود شهادت در نامه اعمال او مندرج شد **قوله** نمیدانم **اقول**
 بی قبل ازین نمیدانستی لیکن اکنون بعد ازین تنبیهات هم ندانی که هرگز باز بپس این
 امر از صحابه شدنی نیست و زینهار گیر و دار ایشان نخواهد رفت زیرا که این امر در صورت
 می بود کندی النورین استحال سیوف و نصال از سکنه مدینه رسول متعال می طلبید
 آنها بهر تپتی می ساختند و اعراض می نمودند چنانکه مقبولین امامیه نسبت بحجاب امیرعلی
 آوردند بلکه فریب هم دادند و خذلان آنجناب نموده هر دو لغت گشته چنانچه بارها
 این قسم امور بر زبانم گذشت و خواهد گذشت و چگونه باید را قلم نیاید که در کتب قوم
 نگاه کنی خواهی دانست که هر چه از دست خلفا بصدور آمد و علت آن مخلوبه
 و چنین نزد مخالفین است همه از جهت خذلان و نمک جرائی مقبولین است **حافظ**
 سید شیعهد که حضرت سید المرسلین و جلال سید الوصیین با انواع احسانات
 این مردم را پرورده و هزاران عاطفت و رافت بر ایشان نهاده و ایشان در مقابل آن
 بیوفائی داده و خود پرستی و خودرایی را مطلق نظر داشته و در تحصیل رخاوت دنیا
 نگوشیدند و چاه زمان بپوشیدند و در بخار برتن و شمع و کشتی اکتفا گشتند بکشیدند
 که حضرت امیر و مدعی از سوره خودی در مبادی خلافت خلیفه اول بیرون برآمد و در کمال

بحجرت کتاب احوال الدین از خاندان علی بن ابی طالب

بر علو کشته پس کسی از ایشان نمیشد و در نگاری پیداشد تا حضرت مرتضوی بیکجا
 متقدمین می پرداخت و خاطر خود را فارغ از آن می ساخت و از نیجاست که خضر نیجایی
 زید در جواب مقاله خاصه که چون روز نظم رعایا قذک یکدیگر کس از اهل اعانت هم رسیدند
 حضرت مرتضوی دمار از سرغه شجاعان دهر که نایب خلیفه اول بود بر آورده بلکه
 بر او را مشد نمودند ملاحظه کرده شود که دار و گیر قیامت بر خا دلین مرتضوی بوقوع خواهد
 آمد که حضرت امیر را فریفته و آماده پیکار ساخته بخانهائی خود خرنده و تحریف قرآنی
 و بران مرتب گردیده و آخر حضرت امیر با وصف خلق عظیم در دعا
 بر ایشان و اظهار شکایت این به اندیشان دقیقه فرو نگذاشت یا بر اهل یسینه
 و عنقریب در محله ثانی از کتب معتده دیگر لغت این قوم بر ملا از جناب امیر نقل ننهیم
 ان شاء الله تعالی حضرت ذی النورین از لشکریان کارزار خواسته اصحاب و موالی را
 که آرزوی شان مقاتله اهل بلوی بود باز داشت و خواست که عمل بر امثال این ایجاد
 نماید که در حق فتنه دارد است یعنی فکس و اینها فیکم و اقطعوا اوتارکم و اضربوا
 سینو فکم یا الحیاریه فان دخل احدکم فلیکن کخیر ابی آدم و مراد از لفظ خیر ابی آدم
 عیسی است که خود را از قتل نفس قایل باز داشت و تبلیغی صبر مایل شد ابو هریره
 در وقتی که اهل فتنه شدت کردند و هجوم آوردند خواست که تیری جگر دوز بسوختن الفیض
 گشته کیش را کند ذی النورین او را منع نمود و تا ملاقات اعوان ملک الموت بر جا
 شد ثنابت قدم بود پس در روز باز پرس معلوم نیست قدسی که مقبولین
 است که حال خذلان شان با وصف دعوت مرتضوی بجهاد درین ورق
 و اسکی چه گذشت خواننده آورد و هم آنها شریک در دوزخه هزار نامه لطلب الام
 حسین فرستاده و در آخوند دغا و دخل با خند و شکر آبی با نیجایی و اهل بیت
 اظهار شن دادند چنانکه منظوم است **طیبت** از آب کم مضائقه کردند کوفیان
 خوش داشتند حجت همان که بلا بد چه جواب خواهند داد و بروی جناب سید
 الشهدا مقتول جروحها که ام جواب با صواب که باعث اجر و ثواب است پس حضرت

رب الارباب باشد بیان خواهند نمود **عقل گفت** تقریر جواب ایشان بر اصول

اول اتفاق نجاست محکم و متقن است که آن اختیار تقیه از خروج یزید یا نهاده و تهدید

این زیاده است و بر جای خود قرار یافته که لادین لمن لا تقیه له پس برای حفظ جان و ناموس

تقاعداً شرف نصرت و اعانت رود و شد آنچه شد بنیاب میرویم از جهت تقیه با صفت

مقدرات جهاد به تنهایی چنانچه تفصیلاتش عنقریب آید قتل دو معصوم را یعنی سید

الرضا و حضرت محسن رضوان الله علیهم اجمعین بچشم دید و زینهار از جای خود نه جنبید

پس کوفیه بلارباب در احتیاج و استمداد لایزال خویش مندر خواهند بود بلکه ماجور نمودن

من بدو الاصول **قول** و انکار و صفت عنوانی **خ** **اقول** این قلب هم

اولی دلیل بر بیعتی است که لول عبارت فقیر بقلب میباید زیرا تا این مدت در دنیا

تا به خطمهای مقدر و دفع آن کما مر چه رسد بر ابل قیوم و ذکا مخفی نیست که این قلب بر

مقدور قایم نبوده است **تختین** **الک** اهل کشت گویند که چون اصحاب کبار

را بعین اینا به یونانی از بیان قرآن اختیار کردند و از شرف اعانت او تقاضا

برگزیدند از داده صحابیت و شتر بر رفته آنها را بوضعت عنوانی یاد نباید کرد

دوم **الک** نزد این بجهت خشن خون عثمان و اختیار عذر و بیوفائی از قوی درست

سوم **الک** بنیان و اصحاب بدر و بیت الرضوان منافق و غدار بودند

و سلطان ایران است قدما از بی بیات اولیه و بالیقین هر یکی از منقذات شکسته خروج

و مفتیان خلافت مقصود فقط از هر مقدمه آن موسس بر بیان و مستند به دلیل چنانچه در

بیل شایع است **بفصل** **الک** در سوره اعراف و لقد احسن ما قبل **بیت**

ما فی الک کلب را که غلبه بر کتب خویشین را فراموشی کرد **من بعد**

محققان نمائند که این تمام آنکه ایمان باید نمود و به جرات و جرات مجتهد

گاه بین اهل بیت الرضوان را اگر بخواهیم و اخلاص ضرب المثل از بیکار

ایان و مدایح و مناقبشان را بچشم پروردگار عالم مملو و شجاعت و انواع عطا و در حقشان

از قرآن مجید بی شکاف ثابت میشود منافق نامیدن منافقین شایسته عایشی عای خود گردانیدن

چگونه از کسی صدمه در تواند یافت که بهره از اسلام داشته باشد چه جای مجتهد علی تیره درونی
 و سیاه باطنی باید که این بزرگواران را منافی گوید و آیات قرآنی و احادیث رسول رب العالمین را پشت
 اندازد و بیست و هفت مرتضی تعصب عیون او را سفید ساخته و اتباع عبد الله سبحانه و تعالی را
 شیطان یعنی ابوسرین بدین قلوب سیاه کرده و من تبع الشیطان فقد ضل سبیله
 خسران نامیدنیگاه بدیاح و مناقب مهاجرین و انصار و اهل بدر و بیت الرضوان آنچه بر
 زبان مجربان پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم نژاد اکابر فریقین گذشته نه افتد
 است که احدی آن توان کرد و در کتب دیگر مانند کتب تفصیل وارد کرده ام درین اوراق
 بعنوانیکه فی الجمله تجد و نازکی دارد و سه اسرار و مسکنم بگوشتش دل باید شنید و در کتب
 مقیده فریقین خصمه با نامیه مثل کتاب مجمع البیان و خلاصه المنهج و مانند آن مرویست
 و اللفظ لاخیر در شان نزول یا ایها الذین آمنوا لا تلحقوا بالمشکین واعدوئی و عدوکم
 اولیاء حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بطریق خلاصه است که داشت ساره
 کنیز ابی عمرو بن صفی بن هشام که در کتب حنفیه و شافعیه بود از مکة مدینه آمد رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم استفسار کرد که جهت اسلام آوردن باینجا آمده گفت نه فرمود که جهت جهنت
 گفت نه بلکه آمده ام تا مرا طعام و لباس دهید و باز بیکه رجوع کنم رسول فرمود چه از
 اهل مکة طعام و لباس طلبیدی گفت بعد از اقامه بدر کسی بنما و نوحه من میل نکرد و مسلم
 بمن نه اد رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرزندان عبد المطلب را گفت که دی را چه
 بدید ایشان ویرا جامه و دینار و روزاد و راحله دادند پس بنزدیک طالب بن ابی لهبه
 آمد و روز و چندی طلبید نامه نوشت با اهل مکة باین مضمون که این نامه است از طالب بن ابی
 لهبه بنوی اهل مکة باینکه که روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قصد شما دارد بسبب اسلحه را بخود
 راست کشید و آماده قتال باشید نامه را بوی داده و در کوفه پاره و پاره و پاره و پاره
 باو عطا کرد و جامه درو پوشانید و گفت این نامه را با اهل مکة برسان ساره نامه را
 بسته و در میان موی خود پنهان کرد و در یکم بنهاد و جویسل علیه السلام حضرت رسول را
 ازین قصه خبر داد آنحضرت امیر المؤمنین علیه السلام را باطلحه و زبیر و عمار امر کرد که براه

مکه متوجه شود که در وضع حاج زنی را یاید که نامه داشته باشد تا بابل مکه رساند و آن
نامه متضمن اعلام اهل مکه باشد این قصه مایه نجات است و بیاید ایشان خوب
آنکه عمل نموده سوار شدند و بان موضع فرستند و آن زن را آنجا یافتند و از نامه
طلب کردند و آنکارا که پس او را و متاعش را بچستند نیافتند پس قصه رجوع کردند
ایرالموسنین فرمود که بخدا سوگند که هرگز پیغمبر خدا دروغ نگفته و آنچه فرموده با خیال چریل
امین بود پیش شیراز غلاف بر کشیده نزد وی رفت و گفت مرا می شناسی

نامه نمی گردنست پیغمبر زن رسیده و گفت زنت را باین اسب ابر
تا من نامه را بتو سپارم پس موی سر خود بکشد و نامه را از آنجا بیرون آورد و پیغمبر
داد حضرت آن نامه را نزد رسول خدا آورد و در دست که در بر فتح مکه بکنان را
امان داد و از چهار زن و ساراه از ایشان بود و قصه رسول صلی الله علیه و آله و سلم
بر میزد رفت و خطبه بخواند و گفت کی از شما نامه یا اهل مکه نوشته تا ایشان را از قصه
آگاه کند اگر برخیزد و بان متعرف شود فهو المراد والا او را رسوا کنیم و نوبت اعاده
فرمود کسی جواب نداد نوبت سوم حاطب بن ابی بلتعبه برخاست و گفت یا رسول
الله من صاحب نامه و خدا داناست که بعد از اسلام نفاق نورزیده ام و از دین
اسلام برگشته ام و مراد را آنجا قبیل و عشتری نیست تا حمایت من نکند بلکه آنجا غیر
اقتاده ام خواستم تا ملاحظه آن کرده دعاست من کند و خاطره های اهل من نمایند
و آنجا رویم و گرنه من از سیر یقین میدانم که غضب خدا بر سر ایشان نازل خواهد شد
و این فائده بایشان نخواهد آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تصدیق او نموده و
قبول فرمود عمر بن الخطاب را دست و گفت یا رسول الله اجازت فرماتا که در پیش
مناقی را بر من رسول فرمود است و خدا تعالی در میان ترا و عده مغفرت داد و ایشان را
خطاب مستطاب است و آنرا هم قصه مغفرت کنم تا ایشان فرموده امید است که با مغفرت
نامک سیاه او را بشوید و در دین است که پیغمبر فرمود او را از مسجد بیرون کنند مردمان دست
می زنند و می انداختند او با زنی طریقت و در سوختن آنگاه میگردشاید که بروی رحم کند چون

رسید رسول فرمود که او را باز گردانید پس آنحضرت او را توبه داد و حق تعالی
 این آیه فرستاد انهی بلفظه و اللطف از همه آنکه در کتاب سلیم علی که بهتر از آن
 کتابی نیست چنانچه خواهی دانست مرویست که خلیفه ثانی رضی الله عنه بعد از آنکه حال طبع
 از آفتابی راز دریافت عرض کرد که یا رسول الله اگر فرمائی گردش بزخم حضرت خاتم المرسلین
 را رشتا نمودند که ای عمر حق تعالی در باره اهل بدر توارش خاص و کمال عنایت مبدول
 فرموده که بعد از اشتهاد ملائکه تا کید و تحقیق افاده نموده که من این انوار بختیستم و کنایه
 ایشان آمدیم سوره هر چه خواهند بکنند امید مغفرت برای طالب سیرت است که از اهل بدر
 است و حال شیخ سلیم مدینی باینکه بفرمایش جناب مرتضوی پیرایه تالیف در بر پوشیده
 و سلیم آن کتاب را در میان ارباب گرفته یعنی هرگاه جناب تقوی و سلمان و ابوذر
 و قدا و بروایت فرموده اند آن در نسخه وارد کرده دایره پی و اجد بعد و احداث
 کتاب اینصورت مدایح و انواع کتب اینهاست و ده اند چنانچه از بیار و کتب رجال ظاهر
 است و در کتب دیگر این مصنفون از عجم و شیعه جای بطوری وارد است که و هم متوهم و من
 طایف ادرانی مدخلی تواند بود است حرفی از مناقب اهل بدر اما پاره از حال بیت الرضوان
 و مقبولیتش بدگاه آفرید کار جهان پس یکی از هزار داند که از اینها را بایشینده فتح الله
 کاشانی و تفسیر خلاصه المنهج مکتوبه که از جابر رضی الله عنه مرویست که آنحضرت فرمود که
 به پنج نزد یکس از ان مؤمنان که در زیر شجره بیت گردند و این را بیت الرضوان
 نام نهادند بحجت آنکه در حق ایشان فرمود لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَايَعُوا اللَّهَ
 حَتَّى الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَنَّا لَهُمْ قُرَّةُ
 أَعْيُنٍ عَلَى أَعْيُنِهِمْ وَبِجَاهِهِمْ حَبِطَتْ أَشْجَارُ دِمَشْقَ وَتَمَنَّى كَلِمَاتُ الْأَكْثَرِ مِنْ أَهْلِ الْقُرْآنِ
 مانند صفوات مجانب می نماید مگر بنا بر تکمیل تقریر و اتمام ظاهر لاف کزاف ایشان
 جواب ذوالفقار یعنی مولود حیدریه علی المجوس القدریه ایراد کرده ام اگر کسی اشتیاق
 باشد از آنجا تفحص نماید و احکامه که در این مقام ضرورتی بهم یاراید استیصال آن بجاث
 نیست زیرا که در اکثری از مقامات این کتاب کمال ایمان و خلوص و اخلاص را مشاهده است

رسایده دام که لا یخفی سبحان الله خباب سالت علی الله علیه و آله وسلم چنان فرماید که
 بدو رخ نخواهد رفت احدی از منم که مشرف به بیعت الرضوان شده اند و اهل بدر بمقطع
 منتهی هستند و خاتم ایشان بخیر است و کمال غایت ایزدی بحال ایشان متوجه است و از
 احادیث رضوی استفاد میشود که مبایعان جدیدیه را که در بیعت الرضوان مشرف گشتند ^{مقصود}
 شان ذات ایزدی رضای خداوندی بود پناهی صاحب ترجمه عمیون اخبار الرضا اقرار بآن
 کرده و مجتهد میشود که دعوی تفاق و عذر اهل بدر در رضوان عین دعای شیعه است اول
 بدر و بیعت الرضوان بخدا و خدا و سومان میگرددند ازینجا هم کفر و

ثبوت میرسد نفوذ بارس من هوات و اباطله حق تعالی خود نص فرموده ان الذین یبایعونک
 انما یبایعون الله و این را شاد بدو ان خلوص و اخلاص ایشان بکون است و وجه
 بیعت الرضوان اینست که حضرت عثمان ذی النورین ایدیه بیعت ائمه اقصین صلی الله
 علیه و آله وسلم برای ادای پیام تر که کفار قریش بکفر ستاده بود کفار او را محسوس کرده
 و غیره اهل او شایع شده حضرت خاتم النبیین بغیظ و غضب آمد و برای اتمام او از تمام اصحاب
 بیعت گرفت اگر قول فینما معتبرند اند اینک و آیه تفسیرین توبش بایشیند درین مقام
 نیز باینچه در خلاصه المنهج است الکفای میرود تا فارسی و آنان هم از آن بهره وافر دارند از این
 بحسب نقولست که چون حضرت مجتهدیه رسیده ناقدان و فتن باز ایستاد و هر چند او را میزدند
 میزدند تا آنکه هم آنجا بجنبه حجاب آغشته که این ناقدان فرمان است که بجستی و سب
 صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که عادت این باینست که بی سبب بکین خدا بیکه

قیل بود از فتن بیکه مظهر آنرا داشت و از فتن منع کرد پس بخاف و داد و
 کر نام او حواس بن امیه بود بیکه و اسلام ایشان نماید که غرض آمدن حضرت باین جهت
 نه در بیعت بلکه دعای او و طهارت و ایتان نمودن با فعال عمره چون حواس بن پیام
 بایشان رسانید شورش اکی کردند و قصد کشتن او نمودند پس وی از ایشان بگریخت و رسول
 صلی الله علیه و آله وسلم را ازین قصد خبر داد اساحت آن حضرت عمر را گفت تو نیز بیکه و و صورت
 حال را بگو دیگر بایشان رسان عمر گفت مراد که ناصری نیست و از بنی عدی در آنجا کسی نمانده

بجهت این از ایشان ترسانم و از قتل خود هر اسانم با چون عثمان خویشان در انجا دارا ولی
 آنست که او این پنجم را با و شان رساند تا خطای و ضرری واقع نشود آنحضرت عثمان را
 نزد ابوسفیان اشراعت فریش فرستاد چون نزد یک که رسید ابان بن سعد که از قبیلہ ابوزہرہ
 با و ملاقات کرد از اسب خود فرود آمد و عثمان را سوار کرد و خود و عقب او نشاندند
 و عثمان پنجم را کورد را با ایشان مجدداً ساخت ایشان گفتند که ما محمد را صلوات الله علیه و آله وسلم
 نکند ایم که در که در آید و اگر تو میخواهی طواف کن و باز گردا و گفت من پیش از رسول طواف
 یاز گرد دافع او شده و می را محبوس خفته و او از قتل او در حدیث

شایع شد حضرت اصحاب در زیر درخت تیره جمع ساخت و ایشان تجدید بیعت نمود که پیش
 قتل کنند و از حریر روگردان نشوند تا آنکه شبهه شوند با فتح نمایند پس بار دیگر همه با این وجه
 بیعت کردند مگر ابن عباس و آنکه گفت و ایشان بقول اصح هزار و پانصد و بیست و پنج کس بودند
 الی آخر القصه و حریرین قصه اینهم بکتاب معتبره فریقین برویست که وقت بیعت انبیا
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم دست مبارک خود را بردست دیگر نهاد و فرمود که این
 از جانب عثمان است هر چند او بطاهر درین بیعت بجهت ادای رسالت شریک نیست مگر من
 از طرف او بیعت میکنم و بمقتضای خلوص او و شریک میگردد ام انہی محصل محدث نیازم
 بر دانشمندی حضرات امامیه چنانچه از بخار و تراجم آن سمت و ضوح دارد که درین مقام هم از کتب
 تسویل نفسانیه یاز نباید و صراحت گفتند که مقصود نبوی آن بود که و بال کث این بیعت
 نزیاده تر باشد و لیکن هر کس ادنی بهره از انصاف داشته باشد خواهد دانست که اگر
 با ذی النورین عداوت حضرت امیر و ذریب طاہرہ او میداشت و تخم نفاق در فرزند
 جبهه خود میکشید چنانچه روایات بخار و کلین و مانند آن دلالت بر آن دارد مقام
 آن بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از استماع تلمیذین تمشال میکرد و اگر از خوف
 ششخین بر ملا نمی گفت باری با او کان اربعه امامیه میفرمود که بشارت باد شمارا که اگر خود را
 ازین تہلکہ باز داشت و جان بسلامت برد باری برادر او را بیک برسم رسالت فرستادم
 و یکی را از زوایا این مثلث متساوی الاضلاع بر بنم زدیم و سوار را به بیعت دشمن کو قسم

که هرگاه بیک گشته شود اسلام این همه یک طرفه اصحاب را جمع کردن و مجبور دار

اصحاب بیعت گرفتن و از استماع قتل عثمان اراده قتال با قریش نسیم ساختن بدون اسلام

و این همی انورین نزد اهل انصاف نمی تواند شد کیفیت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

بوحی الهی و نبوت کاملی دانسته باشد که دختر نیک اخترش را بیکانه و بی کسبته و تمهید برادر

ظاهرش بخت چنانکه از بخار و دیگر تا کیفیات مجلسی مثل حیات القلوب پیدا و بود است و در آخر

این بیعت بگویم مجلسی مذکور و غیره و اما ای دانست اشاء الله تعالی و افسوس که کسی مقبولین

سانی اما نمیکند که این قدر بعد از استماع این خبر بر خلاف اراده اول نقطه افعال عثمان

بجا آرند و طواف و سعی نمایند و با احدی از قریش تعرضی نرسانند اصحاب از رجز و جرح

کردن و از هر یک بیعت بر مسوت گرفتن چه معنی داشته باشد و عثمان خون بعضی

حضرت ریخته بکمال شده اید او گشته مقام است که این همه را از راز در بند و

از این نام سر بر سینه ها که در باره این نوبت واقع میشود ششجین را جهت های قطع برای

رسانان ابدی تبیم میرسد معاونیت که انجام این کار را بجا گشته اول حضرت را کی

رزا بود که با جمعی صبی کا فر کجاح دختر خود تجویز فرماید و قد قال الله تعالی وَلَا تَنْكُحُوا

الْمُشْرِكِينَ حَتَّى تَتَّبِعُوا طَرِيقَ الْإِسْلَامِ وَلَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ خَيْرٌ مِنْ مِّمْلِكَةٍ أُولَئِكَ يَدْعُونَ

إِلَى التَّارِكِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْبُخْتِ وَالْمَعْصِفَةِ بِأَذْنِهِ وَأَنْ هُمْ بَدِينِ عَنَّا أَنْ كُنْ بِكَ

بعد دیگری تا آنکه مردم از این سبب بنی النورین تعبیر میکنند الی غیر ذلک من التقریر بخانه

استقامت خود را ب بخار الانوار و حیات القلوب و دیگر کتب امید لالت بر آن دارد

که آنرا چنانچه این مقبولین سانی هم در بعضی از اوقات شریک شادی میشدند و انما

معراج در بهات امور شایع طریق خطا که در دامن آن در نمی گشته چنانچه در غزوه

بالات کتبت مذکوره بر آن ها که در محلی واقع میشد که خندق گردشگر کند بدینگونه

خود هم در بر آوردن خاک و یا لایا شستن از خاک شریک کرده بدینجهن عنوان این امور را

هم گوشش از می نمودند و فوسل مقبولین سانی شیعهم درینغ و رزیدنا بلکه اصحاب

نمائی را یوا فیوما بحرب نراید الوصفه دست نیاشد و آنوقت بدان کشید که بر مهات

و ایر و سار شده حقوق اهل بیت را غصب کردند و جناب مرتضوی را از قتل
 روانه بازداشتند نه خود با سه من ذلک عجب از عاید امامیه که هزاران هزار است
 از امام اهلار و ایت میکنند که هرگز پیش پیغمبر را اختیار کند و بران قرار گیرد تحقیق از قوم
 القلم میشود و بالیقین بحجت فردوس داخل خواهد شد و هرگز بچشم نخواهد رفت و خطاب
 اعلی داشتند فقط عقرت لک برای هر فرد ایشان از یارگاه صدقات ارشاد
 و نمایند و بعد از وقوع منته و در ساختن متمتع با ممتوعه چه قدره خیره های خواب آمده میگردد
 که در چند مرتبه نوبت از کجای میسرید که اکثر اهلار او هرگاه لفظ اعلی داشتند در شان
 چه صد از صاحب کرام که از حیان و مال در راه خدا درین نکرده و هیچگاه استیفاء و تساعی
 العسیرة من قرآنی شده و در بهر حاضر گشتند در کتب معتبره می بینند و از اسناد اهل
 حق میشوند از حق و کتب بی بدیر میروند و در گهای کردن را قوی کردم و بیکدیگر تعالی می پردازند
 و آسمان ازین میسازد و الغرض آن رسالت چنانکه قبل ازین ارشاد می رفت موجود است که با قصد
 حدیث مطابق دعا و ذکر و در آن وارد کرده و لوازم و عوارض آن ایراد نموده و در کتاب
 قدیم یعنی جواب ذوالفقار اینهم با ثبات رسانیده ام که بجات شخص متوقف بران نیست
 که تا آخر عمر احوال نیک بجا آورد اگر یک عمل او مقبول افتاد ناجی میشود کفایت که اصحاب کرام
 عمر خود و صحبت و رفافت مصطفوی بسیر کرده باشند و بطاعت و اطاعت خدا و اول
 شت خود بوند با کمال بر که قرآن مجید را می بیند و مناسبات با خصوص مباحرین و انصاف
 ضار و بد و بیت الرضوان شب و روز مشاهده میکند چگونه بخرافات امامیه مایل تواند شد
 و در پیش پیغمبر اختیار تواند کرد و اصحاب رسالت باید بتواند گفت منتهای کجروی انصاف
 و شتم است که کتاب اسرار محرف اعتقاد میکنند که باطل از زبان تعظیم و توقیر بجا آرند و
 منتهای دیکر میل اینها با شقیای پیرو از اهل نفاق است که بر آثار اقدام شان میروند و زمام
 اختیار خویش بدست آنها در علوم دینی می سپارند و آنها را و سایر مباحث خویش و حضرت
 امام هدی قرار میدهند و حال آنکه آنها در حقیقت آن قدر عداوت این بزرگان میشنند
 که نواصب هم از اعمال نفاق شان تحمل بوده اند نه خود با سه من و سوار عقایدیم

امامی و اهل حق

و در کتاب مصباح الشریعة و مفصل الحقیقة که در بیجا مجلسی باین عنوان ترجمه
 آن است ذکر یافته قال اسید علی بن طاووس کتب کشف الحجة فیما اوصی الی ابنه انظر الی
 کتاب مصباح الشریعة و مفصل الحقیقة المنسوب الی مولانا الصادق علیه السلام انتهى لفظه
 مؤخره و از آنجا که این کتاب در دسترس نبوده و قدما می او چنان بوضوح می انجاء که اکابر عرفا
 و اکمل اصحاب کتب کشف الشیخ را نسخ دم و ثابت قدم بودند این کتاب از جناب امام موصوف
 نقل نمایند در این کتاب آنچه در فضایل اصحاب و اقباب از طعن و طام در حق ایشان
 موجود است بکسر آن در فارسی باین عبارت میرسد که آدمی ابا بد که نصیر و الزود است
 نه بد و نکات عوض آن نیست نیارد و ظاهر را بخیفی سبیل نکرد اند و از آنجا که امری نیست
 عظیم است و بدان اثر از انهم زیاده تر است در باره احادیث و کتب این امر را از کتاب
 کبری است پس اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در جهنم و کما هو باید بود
 آن تو را در باره ام میفرماید که قُلْ لَوِ الْبَشَرُ حُسْنًا در باره صفات صالحان
 و عوالم و آن عالی قباب کتابید و نصرت تحول بودند و شرف و منزلت نزد انجاء
 داشتند و در حق شما زبان پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم بفضایل و مدایح ایشان گویا
 گردانید چنان توانی کرد پس اعتقاد نیک باینکه ایشان از ضروریات است و بد که
 فضایل اینها رطب اللسان باید بود و از حجاب است و هم نشینی اهل بدعت که اعدای
 اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است و از این باید که باعث اتفاق خفی در طلب شود
 و کما می باشد بر این ترتیب باید و اگر فضل و بزرگی بعضی از صحابه بیشتر گردد و از
 در آن وقوع یابد که آنرا بخدا تفویض نماید که عالم غیب و شهادت و ابرار و
 گفت که خدا ایمن دوست آن را که در او دوست داری و رسول تو و دشمن آن را که
 که تو او را بغض داری و از این چیز میگو که ترا تکلیف آن نداده اند
 انہی یخصا و صاحب جامع الاسرار که از مشایخ علمای امامیه است در کتاب
 اصحاب این حدیث آورده که خلافت پس از من و شلاق کسی است که در حق ایشان
 و از این باید و بچند دلی و رعایت حقوق ایشان نمزد و عبارت سراسر بدایت کتاب

جامع الاخبار که از کتب معتدله شیعه است و لغزش احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
جمع کرده اینست قال النبیؐ من سبني فاقطعه ومن سب اصحابي فاجلده یعنی رسول
فرمود کسی که مرا بدین شکایتد او را بکشد بدگوید اصحاب مرا بکش در بازندگان
و شیخ المشایخ که صدوق امامیه فرد کامل این نهی علی الاطلاق است
در کتاب عیون اخبار الرضا و باقر مجلسی در کتاب الفتن از مجلدات بحار الانوار آورده
که از امام رضا علیه السلام سوال کردند که آیا رسول صلی الله علیه و آله وسلم در میان خود
فرموده است که ایشان در هدایت و رہنمائی مانند ستارگان آسمانند هر کدام که از ایشان
اقتدا کنند راه راست خواهد یافت و نیز پرسیدند که حضرت رسالت در باب اعانت
حقوق اصحاب فرموده اند که برای محبت و پاسداری من با صاحب تعرض نکنند و در تحاشات آن
مشوید امام ضاهر دوم در حاشیه صحاح احادیث شریفه و گفت مراد از این صاحب آن بزرگوار
که تغیر و تبدل از ایشان صدور نیافته و در حیات و ممات شریف یک طوری بوده اند یعنی
همیع اصحاب انبیه ندارند که اقتدای ایشان باعث اهدا باشد و رعایت حقوق حسن ظن او
ضرورت دارد و صاحب کتاب جامع الاسرار این حدیث را بدین الفاظ می آورد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم فرمود انا کائنات علی کافر و اصحابی کالنجوم باهم اقتدیم اهدتیم و اهدکمه که
اگر نیک نگاشتی و غور و تأمل نمایی بوضوح انجام دهی که نهیب اهل حق همین است آنچه امام
اارشاد نمود زیرا که ایشان کلیه اقتدای هر صحابی را باعث نجات نمیدانند آیا نمی
بینی که بن نویره و امثال او را با وجودیکه اسلام آورده و چند بار صحبت شریف را
در مخبرین و مبدلین میدانند و بعد از تحقیق و تنقید صراحت میکنند که او و اتباع و شیاع
در کتب نهانند اما احتمال این معنی که ملازمین صحبت شریف و عوارضین آن است نیست از
مخبرین و مبدلین بوده اند پس نیک و خجسته است که صبیان مجانبین بران می خندند و اهل خود
بران میگرنند زیرا که برین تقدیر نقصان فیض صحبت لازم می آید که اخلاص انجواص حضرت پیغمبر
که دست یمن زلفت زدند و جان مال خود را برای صحبت انتخاب ترک نموده متفرق
و مرتد و بیدین گشته اند بانه من ذلک چون مخالفینم بر زبان اقرار دارند که چنانچه

اگر چه گاه گاه بزیارت شریف شرف همیشه مذکور تا ملک بن نویسه و غیره

اعتقاد بود که لازم آمد که معادله را بصحبت باعث این اتفاق وارد داد بود که در جای صد هزار
 و شصت و نه که شرف حاشا جنایه عن ملک ثم حاشا جنایه عن ذلک **المصباح** بر تقدیر مذکور
 می گویم که از تقدیر تبدیل در این ارتداد شری مراد است یا اعم از آن در صورت اولی باید که
 توبه ایشان مقبول باشد و در هیچ فی الکامل بخلاف و همه کس را حق تعالی بپشتند و کتخج شان باطل شود
 و خلاف این معنی از متواترات اخبار بعض ثبوت رسیده و قد ثبت فی محله ان بطلان لازم
 موجب بطلان المذموم و هم برین تقدیر مناقب این بزرگان که پاره ازل در مقام
 خلافت واقع می شود و بعد از تاقص پدید می آید لغو باسد من ذلک **المصباح** و عاقل
 باور تواند کرد که صاحب کرام معاذ الله مرتد باشند و اهل ارتداد و شرک باشند و در بار
 از ذلک کارشان برآوردند **مصرع** خفت را خفته کی کند بیدار ... که جنایه مرتد
 و عدم جهاد با خلقی نشسته بر اصول طائفه ارشاد نموده اند یعنی می توان فهمید که احکام
 بر این معنی است و علی علیه السلام باقی بودند و کافر و مرتد نگاریده بودند الا لازم آمد که رای حجاب
 فاعلمی و در بار جهاد با خلقی صاحب در این خیانت اول امامیه بر خطا باشد و حقیر هم روایات و
 امامیه پیش قبل ازین گفته اند که در لا تعقل و یقتدر بر شانی مستلزم آنست که در حیات
 شریف از صاحب کرام عداوت و قساوتی سرزنده پس روایات مجلسی بابت هم کرده
 تا قه در غزوه تبوک و همچنین دیگر دشمنی با ایشان و اقرا باشد و انکه علی علیه السلام مع ذلک
 مقبولین سانی امامیه از دست میروند زیرا که مصداق تبدیل و تحول ایشان در آنجا
 که در زمان نبوی رعایت حقوق اینجانب و ذریت طاهره او میکردند و بعد از آن خواج
 یوسف با نسبت بنی خلفه بلا فضل می نمودند که اشرار مالیه سابقا و لاحقا و معلوم نیست که اگر
 توان و نهو صعب تغیر و تبدیل را بسو جناب مرتضوی گردانند جوابشان چه خواهد بود
 انکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در متواترات اخبار فرموده که یا علی تقیه سبب من است
 و قاطبه را انچه میبانی باید کرد و سنان را باید که خود را ذلیل بکند و جناب امیر بر اصول خود

شیعه مخالفت اینهمه امور نمود کی فصل سابقا پس قدا و اینده اگر باقی ماند بجلالت اصحاب
 و اتبع و انصارشان که در حقیقت بر یکس و تیره ماندند و این امر در نصیحت ایشان افتاده بود
 غیر هم پس تا میل امام مضرته بابل حق میرساند چنانچه علمای امامیه آن ثبت میکنند بکاف
 التحقيق برای شیعه بمنزله ستم قاتل است و قصه شهادت رقیه بنت حضرت امیرالمؤمنین
 و عیض است و لیکن پدر مجلسی خانه خراب که بالا بحال بعبادت فارسی در شهر من لا یحضر
 آورده بالا اختصار باید شنید و از کتب و دروغ مفریان عبرت تمام با وجود صدوق
 کما ذب در کتاب نه کور میگوید و سئل الصادق ع عن ابی جعفر محمد بن ابی اناس قال ان
 ایته رسول الله صلی الله علیه و آله اخبر به لیل و نهار صلیح از امام صادق سوال کردند که اگر
 با جانه میتوان برد
 نهید که همیشه او را بزدن بردند و چرا عباد ایشانند که کلمی در حدیث طایف از امام
 صادق روایت کرده است بر دینی طولانی که بحال آن است که حضرت سید المرسلین
 بود که خون مغیره بن ابی العاص و عثمان او را در خانه خود جاداد و جبریل خیر آورد که مغیره
 در خانه عثمان است تا آنکه حضرت رسول امیرالمؤمنین را با جمعی فرستاد او را در بر
 مدینه بچشم فرستادند عثمان رقیه بسیار زد و رقیه بخدمت حضرت خبر فرستاد که مرا
 بفرمایم رس حضرت امیرالمؤمنین را و فرستاد که بشیر بردار و برو و دختر پسر عمت را از آنجا
 در آور حضرت بشیر کشیده رفت رقیه را بجان حضرت آورد چون حضرت را نظر برد
 افتاد او میگریست حضرت نیز بسیار گریست و پشت و پهلو می خود را بحضرت نمود و حضرت
 فرمود ترا کشته خدا او را بکشد و بعد از سه روز رحمت الهی واصل شد پس حضرت
 رسول حضرت فاطمه را با زنان مؤمنان فرستاد بر و نماز گذاردند و او را دفن کردند و حضرت
 چند مرتبه در آن واقعه لعنت کرد عثمان را و عمر کفیه ابو بکر فاطمه سیدة النساء را شنید که در
 که بر ابلت واقع شد نه در گردن این سه بود که اساس ظلم را بر ابلت ایشان گذاشتند
 چنانکه احادیث متواتره برین مصنون وارد است این مختصرا و مختصرا نه که تا مدت ها
 این شبهه بل می خنبد که هیچکسی از محققان عالم تواند بود که بجایش بگوید که رسول خدا صلی

علیه السلام با وصف آیات ناطقه قرآنی که کما حق یومئنه یا غیره مؤمن صحیح است الی غیر
الکلب دختر خود را بکاخ عثمان دهد و چون عثمان او را یکشد دختر دیگر بعقیده ادخا الی عثمان
لکن بعد از احاطه اصول رخصه هیچ استبدادی باقی نمی ماند اگر فقط روایتی از قصه مذکور
در بیان آیات القلوب به پیچی استبعاد مذکور از هم باشد خلاصه آن در چند سطر است
که عثمان بن عفنه بنیوت نبود چون داشت که میزبه را کشته بازو خود سرگران کرد و گفت
که جز تو کسی نتواند از این خانه رفته و حاشا و کلا عثمان آنقدر چه بهار و روز که میخروج شد
و چند بار آقا شاه بحضرت آورد و حال خود را شرح داد حضرت عین حکم بپوشش میفرستاد
که شکایت شوهر بکن و فرمان او بپیر چون کارش تمام شد علی مرتضی حکم شریعت بر سر
رسید و در قید انچه آورده است به این به این که چون در این راه رسید که در این راه
ایستادم نزد او و بگویم اراده نمیشد و بگویم که در این راه ایستادم و بگویم که در این راه
ببینم پوست که فرویزی بگویم که در این راه ایستادم و بگویم که در این راه
سینکه معاذ الله تعالی بگویم که در این راه ایستادم و بگویم که در این راه
فقتی می تواند کرد و اگر دختران دیگری بودند بگویم که در این راه ایستادم و بگویم که در این راه
دیگری شده باشد و اگر مقتضای اصول بودند بگویم که در این راه ایستادم و بگویم که در این راه
باشند اینک بگویم که در این راه ایستادم و بگویم که در این راه ایستادم و بگویم که در این راه
در خانه ابوالحسن عثمان بقیه باشد که او ابوالحسن قوت شد تا در این راه ایستاد
نمود و سنیان ازین جهت است که عثمان را ازین سنیان میگویند باز بگویم که در این راه
را بگویند استی ذکر کرده و الله به که سطرودین که بوده حیا از چهرای طلحه و عقیله
بر داشته اند بعد از وفات عثمان بن عفنه خوی عبدالمطلب و دیگر شایان و بگویم که در این راه
خود ساخته بنور به که در این راه ایستادم و بگویم که در این راه ایستادم و بگویم که در این راه
بگویم که در این راه ایستادم و بگویم که در این راه ایستادم و بگویم که در این راه
در سال او نظریان دارد و گویند که در این راه ایستادم و بگویم که در این راه
و جماعتی بنور به که در این راه ایستادم و بگویم که در این راه ایستادم و بگویم که در این راه

باز سخنان از بطن حضرت خدیجه کبری هم اعتقاد نمیکند و لیکن با این همه شقاوت و تها در اسلام
 دمی ایشان کسی ازین سو قضا نمیکند که کار کشاده کسیر ای عزیز با این همه قساوت که حریفی
 بدستی نبوت و رسالت و اولوالعزمی بر اصول دشمنان دین و داعی اهل بیت طاهرین
 باقی مانده لغو یا مسدود می باشد که لوازم آن چنین باشد و آنچند که مجلسی در حیات اقلوب هر دو قول
 اخیر را مخالفت احادیث اعتقاد می نماید پس اعتراض بسبب فصل خبری که محکوم بوصول است
 و وبالاستد در رفته را از جانب رسول ربانی و شیر زندانی و مقبولین است معذرتی باین نماید
 بیم دشمن و ما میکشیم دوست و لیکن این قیاس که از مقارن اول من قاس بهم در گذشته و
 دانی که لایزال عاقل عبارت از آن است پیوسته مجوز آنست که هیچیک از ایشان
 را بهر راهی که باشند که بر اصول و عقاید ایشان صدور یافته استغفر الله ربی و حق تعالی
 التوب الیه و ابل فرستاد بحسب نیست که ذکر واقعه مذکور در ملاحظاتی ذی النورین از طرف
 مقبولین رفته تمیله بود و بس و همین اول قاروره کسرت فی الاسلام فترقی بناد مقام
 و عقرب در رد مقاله خامسه تفصیل خرافات اولین و آخرین قوم که تعلق بکلیاح نبات کربا
 صد حقه ام کلثوم با فاروقی دارد نموده همه را کالهن المنوش میگردانم و قدما و متاخرین این
 را بهوت و محجوب میگویم و الله ولی التوسیع **قوله** و قول به تشیع ابو حنیفه بنا بر قواعد تابعین
 در حقیقه صورتی ندارد **الخ اقول** اگر ادا نیست که بحسب مصیبتی تشیع ابو حنیفه
 فلک بدیهی البطلان زیرا که در عبارت رساله بصارة العین چنانکه دیدی فیستحکم
 خود است چنانکه گفته ام و دعوی اتفاق شان با وجود یک علمای امامیه گفته اند که
 سونی بودن شیعه دلیل تشیع است اگرچه ابو حنیفه کوفی باشد چراغ فارجع البصر کر تین و اگر
 مراد اینست که آنچه قاضی نوید در سوره شوشتری در مجالس المؤمنین نوشته که کوفی الاصل بودی
 دلیل تشیع است اگرچه ابو حنیفه کوفی باشد قول به تشیع ابو حنیفه است فلک ایضا باطل زیرا که
 مدعی قاضی نیست که ابو حنیفه شیعه بود و الا تناقض در کلمات او که جایجا در مجالس
 المؤمنین باین تشیع ابو حنیفه نمیکنند لازم آید که مستعرف چهار راه انشاء است بلکه مستغفر
 که لا یخفی علی المحققین است که هر که اصلش از کوفه باشد او شیعه خواهد بود آری ابو حنیفه

ازین حکم مستثنی است که هم گشتی است و هم کوفی و این مطلب کما فی غیر بر طلبه
محقق نیست چه جای فضلا فضلا عن المجتهدین و دیگر آنکه معلوم نیست که زیدی بود
و حقیقه از که ام عبارت مل و محل فاضل شارستانی فیه در بیان کتاب
مذکر است این بعضی از عمایط نقد این عبارت بر آید و کان ابو حنیفه علی بیته و من جمله
سید بن محمد بن عبد الله بن الحسن حقه رفع الاموالی المصور فحسب الی بدقی مات
فی الحسین بن انا با یع محمد بن عبد الله الامام فی ایام المصور و فی قتل محمد بالمدينة بقی
الامام ابو حنیفه علی تلک البیته اعقده سوا الا اهل البیت فریح حاله الی المصور فتم علیه نام
انتهی بلفظه آید بدین امام موصوف یعنی امام ابو حنیفه است قول فاضل
عبارت است سید بن محمد بن باوصف است رضای او و غیره و این و ذی المصور و این و ذی المصور
فی طبع المصور است و اختلاف بعد از جناب و این و ذی المصور و این و ذی المصور
ازین عبارت نیز هیچ و این و ذی المصور و این و ذی المصور و این و ذی المصور
مستمر است و اختلاف تعلیق بود و موصوف این و ذی المصور و این و ذی المصور
مستمر است و این و ذی المصور و این و ذی المصور و این و ذی المصور
ابو حنیفه همان بود بالجل از عبارت مملود و در بابیات نیز سید یکی آنکه ابو حنیفه از
خلافت المصور و تعلیق که البیة زیدی این منصب را مدعی شده و مستولی گشته و خوف
بود و موصوف را ظالم و متغلب اعتقاد میکرد و می خواست که خلافت از وی مسلوب گردد
و و هم آنکه محمد بن الامام و مستحق این منصب عالی مقام میدانست و موصوف
عبارت لواحق سعادتی که از تصانیف طایفه تقی مجلسی اصضانی است و قد مر
و محض این است که ابو حنیفه موصوف را بعدی متغلب می نمید که اگر او را موصوف را می بود
تعلق و بنای سید فیه و موصوف را ابو حنیفه زید را قبول نمی مذود و گفت که برین
و موصوف را می باید کرد و موصوف را می باید کرد و موصوف را می باید کرد
موصوف را می باید کرد و موصوف را می باید کرد و موصوف را می باید کرد
موصوف را می باید کرد و موصوف را می باید کرد و موصوف را می باید کرد

CALL No. { ۲۹۷۶۰۹ } ACC. No. ۳۵۹۲
 AUTHOR { ج ا م ل ا ز } حیدر علی شین آجری
 TITLE ازالۃ العین عن بصارة العین

۲۹۷۶۰۹
 ۳۵۹۲
 ازالۃ العین عن بصارة العین

No.	Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Rs. 1-00 per volume per day shall be charged for lost books and 10 Paise per volume per day for general loss. Lost cover - none.

